جمهوری اسلامی ایران
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب عالم آرای عباسی (تاریخ)
مؤلف اسکندر بیک منشی
مترجم
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
۱۲۷۶
۲۶۸

۱۱۷

بازدید شد
۱۳۸۱

۲۶۵
۱۲۷۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی افاض علینا من نعمه المترعة الحیاض ومننه المرعة الریاض
والصلوة علی خاتم انبیائه وسید اصفیائه محمد وآله الابرار واصحابه
الاخیار. چنین گوید مؤلف این کتاب خواجه رشید الدین
وطواط سعد الاسلام ملک الکتاب والبلغا محمد بن محمد بن
عبد الجلیل العمری دام الله ایامه که روزی من بنده را از اولی النعم خداوند
ملک عالم عادل خوارزمشاه مؤید منصور علاء الدنیا والدین اتسز
بن محمد معین عز الله انصاره وضاعف اقتداره که در ایام
دولت

دولت او عقد فضل منتظم است وبناء جهل منهدم طلب فرمود
بر موجب فرمان شتافتم وسعادت خدمت مبارک دریافتم
بر طرف بساط عالی که بوسه جای قیاصره وسجده گاه جبابره است
بایستادم کتابی در معرفت بدایع شعر پارسی که از ترجمان البلاغه
خواندن می‌فرمود چون نگرستم ابیات وشواهد این کتاب را بس ناخوش یافتم
همه را از راه تکلف نظم کرده وبطریق تعسف فراهم آورده
وبا این همه از انواع زلل واصناف خلل خالی نبود واجب شد
بر من بنده که پرورده این درگاه ودیده ور این بارگاهم در
معرفت محاسن نظم ونثر هر دو زبان تازی وپارسی کتابی
ساختن واین مجموع پرداختن هرچند این جمله که آورده گشت غیض
است از فیض آنچه پادشاه اسلام را خلد الله ملکه از اقسام فصاحت

واسالیب بلاغت حاصل است لیکن خدمت اهل فاقه خبر بقدر الوسع
والطاقة بوده بود و اگر در اجل تاخیر باشد و روزگار مهلت دهد
و بقدر یزدانی برونق مراد انسانی رود کتابی خواهم ساخت
محیط بجمیع اصناف علم العروض والقاب قوافی و محاسن
و معایب نظم و نثر چنانکه چون ذکر جمیل پادشاه اسلام ثبت الله
دولته در جهان مخلد و موید بماند و بامتداد دهور و ایام و تعاقب شهور
و اعوام از اندرس نگرداند و اکنون این کتاب را حدایق السحر
فی دقایق الشعر نام نهادم و المطلوب من الله عز و جل ان یعصمنا و
من الخطاء و الخطل فی القول و العمل انه الموفق للسداد و المیسر للمراد
بپارسی در نشاندن جواهر و جز آن بود در چیزی و در ابواب
بلاغت این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر بخشهای سخن را

خانه

خانه خانه کند و هر لفظی را در برابر لفظی دارد که بوزن و حروف
روی مختلف نباشد و در شعر که حرف روی گفته میشود از راه
توسع است چه حقیقت حروف روی شعرا باشد نثر
تازی از قرآن مجید ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم
ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و از سخن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله اللهم تقبل توبتی و اغسل حوبتی از نثر
فصحا من اطاع غضبه اضاع ادبه العاقل یفتخر بالهمم العالیة لا بالرمم
البالیة حریری گوید و هو مطبوع الاسجاع بجواهر لفظه یقرع
الاسماع بزواجر وعظه و اگر کسی خواهد خزانه یابد پر از صنعت
تازی رسایل ابوالحسن اهوازی را بدست آرد که جمله مرصعات است
و من یکی فصل از سخن او بر سبیل نمودار این جا بیارم و فصل اینست

الحمد لله الدائم بقاؤه اللازم قضاؤه الثاقب برهانه الغالب سلطانه
الذی اید الدین بعد ما ولت ولاته واستولت عداته و تضعضعت
ارکانه وتضعضعت اعوانه وانقضت کواکبه وانفضت کتائبه و ذل
نصره وقل مجیره بعث الحیا وغیث اللقا وکنه الامال ووجه الابطال
وقلب الاسلام وقطب الاقدام ولباب العلی ونصاب التقی
الداعی الیه وصلواته علیه حمدا لا یفنی مدده ولا یحصی عدده
والیه الرغبة فی صلواته علی مجلی الغمه ومنجی الامه محمد المصطفی وآله
الطاهرین از پارسی مادر مرده چادر برده می خورده قی
کرده از تازی ابو فراس گوید فعاله للراغبین کریمة
واموا له للطالبین نهاب عری گوید اما ظالمی ان خفت سطوه
ظالمی بل لامی ان خفت جفوه لامی من گویم یا بانی الفخر الاشم

ما ثانی البحر الخضم انت المقدم فی الهدی انت المعظم فی
الامم مغناک للراجی حمی وذرک للاجی حرم اللیث دونک
فی الوغی والغیث دونک فی الکرم تلقی بجهزتک المنی
تنفی بعزمک الظلم در شعر پارسی رودکی گوید کس
فرستاد بسر اندر عیار مرا که مکن یاد بشعر اندر بسیار مرا
مسطی گوید ز سخاوت او میل ز احسان شمار ز شجاعت او
سل راد لیل انگار من گویم ای منور بتو نجوم جمال وی
مقرر بتو رسوم کمال تو بسامیست صدر تو نعیم و آسمانیست قدر
تو هلال سره پس فضائل تو نجوم حسره پس شمایل تو شمال
دگر است تو را ستوده بنظیر در شهاست تو را ستوده بمثال این
قصیده بس دراز است و کسی از عرب و عجم قصیده مرصع

تمام گفته است   هر چند صنعت ترصیع در نفس خویش

جای عظیم و پایگاهی رفیع دارد اما چون با عمل دیگر

تجنیس یار شود پرمایه و بلند مایه‌تر گردد   از شعر تازی قد

وطئت الدهماء اعقابهم   وخشیت الاعداء اعقابهم

الکئوس فی الراحات والنفوس فی الراحات

در نثر پارسی   یار سرگشته و کار برگشته   در نظم تازی مولی

کاتب گوید لم یزل یحن فی سداد الثغور واصطلام الابطال

من وسط الامم واقتحام الاهوال من وقت حام واقتسام الاموال

من وقت سام غرض ازین قطعه بیت آخر است   من گوید

جلالک یا خیر الملوک مساعیا علی منبر المجد المؤثل خاطب فللحظه

الکبراء سیفک دافع وللحظه الاعداء سیفک خاطب

ازشعر

از شعر پارسی   بیمارم و کار زار و تو درمانی   بیمارم و کار زار

تو درمانی دستار بدست آرم تا بستانی   دستار بدست آرم تا بستانی

معان من همه ازان زلف و غمزکان که همی بدان زره بری

و بدین زره ببری و غرض ازین بیت مصرع دویم است

این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر کلماتی تام ازگونه

یکدیگر باید گفتن با جنس در نظم یا در نثر بیاورد وان صنعت بهفت قسمت

تجنیس تام تجنیس ناقص تجنیس زاید تجنیس مرکب تجنیس مکرر تجنیس مطرف تجنیس خط

این صنعت چنان بود که در نثر یا در نظم دو کلمه یا بیشتر آورده

شود که در لفظ و جنس حروف یکدیگر باشد و در معنی مختلف و در بیان ترکیب

و اختلاف حرکات و تفاوت و تناقص و زیادت نباشد   از شعر

تازی   زایر السلطان کزایر الليث الزایر المرئة السلیطة حته

۱٫٤

تیغی مادامت حیه تیغی   از شعر پارسی چندان خورکت
زبان دارد که چندان خورکت زبان دارد   از نظم پارسی بو الفتح
بستی گوید سما وحمانی سام و جام   فلیس کمثله سام و جام
از شعر پارسی من گویم   اما غزال سرای و غزل سرای بدیع
نکو چنگ بچنگ اندر و غزل بسرای   این باشد تجنیس تام است
در اتفاق حروف لیکن بحرکت مختلف باشد   از شعر تازی جبة البرد
و جنة البرد غرض در این جا لفظ برد و برد است که حرکت فا
در یکی ضم است و در دیگری فتح و ناقص از این جهت خوانند که اگر
بحرکت متفق بودی چنانکه بحروف متفق بود تجنیس تام بودی
از خبر پیغمبر اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی و رزقی   معاذ بن
جبل گوید الدین یهدم الدین و یکی از فصحا گوید الجواد محتکر ا

لا محتکر

لا محتکر بر   از نثر پارسی ای بلا گزیده و پشت دست گزیده   راه گم شده
و کرما کشنده   از نظم پارسی من گویم   مولانا کمال الدین مجد
اسم و منصب عال و عزه تحت جواره زهر المعالی تحت کثیر الجوار عزه
از شعر پارسی قطران گوید ساده سود دشمن از اسب دولت چه
باشی بر اسب سعادت سوار ار بر اسب سعادت سواری و داری
بدست اندرون از سعادت سوار ا   و این تجنیس را مذیل خوانند
و این صنعت چنانست که دو کلمه متجانس بحروف و حرکت متفق باشند
اما در آخر یک کلمه حرفی زیادت باشد   از نثر تازی هو حامل لاعباء الامور
و کاف کامل المصالح الجمهور   انا من زمانی فی زمانه و من اخوانی فی
خیانه   از شعر پارسی موی سیاه تر از شبه   از نظم تازی
نصر ابن الحسن المرغنانی گوید فدیناه من خل موافق موافق و من صبا حیا

واف مصاف مصافق   از شعر پارسی من گویم در حسرت رخسار

تو ای پار روی از ناله چه نال گشتم از مویه چه موی   این صنعت چنان

که از دو لفظ متجانس یکی یا هر دو مرکب بود و این دو گونه است

یکی آنکه در لفظ و خط متشابه باشند و دیگری آنکه در لفظ متشابه باشند

و در خط مختلف این پارسی را علی الخصوص تجنیس مفروق خوانند

هر دو گونه از تازی ان علت دولته او عاد صنع الله

رایح او غاد کست الطمع فی بحر یک   ومطایا الجهل تجری بک

از شعر پارسی من گویم   تا زنده ام در راه مهر تو تا زنده ام

من مرده هم ولیک من مرده نیم   هر دو گونه از نظم تازی ابیات

جعلت مدتی لکم سواکا ولم اقصد به احدا سواکا بعثت الیک اعودا

من اراک رجاء ان اعود وان اراکا   ابو الفتح البستی گوید کلکم

قد اخذ الجام ولا جام لنا ما للذی ضر مدیر الجام لو جاملنا   از شعر

پارسی قطران گوید من اندر غم و عن دیدن تو گنم با دل خویش

دایم شمارا تو از مهر من یکزمان یاد ناری مگر مهربانی نباشد

شمارا   سرو بالائی که دارد بر سر سرو آفتاب   آفت دلهاست

و اندر دیده گان زان آفتاب   این تجنیس را مردد و مزدوج

خوانند و این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر در آخر اسجاع یا آخر

ابیات دو لفظ متجانس پهلوی یکدیگر بیارد و اگر در صدر لفظ

تجنیس حرفی یا دو حرف زیادت باشد روا است   از تازی لبید

بغیر النعم عم و بغیر الدسم سم   من طلب شیا وجد وجد

من قرع بابا ولج ولج   از پارسی فلان با سر و دور و داست

بار زار و زار است   از نظم تازی ابو الفتح البستی گوید ابا العباس

لا تحسب فانی شیئی عن حلی الاشعار عار فلی طبع کسلسال معین
زلال من ذری الاحجار جار اذا ما اکتب الادوار زندا فلی زند علی الا دوار
دار   از شعر پارسی افتاد مرا با دل مکار تو کار و افکند درین دلم
دو گلنار تو نار من مانده خجل پیش گلزار تو زار با این همه در دو چشم
خونخوار تو خوار و قطر از اقصین هست که تا آخر ان قصیده این
صنعت را نگاه داشته و مطلع ان قصیده این است یا فرزی
دریا و کوه هر بار بار   این صنعت چنان باشد که دو لفظ متجانس
در حروف متفق بود الا حرف آخرین   نثر تازی از خبر پیغمبر
الخیر معقود بنواصی الخیل   از نثر فصحا نقطه در نضید و خطه روض نضیر
التجانس و التخالف   از شعر پارسی دل کریم از آزار آزاد باشد
از نظم تازی ابو بکر قهستانی گوید تمتع بیوم مسعد البخ مسعف

و دع قول لاح معنت النصح معنف   از شعر پارسی عنصری گوید
از شرار تیغ بودی باده ساران را شراب و ز طعان رمح بودی
خاکساران را طعام   این صنعت را مضارعه و مشابهه نیز خوانند
و این چنان باشد که دو لفظ اورده شود که در خط متشابه باشند
و در لفظ مخالف   از نثر تازی از قرآن مجید و هم یحسبون انهم یحسنون
صنعا و الذین هو یطعمنی و یسقین و اذا مرضت فهو یشفین
از خبر پیغمبر ایاکم و مساره الناس فانها تدفن الغره و تظهر العره
الیک بالیاس من الناس   از سخن حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام الجراد کله کله   از سخن فصحا و بعضی بعلی علیه السلام
نسبت میدهد غرک عزک فصار قصار ذلک ذلک فاخش فاحش
فعلک فعلک تهدا بهذا   من گویم رب رب غنی غنی سره

سترة فجاءه فجاءه بعد بعد عشرة عشیرة نعم النسب النشب المجالس
اخلاها احلاها کل ملهوف الیه فراره و لدیه قراره از پارسی
شب تاریک و راه باریک تو مشکین خال و من مسکین حال
از نظم تازی یا حسن دار تعنف و طیب تلک المعانی
کانما هی نقط و ما لها من معانی من گویم لقطب الملوک مثل
الرقاب و نحو هواها تمیل النفوس عواطفه سابقات الظلال
و انعمها سابغات الکئوس باز من گویم به عاد علام العلوم اولیا
و اصبح امثال اشنا غوایا از شعر پارسی من گویم در خدمت توسیب
معانی بیاختم و در نعمت تو زد امانی بیاختم باز من میگویم
سمان بهتر که نوشی اندرین مدت می صافی نهمان بهتر که پوشی
اندرین مدت حرا دکن و این را اقتضاب نیز خوانند و این صنعت را

بلغا هم از جمله تجنیس شمرده اند و این چنان باشد که دبیر یا شاعر در نظم
یا در نثر الفاظی آورد که حروف ایشان متقارب و متجانس باشند و در کلام
و این گونه در کلام خدای عز و جل بسیار است و در اخبار و آثار
فراوان از قرآن مجید فاقم وجهک للدین القیم یا اسفی علی یوسف
و اسلمت مع سلیمان لله رب و جنا الجنتین دان لیریه کیف یواری
سوءة اخیه قال انی لعملکم من القالین و روح و ریحان و جنة النعیم و ان
یردک بخیر فلا راد لفضله او اوی الی رکن شدید اثاقلتم فی
الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة از خبر پیغمبر صلی الله
عصیة عصت الله و رسوله و مضر مضرها الله فی النار و غفار غفرها الله.
سم از عمیر الظلم ظلمات یوم القیمه از سخن حضرت امیر المؤمنین علی
یا حمرا یا بیضا احمری و ابیضی و غیری غیری از سخن بلغا

٩ اللهم سلط علیهم الطعن والطاعون له خلق خلق و شان شان

وشمه مشمومه وجیم وجسیم از نظم تازی وقائله لم تک الهموم وامرک

ممتثل فی الامم هلت وعینی علی عصنی فان الهموم بقدر الهمم

لوفانی گوید بینا لسادتنا فی مراه لقاء الکرام و با الکروم

مقلتی منذ فارقتهم غمام کجود دیمة الغموم نصر بن حسن المرغینانی

گوید ان ترى الدنیا اغارت والنجوم بسعد غارت فصروف الدهر

شی کلما جارت اجارت اصمعی گوید ما ات مل اشا الا امرو

اذا صح اهلک من اهله وللبا ملی علی خیره کتابی لا تکله الا آلگله

از شعر پارسی نوای تو ای خوب رک نوئین درآورد در صبر من میوانی

رهی گوی خوش و رهبر راه وی آن که هرگز مباد دم ز عشق رهایی

ز وصفت شنیده است شعرم شعرا نعت گرفته است راوی گی سروا

کی

رودکی گوید اگرت بدره رساند همی بدر منیر مبادرت کن و خوامش

مباش چند بیا انواع اسجاع سه گونه است سجع متوازی سجع مطرف

سجع متوازن این صنعت چنان باشد که در آخر دو قرینه

یا بیشتر کلماتی آورده شود که بوزن و عدد و حروف روی متفق باشند

هر از قول پیغمبر صلوات الله علیه و آله اللهم اعط منفقا خلفا

و اعط ممسکا تلفا از نثر فصحا ابر دمن البرد فی زمن الورد

از نثر پارسی اسب تاخته و گوی باخته این صنعت چنان باشد که در آخر

دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود که بروی متفق باشند اما بوزن و عدد حروف

مختلف از فواصل کلام باری عز اسمه و اواخر آیات قرآن مجید را اسجاع

نشاید گفتن چنانکه میفرماید کتاب فصلت آیاته مالکم لا ترجون لله

وقارا وقد خلقکم اطوارا از نثر فصحا خاب محبط الرجال و مخیم

الامال عرض رحال و امال است که هر دو کلمه بحرف روی یکیست و آن
لام است که واقع بعد از الف شده است و بوزن مختلفند از شعر
پارسی فلان از اکرم بسیار است و هنر بسیار   این صنعت چنان باشد
که بشعر مخصوص نیست بلکه در شعر همین توان کلمات می افتد و این شعر را
موازنه خوانند و این چنان باشد که از اول دو قرینه یا اول دو مصرع
تا آخر کلماتی باشد که هر یک نظیر خویش را بوزن موافق اما بحروف
روی مخالف   از قرآن مجید و آتیناهما الکتاب المستبین و هدیناهما الصراط
المستقیم و هر یک ازین کلمات نظیر خود را بوزن موافقست الا ما شاء الله
از سخن بلغا قد اتسع المجال بعد التضایق و اتجه المراد بعد التمانع
از نظم تازی ابو بکر قهستانی گوید فما ذقت الا ما غنیی مشبرا و ما
الحم کفی مطعما هو الشمس قدرا و الملوک کواکب هو البحر جودا و الکرام

ز

مذانب   از شعر پارسی مسعود سعد گوید شاهی که رخش او را
دولت بود دلیل شاهی که تیغ او را نصرت بود نشان اندر پی
کمانش زه بگسلد یقین و اندر پی عتیبش ریبکند گمان و این موازنه
در دو بیت افتد   من گویم آنکه مال و خزاین گیتی نیست در پیش دست
او بسیار و آنکه کشف اسرار گردون نیست در پیش طبع او دشوار
و ازین قسم در شعر من و شعر مسعود بسیار است   و از جمله صنعتها
که در نظم و نثر بدیع و غریب در آورند و بر قوت طبع و قدرت خاطر دبیر
یا شاعر دلالت کند مقلوب است و معنی مقلوب باشگونه است و انواع و اقسام بسیار است
اما درین رساله از آن چهار نوع را که معروفست یاد کنیم اول مقلوب
بعض دوم مقلوب کل سیم مقلوب مجنح چهارم مقلوب مستوی
و این صنعت چنان باشد که در نظم یا در نثر دو کلمه یا بیشتر آورده شود

که در میان ایشان تقدیم و تأخیر در بعض حروف باشد نه در همگی ۱۱
از الفاظ مفرد تازی رتیب قریب شاعر شارع از خبر معمر اللّهم استر
عورتنا و آمن روعتنا از الفاظ پارسی مفرد سکره شکره که رشک و شکر
از سخن خطبا بلغا من بحر رحم از نظم تازی ابو فراس گوید و عدی عذبی
غضب واد و عندی بری وراد از شعر پارسی از آن جادو دو چشم
سیاه دلم جاودانه عدیل غماست بیان این صنعت چنان باشد
که تقدیم و تأخیر در همه حروف کلمه باشد از اول تا آخر از الفاظ
مفرد تازی سیل و لیس تاریخ و خیرات از الفاظ مفرد پارسی کالک
شیر و ریش از نثر پارسی یارب مارا آرام ده از نثر تازی کفه
بحر و حبابه رحب از شعر تازی حسامک منه للاحباب فتح و رمحک منه
للاعادی حتف از شعر پارسی عنصری گوید بجنج اندرون ساحه خواسته
تحکم

بجنگ اندرون لشکر آراسته از شعر پارسی ابو علی نوزکتی گوید
میرک سیناست یک چابک و برنا هرچه بگوید ظریف گوید و زیبا
هست انیس کریم و ره‌شناسی زود بخوان بازگونه میرک سینا
همین مقلوب کلست الا آنکه دو کلمه که در بیان این صنعت نگاهداشته‌اند
یکی آنکه از اول بیت باشد و یکی در آخر بیت از شعر پارسی شاعر گوید
ابدا ابنده مطواعم از آنکه بطبع بنماید ز بهیت تمامی ادبا و باشد که در اول
و آخر هر مصراعی این صنعت نگاهدارند از شعر تازی ساقی مدّا
الشاعر الحین الی ما قلبه فانس ساخی القوم فالهم علینا بل ارحس
از شعر پارسی زان دو جادو نرگس مخمور تا کشی و ماز زار و گریان و غریوم ایم
همه روز در آز و این صنعت مجنج را معطف نیز خوانند این صنعت
چنان باشد که در نثر الفاظ مرکب یا در شعر یک مصراع یا یک بیت

تمام چنان افتد که راست نتوان بابا گر گوید خواند قرآن مجید کلی نوعی

فلک و رنگ فنجر ازشعر تازی ساکن کاس ازشعر پارسی دارم همه مراد

ازشعر تازی و نعایت خوبست ارهن نادمته لیل لهو ولی لیالیهن مدان نهار

عج هم فرنکب دعد امنا انما دعد کبرق متبتع ازشعر پارسی ام مشتم

درمان دردم کریم یار رای مرکم درد مردم شمار ایضا ادیب نطری گوید

زنطیر امد رخت حر درنظیر ما نظرم نظرم نظرم نظیرم المقلوب با

از عملهای کزنده صنعتهای پسندیده ارباب بلاغت رد العجز

علی الصدر است عجز آخر بیت را گویند و صدر اول بیت را و این صنعت

چنان است که دبیر یا شاعر در اول سخن منثور یا باول بیت لفظی

گوید و باخر همان لفظ باز آرد و این صنعت شش نوع است و این را مطابقه

و مصدر نیز خوانند از رد العجز علی الصدر چنان شد که آن لفظ که

در اول

در اول آورده شود و در آخر همان لفظ بعینه صورت و معنی

بی هیچ نقصان و تفاوت باز آورد از نثر تازی طلب ما لهم فسلب

ما طلب و نهب ما لهم فنهب ما نهب الحیلة ترک الحیلة القیل تقبیل

النفی للقتل ازشعر تازی سکران سکر هوی و سکر مدامة انی یفیق

فتی به سکران نون الهوان من الهوی مسروقة و اسیر کل هوی اسیر هوان

ادیب ترک گوید مست سلیمی ان اموت صبابة و اهون شیء عندنا

ما تمنت سریع الی ابن العم یشتم عرضه ولیس الی داع الندی

بسریع ازشعر پارسی عضایری گوید عصا برگرفتن نه معجز بود همی

اژدها کرد باید عصا و مرافضیل ابیات از اول تا آخر این صنعت

نگاهداشته ام و اینجا چند بیتی ازان یارم قرار از دل من ربود

آن نگار بدان عنبرین طره بیقرار نگار است رخساره من بخون

ز هجران رخساره آن نگار خمار است در سر مرا بی شراب ز آن
اگر کس بی خمار کنار من از دوست باشد تهی مرا پر شد از خون
دیده کنار شمار غم او ندانم از آنک برون شد غم او
ز حد شمار   از رد العجز علی الصدر این صنعت آنست که پیش
الا آن لفظ که اول گفته شده است تا آخر همان باز آورده شود
اما معنی مختلف و این صنعت بتحقیق تجنیس تامست اما چون از اول دو لفظ
متجانس یکی بصدر افتد یکی بعجز این را از حساب رد العجز علی الصدر
شمرند و بدین نامش خوانند و این نوع از نوع پیشین شریف تر
و لیکن مشکل تر است   از اشعار تازی کافر النعمة کالکافر
سائل اللئیم یرجع و دمعه سائل   از اشعار پارسی داد دقیقی هر که داد داد
از نظم تازی مؤملی کاتب گوید یسار من سجیتها المنایا و یمنی
من عطیـ

من عطیته الیسار   نصر بن حسن مرغینانی گوید ذوائب سود
کالعناقید ارسلت فمن اجلها منها النفوس الذوائب   عمعق گوید
و نشری بجمیل الصنع ذکر الطیب النشر و تفری بسیف الهند شخصا
اشرف النفر   از شعر پارسی هوای ترا زان گزیدم بعالم که ناگه
ترا ز سر سبک هوائی گرانی و این حال حال گر ببینی کنی رحم در حال
و زی من گرانی چرای رهی بود سر بن لبانت چرانی من از من
زمین چرانی   ابو الفرج رونی گوید همین تو ملک داده یسار و میسار
تو عدل خورده یمین   من گویم سوار فضلی ای انجم دین و میسار
زمانه سایه جاه تو را فضل سوار یسار برده فضل او ان یمین یاد حق تو
از آن گزیده یمین و از آن خجسته یسار نگارنده از خط تو صحیفه عقل
در آن نگار خجل گشته خط و خد نگار این قصیده است تمام در این صنعت

و این سه بیت نمودار شد   از رد العجز علی الصدر این صنعت چنان باشد
که همان لفظ بعینه صورت و معنی که در عجز بیت خواهد آمد در حشو
مصرع اول بیارد نه در صدر   از شعر تازی من گویم اما القبور فانها
مانوسة بجوارک والدیار قبور لقد حاز اقسام الفضایل کلها فامسی
وحیدا فی فنون الفضایل   از شعر پارسی همه عشق او انجمن کرد و من
همه نیکوئی کرد و او انجمن   از شعر پارسی اگر نیکر چنان نیک نگارد
مرزاد آن حجره دست نیکر وگر ادرچه او دانست کردن درود
از جان من بر جان آدر   از رد العجز علی الصدر و این نوع هم چنان است
که سیم الا آنکه معنی آن لفظ که در آخر است غیر آن باشد که در حشو آمده است
از شعر پارسی کرما بده داد من از فلک   چه ایزد تو را هر چه
بایست داد   از شعر تازی ثعالبی گوید و اد البلابل فصحت بلغاتها

فانف

فانف البلابل باحتسا بلابل بلابل مصرع اول جمع بلبل است و
بلابل که در عجز است جمع بلبله است و بلابل مصرع ثانی جمع بلبال است
از رد العجز علی الصدر این صنعت چنان باشد که در اول و آخر
دو لفظ آورده شود که هر دو از یک کلمه بعینه مشتق باشند و در اصل معنی
متفق اما در صیغه ایشان اندک مایه تفاوت باشد و این نوع دو قسم است قسم یک آنکه
یک لفظ در صدر باشد و یک لفظ در عجز و دیگر آنکه یکی در حشو مصرع اول باشد و یک لفظ
در عجز   از قرآن مجید استغفروا ربکم انه کان غفارا ایضا و لقد استهزئ
برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزؤن ایضا
لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری ایضا انظر
کیف فضلنا بعضهم علی بعض و للاخرة اکبر درجات و اکبر تفضیلا
از فرموده نبی مقت من نفسه امنه الله تعالی من مقته   از نظم تازی و من

الم بها فقال سلام کم حل عقده صبره الامام یعنی نزول
از نظم تازی ابو الفوارس گوید و ما ان اشتّ من کبر و لکن تقیب
من الاحبه ما اشاما   ابو الفتح بستی گوید و درین قطعه هر دو غش
یا غالب الناس بعدوانه انت علی التحقیق مغلوب ثنیک الفصل قد
دلنی انک منقوص و مثلوب   از شعر پارسی امیر اکرم معزول کردی
سر انجام همه عمال عزلست   بتو وقع تو امین گشته بود دم بدانستم که بوقع
تو نیز نیست عرض ازین قطعه بیت اول است عنصری گوید تا جهان
بوده است کس بر باد نفشانده است مشک   زلف یارم بر سر شش بر باد
مشک فشان کند   از رد العجز علی الصدر هیچسان است
که نوع پنجم الا ان دو لفظ که در اول و آخر اورده شود از کلمه یعنی بها
مشتق بباشند و در اصل معنی مختلف باشند و این نیز دو قسمت

مثال قسم اول

قسم اول از قرآن مجید قال انی لعملکم من القالین لفظ قال
از قول مشتق است و لفظ قالین از قلی و معنی قلی دشمنی است
از شعر پارسی من گویم   نالم از عشق اصنمم شب و روز و یک
از ناله کشته ام چون نال   از نظم تازی سری گوید ضربت ایدی عیسها
فی السماء فلسنا لک فیها ضربنا   قسم دویم   از قرآن مجید
و اذا انعمنا علی الانسان و نای بجانبه و اذا مسه الشر فذو دعا عریض
و نادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین   از نظم تازی ابو نواس فرماید منحا ما الحراب
عمرانا   اذا جارت منحاها الحراب   از شعر پارسی گر زمانه
ندارد نظیر شاید از آنک تو از خدای رحمت زمانه را نظری
پارسی صدر اخشیج نهند و این صنعت چنان باشد که در

یا شاعر در نظم یا در نثر الفاظ آرد که ضد یکدیگر باشند چون حار
و بارد و یابس و نور و ظلمت و سیاه و سپید و این را خلیل ابن احمد مطابقه خوانده است
از قران مجید فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری
واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری و در این جا عطا
و بخل و تصدیق و تکذیب و عسر و یسر جمع گشته و هر یک ازین الفاظ ضد
قرین خویش است قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی
کل شی قدیر تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی
من المیت وتخرج المیت من الحی وترزق من تشاء بغیر حساب
من یهدی الله فهو المهتد ومن یضلل الله فما له من هاد و این
دو نوع در قران مجید بسیار است و درین مختصر شرح دادن آن

احتمال نکند از قول پیغمبر ع انهم لیقلون عند الفزع ویکثرون
عند الطمع از خبر پیغمبر روایت میکنند که او را گفتند که فلان علم انساب
نیکو میداند فرمود علم لا ینفع وجهل لا یضر از سخن امیر المؤمنین علی
ان اعظم الذنوب ما صغر عند صاحبه از سخن حسن بصری که او را گفتند
که افراط میکنی در ترسانیدن خلق گفت ان من خوفک حتی تبلغ
الامن خیر من امنک حتی تبلغ الخوف از شعر تازی رمی الحدثان
نسوة آل حرب بمقدار سمدن له سمودا فرد شعورهن السود بیضا ورد وجوههن
البیض سودا متنبی گوید ازورهم وسواد اللیل یشفع لی وانثنی وبیاض
الصبح یغری بی عبد الله ابن المعتز گوید یا رب مبکیة فی طی مضحکة
ورب مولمة فی طی لذات و اوردن چهار طبع در یک بیت هم ازین نوع است
من گویم در آخر قطعه سقی بلخ سقیا نافعا کل بکرة ومن نحو الی بلخ ابدا

۱۷ سحابها دیارا اذا ما حلّها الحرّ ساحر اتته الامانی بعد طول
عذابها
اصبابها امت تنفسی منذ فارقت ارضها نوائب یوذینی الیم
جفونی یذکی ما بها نار حرقتی اذا الریح جائتنی بریّا ترابها
از شعر پارسی قمری گوید پدیدار است عدل و ظلم پنهان مخالف
اندک و ناصح فراوان   من گویم دلی را فاق تو تشنه لی سوزنده اعدا ورا
خلاف تو سوزنده ناری   از شعر پارسی از اندازه خنجر آتش فشان شد بو
چون پادکشته دشمن ملک تو خار مسعود سعد سلمان گوید ای سرد و
گرم چرخ کشیده شیرین و تلخ دهر چشیده   پارسی اعنات
در کاری سخت افکندن بود این صنعت را لزوم ما لا یلزم خوانند
و این چنان باشد که دبیر یا شاعر از بهر آرایش سخن چیزی را
تکلف کند که بر او لازم و واجب نباشد و سخن بی وجود آن

درست و تمام باشد چنانکه در آخر اسجاع یا اخر ابیات
پس از حروف روی یا ردیف حرفی را التزام کنند که اگر
نکنند هیچ زیان ندارد و عوض او از آرایش سخن باشد
چون یا کتاب و عتاب و قاف رقم و نقم که اگر در قوافی کتاب
صواب و یا رقم علم آرند هم روا باشد اما کامد آرایش امثال
سخن را آراسته رو زیبا پر کرداند   از قرآن مجید فاما الیتیم فلا
تقهر و اما السائل فلا تنهر   از قول پیغمبر اللهم بک احاول
و بک اصاول   اذا استشاط السلطان تسلط الشیطان
شر ما فی الرجل شح هالع و جبن خالع   الارواح جنود مجندة
فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف   زر غبا تزدد
حبا   از سخن فصیح وجهه وسیم و صلة جسیم   از شعر تازی

یقولون فی البستان للعین لذة وفی الخمر والماء الذی غیر آسن
اذا شئت ان تلقی المحاسن کلها ففی وجه من تهوی جمیع المحاسن
از شعرهای من گویم عرف الامام الفرد عبد الواسع من کل علم
بالانا الواسع قوم رفیع القدر رایت مجده مضروبة فوق الرفیع
التاسع هو مهمل الامال وهاء المنی یرد و من کل شخص تابع
ما صر من نجمه حتر ناره لسعات احداث الزمان اللاسع ولو اعلی
معری را کتابی هست هر شعر را که در بخا آورده لزوم ما لا یلزم است
از شعر پارسی مسعود سعد گوید از بسکه تو در رسیدی و دارای آن
زده تیغ و ز بسکه درین مرد و زمین بخیه چون زین مرد و رمن
مرحمه کنار رو بد حشر بحس همه روش بود و شاخ هر چون من کوم
ستهم تو در زمین گسترده سپاه قدر تو بر فلک نهاده قدم

این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر بعد از آنکه حدود اسجاع
و قوافی را نگاه داشته و شرایط آن بجا آورده در اثنای قراین یا
در اثنای ابیات دو لفظ مزدوج یا بیشتر بکار برد از قرآن مجید
جئتک من سبا بنبا یقین از قول پیغمبر المؤمنون هینون
لینون المؤمنون دعب لعب از سخن بلغا فلان ربی بعلمه النجم
و مجده الاشم زمانه و فاق بفضله الباهر و حسبه الزاهر اقرانه
و در این دو قرینه زمانه و اقرانه که با خر هر یک افتاده اند سجعند
و اعتماد قرینها بر آن است و این لفظهای متفق الاواخر که در اثنای
هر قرینه افتاده است چون علمه النجم و مجده الاشم و چون فضله
الباهر و حسبه الزاهر مزدوجند و این مزدوج آوردن بجهت
زیادت آرایش است و حدود اسجاع اصلی را بدان حاجت

نیست از نثر پارسی فلان پسرت گزید و عادت پسندیده ۱۹
معروف است و بجد مشغول گذاری حضرت و طاعت داری دولت موصوف
از شعر تازی که در مرثیه اسمعیل ابن عباد گفته اند مضمون الصاحب
الکافی ولم یبق بعده کریم یرید الارض فیض غمامه هذه ما تمام واعم
بالعلی کذاک خسوف البدر عند تمامه غرض لفظ تمام و اتم است
در قطعه که مزدوجند من کوهم تعود رسم الوهب والنهب فی العلی
وهذان وقت اللطف والعنف دابه فهی اللطف ارزاق العفاة و هناءه
وفی العنف اعمار العداة نهابه غرض از بیتها وهب و نهب و عنف و لطف است
که مزدوجند از شعر پارسی فرخی گوید چه چین قرطه بهم بر نشسته زلف کش
چه حلقهای زره بر گره دو زلف دوتا هزار ان چنبر از عنبر بر روی روز در بندد
زد مار گون شد و ابر سپید رنگ که سیمین و زرین سماغ ص

از نهها

از این بیتهای پارسی زره و گره و چنبر و عنبر و شید و سپید است
که همه مزدوجند معنی استعاره چیزی عاریت خواستن باشد
و این صنعت چنان باشد که لفظی را معنی حقیقی بود و پس دبیر یا شاعر
آن لفظ را از آن معنی حقیقی نقل کند و بجایگاه دیگر کار بندد
بر سبیل عاریت و این صنعت در همه زبانها هست و بغایت خوب است
و چون استعاره بعید نباشد و مطبوع بود سخن را از زیورش تمام
حاصل آید از قرآن مجید واخفض لهما جناح الذل من الرحمة و اشتعل
الراس شیبا فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون
از قول پیغمبر الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها و عمر بن العاص ابن
وائل السهمی را خطبه ایست که در مدح عمر انشا کرده است
و آن فصل جمله استعاره است و بغایت فصیح و خوب و فصل

انیست ان ابن حبیب یعجب له الدنیا معانیها فالقت الیه افلاذ کبدها
ونفت له مخبآتها واطعمته شحمتها ومطرت جود سال منه سعابهنها
ووقف فی محافلها فقص مناصها وقص منهما قصبا وما اتلت
قدماه وجابت عمرتها ومشی ضحضاحها الا کذالک ایها الناس
قالوا انعم رحمک الله   از شر پارسی دبیران نیویسند بیاد
که سایه سقف بر سر فلان گسترانند ودامن عفو بر گناهان او پوشانند
از نظم تازی ومن العجائب ان تحیص صدورنا بالمد المنایا السود
وهی ذکور   ابیوردی گوید وفتیان صدق یصدرون عن
الوغی واندی المنایا دامیات الاظافر فجاهم اجدادهم من
من العلی صدور العوالی وفروع المنابر   از شعر پارسی
مسعود سعد گوید مجمر توزاهمی فرو شد سر که عطار ایمی برمد ادم

آخر این روزگار ناقص دست لگدی زد کمال را محکم شد دم
تهی کنار جهان خاک بر سر شد هنوز بشکم گرد عمل از عنبر معروبی
این صنعت چنان باید که دبیر یا شاعر جهد کند تا بیت واول
قصیده را مطبوع گوید ولفظ لطیف ومعنی بدیع ارد از کلمات تکه
بفال نیک نباشد احتراز کند چنانکه سمع را در شنیدن آن راحت
آید وطبع را از دریافتن آن نشاط افزاید وخوش شود
از شعر تازی متنبی گوید المجد عوفی اذا عوفیت والکرم
وزال عنک الی اعدائک السقم وما اخصک فی برء بتهنیة
اذا سلمت فکل الناس قد سلموا   ابیوردی گوید تحیة من نبات
بعراها الرعد علی منزل جرت بها ذیلها دعد   مسعود سعد
سلمان گوید ثق بالحسام فعهده میمون ابدا وقل للنصر کن

فنکون ومرا خواجه امام محمد حرفی رحمه الله حکایت کرد که شبل الدوله
بکرمان رفته بنزدیک صاحب مکرم ابن العلی ودر مدح او قصیده
گفت مطلعش چنین بود دع العیس تذرع ارض الفلا الی ابن العلی
والا فلا چون مکرم العلا انشا این بیت بشنید گفت دست از انشاد
باقی قصیده بدار بس خدمتکاران را گفت هزار دینار بدو دادند
وشبل الدوله داد انگاه گفت اگر همه ابیات این قصیده
چنین است که مطلع است هر بیتی را جایزه هزار دینار است ودر خزانه
چندین زر نیست حسن المطلع را در جود طبع ممدوح کریم
چندین اثر است از شعر پارسی ابو الفرج رونی گوید
ربیب ملک وقاعده دین ورسم داد عبد الحمید احمد عبد الصمد بماناد
ای عز تو کوس در گوش تو بانگ ارغنون چرخ فام اگرد

حبش گنبد فیروزه گون معزی گوید ای تازه تر از برگ
گل تازه برپرورده ترا خازن فردوس ببر من گویم
مست خدا یرا که سایه یزدان آمد مستقر خلافت خدایگان
از شعر پارسی ای لب تو گوهر شراب گرفته وعده تو عادت
سراب گرفته است که شاعر از غزل یا از معنی دیگر که بدان
نسب کرده باشد بمدح ممدوح اید بوجه خوبتر وطریق پسندیده تر
ودران سلامت لفظ ومناسب معنی نگاه دارد ومتنبی را درین معنی
مدو مضا بوده است تودعهم ولهن فینا کانهم فنا ابن ابی
الهیجا فی قلب فیلق همو گوید مرتبا بین ریحها فقلت لها
من این جانس هذا الشاذن العربا فاستضحکت ثم قالت کالمعیث
له الثری وهو من عجل اذ انبا از شعر پارسی عنصری گوید کر گلستان

ز باد خزان زرد شد روست باید که سرخ ماند روی خدایگان
و تخلصات عنصری بغایت خوب است و او پارسیان را
چنان بود که متنبی تازیان را کمالی گوید در صفت قلم بمدح ممدوح
در مرتبه این تخلص کمالی بغایت خوب است اعتقاد من اینست
که هیچکس از عرب و عجم ازین خوبتر تخلص نکرده است و این
از بدیع کارهای کمال است و تخلص اینست زنخ تیره سر بریده
نگونسار و مشکبار گوید که نوک خامه دستور کشورم
این صنعت چنان باشد که شاعر بیت آخر از شعر را چنین گوید
بلفظ بدیع و معنی غریب ختم کند که قریب العهد از شعر بسمع سامع
بیت آخر باشد اگر خوش بود لذت آن بماند و بیتهای سابق
هرچند با خوش باشد نسیا منسیا شود متنبی گوید شرف الله ارضا

انت ساکنها وشرف الناس اذ سواک انسانا غزی گوید
بقیت بقاء الدهر یا کهف اهله وهذا دعاء للبریة شامل از شعر پارسی
مسعود سعد سلمان فرماید تا دهد باغ و راغ را هر سال
ربیع و خریف زینت حور زلف شاهسپرغم و روی چمن شادام
و دیده انگور باد عیش بخرمی موصوف باد روز تو بفرخی مذکور
زازل دولت تو را توقیع باد نعمت تو را منشور زوال ت
رهی و بمحبت غلام فلک بنده و جهان مأمور تر و ره خبر تا آن تو
چه بهار خوش و خرم رواج تو چه نکو و اینچنین دعا که فلان
بود تو فلان باشی شعرای پارسی گو دعای تابید گویند من گویم
پای تو اندر رکاب عز و بجد نیت دست زمانه تو را رکاب گرفته
این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت از ممدوح حری

۳۲

خواهد اما بوجه لطیف وطریق شریف و در تعدیب و تهذیب الفاظ
و معانی بکوشد و شرایط تعظیم و احترام نگاه دارد   از نظم تازی
متنبی گوید وفی النفس حاجات وفیک فطانة سکوتی بیان عندها
و خطاب ابا المسک هل فی الکاس فضل انا له فانی اغنی منذ
حین واشرب   در بیت هرچه از خصایص حسن طلب است جمله حاصل است
هم لفظ خوب و هم معنی نغز و هم اسلوب غریب الا انکه در نظم
ممدوح قاصر است   از شعر پارسی ادیب نکیر و فصاحت نکیر و شعر
نکیر زمن غریم و شاه جهان غریب نواز   ابو العلای رازی گوید
و لعاب خوبست نوای من همه همچون زمانه باشد از آنک
همی نگردد از و کار من بری بنوا   چه چیز باشد از آن خوبتر که همت تو
زیکدیگر برهاند زمانه را و مرا   این صنعت چنان باشد که دبیر

یا شاعر در بیت چیزها جمع کند که از جنس یکدیگر باشند چون ماه
و آفتاب و سرو و کمان و ابرو و چشم و گل و لاله و این صنعت را
متناسب خوانند   از نظم تازی و لعایب خوب است
انا الفوارس لو رأیت مواقفی والخیل من تحت الفوارس تنحط
لقرأت منها ما تخط ید الوغی والبیض تشکل والاسنة تنقط
در بیت اول میان مواقف و خیل و فوارس جمع کرده است
و همه متناسبند و در بیت دوم میان قرأت و خط و اسنه و نقطه
جمع کرده است همه متناسب و متقاربند و این دو بیت از حد اعجاز
بیرون نشده و در حد اعجاز است   از شعر پارسی ابو العلاء
رازی فرماید   از مشک همی برزند نرگس چشمت زان لاله
روی تو نرده ساخت عنبر   من گویم و خود راست و دل عنبت

از رعونت چون قد تو تنگ دهانم در بست بار غم تو
چو گوز نیم بشکست هر که از چشم چه با دام تو جست خسته دلم
چه مغز در پسته بست درین بیت چهار میوه بیان شد و چهار عنصر همچنین
و کم شعر بود عرب را یا عجم را که ازین صنعت خالی بود امّا در در[جات]
حسن تفاوت باشد   معنی موجه دو روبه باشد و این صنعت چنان
باشد که شاعر ممدوح را بصفتی از صفات حمیده او بستاید چنانکه
دیگر از صفات حمیده او در آن ستایش یاد کرده شود و اورا
بدو وجه مدح حاصل آید   از شعر تازی متنبی گوید نهبت
من الاعمار ما لو حویته لهنئت الدنیا بانک خالد در اول
بیت ممدوح را بشجاعت و کثرت کشتن اعدا ستوده است و
در آخر بکمال و شرف زیرا که گفته است دنیا را بدوام تو

اندر و تهنیت کردندی و نکته آنست که ترا بدوام در دنیا
تهنیت کردندی و ابن جنی گوید اگر متنبی سیف الدوله را اخبر
مدح ببیت سودی مجرد است که روزگار هرگز ازان کهن
نکرد اند   هم متنبی گوید عمر العدو اذا لاقاه فی رهج اقل
من عمر ما یحوی اذا وهبا در اول بیت مدحست بفرط شجاعت
و در آخر بفرط سخاوت   متنبی گوید تشرق بحامه بغرّه
اشراق الفاظ معناها در اول بیت مدح است بصباحت
و در آخر بفصاحت   از شعر پارسی من گویم ای کشته تیغ تو
بجان عدو که کند جود تو بکان گهر   شاعر گوید زهی نام تو
آفرین گستر چنانک گشته هوان از نام دشمنت نفرین
و این صنعت را ذو الوجهین گویند و آن چنان

٢٥

باشد که شاعر بیتی گوید که دو معنی را شاید یعنی مدح را و هجو را
محتمل باشد از شعرهای تازی جمال الدوله در کتاب خود آورده
که خیاطی بود یکچشم عمر نام یکی از ظرفاء اهل فضل او را گفت
اگر مرا قبائی دوزی که کس نداند قبا است یا جبه من ترا
شعری گویم که کس نداند هجو است یا مدح عمرو آن بدوخت
و ظریف آن بیت بگفت این بیت خاط لی عمرو قباء لیت
عینیه سواء کس نداند که در بینائی هر دو را یکسان خواسته
یا در کوری و هر دو را محتمل است از پارسی عنصری گوید
ای بر سر خوبان جهان بر سر سنگ پیش دبیت دره
نماند چرخ چنگ من گویم ای خواجه صبا سود رزوی
تو ظلم تا طلعت تو نور نماید بام شاعر گوید روسپی را

محتسب داند زن شاد باش ای روسپی زن محتسب
این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر ستایش
چیزرا موکد و مقرر کرد اند در مبالغت و محامد چیزی بیفزاید
بر وجهی که شنونده پندارد که بخواهد نکوهیدن و از مدح
بخواهد برگشت از نثر تازی هم بحار العلم الا انهم جبال الحلم
از نثر پارسی فلان مردی فصیح است جز آنکه خطی نیکو دارد
از شعرهای تازی نابغه ذبیانی گوید و لا عیب فیهم غیر ان
سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب نابغه الجعدی گوید
فتی کملت اخلاقه غیر انه جواد فما یبقی من المال باقیا
ابی الفضل بدیع الزمان همدانی گوید و این بیت در این
صنعت بغایت بدیع است و من شعر ابن عزی نخوانم

و ناگفته نماند درین بود که مثل آن بگوید آخر الامر معرف
بحر سد و گفت هرگز کس بیش از بدیع التجنیس نپیچیده است
و بعد از و نخواهد گفت هو البحر الا انه البحر د آخره سوی انه
الصرغام لکنه الوبل   از شعر پارسی قمری گوید هست بی نعزو
یارند دوستان لیکن به بی نظیری او دشمنان دهند اقرار
دفعی گوید بر لب کرو و لیکن بعد و قامت راست بین درست
و لیکن چشمکان بیمار   من گویم تو را اشته غدلست لیکن بجود
کند دست تو بر جان نسیم   این صنعت نزدیک بعضی
از اهل علم چنان است که از مخاطبه معاتبه رفته باشند یا بعکس و هر
دو گونه در قرآن مجید بسیار است   از مخاطبه معاتبه رفتن
حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیبة و فرحوا بها

از معاتبه بمخاطبه چنانکه مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک
نستعین و اگر از معاتبه بتکلم رفته شود همین است و الله الذی
ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد میت و بعضی گفته اند
که التفات آن باشد که دبیر یا شاعر معنی تمام بگوید پس
در عقب توجه مثل یا توجه دعا یا وجهی دیگر بدان معنی تمام
بگوید پس در عقب توجه بدان معنی تمام کرده اشتغال کند
اما بصریح لفظ اما بکنایت   از قرآن مجید قل جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا   از نثر تازی از سخن
بلغا الفقر فقر مطهری و الفقر من قاصمات الظهر   از شعر
پارسی منگی گوید نیکی باید کردن و در جهان چیست به از نیکی
از شعر تازی حریری گوید اذا ادبت الخیام

بدی طلوح سقیت الغیث ایتها الخیام اثنی یوم الصقل
عارضیها بفرع لشامة سقی الشام از شعر پارسی ابو همام
گوید والجدم من بعد ابهام دارکم فیا دمع انجدنی علی
ساکنی نجد حریری گوید طرب الحمام بذی الاراک
فشاقنی لازلت فی غلل واراک ناضر از شعر پارسی مسیحای گوید
ما را جگر به تیغ فراق تو خسته شد ای صبر بر فراق یار تنگ خو
پارسی ایهام گمان افکندن بود و این صنعت را
تخییل خوانند و این چنان بود که دبیر یا شاعر در نثر یا در نظم
الفاظی بکار برد که آن الفاظ را دو معنی باشد یکی قریب
و یکی غریب و چون سامع آن الفاظ را بشنود حالی
خاطرش بمعنی قریب رود و مراد از آن الفاظ خود معنی

غریب باشد از نثر تازی حریری گوید نزل اهلی و بعلی بحلوان
الصدر و یسرون العلق ومطون الظهر ویولون الید فلما اردی
الدهر الاعضاد وفجع بالجوارح والاکباد وانقلب ظهرا لبطن نبا الناظر
وجفا الحاجب ووهت الیمین وذهبت العین وفقدت الراحة وصلد
الزند وبانت المرافق فلم یبق لنا ثنیة ولاناب این همه که درین فصلست
نام سامع بشنود حالی خاطرش باطراف و اعضا حیوان رود
و مراد خود ازین جمله چیزهای دیگر است از نثر پارسی حکایت کنند
که شیخ رئیس ابو علی سینا روزی در بازار نشسته بود روستائی بر گذشت
بره برد و پیش گرفته حکیم پرسید که این بره چند است روستائی
گفت یکدینار بو علی گفت بره این جا بگذار و ساعتی دیگر بازای تا بهابدهیم
روستائی بو علی نشناخت و گفت تو حکیم عالمی بدانی که بره

۲۸
در مقابل ترازو است تا بهار از سنجی بره بجا نبری ابو علی حسن
جواب او عجب آمد او را آنچه اضعاف بهای بره بود بداد
کنون در کمال لطافت این سخن بباید نگریستن حالی خاطر در دم
بره رود که جانور است و ترازو که بدان زر و سیم سنجند
و مراد از روستائی جو دهر دیگر است که برج حمل باشد
و برج میزان چه این دو برج فلک را از یکدیگر بروند و ما در کلمه
از جنس علم حکما و لائق حال ابو علی سینا   ارطم باری
ابو العلی معری گوید اذا صدق الجد افتری العم للفتی
فضائل لا تحصی وان کذب الخال هر که الفاظ جد و عم و خال
بشنود که درین بیت است حالی خاطرش باقارب رود
و مراد از جمله جزهای دیگر است   رسمی بهم ریشه

الکحل لم یبصر طوا هر جلدی و هو فی القلب جارح
رمی الله فی قلبی منه بالقذی و فی العزم من ابنا بها بالکعو
عرض ازین قطعه الفاظ بیت دویم است و مراد از بنات و
و قوارح نه بمعنی معروفست که با عصا تعلق دارد بلکه چیزهای
مسعود سعد گوید و لیل کان الشمس ضلت ممرها و لیس لها
نحو المشارق مرجع نظرت الیه و الظلام کانه علی الارض باغ
من الجو و قع فقلت لطال اللیل و لیس لی من الصبح منجاه
من الصبح مصرع الی ذنب السرحان فی الجو ساطعا فهل
ممکن ان الغزاله تطلع چه هر که ذنب السرحان و غزاله بشنود
حالی خاطرش بدم گرگ کشد و آهو بره رود و مراد ازین مردو
جزهای دیگر است   الی رات عجیبا فی محلکم شیخا

وجاریه فی بطن عصفور از شعر پارسی من رفاضی بسا رستم مستحسن
او زرگی بود و داد پس هر که بسیار و پس بسود پندارد
که دست راست و چپ است و شاعر خود از بسیار خواسته
وار پس سوگند ای سرو بلند پس بالای تو بست در شاخ
تو او بچه ام برکت هست در پهلوی شاخ و برگ گفته است
و مردم پندارند که برگ درخت خواسته و خود او ارزنگ
ان میخواهد که معنی عدت و الت است از شعر انبازی
گفته میشود که وقتی من پسر بودم انبازی شاعر هوس بر در دیگ
من بودی و هر چه گفتی من عرض کردی و از صلاح و فساد
ان بر سیدی روزی در بازار بسر بی طباخ برو نگریست
واو را الحسن خوش امد این بیت را گفت انکودک

ما

طباخ بدان چند نان مارا بلبی هیچ نداد مهمان جالی
ساند و نابس بهب و از من نام این صنعت بر سید او را بیاموختم
غرض لفظ لبی است که چون مردم بشنوند پندارند که از ان نان
خواسته است و مراد او لب کودک است و امثال این
لطایف بسیار افتادی از راه طبع نه از روی علم بسیاری
مانند کردن بود و این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر چیزی را بچیزی
مانند کند در صفتی از صفات و اهل لغت چیزی را که بچیزی مانند کنند مشبه
خوانند و انچیز را که بدو مانند کنند مشبه به خوانند و در صنعت تشبیه نیکوتر و
پسندیده تر ان باشد که اگر عکس کرده شود مشبه به مشبه گردد
اندر سخن درست بود و معنی است و تشبیه نیکو چون تشبیه زلف بشب اگر تشبیه
ست را هم زلف کنند نیکو نبود و چون تشبیه هلال بنعل است و تشبیه نعل به هلال

بهلال هم نیکو بود و اگر در کمال حسن بدین درجه ممکن نگردد باری باید
چنانکه مشبه موجودی باشد حاصل در اعیان مشبه به نیز موجودی باشد
حاصل در اعیان اما مشبه به نیکو و پسندیده نیست آنچه جماعتی از شعرا کرده اند
و میکنند چیزی را تشبیه کنند بچیزی که در خیال و وهم موجود باشد
نه در اعیان چنانچه گفته اند افروخته را ماند بدریای مشکین که موجش زرین باشد
گشته بسر کردن دریای مشکین موجود است در اعیان و نه موج زرین
ابلهان روزگار از قلت معرفت ایشان تشبیهات ازرقی معقول و مستحسن شده اند
و در شعر او تشبیهات همه ازین جنس است و هیچ جای بکار نیاید و این تا
شده در کتب صنعت شعر هفت قسم آورده اند تشبیه مطلق تشبیه مشروط تشبیه
کنایت تشبیه تسویه تشبیه عکس تشبیه اضمار تشبیه تفضیل صنعت این
چنان باشد که در پیش شاعر چیزی را بچیزی مانند کند باز او تشبیه بچیزی بشرط

عکس و تفضیل و غیر آن و ادات تشبیه در عربیت کاف است
و کأنّ و مثل و شبه و هر چه بدین معنی نزدیک بود و در پارسی چون است
و مانند و گوئی و پنداری و آنچه بدین ماند از قرآن مجید
والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة کرماد اشتدت به
الریح فی یوم عاصف لا یقدرون علی شیء مما کسبوا ولهُ الجوار
المنشآت فی البحر کالاعلام صاحب اشتقاق علی ابن عیسی
در اعجاز قرآن کتابی ساخته و در آنجا جمله تشبیهاتی که در
قرآن است بیاورده است و بر دقایق حسن و غوامض لطف تشبیه
کرده است و آن قدر که این جا آورده شد این مختصر را تمام است
از کلام پیغمبر اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
الناس کاسنان المشط از سخن مترسلان هو کاللیث

صحیفهٔ دوم از تاریخ عالم آرای عباسی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

عنوان صحیفهٔ سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچهٔ دیوان خلافت و کشورخدائی شهریاران گردون اقتدار
که بر حسب الملک والدین توأمان ناظمان مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملک و ملت اند حضرت سبحانی
عدل و احسان و بسط بساط رأفت و امتنان نسبت بعالمیان زینت پیرایه و زیب مرتبهٔ هر یک از آن گروه والاگرده
از درگاه احدیت مأمور بامر ان الله یأمر بالعدل والاحسان داشته این شیوهٔ ستوده را پیش نهاد خاطر
همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند فیضشان بدرجهٔ بلند نیکنامی و رفعت مکانت اعتبار رسیده بدولت
و عزت دوجهانی فایز گردیده اند و ارباب تحقیق و دیده وران عالم تدبر و تدقیق که نظر بصیرت بمشاهدهٔ مضمون کارخانهٔ
خلقت گشوده اند صاحبان این نشأهٔ کامله و دارندگان این کیفیت کامله را که از مظاهر صفات و کمال احدیت بر حسب
خطاب مستطاب السلطان العادل ظل الله ظلال ربوبیت و خسروی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند شعر
عدل کن زانکه در ولایت دل ؛ در پیغمبری زند عادل ؛ حق جهان را بنور عدل آراست ؛ شه جهان را بزینت عدل
او برپاست ؛ والحمد لله والمنه که ذات کامل الصفات عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان صاحبقران
قدر توأمان خسرو کامکار کامران بخش کامران عنوان صحیفهٔ خلافت و عالم آرائی ایشان و دیوان معدلت و گستری
زینت طرازی سروری و سرداری آرنده و سهیم عدالت گستری و فرمان روائی جهان خرده و دانش آگاه گوهر بحر
آفرینش سلطان جهاندار بانش دولت و کامکاری زیبنده و اورنگ نصفت و بخشیاری سمی عم نبی آخر الزمان
غلام بااخلاص حضرت شاه مردان درة التاج تارک اقبال شاه بیت قصیدهٔ اقبال نظم فخر آل نبی
عرش پاس ؛ خسرو عهد شاه دین عباس ؛ اعلی الله تعالی لوای دولته و خلافته بدین شیوهٔ

ستوده

ستوده با قبض موطنش بدین شیمهٔ کریمه مفطور و مجبول است لاجرم از دیوان قضا فسیح الارکان ملک شاه پناه
و تجارت با توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسیح المسالک ایران که خلافت ربع مسکون و تسخیر جهان
بنام نامی آن خسرو عالی القدر بلند مکان زیب و زینت یافته منشور این موهبت عظمی بختم همایون السلطان
نشان ترشیح و ترصیع پذیرفت بعد از آنکه آن زینت آباد ارم بنیاد که ممدوح جمهور صاحبخردان
عالم تیره است از خشکسال زمان پژمرده گیاه گلشن احوال ساکنان آن بدر از سموم هموم ملال افسرده
بود از ابتسام صبح نسیم عنایت ذوالجلال و زلال گوهر مثال نهر جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه
و نکهت بی اندازه یافته نضارت و خرمی از سر گرفت و همچنانچه در صحیفهٔ اول این اوراق نگاشتهٔ کلک بیان
گردید مهر سلطنت نور افزون و مسند خلافت ابدمقرون را بورود موکب مسعود رشک و... گردیده
اعادی مخذول العاقبه که خس و خار گلشن همیشه بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند از نائرهٔ قهر آنحضرت
زمان سوخته راه عدم گرفتند و تحف و عنایت و احسان مفوض و الدعاء بیان ابی المعالی و زر عمار سند
فرمان روای ایران و تخت فیروزی بخت آبا و اجداد عالی مکان تکیه زده جمیع طوائف قزلباش
که سرگروهان بادیه حیرت شد وجود گرامی آن گوهر دریای سلطنت و پادشاهی را کزین هدیه از بدایای سبحانی
و بهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از یمن قدوم فرخنده لزوم آن شاه با سعادت کام...
آورده غلغلهٔ بشارت و مبارکباد از سپاه طوایف ایشان بگلکوشک... ده فراز مبارک و خجسته...
سکه و آرایش یافت صیت سلطنت و پادشاهی و آوازهٔ خلافت و جهانداری آن برگزیدهٔ الهی در اقطار آفاق
شهرت و اشتهار یافته خلایق از اطراف و جوانب روی امید بدرگاه کیوان اشتباه آورده مبارکباد نثار
می نمودند و زبان کافهٔ انام بدین مقال گویا بود بیت شها ملک و دولت بکام تو باد ؛ فلک بنده و چرخ
رام تو باد ؛ مبارک بود بر تو تاج شهی ؛ که بر تو است زیبنده تخت کئی ؛ برآرای از رنگ قاهری
زهستی نژاد از شهی ؛ بود از عنایت پروردگار ؛ قضا با تو رام و قدر با تو یار ؛ بعمر طبیعی پسند سال تو

۴۲

بود گیتی افروز اقبال توءمانی نور خدنگ و ظلال را در ملک شاهی صد و بیست سال و تاریخ جلوس میمنت مانوس
آنحضرت را مستعدان روزگار ظل الله یافته اند و ذره حقیر مدین ظل لطائف اندوز در سلک نظم کشیده است نظم
کرد در مسند شاهنشهی چون جلوس آنشه همایون کلاه بود چون سایه خدای جهان سایه ام آخر جناب عباد الله
سال تاریخ از آن طلب کردم هاتفی بانگ زد که ظل الله و اسم شریف عباس بهادر خان نیز تاریخ
جلوس همایون و از لطائف غیبی و رموز اشارات لاریبی است ملا سبه میر فروتی یافته نظم رسید خاقانی زد
تکیه شه ایران تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان و میر حیدر معمائی یافته مروج مذهب در این نظم در آورده اند
تاریخ خرد مروج مذهب یافت ظل الله عباس بهادر خان هم و نوعی که قبل ازین سمت تحریر یافت مرشد قلیخان
خاطر از امرای عراق جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زد و قطع و فصل مهمات
پیش گرفت و حضرت اعلیشاهی ظل الهی بجهة استحکام قواعد سلطنت و صلاح دولت دست تعقل
او را در نظام امور جهانداری قوی و مطلق العنان داشته روز بروز بر عظمت و اقتدارش می افزود و اوایل
حال در دولتخانه مبارکه بسر برده صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت در دولتخانه همایون بر در او حاضر گشته
حل و عقد مهام دیوانی برای و صلاح او فیصل می یافت بعد از چند روز از دولتخانه بیرون رفته در منزل
... خان حاکم ... سپاه جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای ... و قنیحان حاکم ... اطراف
و ... خان ولد قلی بیک قورچی باشی قشار از ابرقوه و ... قلیخان ذو القدر و میرزا عبدالله ولد میرزا سلیمان
از شیراز و علیقلی سلطان نواده شاهقلی سلطان ذو القدر مهردار از قم و امیر حمزه خان طالش از استارا جانزنه
بهر سلطنت مصیر رسیده بشرف پای بوس مشرف شدند منصب قورچی باشیگری بیوسف خان
قرار گرفت و مهرداری بعلیقلی سلطان ذو القدر مقرر گشت و ایالت شیراز بمهدیقلی خان تعلق گرفت
کور حسن خان ولد دولو بداق بمنصب خلفائی یافت آنا و دیگرات وزارت دیوان اعلی که میرزا عبدالله
ولد میرزا سلیمان وعده نموده بودند رقم فرستاده بودند ملاحظه خاطر میرزا شاهولی ولد میرزا احمد

ارشد

که وزیر مرشد قلی خان بود و پدرش حق خدمت درین دودمان داشت تفنگچی و رزیده حدث
وزارت از میرزا شاه ولی منتقل میشد و ولایت دلگشای اصفهان که شاهزاده مغفور سلطان حمزه را
و بعد از وی بابوطالب میرزا تعلق داشت بمرشد قلیخان تعلق گرفت و این اول بی ادبی بود که از و
در وجود آمد الکاء قم بسلطان خلیفه رکمان تعلق گرفت و حسین خان شاملو بحکومت همدان منصوب
گشت و سایر ممالک بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد با امراء عظام تقسیم نموده از هریک قرار
امیری الکاء داد بیانه که داشتند و اهل قشون شد گرفت که در تسخیر خراسان حاضر سازند و قرار
یافت که در اول بهار موکب جهانگشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق
و آذربایجان بدفع عبدالله خان اوزبک پرداخته که محصوران هرات را از تضییق محاصره خلاصی دهد
و در روز این سال بیست چهارم ربیع الآخر واقع شد ذکر حالات سال تنگوزئیل سال اول جلوس میمنت مانوس
همایون مطابق سنه ست و تسعین و تسعمائه هجری و بیان فتنه که در درگاه معلی میانه امرای عظام
قزلباش روی داده و جمعی از عظمای امراء بقتل رسیده اند چون حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی از اوان طفولیت در دار السلطنه هرات نزد علیقلیخان لله و طایفه شاملو نشو و نما
یافته بود و بالطبع خواهان ایشان بود و بعد از آنکه میانه او و مرشد قلیخان نزاع انجامید و شکست
بعلیقلیخان رسید و حضرت اعلی شاهی بدست مرشد قلیخان در آمد و آن حضرت را در میان طایفه استاجلو
بودن مکروه خاطر شریف بود اما بجهة صلاح دولت رضا بآن داده بود و در وقتیکه بتخت فیروزی
بخت موروثی جلوس نمود مرشد قلیخان پایه قدر و منزلت بایوان کیوان رسانید شوکت و اقتدارش
از دیاد پذیرفت امراء عظام خصوصاً ... خان استاجلو و برادران که در کار خیر بودند در تشیید تعدی
سعی همراه بودند و اکراه خاطر اشرف را از رنگ و اقتدار مرشد قلیخان نسبت بایشان فهمیده بودند با
تسلط و اقتدار او بنیاد آتش حقد و حسد در کانون درون ایشان اشتعال یافت و تنگی

و همگی همت بر دفع او گماشتند باغوای میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده بود
مقصود کس بحصول نپیوسته بود و حمید تقی خان حاکم شیراز و یوسف خان قورچی باشی و علیقلی سلطان ذوالقدر و
و ابوالمعصوم خان ترکمان و کور قورخمس خان جلقا اتفاق نموده عهد و پیمان بستند در دفع مرشدقلیخان کمر همت بسته
منتظر بودند و چون مرتضی اعظم میرزا محمد امین ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات جلیل بود از اصفهان
آمده بحوالی قزوین رسیده بود و مرشدقلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال و ورود و صاحب صفه
قرار داده که در سر اسبان او را در میان گرفته خاطر از مهم او جمع سازند صباح آن روز دو سه کس از ایشان
که از موضعه کوره خبر داشتند نزد مرشدقلیخان آمده او را از کید و غدر ایشان خبر دادند و مرشدقلیخان امرا را
خود را جمع نموده از راه میدان اسب خود به دولتخانه آمده حضرت اعلی شاهی را از رفتن و امرا خبردار
طاغی بمنزل یوسف خان قورچی باشی جمع آمده چون واقف شدند که مرشدقلیخان آگاه شده و مکر ایشان خبردار شده
خود را به دولتخانه انداخته در ملازمت اشرف بهانه اجتماع در دولتخانه آمدند بهانه سواری و استقبال میرزا محمد
اگر ملازمان و منسوبان ایشان را بسته بودند اسلحه و اسباب جمع نموده چنان خواستند که لشکریان ایشان را
از دخول مانع آیند هجوم نموده یکشش کردند و بی عقلانه بدرون دولتخانه درآمده بلکه پیراق توپ و حصار بستن
برآمده و اعتقاد ایشان این بود که این اراده موافق مزاج اشرف است و معاونت از آن حضرت ... در دفع ...
بهانه خواندند و حضرت اعلی هرچند از اطوار مرشدقلیخان ملول و بدین وسیله ... که ...
برآمده اگر در ایام شورش و فترت تعجیل ترتیب ایالت و بزرگی ... طریق سلوک ملوک طوایف ... شدند زیرا که
جهت دفع این جماعت بهانه بهتر از این بدست نمی آمد بالجمله چون حضرت اعلی از درآمدن امرا با توپ ...
واقف شدند کس نزد ایشان با توپ فرستادند که مطلب شما از این هجوم و ازدحام چیست و باعث این
شورش کدام است ایشان ... خودسری کرده اند که دلیری نموده جواب ... نکرده حصول مطلب خود را
... دیگر حواله نمودند و در جواب عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمده‌ایم که از ...

ورست

و ... قزلباش ... ... شدند ...

میل استقبال

میل استقبال داشته باشند نجابت استقبال رویم و آلا از خدمت اشرف مرخص گشته بخانه شویم چون این حرف دیگر
مقصد نواب اشرف رخصت ایشان داده فرمودند که شما بروید که خان در خدمت اشرف بمهمی مشغول است ... آمد
آمدن ایشان از کمال سفاهت و بعضی بازگشته بعد از استقبال بهانه اجتماع بباغ سعادت آباد و
رفته داشتند که من بعد از مرشدقلیخان ایمن نبوده اند بود پرده از روی کار برداشته و مخالفت
ظاهر ساخته و بجمع نمودن لشکر مشغول شدند و مهمی که در اول حال در کمال آسانی میسر بود دشوار گردید
بجز و ضرر از ارباب ساخته مجملاً چون خبر جمعیت و شورش و غوغای ایشان در بلاغ بسمع اشرف و مرشدقلیخان رسید
و قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب این شورش چیست و چه مدعا دارند
ایشان علانیه گفتند که تسلط و اقتدار مرشدقلیخان از حد گذشته سلوک ناهنجار از وی سر زده حضرت اعلی
مشاهده می‌نمایم که مرضی طبع قزلباش نیست و ما را با او نقش صورت نمی‌بندد و حضرت اعلی فرمودند
که شما لازم این را می‌دانید اگر حرف ... خاطر شما رسیده باشد یا از بد سلوکی مرشدقلیخان دیگری
شکایتی داشته باشید قاعده این بود که باعرض رسانیده تا هرچه فرمان ما صادر گردد بعمل آوریم
نه بجور و ... قزلباش فتنه انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب عصیان و طغیان است و بالجمله
اگر شما دانسته و دیگر نموده باشند و بهانه دیگر در سر داشته باشند دفع ایشان را بر ذمت همت
لازم دانسته و ... اگر سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد و چاره نموده که ... شما را
رخصت ... و ... کرده و در دولتخانه همایون جمع آمده طوایف قزلباش گروه
گروه به دولتخانه و میدان اسب جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان متفرق و پراکنده گردید روی آورد
ایشان از حصول مقصود نومید گشته قورخمس خان را بمجلس خود طلب نموده بصحبت او ... شرف
پیغام دادند که قصوری در افعال و بندگی ما نشده و از نواب کامیاب کمال رضامندی داریم
غایتش از مرشدقلیخان آزرده خاطر شده‌ایم که با ما بد سلوکی کند و چون هر یک منصبی علی حده از ...

دیوان اعلی سرافرازیم آن منصب از ما متمشی نمی‌شود و هیچکدام در امر خود استقلال نداریم و توقع
تقویت و عزت بیشتر داریم دیگر بظهور رسید ملتمس آن که بندگان اشرف اعلی خود بنفس نفیس متوجه شده
بنوعی که لایق دولت قاهره باشد میانهٔ ما اصلاح فرمایند چون قورخمس خان بعلام امرا اکذارده قرار یافت که
ایشان بمنزل قورخمس خان رفته آن شب مهمان او باشند روز دیگر مرشد قلیخان بسر صافی خاطر ایشان حسب
از همه جهت مطمئن گردانند و قورخمس خان وسیلهٔ صلح شده ایشان را با یکدیگر صلح دهد قورخمس خان ایشان را
تکلیف خانهٔ خود نمود و آخر روز از بی سعادتی از باغ سعادت آباد بیرون آمده بمنزل او رفتند
و شب در آنجا بودند و قورخمس خان کما ینبغی بلوازم مهمانی پرداخت اما جماعت شاهیون که در دولتخانه
جمع آمده بودند در آن شب تا صباح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روز دیگر خسرو ا
وسیار براورنگ چهارپایهٔ فلک مینا رنگ برآمده مهدیقلیخان ذوالقدر حاکم شیراز که عمدهٔ آن جماعت بود آمده
در خدمت اشرف از جانب خود و امرا عذر بدادهٔ پیشتر خواسته شروع در کلمه گذاری کرده عرض نمود که مرشد قلیخان
برای خود بیرون شرف معظم مهمات ممالک را فیصل میدهد و مهرهای شرف را در کردن خود انداخته هرچه اراده خاطر
او هست بفعل می‌آورد و قاعده است که مرشد قلیخان مهرهای مبارک را من بعد خود نگاه داشته بندگان اشرف بسیار دو
بطریق زمان شاه جنت مکان در حرم محافظت نمایند و در هفته دو روز دیوان کرده امرا عظام که هر یک بمنصبی
از مناصب دیوان و ازمه و ریش سفیدان در یتاق خود حاضر شوند مهمات هر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان آن
طایفه فیصل یابد که قورچی باشی را در میان قورچیان و هر یک از امرا اکرا رکان دولت نسبت در میانهٔ ایمق و اویماق خود
عزت و اعتباری باشد بندگان اشرف در نمودند که در زمان نواب سکندر شان بچه اقتدار امرا و هر یک از طوایف ایشان
نقیض کری یکدیگر چندین فسادها در میانهٔ قزلباش روی داده و درین زمان آن قاعده را فراموش باید کرد و اختیار
با پادشاه است و مرشد قلیخان را مجال اعتماد و داشته حل و عقد امور را برای صایب او تفویض کرده‌ایم هر کس
رنجهای خاطر مبارک شما را نمیخواهند و از رزگ و ریش سفید خود می‌باید دانست مهدیقلیخان در اثنای محاوره کفتگو

اوازبلند

آواز بلند کرده با مرشد قلیخان سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی را نایرهٔ غضب مشتعل گشته فرمودند
که ای مردک مفسد ترا بایالت شیراز و رتبهٔ خانی سرافراز نموده ایم زیاده ازین چه توقع داری که میانهٔ
قزلباش فساد میکنی و وجود امثال شما مردم که بنحوی سری برآمده‌اند خار گلزار دولت است مصراع رخنه گر ملک سر
افکنده به یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذوالقدر را که در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود و بحرمان قرب
در ملازمت اشرف میبود و در موکب شاهی از خراسان آمده بود ایالت شیراز داده بهم مهدیقلیخان را با او
حواله کردند شمار الیه از مجلس بهشت آیین او را گرفته دست بسته تاج از سرش برداشته بیرون کشیده و چیزی الکاره
مرشد قلیخان در همان جا بقتل او مبادرت نمود و همان لحظه برتبه ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او
امت خان ولد شاهرخ خان نائی ذوالقدر که مهردار نواب سکندر شان بود و بشامت ارتباط او از منصب خان
معزول گشته بود خدمه و عصادره گرفتار بوده بدستور منصب مهرداری خدمت فرموده و هم علیخان سلطان مهردار را
با او حواله کردند و همچنین شاه نقلی سلطان خلفا را که همین حالت داشت بمنصب خلفائی سرافراز فرموده و هم قورخمس خان را
که خلفا شده بود بکفایت او معزول کردانیدند و بدر خان افشار برادر سکندر خان را قورچی باشی فرموده
بکرفتن یوسف خان مامور ساخته او و هم خان ترکمان را بگرفتن ابوالمعصوم خان معین گشت و امرا
استاجلو را بدفع پرغیب خان و برادران مامور شدند و تمام ریا با عموم شاهیون سوار شده
روبخانهٔ قورخمس خان آوردند امرا طاغی که تصور این معنی نکرده بودند ازین حال آگاه شدند
چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطراب اکثری
راه سوار شده روی براه کوه قزوین آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رسانید شاهیه
هنوز از شهر پای بیرون ننهاده بودند که طلیعهٔ لشکر با ایشان رسیده ملازمان سر خود گرفتند
و امرا بعضی که بجنگ ایستاده اند در همانجا کشته شدند و بعضی که صرفه در جنگ ندیده دستگیر شدند
سوای یوسف خان قورچی باشی که مرشد قلیخان بجهت آشنائی قلی بیک و دیگر خالها در روم است

۵۵

رضی بقتل او نشده و امیر اصلان خان برادر عرب خان که نواب اشرف را با او شفقت تمام بود احدی را زان
جماعت زنده نکند بشد و این دو کس اگرچه کشته نشدند اما محبوس کردانیده بقلعه فرستادند
و بعد از ایامی که در قلعه بودند میر یوسف خان بالتماس ولیخان حاکم کرمان که عمزاده اش بود نجات
یافته امیر اصلان بقتل رسید میرزا عبد الله پسر میرزا سلمان که محرک این فتنه بود با میرزا ابراهیم الملک
برادرش گرفتار شدند مهم آنان تا بر حجال قرار یافته درین روز وزیر استاشاه بعمری برتبه وزارت
اعظم سرافراز گشته اعتماد الدوله لقب یافت و بعضی او میر ابو الولی انجو که در زمان ابو طالب میرزا
صدر شده بود بدستور بمنصب صدارت سرافراز شده مهرداری مهر شرف نقابت سید بیک کمونه
شفقت شد از وقوع این قضایا مرشد قلیخان میرزا را بایوان کیوان رسانیده بر حسب الامر استقلال مرشد کامل و لوای
اعلی یکزده با استحکام مهام ممالک پرداخت و اوزان کامیاب بشرف الطاف و امدادی گروه ارشاد پرورکان …
این دو دولت نصیبه سلطان مصطفی میرزا را که تا غایت بحباله احدی در نیامده بود و صبیه سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که
در حباله برادر غفران پناه شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود بجهت نوابات … نموده آن دو نیّر اکبر را
سلطنت را ابراج اوج سعادت عقد بسته شد در میدان این شاه جنت مکان جشن ملوکانه … آراسته
… روزی کرده خلایق بعیش و طرب گذرانیدند و در … واقع شد حرم محترم …
بوجود شریف آن دو همایون طلعت آرایش یافت در این سال آقا علیخان قاجار … قراباغ … ایالت
از ولایت بهمن خان ولد خلیل خان از ایشان … سلطان … که در زمان شاه جنت مکان علی بیک قراباغ بود
مفوض گشت رقم حروف بتوفیق الله الملک … تاریخ قضایا ایران را از زمان دولت با سعادت شاه جمجاه ظل الله …
ظل الله تا امروز این سال که … تاریخ هجری نهصد و نود و شش … عبارات … استعارات …
بطریق … رسانیده که … و صاحب دولت … تألیف
این نسخه شریف انداز … که در خانه صحیفه اول اشارتی بدان رفته مسوده کرد … که از حکایات اموری که …

بعبارات شریفه و استعارات لطیفه آراسته سیاهی زده و نزد ارکه در وقت کتب زریان قلم جریان یافته و ضروری
فن تاریخ متین اند چه نتیجه نظم و نثر پرداخته آمد که مقبول طبع صاحب نظران صحت طبیعت و استعدال عقل
فطرت گردد اکنون اراده چنان است که قضایای زمان سلطنت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را از ابتدای سال
از سال دوم جلوس عالی بتفصیل بیان نماید تا از … خلافت علیت و قضایای آغاز دولت از سال اول
تمکین بر سریر سلطنت سال بسال مرقوم وقایع قلم تکرار گرداند که مستخبران احوال را از دانستن آن آگاهی … بسالکان مسالک …
روشن گردد که در عهد خلافت آن یگانه دوران در هر سال چگونه قضایا روی داده و پیروی اقبال و حسن سعی اصحاب
دولت در هر رشته چه مقدار ترقی در امور این دولت واقع شده اگرچه در دو سه سال اوایل دولت ظهور … حوادث
بخت از بیان در حقیقت و بال بود و بعضی مکروهات که در اوقات قضا مقتضی شده بود به تخیر ظهور آمد تا زمانی که سپری شده
ابواب سعادت و اقبال بر روی اولیای دولت سپهر اقبال کشاده بیمنت بخت همایون رو بترقی نهاد و … کشته
ریاض مملکت از سحاب الطاف الهی و حسن عیار اهتمام اساس خرمی تازه یافت و فی الواقع اگر بدیده بصیرت مشاهده
اعمال و کردار این تاییدات الهی کارنامه سلاطین جهان و … است که …
الامر متصل باد بحق محمد و آله الامجاد

ذکر وقایع سیچقان ئیل ترکی که سال دوم جلوس همایون است مطابق سبع و تسعین و تسعمایه هجری و شرح استیلاء طوایف عثمانیه و اوزبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن علیقلیخان و استیلای طایفه شاملو از حوادث روزگار

چون … پادشاه سپید نور روز عالم افروز …
در چهارم ماه جمادی الاول روی داده مت ماه بهاری طرب انگیز شد روی هوا … آمیز شد از اثر لاله کوثر
سرشت صحن چمن گشت چه باغ بهشت … عرصه جهان که غارت زدگان لشکر دی بود
از آسیب حوادث … ماه … برگ و نوا از سبزی و خرمی از سر گرفت و شاهان … چمن
که … بودند بجلوه گری در آمده بعیش … گشتند مرشد قلیخان … اسباب …
خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام احوال لشکریان مینمود و نواب … ابو طالب میرزا

ازیم فتنه قزلباش در اول حال بقلعهٔ الموت که لهراسب میرزا نیز در آنجا بود و فرستادند
که بعد از معاودت سفر خراسان در آن قلعه باشند و ثانیاً الحال بجهت نزدیکی گیلان بودن آنجا را
مصلحت ندیده بقلعه ورامین که وسط ملک عراق است و بمنازل مرغوب وارد و مسکن ایشان قرار
یافت و یکی از معتبران طایفه استاجلو که محل اعتماد بود به محافظت قلعه و خدمت ایشان تعیین گشت
و مرشد قلیخان اگرچه همه روزه حرف یساق خراسان و استخلاص محصوران قلعه هرات در میان داشت
اما باطناً چون از علیقلی خان شاملو حاکم هرات خایف بود و توجه خاطر اشرف از ابتدا باو میدانست
بملاحظه آنکه دیگر باره مبادا کینه ور رکن السلطنه گشته از وی انتقام کشد در رفتن خراسان تاخیر نمود تا آنکه مساهله
و اهمال را از حد اعتدال گذرانید و محصوران هرات از فقدان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه
بهم رسیده بود بی تاب و توان گشته قوت مصادمه و قدرت محاربه و قلعه داری نداشتند
و طایفه اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره بدست معاندان افتاد و شرح این اجمال بر
سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان از اطاعت و انقیاد علیقلی خان مایوس گشته کمر همت
بتسخیر قلعه هرات بست و طایفه اوزبکیه بمحاصره قیام نموده قلعه را مرکزوار در میان گرفتند
علیقلی خان و طایفه شاملو مردانه پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری پرداختند و همه
روزه از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار گیر و دار گرم بود و دم بدم شیر تیر و تفنگ پیام اجل
می گذارد و بعد از آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق و تمکن آن حضرت بر سریر سلطنت موروثی
از این مسموع طایفه جلیله شاملو گردید اگرچه علیقلی خان را بار غباری که فیمابین واقع شده بود از امداد
مرشد قلیخان مایوس بود اما بمحض خلوص طویت و غلامی چندین ساله این دودمان عظمی امید تمکن و مدد از
ایشان بود و کوشش نموده دلگیر نشستند که اوزبکیه قدم بر خاک ریز توانسته نهاد و چند بار
پر دنبال هجوم نموده بخندق در آمدند و محصوران مردانه بدفعه کوشیده بسیاری از بهادران

نامی را از خاک زیر هلاک انداختند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از قحط
و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسید و اکثر عوام الناس بحوالی لشکر اوزبک رفته
هر روز جمعی کثیر از ترک و تاجیک راه عدم پیمودند و بدین جهت اختلال تمام باحوال محصوران راه یافته و از
مصادمه عاجز گشتند و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصاً ملا میر باخرزی که از نمک پروردگان
این دودمان بود جهت اتمام ملکی کرده برجی از بروج را که در عهده اهتمام او بود خالی گذاشته باوزبکیه ملحق شد
و بی سرانجامی قلعه و عجز و اضطرار اهل قلعه و عدم قوت و قدرت ایشان را چنانچه بود بعبدالله خان خاطر نشان کرد
و اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر قلعه سعی کردن گرفت علیقلی خان او طالب یکپاره دولتی حصار را
که با او نسبت قرابت داشت و چند نفر از معتمدان خود را بیرون فرستاد که با عبدالله خان مهم مصالحه نموده قرار دهد
که بحکم قضا و قدر لشکر آزادند که دست از مملکت بازداشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون رود عبدالله خان که در اول
حال این معنی منتهای مطلبش بود در آن وقت بتحریک ملا میر راضی نشد و از این معنی در آتش شتاب و رسم کین جام
امید از زبان در هیچ عهد و زمان کشش ملحم معمول نبوده و همچنین از کشورستان و آلات قلعه
تحمل مذموم شمرده اند عبدالله خان از این شنیع اقدام نموده فرستاد و مارا در وهان بگشاده و تجارت قلعه اندا حت
و آتش بیداد در خرمن عمر اهل هرات کالی نموده فی الجمله اسباب مزبور حق ذوالحجه ایشان علیقلی خان و اعیان شاملو
از مصالحه مایوس شدند و ابواب خلاصی را مسدود یافته بهر طریق و فریب مدد باهم و دیگر بار لشکر خود را از عقب نموده
قلعه را نگاه داشتند اما اکثر بروج از نگهبان خالی مانده بود و در ماه یازدهم روزی بوقت سحر که علیقلی خان از برج
خود نزول یافته بود و اکثر قزلباش از استیلای جوع بخانه های خود رفته بودند بعضی از برج فرود آمدند و که همه بروج از نگهبان
خالی و جمعی از بهادران اوزبکیه که همه شب بیدار بودند خود را بپای برج رسانیده بریسمان بالا رفته شدند و چند
کس را بالا کشیدند و همچنین در دروازه و دیگر از عملی گفته علیقلی خان و لشکر قزلباش از این معنی آگاه نشدند تا آنگاه
اوزبک بپای برج رسانیده را بر اندازند و بشهر ریختند اعانت کسی و عدم قدرت احدی از استنطاق قلعه بمدد قزلباش گرد آمدند

و دست از محافظت برج و باره کشیدند در کمال اضطرار و بی اختیاری خود در حصار اختیار الدین که در میان شهر واقعست
و از محدثات ملوک غور است رسانیده و در بعضی از کتب تواریخ آمده شده که حصار اختیار الدین را ملک فخر الدین در جانب شمال
هرات ساخته بود و امیر تیمور گورکان چون هرات را مسخر ساخت حکم فرمود که قلعه را درون و بیرون مرمت نمودند و قلعه را از سر نو بنا
کردند چون سلطنت به میرزا شاهرخ ولد صاحبقران رسید در سنه عشر و ثمانمائه امر شاهرخ به تعمیر قلعه ارک کرد
و صاحب روضة الصفا در بعضی جاها نوشته که در تعمیر قلعه اختیار الدین هفت هزار آدم کار میکردند تا بانجام رسید مجملا
شهر هرات بدست اوزبکیه در آمد قتل و غارت و یغما در شهر شیوع یافت و آتش بیداد و ظلم و غم شعله کشید که به کره اثیر
رسید علیقلی خان و جمعی از طایفه شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین متحصن گشته بودند و در روز [illegible] پریشانی و اضطرار
جمیع مردم آذوقه در حصار نبود حیران کار خود گشتند عبدالله خان چون خبری از احوال حصاریان داشت و تقصیر نمینمود
که چون محصوران آنجا جمع قلیل اند و آذوقه بسیار دارند در نگاه داشتن آن ارک سعی بسیار خواهند کرد و معامله متمادی
خواهد کشید بوساطت محمد باقی اتالیق و میر قلبا با کوکلتاش و امرای معتبر او به علیقلی خان پیغام کرد که اگر ترک قلعه
داری کرده ارک را سپارد و مملکات خود را پیش ما دهد او را رخصت میدهیم که با طایفه قزلباش به هر طرف که خواهد برود
ما بلده آمده بار اگر رخصت نماید علیقلی خان و اتباع او کرده اعتماد بسخن عبدالله خان و عهد و شروط او نموده [illegible] از قلت
آذوقه چاره بیرون آمدن چاره ندید رضا نقیضا کرده کار داده [illegible] بیرون آمده باتفاق امرای عبدالله خان [illegible]
او نشستند و از پیش ارک را بتصرف در آوردند عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان باراده خود یا باشاره پدر علی خلاف الوعد و الیمین
و ایمان [illegible] زنهاداران [illegible] که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره [illegible] قزلباش
کشته شده بودند [illegible] که از طایفه قزلباش [illegible] علیقلی خان [illegible] عبدالمؤمن خان
رسیده امرا او [illegible] شمشیر [illegible]
از دل [illegible]
کشته [illegible] شهادت [illegible]

اندوه شربت شهادت چشیدند عبدالله خان بعد از وقوع این حال حکم قتل عموم فرمود [illegible] اوزبکیه نیز [illegible] در قتل و غارت
نمودند که بسیاری از مردم تاجیک نیز [illegible] و حدود مشهد مقدس [illegible] قزلباش گشتند [illegible]
و عمده [illegible] را باسیری گرفته بجانب ما وراء النهر فرستادند [illegible]
و شکنجه کشیدند [illegible]
[illegible]
فرار نمودند [illegible] رفضی [illegible]
برفض منسوب ساخته [illegible] قاضی [illegible] حنفی [illegible]
و هر کس را [illegible]
تا آنکه عبدالله خان حکومت آن ولایت را بامیر قلبا کوکلتاش که از اعیان سمرقند و مرد فاضل صاحب صنعت
بود و حق خدمت قدیم در خدمت خان داشت و محل اعتماد گشته رتبه امارت را با منصب عالی
صدارت جمع داشت تفویض نمود مشار الیه به شیوه ملک داری و رعیت پروری [illegible]
[illegible]
و فی الجمله استقامتی در ملک پدید آمد القصه عبدالله خان بعد از فتح و تسخیر هرات عنان عزیمت
بصوب مشهد مقدس معلی معطوف گردانید و ابراهیم خان [illegible] که حاکم مشهد مقدس
بود خواست که بمتانت رای و حسن تدبیر [illegible] واقعه کند [illegible]
وقوع [illegible] عبدالله خان ابواب الفت و آشتی مفتوح [illegible]
عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدید است از اوطان جدا افتاده از تسخیر قلعه هرات
[illegible] بسیار کشیده اند [illegible] محاصره قلعه مشهد مقدس کردند استعداد قلعه داری در مردم این ولایت
بیشتر است و جهت حفظ و حراست روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس در قلعه داری زیاده از مردم

هرات سعی و کوشش خواهند نمود و موکب عالی را توقف بسیار درین ولایت چه باید کرد و لشکر
بان طرف خواهند کشید مع ذلک پادشاه اسلام بر مسند سلطنت و حکومت موروثی تمکن
یافت سپاه قزلباش از پای تخت همایون بیرون آمده متوجه خراسانست و اگر درین
محاصره مشهد مقدس قدم بان ولایت نهند معلوم نیست که طایفه اوزبک که درین سال ییلاق خراسان
کشیده باشند تاب مقاومت لشکر بیحساب قزلباش توانند آورد اولی آنست که درین سال
بسعادت کوچ فرموده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه
ما در خراسان باشند ایشان نیز صلاح در حرکت و دولت خود دانند عمل نمایند والا احتیاج بنهضت
موکب عالی نیست هر کس از امرا اوزبکیه روانه شده مملکت را سپرده راه خود گیریم
عبدالله خان را این سخنان مقبول افتاده آوازه توجه موکب همایون نیز باو رسیده بود بعد از
کنکاش بسیار صلاح در رجعت دانسته ترک محاصره مشهد مقدس نموده بجانب ترکستان نهضت
کرده طبل ارتحال فرو کوفته متوجه جانب مرو شد و چون پای قلعه مرو رسیده در حوالی شهر بند فرود آمده میر حسین حاکم
آن ولایت که ولد میر حسین سلطان مرو خلف است و از ایل شاهجهان مکان و در سلک امرای عظام شاهی
منسلک و در عهد حاکم میر حسین بود ابواب قلعه مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی داشت و ممانعت
حفاظ ملازمان او نهایت مردانگی نمودند و اوزبکیه را پیرامون شهر گذاشته عبدالله خان قریب چهل روز نشسته
کاری نساخت و بسیاری از جنود اوزبکیه در محاربات که فیمابین روی داد ضایع شدند و بالاخره سخن از وعده
و وعید کرده جنگ را در باقی گذاشته و عبدالله خان بمیر حسین شکستگی قناعت کرده طبل چهل کوف بعد از ... امرا
تزلزل ناعوزبان در تصرف داشتند و از عوزبان ناکار رعایت تصرف اوزبکیه در آمده میر قلبا حاکم
روانه شد در ایامی که عبدالله خان در صدد مشهد مقدس و اوزبکیه چنانچه عادت ایشانست نهب و غارت
و خرابی پرداخته متعرض محصولات که اکثر آن بالفعل تعلق بمدار و معاش جمعی کثیر از خدام روضه مقدسه است

بادن

میکردند علما و فضلا اوزبکیه در جواب عریضه علمای مشهد مقدس فرستادند و مولانا محمد مشکک رستمداری
جوابی نوشته فرستاد و صورت هر دو مکتوب بی زیاده و نقصان درین صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و ذکا
از مطالعه آن بهره ور گردند و حسن عقاید ارباب حق و بطلان ظهور یابد **مکتوبی که علمای ماوراءالنهر در**
جواب صحیفه خدمه روضه متبرکه مشهد مقدس نوشته فرستاده بودند پوشیده نیست که شیخ مومن عالم الخیر
اموال و نفوس کسانیکه گویند کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله مادام که از ایشان افعال و اقوال که موجب
کفر است صادر نشود و عمل بر طریقه فرضیه سلف و ائمه رضی الله عنهم نموده باشند حایز نیست آنانی که با تکلم کلمه
طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و کلام علما و اقتیارا بالکلیه مهجور گردانند و مومنان را بامیان اول ...
اظهار طریقه شنیعه شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذوالنورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان
الله تعالی که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر بسیار انام بنابر امر حضرت ملک علام قتل و قمع
ایشان با علاء دین حق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان
و خلیفه دوران خلد الله ظلاله که در جهاد که باتفاق اجماع علما واجب و طریق حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و اصحاب کرامست با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از عهده جواب در سوال ملک متعال
که یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون که بآیه کریمه لنسئلن الذین
ارسل الیهم و غیرها ثابت تواند شد بیرون آید و هر عاقل که بمقتضای عقل ثقه در آیات و احادیث تامل نماید
ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت گشته طریقه بعث و قدر را مرعی داشته
سالها در اعلاء کلمه حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوائب نقصان و مستحق جنان خواهند بود
خصوصا آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان
ملک منان مشرف گشته اند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین ذوالنورین
از آنجمله اند که بمصاهرت و مخالطت آنسرور معزز و مکرم اند و صدیق اعظم را آنحضرت در کتاب قدیم صاحب او خوانده

کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی اقوال و افعال آن حضرت بموجب وحی است و آن حضرت کمال توقیر و احترام ایشان داشته اند
و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد شده پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان
و فی الحقیقه منکر قرآن و نبی گشته نقص سرور انس و جان و معتقد محبت ایشان مرضی و تابع آن سرور شده
و بنابر فرموده حق تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امید هست که بشرف
محبوبیت سبحانی و غفران برسند و الصحابه شجاعت اسم تمام حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در اعلای حق
از ان مشهورتر است که بر کسی پوشیده باشد و انتخاب در زمان متابعت و مبایعت خلفا با اشکال الهی و خود
در متابعت و مبایعت کرده پس شجاعت که اثبات نقص با آن حضرت میکنند قطع نظر از آنکه موجب نقص بجانب
لازم می آید و الصحابه چگونه نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها به بیت با آنکه متفق علیه که شرف فراش
آن حضرت یافته و محبوبه آن سرور بوده بعضی امور شنیعه که شنیدن آن جایز نباشد و در قرآن مجید واقع است که الخبیثات للخبیثین
و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث با آنحضرت میکرده
و الصحابه و خدیجه نیز زیرا که نسبت امر شنیع نمایند آن بازاری در زمان و حشت میکرده و پس چگونه صاحب آن حضرت نشر را
بمثال آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نیز نسبت نموده نعوذ بالله من ذلک فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از امثال
امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد سخن نیست که این مهملات را این شنیعه در مذهب خود نگاشته اند پس ابهام حکم الهی است کشیده
و انچه نوشته اند که بحکم آیه و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه حکم ابطال
محصولات و زراعات مشهد مقدس مطلقا حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث اموال تخصیص بمومن و مسلم یافته
و انچه ثابت شده که جماعت شیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون اند و این آیه و حدیث بنا بر مفهوم
مخالف که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر
قتل و غارت مشهد مقدس و سوختن اموال و ویران کردن زراعات و باغات و عمارات اهل کفر جایز بلکه مستحب است و در آن

فیه و الصحابه و حرب با جماعتی که سب پادشاه اسلام و خلیفه نمایند جایز است باتفاق علما چند انکه جماعت گویند کلمه توحید باشند
و مسلمان خود دانند و بر این دال است بعضی حروب که اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
در زمان خلافت خویش کرده اند و از این قبیل است حروبی که اعلی حضرت جان با بعضی از مسلمانان نموده اند و انچه
نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف است که از زمرة الانوار است که آبا و اجداد
حضرت عالی وقف کرده اند جواب آنکه از جمله دار الحرب است و نزول لشکر اسلام موقوفات متعین نیز از حکم
باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین باید و ممتاز شود مصروف انها مسلمانان خواهند شد و حاصل مصرف
نیز رسیده با شیعه غنیمت ایشان جایز است که آنرا اعیان و لشکر اسلام حلال کرده اند و انچه نوشته اند که اگر شما کسان از
از ذریه پیغمبر صلوات الله علیه بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نشنیده اند و انچه نوشته اند
که صالح اند صلاح فرع اسلام است و انچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علمای صحیح داشته اند [illegible] که او ردی
بیهوده داشت و عدل روی نمی نمود و انچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند [illegible]
بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و انچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر حرم است و قتل و حرب در ان ماه
در ماه حرب نشاید جایز نیست جوابش آنست که حرمت اشهر حرام منسوخ است بنا بر احادیث صحاح مشهوره و بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه در ماه [illegible] آن حضرت بر سر اعادی در این شهر واقع است و انچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون از محکمات است و در آن شک نیست و لیکن شک نیست که جهاد با کفار از اعظم عبادات است
که ترک عبادت کردن سبب و لعن کفار صحابه می نمایند و آن کفر و ذنوب را باعث ثواب دانسته اند با آنکه
و در لعن کردن شیطان که اعظم عبید است اولی است ثواب مثبت و عیب است که با آنکه در بیان ایشان
که معانی ظاهره آیات و احادیث را می فرمایند و فرقه در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه الحاد و این معنی نموده اند
مذهب ظاهر البطلان را میگویند و متابعت ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم و سلف نمی نمایند قل [illegible]
و اگر بعضی از فضلای اقرار نموده اند از بعضی ائمه سلف در تعلق معتقدات خانه و ایشان خبر رسانیده اند بالاخره

شد کسی را سخنی و رنجی که باید رسید و بس خود ملا عبدالله را بیرون فرستند تا
امان داده بعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید باشد که مذهب حق بر
همه ظاهر گردد و السلام علی من اتبع الهدی جواب مکتوب علمای ماوراء النهر که [illegible]
نتایج افکار و رشحات اقلام در ربار افاضل ماوراء النهر هداهم الله وایانا سبیل الرشاد
وحفظهم الله تعالی وایانا عن التعصب والعناد بوقوف پیوسته در آن باب آنچه صواب باید
و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود بر رای عالیات حضرات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین
بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت را بکتاب الله و عترت
طاهره مامور ساخت و چون امام الجن والانس سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا در بلاد عجم غریب واقع شد راقم مرقوم محمد خادم برای احترام قربت آنحضرت
و بواسطه فیوض برکات که از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست
از سایر حضرات ملازمت ایشان را اختیار نموده نه با قزلباش الفتی دارد و نه از اوزبکیه کلفتی بدین
وعنا واین طایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین بحقیقت یقین کرده بر آنچه مقتضی حدیث و قرآن
موافق امر حضرت ملک منان است اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند
اگر قبول انظار افادت آثار حضرات شود فیها هو المراد والا بیت من آنچه شرط بلاغ است
با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و ممیز این سخن شخص صاحب ادراک که از اصحاب [illegible] اند
تمامی میتوانند بود و آنچه از طلبه ماوراء النهر که تردد درین حدود نموده مسموع شده است که نواب
خاقانی باین دو صفت حمیده آراسته اند و از امرا ایشان نواب کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر نیز
که بفنون فضایل پیراسته اند اما تصدیقی که از ایشان تا الآن بحکایت علماء ماوراء النهر واقع شده
بنابر شهرتی مشهور که چون تنها تقلید روی رضای الهی معتبر نیست چه فضلاء مذهب ائمه اثنی عشر

بمجلس ایلچی

مجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علما و اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع
و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احدی المذهبین
امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطیع و منقاد خواهد بود و مجملا در طریق شیعه و سنی کتب کثیره
در احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است و احادیثی که مختص احدی الفرقتین
که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه اند
اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله بلا فصل ابوبکر را میدانسته اند اهل سنت اند و اگر حضرت امیر المومنین
علی بن ابیطالب علیه السلام را میدانسته اند اهل شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد
مجتمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات گوئیم آنچه مرقوم قلم حضرات
علمای شده بعد از تصحیح و تلخیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلایل متعدده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
مدح خلفای ثلث فرموده اند و سخن آنحضرت بمقتضای آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وحی است
و شیعه آل پیغمبر که مذمت خلفای ثلث میکنند مخالفت وحی مینمایند و مخالفت وحی کفر است جواب آنست که
ازین دلیل قدح خلفای ثلث و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف مذکور است از ادله
که از اکابر علمای اهل سنت منقول است که قرب بوقت رحلت پیغمبر در میان اهل اسلام مخالفت چند
واقع شد اول آنست که حضرت در مرض موت فرموده ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی
عمر بن الخطاب راضی نشد گفت ان الرجل علیه غلب الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اضطراب کردند تا آواز
بلند شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آزرده شده فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث
در اوایل صحیح بخاری و اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مسطور است مخالفت دوم آنست که حضرت در مرض الموت
جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامة بن زید بروند و بعضی از آن جمع تخلف نمودند و تسمیه مسالک حضرت رسید
مبالغه تمام فرمودند و مع هذا خلفای ثلث داخل جیش اسامة بودند و متابعت ننمودند پس گوئیم که حضرت

٤٠

در باب نوشتن وصیت فرمودند مقتضای آیهٔ کریمهٔ مذکوره بمنزلهٔ وحی است و نهی که عمر کرد در حق آن نهی در حق کرده است

علی ما عرفتم ردّ علی ما دلّ علیه قوله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون کافر و قابل جلالت [illegible] پس هرگاه

کفر عمر و سلب قابلیت جلالت او ثابت شد بنابر دلیل مذکور لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب لازم نیاید زیرا که

چه مذهب جمهور اهل سنت برین است که یا همه خلیفه اند و یا هیچکدام خلیفه نیستند اینکه عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان خلیفه باشند

موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و چون تخلف ایشان از جیش اسامه مقتضای دلیل مذکور کفر است و تخلف خلفای ثلث از آن لشکر [illegible]

و از هر یک از روایتین مذکورتین نیز بر وجهی که مذکور شد ثابت میشود در باب مذهب خود و نقل [illegible]

که احصای آن از املاک تعالی میباید و این ضعیف که متمسک است کار آن ندارد و الله یحق الحق و هو یهدی الی سبیل الرشاد [illegible]

حضرات در تجهیز [illegible] اعتراف نمودند که فعل عمر نزد وحی است والواقع کذلک پس کسی که [illegible] اخراجات حضرت رسول

مروان را از مدینه بوحی است و آوردن عثمان او را بمدینه و بعوض امور عظیمه [illegible] دو وحی است در رد وحی کفر است و دلیل

اول آنکه حضرت [illegible] فرموده اند دوم آنکه قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله الایه

و دلایل بسیار برای تحقیق حق در تنبیه طالب در مسئلهٔ امامت [illegible] بسیار است و لکن [illegible]

[illegible] اگر شرف [illegible] معروض [illegible] جناب [illegible] لعل الله یحدث بعد ذلک امرا [illegible]

مناظره [illegible] علم [illegible] خلفاء ثلث متفق علیه فریقین [illegible]

از آن ظاهر نیست و آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورتین و غیرها در کتب فریقین [illegible]

سنت تحریر و وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست [illegible]

حدیث [illegible] عادل نباشد و غیر متفق علیه [illegible] دلالت بر خلاف آن کند [illegible]

که کفر باشد والا [illegible] پس در همه [illegible] مخالفت [illegible] از مجتهدین واقع شده در تعظیم و توقیر

پیغمبر نسبت بخلفا قبل از صدور مخالفت ایشان و دلالت [illegible] عاقبت میکنیم عقوبت مثل ارتداد از عصیان

با آنکه معلوم الصدور [illegible] لایق نیست لهذا حضرت علی علیه السلام از عمل ابن ملجم علیه اللعنه خبر دار بود و عقوبت [illegible]

دلالت

دلالت جنس فعل مخصوص کند مفید نیست چنانچه در آیه لقد رضی الله مذکور میشود دلیل دیگر آنکه مقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین

اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفای ثلثه برضوان ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول

آیه عند الله تحقق رضا الله است لا بعد فعل مخصوص که بیعت و کسی نمیتواند انکار کند که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان

واقع شده و سخن در آنست که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف عهد بیعت است چنانکه در

مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب [illegible] فریقین مذکور است نمودند و غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام

را آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور نیست آن روایت است فاطمة بضعة منی

نکلم [illegible] و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب آنحضرت منقول است که من آذاها فقد آذانی

و من آذانی فقد آذی الله و کلام صادق مضمون الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة با قطعیت

حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که چها و منافی آیه مزبوره شدند

چه سلامت عاقبت تحقق خاتم اعمال و وفا کردن بعهد بیعت حضرت رسول متعال است صلی الله علیه وآله پس سعادت

سلامت خاتمت مستعد نشدند و بواسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت شدند چنانچه آیه کریمه

فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله الآیه برین شاهد است دلیل دیگر آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب

پیغمبر خوانده و صاحب قابل مذمت نیست جواب آنکه اذ قال لصاحبه وهو یحاوره دال است بر آنکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع

و مصاحب در توافق طرفین نیست همچون نبوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت به دیگری برادر است خواه مسلم

و خواه کافر هر یک از همراهان نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه مسلم و خواه کافر و آیه کریمه یا صاحبی السجن ءارباب

متفرقون خیر ام الله الواحد القهار موید مقصود است چه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر یا صاحبی فی السجن کرده اند

یعنی ای دو مصاحب من در زندان پس یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست

بودند چنانچه تتمه آیه مذکوره دلالت صریح کرده باشد و داود و برین بین ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی

و نیکو کاری نشده تفسیر خجسته رقم حضرت که هر که او روی بسوی بود نیست و دیدن رویش نبودن نیست اما از حضرت آنکه

دعوی او را که وقایع قرآنی نموده اند بغایت مستبعد می‌نماید که در مذهب مذکور کسانی هم که او را یکی از ائمه نوشته اند و از ایشان
مذکور را روایت نموده اند مصرعی را فی نفسه ناتمام که انشا نموده و بدین دقیقه متفطن نشده و در ترجیح پرستی معلا حی را
آزرده ساخته اند و لیکن چون غارت قتال ان بر کافه اهل خراسان در واقع شده و بناهای خراب کرده و حضرت مولوی هم
ازین جماعت است اگر یک بیت او در حق ایشان شده شبهای بیت الملیه اذا عمت ظلمات و از اشعار عرب شعر نیز اهل
صلاح در ذکر آن بیت التماس از حضرات ایشان که بمجرد ابهام لفظ بلا تامل در معنی بستند لال نفرمایند والله اعلم حضرت
مرتضی علی علیه السلام با وجود کمال شجاعت در وقت مبایعت مردم با خلفا ثلثه توقف و منع نفرمودند این دلیل حقیت است
و اگر قدح آنحضرت لازم می‌آید جواب آنکه صبر کردند تا حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول فارغ شوند خلفاء ثلاث
در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای امر بیعت گرفته بودند بوجوهی که ذکر آن درین صحیفه نمی‌گنجد و بعضی اطلاع
برای علت اتباع او و هم ملاک اهل حق با بعث دیگر مباشر حرب نشدند و آن دلالت بر حقیت ایشان نمیکند چه بر کمال
شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کم از آن حضرت نبوده و چنانکه جماعه آثار بر این دلالت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام و سایر اصحاب باتفاق با قریش جنگ نکردند و از مکه مهاجرت نمودند و بعد از آنکه
که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس وجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و سایر صحابه گفتند
جهت جنگ ناکردن حضرت امیر کفایت می‌نماید چه حقیقت آن بر مطلق متصور شد و نزد اهل تحقیق این نقض بالاتر
نیز خارجیت چه فرعون با دعوی خدائی با چهارصد سال بر مسند سلطنت بوده و هیچ یک از شداد و نمرود و غیرهم مدتی بر دعوی باطل بوده اند
و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد و خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آوردند و هر گاه درین ماده الله تعالی تا آخر
در دفع خصم کنند در ماده بنده بطریق اولی خواهد بود آنچه گفته اند که حضرت امیر علیه السلام با ایشان بیعت کرده و وقوع آن بلا اکراه
و تقیه ممنوع است و تحقیق درین صحیفه نمی‌گنجد غرض که شارح عقاید نسفی درین کتاب شیخین کفر شد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول
شیعه را از فرق اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز بر این رفته و دیگری برای تکفیر شیعه تسلیم کرده اند در کرده و امام محمد غزالی
سب شیخین را کفر ندانسته پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه نموده اند نه از راه سبیل برهان است و نه طریق تصدیق ایشان اهل انکه

مفهوم تشیع است که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در و معتبر هست و میگویند که نام خلفای ثلاثه هرگز بر زبان شیعه
جاری نشود اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند نخست ایشان معتبر نیستند چنانکه جاهلان اهل سنت حکم
بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم مطلقا مقتضای انکار سلف و اظهار خلف میشود آنچه فرموده اند که هر
کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عقلا و شرعا از آن دلیل نیست و قال الشیخ سبحان المعبود
ان التصدیق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیة و آنچه از خبث و فحش در ماده عایشه نسبت بشیعه کرده اند
حاشا ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرامست بخصوص باعتبار حرم حضرت رسول
اما چون عایشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن نموده بصره آمده بحرب امام زمان اقدام نمود بحکم حدیث حربک
حربی که فریقین در مناقب آنحضرت نقل فرموده اند محاربه حضرت پیغمبر شد و محاربه حضرت پیغمبر
مقبول نمیتواند بود بنابراین مورد طعن شد و این حدیث را ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه
در حدیث امیر علیه السلام از حرب توبه کرده با هر چند قضیه حرب متواتر است و حکایت خبر توبه آحاد
اما بر تقدیر وقوع بعد از حرب اهل بصره و قتل چهل هزار نفس از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب نباید کرد
و الله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین الی آخره این معنی ندارد
که زوجین از همه وجه فی مذهب من جمیع الوجوه شریک باشند چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت باشد و دیگری دوزخ
باشد آن دیگری را نیز چنین باید بود و الا منتقض شود بحضرت نوح علیه السلام و لوط علیه السلام و زن ایشان
و آسیه و فرعون ملعون می تواند بود که آیه مذکوره مؤول باشد بانچه در آیه دیگر صریح شده الزانی لا ینکح الا زانیة
او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک جواب دیگر آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان سیدالانام اند
مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هر گاه حرم پیغمبر بر خلاف امر آنحضرت سفر کنند و با شخصی که عامه
مسلمانان که خلیفه پیغمبر بود اما باشد و جنگ کنند و فرزند پیغمبر در حق کسی که پیش بعضی خلیفه باشد سخن بسبب گویند چنان
اند و آن فرزند پیغمبر خلاف ملکی ارتکاب نماید بمقتضای دلایل بر چنین طعن ظاهر شده باشد که ملکی خلاف

٤٢

پیغمبر و نقض عهد آنحضرت کرده و نیز از ان سخن فرزند پیغمبر اصلا آزار نخواهد بکسی رسید و اگر آن سخن خطا
باشد برای آنکس که در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام ازین دو عمل اقبح و اشنع باشد و سب آنکه
اول اصلا باعث قدح نشود و دویم موجب کفر باشد چه تواند بود و اگر بمضمون حدیث موضوع
سب الشیخین کفر تمسک شوند جواب آن ظاهر شد و اگر چیزی دیگر افاده فرمایند تا مستفید شویم
بهر حال انصاف مطلوب است و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن مکتوم اعمی در
خدمت حضرت پیغمبر صلعم یکی از اهل حرم آن حضرت عبور نمود حضرت ازین معنی اعراض فرمود آن شخص گفت
یا رسول الله این شخص کور است پیغمبر فرمود تو خود کور نیستی و علماء اهل سنت نقل کرده اند که
حضرت پیغمبر عایشه را بکتف خود گرفته تماشای جمعی کنند که در کوچه بازی می کوشیدند و بعد از مدتی فرمود یا حمیرا اشبعت
این قباحت را بار از ل شخصی نسبت میتوان کرد و قباحت این بمرتبه ایست که تصریح آن متعذر باشد و آنچه لازم است آ
اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال بعد از حضرت آدم علیه السلام هیچ موجودی را اشرف و افضل
از حضرت رسالت پناه نمیدانیم و بچیزی که منافی شان و جلالت آنحضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد و از جرات اتهامهای
که در باب ملت و بتعصب احادیث موضوعه تشریح و ایشان ضایع کرده اند ص اندکی باو بگفتیم غرض دل رسیدم
که دل آزرده شوی و درین سخن بسیار است ه و آنچه در باده نسخ وقت اشهر حرام فرموده اند اصل عدم آن است
تا دلیل معتد به که نسخ حکم قرآنی تواند نمود ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی ازین اشهر باشد
بعد از تعدی خصم بوده نه ابتدا بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بوده و بهر گاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبه سابقه
معلوم شد وجهی که برای وجوب قتل و غارت ایشان مشهد مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم
حضرات را اطلاع بر ضمایر و سرایر جمعی که بهر گرفته اند حاصل شده والله علیم بذات الصدور علی ای
حال نزاع ما و شما همچون آتش است و لایق علماء کرام آن است که بزلال موعظه آن مشتعلین التهاب آن آتش
فرو نشانند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بیاد دهند آن آتش را مشتعل سازند و جمعی و فسیح بهتان وجود نیند کان خدا را

بر

سوخته کجا کم از آن اند انتهی چو آتش میشود و سرکش مباش ه که دود از تلافی دل برآید و خطا از آن است
که ما فرقه‌های ملاحظه اهل سپاهی را بمانه اهتمام و در استیصال ایشان کام خواهیم رسید و استیصال ایشان اگرچه
کافر باشند لازم طمع الله تعالی که در کمال حکمت خلقت شده چنانکه روایات حضرت نوح علیه السلام در روز طوفان برای
هلاک کفار و حلال و آثار و اخبار بر این ناطق است که تفصیل آنها در صحیفه مکتوب هر گاه سپاهی بتقوی علما این کار
معظم خراب آن در روز قیامت خبر از علما خواهد بود انتهی در آن روز کر فضل رسیده و قول ه اولو العزم ازین ملا در مرتبه
بحالی که شنیده اند ملا ه تو عذر کردی بار پروردگار ه و مخفی نماند که این طایفه در نسل از علمای شیعه بوده و در اصول و فروع مجتهد بوده
و در فن تصنیف بمرتبه رسیده بود که حضرت الله تعالی در باره حضرت پیغمبر صلعم که دوست تخم بوده و بنا رالفضل او حق کرده
لقته ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هر گاه در باره پیغمبر صلی الله
اینهمه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس از حضرات علما طرق
اتقیای سلف را رعی و اشتیه احتیاط مسطور و از نعبد خواهد بود و در عرصه عرصات جواب مطلوب از حضرت صاحب الجلال که
رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ و المجنون لغایت صحت انتهی بجرم عشق مرا گر کشی چه غم باشی گشت ه جواب خون فقیران که ملا منند
مرا مراد ازین جمله شکوه نیست ه و گر زین همه گستاخ مقصود است ه چون اکثر معاند عالم از اغراض فاسده دوری
و مناسب آن است که ارباب فضل ازین اغراض محترز شوند بلکه بعد از عمری که فاضل بود و راه النهر بجوار مشهد مقدس
معلی تشریف آورند فقیر از اربابی جنس شمرده و اگر بواسطه قهاری خان قریه‌ها و مکان این فقیران از شهر بیرون آمده
آمد ایشان حضرت امام انام علیه السلام کجای آورده بسعادت زیارت مستعد شوند و این فقیران هرگز مقید تیم اند
فیروزی باشند و این معنی بوجود نیامده فقیر ی قتل فقیران را دهد بارک الله اعظم اجورکم و اصلح امورکم ص سخن مکن که رحم را جای
نباشد ه ملکش که لشکر شما شوی و ما را پروا باشد ه السلام علی عباد الله الصالحین در تاریخ فصلی بابر بن زین العابدین که تاریخ
عباسی را او نیز نوشته چنین دیده شد که چون این مکتوب را علمای ماوراء النهر دیدند مکتوب عبدالله خان را عوض کردند
که رئیس شیخ عبدالله اشدم که در مشهد است طلب نمایند با مجلس خان مناظره نمایند و چون ملا عبدالله را طلب نموده برای که

رفع ظلم و فساد [illegible] و نجات اهل شهر قرار [illegible] نجابت خان داده از مشهد مقدس برآمده باردوی خان [illegible] محبس فرستاد

عبدالله خان از مذهب شافعی با ایشان مناظره نمود و خان از طرح بحث [illegible] ملا عبدالله [illegible] شد و خود [illegible]

[illegible] اما آخوند ملا عبدالله در اثنای مناظره [illegible] سخنان [illegible] شیعه و [illegible] حقیقت [illegible] و طرایق

اهل البیت و [illegible] بر زبان می آوردند و درین باب [illegible] می شدند و هم از کتب اهل سنت [illegible]

اهل سنت از غایت تعصب [illegible] الدین خان آن فاضل مجتهد را [illegible] کشته شد و در میدان [illegible] شهید

و او محشور شهدای کربلا گردید **ذکر توجه موکب شاهی ظل اللهی بصوب خراسان و معاودت آن [illegible]**

وقضایا که در آن سفر خیر اثر روی داده است چون اخبار خراسان [illegible] مرحوم [illegible] رسید

[illegible] آن حادثه عظمی [illegible] اعلا آمد [illegible] ظل اللهی [illegible]

[illegible] و قتل و غارت و اسیر شدن [illegible] آزرده گشته موجب [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] بود [illegible] خاطر اشرف [illegible] در توجه خراسان اهتمام نموده [illegible]

[illegible] محمد شریف [illegible] که نواده [illegible] قرچی [illegible] و [illegible]

[illegible] قرچی [illegible] شده بود [illegible] نموده [illegible] تخت [illegible]

و در اول بهار که صحرای [illegible] از [illegible] رنگ [illegible] بود [illegible] آمد [illegible]

[illegible] بیلاقات [illegible] و قرار [illegible] نموده [illegible] در ییلاق [illegible]

ملک [illegible] ولایت [illegible] که [illegible] و [illegible] چون [illegible]

[illegible] و دیگری [illegible] و از ملاقات [illegible] می نمودند و [illegible]

[illegible] که [illegible] وقت [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] آمده [illegible] شد جلوه [illegible]

از حال [illegible] دیده [illegible] اقبال [illegible] روزی در ییلاق [illegible]

بر دو [illegible] آمده [illegible] نمود و [illegible] تشریف [illegible]

فرزندی ارجمند [illegible] سلطان [illegible] **القصه** [illegible] از [illegible]

نزول اجلال فرموده [illegible] مصالحه [illegible]

[illegible] و شاه [illegible] آمده بود

[illegible] مصالحه [illegible] بعد از آنکه [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible] ظاهر [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] و دشمنی کرده

[illegible] مصالحه شده قرار داد که چند روزی [illegible]

شاهزاده مشغول [illegible] روانه [illegible]

[illegible] چون [illegible] کرده [illegible] نزول اجلال

واقع شد از قضای [illegible] قتل [illegible] **شنیدن این مقال اینکه** [illegible] گشت [illegible]

[illegible] که [illegible] علیقلی خان [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible] بعد از آنکه [illegible]

دولت [illegible] ایران [illegible] وجود [illegible]

دین و دولت [illegible] استیلای او [illegible]

[illegible] دارالسلطنه قزوین بعد از [illegible] علیقلی خان [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] شاه [illegible]

بعد از قیل و قال [illegible] اراده [illegible] مبارک [illegible] سلطان حیدر میرزا

که نواده شاه جنت مکان بود و بدین سبب برگزیده طایفه استاجلو بود افتاد و در پرستاری آن شهزاده با ک
طلب بیگ سرپرست سعی گشت والده محترمه میرزا ابوطالب جواب نبود زیرا که از آن نوع هرچند حضرت اعلی ظاهرا تکلیف
مرشد قلیخان در این باب توجه فرموده نصیحت بلجاجت فرمودند در زیده رضا به آن نمی داد و چنانچه بکرات بنواب سکندرشان
حسب الامر تعالی مرشد قلیخان خدمت مستیشار این امر نزل سلطان حیدر میرزا اقدام رنجه فرموده و بسابقه پیشتر فیمابین نیز
صورت نیافت و رشته [illegible] را مطلقا آن شد که بندگان اشرف ایشان را از قبول این امر منع نمودند و الا عاقبت
چه قدرت آن است که سر از حکم پادشاه بپیچید و با آنحضرت مخالفت کرده از عالم عزت ترک آن نمودن اما فی الحکم حقیقت
وبعضی از طایفه استاجلو که بیک جوانان او بودند خصوصا محمود بیگ صوفی استاجلو علانیه [illegible] سلطنت شده که آن را
ابوصفاتی ندارد و شب و روز در اندیشه رفع تو است و عنقریب ترا ضایع خواهد کرد و امثال استاجلو [illegible]
وحسابات فساد در پیدای خاطر جای داده بنده از صحیح القول استماع نمودم که محمود بیگ صوفی اعلی مرشد قلیخان [illegible]
که اکنون عاقل چرا از احوال خود و چنین غافل است اولی آنست که نام سلطنت و پادشاهی بر اسمعیل میرزا ولد سلطان محمد میرزا
که طفل شش ساله بود بنهاده والده او را [illegible] خاطر ازان عدت فارغ [illegible] نمی تابی در دستبرد [illegible]
بعرت و کامرانی [illegible] بوده باشی چون این اعلی از معاودت را [illegible] اندیشه خدا داد با اختیار [illegible]
مرشد قلیخان که از این کار خبر یافته بود در باقی از آنجا که مقتضای عقل و دوراندیشی بود مرشد قلیخان [illegible]
واقع هرچند که مرشد قلیخان از قبول آن ابا داشته [illegible] از وقوع این نوع حادثه عظمی غفلت [illegible]
چون [illegible] و امر عظیمه در پیش بود آنحضرت از غایت [illegible] در دیده [illegible] عالم [illegible]
مدارا میکردند و حفظ حال خود میکرده باحتیاط تمام روزی چند میگذرانیدند تا آنکه مرشد قلیخان [illegible]
رسانیده بعراقی که در زمان [illegible] باآنحضرت سلوک مینمود [illegible] و استیلای قوت و عظمت
وحدت [illegible] بود بهمان طریقه سلوک میکردند و بچشم حقارت در آنحضرت [illegible] اختیار [illegible]
که باراده خاطر مبارک عطائی [illegible] کرده واحدی از ترک و تاجیک قدرت آن نبود که بی رضای او [illegible]

ابر

باز گشت شاهی توانند نمود و زیاده از این تغافل ورزیدن در حوصله شریفش نگنجید و عرق ناموس سلطنت و حمیت
پادشاهانه بحرکت درآمده نایره غیرت در کانون ضمیر منیرش اشتعال پذیرفت شرعا و
عرفا برذمت همت خود لازم گشته نمیخواستند که خود دست مبارک بخون او آلایند و در خراسان
امرا که حسب الصلاح با مرشد قلیخان در خدمت آنحضرت بودند هیچکدام جرات آن نمیکردند و چون
اهل عراق باطنا با او صفائی نداشتند اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که بوسیله ایشان
او را دفع نمایند در خفیه معتمدی نزد میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا در زمره عظماء دولت شده
بود فرستاده او را بمنصب عالی وزارت وعده داده که او با اهل عراق که محل اعتماد باشند
قرار این امر دهند [illegible] قراسار لو و کوچک علی که از نیکوخواهان [illegible] علیقلی خان فتح
اغلی و بدبخت مصادره گرفتار گشته کمال آزردگی از مرشد قلیخان داشت واسطه ورود
بیک زرگر باشی که نزول اجلال در مشهد و بسطام واقع شده بود و مرشد قلیخان بطریق معهود
آمده در خیمه و اتاق که در پیش اطاق خوابگاه اشرف نصب نمودند خوابیده بود نصف شب که اهل
کشیک اکثر در خواب بودند نامبردها با شمشیرهای کشیده بر سر او آمدند اول [illegible] بیک
شمشیری زد و بعد از آن [illegible] و دیگران کارش را باتمام رسانیدند وقوع این قضیه نتیجه کمال با
اخلاص تواند بود همانا این همه سعی و تردد او که در اعتلای لوای دولت همایون نمود محض
جاه طلبی و استعلای مرتبه بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آینه خاطر فیض مظاهر همایون پرتو
ظهور انداخته بود آنحضرت [illegible] کار بانجا کشید القصه بعد از کشته گشتن او همان لحظه میرزا محمد را
حسب الوعده بمنصب [illegible] سرافراز شد برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن
مهم معزول گشته [illegible] بیک [illegible] که دیگر ریش سفیدی اویماق
استاجلو سرافراز گشته یراق و اسباب مرشد قلیخان باد غنیمت شد ملازمان او [illegible]

مشار الیه مأمور گشته و الله وردی بیک زرگرباشی برتبه امارت سرافراز شد و الکاء جرباقان و محلات
باو شفقت شد و محمد بیک سارو چی را داروغه صفاهان نموده قدر احسن نیز ترخانی و شفقتهای گوناگون
سربلند گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که نهایت در امور سلطنت و دولتخواهی بر طبق فعل منظور نموده بنفس نفیس مستقل
امور دین و دولت گشته و در خاطر اشرف رسید که هر کس از امنای قزلباش که تحکم و خود رأیی
بر آمده باشد رفع نموده گلزار انجمن بهار دولت که از خس و خاشاک اهل بغی و عصیان و خشک سالی حوادث
و تراب دوران پژمرده گشته برشحات سحاب الطاف الهی و عواطف و احسان بیحد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
طراوت افزا سازد بنابر این مجملا بعد از قتل مرشد قلیخان در همان ایام که واقع شده در چمن سلطنت نزول اجلال واقع شد
محمد خان ترکمان که در آن چند روز باردوی همایون داخل شده بود و میخواست که بطریق زمان نواب اسکندر شان
صاحب اختیار بوده بهیچ مهمی مشورت و صلاح او فیصل نیابد حضرت اعلی خود از چنین خیالات ماده کمال ابی المعالی و آشفته
و وجود او در اخبار گلزار دولت مستبد است و با آنکه باعث قتل نواب مرحومه مهد علیا خیر النسا بیگم والده
آنحضرت و عمیدش شریک آن امر شنیع بوده دیگری آنکه با نواب جهانبانی رضوان مکان اسمعیل میرزا
عصیان و طغیان ورزیده بجهت قتل امیرخان در مقام فساد در آمده طهماسب میرزا را دست آویز خود کرده باسم پادشاه
مرحوم که فرزند اکبر ارشد و وصی و ولیعهد پادشاه مدار او بود صف آرای گشته محاربه نمود چون پیرانه سر قدرتی داشت
ثالث آنکه در حمله بقا با مفسدان قزلباش بود روز سیم قتل مرشد قلیخان فرخ خان برناک را که منظور نظر
شفقت پادشاهی بود طلب نموده اظهار کردند که چون همگی همت والا مصروف بر آنست که فتنه و فساد از میان
قزلباش برطرف شده مفسدان بیراه و میثاق را از ارباب اخلاص و مبانی اعتبار از میان بر دارند که در سایه عاطفت حضرت ظل اللهی
بوده باشند و طوایف قزلباش عمر با پادشاه و دولت بیعت یکدل و یکجهت باشند و اوامر پادشاهی را
تابع احکام الهی شمرند و در میان معلوم است که از محمد خان چه مقدار فتنه و فساد در میان قزلباش وقوع یافته
مجملا قتلش کیا ... واجب نموده حکم قتل فی ... و این خدمت را بفور ... و جمعی ... مضبوط و مربوط است

فرخ‌خان

فرخ خان طوعا و رغبة در زمان پیش خدمتی رسیده از خرگاه همایون بیرون آمد محمد خان که در بیرون خرگاه نشسته بود
گرفته تاج از سرش برداشت و از خیمه دولتخانه بیرون آورده در همان جا بقتل آورد و جهت و سر او را ابراز
کرده در اردو گردانیدند طایفه استاجلو که بجهت قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند از قتل محمد خان
خوش وقت گشته بشفقت شاهانه امیدوار شدند بسیار مردم از این دو قضیه که در نظر بعید ... و از این سیاست شاهانه
امیدوار شده اندیشه کشیدند پای در دامن ادب کشیدند بدر خان افشار بایالت استراباد منصوب گشت احمد سلطان
ذو القدر حاکم خار و سمنان کوتوال و امین کشت منصب قورچی باشیگری که از اعظم مناصب دیوان اعلی است
بولیخان که حاکم کرمان بود شفقت شده حکم ایالت کرمان باسم بکتاش خان ولد او که در یزد بود صادر
یافت و مقرر شد که بکرمان رفته با طوایف افشار که در این چند سال از خدمت سلوک تقاعد ورزیده بودند بجز ان
با قشون آراسته بنظر رساند و قریب بچهل روز جمعیت عساکر در الکاء بسطام توقف نموده و از آنجا بعزم زیارت
بمشهد مقدس تشریف بردند و بشرف زیارت آستان ملک آشیان حضرت امام الجن و الانس مشرف گشته
چند گاه جهت تفحص احوال خراسان و قضای حاجات ارباب آمال و تحقیق اوضاع ازبکیه که در هرات اند در مشهد مقدس
توقف نموده خلاصه اوقات را صرف خدمت روضه مقدسه حضرت امام همام معمور نمودند و میرزا محمد وزیر لوای اقبال
او هر چند در کمال عظمت و استقلال بامر وزارت دیوان اعلی قیام داشت و در امور ملکی و مالی دخل نموده در کل امور او انتساب
دید او عمل میشد بوداق خان چکنی را منظور نظر شفقت گردانیده بمنصب والا ایلکی و اتابکی شاهزاده سلطان حسین میرزا
سربلند گردانیده و حکومت مشهد مقدس متعلق باو نامزد شده الکاء خبوشان و محالی که تعلق بقورچی بود باولاد
او حسنعلی سلطان و حسینعلی سلطان برادران تقسیم رفت در خلال این احوال سلطان علی خلیفه شاملو را که اردوی جلالی ...
کرده بمرشد قلیخان پرست و این معنی بر خبر انتها آمد علیقلی خان کرد دیده و سلیمان خلیفه ترکمان که داماد مرشد قلیخان و آخر هم
بود موافقت کرده از اوج عزت بحضیض مذلت و خواری افتادند و از این جمله بوداق خان چکنی که دختر خود را بمرشد قلیخان
داده با او وصلت کرده بود اندیشه ناک گشته باغوای ابراز آنکش که همگی صاحب داعیه بی اعتدال و شیطنت نهاد بودند اخراج و

ودوع

۷/۱

اخلاص منحرف گشته شهزاده را برداشته بقلعه جوشان گریخته بودند که از جانب شرف بیوی البقائی شام ایل سیمرتضی

این ارشیخ کشته شد سلمانخان ... شاه علی میرزا زاده عبدالله خان استاجلو که حاکم قوچان بود و همه بود و قلعه قوچان را

بسته شعار خلاف بظهور رسانید آقایان ذوالقدر شیراز نیز که بخودسری بر آمده بودند بمجانبت حاکم تمکن

شده با یعقوب خان جهان شیر و پیش کرده از مشهد مقدس فرار نموده نزد یعقوب خان جهت مدت اوردین ایشان

مرخص گشته وارد شیراز شد آقا آقایان که سرکرده ایشان حمزه بیک چاپلو بود در یزد رسیده بکتاش خان

ایشان را از دست آورده علیقلی بیک قورچی ترکش شاملو که داروغه یزد بود و پسر او که در قلعه نگاه داشته و جوان تقی خان

متعاقب ایشان به یزد رسید بکتاش خان او را استقبال کرده بشهر در آورد یعقوب خان از اطوار بکتاش

خان تعرض نموده که با قضا و سر میران اراده کرده که او را گرفته حمزه بیک مذکور را بایالت شیراز نصب نماید و طایفه

ذوالقدر را با خود متفق ساخته لوای مخالفت برافرازد و شیوه احتیاط رعی داشته در همان شب احمال و اثقال را گذاشته

از یزد طریق فرار رو بشیراز شد و بکتاش خان جمیع اتباع او در قسمت ... باو رسیده بار کشیده تا بخدمت حضرت اعلی

این مقدمات را زیاده اعتباری نموده حکومت مشهد مقدس معلی را به امت خان استاجلو بعوض ... قیون ...

مرشد قلیخان و ابراهیم خان برادرش که کوچ در مشهد مقدس داشته علامات اوسال بر جستند رایات جهانگشای

بجانب هرات در حرکت آمده تا بندر فرمان حاکم شریف بردند در خلال این حال اخبار جوش از جانب عراق رسید

الفرقت را عادتی گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد او آخر رسید که فرهاد پاشای سردار روم که در ارزن الروم

توقف داشت با لشکر بیحد و مر بقراباغ آمده آن ولایات را از تصرف امرای آنجا بیرون آورده در بلده گنجه قلعه ساخت و جمعی

چغال اغلی حاکم بغداد بود با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده با ورمش خان حاکم آنجا و امرا الحد و محاربه

ورمش خان گرفتار شد و از ولایت عرصه نهب و غارت گشته و از همدان نیز آمده در نهاوند که قرب جوار ملک

عراق است قلعه ساخته لشکری و آذوقه و یراق سامان نموده مراجعت نمود و از وقوع این اخبار سپاهی اعیان لشکر

منصوره و قرچیان عظام که در ولایت همدان و الکه و خانه کوچ داشته در کمال اضطراب و اضطراری اجتیاز گشتن

گرفته

گرفته شد و فی الجمله پریشانی بر ضمیر انور راه یافته در قلب هرات متردد خاطر گشته و محتمل بود که اگر تسویه محاصره

قلعه هرات کردند ایام محاصره امتداد کشیده و در اول بهار عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان بعلیه و

ازدحام تمام بخراسان آمده و عساکر منصوره بجهت امتداد نساق خراسان و تفرقه سپاهیان بمقابله نبرده

باشند و هرگاه غلبه از جانب اوزبکیه روی دهد بعید است که تنفر بسیار بدین دولت لاحق میگردد

و ماکولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده عساکر منصوره بضیق کشیده در این سال در همه جا ... تعاقب و در ...

و بازگشتن بجانب عراق مصمم یافته بعضی از امرای خراسان را که نصب کرده مرشد قلیخان و محل عمده ...

نبودند عزل نموده حکام مجدد تعیین فرمودند و ارتفاع قرمان کوچ کرده در اوایل حال اراده فرمودند که از راه

یزد بعراق رفته چون مهمات یزد و کرمان و فارس نیز بیاده بکتاش خان حاکم کرمان و یوسف ... یزد

در یزد و جماعت قبل افغان شیراز مختل گشته بود در ایام جلوس عظام دهند بکتاش خان اگر شاید دو

روز افزون داشته بشرف ملازمت رسیده آثار سعادت از ناصیه حالش هویدا ... آقایان شیراز را او

گرفته ... او بشیراز رسانید و او را بجانب کرمان گسیل کرده خاطر از مهمات یزد و فارس و کرمان جمع نموده از راه سلطه

قزوین رفتند بدین علت سرحد بر عجا با دو زاده محولات که سمت راه یزد است گردیده چون از آنجا بیعت

بوداق خان شیخ با ملعت ولی دیگران نرفتند که اعمال اصواب حساب منموده با شیدار آنجا کورحسن

استاجلو را که از معتبران طایفه استاجلو بود نزد بوداق خان بخراسان فرستادند که او را نمونه بهانه

مسطور کرده بپایه سریر اعلی آورد چند گاه در امکان توقف نموده اصطلاح بوداق خان کشته بدستیاری المصاحب نیز

متوجه بسیاک حسب در آمدن تقاعد ورزید در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را بفرهاد خان ... سبب

انحراف مزاج اشرف از معلوم ممکن نشد اما آنچه بر عقلا ظاهر بود و خرد تصدیق آن مینمود ولا آنکه

بعد از نواب جهانبانی سلطان محمد میرزا باعث ... ابوطالب میرزا رسیده از جانب امرای عراق ... ابا ...

نسبت بحضرت اعلی گرانبار ... بیان آنکه بحوادث الطریق مرشد قلیخان ... سلوک کرده مهمات ملک را

به عرض اشرف برای وصلاح خود فصل میداده باشد مگر آنکه با میر میران تمهید معذرت و صلحت کرده اراده نموده بود
که چون بنزد رسید با پیکتاش خان هم داماد کرده و او در دامی خود گرداننده با استظهار طایفه افشار دست انداز باشد
بود آن خان نیز پیغام کرده که نباید میرزا محمد این جسارت از بن ظهور رسانید مجملا چون صاحب نفس قدسی و منشیه بلیغه پروار بوده بمقتضای
این مضمون که مصرع اندر سر او دروی که در سر داری اسباب ادبار او در سرانجام رفته تحرک متفرقان سلطان آفاق
که عظمت و اقتدار او ملزوم طبع ایشان بود گرفتار شده و چون بمانند خیالاتش رسیده بود همگنان عدم او در وجود ترجیح نهاده
دست بیر علی آقا از الطن ملازمان فرهاد خان بقتل رسیده اموال و اسباب او بدیوان تعلق گرفت و در این
منزل ملک بهمن ملازم کیخان رفت و بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی امرای عظام را جمع نموده مرا [illegible]
انفاق وقت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب دولت و لیحان قورچی باشی که پدر پیکتاش خان بود
عرض کرد که اگر موکب همایون [illegible] طرف یزد در حرکت آمد میترسد که دو هم
پیکتاش خان و میرمیران کش جرأت آمدن بپای سریر اعلی نخواهند کرد و محتمل است که مشاعل عظمت آنها
آن است که از اعمال ایشان که همه ملازم و کمک بوده‌اند در کاهند اغماض نموده از راه ترشیز و سبزوار به عراق
رفته در مقر سلطنت مدار نزول فرموده متوجه تنظیم سرحد آذربایجان و دفع صولت رومیان گردند هرگاه درین امر ایشان
پادشاه با شعار خود ساخته از اطوار ناهنجار که از پیکتاش خان ظهور رسانده اغماض فرمایند این پیرغلام متقبل میشود که
پسر پیکتاش خان رضای خاطر مبارک حاصل نموده بعد از اطمینان قلب او را بپایه سریر اعلا آورم نواب کامیاب
الالتماس او قبول فرموده عزیمت نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشتند و چون به منزل سمنان رسیدند بیستان با پایان
رسانیده سه روز در دامغان توقف نموده بخشش لوازم سرور نموده لوازم آن بزم و صیام نموده از آنجا روانه شدند
و چون فی مسئله مرشد قلیخان برادر سلطان و شاهزاده را از قلعه [illegible] فرستاده او ایشان بکروه جمیع [illegible] بود
درین وقت اراده فرمود که آنحضرت را از قلعه بیرون آورده و چون باورنگ رسید حضرت اعلی باستقبال ایشان
بزرگوار سوار شدند چون موکب او نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده در کمال ادب با او رکاب

مقدس

مقدس مدار را بوسه داده دو نواب سکندرشان فرزند علیشان را در آغوش محبت پدری کشیده مدار تکلم [illegible]
و استظهار و استبشار نمودند و از خیمه دولتخواه تا کنار اردوی اعلی از آنجا چون [illegible]
رسیدند چند جا زر نثار فرموده آن روز را بعیش و خرمی گذرانیدند و در مجلس بهجت سرای مقدس سر
برده [illegible] و پرده گیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا کوچ کرده در نهایت [illegible]
دار السلطنه قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت ابدی الاتصال نزول اجلال فرموده ذکر لشکر کشیدن
[illegible] پادشاه بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت و آمدن [illegible] خان [illegible] از بغداد و تعمیر عسکر و قلعه ساختن در نهاوند
و گنجه و در آن اوان ظهور رسید از رومیان در آن [illegible] سابقا مرقوم کلک وقایع نگار گشت که قبل از این قرار [illegible]
بود که از مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان حیات نواب علیین آشیان جهانبانی سلطان محمد میرزا مهد علیا بود که
بعمل آمده و مرشد قلیخان و [illegible] که از روم بهر مهم آمده بود بار دو طلب متوجه سرانجام این امر بود
که قضیه قتل او بوقوع انجامید و در آن وقت صورت یافته در خیر نماند رومیان از استماع توجه آن حضرت [illegible]
[illegible] انتهاز فرصت نموده فرهاد پاشا با عسکر [illegible] که در ارزن الروم توقف داشت متوجه تسخیر قراباغ [illegible]
ایروان و آذربایجان و قصبه شد سلاطین گرجستان سیمون خان که همیشه دولتخواه این طرف بود و مکرر با رومیان
محاربه نموده بود و در این هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته او در امر [illegible]
ارجمند [illegible] را نیز در [illegible] کاروان بود او ضایع [illegible] را از [illegible] دولتخواه مشاهده می‌نمود [illegible]
این طرف مأیوس بود و [illegible] پهلو از مخالفت که فی الحقیقه مقصود [illegible] خود خالی کرده بر رومیان راه داده
و فرهاد پاشا خاطر از کار او جمع ساخته بقراباغ [illegible] از مضافات گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاده
محمد خان که در آن ایام رتبه اتالیق رسیده بود منظور استحقاق یافته بود مضطرب گردیده امرای قراباغ [illegible]
قزاقلر با ایل خود روگردان شده برومیان پیوسته [illegible] طایفه [illegible] ایل و [illegible] قراباغ
بنوعی بهم برآمدند که مطلقا تاب و سرانجام جمعیت نداشتند و مقاومت با آن لشکر متعدد [illegible] شدند

باکمال اضطراب از پل کوچ کرده از آب ارس عبور کرده بار بسیار آمده اختلال تمام باحوال آن جماعت راه یافته
بسیار از اموال و اسباب ایشان عرضه نهب و غارت شد و فرهاد پاشا چند روز در بلده گنجه توقف نموده جهت
انتهاج قلعه و کمال حصانت و متانت ساخته و پرداخته بر دوان کار داقت کارزار و آذوقه و یراق استحکام
داده مراجعت نمود و جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب آن ولایت در دست قزلباشان بود
بعزم تصرف آن محال بیرون آمده عزیمت اردبیل نموده تا سراب آمد چون قدرت پیش آمدن نداشت از انجا
بازگشت و شاهوردی خان ولد خلیفه سلطان افشار که حاکم قراجه داغ بود با او در مقام اطاعت درآمده
پسر خود را نزد او به تبریز فرستاد و از بدسعادتی ترک دولت خود را از تاج وهاج عاری ساخته مجوزه
رومیان بر سر نهاد و بعد از این قضایا امرا قزلباش دست از ولایت حوالی و حواشی تبریز کوتاه کرده
اردوباد و مرند و دزمار و زنوز و کرکر و آن حوالی تمام بتصرف جعفر پاشا قرار یافت و سنان پاشا
مشهور بچغال اغلی بیگلربیگی بغداد بود او نیز هوس تسخیر قلمرو علیشکر در سر افتاده لشکرهای عراق عرب را
جمع کرده اکراد آن حدود را انبوه ملحق ساخته عزیمت آن ولایت نموده و قورخمس خان شاملو که حاکم
همدان بود امرا آن حدود را اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله درآمده اما قبل از آنکه او را جمعیت بهم رسد
و چغال اغلی قدم در آن ولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسیده قورخمس خان از کمال غفلت و غرور
از طریق حزم و احتیاط دور مانده بی‌تقید جمعیت لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا
شتافت شاهوردی خان عباسی که حاکم لرستان بود و نزد قورخمس خان آمده بود و از قلت لشکر
اندیشیده او را از محاربه منع مینمود چون نزد قورخمس خان آمده بود و اعتمادی بسخنان او نداشت
این سخن را بکینه و مکر او حمل نموده حزم و احتیاط که لازمه سپاهیگریست مرعی نداشته بمعرکه قتال
شتافت شاهوردی خان با لشکر لرستان پهلو از محاربه خالی کرده بر کنار ایستادند رومیان حملات
متواتر نموده لشکر قزلباش که فوج قلیل بودند احاطه نمودند قورخمس خان در عرصه محاربه با چند نفر از جوانان

شاملو

کتابخانه مجلس شورای ملی

شاملو از صف سپاه بیرون آمده کوه بچخیان را پناه ترتیب نماید که رومی از زبر یار دو چار شده بهم
درآویختند و یکدیگر از مردم آن ولایت که در گردان شده به رومیان پیوسته بودند او را شناخته سعادتمندان را
منجر ساختند و از اطراف و جوانب بر او حمله آورده چنانچه سر آن دلاور خود را غرق بحر کارزار یافته دست و پا
که مقدورش بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان دست از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند
شاهوردی خان راه لرستان پیش گرفت رومیان دست بنهب و غارت دراز کرده اما همدان
و بحارکان و دانیسم برآمده دست امیر چغال خود را گرفته به بینو لها خریدند چغال اغلی از حوالی همدان
گذشته بطرف نهاوند آمده آن جا را که طرفش با لرستان پیوسته است جهت قلعه ساختن اختیار نمود
که هم ولایت قلمرو علیشکر بتصرف درآید و هم لرستان در تحت فرمان ایشان باشد بالجمله قصبه نهاوند را
قلعه ساخت قلعه دیگر در بسعد رقاص ترتیب داده حارس و نگهبان و آذوق و یراق سرانجام نموده مراجعت نموده
رعایا نهاوند که شیعه فطری بودند با رومیان نمی‌آمیختند مواضع و مزارع خود را خراب کرده در
اطراف و جوانب پراکنده شدند و درین آمد و رفت خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر راه یافته
امر نهب و غارت کلی بوقوع پیوست چغال اغلی قورخمس خان را همراه خود به بغداد برده
حقیقت احوال را بخدمت خواندگار عرض کرده مورد استحسان گردید **ذکر احوال امراء خراسان
و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایت نصرت آیت روی نموده** بعد از مراجعت موکب همایون
از خراسان بوداق خان و اولاد او و کمان امیرالامرائی گشته جناب مطلب خود را که در آن
ضمیر داشتند بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسین میرزا را دست آویز کرده بعضی از امراء
معزول را که در خراسان مانده بودند بجانب خود خوانده خاطرنشان مردم نمودند که حضرت اعلی
شاهزاده عالمیان قطع تعلق از خراسان کرده بعراق تشریف برده‌اند و از استیلای رومیان فرصت آمدن
خراسان نخواهند یافت و ما پادشاهزاده در دست داریم بر سر او جمعیت نموده [illegible]

٤٩

بر سریر سلطنت خراسان تمکن می سازیم و ملک خراسان را ضبط نموده از اعدا صیانت می نماییم و هر کس اطاعت ننماید
بدفع او پرداخته الکاء او را به دیگری می دهیم چون نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف او رغبت نمودند
امیر الامرائی و ریش سفیدی بود و اق خان را بپدر پرفتند از جمله محمود خان صوفی اغلی استاجلو که از حکومت نیشابور
معزول گشته بود و بابا درقلق نموده بطغیان از نیشابور آمده و غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر بیک کور ترکمان اغلی
توم اتت خان که حاکم نیشابور شده بود چون ملازم قدیمی محمود خان بودند بجانب او رجوع نموده
ولایت نیشابور را متصرف شدند و شاه نظر سلطان بمشهد مقدس نزد امت خان رفته بود محمود خان از حکومت نیشابور
منفصل گشت و همچنین امام قلیخان ولد قباد خان قاجار که از حکومت سبزوار ابجه بلوک دیکوه رعایا معزول شده بود
بر سر سبزوار آمده آن ولایت را متصرف گشته کشکان محمد خان ولد الغ بیک چاوشلو برادر اووردی سلطان قرچغای
ابو مسلم خان چاوشلو حاکم سبزوار این نیز با ایشان اتفاق نموده امت خان که حاکم مشهد مقدس بود از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
امیر الامرا بود کس فرستاده ایشان را از خود سری و خودرائی منع کرد ایشان ممنوع نگشته در مقام آن شدند که
بر سر مشهد مقدس معلی آمده او را از مشهد بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده بودند که امیر عبد المؤمن خان
بخراسان تشریف آورده امت خان محصور گردید و احوال ایشان در قضایای سال آینده مرقوم کلک بیان
گردید و بعضی از امرا معزول خراسان که بمواخذه و مصادره گرفتار بودند آمده از جمله سلطان علی خلیفه [illegible]
و جمعی دیگر از مفسدان بجانب رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزا که حاکم بست و زمین داور بود رفتند و از برادر
بزرگتر خود مظفر حسین میرزا محاربه نموده بر او ظفر یافته بود و دخل نموده بطرف او رفتند که او را بسلطنت
خراسان فریفته بطرف آورند و بسیاری از سپاهیان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت رستم میرزا مذکور
کمر بسته بطرف او رفتند اما چون کار آنجا بانجام نرسید میان برادران صلح واقع شد میرزا مشار الیه بدار قندهار رفته برادر را
بمظفر حسین میرزا گذاشته بود و رستم میرزا در اول حال مقدم امرا را گرامی داشته از ایشان [illegible] اطلاع نمود
امرا مذکور میرزا را از آمدن خراسان اغوا نموده و خاطرنشان نمودند که مملکت خراسان بی صاحب است
و اگر موکب عالی بآنطرف نهضت نمایند کار کم خدمتکاری بر میان جان بسته [illegible] جانسپاری

بظهور می آید و عنقریب لشکر قزلباش که در خراسانند در موکب عالی جمع شده نواب میرزا [illegible] علیه
ارتقا خواهند نمود رستم میرزا اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما نهایت رغبت و دوست در جهت طلب نمود
چند گاه مدارائی کرده مجلس عیش و عشرت ترتیب داده از هنگام مستی و نجار نشاط شراب عهدها [illegible] میشنید
می نمود اما هیچیک از آنها از قوت بفعل نمی آمد و بعضی اوقات کنایه به سخنان مشتمل بر عدم رغبت آمدن خراسان بر زبان
می آورد تا آنکه خبر استیلای عبد المؤمن خان بمشهد مقدس رسید به یکبار قطع تعلق کرده صریحا بامرا جواب داد که
سلطنت و پادشاهی ایران با اولاد ذکور نامدار شاه جنت مکان متعلق است و ما استحقاق ندارد [illegible]
و هر گاه من بخیال استقلال بخراسان آیم این معنی مخالف طبع حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و با آن حضرت که
نبیره شاه جنت مکان و وارث ملک ایران است مخالفت می باید کرد و از یکطرف ازبکیه مقاومت می باید نمود
و معلوم نیست که این مهمات بر نهج مطلوب صورت تواند گرفت [illegible] با خود قرار داده که مصرع شهر خود روم و شهریار خود باشم
مجملا امرا و ابو الفضل [illegible] با ملازمان قدیمی که داشت راه زمین داور پیش گرفت و پای در دامن قناعت کشیده
چند روزه همت [illegible] و از اوضاع روزگار رجال عافیتی یافته زمانه بساط نشاطش در چیده عنقریب بخلل احوال [illegible]
بقیه باقی احوال او و مظفر حسین میرزا و برادرش و قضایای قندهار و سیستان و مآل حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا
تا انتها در طی قضایای سال آینده و داستان مجیده بتوفیق خداوند [illegible] در محل خود سمت گزارش خواهد یافت [illegible]

ذکر وقایع [illegible] که سال سیم جلوس همایون حضرت اعلی شاهی است مطابق سنه ثمان و تسعین و تسعمائه

بهار شد که دگر ره بوستان گیریم * ز باده عشق بگ گلستان گیریم * گهی پیاده تبان سرو در کنار کنیم * گهی ز شوق لب یار [illegible]
درین سال نوروز جهان آرا بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد خسرو سیارگان چون موکب شاهنشاه جهان [illegible] برج حمل
نزول نموده شعر ز شوق گل بصد افغان کشید مرغ صفیر * چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر * در چهارم [illegible] جمادی الاول
موکب همایون شاهی ظل اللهی بمقر سلطنت [illegible] بقزوین رسیده بکامرانی بر تخت دولت و اقبال متمکن گشت
و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که در وزارت [illegible] غفران مآب جهانبانی [illegible] رجوع بود

هنگام بوزارت سرکار نواب علیه قیام مینمود و تفویض باقیه قیمت مالیتش تشریف کرامت نماید این ترتیب عظمی آراسته
کرده بنده زمام مهام دیوان را بکف کفایت در داده و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ایام بهار را در
دار السلطنه قزوین بعشرت و شادکامی گذرانیده بجهه رفع ملالت زمان و تفنن تماشای ایام شباب که بهار زندگانی است
در باغ و بوستان تجرع راح ریحانی قیام نموده از گلرخان سیم اندام همین نفر را گلستان مینمودند اما و لباس عشرت
نقاب غفلت که بر چهره آگاهی افکنده بودند چون گاه و دلان غرور پرور نظام مهام ممالک که نقابت محمل
گشته بود پرده و حجبه نظر را از تدابیر امور ملک داری غافل نموده و چون شرط مصالحه رومیان فرستادن شاهزاده
و قطع نظر نمودن از ولایت آذربایجان و غیره که در تصرف آل عثمان در آمده بود و این معنی بر طبع گران می آمد
و فرستادن شاهزاده حیدر میرزا مرضی طبع اشرف و اعیان قزلباش نبود اما رای اصابت انتما مقتضای عقل
دوربین عمل نموده رضا دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عظیم الشأن رو بممالک ایران آورده بودند و هنوز
نفاق در میانه طوایف قزلباش واقع بود و از یکتاش خان حاکم یزد آثار مخالفت بظهور رسیده و طایفه
و طایفه ذو القدر ان فارس تحریک و اغوای یکتاش خان در مقام سرکشی بودند و بعضی از امرا [illegible] که از حدود
اصفهان تا کرمان بعلیه اقامت داشتند تا نهایت ملاحظه شایسته بظهور رسانیده بودند و حسن خان شاملو که از کرمان
خراسان حاکم گشته از ولایت متصرف شده بود و [illegible] بدرگاه جهان پناه نکرده بود و در [illegible] شان اکناف ولایات اطراف
ممالک ایران که بعضیه متقوله اقامت داشتند در گوش داشتند از تاریخ فوت شاه جنت مکان تا حال که مدت [illegible] بیسال
هر یک در ثغر حکومت خود لوای [illegible] را از نیمه دم از استقلال و استبداد میزدند و با این حال تفاوت [illegible] آن دو دشمن
قوی متعذر و چاره غیر از آن نبود که بلطف مدارا کرده با روزگار سازگاری نمایند شعر خود شده با بخت [illegible]
که آورزمانه بدرنگ کف برون ز چرخ شده بر و با گنبد [illegible] ز کردون کردون بماند صدا ز ناقصر حضرت شاهی
شاهی ظل اللهی رضا بمصالحه داده متوجه سامان دیوان شاهزاده گشته و سلطان حمزه میرزا [illegible] که در سن
که در سن هشت سالگی مورد [illegible] گشته که از و خوندکار [illegible] شاهزاده با ولی [illegible]

معین شد

معین شد و حیدر خلیفه ذو القدر را با پنجاه جوان قزلباش همراه نمودند که در روم در خدمت
شاهزاده باشند و زین العابدین بیک را وزیر شاهزاده کردند که وقایع یومیه را می نوشته باشند
اما مهدیقلی چاوشلو ولد یعقوب سلطان را که در اوقات حاکم دار الارشاد اردبیل بود و از زیور
عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر امرا امتیاز داشت
برسالت تعیین فرموده میرزا امیر با بعین شایسته روانه نمودند و نامه صداقت آمیز
دوستانه بحضرت خواندکار نوشته تحفه های لایقه ارسال نمودند ولی آقای
چاوشلو را که دو سال بود بدین مهم توقف داشت منظور نظر عنایت کرده بنده
رخصت انصراف دادند و چون مشار الیه رخصت حاصل مینمود گفت که از جانب خواندکار
حکم شده بود که جغال اغلی لشکر بولایت عراق کشد او بخود سر آمده در نهاوند قلعه
ساخته بخاطر انور ظهور نمود که جمعی را بتسخیر القلعه مأمور فرموده تا رسیدن
شاهزاده با سلامبول این قلعه خراب کرده که در حین انعقاد مصالحه قلعه نهاوند در تصرف
رومیه نباشد ایالت ولایت همدان را بطهماسب علی سلطان ارشلو عنایت فرموده
او را بتسخیر قلعه نهاوند مأمور ساخت و امرا ایات را بمعاونت او مأمور فرمودند
و ایشان حسب الامر اشرف متوجه آن خدمت گشته و قلعه را محاصره کرده چند گاه در
تسخیر آن اهتمام مینمودند چون در آن اثنا آوازه آمدن عبد المؤمن خان بخراسان شیوع یافت
توجه موکب همایون بطرف خراسان لازم گردید امرای مذکور کاری نساخته و جغال اغلی بار
دیگر بجانب نهاوند آمده باحتیاج قلعه را از بغداد آورده جارسان تازه زور گذاشته رفت
و بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در وسط عراق
واقع شده بود نشده همچنان در تصرف رومیان که باشد و بستر دادن را به وقت

دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بحیز ظهور آید در مصالحه مذکوره فرستادن شاهزاده
و مسامحه که بار دیگر میان نمودند جمعی از جهلای نادان را که از خرد بهره نداشتند خارج و تعقب
و تقلید دیگر گشته زبان طعن گشودند و نواب کامیاب اشرف با وجود قهاری
و آتش مزاجی و استیلای قوت غضبی ایام شباب برای آن حرف عمل نموده گوش تحمل
تا اینجا را اهل روزگار نفهمودند و انصاف از آن قدر مسامحه و مدارا فواید کلی بدین دولت رسید
زیرا که چون خاطر از طرف دیگر میان جمع کرده متوجه رفع اختلال احوال ممالک شدند نیروی
اقبال و حسن تدبیر و رای صایب غبار فتنه و شور از ساحت ملک ایران محو گشته و از آن
فرصتی مغتنم آن هر طایفه از طوایف سرکش قزلباش را دفع نموده سرکشان را
نوعی بحیز اطاعت درآوردند که موجب حیرت ارباب بصایر و نظایر گردید و این قلعه
و بسیاری از قلاع و بقاع عظیمه که بتصرف اعادی درآمده بود استرداد نمودند چندین
قلاع و بلاد و معمور و ضمیمه آنها که دیده انحای ممالک بنوعی از خس و خاشاک معاندان پاک گردید
که اکنون ساحت ملک ایران غیرت افزای روضه رضوان است و عنقریب شرح هر یک
در محل خود بسمت تحریر خواهد یافت **ذکر لشکر کشیدن عبدالمؤمن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد
مقدس را و ظفر نایافتن بر آن بلده بتقدیر پروردگار** سابقاً ایراد یافت که عبدالله خان که در
سال گذشته بمشهد مقدس متعلق آمده بود و بجهت تنگی قناعت نموده از سر مشهد برگشت
دار امینان استاجلو که در این سال حاکم مشهد بود و اهالی املاک بنا بر صلاح وقت
با او وعده کردند که اگر سال آینده پادشاه قزلباش بجهت املاک توجه ننماید
هر کس از جانب او بتسخیر این ولایت آید قلعه را بسپارند چون مسموع عبدالله خان
گردید که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض عبدالله هرات گردد باز

بجانب عراق رفت هوس تسخیر خراسان که در ضمیر مرکوز خاطر بود از دیاد پذیرفت عبدالمؤمن خان پسرش
را با لشکر متوجه آن صوب کرد و دین محمد سلطان و لد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که با تیم سلطان حاکم سبزوار
داشت و میر قلبابا حاکم هرات با لشکرهای بلخ و ادخود و شبرغان و چچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره قپچاق بیعت امیر سلیمه
پیش از آنکه محصولات بصلاح رسد بخراسان درآمدند و در اول حال که عبدالمؤمن خان بخراسان درآمد اهالی ابیورد و اورا
خراسان تحقیق معلوم نمود و چون بسرعت استعجال با اندک مردمی آمده بود اول به نیشابور آمده بودند و محمد خان صوفی اوغلی رها
استاجلو که در نیشابور بودند بعد از اطلاع بر کیفیت حال و ضعف و کمی لشکر آگاهی یافتند بعزم رزم و هجوم از شهر
از شهر بیرون آمدند و با طلیعه لشکر در هم آویخته و اندک کاری نمایان و فتح و فیروزی یافتند قزلباشیه آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده
چند نفر از ایشان در آن معرکه اسیر گرفتار گردیدند و شخصی که سرکرده آن جماعت عبدالمؤمن خان است غارت استاجلو
دست از کارزار کشیده خود را به القلعه رسانید و در درب استحکام گردانیدند و روز دیگر بر سر آمدند عبدالمؤمن خان از ظاهر شهر
نزول نموده خود را در تکیه گرده کرده فوج فوج جمع شدند محمد خان چون از اسباب قلعه داری جمع و اسباب آن وسیله
گرفتاران که از اوزبکان معتبر در میان لشکر و ساعت شد محمد خان ایلچی پیش او فرستاده عرض کرد که میان بر با تسخیر مشهد مقدس
هر گاه مشهد مقدس را بحیطه تصرف درآورند این ولایت را بی منازعه بسپاریم محملاً عبدالمؤمن خان با جمعی از امرا
که از اقوام ایشان گرفتار شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرد و محمد خان تمامی گرفتاران را بیرون فرستاده و از آنجا
عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معطوف داشته چون بظاهر شهر رسیدند کمتر مردمی که با او بودند سواران
در اوان حال بمحاصره ترابت پرداخت در حوالی تون و گنابد بتسخیر شهرها است مشغول نموده تا آنکه میر قلبابا حاکم هرات
و تیم سلطان و سایر امرا و اوزبکیه که در خراسان بودند و به سر او جمع شده بودند از اکناف و اطراف بشهر آمدند و بمحاصره نمودند
شروع در لوازم قلعه گیری نمودند و امت خان هر کس از سپاهیان اطراف را در وقت رسیدند بشهر آورده برج و باره و فصیل
و دروازه و شهر بند بیرون را بقدر مقدور استحکام داده بهر برجی از خود قزلباشیه و اهالی و اعیان مشهد مقدس را محافظت آن
و قلعه داری مشغول شدند و کس جانب سیر اعلی فرستاده حقیقت حال و تنقیص آذوقه و عسرت و تنگی اهل شهر عرض کردند

نواب همایون لعله بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امت خان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد گماشته از شوشتر سلطنت
در حرکت آمده و بجانب مقصد ایلغار فرمود و چون الکای مضرب ارمات قبال لشکر چند روز در بلده هرات
جهة تجمع عساکر نصرت شعار توقف واقع شد چون هنوز کوکب بخت ایرانیان از ظلمت وبال بیرون نیامده استقامت
احوال رخ بخلال ایشان را سعادتی مقرر بود از قضای قضا عفونت هوا بیماری در معسکر همایون شیوع یافته عرض مرض
بذات اقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرایت کرده بیماری صعب عارض ذات همایون گردید جمعی
از امرا و عساکر را که همیشه فرستادند که مقدمه ارتش رو دند با جمعی بطالم رفته در انجا منتظر ورود موکب اقبال باشند
که بعد از صحت مزاج وهاج روانه آن طرف شوند و اطبا بمداوا و معالجه و مداوا مشغول گردیده و چون اراده ازلی با جلال شان
احوال سکان ان بقعه شریفه و شهادت صلحا و اتقیا روضه مقدسه رضویه علی مشرفها الف الف التحیه و رفع درجات
اخروی ان گروه سعادت شعار تعلق گرفت بیماری و تغیر مزاج ممتد گشته بسیاری از عساکر بسعر مصابیح
خاک و مصابیح هلاک فرستادند و از بقیه ازین خبر متحیر و سرگشته از روی اطمینان عقب در تسخیر شهر و قلعه سعی مینمودند
امت خان و محصوران این خبر را علامت فتح ایشان حال گشته با قدرت و قوت دل استادند تا مدت چهارماه در محاصره
با سرعت جریان روزگار گذرانیدند با اعدا مقاومت نموده مسلوک شدند و تعدد نقد و در رفته رفته کار با صطرار
انجامیده هم محصوران از فقدان آذوقه کار بستوه و زن شهر مار دو اشته حصار اندرون را آمیز خند گاه نگاه داشته
روز بروز پریشان از ندو کومک قوت کرده محصوران ضعیف تر شده و بجهت بیماری و نقاهت ذات
مبارک اشرف قطع امید از آمدن امداد و کومک کرده چون غریق ان بحر تفکر و تحیر در لجه اضطراب افتادند از مقاومت
عاجز شدند و حرکت تانی کرده مقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش اراده نمودند که برابطه مرتضی قلی با عبدالمومن خان دم
از مصالحه زده شهر را سپارند شاید که بامان با همه بیرون روند چون او بیردی سلطان جلایر را بیرون فرستاده مصالحه
کردند عجز ایشان را بمیان ظاهر گردیده عبدالمومن خان با ایشان راضی شده و عهد اوبیردی سلطان را با تیغ و بهی دو برار قلعه
سیاست نموده مقتول ساختند و در هنگام آن حتم و غلطت تمرد تسخیر قلعه شده امرا و از بقیه شهر از شهر سالمی کشته از همه طرف هجوم کرده
در شهر

یورش نمودند و قزلباش شیت متقادر شسار در در فتح مسخر شد و از بکیه برج مهرد صعود نموده بشهر رسیدند فغان با ایمان
استاجلو و بسیاری از مردم بصحن آستانه مقدسه جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخته بکار زار مشغول شدند جمع سادات
و علما و خدام و مدرسان بسیار از ریش اثار و صلحا و اتقیا که در مشهد بودند در آستانه مقدسه التجا نمودند لیکن جمع
هجوم و زاری اشتغال داشتند امّا این همه سعی سپاهیان و دعای مظلومان دافع قضا نگشت و از بکیه اطراف و جوانب
صحن را احاطه کرده طایران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمدند عبدالمومن خان و دین محمد سلطان مشهور بیتیم خان با جمعی
از بهادران نامی بشهر در آمده بصحن آستانه در آمده غازیان قزلباش شمشیر ملاحظه دل از جان شسته بر کنده
مردانه وار مسلول شیشه ولیک یک از انجام ملا شربت شهادت چشیدند تیغ بیمانی سرافشانی آغاز نهاده در صحن
آستانه مقدسه از کشته ها پشته ها پدید آمد امت خان با کل سپاهیان و مردمی که در آن آستانه بجنگ مشغول بوده
بقتل رسیدند **روایت دیگر آنکه** امت خان با خویشان و برادران و جوانان قزلباش که قرب هزار نفر بوده
ربیرایه و در روضه مقدسه تا یک ساعت نجومی بجنگ مشغول شدند و یکان یکان شربت شهادت چشیدند گویند امت قلی
خان در آن وقت این رباعی میخوانده **رباعی** تا چند زجان مستمند اندیشی تا کی زجهان پر گزند اندیشی آنچه از تو
توان ستد همین کالبد است یک مزبله گو مباش چند اندیشی چون علی امت خان از روی اعتقاد در اظهار
علی عمران در میدان افتاد دیگر ترک و تاجیک را قوت مقاومت نماند جماعت استاجلو همگی رسید خان کشته شدند
چون از جمله سلاح داران قزلباش کسی نماند مشهد و بازار و خانها را که شته قتل عام نمودند و عبدالمومن خان و یتیم سلطان و جمعی
از اعیان اوزبک بر بام روضه مقدسه بر آمده با میاد جام شراب میخوردند و تفرج کشتگان که در بازار در شهر می نمودند مردم
شهر و سادات عظام و علمای کرام و خدام آستانه احترام را که در آن روضه جمع شده بودند با امام در لبها و شهر
از دیده در فتنها که بیکر اشرف بجد علیه جودند خون در آمده در کسته میرعلی جهان که مرحوم در زیر غلطان غلط نموده رفت
شاه قتل با قزلباش نمودند و مرد از بی خانه زا و حاجی کرده دو در روز قتل می نمودند انچه در روضه مقدسه بودند رفت روز دیگر
از قتل درده کشته از گرفتاران و زنده مانده ها مال امانی خواستند دیگر صبیان و زنان اهل مشهد را با اسیری بردند و بعد گرد آمده

وبقیه مال اَمانی در شکنجه و تعب بسیار مردم تلف شدند و عبدالمؤمن خان بعد از فتح مشهد بسلطان مراد خان روم مکتوبی
نوشت در باب فتوحات خراسان و مرقوم نمود که از آن طرف لشکر بفرست تا این جماعت صفویه را
از میان بر داریم و آن مکتوب چون بزبان ترکی بود نوشته نشد مجملا اوزبکیه بر تفتیش اموال اکتفا نکرده
و چون از ارباب جلادت پرداختند دست بخون علما و سادات و صلحا و خلاصه آستانه
و جمعی که پناه بروضه مقدسه آورده بودند یازیده عبدالمؤمن خان شیوه ابن زیاد ملعون پیش گرفته
شعله غضبش جز بخون سادات و علمای شیعه اطفا نمی پذیرفت و از مضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس
احتراز ننموده باجلاف قساوت قلب در صفه امیر علیشیر ایستاده جنود شقاوت ورود اوزبکیه را امر
روضه فرستاده یکیک از بیچارگان مظلوم را از زوار ایستاده و از الحفاظ بیرون کشیده بدرجه شهادت
میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از همان شربت چشانیدند و از جمله العقولا اتباع رفت که
میر سید حسین استرابادی مشهور بمیر بالای سر که در صلاح و تقوی و عبادت در به عالی داشت و همیشه فراز بالای
سر ضریح مبارک بنماز و طاعت قیام نموده کمتر از آن مقام شریف حرکت کردی در آن روز هم الاک متصور
سعادت در بالای سر ضریح نشسته بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان خنجر بدست در آمده او را بیرون کشیدند
سید بیچاره از هول جان و کشاکش و اضطراب دست به پنجره ضریح مبارک زده محکم گرفت اوزبک
دیگر شمشیر بر او حواله قطع ید او نموده دست در پنجره مانده او را بیرون کشیده پاره پاره کردند مجملا از روز عید آور
ثانی روز عاشورا و مونس دشت کربلا بود و خون کشتگان در صحن آستانه مبارکه بر مثال آب روان جریان یافت
سفینه حیات مردم غرق بحر فنا گشت مولانا شانی که در ولایت عجم تربیت یافته بود و اشعار نیکو در این باب معظم آورده
این بیت مناسب مقام نموده بیت مهر اگر نقشبار زخاک مشهد را ٭ سیلی از شط خون تا کربلا برود عوض آب حجله
که سر بریده گان حرم عزت و پرده نشینان سرادق عفت بودند بآستانه جمع شده بودند ازواج و اولاد
و برادران خود را غرقه دریای خون دیدند و خود در دام محنت و بلا افتاده بدست اوزبکان افتاده اسیر و مبتلا شدند

وهمچنین در کوچها و محلات دست تطاول و اسیر و یغما بر آورده هر کس را از محل اختفا بیرون کشیدند بعد از تعذیب و شکنجه
و اقعه مال اَمان شربت شهادت چشانیدند و روضه مقدسه بتاراج و غارت رفت و قندیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان
که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در تمادی ایام از اقصی بلاد
اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف استادان و حضرات ائمه معصومین و قصد شمول اوصیاء معصوم
و دیگر کتب علمی تازی و فارسی که از حیز حساب بیرون بود بدست اوزبکیه تمیز نادان در آمده آن قدر اعمایه را چون
بهای پلید ... مجملا سه روز آتش بیداد نهب و اشتغال و شعله تطاول سپاهیان اوزبکیه
و مردم مشهد که در نهانخانها خزیده بودند شبها بیرون آمده بسر کوه و صحرا نهاده خود را بجانبی رسانیدند بعضی بعراق
آمده و بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان نمیکردند در مواضع و محال پراکنده شدند بعد از سه چهار روز که احدی در ضریح
و بسیار نمانده بود دست بر غارت ... نموده بر تبعه اسیف مال امانی قرار داده خود از زبان او بقتل و غارت امر
نمودند و خلایق که در زوایای اختفا بودند یک یک جمع شدند تعدد تعیین ... داده باوجود غارت روی
مال امانی حواله میشد و هر کس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عوض میگرفتند بسیاری از اهل
که اسیر شده بودند بجا و را النهر رده بمال رفت گرفتار کردند و عبدالمؤمن خان بعد از ... مدت
در وقت رفتن قندیل طلای بالای سر مبارک را که شاه جنت مکان از هفت من طلا ترتیب داده بود بتصرف نموده
مشهد مقدس روی توجه بجانب ... آورد و شهر و قلعه را از میان گرفته اوزبکیه بجا گذاشت ... خان حاکم
... بطایفه جغتایی که ملازم قدیم او بود در امر قلعه داری کوشیده همه روزه ... جماعه ... قرار ...
چند روز ... کار ... بودند ... فوجی کثیر از جنود اوزبک و بعد از ... مقتول ...
از اهل قلعه بکمال جلادت ... آخر الامر عبدالمؤمن خان ... لا ...
و از پای قلعه کوچ کرده راه ... پیش گرفت و این حسین خان ... در آنجا و مقام خود ... اکثر محال
خراسان خصوص جام و خواف و باخرز و ... اوزبکیه شده بتصرف اوزبکیه قرار گرفت ...

که خان کور در نیشابور بود شهر را خالی کرده به بسطام آمد از ولایت نیز تا حالی در دست او در آمد کوچ علی خان خیرگاه
در خراف قلعه بیات را نگاه داشت و مرو را مهیا نمود اما بالاخره چون از کومک ناامید شد از ایشان اطاعت
آهنگ عراق ساز داد و با تجمل در بلده طهران که فی الحقیقه عاصمه نواب کامیاب حضرت اعلی شاهی قدس الله روحه ما لحظ
آورده بهتر صحت کامل نیافته بود که خبر ملالت اثر واقعه هایله مشهد مقدس معلی بار دوم رسیده حیرت ایشان افزود
حضرت شاهنشاهی و فسرده دلی عموم سپاه گردید چون قضای آسمانی را از جبر چاره نیست به العروة الوثقی صبوری زده
کار و فلاح لشکر سلامتی و اشرف قیام نموده و چون ضعف و نقاهت کمتر شد از طهران به قصبه امامزاده عبدالعظیم
تشریف آورده چند روز در آستانه مقدسه به زیارت و دعا مشغول نموده چون خبر رجعت عبدالمؤمن خان تحقیق پیوست رایات
نصرت آیات ایشان از امامزاده به صوب مقر سلطنت در حرکت آمد و به میمنت و سلامت دار السلطنه قزوین رسید ذکر محاربه
بوداق خان و امرا با نور محمد خان اوزبک تا فرمان و شکست یافتن به تقدیر کردگار جهان کلک سخن پرداز که مؤلف
آرای معرکه سخن آفرینی است شهسوار بیان را به جانب احوال خراسان انعطاف داده رقم پذیر صحیفه اظهار شده بود که بوداق خان قلیچی
با اسلم خان چاوشلو و الله امام قلی خان قاجار و محمد خان بیگدلی افشار و اسمعیل بیگ و غیرهم اللک که با شموی نقد و شهزاده سلطان حسین میرزا
دست آویز خود کرده جمعیت نموده اراده داشتند که مشهد مقدس را به تصرف خان اکراطاعت نمادند از مشهد مقدس
بیرون کرده بوداق خان لله و امیر الامرا بوده به ضبط ولایات خراسان کمر بستند و درین وقت عبدالمؤمن خان از مشهد مقدس متوجه آمده
محصور گردیده کس نزد ایشان فرستاد و جمعی که بوده اند از خلق و قوع است سکی جن از بکیه قوم زیاده از
اول دفع دشمن سکار پرداختن اولی است اگر قوت و اقتدار داشته باشید تا مشهد مقدس را آمده قلعه را مدد رسانید
که ما نیز با شما ملحق شده به دفع مخالفان پردازیم و اگر قوت مقاومت نداشته باشید حدود او کار حرکت نمانید و چند روزی
معاندان بجنگ و مشغول کرده که اغواق مدد برسد شاید این طایفه به تیر لطف از شر اعدا رهایی بیابند اما پرسش عبدالمؤمن خان
ندهشتند اما به قصبه تربت مشهد از توقف خود در حرکت آمده اند در خلال این حال نور محمد خان بن ابو المحمد خان بن ایتقی خان
که والی مرو و ابیورد و نسا بود و میانه او و عبدالمؤمن خان وحشتی پدید آمده از خوف قتال بود و به هم آگاه بود

عبدالمؤمن خان قصد ولایت او داشته باشد از ترکمانان و جمعی از بزرگان صاین خانی که ساکن آن ولایت
و اتحاد بوده به همه را جمع آورده تا مقدار شش هفت هزار کس به حوالی خراسان و آن حدود آمدند
چون آمدن او مسموع نواب خان و امرا گردید ملاحظه آنکه مبادا نور محمد خان به عبدالمؤمن خان ملحق گردد و
با آن لشکر جرار دشوار گردد رای و تدبیر ایشان بدین قرار یافت که به مقاتله نور محمد خان شتافته قبل از آنکه
آن دو لشکر با یکدیگر اتفاق کردند با او محاربه نموده به علت جمعیت اعدا از هم فرو ریزند چه هرگاه او منهزم گردد
اگر عبدالمؤمن خان به این مقام آمد او عبدالمؤمن خان بوده باشد انهزام او هم سبب ضعف و فتور احوال عبدالمؤمن خان
میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان به ظهور میرسد و باعث خوف و هراس عبدالمؤمن خان از لشکر قزلباش
میشود و تجمل که از آن لشکر جمعی گرفته و بسیار از محاصره مشهد مقدس دار ندبدین عزیمت جازم گشته به محاربه او شتافتند
و با لشکر به نحوی به مقابله او شتافتند نور محمد خان شخصی را نزد بوداق خان فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر
قزلباش کاری نیست بلکه این حرکت صیانت ملک موروث خود و دفع شر عبدالمؤمن خان است ایشان را این
حکایت را حمل بر کید و مکر نموده با کمال نخوت و غرور از جانبین به گرفتن ... مشغول و در مقابل صف سپاه آراسته از آنجا
تیراندازان در مقابل آن فرقه به وزر صف صف آراسته از جانبین دست تا آنکه کارزار را برد نمود و بهادران اوزبک
و دلیران قزلباش در هم آمیختند چرچخان قزلباش بی محابا به جانب اعدا تاخته هراول و چرخچی اوزبکیه
را صف شکسته به سپاه نور محمد خان شکست آغاز نموده چون بسیاری از لشکر قزلباش به زخم مردود گردیده مجروح شدند
جمعی از اوزبکیه به ثبات اجتماعی حمله آورده جلو ریز به صف سپاه قزلباش که اکثر مشغول قتل و ظفر پراکنده شده بودند
تاختند و لشکر قزلباش چون خلاف رضای فرعیش گرفته بودند تاب نیاورده با وجود قوت و قدرت که داشتند
منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند و نور محمد خان بر آن فتح نامی ظفر یافته با مقداری شد و مقصد اوزبکیه از جوانان کار آمدنی
قزلباش در آن معرکه ضایع شده راه عدم پیمودند و نور محمد خان بعد از انهزام قزلباشیه دست از تعاقب باز داشته
متوجه بوداق خان و امرا که اسبهای تو بجاق داشتند از معرکه بیرون آمده به ملک گشته به ایشان حال بالکلیه خود

آمده باستحکام قلاع خود پرداخته بودند و ... خان عرضه ضراعت آمیز بخدمت حضرت اعلیشاهی ظل اللهی نوشته حسین علی
سلطان پسر خود را که ارشد اولادش بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی بسیار کرده استدعای
عفو تقصیرات خود نموده و نور محمد خان مرو فرستاده عبد المؤمن خان فرستاده بنیت خدمتگذاری پا در نهاده معهود دولت حدود
بازگشت و عبد الرحمن خان اگرچه درینسال متعرض الکاء او نشد اما بعد از تسخیر مشهد و نیشابور طمع بولایات او کرده در اندک زمانی
مرو را عبد الله خان ولد او [illegible] و سایر محال را عبد المؤمن خان از تصرف او بیرون آورده اولاد او را از ملک مرو
بیرون کردند و شرح آن احوال در ضمن قضایا بعد ازین بمساعدت بخت مامول است ان شاء الله وحده العزیز

وقایع متنوعه که درین سال بر حسب تقدیر خالق عباد روی داد درین سال محمد خان زیاد اغلی
قاجار و امرای قراباغ که دو سال گذشته از صولت سپاه روم از ولایات مرغوب جلا نموده با ایل و اویماقات در اکناف قراباغ
از بیم سپاه قزلباش آمده بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداخته بودند و مورچلها بهر طوایف قسمت نموده سپاه ترتیب داده در لوازم
قلعه گیری اهتمام می نمودند گرفته شد و مقصود ایشان این بود که چون گفتگوی صلح در میان است از قبل ...
و قراباغ از شرایطی که مذکور شد ممهد شده بود ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ گشته تا رسیدن شاهزاده و ... بطرف روم
قلعه گنجه را از دست رومیان گرفته شهر را ... در حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد ... از
طرف محاصران قلعه مزبور رسیده ... اسیری را بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر داده
اشرف فرستاده عرض کرده که چون سر قواعد صلح استحکام یافته قزلباش مثل که در ولایت حال آثار خلاف از جانب ایشان
بظهور آید بحالی که الیوم در تصرف آل عثمان است متعرض نبوده حضرت اعلیشاهی ظل اللهی چون صلح مذکور را از ارباب
مرحبت استحکام بنیان قصر دولت اسلام شد بملاحظه آنکه مبادا در وقت رسیدن شهزاده پاشا سر عسکر سلطان روم بسرحد ... هنجار
قزلباش موجب تزلزل امر مصالحه گردد حکم همایون باسم محمد خان و امرای قاجار صادر شد که ترک محاصره گنجه نموده دست
از ولایت قراباغ باز دارند چون آن ولایات دلکش در لطافت هوا و آب و کثرت سبزه و ریاحین و ... و خصب و صفا
ییلاق و قشلاق شهره آفاق است وصفی از آن بتجدید یاد حضرت شیخ نظامی علیه الرحمه در اسکندرنامه اظهار کرده که **مثنوی**

خوشا ملک بردع که اقصای وی ؛ بهار و بهشت است در تیر و دی ؛ تموزش گل کوهساری دهد ؛ زمستانش ریحان بهاری دهد
همه ساله ریحان و سبزه و شاخ ؛ همیشه در و نار و نعمت فراخ ؛ زمینش بابریشم آغشته‌اند ؛ تو گوئی در و زعفران کشته‌اند
در آن عشرت آباد جای نهان ؛ زمانه بسی گنج دارد نهان ؛ و طایفه قاجار و ایل و اویماقات ساکن قراباغ چندین سال بود
که در آن ولایات نزهت بخش مسکن گرفته املاک و قنات کثیر النفع بهم رسانیده بودند و دل از آن زمین‌ها
بر نمی‌داشتند و قطع نظر از وطن قدیم خود نمی‌کردند بموجب مذکور مجموع یکدسته از محاصره قلعه باز داشته آمد جمعی [illegible]
که بنای صلح و امر مصالحه بود سر در سرحد آن ... ایلچی فرستاده درین باب گفتگوی مبالغه کرده
بندگان حضرت اعلیشاهی معتمدی از ایل قاجار [illegible] مشهور را نزد محمد خان زیاد اغلی و ریش سفیدان
آن طبقه فرستاده پیغام کردند که مردان شما روی ارادت ... آورده از نیاسیر تربیت و سعی ...
آبا و اجداد همایون ما برایشان جاری ... ملک قراباغ را بایشان داده بودیم و چون مصلحت دولت ...
دست از ملک مدام ایشان اگر ... همراه ... رضای ما منظور داشته باید که دست از آن ولایت
کشیده بدین طرف بیایند در عوض قراباغ از سایر ممالک جا و مقام بایشان عنایت می فرمائیم و قراباغ گاه
نیز رود و اگر خدای تبارک و تعالی خواسته باشد باز آسان بدست ما می آید و اگر مقدر الهی نبوده باشد
بار دو کاستیزه نمی توان کرد و محمد خان چون صوفی ... دولتخواه بود بعد از اطلاع بدین مضمون رضای خاطر
اشرف خجسته از پای قلعه برخواست ... از سپاه آمده و از ایل و اویماقات هر کس بهره از سعادت
داشت رضاجوئی خاطر مبارک را بر ملک و مال ترجیح داده ترک آن ولایت کرده بممالک محروسه در آمده
جمعی که اخلاص و عقیدت درست نداشتند روی ازین دولت تافته تن بذلت و خواری رعیتی
رومیان داده در آن ولایت بحکم تجربه ارباب اخلاص گشت [illegible] خوش بود که محک تجربه آید بمیان
شعر تا سیه روی شود هر که در او غش باشد **مصرع** چون بندگان حضرت اعلیشاهی ظل اللهی را اعتقاد
نیت صادق بود و بعد از چند سال که آن ولایت در تصرف رومیه بود بمقتضای الامور مرهونة

باقی تنها این معنی از قوت به فعل آمده فرقی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال در سال ... شد [illegible] سنه اربع و عشرین و الف

نوعی که در طی قضایای این سال سمت گذارش خواهد یافت تصرف اولیای دولت ابد قرین در آید و محمد خان که از انواع

نعمت و تشویش کشیده و جرعهای ناکامی که از دست روزگار چشیده در ازای اخلاص و یکرنگی دیگر باره بایالت

آن ولایت سربلندی خواهد یافت و از حضیض مذلت باوج عزت رسید و از هر طایفه که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده بود

دیگر باره در آن ولایت لوای عشرت افراشتند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پدید آمده بود در آن وقت کناره

سازکرده بعراق آمدند و ترک اوطان خود نموده در زمان قضیه پادشاهی جلای ایشان حکم فرموده همگی را جزا

قهراً از دیار خود بیرون کرده بمازندران فرستادند که هم موجب آبادانی آن ولایت هم موافق ارادهٔ ...

تمیز بود هر یک بجزای عمل رسید و این معنی کارنامهٔ ایالت باید ارود دستور العمل خواقین روزگار گردد الرحم

و اگرچه این مقدمات در محل خود بتقریری باید رقم گردد ولی در طی سوانح این سال مناسب نمود که کلک سخن پرداز

در اثنای گذارش قصه فی الجمله اشاره نمود بدین رشته بتحریر آن وحشت آثار ...

ذکر بعضی از سوانح این سال فرار نمودن

محمد شریف خان چاوشلو است ... راه بدل خلیل بیگ ابن حسین بیگ ولد ... قمی ترکمان ... شاه جنت مکان علیین آشیان ... و حیدر

زاده معصوم بیگ صفوی است در خدمت اعلی معزز و مکرم و محترم و بمنصب ... سرافراز بود در ... رقیه

رایات جلال متوجه ... شده و مرشد قلیخان را در آن ایالت و خانی و دارائی قزوین نصب داده آنحضرت

محمد سلطان کوتوال ... خود و او را بجهت رضای مرشد قلیخان ... چلبی ترک خدمت ... ستایه ...

ظل اللهی نموده قطع تعلق از منصب و ... کرده ایالت و خانه احتشام نمود و تا مدت ... چالم قزوین بود در اواخر

این سال بی آنکه ... اتفاقی نموده ... تکاپو و خائف چون ... رضای خاطر اشرف ... خدمت

نموده خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت ... قلیخان برادر

خان شاملو به تجربه برادری ... و مخالفت ایام ابوطالب میرزا ... گشته فرار نموده بگیلان رفت

چند کس از حضرت اعلی ... و شنیده ... خان احمد والی گیلان آنحضرت را در گیلان ماوی داده

کرمی و دردی

کرمی و دردی بسیار کرد نواب اشرف بجهت آنکه تا این باب شود ایشان را طلب داشت خان احمد از قوستان ... امان فرستاد

التماس عفو و اغماض نمودند کان حضرت اعلی چون مقتضی خواهش ... و شاه ... اشعار خود ...

در آن سال در مقام باز خواست در نیامدند و هم در این سال فرهاد آقای حاکم اصفهان بجهت آنکه حقوق ... چندین ساله

شاه جنت مکان و نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را منظور نداشته ... اصفهان نوکری مرشد قلیخان

اختیار نموده بوده مواخذه کرده تمردار ... و کل معاملات ... بولی بیگ علام نواب ... پناه جهانبانی

که در خدمت حضرت اعلی گرامی بود شفقت شد و هم در این سال ... چاوشلو قورچی ترکمان که ... اعتماد ...

و مشمول عنایت و عاطفت بود و مصاهرت این دو دولت از قران ... سلطان حیدر میرزا را که مرشد قلیخان ...

و صورت ... بحبالهٔ او در آورده نواب اشرف عروسی ... او را بدین ... سربلند گردانیدند

گفتار در بیان محاربات که در فارس و کرمان و یزد ... قزلباش بوقوع پیوسته است

قبل از این بفارس ... قضیه ... از بعضی کلمات ... بیکار ... اکثر سخن ... چنین ... و ... نموده بود که ... از آنها

ذو القدر ... فارس ... یعقوب خان امیر الامرای ولایت ... ارادهٔ فرار نمودند و ... خان

افشار ایشان را ... علیقلی بیگ شاملو قورچی ... قلعه ... بود ...

این معنی را ... نام نهاده اما چون مرد ... بلند پرواز بود ... که بوسیلهٔ آقایان ... و اقتدار ...

بخود رام ساخته صاحب اختیار آن ولایت شد و بتحریک و اغوای ... که ... و مردم ...

در کل ولایت فارس و یزد و کرمان لوای اقتدار بر افراشته فرمان روا باشد و زیاده جانبی از ارکان دولت ...

و چون ... بوده ... از حال ... آن ... بعد از آنکه یعقوب خان ... ایشان ...

رسید از آثار ایشان اطوار ... و خلاف ... از ... لشکری ... همان لحظه خود را از ...

بیرون آمده ... راه شیراز پیش گرفت ... پیکتاش خان ... را ... اتفاق ... یعقوب خان

شیراز رسید در مقام دفع مفسدان ... که ... پیکتاش خان ... بود ... در آمد خواست که ...

سعی نموده بشعله اقتدار او را از زلال تدبیر فرو نشانند که قوت امداد و دولت قدر ایشان بمرتبه نشد چون آن جناب
مرخص بود که در شطر مهمات فیروزی هر آنچه صلاح داند بعمل آورد فرمان ایالت کرمان از جانب جلال عباس
سلطان بنام عم بکتاش خان داد و بطوایف قزلباش که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان
هجوم نمایند که حکومت آن ولایت را بعالیجاه اعلی باو شفقت نمود و عباس سلطان که همیشه در این آرزو بود
مقدمه را امر عظیم دانسته طرح ایالت و دارائی انداخته دست تصرف باموال و نوابی دراز کرده عموم ساکنان
آن ولایت قصد را بانعامهای بی فایده دادن پای بزرگ اندیشیده بعد العنایات متقاضی [illegible]
و او بحکومت آن ولایت مشغول گردید چون این خبر بیزد رسید تزلزل در احوال بکتاش خان پدید آمده ریش
سفیدان قزلباش که در یزد با او بودند بی اعتماد گشته آماده [illegible] چون در اردو بود و از جانب او استظهاری
نشده بود دولت که [illegible] یعقوب خان است حقیقت را از اطوار ایشان اظهار کرده جمعی که با او بودند
حکایتش با نصد کس شدند از یزد متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید جمعی انبوه از
متحدین قزلباش و سرداران کرمان و اعراب و احشام آن ولایت جمع آورده با شش هزار سوار و پیاده آماده پیکار او گشته
و بکتاش خان چون از جمعیت او خبر داشت و کسی از جماعت قزلباش و مردم کرمان نیز بنزد او نیامدند مع هذا
با اندک مردمی که با او بودند بدنظری بی اعتمادی بود اندیشناک گشته در رفتن تردد داشت [illegible]
بکتاش خان که از اطوار ایشان واقف بودند خاطرنشان او کردند که [illegible] عباس سلطان
غالب است [illegible] جماعت قزلباش [illegible] است که غریق بحر احسان و نعمت پرورده این سلسله اند
و بحسب ضرورت بسر او جمع شده اند و معلوم نیست که [illegible] و اگر اندک تاخیری در این
واقع شود بر جانب [illegible] محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان میگردد و بکتاش خان الحق مرد شجاع دلیر
صاحب همت بود بتدبیر عقلای صاحب رای عمل نموده مستعد رزم و پیکار او گشته تا حوالی شهر [illegible] مکان
توقف نمود از طرف عباس سلطان با فوجی آراسته [illegible] شهر داد چون بکتاش خان

[illegible]

بمقابله او شتافت و تقارب فئتین دست داد با اتباع خود جلو ریز بر سر او تاخته به یک حمله او را منهزم ساخته
کرمانرا مسخر و پراکنده ساخته و اتباع عباس سلطان [illegible] چون حال بدین منوال مشاهده نمود چاره کار منحصر در فرار و تحصن قلعه دارایی
او با پیروان و مردم اعتمادی خود بقلعه رفته متحصن گردید بکتاش خان مظفر و منصور بشهر در آمده در مقام [illegible] [illegible]
آصف صفات حاتم بیگ [illegible] که مرد باصلاح اندیش صاحب رای بود و در آخر بوزارت دیوان
اعلی صعود نمود رعایت حقوق نمک خوارگی آن سلسله نموده و صلاح دولت ایشان را در آن دید که عم و برادرزاده
بساط مخالفت را با یکدیگر در هم نوردیده ترک عناد نمایند و از بکتاش خان استجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را [illegible]
نصایح دولتخواهانه بمصالحه رغبت نمود و عباس سلطان رضا بصلح داده شروط را آنکه بکتاش خان قسم یاد نماید که در حق او
دلیران و مردمی که در قلعه [illegible] نموده اند در مقام عذر [illegible] و بدی نیندیشد و الکاء تیول که قبل از این [illegible]
خان شروط مذکور را بایمان مغلظه مؤکد گردانیده و عباس سلطان و دلیران [illegible] عهد و استوار کرده بعد از عهد و میثاق [illegible]
آمدند اما بکتاش خان بعهد و پیمان وفا ننموده در همان چند روز عم را با عمزاده [illegible] و قطع [illegible] نمود
جایز داشت و عم خود را که بمنزله پدر بود [illegible] اطلاع وزیر و [illegible] آن سلسله [illegible]
در همان نزدیکی [illegible] غدار [illegible] ادبار [illegible] بکتاش خان [illegible] از مهمات کرمان
جمع نموده دیگر باره بیزد رجعت نمود اما یعقوب خان در فارس لوای شوکت و اقتدار بر فراشته [illegible]
با هر کس که [illegible] خلاف [illegible] بقتل رسانید [illegible] و اسباب ایشان را تصرف [illegible]
بیک خلیفه ولد [illegible] شاملو [illegible] قلیجان [illegible]
ملازمان قدیم [illegible] در آنجا اقامت داشت یعقوب خان چون [illegible]
عزل نموده [illegible] یعقوب خان [illegible]
بر سر او [illegible] یعقوب خان بقتل او [illegible]
[illegible] حسن بیگ [illegible]

یعقوب خان بکجا آمده از خلاف دولت رسانید بجانب خود خوانده اورا از انولایت اخراج نمایند تکلتاش خان
بسخنان واهی دور از کار ایشان فریفته شده اما الکس حمزه بیک چاپلو نهاده اورا با آقایان و گروهی
از غازیان افشار بجانب فارس فرستاد و خود اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علیقلی بیک بیرون آورده بحیطه ضبط در آورد
علیقلی بیک از اطلاع او ... قلعه را ضبط نمود تکلتاش خان در گرفتن قلعه اصرار نموده جمعی را بمحاصره امر کرده
بین الفریقین نزاع و جدال بوقوع می انجامید تا آنکه حقیقت این حال بمسامع جاه و جلال رسید توجه موکب همایون
اعلی جلال بآن طرف لازم شد و از دار السلطنه قزوین بجانب اصفهان در حرکت آمد و چون خطه کاشان محل نزول موکب نصرت
نشان گشت خبر رسید که تکلتاش خان باستماع حرکت موکب همایون خاطر از آن اندیشه فارغ کرده متوجه استقبال گردید تفصیل
این احوال آنست که چون آقایان ذو القدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوب خان بنوعی آن ولایت را ضبط نموده بود و طایفه ذو القدر
از وظایف و مواجب گشته بودند که طرف مخالفت او در خاطر احدی نقش نمی بست حمزه بیک که حاکم رستم کوه بود
حکام سابق او و طایفه ذو القدر بتعلق داشت رفت و به استحضار طایفه قلعه را از دست تصرف کسان او در آورده قلعه استوار
بود آقا میرزا محمد بیک ... اگر ایشان را حادثه پیش آید که مبادا پناهی اسباب شود و خود در آن قلعه پناه برده اجداد ایشان در کار ...
استحکام قلعه در آنجا و روزی چند در محل اقامت انداختند از طایفه ذو القدر بسیار او جمع شد و مهمات ایشان روی بصلاح آورد
شنید رفت و یعقوب خان از آمدن ایشان اطلاع یافته جمعی از دلیران خود بر سر ایشان فرستاد آقایان از رعایت او ...
مشاهده نمود اراده گریختن نمود جمعی از ذو القدر یعقوب خان به پای سینه خاک ... رسید و اکثر آن مردم مقتول گشته قلیلی ...
بسیاری نیز در آمده تکلتاش خان را از حقیقت حال آگاه کرد و تکلتاش خان بجانب ... حمزه بیک ...
در آن قضیه بیشتر از آمدن یعقوب خان خبر یافته بودند چون جمعی که مکنون خاطر ایشان بود بر سر ایشان جمع شده بود و قوت ...
خان بد اندیشه قرار گرفتن قلعه داری نمود و چون پای قلعه رسیدند هشت آقای کوتوال که محل اعتماد حمزه بیک بود ...
ارباب قلعه را مانند اقبال و بخت بروی ایشان بسته راه نداد حمزه بیک در آن تنگنا با تنی چند چاره دیگری جسته
که یعقوب خان چون پیام برق ... رسیده بود از ... گرفتار شدند ... یعقوب خان با چهار نفر

نجات یافته بودند در کمال بی سامانی و غارت زدگی بیزد آمدند تکلتاش خان مقدم ایشان را گرامی شمرده
در کنف حمایت خود جا داد و رعایت نمود در کل مواد مخالفت یعقوب خان نموده اوقات بفراغ و بدر ...
تضییع و بسر میبرد تا آنکه آقایان ذو القدر را نیز که در قلعه در دست علیقلی بیک قورچی ترکش شاملو بود بعد
از او گرفته مطلق العنان کردند و در مقام تربیت حمزه بیک چاپلو در آمده اورا ایالت شیراز نوید داد
و از جانب ایشان عرصه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده ملتمس این بود که چون میان یعقوب خان و طایفه
ذو القدر بعضی فساد انجامید ... ایشان ... بعد از آن طایفه بسیار ... قیام نمیکردند و ایالت او را امید ... ار
غایت شهریاری شامل حال آن طایفه گشته یعقوب خان را از حکومت فارس عزل نموده یکی از غلامان درگاه
شفقت شود که صلاح آن ولایت در آنست که ... خاطر او بظهور آمد در تمام مهام آن ولایت در قبضه اقتدار
او باشد هر چند بعضی از ... صلاح اندیشان حضور صاحبقران بیک وزیر اورا از بو الفضل منع نموده منکشف
کردند که جناب خاقانی از طایفه قزلباش بحسب الفرمان بدستهای حاکم کرمان اند و مهمات یزد و طایفه ذو القدر نیز مال او
لایق حال و مآل آنست که از یزد متوجه کرمان شوند و مدار آن ولایت مشغول شوند و پیرامون این گونه فضولی
نگردند که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست و همواره و پنجاه نفر ... نیز که در اردو بودند
معتمد سفیر فرستاده او را منع میکرد اما او از خلاص ... و منع احدی ممنوع نگشته از او اطوار ... عصیان
و طغیان بظهور میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نمود که اگر از دیوان اعلی مهمات بروفق رضای او سهیل نیابد
یکی از شاهزادگان را که ... شناخت بکار نداشت آویز خود کرده ... تصرف در
فارس رقم اختصاص کشد تکلتاش خان شراب کثیر میخورد و ترکیب افیون معتاد بود تا حیات را از یاد ...
و غرورت بود که حرف استقلال و بلند پروازی بر زبان نمی آورد گاهی در آغاز نشاء ... میگفت
که من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از مرتبه شحنگی میبد یزد بپایه سلطنت و پادشاهی عروج نمود آقایان شیراز
با او تعهد نمودند که بفارس آمده هر یک با ایماق خود در آن جمع نموده و مردم آن ولایت را که استیلای ...

۵۹

از آقایان معتبر را مقید و محبوس بشیراز آورد و سایر لشکریان جانشلو خصوصاً جماعت
مشرق و پراکنده گشته حمزه بیک و رشها که بدست مردم یعقوب خان آمده بودند بعملی مقتول شدند یعقوب خان
هریک از اعضا و اجزاء خود را بنوعی که نوشته است آورده مقتول ساخت و ما بر کس مظنه داشت
از میانه برداشت در عهد و مایشان تاخیر جایز ندید البته و خاطر از مهم ایشان جمع نموده در کل حدود
ملک ممالک فارس والی ما قد الحکم و فرمان روا گشت و مدت آن قلعه را بتصرف یعقوب خان ذوالقدر داد
بعد از این قضایا یعقوب خان همت بر دفع بیکتاش خان گماشته تا قریب بیست هزار کس از امرا و اعیان
متجنده فارس را جمع آورده بجانب یزد در حرکت آمد و یوسف خان و الله قلی بیک قورچی باشی که قبل از جلوس
همایون حاکم ابرقوه بود در ایام جلوس همایون منصب قورچی باشیگری یافته در اینحال امرا
عاصی در قلعه محبوس گشته با تمامی ولیخان مدبر بیکتاش خان از جنس تحت بایف در ایامی که موکب همایون
در خراسان بود به یزد آمده جمعی از نوکر ملازمان قدیمی او و مدبر پس که در ابرقوه بودند بر سر او جمعیت نموده
و با مداد بیکتاش خان قلعه ابرقوه را متصرف شده حاکم آن ولایت شد اما عظمت و قدر بیکتاش خان در ضمن
خاطرش بود و باطناً با وصفائی مرام اسب آن بیکتاش خان بجهت قربت قرابت و حقوق تربیت قلی بیک مدارا
با او مدارا پیش گرفته چون یعقوب خان نزدیک بقصبه ابرقوه کس فرستاده اعلام نمود که چون از تنگی حوصله
خلاف دولت ابد پیوند بظهور رسید همت بر دفع او مقصور است طریق اخلاص آنست که تعصب او ما تعلق را
منظور نداشته معبر این جانب ملحق گردند که چون باتفاق دفع شر او نموده شود حکومت کرمان نیز با او تعلق
خواهد یافت یوسف خان نوید ایالت کرمان یافته با قبول آراسته خود بملک یعقوب خان ملحق گشته
اطاعت او اختیار نمود یعقوب خان ملتمس او که بزرگزاده افشار بود مستظهر گشته با خیری انبوه
لشکر کوه شکوه روانه یزد شد و در حینی که بیکتاش خان قلعه یزد را محاصره نموده میان او و الله قلی بیک
قورچی باشی ترکش دکوتوال نزاع نموده وجدال بود و لطف ناهر یزد رسید بیکتاش خان از آمدن

از قوت

او خبر یافت بجهة آنکه اکثر قشون و لشکر او در آن وقت در کرمان بودند مدبر بسر او حاضر نبوده مضطرب گشته بتعجیل اقسام
و مشورت در میان انداخته بکجا امان السلسله با وجه شد که تا خان در یزد توقف دارد مردم ستور در فریک او در آ
بعصیان و طغیان منسوب سازند اولی آنست که کرمان کناره یزد کرده بپوانه کرمان گردد و مربع شهر خود و ورود قشون با خود باشند
و هرگاه خان در کرمان بوده باشد بدخواهان را مجال لشکر نمی ماند و یعقوب خان جرات آمدن بکرمان نخواهد کرد و مع ذالک
اگر یعقوب خان لشکر بکرمان کشد در آنجا مدافع و تسخیر آن میتوان پرداخت بیکتاش خان از غیرت امر منکر گشته گوی اکثر گشت
و دشمن نامدید و [illegible] بجمهور عرض زده بر گرشد و میرمیران نیز چون بمعاونت او در آن ولایات لوای شوکت افراشته بود با بیع یزد
او مفیدند مهملات بیکتاش خان بتحریک جهلا و مردم نادان با اندک مردمی که با او بودند بجانب یعقوب خان گشت از شهر بیرون آمده
در برابر او صف سپاه آراست و اعیان و یست تا القتال برده چون جهان لشکر شیراز حملات نموده دلیران لشکر افغان
صدمات ایشان را درهم تزلزل بحال سپاه یزد راه یافت بیکتاش خان حسب قلب لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نمود پای ثبات
تقاعد و آداب جنگ [illegible] آن لشکر شجاعت نمودار آمده و در خاطر رسانید [illegible] در محاربه عباس سلطان آورده
بیکبار زلزل وار بر صف سپاه شیراز زده قول را در عین عنایت سپرده خلاف شجاعان لشکر خود از قول جدا شده جلو ریز بر سر ایشان تاخت
و صف سپاه جرجیان او را در آن چشم تزلزل در بستان ثبات رفته لشکر شیراز از هم ریخت و یعقوب خان با سر همه از اینکه
صدمه دلیرانه از غازیان افشار بظهور آمد با ضعف و [illegible] در تحصیل احوال لشکریان خود نموده چنین مضطر شده بود
که از پای علم دور گشته کمال حزم و احتیاط را آماده شده بود محمد علی خان و الله قلی بیک خان که از زمره امرای افشار بود و ادا
این حرکت مانع آمد بصبر و ثبات ترغیب نمود اما بیکتاش خان در شتابی کرد و چون یعقوب خان جمعی از غازیان افشار
از کثرت اعدا اندیشیده دست در عنان بکار در آورده از آن دلیری و جلادت مانع آمد و در برابر لشکر قول توقف نمودند
ذوالقدر چون توقف ایشان را مشاهده نمودند از کمین [illegible] ثبات قدم ورزیدند جمعی از افشار را که ملازم یوسف خان و رعیت
سپیر و او دریکتاش خان را در میان انجماعت ساخته یعقوب خان را خبر دادند که بیکتاش خان در میانه این فوج مسلط است
از پیش بیکتاش یعقوب خان که او را در قول تصور نموده بکمال و غضب از دو داشت چون مطلع شد که از قول در پیاده پس آمد

لشکریان خود ترغیب نمود که او را دستگیر کرفته راه پیش عداوت آمده و در صدد لشکریان از اطراف و جوانب او در کرفته
بیکباش خان چون حال بدین منوال مشاهده نمود خود را غرق دریای بلا دید از آن موقف انحراف [illegible]
ندامت ندانست کذشته بود اکر مجال معمول شد احتمال کرفتاری داشت بالضرور عنان را بسمت که مقصد خود است معطوف کرد و
یافت و چون بیاریان صف شکن صفوف مخالفان را از هم کشاده راه فرار نمود و چون بشهر داخل شد دروازه های شهر را محکم
ساخت و خود نزد میر میران رفت که در قتل و شوق نمودن در نزد و قلعه داری کردن او شوق ننمود و محمود بیک ایل او که شهر اندازه
بسپرکوهی کرد و هیچ کس از اهالی بخارا که در پاس این شهر بودند تحصیل ... جالا ... تحصیل
میران رفت و همین لحظه روانه بیشه بیکباش خان را غیرت لشکر شده میر میران که محترم و محبوب بود و انست
خود نیز در این رود راه بردن دشوار بود و مغالطه داشت که محمل بود که یعقوب خان جمعی را به راه کریان فرستاده و شب و فردا خود و مطلب
اعتماد نمیکرد اما یعقوب خان لشکر و لعد ارشاد بعد آنکه ما ... غالب آمده بلطف و نصرت خصوصیات شد و چون روز پیکار شده بود
تعاقب نمیتوان کرد و خیل سوار و شهر نشسته در همان جا فرود آمدند و در همان شب مشخص شد که بیکباش خان بشهر درآمده ...
ایلچی بدست آورده فرستاد که مبادا صبح میر میران را که زنده اوست برداشته در همین شب روانه کریان کردد و ... کسی
از پیش خیلان خود را برسم رسالت نزد میر میران بشهر فرستاد و علاوه بر اعلام آنکه بیکباش خان مخالف دولت و دشمن پادشاه است
او را انتخاب سر مقام اکر الطرفین مجاب داده است و اصلاح خواهد بود و در ضمن اعلام اندک تهدیدی کرده بود و میر میران که ... شان
بزرک منش با احترام بود و هیچ زمان احدی را از امر او سوی ادب جانب اکاه نکرده اند چون دید که یعقوب خان ...
مهلک معذور است و کچی که باو در مقام مخالفت درآید از همه او اندیشه نموده در حضور بیکباش خان فرستاده با کلف که ... زمین
آمده بجای مقرر بود انشاء الله آنچه خیر و صلاح ما شد بعمل خواهد آمد و بعد از خط او میر میران بیکباش خان را طرفی ... و امرا ...
جمعی را تعیین نمود که ... باشند و اکر مردم ... هیچ ... کسی در ... فرستاده جمعی از مردم یعقوب خان را
بشهر آورده در درخانه ... بیکباش خان که میر میران را ملاحظه نمود و از مرتبه و معاصی ... کذشته است ...
بروج و باره و قلعه داری ... الکه بحرم خود ... شده بود و اعتمادی ... در شکسته اضطراب ... کسی که ...

نه رای بو

نه رای بودن داشت و نه پای رفتن مردم میر میران پس پیش او را کرفته در بیرون و اندرون
از او غافل نبودند چون پیمانه حیاتش پر شده بود و هیچ کس را میان کیر او کشته کند شب که هیچ طرف حرکت کند
در آن شب دیکر که هر کس بخود در مانده بود و در کمال اضطراب هر لحظه اندیشه بیرون رفتن ... آمده
اندیشه و خیال نمود و در بین آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم بکار آلت بسته در خانه او را کرفته اند و است که مردم
و باشاره میر میران آمده و شمشیر بازیده بجانب ایشان توجه نمود و در بین تلواله تفنکی بدست او خورده دستش از کار
ماند مشخص شد که کسی ... تفنک بر او انداخت با کمی از پیش خدمتان او که تفنکی در دست داشت و از طرف
بود از شرار قضا آتش بر او کرفته حریق حیات او را بسوخت **القصه** الحکایت او را از خدا رامه خود او را
کرفته بیکباش خان خود را کرفتار دست دشمن دید از غیرتی که داشت تحمل نتوانست که خود از دست ... در برابر
یعقوب خان مشاهده نمود و جماعت را از طایفه ... خوفناک کردانیده بقتل خود راضی کردانیده ایشان فی الفور بقتل او پرداخته
خاطر از جهت او فارغ ساختند و نصف شب بود که این واقعه روی نمود فرده قتل او به یعقوب خان رسید و در سر ...
بی اندازه روی نموده کلاه کلبه کوشه عظمت و اقتدارش باوج برین رسید و سر بیکباش خان را بدرکاه ... والا
و حقایق حال عرضه داشت نمود و ملازمان بیکباش خان بحفظ حال خود پرداخته هر چه در جاهای محکم مختفی کردیدند هنوز
طلیعه صبح صادق ندمیده بود که لشکر ظفر اثر بشهر ریخته دست بغارت و تاراج بر آوردند و خانهای ... جا ... از زر او
روفتند **مجملا** در اثنای انواع نهب و تاراج ... یعقوب ... و لشکریان نیز رسیدند و دو سه روز از این سر رشته کار ... بود
خانه بسیاری از اهل یزد و اتباع میر میران بنهب و تاراج رفت از اولاد عظام میر میران جناب شاه خلیل الله ...
تفحیص و با بیکباش خان مخالف بود و میانه او و یعقوب خان مراسلات واقع میشد در آن وقت نزد یعقوب خان آمد
معزز و محترم بود اما میر میران و سایر اولادش نزد یعقوب خان بموافقت بیکباش خان و مخالفت و عصیان متهم داشته
احترامی نکرد بلکه در مقام استخفاف بر آمده و جمعی را که ضبط خزاین و اموال او و بیکباش خان تعیین کرده بود
محافظت خانه او مقرر شد و ... چون از نبات ... مکان ... علیه ... اذن ... داد

ولایاتش بقدر ملاحظه نموده زیاد بی اندامی کرده و دست درازی بجانبهای سلسله
پیرمیران کمتر واقع شد اما خفت و خواری بسیار باو رسید و یعقوبخان توقعات
از و کرده مبلغهای کلی برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نموده راقم حروف حقیقت
واقعه مذکور را از جناب آصف صفات حاتم بیک که در میان آن قضیه بوده استماع
نموده بنوعی که از و شنیده بود و مردم ثقه تصدیق نموده از اطناب نیز شنیده
خصوصیات این قضیه را بی زیاده و نقصان در قلم آورد القصه بعد از چند روز که یعقوبخان
در دار العباد یزد در باغات و بساتین جنت آئین آنجا بعیش و خرمی گذرانید
شاه خلیل الله ضیافتهای ملوکانه میکرد و یعقوب خان را امساک از طبیعت عادت
بود و چون خزاین و اسباب پکپاش خان را که در عرض هفت سال جمع آمده
بود در تصرف خود دید شیفته آنها شده از طریق اخلاص و بندگی منحرف شده رقم
اختصاص بر آنها کشیده و نفایس اموال را جهت خود کرده و قلیلی از آنها جلد
قلیلی از آنها را بپایه سریر اعلی فرستاد و اگر خاطر اخلاص گزین همت ظهور این جرئت کاری اقدام نموده
عالم را با آن برابر میکرد و خود را آلوده جرم سازی از مال او می ساخت چه هرگاه بدین شیوه سلوک مینمود هر آینه
کل با تعرف پکپاش خان را مستوجب انعام منظور ادنی مراتب سعادت گردانیدن عالم اخلاص است چون او بهر
از آن مراتب عارف دور آلوده گشته اسباب عظمت و بزرگی خود را همه تهیه آماده یافته بر عصیان بادیه غفلت
ونپدار بوده که چشمش از قبایح اعمال پوشیده گردید از آنجهت خود و غرور پرستی آغاز نموده بخود لقب سلطنت
جرأت نمود از جمله یوسف خان را برای اصلاح خود بحکومت کرمان فرستاد و شرط و پیمان از و گرفت که بر او باید
او تجاوز نکرده در کل مواد تابع امر و نهی او باشد و ابرقوه را به بدر خان برادرزاده خود بخشید و از جادۀ
اشرف دوری گزیده بخیال استقلال مدار المملکت شیراز توجه نموده از جهالت خود را از آثم سلاطین پیش گرفت
چه پسران

چه پسران که زوجه پکپاش خان بود بعد از زوج خود و عده داد و یعقوب همراه البته شیراز برد و بعد از انقضای عده
بحباله نکاح خود در آورده تغییر و تبدیل در الکای دیگر اجرا نموده کل ممالک فارس را ملک مطلق خود دانسته املاک
جمعی از ذوالقدران را که مقتول شده بودند جهت خود ضبط نموده بحیطه ضبط در آورده و ما حصل تعاقب محفوظ   در پایان گشته
جاه و جلالش بسرحدی رسید که جهة والی الاعلی خلعت فرستاد و چون عالمیان شعشعه شاهی را در باره یعقوبخان بلند
و بدرجه کمال مشاهده مینمود بزرگی او را بدرجه از فرمان او تجاوز میکردند و الی لا الطریق جاکران آستان
نموده خلعت او را پوشیده مجملاً یعقوبخان چند گاه در شیراز که مآب دولتش فرحی زیاد در ملک را
تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسیده و اعمال شنیعه و سوء ادب او را منظور انظار ساخته چشم نشانت او گرفتار گردیده
خانمت احوال او در قضایای سال آینده بتوفیق الله تعالی رقم زده کلک بیان خواهد گشت ذکر توجه موکب
همایون حضرت اعلی شاهی بجانب خطه جنت نشان صفاهان و شیراز و بیان حالات و فتوحات که در آن سفر
خیر اثر روی داد قبل ازین در دیباچه سخن سرای داستان سرای کلک قصه پرداز بدین گونه آرایش یافت که چون خبر اختلال
احوال ولایت یزد و کرمان و عصیان و طغیان پکپاش خان بمسامع جاه و جلال رسید توجه موکب همایون بآن طرف
لازم گردید عزیمت آن طرف جزم نموده بهمراهی اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمد متوجه دار السلطنه اصفهان
گشتند درین سفر خیر اثر نواب سکندر شان زحمت تکلیف را موافقت نمودند و آنحضرت رضاجوی خاطر انور گشته تا تحقیق
قران کرده بهم سعد قباب روی توجه بآن طرف آوردند ولی پیشتر غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود
آن ولایت را پر آشوب دیده او نیز قلعه ترک را تعمیر نموده برج و باره را استحکام داده آذوقه و یراق جنگ
قلعه داری ترتیب داشته و از نهایت تفاوت عقل و غلوی جهل در آمد کوپان جود را مالک ملک اصفهان
جنت نشان دانسته حرف استقلال بر صحیفه خاطر سپاهیان نگاشت و قشون و لشکر آراسته همه خود در ترتیب گشته و آمادۀ
اقتدار بر او گشته بود و چون رایات نصرت آیات در خطه کاشان نزول نموده در آنجا خبر مخالفت یعقوب خان
و کشته شدن پکپاش خان چنانچه تحریر یافت رسیده موجب ابتهاج ضمیر اشرف گشته چه یعقوبخان خلعتی فاخر

بجایزه جهد و فرستاده او را استحسان فرمودند و کس باصفهان فرستاده و بوبی بیک پیغام کردند که مهمان
پذیر باشد که ایشان مهمانی او میآییم و با ارسال استمالت نامها و خلع پی در پی خاطر او را از اضطراب تسکین بخشیده پروانه
الصوب شدند و بوبی بیک چون از کشته شدن بکتاش خان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافت چاره
بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده بکسبای استقبال موکب همایون آمده در
مابین کاشان و اصفهان شرف بساطبوسی دریافته مورد تفقدهای بی اندازه گشت و بهمان دستور در خدمت نواب اشرف
یافته جهة سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه و یراق مهمانی باصفهان بازگشت و رایات نصرت آیات
در ساعت سعد باصفهان رسیده و اهالی آنملک بلوازم استقبال پرداختند و از دولتخانه که بنه فرنگی
شهرت تا دولتخانه مبارکه نقش جهان پای انداز انداخته و در چند مکان طبقهای زر نثار رکوب همایون منسوب نمودند
و بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل شهر شده در دولتخانه نزول اجلال فرمودند و آن
مکان مبارک از فروغ مقدم همایون رشک جنان گردیده ابواب عیش و شادمانی بر چهره آمال اهالی و اعالی
مشمسان دولت قاهره مفتوح گشت و بوبی بیک بمراسم خدمت قیام می نمود اما قلعه طبرک را باستحکام داده
معتمدان خود سپرده بود و چندی پاره ها را بقلعه نمیداد و بعضی از و که داغ بندگی این دولت بر جبین داشت
نشینه بود نمی بود علی ای حال حضرت اعلی نیز از این مقوله حرفی باو اظهار نکردند و هر روزه لطفی مجدد درباره او بمنصه
ظهور میرسید تا آنکه حسب الاشاره همیون در منزل خود ترتیب اسباب جشن و سرور و هر چه ما یحتاج آن مجلس بود
بر وجه لایق سرانجام نمود و بندگان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان خاص همیون تشریف قدوم ارزانی
داشته منزل او را بنور حضور منور ساختند و صحبت انعقاد یافته مقربان بساط اقدس و مجلسیان بزم مقدس
جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام آرزو بخشیدند و بوبی بیک بمقتضای آنکه این بیت الکنایات
گوناگون شاهی رحل بخدعه و دیه نموده خالی از توهم نبود در آن مجلس واهمه عظیم باو راه یافته در همان روز
حتی معتمدان جوز را بقلعه انداخته و توپ و تفنگ بر بروج و باره ها درآورده شروع بقلعه داری نمود و ...

که کمال سعادت و بیعلی توانند بود و موجب استعجاب همگنان گردید بندگان حضرت اعلی شاهی از روی تلطف
و بنده پروری جمعی از اعزه حضور صاحب سید بیک کمونه که از اعاظم امرا عتبات عالیات بود نزد او بقلعه
فرستادند که از بیت اولیه و رسید نصایح ارجمند در او از وادی مخالفت گذرانیده بشاهراه
اطاعت و اخلاص دلالت نمایند و از حمایت عاقبت عصیان و کفران نعمت تخویف و تحذیر نمایند و بوبی بیک
پنبه غفلت و نادانی در گوش کشیده آن نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنود و فرستادها را در قلعه توقیف
نموده بمعتمدان سپرد و چون اراده مخالفت مثل او علامتها داشت در شهر اصفهان که محل نزول شهریار جهان
شد موجب نقض دولت و منشأ مفاسد عظیمه بود و بساط محاربه او درنوردیدن و تغافل پادشاهانه را
شعار خود ساختن و خاطر او را بانعطاف و عفو و اغماض اطمینان بخشیدن بصلاح دولت ابد پیوند اقرب نمود و فرمان
قرا ماند که مرتضی الدوله و معتمد الحضره بود و با بوبی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا سابقه
آشنایی و دوستی میورزید از خدمت اشرف منتقل شد که بقلعه رفته او را نصیحت نماید و بیرون آورده تسلیم او
درجه قبول یافته با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت بقلعه رفته بوبی بیک روز اول با فرهاد خان اختلاط نموده
تواضعات رسمی بجای آورد اما روز دیگر باغوا و افساد جمعی از مفسدان فتنه انگیز که با او بودند فرهاد خان را در قلعه
نگاه داشت و شمشیر و آلت حارجه آنچه او و ملازمان او داشتند از میان ایشان گرفتند و ملازمان او را بمردم معتمد
و هوشیار سپرد و چند روز در میان ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهاد خان ببندگان حضرت اعلی شاهی
رسید از این جرأت و بی ادبی او زیاده از پیشتر آتش التهاب پادشاهانه مشتعل گشته حکم شد که فوج جوانان عظام و ملازمان درگاه
و اعیان اصفهان قلعه را مرکزوار در میان گرفته تهیه اسباب قلعه گیری پردازند فرمان برداران اذعان فرمان
نموده در اطراف و جوانب محیط گشته و چند روزی میان ایشان ابواب محاربه مفتوح بود و بوبی بیک بعد از چند
بصره از رعایت عسکری فلک کار خود آگاه شد و امید داشت که این شیره ناپسندیده که ازو در حالت نعمت خود حیرانان و ارحمت
از و عفو فرمایند در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت که از بندگان حضرت اعلی رقم عفو زلات این غلام رسیده

حکومت اصفهان بدستور بر تفویض می یابد ترک قلعه داری نموده بیرون می آیم فرهاد خان بنابر سابقه
قبول ایجاب ملتمسات او کرده بخدمت اشرف عرض نموده نواب جهان بانی اعلی شاهی بصواب دید فرهاد خان عمل نموده
بوداق بیک را بانجاح معروض گردانیده حکم قضا جریان فرستاده خاطر او را بمواعید گوناگون پادشاهانه امیدوار ساخته
فرهاد خان اعتماد نموده از قلعه بیرون آمده بشرف ملازمت رسید و نواب جهان بانی اعلی شاهی بحسب ظاهر نوازش فرموده اعزاز
و اکرام بسیار نمودند اما باطناً خاطر مبارک از این حرکت ناهنجار غبار آلوده بود و چگونه نباشد با وجود عنایت در باره او
امور جسارت نمودن و امید فلاح و نجات داشتن نهایت سفاهت و بی عقلی است با وجود این لطف از بیرون آمدن او که سپهری که سرنگون
عاقبت این جسن بصدق حال او آمده بعد از چند روزی بوداق بیک هوای حکومت اصفهان در سر داشت رفع غبار خاطر
در سپردن قلعه تصور نموده قلعه را سپرد و بعد از آنکه قلعه متصرف درآمد امرای اصفهان که در ایام قلعه داری او دولتخواهی
نموده با او بد بودند بعضی که ده بوده حکومت او اختیار نموده بگفتگو درآمدند و بوداق بیک بنابر کمال قطع نظر از حکومت اصفهان
سجیات خود را نمی گشت و بعد از آنجا و نسبت بحسب کار خود را بادهواله نموده و از آنجا با اهل و عیال خود
الف تمام نمود و آنچه کفران نعمت شامل حال او گشته عقوبت شدید کشش تیغ قهر روزگار منقطع گردید ذکر تاریخ سال
بارس ئیل ترکی مطابق سنه نهصد و نود و نه هجری که سال چهارم جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی بود چون
روی بانجلا آورد خبر بهار گلزار جهان را تعهد و سرشت لزوم رب زینت داده نسیم بهار طراوت افزای عالم جوان کرد
مثنوی باز فراش عهد فروردین بست ایوان عیش را آذین گشت چون خسرو سحرگاهی بسند آرای کشور شاهی در
فضای جهان بفیروزی گسترانید فرش نوروزی یعنی در این سنه که مطابق سنه نهصد و نود و نه خسرو سیار
از خلوت سرای حوت بیرون خرامیده بوقت چهار ساعت نیم روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی انجمن جهان
برآمد و بندگان حضرت اعلی شاهی در دار السلطنه اصفهان بکامیابی عیش و عشرت بوده روزگار
از سوانح این سال فرستادن پادشاه کامکار سلطان ولایت بجانب هندوستان
من السماء ظاهر و هویدا است که از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روز افزون محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا

ابن سلطان

ابن سلطان ابوسعید گورکان که از صولت سپاه اوزبک استیلای محمد خان شیبانی در ماوراء النهر و حسبی
و اندخود بلاد مرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات قوی در حدود
کابل جهاردار شاه بی سر و سامان بیکشت چنانچه در وقایع احوال خاقان سلیمان شان اشارتی بر آن رفته
با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص و هواخواهی پیش آمده سلطان اویس میرزا عمزاده خود را که حاکم بدخشان
بود و بیرم خان بهارلو شاه بخدمت اشرف فرستاده و در استرداد ملک موروث از آن حضرت استمداد نمود
خاقان سلیمان شان گروهی از لشکر ظفر قرین امداد فرستاد و نامزد فرموده بابر پادشاه باستظهار آن سپاه
ماوراءالنهر را بحیطه تسخیر کشیده در خطه سمرقند پای بر مسند امارت نهاد و چند سال که میانه او و دودمان
اوزبکیه در ماوراءالنهر و ترکستان جهارشاهان محاربات روی داد همیشه بجانب خاقان سلیمان شان
منتظر و بین الجانبین نفاق و دوستی رسم و سلوک بود تا در مرتبه آخر که سپاه ماوراءالنهر هجوم آورده در حدود بخارا
با عبدالله خان سلطان اوزبک مصاف داده شکست یافت دیگر باره بکابل خود را انداخته فرستاده نمود
و در مرتبه دیگر خاقان سلیمان شان بیرم خان را که رکن السلطنه بود با امرای خراسان بکومک فرستاده
و بحسب اتفاق در پای قلعه غجدوان میان او و اوزبک محاربه واقع شد و کاری از پیش نرفت روی همت بتسخیر
ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت و فرمان روا گشت و بعد از آنکه بابر پادشاه
وداع نمود ولد ارشدش محمد همایون پادشاه قائم مقام پدر عالی گهر گردید و او را در بعت آباد هندوستان فتوح
عظیمه روی داد و چند سال به دولت و اقبال گذرانید از تقدیرات الهی صولت سپاه افغان و
شیرخان احوال او اختلال پذیرفته چمن دولتش روی بپژمردگی آورد و در ممالک هندوستان مجال اقامتش نماند
ملک شیرخان که اشته شکسته و پریشان و بی سر و سامان روی بطرف سند و قندهار آورده و در آنجا نیز از عدم
موافقت بخت مجال توقف نیافته روی امید بدرگاه شاه بیجاه عالم پناه جنت مکان آورده
چنانچه در کتب تواریخ خصوصاً تاریخ اکبری مسطور است و امداد و اعانت فرو گذاشت نشده و او را

شاهانه ادرار روانه نموده و به بزرگی اقبال تدارک احوال او شد از جانب آن حضرت جنین جناب طریقت(?) محمد زرده(?) داد
سلوک بود و بعد از ارتحال آن پادشاه نیکوخصال که فرزند ارجمندش جلال الدین اکبر پادشاه پای بر مسند سروری
نهاد شاه جنت مکان سید بیک کمونه و دو کس از اهل الله معصوم بیک صفوی را با تحف و هدایای لایقه به تهنیت جلوس او
و پرسش و تعزیه والد بزرگوارش فرستاده و انواع مهرها بظهور آورده و بعد از آنکه مشار الیه در [illegible]
مقتول الغنان گردید ابواب آشنائی شده همان مرحله وا آمد و شد انقطاع یافت چنانچه بعد از تتابع و سنوح وقعه
هایله حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران روی داد اصلا لوازم الفت و آشنائی و پرسشهای
دوستانه که در هنگام شدت از دوستان خوش نماست بعمل نیامده و مدتها بهمین طریق آمد و شد
مسدود بود تا آنکه حضرت اعلی شاهی در سال که اول جلوس همایون برادر زمین(?) عالم آرا شده بود با پادشاه پنجاب(?)
مشار الیه بادی الفت و آشنائی گشته اراده احیای خصوصیت قدیم فرموده اتفاق سلسله محبت و دوستی را که
از زمان آباء و اجداد انتظام و ارتباط پذیرفته بحکم طبع حقیقت سرشت بهم آن بنیان رضا و دو خاطر(?)
دوستی و درستی از آن خواص مایه بالجمله رای جهان آرا بدان تعلق یافت که یکی از اعیان طبقه قزلباش را برسم
رسالت بخدمت آن حضرت فرستند قرعه اختیار بنام یادگار علی سلطان روملو که [illegible]
صاحب حقیقت(?) و طرز دان و چرب زبان بود افتاد و در دار السلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه محبت آمیز ارسال
داشتند و در آن نامه نامی شعار که دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرموده مجری بر تجدید عهود قدیمه
و تحریک سلسله وداد اشت و اظهار فرموده که چون حسب اقتضای قضا عبدالله خان و جنود او [illegible]
مستولی شده اند محل همت بر دفع سپاه اوزبک و استخلاص ممالک موروث خراسان مصروف است
اگر امداد ظاهری متعذر باشد همت و توجه باطنی دریغ ندارند که مصراع هر چه کند همت مردان کند شرح این
او بعد از نصف سال از منزل دوستان در محل خود بهمت گذارش خواهد یافت و دیگر از وقایع این سال آنکه
میرزا لطف الله شریف شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله بود و مورد التفات پادشاهی گشته ایام بها در از

جمع کرد

جمع کرد و بخلعت خاص از تاج و کمر مرصع و اسب با زین و لجام مرصع و چتر و بیرق طلا دوز و علم و نقاره
که مخصوص امرای مدار است سرافراز کرده پایه قدر و منزلتش با ایوان کیوان رسید دیگر از وقایع
آنست که میر میران و اولاد او از یزد بعزم پابوس اشرف باصفهان آمدند میرمیران [illegible]
اعمال و مراعات تکلیش خان منظور نظر عاطفت گشت و زیاده احترامی نیافت اما شاه خلیل الله ولد او
که با یعقوب خان متفق و شاهی سیورغال(?) مورد شفقتهای گوناگون گشته مهمات یزد با تعقیب او [illegible]
این حال حاکم [illegible] صبیه [illegible] شاه جنت مکان که در حباله شاه نعمت الله ولد میرمیران بود [illegible]
در اصفهان در گذشت حضرت اعلی تشریف قدوم ارزانی داشتند دیگر از قضایا آنکه چون محمد شریف [illegible] تبریزیراد(?)
و برادر اسمعیل قلیخان با چند نفر از فتنه انگیزان فرار نموده بگیلان رفته بودند بندگان حضرت اعلی سرکرده
گان کامکار را در قلعه [illegible] صلاح دولت ایشان را با اصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند
و کوتوالی قلعه و محافظت شاهزاده را با حمد بیک کرد نیا رجوع فرمودند ذکر توجه موکب همایون بدار
الملک فارس لشکر فرستادن بکرمان بعد از انجام مهمات فارس و معاودت نمودن بمقر سلطنت و بیان
بعضی از قضایا چون یعقوب خان بنوعی که سابقا تحریر پیوست از یزد متوجه شیراز شده از باده غفلت و غرور مست
و بی شعور گردید بعضی از دیوانه خیزان قزلباش که از سوء اعمال خود واقف و بهمانه مختلفه از بندگان
حضرت اعلی خایف بودند مثل بوداق قراکوز [illegible] چوسلو و مختار سلطان قرایی بیک ولد [illegible]
ترکمان و ابو الفتح بیک شاملو ولد قولا و بیک امیر آخور از اردو فرار نموده بشیراز رفتند
یعقوب خان اصلا تقید برضای ولی نعمت ننموده مقدم ایشان را گرامی داشته بنای خصوصیت و مصاحبت
آغاز نهاده و ایشان در طغیان شاه باده خوش آمدهای بلند گفته محرک او شدند [illegible]
و تکیه بر خواست خزاین و اموال ایکلیش خان و برادرش [illegible] اقبال شاهی خایف و اندیشناک گردید
و از [illegible] علت بیکبارگی [illegible] بعصیان و طغیان بر آورد و امرای فارس را متابع خود دلالت نمود

هر کس اطاعت او نمود تغیر داده برای خود امرا تعیین نمود بندگان حضرت اعلی مکرر امنشور نصایح و ارقام شفقت
آمیز فرستاده جهت رفع مشاغب و مطالبی او را به آمدن اردوی معلی و شرف ملازمت اشرف اعلی تکلیف کردند
مفید نیامد و چون والده اش از جواری حضرت شاه جنت مکان بود که به ابراهیم خان پدر او بخشیده بودند
از غلبت سودا و ماخولیا در مجمع امرا میگفت که مادرم چون از حرم علیه بیرون آمد حامله بود و من شاهزاده
جنت مکانم و از ممالک ایران ملک فارس به من میرسد از این گونه امانات مزخرف بر زبان می آورد
خوش آمدگویان تصدیق می نمودند القصه تخلف از فرمان پادشاهی کرده گاهی خیال مقابله با عساکر آل نبی
میکرد و گاهی در استحکام قلعه کوشیده از نیت تحصن و قلعه داری میکرد و طائفه ذوالقدر و امرای فارس را
چنان ضبط نموده هراس در دلهای ایشان انداخته که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکدام نقش نمی بست تا آنکه
بعضی امرا آثار عصیان از اطوار او مشاهده نموده در ییلاق کوشک زرد از اردوی او جدا شده ملازمت سرکار
آمدند و حقایق احوال او معروض داشته نهضت موکب همایون را به جانب فارس استدعا نمودند و بعد از آنکه رایات
نصرت آیات به آن طرف جزم کرده بودند در ساعت سعد به آن صوب در حرکت آمد یعقوب خان از ورود
موکب همایون شنیده و بی اتفاقی امرا را دیده احمال و اثقال خود در قلعه اصطخر فرستاده با چندی از مردم عملجات خود
به جانب قلعه متحصن گردید و اعیان ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده حقیقت قلعه داری او را عرض
نمودند و چون ییلاق کوشک زرد مخیم سرادقات اقبال گشت سلیمان خان غضنفردار باوی ناشیان و قورچیان
عظام ذوالقدر و مردم فارس را به محاصره قلعه مامور فرمودند و موکب همایون به جهت حرارت هوا چند گاه در ییلاق
گذرانیده عزیمت بهشت شیراز فرمودند و آن بلده فاخره را که تخت جمشید و سلیمان و ممدوح سخنوران جهان است
از فر قدوم همایون زیب بخش روضه جنان گردانیدند میرزا لطف الله چون شیرازی الاصل بود و دایی لوازم
خدمت پردازی تحفه نمایان از اهالی و اعیان ولایت فارس به سریر اعلی آمده به وسیله او سجده تحیت و اخلاص
به جای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لار تحف و هدایا فرستاده اظهار بندگی و اخلاص

نمود ایالت

نمود و ایالت ولایت شیراز و امیر الامرائی فارس به مهدیقلی خان که در سلک قورچیان ذوالقدر انتظام داشت
نامزد شد و حضرت اعلی به فیروزی و اقبال در تنزهات آن بلده فردوس نشان که عمر خضر می بخشد زلالش
به سیر و سواری مشغول بودند در خلال این حال از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات اشرف رسید
در هنگام سواری اسب افتادن از اسب افتاده پای مبارکش کوفته گردید و جراحان به معالجه پرداختند و قریب یک ماه صاحب
فراش بودند بعد از آنکه آن عارضه زایل شد و صحت کلی یافت خبر یاغیگری و عصیان یوسف خان افشار رسید که
قورچیان و ملازمان درگاه را که در کرمان بودند جواب داده قلعه را مستحکم گردانیده و مردم از موافقت او متفرق شده
متفرق شدند بندگان حضرت اعلی جمعی از قورچیان عظام و غیرهم دفع آن فتنه او از کرمان فرمودند چون لشکر
ملازم کرمان اکثر قدیمی ولیخان و بیکتاش خان بودند بنابر صلاح وقت ولیخان را که مرد نیکخواه و صلاح اندیش بود به تنبیه
مسکر اعمال قبیحه و افعال ناشایسته پسرش مقرر شد بعضی از آن ولایت را به افشار و بعضی دیگر را به اسمعیل خان
افشار داده هر دو را همراه قورچیان فرستادند و بولی بیک علامه در این سفر ... یافته با خان مرد
از سوانح عبرت افزا که در شیراز بظهور آمد کشته شدن شاهقلی خان ولد خلیل خان و قتل حسن خان ولد عبد اللطیف
بیک که هر دو از احفاد افشار مذکوره بود در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر کلک تحریر شده که در ایام شورش و انقلاب طوایف
قزلباش که در هر سری سودائی پدید آمده بود در کوه گیلویه بعد از قرب و ظفر قلندر و قتل اسکندر خان حاکمی که از ... وارث
منصب شده بود شاهقلی بیک پسر کوچک کریم خان ... نام خانی بر خود نهاده خود را حاکم کوه گیلویه
نامید حسن بیک ولد عبد اللطیف بیک ... خود را در این امر او شایسته تر دیده با او مخالفت و مجادله آغاز
نهاد و جمعی از طوایف افشار و الوار را بسر خود جمع کرده مدتی حکومت کرد و در یک ... و لوای ...
بعضی محال گشته تا حین ورود موکب جهانگشای همایون اعلی با یکدیگر مدارا و احتیاط می بودند تا آنکه در این هنگام
هر دو با پای سر رخلاف آمده بسعادت ملازمت فایز گشته و هر یک با انفراد استدعای ایالت الوار
داشتند اگرچه بندگان اعلی را عموم این طبقه که تخود سری عادت کرده این شیوه جبلی ایشان شده توجهی نمودند مگر چه

هیچکدام تاب تربیت نبودند اما پسر خلیفه شاهقلی خان را از رکنش یگانه زبیده بیت متعلقان با شیوه چاکری و رسم آن بی
آشنا نبود و حسن خان بقید مراتب نوکری ننموده از روسا و دولت تری نبود و توجه و التفات از جانب اشرف بمرتبه
می یافت باستظهار لطف همایون در مقام رفع شاهقلی خان درآمده مع القصه با جمعی بر برادر رفته پیکر حیاتش را بتیغ تیز ریزه
ریزه گردانید و نور و التفات و عنایت شاه بایالت کیلگویه و کلهر رقم اختصاص کشید دیگر از سوانح کشته شدن
حسین سلطان ولد بوداق خان چگنی است که در خدمت اشرف از جمله مقربان و مخصوصان بزم اقدس بود و سبب ظاهری که
معلوم همگنان گردید آنکه مرد محیل و فتنه اندوزی بود و زبانش با دل موافقت نداشت و چنین کسی شایسته قرب در دولت
پادشاهان نیست دیگر آنکه از بوداق خان و اولاد او خاصه حسین قلی که یافت در خراسان حرکت ناهنجار از جدیدا
که شاهزاده سلطان حسین میرزا را برداشته فرار نموده بقلعه جورشان برده مدتها سالک طریق خلاف بوده
جهت محاربه عساکر دولت عبادا و سود عاقبتش چون بکمال ذلت و خجلت روی ارادت بپایه سریر اعلی آورد و شاهزاده بدست
افتاد و پدرش با جمعی کثیر از امیر غیرت و اولاد و اقربا در خراسان بودند مصلحت اندیشی اقتضای آن کرده بود
که چند روزی با او مدارا کرده بدین وسیله آن جماعت را بدست آورد بوداق خان را درین اوقات تیول
ایالت همدان داده بودند بوداق خان با اولاد و اقربا از خراسان بعراق آمده بودند و خاطر از فتنه ایشان جمع
کرده بود و از هیچ رو تداوی ایام تقریب این بود مع هذا نسبت بنجد گذاران بزم خاص حرام نمکی از و بظهور آمد
که مستوجب عقوبت و سزاوار تیغ شحنه سیاست شده بود القصه که در حین استماع بعضی از مقربان مسابله عزت در حرم
خلوتخانه همایون او را بسزای عمل رسانیدند و ملازمان حسین خان حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداق خان
که در ملکاوری بود رفته او را گرفته بقم آوردند و تمامی اموال و اسباب اردوی او بغارت رفت و تاریخ
در معاملات خراسان صاحب وقوف بود و بعد از ایامی دیگر بار بشارالیه و اولاد او منظور نظر شفقت شد
بر بزرگتر او بایالت همدان سرافراز شده و خود با بسیاری از اولاد و ملازمت عتبه اقبال شاهی منسوب شد القصه بعد از آنکه
ذوالفقار خان کشته شدن حسین علی بیگ چون تسخیر قلعه مظفر که ثبات و استحکام شهره عالم و بنا کرده فریدون و جم است

بقهر و غلبه

بقهر و غلبه و سوار ضمیر و المثبات غیبی بخاطر قدسی سرار خطور نمود که یعقوب خان را بافسانه و فسون و وعده و وعید بدست
آورند بقصد آنکه شاید آن آهوی رمیده را بتدبیر صید نمایند طرح شکار کردبال فرموده جمعی از مخصوصان و بندها را
بشکار امر فرموده بودند و از حوالی اصطخر گذشته بکنار صراحی سر آب ناب جهت یعقوب خان فرستاده
پیغام کردند که هر چند تو از ما بگذری ما از تو نخواهیم گذشت و خاطر اشرف با مصاحبت او مایل است
چون او در وحشت آباد بدمردی خود را پای بند سلسله بوارستی گردانیده خیالات فاسد بنفسانیات از آمدن آن
تحاشی دارد این صراحی می را با مخصوصان خود آشامیده ما را یاد نماید یعقوب خان ازین خبر مسرور گشته چون باده
در پیمانه سرور اعلی نمود و سلطان حسین علی چلبی ولد بوداق خان چنانچه گذشت بقتل رسیده بود و مجلس
بهشت آیین را از وجود اغیار خالی دیده از تحصن و قلعه داری بیک آمده صلاح وقت در ملازمت و رسیدن
بساط کلفت دیده بآمدن خدمت اشرف راغب گردیده و سخنانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت نموده
و نخست میرزا جان بیک وزیر خود را با ترابی بیک ولد بوداق استیار کلان و نقدی علی بیک
برادرزاده خود را بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده معلوم نمایند که با او در چه مقام اند و هرگاه در مقام معافت
باشند و شرط نمایند که حکومت فارس بدستور متعلق بامید مسجد او در اهنگ مطلق العنان بوده باشد خود روانه
عراق گردد و این عهد و پیمان را با ایمان مؤکد گردانند او از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس مشرف گردد
زهی سفاهت و بیعقلی که و بیعت خود را بقسم اکراه نماید از زمانه چشم فلاح و کامروایی داشته باشد اما چون
میرزا جان بیک وزیر بملازمت اشرف مشرف شد بادی وقت بمقدار الطف ارزیبه کمال حضرت اعلی
نسبت بیعقوب خان منتظر بظهور رسیده و چرب زبانیها و فسون سازیها که در چنین کارها بکار آید فرموده که غبار وحشت
بالکلیه زایل گشته میرزا جان بیک متکفل آن شد که بقلعه رفته یعقوب خان را بملازمت اشرف آورد هر چه
بشمشیر نکی تاده توان گشت : برای لشکری را بیک کشت : میرزا جان بیک وزیر بقلعه رفته
آنچه دیده و شنیده بود بخاطر نشان یعقوب خان کرده او را بآمدن مایل و راغب ساخت چنانکه قلعه را اکلی

از معتمدان سپرده خود باتفاق مخصوصان و مصاحبان از قلعه بیرون آمده روانه شهر شده وقاید او با
دکاکین عمی کرسیان او را گرفته کشان کشان بدرگاه بیگم برده و اساس رسانیده و چون چشم حق بین نداشت
نظر از اعمال و افعال خود پوشیده خود را بهمان حالم باستقلال فارس تصور میکرد ع زهی تصور باطل زهی خیال محال
با این افعال و اعمال از پادشاهان که آینه خاطر ایشان بیکدم غبار آلود میکرد و چگونه این گونه نوازشات که
سزاوار نیستند و بایان جان نثار و دولتخواهان خالص شعار است توقع توان داشت زهی نخاهت عقل بالجمله
چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت اعلی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت را باستقبال فرستادند
حضرت اعلی بسبیل سیر و سواری سوار شده بودند که یعقوب خان در خیابان بموکب همایون رسیده پیاده شده
رکاب مقدس را بوسه داده مورد توجهات ظاهری گشت قبل از این یعقوب خان پای بوس را که مخصوص سادات
و با امراء سنت غزار و معمول ساخته بود و حضور اقدس بی شرمی کرده از غایت نخاهت و تجبر و تکبر بیتعلقی که اهل
فارس می آمدند پای خود را پیش میداشت که بوسه دهند **و فی هذا المعنی قیل** که در وقتی که حضرت اعلی شاهی بعزم
استقبال یعقوب خان امرا را فرستاده بودند و خود بعزم سیر بیرون تا تنگ الله اکبر شیراز سواری فرموده بودند در ساعتی که نظر
یعقوب خان بر چتر فلک فرسای شاهی افتاد از اسب پیاده شده رکاب مقدس حضرت اعلی را بوسید و حضرت اعلی
نیز باو بکمال مهربانی بظهور آوردند و تکلیف سواری نمودند یعقوب خان چون سوار شد یکی از جلادان فارس
به یعقوب خان آواز بلند گفت که ای خان تا دل و دولت شاد در دشمن سرنگون باد حضرت اعلی چون این کلمه را شنیدند
در خاطر خطیر مخمر کرده بودند که انشاء الله بعد از چندی یعقوب خان تدارک احوال مردم فارس باید کرد گوشمالی بروی
دهند بعد از آنکه یعقوب خان را النزاع دفرا خود رسانید بعد از چند روز که خاطر خطیر از مهمات یعقوب خان جمع شد
که علی الصباح طوایف قزلباش را بقتل عام مره داد و باش مردم فارس رضا دهند در همان روز از انوار
که فارس و چوگان بازی در خاطر گذرانیدند و چون در کوچه باغ سرگرم چوگان بازی شدند از قضای قضا از اسب بخاک
افتادند و پای مبارک آنحضرت بکوفت رفت چنانچه مدت ده پانزده روز خوابیده بودند بعد از آنکه کوفت پای

بصحت مبدل شده

بصحت مبدل شد آنگروه علی الصباح رضا بقتل عام دهند روز نزدیک
در دولتخانه رسیده اراده داشتند که طاق دربار دولتخانه انهدام پذیرفته
نزدیک بآن شده بود که ذات کامل صفات را آسیبی رسد چون چنین واقعه
عظمی از جانب الله حفظ و حمایت ذات شریف بود از جمیع بلیات نگهبانی نمود و
عمه محترمه استدعای عفو تقصیرات مردم فارس نمود اکابر و اهالی فارس
سرها بر زمین نهاده استدعای عفو تقصیرات خود نمودند بنا بر آن اعلیحضرت
اعلی عن علیهم التقلب از تقصیرات مردم گذشته قلم عفو بر جراید اعمال ایشان
القصه حضرت اعلی با بشارات و مخصوصان او بنوعی خصوصیت ورزیدند و اختلاط
آغاز نهادند که زنگ وحشت از آینه خاطر ایشان بصیقل عاطفت زدوده گشت
اهالی و اعیان فارس و طوایف ذو الاقتدار که از ته کار خبردار شده بودند بخدمت
او توسل جسته ملازمت نمودند و او تا سه روز در کمال شوکت و حشمت در دولتخانه
همایون آمد و شد مینمودند روز سیوم دیوانیان اعلی را مور و اعتراض کردند
از وادستندی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند بازخواست نمودند
و غافل از این معنی بود **ب** اگر خسی بهوا رفت از کشاکش باد **د** بیک دمی دو سه نا چار
بر زمین افتد **ر** چون خبث باطن داشت بمقتضای این مصراع که **ع** از کوزه همان برون
تراود که در وست **ب** سخنان لاطایل از و در وجود آمد و قلعه را تنگاه داشته
بتصرف بداد حضرت اعلی از مکر و غدر او چاپلان رفیق بدست او این بود در این
دو سه شبانه روز در کمال احتیاط گذرانیده در وقتی که میرزا جان بیک توپ
اشرف را تکلیف قسم کردند که در حق یعقوب خان بدی ننمایند و بدستور با

روی

۶۸

حکومت فارس متعلق داشته باشند و نواب کامیاب اعلی در باطن مبارک قصد نموده بودند
با میرزا لطف الله وزیر اظهار فرموده اطوار نقضای موعد سلوک نشمودند زیرا که سیاست او عبرت
سایر مردم و در خاطر اشرف رسوخ یافته بود و چگونه مسامحه در این باب جایز شاید که پادشاهان اطوار ناهنجار بحال
دوران کار و لافهای گزاف ارباب شاهان از خود برگزیده می گذرانند و بقدر ره توان در مقام
می کوشند از خدم و حشم خصوص صاحب تربیت کرده های خود چگونه گذرانند خلیفه گان که بنگاران حضرت
اعلی منیت را اصلاح اختلال ممالک گماشته کارهای خطیر عظیم پیش داشته و هر گاه پرورده گان
و تربیت یافتگان آن حضرت این شیوه سلوک نمایند دیگران که بخود سری و خودرایی برآمده باشند شانه عمال
این طبقه نمایند چگونه ترک خودرایی نموده گردن بزنجیر اطاعت در آورند باری روز چهارم درگاه جلو خانه همایون را
به یاری بیگ قورچی باشی استاد جلو سپردند که هیچ آفریده ای طلب تخلیه خانه نیاید هر کس داخل شود در آن
و یعقوب خان بطریق معهود آمده بر کنار درصدد تفحص نشسته و در حضور اقدس با میرزا لطف الله وزیر در کمال تندی
و تلخی خطاب کردند که محاسبه ولد و دوستی که در الکا امر کرده ایم اشتهار یافته هنوز مهم شماره ایه در جواب گفت که بارالله ای
والعین هرگاه اشاره همایون شود در یک لحظه حساب تمام می شود در این اثنا حسین خان زیاد اوغلی
قاجار که از امرای معتبر و مقربان بساط اقدس بود باشاره همایون دست در میان بر او کرده بر روی زمین زد و
در اول حال تصور نمود که حسین خان از مقوله دست بازی و ظرافتهاست که مقربان بفرموده مجلس
امیر اکثر اوقات با یکدیگر می کنند چون پایه جود از تیر آن میدان است آخبار ولی ادبی او استسعی نموده
گفت حرفی در میان دارم چه محل ظرافت حسین خان او را دشنام داد و گفت ای حرام نمک با این اعمال و افعال
که از تو بظهور آمده چه توقع داری یعقوب خان دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز و اضطراب نمود حسین
دست او را بسته و سر کشیده سر برهنه در برابر ایوان در آفتاب باز ایستادند و جماعتی او را یک یک بیرون
خلوتخانه می طلبیدند و چون داخل می شدند جمعی از غلامان و جان سپاران تیغ در ایشان نهاده پاره پاره می کردند

و هر کدام

و هر کدام که می آمدند از حس یافته خبردار گشته از مشتبهای سابق نسبت و شعوری شده در آن مجلس خرمی ازین
حال اندیشه داشت و تصور مردم آن بود که در خلوتخانه مجلس خاص آراسته و محفل عیش و عشرت به صحبت
مشغول اند مجملاً تا هنگام عصر این صحبت در کار بود و ترابی بیگ و مختار سلطان
و بوداق بیگ قراگوزلو و ابوالفتح بیگ شاملو و چند کس دیگر که خمیرمایه فساد
بودند بمجلس آمده بر قفا پوشیده اجساد ایشان را بیرون آورده عبرت
للناظرین از دار آویختند حقیقت حال بر پیر و برنا معلوم گشت در فصل التواریخ
در روز دیگر ریسمان بازی رونق پیشه در میدان در دولتخانه ریسمان بازی کرده
بود روز دیگر ملک علی بیگ چارچی باشی بخدمت شاه آمده رخصت ریسمان
واکردن خواست حضرت شاه عالم پناه فرمودند که ما نیز ریسمانهای مستحکم را
بکشیم و بکشند روز دیگر امر بگرفتن یعقوب خان و جمعی را که بجهت خلعت دادن آن
آورده بودند بقتل اشاره فرمودند و کشته ها را از آن ریسمانها مردم چارچی
آویختند چون مقصود بیگ و میرزا جان بیگ مهر یعقوب خان را القلعه
مضطر بر فصد و اموال او را از تحویلدار او باز یافت نمودند حکم شد که یعقوب خان را
مردمی که پدران و برادران ایشان را کشته باشد بسپارند تا بنیک بند بند
کرده زنند و بجماعت او را از سیاه چال را آورده بنوبت میزدند
داد و فریاد میکردند و استغاثه مینمودند تا او را در زیر چوب کشتند و جسد او را
نیز از ریسمان آویختند و حسب الالتماس شاه تقی الدین محمد نسابه و میر عزالدین
مسعود و علمای دیگر اجساد ایشان را پایین آورده جسد یعقوب خان را در تابوت
گذاشته دفن کردند و اجساد کشته های دیگر را حکم شد که اقوام ایشان دفن

نماید و فارس از لوث وجود این بمک حرامان پاک گردید و رود دیگر آن است که یعقوب خان را
جهت بدست آوردن قلعه نگاه داشته در آنروز بقتل رسید و در سیاه چالی که خود کنده بود
جمعی از ذوالقدران بیگناه را محبوس نموده محبوس گشت و نوشته از و گرفتند بقلعه فرستادند
که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه شاهی سپارند اما اهل قلعه اعتمادی بآن نوشته نکردند از راه
اطاعت پیچیده قلعه را نسپردند چند روز در مخالفت و قلعه داری اصرار نمودند در آن چند روز
جمعی از ورثه ذوالقدران که بتیغ قهر یعقوب خان کشته شده بودند حسب اشارات علیه او را بیرون
آورده در سر چاه نگون او بتیغ سیاست مینمودند و ناله و نفیر باوج فلک اثیر رسانید بعد از چند روز
که همراه او و ملازمان او در قلعه داری بظهور رسید ریش سفیدان ذوالقدر مشکل المهم شده در قتل یعقوب خان
تعجیل داشتند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران دادند ایشان باهتمام کار او پرداختند بعد از کشته شدن
او جمعی از مردم فارس حصه صاحبقلی سلطان سیاه منصور کوه روی کرده بطریق عیاران از رخنه کوه
که صعود بر آن در نظر متعذر محال مینمود بر فراز قلعه برآمده بتخیر و برقو گشتند قلعه را متصرف شده بدرگاه
بجزای عمل رسیدند در خلال این حال کس از جانب فرهاد خان از کرمان آمده خبر رسانید که جوانب
آن ولایت حسب دلخواه صورت انجام یافته قلعه بتصرف در آورد شرح آن واقعه چنانست که چون فرهاد خان
بحوالی کرمان رسید استمالت نامها بطوایف افشار فرستاده ایشان را که ملازم قدیم ولیخان بودند بدستور ملازمت
او دلالت نمود طبقه افشار که از آمدن فرهاد خان و ایالت ولیخان بوده بدستور ملازمت او دلالت نمود
طبقه ... جز ... تزلزل در احوال ایشان پدید آمده عاقبت و فراغت خود را در آن دانسته که ترک
مراقبت یوسف خان نموده شعار شاهی سیونی ظاهر سازند گروه گروه باستقبال شتافته بدستبوس
خوانین مشرف میشدند یوسف خان که برتبه ایالت استقلال تمکن داشت مشاهده نموده که از هر طرف
روی نظر فرقه ایشان آورده با او یکدل نشدند اجتماعات منظم شده با دویست صد کس از ملازمان جدی خود

بقلعه رفته

بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری دادند فرهاد خان بشهر آمده قلعه را محاصره نموده
شخصی را بقلعه نزد یوسف خان فرستاده نصایح دلپذیر بمقدمه ... همراه اطاعت و انقیاد
دلالت نموده متعهد شد که از خدمت اشرف استدعای عفو تقصیرات او نماید بعد از
مراسله و پیغام و آمد و شد مکرر یوسف خان از کرده نادم و پشیمان بمصالح رجوع گشته ترک قلعه
داری نموده بیرون آمده هوس حکومت کرمان از دل بیرون کرده دست در دامان عجز و ابتهال
زده بهمین قدر راضی شد که بجان ایمن بوده بگوشه انزوا بدعاگوئی مشغول شد فرهاد خان
این شیوه را که بمقتضای عقل بود از و پسندیده داشته متعهد شد که در خدمت اشرف استدعای
عفو زلات تقصیرات او که از کوته خردی و نادانی و اغوای یعقوب خان بظهور آمده بنماید فرهاد خان
قلعه را متصرف شده ولیخان و اسمعیل خان را در کرمان گذاشت و مهمات آن ولایت را بر وجه دلخواه ساخته
در وجه بجانب شیراز رجعت نموده و در وقتی که بندگان حضرت اعلی مهمات فارس را انتظام داده
از راه یزد عازم صفاهان بودند رسید از بیرون شهر شرف پای بوس دریافت و یوسف خان را
با تیغ و کفن بدرگاه والا آورده استدعای جان بخشی نمود چون تکیه بر روی شاهانه نموده و اراده های
نامعقول از خاطر بیرون کرده شمشیر در گردن آویخته آمده بود عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان
امان یافت اما لولی بیگ در آن زمان بجهت آنکه در کرمان با فرهاد خان در مقام غدر در آمده بود و اراده
داشت که فرهاد خان را در مجلس بقتل آورده بهمراهی یوسف خان دیگر باره بر عصیان و طغیان اقدام
یکی از اهل موضعه فرهاد خان را از آن حال خبر داده بود در این روز بدست ملازمان او بقتل رسید
و در این زمان ایام ملازم مهدیقلی خان چاوشلو که همراه شاهزاده مدار السلطنه حمزه میرزا با ایلچیگری
روم فرستاده بودند آمده خبر رسانید که فرمان فرمای روم متعهد شاهزاده نامدار را گرامی
و مصالحه صلح بر وجه دلخواه انعقاد یافته و مهدیقلی خان رخصت انصراف یافته عنقریب با نامه محبت آئین میرسد حضرت اعلی

از این خبر که موجب ترفیه احوال کافه خلایق و عباد الله بود مستبشر و مسرور گشته لوازم شادمانی
بظهور آورد و بالجمله بعد از آمدن فرهاد خان بندگان حضرت اعلی اردوی همایون را از راه شیراز
روانه اصفهان نموده خود به یزد تشریف بردند فرهاد خان در رکاب مقدس بیزد رفت چون
خطه دلپذیر یزد از تشریف قدوم همایون زیب و زینت یافت باغ گلشن که مسکن و مقام شاه
خلیل الله ولد میر میران بود و آن کاه جنت آیین گردید شاه خلیل الله و حرم محترم او که صبیه بیگمی را
بود بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایق بجای آوردند و در آنجا جناب تقی صفات
حاتم بیک وزیر سابق دیوان را باز از خدمتی که درین ولا در کرمان بتقدیم رسانیده بود بلطف شاهانه
کرده بمنصب رفیع القدر استیفاء ممالک محروسه سربلند گردانیدند و چند روز در آن خطه دلگشا بعیش و عشرت
و کامرانی ساکنان آن ملک مشغول فرموده مرهم جراحات خستگان گشتند و بملاطفت و عنایات کوه رعایا
و عجزه و اشتند بعد از آن بمقر دولت گردانیده و فرهاد خان عزیمت دار السلطنه اصفهان معطوف داشته دیگر
باره دو تختگاه نقش جهان محل نزول شهریاری گیتی ستان گردیده و تا یکماه در اصفهان جشن شاهانه بنجاح مطالب
زیردستان پرداختند از جمله وقایع قبلی که در آن اوقات سنوحه ظهور رسید آن بود که چون الوند
کوتوال قلعه تبرک که در ایام غیبت همایون آذوقه و ما یحتاج بسیار بقلعه کشیده و اسباب قلعه داری
بر وجه لایق سرانجام نموده بود شاهزادگان کامکار را در آن قلعه بودند احدی بیک مور و طهمورث بر کویان
گشته او را باراده های دور از کار متهم داشتند و خاطر مبارک اشرف را از وغبار آلوده کردانیدند
بندگان حضرت اعلی هرچند میدانستند که این حکایات فروغی از صدق ندارد اما رعایت طریق
حزم و احتیاط لازم بود و بهر بهانه که اعتماد بر او توان کرد و قلعه چنین را با دو شاهزاده که در آنجا
فرمان روائی در وی نشان جاکرده و توان سپرد نمی‌یافتند بنابرین اصفهان چون
قلعه مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت میدانست در تخریب آن مبالغه می‌نمودند

دارائی

نواب اشرف رضای اهالی اصفهان حسب یورانی آن ترشیح کشند اما در باب شاهزاده و محل توطن ایشان
متأمل و مترود بودند و عموم دولتخواهان عدم ایشان را بر وجود ترجیح داده مبالغه در تضییع ایشان می‌نمودند و حضرت
اعلی با وجود آنکه ملک عقیم است و شریک سهیم برنمی‌تابد رعایت صله رحم فرموده رضا باتلاف و اعدام
ایشان نمیدادند بالاخره قرار بر آن یافت که دیده جهان بین ایشان را که چراغ و فروغ هستی است
از دیدن عارضی و عاطل کردانند و خاطر از دغدغه ایشان فارغ گردانند که ایشان نیز بحسب استعداد
امیدوار بوده از تفرقه خاطری که آنانا ایشان را آشفته دماغ داده آسوده گردند اجمالاً جهان
از شاهزادگان که ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا برادران حضرت اعلی و اسمعیل میرزا ولد سلطان
حمزه میرزا و ولد سلطان علی میرزا مکحول ولد شاه جنت مکان بوده باشند میل کشیده
بقلعه الموت فرستادند و قلعه طبرک را اخراب نموده خاطر از آن دغدغه فارغ ساختند و بتحویل شاهان در این
امور بکوهش نمودن عین انصاف نیست ب ملک را بخشیده آمده ست کار سبیل یاد دارد ارین
روزکار و از اصفهان عنان توجه بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشتند و در کاشان کوس حسن خان حاکم
که از عظمای آن طایفه و در خدمت اشرف تیمور شمشیر رساله بود مطلقه از تربیت یافتگان زمان مرشد قلی خان
و اعتماد در امانی شاید دست بیک حاجی قورچی بقتل رسید و از آنجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده
حضرت اعلی و موکب عالی در پایه دار در مقر سلطنت فلک مقدار نزول اجلال فرمودند
در آن اوقات محمدی خان تخماق که از امرای معتبر زمان شاه جنت مکان بود و امیر الامرائی چخور سعد تعلق
داشت و بحصار ایروان استیلای رومیان از آن ملک برآمده در حدود دار الارشاد اردبیل و مغان بسر برد
سریر اعلی آمده منظور نظر عاطفت گشت و بندگان حضرت اعلی زمستان و فصل شتا را در دار السلطنه قزوین
بخرمی گذرانیده بفراغت و کامرانی مشغول بودند وقایع سال میمون و ایام سعادت مقرون توشقان ئیل
که مطابق سنه الف هجری که سال پنجم جلوس است و قضایای آن سال بتقدیر حضرت ذوالجلال

وقایع [illegible] چون فصل شتا بنهایت انجامید و باد بهاری صلای نزهت و خرمی داده عشرت سرای باغ
و بوستان از گل و ریحان آرایش یافت شعر ز اعتدال هوا روز و شب در چمن آمد چو عهد شاه جهان بیگزند عالم پیر
غمی نوروز جهان افروز همایون فیروزی در وقت ساعت روز جمعه پنجم ماه جمادی الآخر وقوع یافت و حضرت جهانبانی
سپهر در شرف خانه خجسته مقام و آرام گرفته گیتی آرای گشته جهان جهانبانی در بارگاه در باغ سعادت آباد جشن شاهانه
آراسته چند روز در آن مکان کوثر مجالس عشرت و شادکامی گذرانیدند آخر روز شاه خورشید اعلام کام
بودند و چون خاطر انور از میمن لطف الله از هر جهت سوی اعمال ایران که از روی جهل و غرور ارتکاب انهاد
میکرد دلگیر گشته بود او را از ورود ابهت نزول فرمودند بود حاتم بیک اردوبادی که مرد خردمند صاحب رای
نیک اخلاق مستوفی الممالک بود و بدان منصب و الا ارجمندی یافته اعتماد الدوله لقب یافت و در حال ایلچیان
روم از جانب پاشایان سرحد آمده جهت استحکام بنیان مصالحه آوردند و متعاقب آن مهدیقلی خان ارتقی
روم که مامنی بود از پاشایان پرداخته مصالحه را بر وجه صورت داده مراجعت نموده بود از اردبیل که جانب او بود
آمده شرف پای بوس دریافت و تحف و هدایا که از آنجا آورده بود که مشتمل بر تحدید قواعد مصالحه بود از جانب حضرت خواندگار
آورده بود بنظر همایون رسانید سنه روم تاریخ این صلح را سال فرخ فال ضبط یافته ۹۹۸ بودند و در این حکام
عباسی جانب [illegible] که مهدیقلی خان بعد از یکماه چهل روز که در حد [illegible] بود و در آن ایام
خاندان چاوشلو و قوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان فرار نموده بگیلان رفته بود و معاندان [illegible] ابا و اسناد کردند
و فرار [illegible] که از طبقه چاوشلو [illegible] منحرف بوده [illegible] صاحب [illegible] می‌بستند [illegible]
و [illegible] بود توجهی و انحراف فراخ اشرف و [illegible] جانب حاسدان را [illegible] نموده بود و این [illegible]
پرتو ظهور انداخته با او بمظنه شدند و رعایت جانب حزم و احتیاط کرده او را اکراه اندیشه چون [illegible]
بقطع رشته حیاتش فرمان داده بود همان روز بقتل رسید و از برادرانش فرمان یافت که دولت‌دار بود
فرار نموده بگیلان رفت تا بر آن احمد بیک برادر دیگرش مقطوع از حلیه گشته نظم بادشاهان [illegible]

عجیبه

عجیبه که نبودند و نباشند بفرمان کسی بعد از سیاست ایشان مرشد قلیخان
قوجیلو شهور بحیار کاور اکه از اوجاق استاجلو منظور نظر شفقت بود به
گیلان فرستادند که محمد شریف خان را با فرار نمودن با گرفته بدرگاه والا
آورد و اگر خان احمد حمایت نموده ایشان را نفرستد انجا توقف نموده عرض
نماید که اندیشه کار او کرده شود خان احمد دانست که نواب اشرف در
بدست آوردن ایشان مبالغه عظیم دارد دست از حمایت ثمره بازداشت
و مرشد قلیخان ایشان را گرفته بپایه سریر اعلی آورد چون مسامحه و تاخیر در باب
ایشان منتج فتنه عظیم بود شعله غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخته و از حقیقت
و انقیادی که خان احمد درین باب نموده بود توجه خسروانه شامل حال او گشته در
مقام تدارک خاطر ملال اثر او شدند و صبیه قدسیه او را که عمه‌زاده نواب
کامیاب بود خواستگاری نموده چند مرتبه مراسله و پیغام بوقوع پیوست
بالاخره جناب حاتم بیک وزیر را با چند نفر از علما و مشایخ بدین مهم بگیلان
فرستادند و یراق و سایر اسباب عروسی بروجه لایق ارسال داشته
خاطر خان احمد را بتلطفات شاهانه و تجدید وصلت اطمینان بخشیدند و
خلع فاخره فرستادند چون حضرات بگیلان رسیدند از خان احمد ابا و
امتناع درین باب بظهور رسیده تا مدتی ابرام بسیار کرد و چون قدرت
رد مطلق نداشت بهانها که موجب تاخیر گردد دیگر و جناب اعتماد الدوله که
باصابت رای و کلمات دلپذیر جوابهای بی‌تکلف ملزم و مشتمل بر وعده و وعید
داده بالاخره ناچار باکراه تمام سر رضا جنبانیده عقد مناکحت بوقوع پیوست

٧٧

اگرچه از اطوار ناهنجار او خاطر مبارک غبار آلود گردید اما نظر بمراعات جانب سیادت
و قرابت قریبه که با والده محترمه بندگان اشرف داشت و بشرف مصاهرت این دودمان مشرف بود لیکن
از سلوک ناپسندیده او اغماض فرموده تغافل و تجاهل می ورزیدند و هم درین سال حکومت همدان
و امیر الامرائی کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزاده کامکار محمد باقر میرزا تفویض و قشون ایلات
عمارت او مأمور شدند و اغورلو سلطان چاپنی بوکالت شاهزاده کور منصوب گشته روانه همدان گردید و چون
مصالحه رومیان اطلاق اسرای طرفین بود چند نفر از پاشایان سپاه او شاه که در محاربات سابق گرفتار شده بود
و در قلعه قهقهه محبوس بود از این جانب اطلاق فرموده روانه روم گردانیدند از جانب روم شاهزاده حیدر میرزا
در راه پیمانه اولب لبریز شده بود و ودیعت حیات بمقتضای آیه کریمه لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون
اجل سپرده و دیگران آمدند اما قورخمس خان بجهت آنکه در قضیه شنیعه قتل مرحومه بیگم والده محترمه
نواب کامیاب شریک بود و حسینقلی بهلول را با اغوای امیرخان در تبریز بتقصیر آورده در انتقام
به پیشگاه حضرت اعلی نموده بود و در خدمت اشرف مستحق انواع عقوبت بود همان لحظه که در برابر ایوان
چهل ستون بنظر همایون درآمد شعله غضب شاهانه زبانه کشید و او را بدست مبارک خود بجزای
مکافات اعمال سابق نقیب آوردند و بعد ازان مورد الطاف و اعطاف گشته بمنصب
ایشیک آقاسی‌باشیگری سرافرازی یافت دیگر از وقایع عصیان و طغیان دولتیارخان سیاه منصور و دفع
فتنه اوست کیفیت این واقعه چنان است که دولتیار خان ولد شیخ سلطان سیاه منصور که
از امرای زمان شاه جنت مکان بود و خود در خدمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا می بود در
ایام فتنه تکلو و ترکمان خدمت شایسته بتقدیم رسانیده بمرتبه امارت ترقی نموده در حدود
سلطانیه و سجاس الکا و تیول باو عنایت شد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای از حد خود فراتر
نهاده قلعه سجاس را مرمت نموده آذوقه و یراق بسیار جمع کرده در آن ولایت کوس لمن الملک زد

ابوطالب میرزا

ابوطالب میرزا پنهان رای و روای معامله او نموده بعد از جلوس همایون اعلی شاهی مرشدقلیخان در
که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را وقعی ننهاده بفکر کار او نپرداخت و بعد ازین
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسین علی سلطان را بر سر او فرستادند و خیلی گاه قلعه را
محاصره نمودند اما کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در نظام مهمات عراق
و کرمان و فارس مشاغل عظیمه در پیش بود بامور جزئیه نپرداخته متوجه صفاهان و شیراز شدند
و در غیبت موکب همایون بیشتر از پیشتر آثار عصیان بظهور آورده دست درازی بولایت خمسه
نمود و گروهی از مفسدان الکا در سر او جمع شده در مقام اضرار خلایق در آمده خار در راه
مترددین بودند و بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان را متصرف شده بقلعه آورده
بکار زمان قسمت میکرد درین سال که بندگان حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند
از ملازمت عتبه علیه تقاعد ورزیده بدرگاه جهان پناه نیامد و مع هذا در محالی که باو تعلق نداشت
خصوصا سلطانیه و ابهر و زنجان و طارم و درجزین و ابخرد دست تطاول دراز کرده ملک
حلق خود میدانست آنچه بخواست متصرف شد و در جمیع محال ارباب و رعایا بخلاف شاهراه او می نمودند
گردبی اندامی او از حد اعتدال تجاوز کرده بر ذمت شاهانه دفع او لازم گشت در اوایل حال
شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب او حسن خان قورچی‌باشی شاملو حاکم قم را نیز فرستادند
و ایشان نیز با تکارفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله
وقوع می یافت تا آنکه کار بر او تنگ شد بحسین خان پیغام داد که چون با
قزلباش خصوصا شاملو خونی شده ام بیرون نمیتوانم آمد اگر موکب
همایون بدین طرف نهضت نماید خود را بر رکاب مقدس شاهی رسانم
که آنچه رضای خاطر همایون باشد در باره من بعمل آورند حسین خان

این معنی را معروض داشت بندگان حضرت اعلی بقصد سیر و شکار
کوزل دره تاختند و توجه نموده بعد از سیر و شکار بحوالی قلعه تشریف بردند
دولتیار خان که از قلعه داری مکث آمده از مدد و کومک مایوس
و از بیهوشی باده غفلت و خودسری اندکی بهوش آمده بود چاره بجز بیرون
آمدن نیافته در همان روز که بندگان حضرت اعلی قرب بقلعه رسیدند
بیرون آمد چون اول جابنداری بود دبیه و تادیب متمردان پیش نهاد همت
گشته نایره غضب شاهانه درباره او بنوعی اشتعال یافته بود که حرارت
شیع آبدار منطفی نمیشد همان لحظه مورد عتاب و خطاب گشته مقید و محبوس گردید
و قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره دادند و بحکم قضا جریان وی را [illegible]
را بدار السلطنه قزوین آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنه سیاست افتاده
خرمن هستی او را بباد فنا دادند و همچنین امیر حمزه خان ولد بایندر خان
طالش که پدرش مرد صلاح اندیش نیکو نهاد و در زمان شاه جنت
مکان از امراء عالیمقدار و نیک جهتان صادق الوداد این دودمان بود
و او خود را از رشد و اعقل از پدر دانسته همیشه سر نخوت و غرور بناخن میخارید
و میخواست که در شوکت و اقبال و ملک و مال از پدرش و از همه کس در پیش باشد
در الکاء گسکر و گیلانات هر که قرب جوار با او داشت دخل مینمود و ریاست
حکام طوالش و انجد و دربزکی او را بدرفته طوعا و کرها مطیع و منقاد او
بودند و چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع گردیده
زمام مهام وکالت در قبضه اقتدار مرشد قلیخان بود و چون دیده است که

هنوز قواعد قصر سلطنت استحکامی و سر رشته دولت نظامی نیافته و بجهت تالیف قلوب دیگران سلطنت
باوجود اعزاز و احترام امری بظهور نمی آمد بر قران سبقت گرفته بیشتر از همه امراء انجد و دیه سر بر اعلی
آمد مرشد قلیخان را بحیل و چرب زبانی با خود رام ساخته مهمات خود را بروجه دلخواه پرداخته
روانه الکاء خود شد در این اوقات که بندگان حضرت اعلی امور جهانداری را بر ذمه همت المقصد
خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گماشته همواره ساعی و در رای ملک آورده
ساحت مملکت را از وجود فساد آلود ایشان می پردازد و حصانت و استحکام قلعه [illegible]
مغرور گشته آثار امارت خود بنیاد نهاده تقیدی بسلوک [illegible] میکرده چون پیمانه او و دولت اولاد جام ملک [illegible]
باوجود مرتبه قرابت که با ایشان داشته بجهت سابقه نزاع و جدال روی داده بود با آنها میانه ایشان گرد
فیمابین خونها ریخته شده بود در این وقت که فرهاد خان قرامانلو مشرف و معزز گشته و محل اعتماد و اعتبار
مهمات تمام ولایات آذربایجان برای رویت او و ذوالفقار خان برادر او مفوض گشت امیر حمزه خان بیش از پیش
در مقام سرکشی درآمده کوس مخالفت میزد و در رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او [illegible]
آثار اخلاص و یکجهتی از ناصیه احوالش هویدا باشد بعد از الکاء منصرف وی موروث گردد و اگر [illegible]
باشد در اصلاح آن کوشیده شود حسن خان چاوشلو قورچی تیر و کمان را بدین خدمت نامزد فرمودند

جای

امیر حمزه خان سر از اطاعت پیچیده از عنان [illegible] نمود چون استماع یافتند قلعه [illegible]
واقع شده و از غایت رفعت و بلندی با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید ساکنان بروج [illegible]
ملکوت در سیارات و بالان شب [illegible] قلعه سپهر همسر آواز دهند که مضمون آنست مصرع
در سنگ اغرا آواز نمکی که جستی پس از فرق کیوان گذشتی ما صدق آن قلعه است [illegible]
دامن آن کوه بلند و قلعه الوند ناتنگ جنگل و بیشه است که بی راه پیش [illegible] این طریق [illegible]
از آن بغایت دشوار است تا سوار چه رسد بنصرت آنکه راه آمد و شد اهل قلعه را مسدود [illegible]

نماید که قلعه از آذوقه خالی گردد و بدست آید علاج دیگر نبود امرا در حد قلعه جایی که مناسب آن بود نزول نموده
راه رسید و حشم الکار منصرف شدند مردم طول کشیدن انتظار و تنگی کرده نزد امیر آمده بخدمت او رجوع
قیام نمودند امیر حمزه خان که مرد عاقلی بود دانست که آخر الامر قلعه از آذوقه خالی گردد و از روی
اضطرار قلعه را خواهد داد و فتح این کار و نعمتی بزرگ او و اولادش لاحق خواهد بود غرض القصه
امیر بخدمت شاه فرستاده عرض کرد که چون میانه اولاد حسام بیک قرامانلو و دودمان ما خون در میان است
و ایشان در مقام انتقامند به تنهایی بیرون نمی توانم آمد التماس دارم
که یکی از امرای شاملو را بفرستند که قلعه را باو سپارم و رخصت بار
حضرت اعلی ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد یافته بدرگاه معلی آیم این مسئول درجه قبول یافته حسین خان
حاکم قم را فرستادند و چون او بپای قلعه رسید حسن خان قلیج شاملو را الله و افشار خان و جماعت قرامانلو را
از پای قلعه کوچانیده امیر حمزه خان بر وعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده با پسران خود بدرگاه انبلاغی اشرف فرستاد
خود با نساء و صبیان از راه شیروان بیرون رفت حسین خان قلعه را تصرف نموده چنانچه مطیع و منقاد خان سرگرفته
متعلّق آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات عالیات بشیروان عود نموده از خوف و بیم فرهادخان بدرگاه معلی
نتوانست آمد با چار پاره رویه بلادار کرده در شیروان توقف نمود آخر الامر یکی از صوفیان طوالش رفیق او گشته او را
در پایه مخالفان روز توقف نموده با ایشان همراز و مسازکشته بود فرصت جسته کرده او را از پای در آورده
ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه والا آورد آن بندگان حضرت اعلی بنا بر حقوق خدمات سابقه امیر
پسران او را مورد شفقت گردانیده در سلک غلامان درگاه جهان پناه منتظم ساختند القصه بعد از وقوع این حالات
حسن خان چاوشلو حکم شد که با قاق سلطان آقا ترکمان داروغه دارالخلافه همایون که مرد ... بغداد یارانی
دو روش ... بود جهت تعیین سرحد فرستاده شده ... با قاق سلطان ... حاکم قم
حاکم نخجوان که از جانب خواندکار روم ... مأمور شده بود جهت تعیین سرحد ... تقسیم مقتضی درست نموده

اکثر اوقات

بخدمت ارکان ... بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند اما با جعفر پاشا بیکلربیکی مرزبان ... قرار داد
که آنچه این طرف آب از رومی و حکام آل عثمان است و جانب حاکم بغداد قرار یافته که با قلعه نهاوند که میان
ساخته اند در تصرف آل عثمان باشد و هر سال آذوقه از قلعه بغداد بآن قلعه سپرده باشند و بعد از این
سال شاه وردی خان عباسی ولد مهدی خان حاکم لرکوچک که در چند سال قدم از استقلال
زده بسیاری از ایل و الوسات و حشمات قلمرو علیشکر را کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را
از اعیان رومی می شمرد درین ولا که میانه قزلباش و رومی صلح واقع شد از تنحصی کار معلق ... بدرگاه معلی آمده
عهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم در جاده بندگی و انقیاد مستقیم بوده
چون طبقه الوار و دودمان عباسیان از قدیم الزمان شیعه مذهب و دوستدار اهل البیت اند حضرت اعلی
از اعمال سابقه او اغماض فرموده در مقام التفات شدند و او را بشرف مصاهرت دودمان قدسی صفوی
از اقران امتیاز بخشیده صبیه بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را بحباله او در آورده همشیره او را
نموده مقصود بیگ ... را بدین مهم نزد او فرستادند و مقصود بیگ با شاه وردی خان القصه را الحکم ... برای
مقدس آورده در سلک مخدرات حرم اقدس سلطنت انتظام یافت ذکر رفتن فرهاد خان بجانب استرآباد و آمدن حاجی محمد خان
و بازگشتن او و آمدن عبدالمؤمن خان بجانب خراسان و تسخیر نمودن بعضی از آن محال دیگر چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم
با این دودمان دوستی و اتحاد ورزیده در زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان ایلچی بدرگاه
جهان پناه فرستاده بود و چون بجانبین مراسله و آمد و شد مرعی بوده درین دو سال که عبدالله خان پادشاه
ماوراءالنهر و عبدالمؤمن خان پسر او بتسخیر ولایت خراسان پرداخته تا مشهد رسیدند چنانچه مفصلاً مذکور شد
هر سال مرقوم ملک بیان گشت متصرف در آورده حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده
کرد ایلچیان بدرگاه والا فرستاده و ازین طرف نیز محمد قلی بیگ ... اوز مشار الیه رقعه بود در این
ولا کتابات از جانب او رسید که اگر یکی از امرای نامدار را با فوجی از عساکر ظفر شعار بجانب ... فرستد

این دو نجوا او نیز آمده با اتفاق او در دفع شر او کوشیم چه هر گاه خراسان بتصرف
این طبقه قرار گیرد طمع در ولایت ارگنج و خوارزم خواهند کرد و خوارزم نیز
بخراسان پیوسته است لهذا در اول این سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت
که بنفس شریف در دار السلطنه قزوین توقف فرموده بانتظام مهام ضروریه
این دولت پردازند و فرهاد خان را با جمعی از عساکر منصوره بجانب خراسان
فرستند از اول نوروز فیروز ساعت سعد مشخص فرموده او را روانه نمودند و جمعی
محمدی خان تکلو که مرد روزگار دیده کار آزموده بود با الهمش خان مهردار و جمعی
از امرا برفاقت او مامور گشته بودند تیغ مطاع باسم امراء خراسان عز صدور
یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صوابدید او نگذرند و بنابر اینکه بعرض
رسانیده بودند که اگر عبدالله خان و عبدالمومن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرا را با پادشاهان
مقابله نمودن رسم و آیین نبوده و نیست عنان از جنگ پیچیده بکنار کشند حقیقت عرض نمایند تا آنچه
مقتضای وقت باشد بفعل آید در تسخیر نیشابور و مشهد مقدس و آنچه دو سعی بلیغ بظهور آورند و فرهاد خان
آن را بقبول بر دیده نهاده روانه مقصد گردید و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد
چون بحدود بسطام رسید حاجی محمد خان بجهت نزاعی که میانه او و نور محمد خان بن دین محمد خان بر سر نسا و
باغبادلو بود بدان جهت آمده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمد و فرهاد خان پیشکش
مناسب خیمه و خرگاه و فرجه و اسباب ضیافت و تواضعات رسمی تقدیم رسانید تحف و هدایای لائق
گذرانید و بالازمان این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان
یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا شده هر یک باردوی خود بازگشتند و فرهاد خان کوچ کرده روی بطرف
نیشابور آورد و ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین برادر حسن خان و امراء بیات وغیره که در آن حدود

بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره کردند و آوازه فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با او بسمع رسید
عبدالمومن خان با لشکرهای بلخ و بدخشان و حصار شادمان روانه خود شد بمزخان بخراسان آمده و آوازه
انداخت که عبدالله خان نیز با لشکرهای ماوراءالنهر و ترکستان بر سر خوارزم میرود حاجی محمد خان این
خبر شنیده بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبدالمومن خان شنیده متردد خاطر گردید
و با امرا و ریش سفیدان آزموده که همراه بودند کنکاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیده و بعضی
از قاتلان و ریش سفیدان کار آزموده که همراه بودند مصلحت در جنگ نمیدیدند و در این فکر و اندیشه بودند
که خبرگیران که بهر طرف فرستاده آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان بایلغار بمشهد مقدس رسید
و از غایت برق و باد می آید تزلزل در میان لشکر قزلباش افتاده فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی
بجنگ عبدالمومن خان مامور نبود محاربه با او دلیری ننمود و امرای خراسان را هر یک با الکای خود فرستاده
که در حفظ و حراست قلعه خود کوشند و خود نیز از پای قلعه نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش
در معرض تلف آید به بسطام آمد حقیقت را معروض داشت در حسب اشاره علیه شاهی از آنجا تفرقه
گشته و عبدالمومن خان در همان وقت بحوالی نیشابور رسیده رفتن قزلباش را فوزی عظیم شمرده روز دیگر که بآنجا
آمده بود و زیاده مردمی با او نبود بعد از چند روز که اجتماع عساکر از اوزبکیه دست داد نخست لشکر بر
ایل بیات که در حدود نیشابور در دولک معدن فیروزه اقامت داشتند فرستاد و ریش سفیدان بیات صلاح
حال خود را در اطاعت و انقیاد و متابعت عبدالمومن خان دیده اظهار اطاعت نمودند و جمعی کثیر از
عظمای آن قوم در اردوگاه بخدمت عبدالمومن خان رسیدند او که از ایشان کینه دیرینه در خاطر داشت
و در سال گذشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد و محمود سلطان و الله بابا
و اکثر عظمای طایفه بیات را در آنجا بقتل رسانیده و بقیة السیف غارت زده و پریشان خاطر متفرق
و پراکنده شدند میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان پناه آمده در رکاب ظفر انتساب ملازمت

القصه عبدالمؤمن خان در سالی که نهضت تسخیر خراسان بسته با لشکر جرار بتسخیر اسفراین آمده محاصره نموده اولوس سلطان
با جمعی از امرا و اعیان استاجلو و اکراد و غیره که در آن قلعه مجتمع بودند بمحافظت و حراست قلعه و استحکام بروج و باره
پرداخته در لوازم قلعه داری کوشیدند و عبدالمؤمن خان در تسخیر حصار اسفراین سعی بسیار نموده توپها نصب کردند
تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شده محصوران قلعه مردانگیها کرده در هر یورش جمعی
کثیر از بهادران اوزبکیه مقتول گشته خندق از جثهٔ قتیلان انباشته گردید چنانچه بموازی چهار هزار کس از اوزبکیه
تخمینا در آن جنگ در پای قلعه نابود شدند و هر مرتبه شعلهٔ غضبش افروخته تر میگشت و عبدالمؤمن خان بیشتر ازین مبالغه در فتح
و تسخیر قلعه نموده بندگان حضرت اعلی چون بسبب [illegible] خاطر از [illegible] و صلاح در میان جمع نکرده بودند و فرستادن لشکر
تعیین نشده بود و امیر حمزه خان و دو اسفندیار خان در عراق و آذربایجان کوس مخالفت میزدند و خاطر
اقدس از امرا که بگیلان رخصت بود و جمع نداشت فرصت دفع خراسان نمی شد و توجه خاطر با نظام مهمات
مصروف بود بعد ازآنکه از مهمات مذکور بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار شد فراغتی دست داده اندیشهٔ
استخلاص محصوران اسفراین داشتند که خبر تسخیر آن رسید مجملا بعد از چهار ماه که ابومسلم خان نیز خود را به قلعه
نگاهداشت کار بر محصوران تنگ شده بود در یورش آخر که طاقت و توان در محصوران نمانده بود اوزبکیه بر بروج
عروج نموده بر قلعه مستولی شدند و دست بقتل و غارت برآورده [illegible] زدند ابومسلم خان با چندی از
جوانان در یکی از بروج حوزه حفظ نموده تا سه روز دیگر جنگ کرده تا تیر در ترکش و گلوله در باروط داشتند
احدی از بهادران اوزبکیه را جرأت این که بر آن برج ظفر یابند نبود بعد ازآنکه تیر از ترکش انقطاع یافت و سیفی از ایشان
از روش باز ماند اوزبکیه دانستند که دیگر قدرت محاربه ندارند هجوم نموده برج را گرفتند و آن شیرمردان شجاع نقد
جان را در رشتهٔ ایثار اخلاص و غیرت و مردانگی معرض بیع در آورده با خنجر بران و تیغ خونفشان با اوزبکان
دست و گریبان شده مردانه وار شربت ناگوار هلاک چشیدند [illegible] قبا و کلاه که از جنبهٔ محصوران و گرفتاران
برج بود یکی از بهادران اوزبکیه که ادعای شناخت [illegible] برد [illegible] سالم از اوردوی

اوزبکیه

ازاردوی اوزبکیه بیرون کرده بعراق آمده بود حقیقت قضیه را بنوعی که مرقوم گشت ببنده تقریر کرده
العهدة علی الراوی چون حضرت اعلی با ابومسلم خان جهة بی ادبی که در جنگ سوسنقد از شهزاده نسبت
بآنحضرت صدور یافته بود بالتفات تمام داشتند زیاده تأسفی بر قتل او نخوردند و عبدالمؤمن خان بعد از
تسخیر اسفراین بلدهٔ سبزوار و جاجرم و شقان و جوربد و آن حدود را بحیطهٔ تصرف و ضبط در آورده
حکام بهر کدام نشسته بجانب بلخ باز گردید و چون آخر سال بود و در آن زمستان بتسخیر خراسان نهضت اعلی
ولایت و فقدان آذوقه اثری بر آن مترتب نمیشد رای گیتی آرای برآن قرار گرفت که در اول بهار فصل آثار
لشکرهای ممالک محروسه جمع نموده لوای ملک ستانی بجانب خراسان افرازند و در آن زمستان بدارالسلطنهٔ اصفهان
تشریف برده از آنجا بدارالعباده یزد رفتند و باز باصفهان عود نموده تتمهٔ زمستان در آن بلده جشن نوروز عالم‌افروز
بوده مدتی بکامجوئی و [illegible] مشغول بودند و آخر زمستان بدارالسلطنهٔ قزوین مراجعت نمودند [illegible]
مذکور است که در آخر این سال چند قطار شتر از قبیل آغاشاه قلی اصفهانی برای سرکار مستوفی الممالک می آوردند
چون بحشکرود ساوه رسیدند دزدان آن قطارهای شتر را از راه بجانب تبریز می برند که ملک [illegible] روی بود
شیخ احمد آقا که در اولا عجیقچی بود این حکایت را شنید بلاتوقف با مردم خود بر ایشان میرود و چون نصیب رسید
که دزدان از کرم رود که سرحد عراق و آذربایجان است گذشته داخل ولایت تبریز شده اند شیخ احمد آقا
مراجعت را لازم ندانسته با معدودی از مردم خود عازم تبریز میشود و دزدان از دست شیخ بمکانی میرسد
که دزدان با مال فراوان و خاطر جمع و حشم در قلمرو خواندکار روم فرود آمده بودند شیخ احمد مردم خود را
سپرده خود منزل و [illegible] سپاهی برگذاشته و تقطیع نموده با دو سه سوار بدارالسلطنهٔ تبریز نزد جعفر پاشا رود
و خبر میفرستد که شیخ احمد آقا بی دزدان گرفته باین جا آمده جعفر پاشا چون نام شیخ احمد آقا را شنیده بود
بدرون قلعه طلب داشته خود استقبال او نموده بعد از توضیحات احوال پرسید و صورت واقعه را
اعلام کنید جعفر پاشا در اول مصالحه تغافل کرد و دزدان را با مال حواله شیخ احمد آقا نمایند شیخ احمد [illegible] و اکثر

برداشته سه نفر را در کوتل شبلی که سه فرسخی تبریز است قلقه کرده باقی را نزد شاه می آوردند

حسب الحکم شترها را بار رستوری میدید و حضرت اعلی از جمله دزدان دیو بیک ترکمن را و قورچی تبک

ذوالقدر و علی بیک تکلو را که جوانان خوب بودند از راه زنی توبه داده در سلک قورچیان نگاه

داشتند و اشاره بقتل باقی دزدان فرمودند و شیخ احمد آقا منصب ایشک آقاسی باشی گری حرم قرین

تفویض نموده سیصد نفر تابین او نمودند که همه دستارهای و لباس سرخ می پوشیده باشند و غرض حضرت

شاه بودند سوانح ایام سعادت انجام لوی ئیل ترکی که مطابق سنه احدی و الف هجری سال ششم جلوس

حضرت همایون اعلی شاهی ظل اللهی گشت طراوت فضا با نسیم بهاره رنگ زد و دهان زدود صیقلی نور کار

رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان گشته زار بهار صحن چمن عنبر ساره نرگس بار گشت محو تماشای

سوسن آزاد گشت شیشه نغمه ساز نوروز میمنت مآل این سال که مذکور شد اتفاق افتاد و تحویل شمس فلک

چهارم از آرامگاه حوت بیرون خرامیده و چهار ساعت و هشت دقیقه شب شنبه یازدهم ماه جمادی الآخر

بر مسند عزت و شرف تمکن یافت اعنی شهباز عالم آرای با هزاران برگ و نوا چهره گشته روشنی بخش

فضای روزگار گردید و سلطان کشور بهار جهت دفع صولت سپاه دی و بحکم چمن لوای شوکت برافراخت

افراخت بهاری صحن چمن بر جهة جلوس جنود ریاحین سپاه از خس و خاشاک زمانه پرداخت حضرت شاه

جمجاه ستاره سپاه که همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد ملک خراسان بود و تا جلوس

همایون بر مسند فرمان روائی ایران در تختگاه بهشت مثال جنت نشان وقوع یافته بود شرف زیارت حضرت

سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و الاصفیا قطب الحق و الحقیقه و الدین شیخ صفی الدین قدس سره العزیز

و مشایخ عظام که از جد اعلی و والا مقام آنحضرت اند دریافته بودند و تا غایت بجهت قرب اوزبکان

و مخالفت رومیان بادراک سعادت زیارت که در عهده تعویق مانده بود و درین اوقات که جانب

صورت مصالحه رحمی که مرقوم گشت روی نموده فی الجمله خاطر از آن طرف اطمینان یافته و شوق

موفق به

طواف مراقد مطهره مشایخ عظام در ضمیر منیرش ارتفاع پذیرفته بود از مقر سلطنت روان گشت و بآن صوب

در حرکت آمده در خوشترین زمانی بدان آستان سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم

رسانیدند و سکنه آن عتبه علیه را بالصلات و صدقات نوازش فرموده از ارواح مقدسه آن کاشفان

دقایق ملکوتی استمداد همت نموده عزم توجه خراسان فرمودند و چون شاهوردی خان ولد خلیل خان افشار

حاکم قراجه داغ درین دو سه سال که ولایت آذربایجان از پادشاه فرمان خالی بود لوای سرکشی

و اقتدار برافراخته باعمالی که خلاف عهد و وثیقت اخلاص است پرداخته بهوای خودسری در دماغ

داشت و قبل ازین برومیان توسل جسته پسرش را به تبریز بجهت یرغمان فرستاده بود و تاج را

از سر گذاشته مجوزه رومیان بر سر نهاده اظهار متابعت روم سیه می نمود و بعد از آنکه مصالحه وقوع یافته

سنور و سرحد تعیین یافت و الکاء قراجه داغ داخل سنور این طرف شد مناسب این بود که شاهوردی

خان که اباً عن جد سالک طریق مستقیم و محبتی این سلسله علیه بودند و این عقیده و حسن عقیدت را که از جد خود داشت (در حاشیه: عصیان ولی)

اخلاص آلوده شده بود ببد نامی و پشیمانی نشست و نوشته و داده تارک عصیانش را که از قزلباش

عاری شده بود دیگر باره بتاج وهاج آراید و مسامحه که با رومیان کرده بود از آن اقتضای نماید تقیه تمام نهاده

در مقام تدارک اعمال سابقه باشد مشار الیه توفیق این سعادت نیافته بشرف عتبه بوسی مشرف شد و در این اوقات

پت آمد و لتی که متصلیدیم سالها بر رسیده بود از خانه خود در آمده در دار الارشاد اردبیل

تربت شریف سلطان الاولیا اتفاق افتاده آثار یکجهتی از او بظهور رسید و بخاکبوس این درگاه مشرف شد

و چون همت والا نهمت شاهانه بر آن مقصور است که جمیع کافر نعمتان بجزای عمل خود رسیده جمعی از امرای

که در دشت خودسری و هوا پرستی چریده آب پلچام خورده باشند از عرصه ایران منقطع گردانید

الله وردی خان را با فوجی از غلامان فرستادند که او را در درگاه والا آورد مشار الیه روی کردان

این آستانه و سالک طریق فرار شد و خود را بالکائی که داخل سنور رومیه بود انداخته و حضرت اعلی عالم ...

ت همایون ... بت و ... اعلای ...

از سوانح این خجسته سال لشکر فرستادن ... حسب المرام اشتغال ... خدم و مهمات آن ... از ولایت تعیین نمود و
... با آنکه عزم نموده ... به پیش است که تصرف در آمدن الکاء گیلان و خان احمد خان بسر ... نهضت همایون
این واقعه روی داد **ذکر فتح گیلان و ملک الکاء بیش بتوفیق پروردگار عالمیان و فرستادن ...** زبر جلد ۷۸
بپایان نشیب و فراز حوادث روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است که تا اختر حضرت
صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در کل احوال مساعد باشد هر چند در امور بنا عقل ورزند خطا کار
باشند بخت و سعادت یار بوده و کار گشته خطای او مقرون بصواب افتد و هرگاه اختر اقبالش بحضیض وبال افتد
اعمال و افعالش که در نظر عقلای دهر صواب نماید خطا نتیجه دهد **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار همه
آن کند کش نباید بکار مصداق این مقال صورت احوال خان احمد خان حاکم گیلان است که با وجود دعوی
فضل و دانش و دور خرد مندی و تشویشات روزگار که از لطمه بحر متواج زمانه غدار خورده بود و قدر احسان و تربیت
نواب سکندر شان و وفور عافیت گوشه امن آباد گیلان ندانسته چون است که با این ... [illegible]
نشان بجهل طرازی پیش آمده در مسالک مستقیم صدق گفتار چون که او را ... جدید و این متاع کاسد را
در راسته بازار ارادت و اخلاص نارواست **مصراع** صدق پیش آر که انجا هر چه آرند آن برند ... [illegible]
مرقوم کلک بیان کرده که خاطر مبارک اشرف از اطوار ناهنجار خان احمد و سلوک ناپسندیده او که در اکثر
صحیفه اش بظهور آورده غبار آلود بود و غایتش شمایل پادشاهانه و اغماض شاهانه شعار خود ساخته در مقام تکلف
نشدند و درین اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد که موجب تزاید تکدر خاطر همایون گردید اول آنکه در زمانی
که امرای عاصی گیلان رفته در ظل حمایت او ماوی گرفتند خان احمد مقدم ایشان را گرامی داشته چشم
از رضا جوئی خاطر همایون پوشیده در مقام حمایت ایشان در آمده بود و از جاده اخلاص منحرف گشته
دوم آنکه خواجه حسام الدین وکیل خود را از راه شیروان باستنبول نزد خوندکار روم فرستاده و توسل
جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروث من است و طلب نفس و تسکین آل عثمان ... و اگر

از شیروان

از شیروان فوجی از عساکر آل عثمان را از راه دریا بلاهیجان فرستند قلعه لاهیجان را بتصرف ایشان تسلیم
و از آنجا بقزوین اندک راهیست و تسخیر عراق بسهولت دست میدهد بعد از آنکه این خبر بسمع همایون
رسید موجب استعجاب گشت یکی از مخلصان را حسب الاشاره همایون حقیقت را باو اعلام نمودند
اگر بسهو و خطای خود قایل گشته و از کرده پشیمان شده اظهار نمود و ... که قبل از ... وصلت از خوف
و خشیت پادشاهی چنین خطائی از من صدور یافت گنجایش عفو و اغماض داشت او از طریق راستی عدول نموده
انکار بلیغ نمود و گفت خواجه حسام الدین بمکه معظمه رفته و من او را نفرستاده ام و از رفتن او خبر ندارم
درینوقت که رساله صلح بار دیگر انعقاد یافت شخصی معتمد از استنبول رسید حقیقت رفتن او و
عریضه خان احمد را چنانچه بود بعرض رسانید خاطر اشرف از ین کفران نعمت بغایت آزرده گشته شعله
غضب نوعی زبانه کشید که جز بقلع و قمع او و سلسله اش انطفائی نپذیرفت و از ین شنیع تر عملی که از و بظهور
آمده درینوقت صدق آن بظهور رسید آن بود که چون مسموع او شده بود که جناب اعتماد الدوله علیا
و مشایخ ... بخواستگاری می آیند بجهت آنکه عقد مناکحت صحت شرعی داشته باشد خود ... صبیه ... را
بفلانی عقد می بندد و ازین حرکت ناهنجار و حیله سازی زشت و ناهموار که سزاوار مردم تبه روزگار و شیوه زنان
مکار است ... غضب افروخته گشته در تنبیه و تادیب او زیاده از ین تجاهل ورزیدن را
ظرف طبیعت گنجایش نماند حضرت اعلی گوشمال او را واجب شمرده ساحت مملکت را از لوث
دشمن خانگی پرداختن اهم و اولی شمرده اول از راه اردبیل فرهاد خان و ذوالفقار خان برادرش با پاره ای از لشکر
آذربایجان و طوالش از راه قزل آغاج و ... بر سر او فرستادند و حکم اشرف بنام ... سیاوش
حاکم لنکر و علیخان حاکم گیلان بیه پس صادر شد که ملازم رکاب فرهاد خان شده در تسخیر پیش ...
همراهی بظهور آورند و فرهاد خان را از آن طرف روانه فرموده موکب همایون از دار السلطنه قزوین ...
و از قزوین جمشید بیک غلام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند تا

اعمال ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود بعضو رعایت صلهٔ رحم و رابطهٔ او بدین دودمان منظور نظر
کرامت اثر بود و چون جنود ظفر ورود به سرا[illegible] جهت شده بود منشور عاطفت از موقف سلطنت باسم احمد خان
عز صدور یافته که چون همت والانهمت بتوجه سفر خراسان مصروف است و محتمل است که دو سه سال
توقف در آن ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیما بین واقع است و حقوق تربیت این
دودمان مقتضی آن بود که از آن جانب انواع مدد و موافقت منصه ظهور آید و با والد ماجد بزرگوار و مخدرات
استار سلطنت که در قزوین قیام نمایند لوازم یکدلی و همزبانی وقوع یابد و در مدار اعمال اعتماد بجانب او بوده
اظهار موافقت با مخالفان رومیه نموده خواهد که این ولایت حق حمایت ایشان در آید چگونه ایمن توان بود
چون این خبر شایع شد رایت [illegible] مردم دور و نزدیک رسید مناسب آنست که تدارک مافات کرده [illegible]
اخلاص و یکجهتی خود و مروت شاهانه [illegible] سرافراز گردند و مجدد از موافقت او بدین دودمان مبلغ
رومیان رسید و اگر خاطر او بدین وقت بآمدن قزوین قرار نگیرد چون سابق خراسان در پیش است همچو خود
را با والده اش که عمه محترمه [illegible] بهمراه خواجه حسام الدین برسم استشفاع بخدمت اشرف فرستد
ما نیز بجهة رعایت حرمت عمه محترمه از تقصیرات او اغماض فرموده [illegible] الطاف شاهانه [illegible]
گردانیم و آمدن آن جناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد [illegible] خان از استماع [illegible]
در سلک امیر و سپاهش و از قوم علیجان [illegible] از ولایت [illegible] عرض کردید [illegible] که نام
صادر شده بود ارسال داشته خان احمد گوش سخن نیوش ندانست [illegible] حکایت را استماع [illegible]
دنیوی متوحش و خوفناک شده بود که نه روی آمدن و نه رای ایستادن [illegible] بین الامور حیرت
که چون در علم نجوم مهارتی داشت در زایچه طالع خود نظر انداخته خاطرنشان او شده بود که در این سال
مملکت او بدیگری منتقل گشته او را از ملک موروث جلاوطن [illegible] قرار داده بود که
بکشتی نشسته بطرف شیروان رفته از آنجا بجانب خوندکار روم رود و اهل گیلان با اطمینان خاطر

[illegible]

محسوس بود که خان احمد کمر خاطر او را [illegible] آورده و دغدغه از آن داشت که مبادا مردم و امرای گیلان
او را از رفتن خدمت اشرف خبر نمایند بحسب ظاهر قرار حرب و لشکرکشی داده شروع در سپاه آرایی کرد و امیر
عباس [illegible] که از طبقه نجبا و امرای بزرگ گیلان بود با کیا جلال الدین محمد و کیا رستم سپهسالار و سلطان
و طالش کولی سپهسالار لاهیجان سردار لشکر کرده با چند هزار سواره و پیاده فراهم آورده بمقابله قزلباش [illegible]
هر دو فریق تا کنار سفیدرود آمده در برابر یکدیگر صف آرای شدند خان احمد بعد از روانه لشکر [illegible] از نقود و جواهر
و اسباب خزاین و طلاآلات و نقره آلات [illegible] آن سر رسید فراهم آورده بجانب [illegible] رود سر
فرستاده که در کشتی نهاده آماده فرار باشد و مخدرات حرم را بجانب لاهیجان فرستاد که [illegible]
[illegible] و خود منتظر بود که از پرده غیب چه روی نماید [illegible] خان یکروز در کنار سفیدرود نشسته تحقیق [illegible]
کرده [illegible] عبور لشکر شد [illegible] امرای گیلان چون از این حال آگاه شدند
بقتال [illegible] از جانبین جنگ در پیوست [illegible] تفنگچیان [illegible] تیرباران کردند امرای
گیلان بعد از زمانی اندک که بحرب قیام نمودند تاب قوت و قدرت لشکر قزلباش و تفنگچیان نیاوردند و ضعف
سستی جنود [illegible] استادگی نموده دست از کار بازماندند امیر عباس که سردار لشکر و اعتضاد سپاه بود
[illegible] از حرب [illegible] طالش کولی و دیگران شکست خورده راه انهزام پیش گرفتند چون خبر انهزام لشکر بجانب
احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا شتافت و کیا فریدون که از امرای گیلان [illegible] آقاسی
باشی حرم بود مقرر نمود که حرم محترم او را با هر چه پیشکش کنار دریا آورد که به کشتی نشسته روانه شیروان گردند کیا فریدون
[illegible] که صبیه شاه جنت مکان و صبیه زاده آنحضرت بولایت روم رود در رعایت حق نعمت و ملاحظه ناموس دو طرف
[illegible] از راه کنار رود [illegible] شاهزاده را از طریق غیر معهود بسمت [illegible] آورده خان احمد در کنار دریا [illegible] انتظار
از آمدن شاهزاده جنت مکان [illegible] خان [illegible] او و حرزاده
شاه جنت مکان بود از آشوب و نزاع برادر رفتن بروم [illegible] آمده بود و روانه شیروان شد حضرت اعلی شاهی

ظل الهی عرصهٔ همایون ارادهٔ سیر گیلان فرموده از راه دیلمان متوجه لاهیجان شدند
فرهاد خان نیز بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرای گیلان چون از توجه
موکب همایون خبر یافتند تمکی روی ارادت باستان سدره نشان آورده در
لاهیجان بوساطت فرهاد خان بسعادت پای بوس مشرف شدند و بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی جهت تالیف قلوب گیلانیان با امرای گیلان نظر التفات
و عاطفت گشاده همگی را مشمول الطاف و احسان گردانیده بخلاع فاخره سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون را
بازاء خدمت آوردن شاهزاده و مزید عواطف از اقران ممتاز گردانیدند و از اعیان لشکر گیلان جمعی که
قابلیت ملازمت همایون داشتند تعلیم در آورده مواجب و مرسومات فراخور حال تعیین کرده در سلک
عساکر منصوره انتظام یابد و سایر تنجیدها را که همیشه انتها در سفر ییلاق ایشان از صبح تا شام و حالت
بیرون آمدن از محل خود مدارند بالطوع و الرغبه بی تعیین اختیار نمودند و رایات نصرت آیات چند روز
در لاهیجان توقف نموده مطالب و مهمات گیلانیان را بر خلاف متوقع ایشان بر حسب مرام انجام داده
انعامات و ادرارات سادات و علما و ارباب و متوقفات زارات را امضا نموده شناخته اکثر
لاهیجان را و بیرون امرای گیلان را بعهده فرحان شاه ملوک عنایت فرموده و وزارت گیلان بخواجه مسیح گیلانی تفویض یافت
و امیر الامرایی آنجا بنشانه پیر عباس شفقت شد سپهسالاری لاهیجان بالفعل بکو مرحمت شد و ریش سفیدی گیلانیان بکیا فریدون
که در همان زمان القول رهبت گفتار خیراندیش بود و نقش گرفت کار و دملان را بکیا جلال الدین محمد داده و اگوه
بوط سلطان صوفه مرحمت شده و بسایر محال احکام و داروغگان قزلباش گماشته سعادت
سلطنت رتق و فتق مهمات گیلان پس سرافراز شده هر ساله تومان همه ساله پیشکش تقبل نمود
ایلکاء انقال را که در توابع آذربایجان بوده بیکی از امرا بهر ساله جهت در ازاء خدمت امیر سپاه
باو عنایت فرمودند و بعد از فراغ از مهمات گیلان عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند

ذکر توجه

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب خراسان و فتوحات که در آن سفر خیر اثر روی داده و بیان
بعضی حالات اوزبکیه در این سفر

حضرت همایون اعلی در اوایل بهار خجسته آثار بعد از فراغ از مهم گیلان
روی توجه بطرف خراسان آوردند و حکم شد که طوایف قزلباش از اطراف
و جوانب بعزم ییلاق خراسان باردوی کیهان پوی آمده در چمن بسطام معسکر
و خیام ظفر انجام گردند و از امرا و اعیان گیلان میر عباس و طایفهٔ کولی و کیا جلال
الدین محمد کولی و جمعی دیگر در آن سفر خیر اثر مرافقت موکب همایون اختیار نمودند
و رایات نصرت آیات از راه ییلاق لار و فیروزکوه در حرکت آمده چمن بسطام
مضرب سرادقات اقبال گردید و قریب یکماه در آن مکان جهت اجتماع عساکر نصرت
نشان توقف واقع شد درین سال میانهٔ نور محمد خان بن ابو المحمد خان والی مرو
شاهجان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که با یکدیگر قرابت قریبه دارند کلفت
و نزاع پدید آمده حاجی محمد خان ولایت نسا و درون را از تصرف نور محمد خان
بیرون آورده بمعتمدان خود سپرده بود و چون نور محمد خان تاب مقاومت
او نداشت پناه بعبدالله خان برده باو توسل جست و از او التماس نمود
که نسا و درون از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده باو سپارد و شرط کرد
که هرگاه نسا و درون را بدو دهد عبدالله خان بدست او آورد الکاء مرو که بیکجا
و چهارجوی نزدیک است پیشکش او باشد عبدالله خان که همیشه آرزوی ولایت
مرو داشت این معنی را فوز عظیم دانسته بعزم تسخیر نسا و درون از راه چهارجوی
متوجه مرو آمد اما مطمح نظرش از این آمدن خبر تصرف مرو بود و نور محمد خان
سفاهت در بیعت کرده از غایت تعلق که بولایت نسا و درون داشت قبل از آنکه

مطلب وسعی عبدالله خان بحصول انجامد مرو را استحکام داده دو سه
منزل پیش آمد درین اثنا آوازه توجه جاه و جلال شاهی باو رسیده و از طرف
خوارزم نیز خبر آمدن حاجی محمد خان که با خرق اعلی برد و ستی میورزید رسید و عزیمت
این طرف دارد عبدالله خان که مطلب خود را اثبات فی الفعل آورده بود و
مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته بنور محمد خان
گفت هرگاه بمحاصره قلعه شما مشغول گردیم مدت محاصره بحیل که بطول انجامد
اینست که پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه باین جانب از دو طرف در حرکت آمده اند و ما
استعداد محاربه ایشان نداریم درین سال ما را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال آینده با استعداد تمام
آمده بشما و درون را گرفته بتو سپاریم نور محمد خان را طوعاً و کرهاً بدین سخن تسلی ساخته طبل رحیل کوفته متوجه بخارا
چون عبدالمومن خان متوجه گرفتن نور محمد خان شده بود و او مستشعر گشته رخصت از اردوی عبدالله خان جدا شده
بابیورد آمد و عبدالله خان بخارا رفته عبدالمومن خان از مرحله شده با قرابایلی بخراسان آمد و شنید که موکب گردون
شاهی در بسطام نزول اجلال دارد در نشابور توقف نموده رقعه مختصر بحدت [illegible] مصحوب شاه ده
محمول فرستاده بود حاصل کلام آنکه میانه پادشاهان صلح است یا جنگ و ما بهر دو شق آماده ایم اگر آنحضرت رضا بمصالحه
داشته باشند خراسان را بجا گذاشته بعراق روند و بنوعی که در ازمنه سابقه میانه حسن پادشاه ترکمان و پادشاه عراق و فرمانروای سلطان
حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده همان قاعده را مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند مهیا باشند
که فتح و نصرت از جانب خدای تعالی و کمی و زیادتی لشکر را دخل نیست چون خبر آمدن عبدالمومن خان بولایت نشابور بسمع
همایون رسید قبل از ورود رقعه کوچ از بسطام کوچ کرده از راه جنگ دامغان و جاجرم روانه شدند در کنار رودخانه گرگان عرضه
رسید و راقم این کلمات نقلهای تاریخی در کتب تواریخ عباسی که ضمیر اسکندر بیک منشی
مکتوب عبدالمومن خان که نزد کارکنان مذکور ثبت نموده جواب آنرا اعتماد الدوله حاتم بیک انشا نموده نیز

وحاصل هر دو درین کتاب است اما این فقرات درین کتاب خود مرقوم شد
چون منازعه سلطنت و جهانداری مابین نواب همایون ما و آن لقاوه دودمان
خواقین مینت و لشکر از جانبین گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
اند اولی آنست که نواب همایون ما و آن جلالت و شوکت دستگاه از صفوف
عساکر بمیدان آمده هر دو طرید و بنبرد نمائیم تا خدای تعالی بهر کس که
خواهد غلبه و ظفر کرامت فرماید و چندین هزار نفس از مسلمانان ضایع نگردد
و ملک بغارت نرود و ملک صاحب ظفر را باشد فرد بیا تا نبرد دلیران
کنیم ٭ درین رزمگه جنگ شیران کنیم ٭ ببینیم کز ما بلندی کراست ٭ درین
کار فیروزمندی کراست ٭ والسلام علی من اتبع الهدی جواب مکتوب عبدالمومن خان
که بشرح جناب [illegible] اعتماد الدوله بحکم حضرت اعلی شاهی [illegible] القاب [illegible] و آداب سلاطین [illegible]
نوشته اند مضمون آنکه بلطف الهی و تقیم ولسیر خراسان که ملک موروث صد ساله
این دودمان است بقدر طاقت و توان تلاش نمائیم و دست از آن
باز نمیداریم و مصالحه سلطان حسین میرزا که از سلاطین چغتای است و حسن
پادشاه که از پادشاهان ترکمان است مناسبتی ندارد و اگر بقاعده که
میانه چنگیز خان و سلطان اوزبک والی بلخ و شاه جنت مکان علیین
آشیان جد امجد همایون ما صلح واقع شده بود صلح نماید که دست از
خراسان باز کشیده منصوبان ما را بسپارند ما نیز صلح نمائیم والا جنگ را
آماده ایم و از عراق بهمین آرزو با کمال اشتیاق بدین ولایت آمده ایم
در هر جا که اختیار می نمایند تلاقی فریقین دست داده آنچه در تمکین غیب

عنوان

منصه ظهور آید مکتوب مذکور را فرستاد و متعاقب کوچ فرموده چون بحاجرم رسید کسی دیگر از جانب عبدالمؤمن خان
آمده کتابت دیگر آورده که در آن چنین مسطور بود **صورت مکتوب شاه غفران پناه** با آل علی هر که در افتاد ور افتاد ذره نسبت بظهور نظر
از جنب خالق داور برشته لوای جهانگشای پادشاه فریدون فرو شهریار سکندر سپر ماحی آثار کسری و قیصر صاحب سریر
دارای جمشید اثر نوشیروان خورشید منظر طارکسوت فرمان روائی نگین خاتم کشورگشائی نخجسته طالع گردون بخت
فرازنده تاج و فروزنده تخت پادشاه اعظم زبده سلاطین عرب و عجم **مت** مصالوان و قدر قدرت سیارهٔ حشم **د** زمین فرو
زمان سرعت و فلک تمکین **ش** ناصر رایات الفتح والظفر و المتمکن علی المسند العدل والاحسان جلال الدین
شاه عباس لازالت دولته و رفعه الی قید الیتمال رایات شوکته منشورة علی صفحات الالواح الافلاک در خبر آرده
بعد مکشوف رای عالی بوده باشد که کتابتی که درین ولا ارسال نموده بودند رسید مضمون آن معلوم شد از ظرف
محمی مانده که مراجعت عساکر منصوره بجانب ولایت جام تبار بعضی عرض و مصلحت قعشده و در کتابت آن بر ادر حسین بقرار
که مضمون حدیث نبوی علیه الصلوه والسلام این مرتبه فتح کتاب با خواهد اگر این حدیث صحیح مسند است ما بین
و نسبت ایست که در مشهد مقدس و مقام بسیار توقف نفرمایند چرا که بزرگان آن دیار در فتح جام سیر رسیده
و در احضر شیخ جام و شاه قاسم انوار و بعضی عزه که درین دیار شده بودند زیارت و طواف لازم است و این تعجیل را
حمل بر غرض نکرده محض دولتخواهی دانسته معلوم خاطر شریف نموده با عشیرت و اقارب این دیار آمده باشد این تفصیلات
در بعضی تواریخ بنظر آن برادر در آمده باشد و نه بیان داشته که کار دانشخوران رسیده است و حق تعالیم است که درین سخن خلاف
و کذبی نیست که چه از آمد کردن شرف شیم و محجی نماند که در مشهد مقدس چند کس که شیعه با مصلحت از برای
جنب داین داعی و میان جانب خراسان و ما وراء النهر سدی بود اگر مرحوم شاه تعلقی بکار و دارد و الا تصدیق این بحال
تفرمایند سیادت مآبی خواجه مرزا از حضور خود طلب نموده کتابت را استماع نموده و قبحات آن را تحقیق فرمایند که از است
یا دروغ و این مقدار را اگر حضور رسید عین ثواب خواهد بود والعاقبة و دولت سلطنت محمد بالنبی و آله الامجاد **بعد از**
این مکتوب مشخص شد که در جام بر توقف نموده بجانب فتح فرزند خلال این احوال ساو و اتراک و اعیان شاملی

قائد این ملک جلالت
سان آسمان محل و رفعت نحج
...در آرا احضرت تشند ملقد لکشا

و سبزوار الحاق نموده از روی اخلاص و دولتخواهی و مدرس بجا داور که از جانب عبدالمؤمن خان حاکم بجانب او کرده بعمل آورد و اوردکان
جهان پناه آورده و عنایات حسنه و اشتمال حال ایشان گردیده منشور علات و لعطیات سابقه سرافراز شدند **نصایا** رعایا را
احتراز شوند و بشش بهادر ان که عبدالمؤمن خان در استر آباد حاکم نموده از اقربای او بود و به اسبها و باقی او بجای نشانند
اورده و استحسان مفرموده و اکثر دارو غمهای و لایه با مردم خود فرار نموده بکان آورده جمعی او بعید و او در خراسان بود نموده یافت
روان و شد حاکم جاجرم بزار و کوک و صول ظفر قرین و لایت را اد جهت اصطلح رایات کس بالی بی والی و اراده بود
نصف رجال نمیای تزلزل در حکام اوزبکیه بهم آمده حکام سبزوار و نیشابور و جوین و جهان ارغیان و سبز راه فرار پیش گرفتند
و چون بلده اسفراین مضرب خیام اقبال گشت الیه و مختیال اعیان و اکابر آنجا سلطنه کار پیش نموده فتح و تعلی بر سر
دست و اسد اردوی کیهان پوی قرب یکماه در دارالملک اسفراین و الکای او آن سوا نموده حکومت و لایت آن شاه و رقمزده
محمدخان برو بلوکه از زمان نواب سکندر شان حاکم انجا بود و در امر قلعه داری بکمال اقتدار داشت بفوض او و بسیستان را حاکمی قدیر از
اصفهانی سر کرده کمی مرضیاح و همی باشی بعضی تیمچیان اصفهان در آن قلعه که در انشاه الکا اسفراین محیط بسلطان ولی بابا البس جاشت
شد و املاک و قبالات ایشان و تغلیه و جمیع ریش سفیدان و عیال اسباب ایشان در ارامل و صغار که یافته بودند بسر دیار عال اول
در دست شد حکومت سبزوار بحمد و منوش سلطان تواده میرشمس الدین علی سلطان محمد اخیسی مفوض گردیده رسانید بجهات آن که اکثر
درآمده بود حکام بعضی فرستاده بود و همچنین را زین کس از ارباب و اهالی و اعیان و لایت که در آنجا بودند بعد از ظهور آمده بودند بتعلقات و نشر
از امرای ایشان مستعد گشته کنم تنها و نوار سایت آن حضرت سرافراز شدند و رایات نصرت و ظفر و روزی اقبال از اسفراین کوچ کرده
از راه جهان ارغیان با سلطان میدانی که ورت راد کان مشهد مقدس است تشریف برده در انجمن و لنکر خیام ظفر ارتسام و انداز حیدر اراده
ر در آن موضع مدت ملازمان کنف جان رنگ رضا شده بوده جستیق معلوم شد که جمعی از اوزبکیه که در ولایات مذکوره بوده اند در مشهد مقدس جمع شده
ذخیره بسیار جمع کرده قرار بر وقف قلعه داری داده اند چون فصل بهار سیده طلیعه جنود قلیبی سلیمانی ظاهر بوده
و دیگر عبور در اودیه صحرائی بولایت راه ماوراء النهر رخصه در سیح محل نمانده بود و عساکر منصور تا عرض سلسله ستند و در ارسمان علم همه بمشهد مقدس
برو و هر جرب رایت اسپاه شیده و نومه شه نصر را دار بحرب خرد و تفنک بگاب نسبره روده مطهره حضرت امام هشتم با من

وضامن است هر چه طرف خلاف بباطل شده اند چون ترتیب دلبستگی گروه ملعون شرف اعلی بود در سنه کام
منتهی اضطرار از اوزبکیه مضرت بسیار که آن علیه شریف سید معصوم این مقال **نظم** کرده معاملان افلاک **ه** هرکام
بوقت خواهش میمون **ه** واسپاه هر سپهر بپا داده **ه** تا وعده سپهر از در که بیرون **ه** چون وعده به مشخص شده **ه**
وان کار شود بصد مقرون **ه** الکار را قضای قضا حواله نموده جهت مصلحت وقت ورعایت سپاه عزم جانب عراق
جزم فرموده از سلطان میدانی کوچ کردند و از آنجا که در اردوی هرکسی که داشت تحمیر و جیره قلیل شد لوازم تسلیم درویش تحمل خان
شد و بعد از طی منازل و مراحل آفتاب موکب نصرت قرین بصوب دولت اقبال از افق عراق طالع گشته در ظل رفعت دار السلطنه
قزوین نزول اجلال واقع شد در بیع حضرت از امرای گیلان جلال الدین محمد بیگ تالش طالش قورچی باشی سلطان ازرق
عمل جلدی زده کرده بود تا چنین سعی بسیار از آن غالب ایمن فرموده ظاهرا ایشان را بانواع الطاف خسروانه مطمئن ساخته بعد
سلطان از پس وسط تالش گیلانی و سارحضرت الشرف قریب هر یک منقد بجلو خود معاودت قدوه اولی جلال الدین محمد را تماما به تمامی چنانچه رقم پذیر گشته
متکفل احوال گردید **دریں سال** امیر الامرایی و طیمه و نسق ولایت لورستان و ولایت بکرمشی حضرت سلطان الاولیا
بفرهاد خان تفویض یافت و زمام مهام خسروانی و وکلای آن ولایت را بقبضه اقتدار او سپرده احتشام او بنهاده بود و اولاد را ارشاد کرده بل کرده بودند
و اعتماد الدوله حاتم بیگ را با فوج های قشون ارباب مناصب را بهم رفته بود که در دار السلطنه قزوین اصلاح احوال لشکر پردازد
عذوبه و در روز وقعه باریشان را تخواه دهند مقرر شد که هر کس از طوایف قشون ایل و اولقلار سپاهی خواه ملازم و خواه ارباب
خوارکنهای خواه غیر آن که است و سواری و استطاعت یراق داشته باشد از سایر جهات تحصیل کرده سیاهه ها مشخص گرداند
بر اقران سبقت گرفته خدمت پیشکش نمایند و هر که مرتبه انقطاع از بیعه ایوم هر که از جانب سیاق و اقسوس احدی
تخلف ننموده و جیره در ضمن خاتم قسمت بر ارجمند الامرا الاعلی بعرض آورده در محل آن حضرت تنبیه شده که هر کاه سیاق واقع
جمیع طوایف لشکر و مردم ایل و الوقات از هم جدا سلسله و وادوشی و احدی بطایفه سیاه و سوار احتساب و در دوم اعلام
روی براه آورده سعی نمود که در سینه ای ملک ظفر قرین جلد یک سعادت نشسته تا و چنانچه در محل اول در محل طراز احکام سفارش
راه شریف امام دارالملک دولت همایون خاقانی هر در لشکر سایر همراه اردو و اجدی تخلف ننمودند **بقیه** بیکار حضرت لشکر ارکان

درآنکه تره را

رخنه نموده محمد قرخ از
مال نموده بجای خویش از
رجال و هر دو حال بیک
و مشق

دولت خواهان تره را از طرف خود مجموعه خود مرده و چند نفر از مفسدان و مقربان مخصوص و ملازمان خاصه سلطنه اصفهان تشریف برده بود
در آن هنگام حسب الامر پادشاهی به تعیین حرمی گذرانیده بودند **از جمله** ... در این سال سعادت شان خدمت آستان و اقسام در ملک
ملتمس عظام معطل رفت و چون ارباب مناصب دیوان در قزوین توقف واقع شده بود حسب الامر الاعلی
در کار مقامات سپاهان و تحصیلات سلطانی قیام داشت و از سر تاریخ نقباء حضرت خبر او را تبارک **گفتار**
در محاربه امرای افشار و گرکران با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن بتوفیق پروردگار بیهمتا در اوایل این سال که
کوراب باب نصرت آیات بعد از فتح گیلان به تخت سلطنت خاقان در حرکت آمده چنان خصلت لشکرهای ممالک العین
شدند و بیکتاش خان و اسمعیل خان امرای کرمان با عموم طوایف افشار از ولایت حکم شده بود که از راه طبس تخت ایالت در
ارد و روی ظفر قرین پیوندند چون امرای کرمان که مذکور شد حسب الفرمان قضا جریان روانه گشته به طبس
رسیدند مصطفی خان گرکر لو حسب الامر الاعلی حاکم تون و طبس بود و جماعت اوزبکیه بر آنحدود دست یافته
ولایت تون و قلعه آنجا را متصرف شده بودند در این سال که آوازه وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت
مصطفی خان بعزم استرداد ولایت تون با مردم خود و چند نفر از تفنگچیان و ملازمان اسمعیل جلو و غیره با قومی از خود و جمعی
مردم دلیر مردانه بوده از طبس بسر تون رفته بقصد قلعه تون از اوزبکیه گرفتار ملک در محاصره مجهول ساختن
از کسانی که بهراه آمده بودند استمداد نموده بودند قلعه او را کولتاش حاکم هرات در ضمن محمد سلطان خان برادر عبدالمؤمن
مشهور به قلیم سلطان با مرغ ایزی که هزار نفر از مبارزان اوزبک جمعیت نموده پیش رفته بقیه گرفتن قلعه نموده و بهادر مع لشکر قزلباش
و کومک و امداد محصوران قلعه تون فرستاد مصطفی خان که مردی شجاع و دلیر مردانه بود با مردم و فوج اندک مردم با فوج لشکر
اوزبکیه محاربات نموده بود و در حین وصول آن گروه انبوه اندیشه نکرده با تفنگچیان سوار و داشت **اما بعد از آن**
بمقابله آن گروه شتافت و آغاز محاربه نمود و دانست که تاب مقاومت ندارد و لشکر پیش در معرض تلف از عالم
سپاهیگری از اسپان فرود آمده مراکب را بحصار خود ساخته تیر و تفنگ پیشه کرده جمعیت را از وجود
دور کرده پیاده در روی لوای مرحمت ساعی و در آن روز به تیره تا چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نموده ... بنشد

موضعی از مواضع توپ سیمی ولیان در آمده دیوار آن موضع را پناه خود ساخته اوزبکیه دیر روز فرود آمده اند

و از جانبین پاس داشتند و امرای افشار و لشکر کرمان پس از رسیدن مصطفی خان خبر یافته عاجلاً متعاقب او روانه شدند

روز دویم که مصطفی خان در دیوار آن موضع لنگ بود با تجار سیمینه چون سپاهی سیاه و کرکس که

قریب شش هفت صد نفر از آن شطر در حرکت آمد از دور نمایان شد جماعت اوزبکیه مضطرب شده قرار ثبات از

احمال و اثقال اتش اندیشه لشکر سیماها بوادی مرحب ... مصطفی خان از تضییق دیوار آن

بیرون آمده با اتفاق دلاوران طایفه افشار معرکه رزم و پیکار گرم کردند چون جماعت اوزبکیه را طاقت مقاومت آن لشکر

جرار نبود در حمله اول شکست خورده جمعی کثیر طعمه تیر و شمشیر گردیدند خان محمد دیوان بیگی که از اعاظم اوزبکیه

و دیوان بیگی تیم سلطان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسیر سرپنجه تقدیر شدند و معدودی از آن قوم

اگر آن جماعت را اعلام نمودند چون این خبر بجماعت اوزبکیه که در قلعه توپ بودند رسید پای اقامت

تاب توقف نیاوردند و ارک را خالی کرده راه فرار پیمودند و بعد از آنکه اوزبکیه مقهور گشته امرای عظام

بفتح و ظفر اختصاص یافته معلوم ایشان گردید که موکب همایون ظفرقرین شاهی بفتح و نصرت اللهی از خراسان کوچ

عراق فرموده مصطفی خان در توپ ... توقف نموده امرای افشار از راه ترشیز و ... العراق آمده در دار السلطنه

اصفهان شرف پای بوس شهریار گیتی ستان مشرف شدند خان محمد دیوان بیگی و گرفتاران اوزبکیه

قیلان سلطان ... رسانیدند خان محمد دیوان بیگی را به ... غلام سپرده نگاه داشتند

و احوال دیگران مصراع از آنکه خبر شد خبری باز نیامد ذکر وقایع متنوعه که در عرض این سال خجسته

ظهور رسید از سوانح این سال آن است که شاهوردی خان قراولاغلو که در هنگام نزول دار الارشاد اردبیل

و دستان ... روی از دولت ... قرار نموده ... شده پاشای سرحد

در اعلام مصلحت ... شرایط و پیمان ... مقام امداد او ... روسیان

... گشته چاره ... چتر شاهی ظل اللهی ... عرضه ... آنکه در هنگام

وصول

وصول موکب ظفرقرین از بیم سطوت قاهره شاهی وحشت و دهشت بی اندازه بدین غلام

استیلا یافته بتوان است که ... اکنون اگر مروت شاهانه قلم عفو بر جریده جرایم بنده کشد

سر قدم ساخته بپایه سریر اعلی می آیم و از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت و اعزاز

یافت مشارالیه ... ملازمت عتبه علیای شاهنشاهی بسته و در راه خراسان بموکب ظفرقرین

پیوسته در موکب مقدس بود چون همیشه هوای خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود

در ایامی که چمن سلطان مضرب خیام عساکر ظفرقرین بود خبث باطن ... با چند نفر از امرا

... معزول که در ... اعمال ... شاهقلی سلطان ...

و بدرخان افشار و امام وردی ایلانلو ... و آن وقت ... اختلاط آغاز نهاد و ...

معاشر و هم صحبت بودند اراده ... داشتند ... از ارباب اخلاص که از موضع ... آگاه بوده

بخدمت اشرف عرض نمودند ... مشتعل گشته اراده فرار نمودند در روز کوچ در عقب ماندند

جمعی بتعاقب ایشان مأمور شدند و چون گرفته ... مؤاخذه نمودند امام وردی ایلانلو ...

شهود ... نجات یافته ... بسیاست ... بقتل رسیدند دیگری از

سوانح این سنه ... خان حاکم شیراز ... آورده ...

معزول گشته حکومت بحسین خان ... قاجار ... فرار ... کرمان ...

شیراز ... نموده ... از ولایت فارس بدیوان ...

و ... آن ولایت بدستور در قبضه اقتدار ایشان باشد و ... که در واقع ...

قیام نمایند ... بحسین خان ...

... اما از ... زیاده ... زیرا که حجاب ...

و دست تعدی ... رعایا ... عجز ... هر دو ...

از حکومت ... کرمان معزول شدند و دیگری از وقایع آنکه درین سال در دار السلطنه قزوین مرض طاعون شیوع یافته بسیاری
از مردم شهر و مواضع بلوکات فوت شدند و در وقتی که موکب همایون در خراسان بود علت وبا و زیر بر وزراء ... قصبه ... شد خلقی
در آن اوقات راه عدم پیمودند و خلاصه مستوفیان و دیگر از ... خاتم المجتهدین امیر سید حسین کرکی عاملی بود که شمه از احوال آن جناب
در صدر صحیفه اول در ذکر علما و سادات شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته و آنحضرت مشار الیه از دین و بزرگ متعالی مکان ...
مجتهد مغفور شیخ عبد العالی بود و در میانه علمای عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و در روایات عجم ...
نمد آوازه گشته در اصول و فروع مذهب حق امامیه رسایل غرا پرداخت و در زمان شاه جنت مکان کمر اردوی همایون ...
عرب و عجم بود جناب شیخ المجتهدین علی عبد العالی که او را مرتبه بلند اجتهاد او کرده بود و جناب سید حسین ...
حوزه ... المجتهدین لقب داده در سلوک و بجلالت و توقیع او زین ... جناب بنظیر ... علمای ...
مسلم ... اهل مجلس از فحول علما درین باب بحث ... تشکیک ... مباحثه ... آورده ...
المجتهدین ... نعش او را ... حضرت اعلی ... دران ... مشهد ...

ذکر وقایع سال ... ئیل ییلان ئیل که مطابق سنه اثنی و اربعین و الف هجری و سال هفتم جلوس همایون حضرت اعلی شاهی بر اورنگ شاهنشاهی است

نوروز این سال همایون فال چون ...
ماه جمادی الآخر اتفاق افتاد حضرت شاه ... که ... ازین سال ... دار السلطنه اصفهان چنانچه ... گذشت
بعشرت و کامرانی گذرانیده قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنه قزوین گشته ... از نزول اجلال ...
و تخم عدالت در ... طوایف انام ... چون ...
یعنی بهار عالم آرای ... عالم ... گلهای ... بنفشه ... گلزار ... روزگار ... باغ جهان ...
از اثر ... عناصر ... سلطان ... دگر ...
صفیر بلبلان نغمه پرداز ... نوای عیش و عشرت کرد آغاز ... در اول بهار که خسرو ... چهارم ...
شرف ... شاه ... قزل آغاج ...
کشور ...

کشور گرگان سر زد و بدین عزیمت از مقر سلطنت حرکت آمده بکار طارم از فرط قدوم موکب همایون رشک
سپهر بوقلمون گردید و در آنجا بمسامع جلال رسید که گیلانیان از سلوک مهدیقلی خان ... شاکی اند
حضرت اعلی بنابر رعایت خاطر و تالیف قلوب گیلانیان او را از حکومت معزول فرموده احمد بیگ
بیکدلی را از ... لاهیجان تعیین کردند و جمعی از قورچیان شاملو ... همراه کردند که بتدارک ...
و جناب آصف صفات ... الدوله را با مستوفیان و ارباب قلم و سلطان آقا و داروغه ...
گیلان فرستادند که مال ... آن ولایت را موافق قانون عدالت ... اگر وجهی ...
و حکام سابق معمول شده باشد ... و مهمات آن ولایت موافق صلاح دولت ...
حال رعایا و ... نظام ... و ... دار الارشاد اردبیل ... قزل آغاج ...
فرهاد خان شرف استقبال ... در رکاب ... قیام داشت و ...
از ... کرده ... قزل آغاج ... سعادت ...
... در گیلان ...
رعیت پروری قرار داده و اکنون مهمات آن ولایت ... استوار کرده ...
در خلال این حال ... بجناب شرف ...
شرط ... بجای آورده در قزل آغاج ... چون والی گیلان ...
... و اراده خاطر ... متعلق بود که تمامت ولایت دار المرز ...
که در میان چند ولایت و حکام ... در ایام فتور و انقلاب ... قرار ...
بر ولایتی که ... دست ... لوای خودسری ... ارباب عصیان ...
گردد و از آنجمله گیلان ... که ... سلاطین ... و ملک موروث ... خان داماد شاه جنت مکان بود ...
پسر او که وارث آن ملک بود ... چنانچه ... در شیروان ... علی ...

۸۶ ولد کلوکیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود با پسران محمد شفیع کفران نعمت ورزیده ایشان را از ملک [illegible]
بیرون کرد و خود تغلب بر آن ولایت استیلا یافته و لوای حکومت برافراخته بود و [illegible]
در آن دودمان نداشت که مملکتی چنین را با وی بگذارد خاطر العام بر آن متعلق گشت که گیلان [illegible] را
نیز با گیلان بیه پیش انضمام داده بتصرف اولیای دولت قاهره درآورند چون فرمان قضا جریان [illegible]
بر سر خان احمد بصرف انواع تعهدات وا کرده بود و تعویق در این امر مناسب نمی‌دید امیر [illegible] سیاوش را
بجهة اتحاد و آشنائی که با امیره حمزه خان طالش داشت محل اعتماد دانسته رای و صلاح و تدبیر [illegible]
بود که او را اوقع نموده الکاء لشکر را که الطواف طالش و آستارا پیوسته است متصرف گردد و مهم [illegible]
بوقت دیگر گذارند چه محتمل است که بعد از آنکه بالطبع هواخواهی او نمایند تهییج [illegible]
و قلعه آن بگیلان [illegible] صلاح دیدند که هرگاه [illegible]
هر کدام در آنجا موجب [illegible] یکدیگری گشته [illegible] میکردند و چون رای جهان آرای [illegible]
تعلق گرفته بود و تعلل در کار ایشان ورزیدن مصلحت ندانسته حسب الاشاره [illegible]
ملک [illegible] با آنکه سابقه [illegible] و آشنائی با نواب اعلی داشت [illegible]
حضرت اعلی [illegible] گیلانیان [illegible] سپهسالاری [illegible] گیلان
با و رجوع کردند و [illegible] از مردم [illegible] که اسمی و رسمی داشتند در سلک ملازمان خاصه [illegible] اعظم داده
از مامول موجب [illegible] ایشان [illegible] داروغگان جهت رشت [illegible] همراه گیلانیان
مذکور فرستادند ذکر عصیان و طغیان گیلانیان و توجه عساکر نصرت آثار به تنبیه و تادیب
ایشان و رفع فتنه و فساد آن [illegible] چون جماعت گیلانیان [illegible]
قرار یافته امیر شاه ملک و [illegible] معروف [illegible] روانه شدند [illegible]
[illegible] خبث باطن خود را که درباره مردم گیلان عموم دارد ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان درآمدند

لشام و تحید

لشام و تحید و [illegible] را جمع نموده بر سر داروغه فومن رفته او را بقتل آوردند و داروغه رشت این خبر شنید از اطوار مردم
آنجا نیز آثار خلاف مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت و امیر شاه ملک [illegible] کرده پشیمان
نیز بعصیان و طغیان دلالت نموده و مردم [illegible] نقض عهدهای شاهی [illegible] خود را
در مهلکه عصیان و طغیان انداخته منتشر شدند [illegible] گیلان بیه پس و طایفه اند که همیشه [illegible] السلطنه و
دولت سلاطین [illegible] بوده‌اند یکی [illegible] دیگری [illegible] میان این دو طایفه [illegible] سالاری
پادشاه عداوت قدیم است [illegible] دیگری [illegible] فرصت [illegible] امیر عباس [illegible]
[illegible] گیلان [illegible] حاکم [illegible] ابو سعید [illegible]
[illegible] اطاعت قزلباش نموده از امیر عباس خائف بود [illegible] امیر شاه ملک [illegible]
نزد او آمده اظهار [illegible] خان احمد [illegible] قزلباش [illegible] گیلان [illegible]
ملک [illegible] نزد او آمده اظهار [illegible] خان احمد [illegible] عهد و پیمان بسته که تا آمدن خان احمد
محمد امین خان او را بزرگ [illegible] گیلان [illegible] عداوت [illegible] را که از قدیم الایام
میانه این دو دولت استمرار داشت [illegible] دوستی مبدل گردانند و [illegible] خان احمد [illegible] محمد امین
خان ضبط نموده [illegible] احمد بیک [illegible] حکام قزلباش [illegible]
[illegible] گیلان را جمع نموده بمقابله ایشان [illegible] احمد بیک از اطراف [illegible]
[illegible] از یکدیگر خائف بودند [illegible]
خواه بود احمد بیک و گروه قزلباش [illegible] خبردار [illegible]
صلاح دولت قاهره در آنست که [illegible] خود را از مهلکه بیرون انداخت [illegible] قزلباش
[illegible] گیلانی بودند و بدین عزم [illegible]
از [illegible] احمد بیک و قزلباش [illegible] امیر شاه ملک [illegible] کرده

نزد ارسید اشرف آمدند و تاکید کرده تجدید عهد و پیمان کرده در مخالفت قزلباش کمر گشتند و امیر
شاه ملک به پیش خود نمود و طالشه کوله و ابوسعید نیلبه تمام بلاهیجان آمده باستظهار تمام مردم بیه پس
کس طلب خان احمد بشیروان فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناصب تعیین
نمودند و همه روزه در خانه خان احمد جمع شده در دیوانخانه نشستند کتره و تقطیع و فیصل مهام قیام
نمودند و شیلان میکشیدند و روز بروز حکومت را مضبوط داشته اصلا در مآل حال اندیشه نمیکردند
و چون این اخبار در قزوین بسمع همایون رسید شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده اول اراده
خاطر اشرف بدان متعلق گشت که بنفس نفیس خود دفع این حادثه نمایند و بنوعی در تادیب و تنبیه آن قوم
تیره کار پریشان روزگار توجه نمایند که بقیة السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف
فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نتواند شد چون ماده قابل حرکت همایون نبود مدبران
دانش ذات اشرف را ازین اراده منصرف ساخته فرهادخان را مقرر فرمودند که از راه کهدم
با جمعی از پیش و پس رود و الله قلی خان قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد که
بدیلمان رفته با جمشید بیک و کیا فریدون ملحق گشته از راه اشکور رود بگیلان رفته باتفاق سزای
ستمگران هر دو گیلان بدهند و نتایج اعمال شان در کنارشان نهند و عرصه آن ولایت را از
تعرض ارباب عدوان و طغیان پاک گردانند فرهادخان عرض نمود که جرات و جسارتی که
از مردم رشت واقع شده باستظهار مردم بیه پس است اگر عنایت پادشاهی شامل حال علیخان گشته این
مرتبه از تقصیر او گذشته حکومت بیه پس را بدستور باو ارزانی دارند و رفع این دو لشکر [illegible] سلک
جمعیت آن گروه از یکدیگر پاشیده میشود و مهم بیه پیش بر وجه دلخواه باسانی صورت می یابد چون
کیفیت ملک و بدشواری راه بشد که اگر از او امری ناپسند که خلاف بندگی و طاعت و متابعت باشد
مشاهده افتد دفع آن دشوار نیست و درین باب مبالغه بسرحد افراط رسانیده حضرت اعلی

اوکرا

او کرا بصوابدید او عمل نموده علیخان را از حبس بر آورده بخلع شاهانه سرافراز کرده بفرهادخان
سپرده رفیق او کردند و حکومت و امیری الوس گیلان بیه پیش بفرهادخان تفویض یافت و درین سال
شمار از ارباب استعداد [illegible] سرحد بافت باتفاق جمعه خان مشار الیه با [illegible] حضرت
تمام از راه کهدم و قورچی باشی از دیلمان روانه شدند و از دو رود عساکر اقبال تزلزل بحال یاغیان
گیلان راه یافته ابوسعید طالشه کوله را باتفاق منصور بیک که از جمله یاغیان بود بمقابله لشکر دیلمان
فرستاده که راه اشکور رود را که از دیلمان بلاهیجان میرود در راهی که در نهایت صعوبت است از تنگی
و کثرت [illegible] و بیشه عبور زیاده از یک سوار از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته
بمنع لشکر قزلباش پرداخته خود اراده داشت که با امیر شاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کهدم را
استحکام داده فرهادخان و آن جماعت را از دخول گیلان مانع آیند قورچیان عظام چون شنیدند که طالشه
کوله باشکور رود آمده مضایق راه را بسنگر و چوبهای بزرگ انداخته که باصطلاح گیلان تبر گویند
استحکام داده و سید حمزه مستعد رزم و پیکارست متوجه فرهادخان در کهدم بوده که جمعی از قورچیان که
مقدمه با جیش دیلمان بوده پای جلادت پیش نهاده بقراولان لشکر یاغی رسیده جنگ در پیوستند
و شکست بایشان داده در بند نخستین را که بر سر راه [illegible] بسیار رود آنجا که نشسته بودند از ایشان
گرفتند و پیش رفتند قورچی باشی با بقیه لشکر به نیروی دولت قاهره پیش رفته شکست بلشکر [illegible]
افتاده به بیشه و جنگل پراکنده شدند منصور بیک دستگیر گشته شده طالشه کوله خود را بجاهای سخت کشیده
عساکر منصور از مضایق آن راه بسلامت روان شدند و تا لاهیجان در محلی توقف نمودند تا خبر
روز بشهر رسیده ابوسعید که خبر انهزام طالشه کوله و تفرقه لشکر گیلان و آمدن قورچیان عظام را
شنیده بود سراسیمه وار از لاهیجان خود را به بیشه های گیلان رسانیده متحصن شد مجملا تفرقه و
آشوب در شهر پدید آمده شهر را خالی کرده نشسته بودند قورچی باشی شهر را متصرف شده از لاهیجان

کس نزد فرهاد خان فرستاده او را از فتح لاهیجان خبر دادند قورچی باشی لشکر را از غارت
منع نموده باستمالت رعیت پرداخت مردم شهر یک دو روز جمع شدند فرهاد خان اگرچه
از سبقت قورچیان و ارث فتح لاهیجان آزرده گردید زیرا که میخواست این فتح بسعی او و تدبیر او صورت پذیرد اما بظاهر
بشارت اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را بجهت بیه پس فرستاد و چون در خدمت اشرف مشهد
نیک و بد او شده بود کورشاه را در استخلاص اجیگرد انبار کرده در ثبات عهد و میثاق از رخ
بکجهتی و جعل و بی غور رشادت مبیع نموده در تفحص و تجسس یاغیان و جدت تا که روی سپید و رسیده و جبه القلاع
دولت قاهره سعی موفور بظهور آورده و بعد از آنکه خاطر از مهمات آنجا جمع نموده قورچی باشی و قورچیان
و فرهاد خان رخصت یافته بقزوین آمدند و خود بانتظام مهام گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته
لوای عدالت و مملکت داری برافراخت و علیخان را که به بیه پس فرستاده بود مردم بیه پس محل
بالطبع خواهان او بودند بر سر او جمع شده از مرشد ملک جدا شدند و بر شاه ملک که امرا
درین شوال و چون باعث استخلاص علیخان شده بود بهمان اعتماد نموده نزد علیخان آمده و چون
بدست علیخان در آمد چاره بجز گرفتن و کشتن او ندیده و تفحص دراز نمودن در نظر مردم مستحسن بود
بعدم اخلاص و طاعت او در تهمت آورده سرش را با لاهیجان نزد فرهاد خان فرستاده و تا آخر این سال
با فرهاد خان بجهد اسلوک میکرد و اگرچه زیاده از یکبار او را ندیده اما در لوازم خدمتکاری فرو
گذاشتی ننموده و در اواخر این سال که مهمات او بنا بر انجام انجامی یافت تغییر در سلوک نموده در
مقام عصیان در آمده و بهانهای بسبب سلوک سبحت تا تهمت تخلف و یاغیگری شده تتمه
احوال او و طالش کوله و بیه در قضایای سال آینده از مساعدت تحت مسطور است

ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان اوزبک بخراسان و خوارزم و آمدن عبدالمؤمن خان پسرش بخراسان
و آمدن سلاطین اورگنجه بدرگاه جهان پناه و متوجه شدن بجانب ولایتشان هرچند صادرات احوال

سلاطین اورکنج

سلاطین اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست اما بنا بر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نبود مجمله
مرقوم قلم بیان میگردد که در میانه نور محمد خان ابن ابو المحمد خان والی ارگنج و حاجی محمد خان والی
خوارزم که از یک طبقه سلاطین اوزبک و بنی اعمام یکدیگرند بر سر ولایت منازعه بود
نور محمد خان پناه بعبدالله خان برده در استرداد ولایت از و استعانت جسته الامر و در اوایل مدتی چند سلسله گرد
و عبدالله خان مرور مستصرف شده در حصول مطلب او دفع الوقت کرده تغافل کردند زیرا که منازعه
ایشان موافق مطلب عبدالله خان بود و نور محمد خان از امداد عبدالله خان مأیوس گشته بلکه از پسرش
عبدالمؤمن خان خایف و هراسان بود چندی از اردوی عبدالله خان بیرون آمده و بولایت خویش رفته و عبدالله خان
که عملی همتش بتسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد و دوستی سلاطین اورگنج با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
مکروه خاطرش مینمود منازعه ایشان را باعث یکدیگر غنیمت شمرده درین سال حضرت اعلی را مشغول مهم
دار المرز یافته انتهاز فرصت نموده عبدالمؤمن خان بعزم تسخیر ابیورد و نسا و دشت ابو بخراسان آمد و عبدالله خان
لشکر بخوارزم کشید و چون عبدالمؤمن خان بحدود مرو و ابیورد رسید اوزبکیه نامیان که در قلعه ات از
نور محمد خان بودند از بیم جان اموال طریق بیوفائی مسلوک داشته بعبدالمؤمن خان پیوستند و قلعه را
باستقبال او فرستادند و نور محمد خان بیوفائی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نموده در آن ولایت مجال اقامت
نماند بدلالت حافظک سلطان خویشان خود را از آن ولایت بیرون آورد و از راه مشهد و سبزوار بدرگاه عالم پناه روی آورد و از آستان
سدره نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزاده کامکار محمد باقر میرزا را از جانب
اعتماد الدوله و بعضی از امرا و خواص و مقربان تا نمکدره باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون
بشاهزاده رسید از اسپ پیاده شده با شاهزاده رسم معانقه بجای آورد و بدولتخانه همایون آمده در اول
بمحل بستون شرف ملازمت نواب همایون مشرف شد و حضرت اعلی از روی شفقت و دلجوئی با او سلوک کرد

نزل رساوری و مایحتاج او ارسال داشته و رفیق بزم خاص معاشر و صحبت همایون گردید اما عبدالمؤمن خان ۸۹
چون خاطر از مهم ابیورد و جمعیت منشا و باغچه و درون و آن حدود جمع کرده و حصار قهقهه کشیده شتو قلعه
نیشابور گشته در وقتی که تنسوق محصولات بجا رسیده بود و ذخیره در قلعه بسیار کم بود آمده قلعه را محاصره کرد
در میان گرفت و درویش محمد خان با غازیان روملو و تفنگچیان اصفهانی که بحراست قلعه نیشابور مامور بودند
و باره و فصیل و دروازه را استحکام کرده بدفع مشغول گشتند و چون کار به نیشابوریان مبالغ جلال رسیده چون دریای
و قورچیان و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع یاغیان مشغول بودند توجه خراسان چند روزی در عقده تعویق ماند
و عبدالمؤمن خان در تسخیر قلعه مذکور اهتمام غیر محصور بظهور آورده چند مرتبه یورش نموده و دلاوران قلعه
ممانعت در روی کشیده مردانه وار محافظت قلعه نموده جهدی را راه بقلعه نداده بسیاری از بهادران
اوزبکیه از آن یورشها بخاک هلاک فتادند و کاری نساختند نقابان نقب بر برجی از بروج برده برج را خالی
کرده باروت پر ساختند و در اول شب آتش داده پا روطان برج را از یکدیگر ریخته رخنها پدید آمد اوزبکیه
هجوم آورده تا سعید چهار صد نفر از آن رخنها بالا دویدند و مشهور داخل شدند درویش محمد خان که خبر دار از ان برج و
داخل شدن اوزبکیه رسانید همان لحظه با جمعی از دلیران روملو رفته و فتاح خان و تفنگچیان اصفهانی مشعلها
پیش گرفته خود را برخنهای آن برج خراب رسانیده گلوله تفنگ بر مثال تگرگ بر اوزبکیه ریخته اعجاب
از آمدن کشیده و در آن رخنها مانند سد سدید ایستاده جنگهای مردانه کردند و دیگر جهدی را امکان دخول
نبود اما جمعی از اوزبکیه که داخل شهر شده بودند چون از عقب کومک نرسید در کوچهای تنگ
کشته غازیان روملو و تفنگچیان دامن منشا و بر سر کوچها را گرفته یکیک را از پای در می آوردند تا بنصف
بعد از بنفتن جنگ و جدال بود تا آنکه دو بیست نفر از بهادران نامی که یک دو نفر ازیشان
سلاطین و معتبران اوزبکیه بودند زنده گرفتار گشته بقیه به قتل رسیدند و در آن شب استحکام کار کرده
آن برج را تعمیر نموده استحکام دادند عبدالمؤمن خان ازین واقعه بی آرام گردیده دست از

وقلعه داری درویش محمد خان و صفاهانیان آفرین کردند فی الواقع در آن سال قلعه که متوقع
که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده و برجی را خراب کرده مستعد یورش شده سیصد و یا
چهار صد نفر داخل قلعه شده باشند و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بدست آورده محافظت
نمایند و شهری بآن بزرگی را از لشکر دشمن خالی نگاه داشته باشند بالجمله اوزبکیه از فتح و ظفر مأیوس شده
در همان شب ما شاد و تحریک عبدالمؤمن خان در پای قلعه فرستادند که اگر فلان سلطان و فلان
بهادر گشته شده اند ایشان را زنده نگاه داریم و ضایع نکنید که حکم دست اهل قلعه است ایشان را
نجات یافته از سخط و غضب خان ایمن گردند چون بعضی از غازیان روملو که بعضی از ایشان با درویش
محمد خان قرابتی داشت در اول حال بدست اوزبکیه گرفتار شده زنده نگاه داشته بودند
درویش محمد خان نیز الحاجت را زنده نگاه داشته است که در وقت خود بکار آید و در خلال این
حال ارشاه یوری خان عباسی دست درازی بممالک محروسه شاهی واقع شده علی الغفلة بر سر اغورلو
سلطان که در وجود آمده با او محاربه نموده او را بقتل رسانید از جهت نایره غضب پادشاهی
اشتعال یافته به تادیب و تنبیه او که در قرب جوار ممالک واقع فی الحقیقة دشمن خانگی بود توجه همت
ساطعه را لازم نموده بعضی هما لونی بجانب زمستان و حبیب شده رقم اشرف بنام درویش محمد خان عز
اصدار یافت در زمان غلبه که روی داده او را آگاه گردانیدند و اعلام کردند که چون درین سال اهل
تخرجهان و جمعی کثیر از غازیان روملو و صفاهانی و اهل و عیال قزلباش در مشهد
از روی عقل و دانش که دارد با عبدالمؤمن خان مدارائی کرده طرح صلح افکنده خود را از شهر بیرون
که تواند بعراق اندازد و اهل و عیال را از آنجا به سلامت بیرون آورد که پیشتر بر رجال مسرود وهر گاه که
مقدرا الهی سپه سالاری با زبدست می آید دشاهقلی خلفای برادر درویش محمد خان را که
و این معنی را باو داده که پیشتر بر مشار الیه انکار این معنی نموده قبول فرستادن آن رقم نموده

ما در طریق اخلاص و صوفیگری و جان باختن در راه ولی نعمت و مرشد کامل را سرمایه افتخار
میدانیم برادر تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشد کوشش و کشش نموده قلعه را نگاه دارد
بعد از آنکه ضعف مجال او راه یافته از محافظت و قلعه داری عاجز آید در راه دین و دولت مردانه
شربت شهادت چشیده نام نیک در صفحه جهان بیادگار گذارد و ثواب کامیاب شرف مغفرت
گردد بار فرمودند که اگر همه سعی و جان سپاری بجهت رضای خاطر است هرگاه ما چنین امر
کنیم رضای ما نجستن از طریقه اخلاص دور است چون دار السلطنه هرات که تختگاه خراسان است
و مشهد مقدس معلی که مدفن حضرت امام ثامن ضامن است با اکثر محال در تصرف مخالفان آمده است
بر سر نیشاپور این همه تلاش نمودن و اهل و عیال بباد دادن چه نتیجه میدهد اگر خدای تعالی خواسته باشد
ملک خراسان بآسانتر وجهی و نوعی که در تخیله هیچ کس خطور نکند بدست ما خواهد آمد و الا سعی بیجا نمودن
با فلک ستیزه کردن است و ترجمه این آن چنانکه بر زبان الهام بیان آن حضرت گذشته بود بظهور آمد

القصه بعد از مجادله بسیار یکی از مخصوصان خان [illegible] آن منشور اقبال که سرشته بسبزوار برده در آنجا بخدمت
داده به نیشاپور فرستاده درویش محمد خان ارسال داده و کومک یوزباشی ... اما در قلعه آذوقه بدست
می آمد و قوت لا یموت داشتند دست و پا میزدند بعد از آنکه از قحط آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد
گفتگوی صلح در میان آورده بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله آن ساخته عبد المومن خان
درخواست از زمان محاصره و تنگی سپاه به تنگ آمده بود و بسیار در این طرف میبود و اوزبکیه ضایع شده
بودند و صورت فتح و ظفر مطلقا چهره نمی گشود این سخن را فوز عظیم دانسته عهد و پیمان و سوگند که هرگاه درویش محمد خان
دست از قلعه نیشاپور بردارد و بجانب عراق رود از سپاه اوزبکیه اصلا بمال و جان او و متعلقان او
تعرض نخواهد رسید و از تقصیرات رو مجرم اگر گرفتار اوزبکیه شده بودند وسیله صلح ساخته شرط نمودند که
از جانبین گرفتاران را اطلاق نمایند چند روز در این گفتگو بسر رفت و درویش محمد خان در آن قلعه بعهد و پیمان

اوزبکیه

اوزبکیه اعتمادی نداشتند زیرا که در مدت محاصره قریب به دو هزار از اوزبکیه بهادر بقتل آمده بودند و بسیاری دیگر
اوزبکیه خونها شده بودند از کینه و غدر عبد المومن خان ایمن نبودند با آخره پیمان را با ایمان مغلظه و سوگند مؤکد گردانیدند
و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان و مردم او با خانه و کوچ و اهل و عیال از دروازه
عراق بیرون آمدند عبد المومن خان خود سپاه آراسته در آن روز بمشاهده لشکر قزلباش سوار شده
بود و چون لشکر قزلباش مشاهده سپاه آرائی او کردند دست از جان شیرین شسته مستعد رزم و پیکار ایستادند
و سیصد نفر تفنگچی قدر انداز اصفهانی که همراه بودند فتیله های تفنگ را آتش کرده مترصد محاربه بودند از این
طرف که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد نموده
از قزلباش انتقام کشند عبد المومن خان با ریش سفیدان کنکاش نموده عقلای آن طبقه گفته بودند
که این جماعت بیشتر از هزار نفس نمی باشند همگی دل از جان شسته تا جان در بدن دارند کارزار
مینمایند و مع هذا تفنگچیان جهال در میان ایشان هستند تا دو سه هزار کس از ما بقتل نرسد
ایشان مقهور نگردند و مع ذلک بدنامی نقض عهد و پیمان لایق رتبه سلطنت نیست اولی آنست
که وفا بعهد و پیمان نموده متعرض آن جماعت نشویم عبد المومن خان را این رای پسندیده افتاده از سر
غدر از دل بیرون کرده اما کسی فرستاده درویش محمد خان را در سر اسب طلبیده فرمود که ما را
کورنش نموده راهی شود جماعت رو نموده تفنگچیان او را از رفتن مانع آمدند شما را اوزبکیه را اقبال
پادشاهی نموده با سه چهار نفر از قشون و لشکر جدا شده بتقابل عبد المومن خان رفت و امرا
عبد المومن خان او را پیش برده کورنش فرمودند عبد المومن خان زبان بتحسین و آفرین گشوده
گفت که نمک و ولی نعمت را تو حلال باد که در عالم اخلاص و نوکری و لوازم مردانگی
هیچ تقصیر و تهاون نکردی اسب سواری درویش محمد خان را خلعت داده در آن روز تا ده
فرسخ راه طی نموده ... و سبزوار رسانیدند و از آنجا راه عراق پیش گرفته وقتی که

بازیها و عراق ...
کرده بود و از ...
کو قم خود ماده واده
محمد خان را ...

رایات نصرت آیات از استمرار معاودت نموده بود بقزوین رسید بشرف ملازمت مشرف شد
و در ازای این خدمت امارت لاهیجان و امیر الامرائی گیلان بوی شفقت شد بعد از آمدن اندرویش محمد خان عبد المؤمن
خان اراده تسخیر سبزوار نمود چون به بسطام رسیده بود خود بمشهد مقدس رفت جمعی از امرا اوزبکیه را
بر سر سبزوار فرستاد و محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان سبزواری که حاکم الولایت
بود و آذوقه از محال قریبه بشهر جمع آورده ارک را استحکام داده بود خندق در محافظت شهر سعی نمود
سبزواریان بقدر قوت و توان بلوازم قلعه داری پرداختند و عبد المؤمن از طول کشید امان
دلگیر گشته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد امرا فرستاده که در تسخیر سبزوار آنچه اهتمام رعی دارند
چون امرا از رفتن او آگاه شدند با محمد مؤمن سلطان طرح صلح افکنده سبزواریان پیغام دادند که
پادشاه قزلباش درین سال بخراسان نخواهد آمد و پادشاه بانکه سفاک و بی باک است در مشهد نشسته مبادا از سر سبزواریان
در مخالفت او تاوان شده خود مدین مصوب نهضت نماید و آتش بیداد درین ولایت افروزد اصلح بحال سبزواریان آنست
که درین سال با او مدارا نمایند بعد از آمدن سفیران قرار یافت که با ایشان پاره سبزواریان را مهلت دهند
که در سال آینده اگر پادشاه قزلباش بخراسان آید و مملکت خود را محافظت نماید معذور باشند والا
شهر را سپرده هر کس اراده توقف داشته باشد بعراق رود مانع نشوند امرا اوزبکیه مصالحه مذکوره را بآن
شرط راضی شدند مشروط آنکه داروغه اوزبک در میان سبزواریان باشد اما در نشستن و مصالحه
دخل در مملکت نداشته و نزل و ساوری که از مملکت میدهند قناعت نماید بعد از انقضای وعده اگر لشکر
قزلباش آید داروغه اوزبک سر خود گیرد والا این حاکم بیرون رفته داروغه اوزبک بحکومت قیام
نماید سبزواریان جهت استخلاص خود از تنگنای محاصره راضی بمصالحه مذکور شدند و از جانبین شرائط
عهد و میثاق بتاکید یافت موسی میرزا نامی از اعیان اوزبکیه بداروغگی سبزوار تعیین یافته با پنجاه نفر
بشهر آمده و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبد المؤمن خان رفتند و در حدود جام باو رسیدند

حقیقت مهم سبزوار

بکاریم

حقیقت مهم سبزوار بنوعی که گذشت عرض کردند چنین مسموع شد که عبد المؤمن خان زبان اعتراض بامرا
دراز کرده مصالحه مذکور نمود مجملا محمد مؤمن سلطان منازل جهت عسکر ایشان در یک محله شهر تعیین نموده
ساوری باه بجاه سرانجام نمود و یک دو مرتبه پیش ایشان بملاقات رفته واقع شد طلبان و داروغه در تعهد
ساوری اندک بی اعتدالی برعایا میکردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته از هر کس که
آزرده میشدند بهتک نهند دایت نموده انتظار انقضای موعود میکشیدند و سبزواریان که شیعه فطری بودند در کوچه
و بازار طعن و تشنیع اوزبکیه نموده جاهلان ایشان لعن بمذهب ایشان بجهار میکردند و اوزبکیه ایشان را دشنام
میدادند و لهذا شمشیر ترک کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند و دو سه مرتبه محمد مؤمن سلطان کس نزد
موسی میرزا فرستاده که مردم خود را منع نماید که در کوچه و بازار کمتر تردد کنند و در مقام آزار و اضرار
سبزواری نبوده باشند او متعذر تنها گفته بی اعتدالی را بعوام الناس سبزوار اسناد نمود القصه
سبزواریان از تسلط و بدسلوکی ایشان بتنگ آمده میانه ایشان بغضا و انجامید و هیچ چه تاکید اولی
انجحست تا آنکه سبزواریان در مقام دفع آن جماعت شدند هجوم نموده موسی میرزا را بدست آورده بی ا
ساختند و شروع در رفت و گیر اوزبکیه شدند جماعت اوزبکیه براق کشیده اندک دست و پایی
زدند چون با هجوم عام برنمی توانستند برآمدند رضای تقضا داده همگی دستگیر شدند محمد مؤمن سلطان از عهد اعلی را
تجدید شرف خص نموده موسی میرزا را با گرفتاران میانه بمیرزا علی فرستادند و از آنکه ما ساقت شرف
این عمل شکلی از سبزواریان پسندیده اند و فرمودند که هرگاه میانه نخاد ایشان اغتیش صورت دادار
غدار جواهر منغه روانه ولایت خود بالیت گرد موسی میرزا را نوازش بسیار فرموده او را با زهار خصبت بعراق داوام
دیگر از توقیحات عظام امراه کردند که در ممالک محروسه علوفه و اخراجات ایشان داده شود و با عزاز و احترام روانه
دو قوچی مذکور حسب الامر الاعلی ایشان را بمشهد مقدس برده بحاکم آنجا سپارد که در آن وقت جدا النظر
بهادر بود و قبض رفته نظر از شرف رساند اما عبد المؤمن خان کینه سبزواریان به جهت رفض و غلو تشیع

در دل داشت این معنی را علاوه کینه دیرینه ساخته دو سال دیگر چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت از ایشان

انتقام کشیده تخته ... دنیا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت شامت آن بر روزگار آن عالیجاه ... اما عبد الله

خان که لشکر خوارزم کشیده بوده بعد از مجاربت که تفصیل آن در این تاریخ احوال

ایران منسوب به حاجی محمد خان ظفر یافته او را بکشت و از بیم جان و نسب و عمارت آن اموال که در دست ایشان

اعزاز جان است با از عدم قدرت علی الحال با پادشاه خود طریق موافقت سلوک داشته

حاجی محمد خان از سپاهی و رعیت آن ولایات مأیوس گشته چاره بجز فرار نیافته و ... الحاق

محمد سلطان پسر بزرگتر خود و محمد سلطان پسر کوچک و بیرتق سلطان پسرزاده و ... خان

برادرزاده با شش و چهل نفر از ملازمان معتمد خود در ... اهل ... که در حدود استرآباد

مقام دارند ... از آنجا ... شرف ... روی توجه بسریر اعلی نهاده در هنگامی که موکب

همایون در سفر لرستان بود بدار السلطنه قزوین رسیده کیفیت ... از آمدن او خبردار

شده مقرر شد که در قزوین منازل مرغوب جهت ایشان تعیین نموده نزل بیاوری سرانجام نمایند که چند

روزی از رنج راه و مشقت سواری گاه و بیگاه آسوده استراحت نماید و مشار الیه روزی چند در قزوین

باستراحت پرداخته منتظر ورود موکب همایون بود تا آنکه در روزی که بندگان اقدس نزول اجلال

بشهر شریف آوردند اول بدیدن حاجی محمد خان بمنزل او تشریف بردند و با او و پسر و فرزندانش سلوک ...

کردند و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانه بظهور آوردند و همت ... مصروف آن داشتند که اگر

رضای الهی مقرون باشد یکمرتبه دیگر او را و نور محمد خان را بر سریر سلطنت خوارزم و اورگنج متمکن سازند

و این استدعا در درگاه الهی درجه قبول یافته با آنکه هر دو بمعاونت و امداد این دودمان ... بدولت

خود تمکن یافته کامیاب دو گشتند چنانچه هریک در مقام خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت ذکر

توجه موکب نصرت نشان بجانب لرستان و بیان قضایا که در آن سفر میمنت اثر ... روی نمود

طالبان

طالبان حدیث و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که هر چند مقصود از تسوید این اوراق

شرح حالات زمان فرخنده نشان حضرت اعلی است اما بجهت رابطه سخن که شمه‌ای از احوال ولایت

لرستان که فرقه کلک بیان میگردد مجملا طایفه لر کوچک و ولایت خرم آباد و خاوه والشتر و چند

ده دیگر همین اقامت دارند از قدیم الایام به تشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین معروف اند

و ولایت مذکور در جنوبی عراق و وسعت عرض آن یکطرف بولایت همدان و قلمرو علیشکر متصل و طرف

دیگر بالکای خوزستان پیوسته طول آن از قصبه بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب

و در ازمنه سابقه شجاع الدین نامی بر آن ولایات استیلا یافته در میانه الوار حاکم و فرمان روا گشت حاکم الوار

حکومت او را پذیرفته بخانواده او مریدانه سلوک مینمودند و اولاد شجاع الدین مذکور را اهل آن جمهور عباسی

میدانند و ایشان خود را بعباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام منسوب ساخته اند باعتقاد الوار اولاد

آنحضرت میشمارند خود را و آنچه بافواه و السنه شنوده شده است که یکی از تبار عباسیان و منسوبان خلفا

در قرب بغداد و ... کثره منزل در لرستان مذکور افتاده جمعی از الوار او را ملجا و پناه خود نگاه داشته از شر اعدا

صیانت نموده اند و شجاع الدین مذکور از نژاد آن شخص عباسی است که الحال ... در میانه الوار ... گشته

و الوار حکومت او را پذیرفته مطیع امر و نهی او شده اند و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایات والی و حاکم بوده ...

و در روایت دیگر آنست که از اجداد ایشان عباس نامی در زمان سلاطین ماضیه بحکومت آن ولایات آمده بود و اولاد

او در آنجا مانده اند و بدین جهت ایشان را عباسی میگویند بالجمله علی اختلاف الروایات ایشان هر زمان از آن طبقه در اول ...

در زمان ... و ظهور خاقان سلیمان شان چنانچه در صحیفه اول در طی احوال سلطان سلاطین ...

بپایه سریر آنحضرت آمده تجدید نوازش یافته و حکومت ملک موروث بدو مسلم گشت چون طویل الحیه بود حال سلطان

... ترجیح داده ... بهادر ... آنحضرت می آمده آن تاریخ اولاد او نسبت ... خان

ولایات ... طریق اطاعت سپرده از جاده ... بظهور می آورده اند و بعضی اوقات عصیان و طغیان ورزیده اند

از بعد او لشکر بسیار و مدد کشیده در نخجوان قلعه ساخت و آتش نهب و غارت در آن ولایات بر افروخت و شماری
از قبایل و حشامات رعیت قراالوس قلمرو همایون بجبال لرستان خود کشیده پناه بردند و امرای الوار
قراالوس را در الکای خود جای داده رعیت خود گردانیدند و تربیت نمودند و بعضی حسب الحکم اطاعت نمی‌نمودند و بعضی
بعد او میکرد و از کشتی پایه سریر اعلی نمود و بعد از آنکه بساط نواب همایون اعلی و رومیه صورت صلح روی نمود
سنور و سرحد عراق عرب تعیین یافت شاهوردی مذکور که چندسال بود که بخودسری بر آمده بود طالب دولت
طرف راه دشوار بود ابواب تمرد و حیل گشاده هر دو جانب را نگاه میداشت و تاج شاهی و مجوزه سرداری
بر سر نهاد و تا در سال توشقان ئیل الف هجری که سال پنجم جلوس عباسی است ولیتار خان سپاه منصور
نعمت و بی ادبی و عصیان گرفتار آمده قهرمان قهر پادشاهی سیاست او حکم فرمود بجزای اعمال خود رسید
و دشمنان خانگی و ملوک خواهی ممالک که سر از گریبان عصیان آورده بودند و بی اندامیها از ایشان ظاهر گردیده بود
یکیک جزای اعمال می‌یافتند شاهوردی مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان و از امداد و رومیان مأیوس گشته
طوعا او کرها به دستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت و انقیاد کرده پایه سریر اعلی را مرکز خود نمود
سعدی پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار ندامت و استدعای عفو تقصیرات کرد و نواب کامیاب اعلی
و طور تشیع و تسنن او را نوازش نموده در مقام رعایت درآمدند چنانچه در طی وقایع این سال تحریر یافته
خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرمودند و او در سلک مقربان درآمد
مذکور رسید این سلسله فرق افتخار بایوان کیوان سوده لوای حشمت و اقتدار برافراخته از آبا و اجداد
در حکومت آن ولایات قدرت و استیلا یافته و رعایای قراالوس را همچنان در لرستان نگاه داشته متصرف احکام
قزلباش نداد و گاهی که بر کشتی پایه سریر اعلی می‌فرستاد نواب همایون اعلی شاهی که مربی او را فرموده
بودند تغافل نموده در مقام استرداد آنها نمیشدند و چون او بخودسری بر آمده بود و در شیوه عصیان و بی اعتدالی
نشو و نما یافته بود در طریق حیل و تدبیر سلوک می‌نمود رفته رفته خبث باطن او بر ضمیر منیر اشرف که آئینه اجلاس اعلا است

دست درازی بحوالی قلم و علیشکر نموده بود در زمان شاه جنت مکان امیرجهانگیر ولد شاه رستم
بی ادبی را از حد اعتدال گذرانیده مستوجب تنبیه و تأدیب گردید و شاه جنت مکان عبدالله خان استاجلو
که در آن وقت امیرالامرای ایران بود به تنبیه او مأمور فرموده بودند و او بر سر امیرجهانگیر رفته و زرفشانی
دولتخانه او را بدست آورده مقتول ساخت و بوعده‌ای در قلعه و قمع ایشان کوشید که خانواده ایشان
بباد غارت و تاراج رفت و دقیقه از دقایق تخریب فروگذاشت نکرد و اولاد او شاه رستم و محمدی بعد از
گریخته شدند از ساوه و از شیع گذر جانب آن ولایت شده قایم که مسکن او بولایات او قریب بود امیرجهانگیر
در جبال او بود و از حد شرف التماس عفو تقصیر او سلسله نموده شاه جنت مکان قلم عفو بر جریده او
اعمال بازماندگان او کشیدند و شان استمالت نامه و لطف باقبال پادشاهی آوردند شاه جنت مکان
الکاء لرستان را میان ایشان قسمت نموده بالاتفاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام نمودند
شاه رستم بجاده اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی شیوه ارباب ... پیش گرفته بطریق
عصیان سلوک نمود امیرخان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او رفته او را گرفته بپایه سریر اعلی
فرستاده بود در قلعه الموت محبوس بود و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده از او
خاطر اشرف آمد که او را روانه ولایت خود نمایند محمدی مذکور در آن ایام بخاطر خود راه داده
از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفت و از آنجا عریضه مشتمل بر عذر و غیره بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی
کرد شاه جنت مکان عذر پذیر شده او را ارباب سلطوت قاهره مطمئن ساختند بعد از ارتحال شاه
جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم فرستادند او لا و محمدی مذکور فرصت
وقت عمل نموده بار دیگر تمرد آغاز کرده و جمعی از قبایل و عشایر الوار را بسر کرد تا آنکه شاهوردی ولد محمدی
در اواخر زمان نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و اوایل جلوس نواب همایون ... طل الهی بحکومت رسید
و اهالی و اعیان حکومت ولایت موروث شده زیاده از آبا و اجداد او شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که انتقال

در بغداد

ظاهر و هویدا گشت و احکام قلمرو علیشکر بسلکی آغاز نهاده دست درازی بروجرد و اتحمد و دمی نمود و نواب اعلی
برقی و مداراتی میگذرانیدند تا آنکه درین سال که عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده مشهد مقدس را
محاصره نموده بود و موکب همایون بعزیمت سفر خراسان مصمم گشته اندیشه گرفتاری آن ایناق داشتند
و اغورلو سلطان بیات بجهت جمعیت لشکر و سامان یساق بقصبه بروجرد آمده بود و جمهور لشکر بیات بر سر
او جمع نشده بودند شاهوردی خان علی الغفله لشکر بر سر او کشیده با او بجنگ پیش آمد و اغورلو سلطان
که درین دو سال عزت و اعتبار او را دیده شده بود از نواب کامیاب اعلی اندیشه در مقام معارضه و منازعه در آمد
از مشاهده این حال سراسیمه گشته یارای پیش رفتن و نه از غیرت پای پس رفتن بعضی از غازیان بیات را
که حاضر بودند جمع آورده قرار داد که یکی از ایشان بدیوان … باستقبال او فرستاده از سبب آمدن
سوال کرده او را ازین حرکت شنیع که عاقبتی وخیم دارد منع نماید هنوز این معنی بفعل نیامده بود که طلیعه عساکر الوار
نمایان شد اغورلو سلطان نیز ناگزیر به پیش رفت اما در محاربه پا داده ولیری ممنوع و اتباع شاهوردی
از آن طرف بملاحظه و محابا خنگ در دست هم شتند با لشکر الوار که اضعاف لشکر بیات بودند تا … غلبه ظاهر ساختند
و لشکر بیات را مغلوب ساخته اغورلو سلطان با یکی از جماعت بیات … خنگ مردانه کرده … و مردم
بیات متفرق و پراکنده گشته روی بوطن خود آوردند شاهوردی خان اگرچه غالب آمد اما از معاتب سپاه
واهمه گشته بفکر عاقبت کار خود افتاد و از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشته بخرم آباد رفت و حسب حال
خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای نامعقول زبان گشاد اما چون خبر کشته شدن اغورلو سلطان
و جسارت شاهوردی خان بمسامع جلال رسید نائره غضب شاهانه التهاب یافته اندیشه سفر خراسان را
بیرون کرده تنبیه و تادیب او را بر ذمت همت لازم شناخته بر جمع سپاه … و این خبر
موحش آن غرم … را عالی گشته بحسب اتفاق شاهوردی خان از سر خیال باو در گذشته و بدرویش محمد خان
چنانچه سمت گذارش یافت منشور اقبال فرستاده که خود را در معرض تلف در نیاورده بدرگاه … آرد.

تنگ شود

تنگ شود طرح صلح انداخته خود را بالعراق اندازد با فوجی از عساکر فیروزی اثر که در رکاب نصرت مآب
حاضر بودند بی عزیمت در رکاب دولت آورده متوجه لرستان شدند و چون آوازه توجه موکب
همایون بدو رسید از خرم آباد که مسکن او بود فرار نموده بجانب صیدمره رفت بعضی از امرای
لرستان و سرخیلان قبایل از وی تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعه خرم آباد بتصرف اولیای دولت
در آمده … به مهدیقلیخان شاملو عنایت شد و قلعه را باو سپرده و از آنجا عنان اقبال بجانب
صیدمره انعطاف دادند و در عین اشتداد گرما وقت سرطان که حوت در تابه فلک بریان میشد
در صیدمره که گرمسیر لرستان و محال قشلاق الوار است نزول اجلال فرموده شاهوردی خان
از صیدمره فرار نموده بکبور کوه که در پایان لرستان و سرحد بغداد واقع است رفت که از آنجا عزم
بغداد نماید میرقیصر خان که از امرای معتبر لرستان و در سرحد با دو هزار خانوار بود از وی تخلف نموده
باردوی همایون آمد و چون از صیدمره رفتن شاهوردی خان بکبور کوه مسموع گشت و از صیدمره تا آنجا
بیست فرسخ راه بود رای جهان آرا بآن تعلق گرفت که بر سر او ایلغار نموده او را بدست آورند یا …
از لرستان اخراج نمایند و اردوی معلی و آغروق همایون را در صیدمره که … با فوجی از
غازیان بهرام صولت ایلغار فرموده آن مسافت بعیده را که تمام کوهستان پر نشیب و فراز بود
در یکشبانه روز طی کرده چون بپای کبور کوه رسیدند بیت راهی چون ره عشق در پیش آمد کثیر المخاطر
خطیر العواقب * فرازش چو … بلند و نشیبش * ز … نگون تر که چندین … * در آنجا مشخص شد که
شاهوردی و درویش محمد خان خود را از بین دره … انداخته اند و چون … روبه شدن …
صعب بود قدم کشیده در نشستند و باردوی گردون شکوه مراجعت نمودند و قورچیان عظام و یساولان
تعیین شدند که … الوس را که … بر بند که … خود … احکام …
قیام نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم که از بیم شاهوردی خان فرار نموده در میان کلهر بسر میبرد …

۹۵

به درگاه جهان پناه آورده منظور نظر شفقت شاه گردید و ایالت لرستان و خرم آباد و توابع که به عهده قیقوان
شفقت شده بود به سلطان حسین مذکور عنایت شد و ... نقیدان الوار بعنایت شاه استمالت کرده به علاوه سلطان
حسین مأمور شدند و ایشان موازی صد هزار کوسفند پیشکش همایون و ارکان دولت قاهره کرده چون خیمگاه
کوسفندان را بعساکر تقسیم فرمودند و از آنجا عنان عزیمت بصوب ... انعطاف داده قرار داد خاطر
همایون آن بود که داخل قزوین نشده از ... جهت دفع شر عبدالمؤمن خان و استخلاص محصوران نیشابور
بجانب خراسان در حرکت آید چون ... رسید خبر رو آمدن درویش محمد خان و اوزبکان از نیشابور
بطریق مسالمه رسانجا و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایه سریر خلافت مصیر ... رسید و آن
اراده موقوف ماند و از آنجا بییلاقات ... نزول فرموده ایشان را جهت ... شاهقلی سلطان
نمودند مواعده فرموده در معرض ... و خطاب و عتاب در آوردند بعد از آن حسب الالتماس شاهقلی
سلطان برادر اغورلو سلطان که بجای برادر حاکم انجا شده بود در همان قرار باقیه موازی سه هزار
کره البقره ماد بامان ... که در میان قزلباش بخوبی شهرت تمام دارد و سه هزار تومان زر نقد بالطوع
و الرغبه بسبیل پیشکش در همان دیوان اعلی دادند و از آنجا بدار السلطنه قزوین توجه فرموده در ساعت
سعد و امل شهر شدند و نور محمد خان که در ... لرستان ... موکب همایون اختیار فرموده بود
درین روز در حینی که حضرت اعلی بملاقات حاجی محمد خان تشریف برده بود از آمده بتوره و آیین سلاطین
چنگیزی لازم دارد و در خدمت حاجی محمد خان بجای ادب ایستاده بعد از آنجا به پیش آمده کورنش کرده و حاجی محمد
با او رسم معانقه بجای آورد بالجمله حضرت اعلی چند گاه در دار السلطنه قزوین توقف نموده مجلس عالی شاهانه
آراسته با سلاطین مذکور بلا تکلف صحبت میداشتند و هر گاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند عالی
حضور اشرف نواب سکندر شان نیز نموده هر دو در یک مسند نشسته با یکدیگر صحبت میداشتند و نواب اشرف
اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و گرمی دلی بلوازم خدمت و میزبانی پرداخت و مجالست آن

و پادشاه

و پادشاه بیچاره در یک مسند که در زمره سابقه کمتر اتفاق افتاده از نوادر روزگار است القصه حضرت اعلی
بعد از شرائط مهمانداری بانجام ضرورات و مایحتاج سلاطین اشاره فرموده در فصل ماثر سوچه سر ... بان
جبشان کشته نور محمد خان را که بعینه اییس مجلس خاص در فرم ... اختصاص بود همراه بردند و جهت تاکید حاجی
محمد خان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب ایشان کردانیدند اما چون ... شان را الیه از حیثیت و لی تکلفها که ذات
شریف شهریار همایون بدان مجبول است چندان بهره نداشت با او صحبت مصاحبه کمتر اتفاق می افتاد مجملا
در آن زمستان در آن بلده فردوس نشان بعشرت و شادکامی گذرانیده در اوایل بهار حرکت روی توجه سلطنت آوردند
و دیگرباره دار السلطنه قزوین از فر قدوم همایون زیب و زینت گرفت در اواخر سنه اثنی و ثلثین که سال ...
جلوس اشرف است شهزاده کامکار ... و بیان آن بطریق اجمال آنست که اسم شانی لطف الله بود و از اوایل کودکی از اجله
سادات بود شاهزاده شهید سلطان حمزه میرزا بود و بعد از شهادت شاهزاده مذکور چون طبع نظم داشت ترک قزلباشی
کرده در مناقب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام قصاید می گفت و فضلی تخلص میکرد و لیکن مولانا فضولی بغدادی که اهل
ایشان از ... قزلباش است و شیعه فضولی بر عالمیان ظاهر است قطعه در ... قزلباش گفته و ملاشانی تکلو در جواب
او قطعه گفت قطعه فضولی ... بنیاد کرده داش ... کیمین اتدی موسری عالم قزلباش ... کندی ... شیعه ...
نفی که ... ... قطعه شانی در جواب ... بنیاد کرده ... موسری عالم قزلباش ... جبق ...
اغی فضلی ... ... لحاش ... کرکوله تکلو که ... قزلباش ... بعد او که ... قزلباش ... [illegible]
قطعه بسمع حضرت اعلی شاهی رسیده بود و امر بحضور او صادر شده بود در وقتیکه حضرت اعلی شاهی مجلس بزم آراسته بود
و نور محمد خان و والی اورگنج و خوارزم و سلاطین زاده کان رفیق او و حاجی محمد خان و والی مرو و خضر چهار سلطان
و والد امجد حضرت اعلی شاهی بر مسند سلطنت قرار گرفته بودند که مولانا شانی حاضر شد و رخصت از آن مجلس معلی
یافت و خوانین و سلاطین مجلس مشغول باده پیمائی و امرای عظیم الشان به چهار شاخ آن بساط حوزادار کمر خدمت بمیان بسته
ایستاده بودند و از باده و تموجات حضرت اعلی بیگانه و اشعار رو شناس گردیده که مولانا شانی در آن مجلس بنظم شهنشاه زمان

در آمد و پیشنماز را از سجدهٔ تحیت فی الحال ساخت سر بر داشته مردم توران و ایران را مجتمع دید و بدیهه
بخاطر مولانا این مطلع رسید بیت اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست * بطاق ابروی مردانهٔ اوست
طبع اقدس اعلی از استماع آن شگفته شده دست در جیب مبارک کرده یکمشت زر سرخ بر آورده مولانا را
پیش طلبیده دهان او را مملو از آن نقود جعفری فرمودند و حکم فرمودند که قصیده در مدح شاه مردان
علی عمران علیه السلام بخوان مولوی که در دست قصیده در مدح و منقبت شاه ولایت خوانده بود
عرض نمود که قصیده در مدح خدیو زمان میخواهم که بخوانم مسالت او بحصول پیوست و آن قصیده را
گرم و نرم و بهتر خواند حضرت اعلی را از اعتقاد و اخلاص و طرز گفتار شاه خوش آمد مقصود بیک ناظر را
که در زمرهٔ عمده نشسته بود امر فرمودند که ترازو حاضر کرده مولوی را در همین مجلس بر کشند مقصود بیک ترازو آورده
مولوی را در یک کفه ترازو نشانده و کیسهای زر از اشرفی و عباسی آورده بخشید مقصود بیک در وقت برنشستن
از دوش مولوی پوستین مولوی با وزن بند کفش بالا کرده شکر و رود وقت خواندن قصیده در پوستین پوشیده
بود اعلیحضرت شاهی تبسم نموده فرمودند ای مقصود بیک مولوی را با پوستین و کفش و هر چه با اوست بکش
مولوی را بانده کرت کشیده و با انعام او حکم فرمودند و هر ساله سی تومان وظیفه او در آستان مقدس رضویه
حسب الاستدعای او تا مدت حیات او مقرر فرمودند و خطاب ملک الشعرائی خراسان باو دادند و در
مدت عمر اوقات حضور را صرف زیارت و عبادت نموده در سنه ثلث عشرین و الف جهان فانی را
پدرود نموده و محمد تقی مستعدی مشهدی تاریخ فوت او را پادشاه سخن یافته بنظم آورده خودش بر سنگ قبر او نقش
نموده و این التفات شاهانه بروزگار او باقی ماند ذکر چند واقعه که درین سال روی نموده است
از وقایع این سال قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان اوست که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان
این حال بر سبیل اجمال آنکه درویش خسرو نامی از مردم فرومایه محلهٔ درب کوشک قزوین بود که آبا و اجداد او
چاه جوئی و قومشی مشغول داشته اند مشار الیه ترک صنعت پدران نموده بکسوت قلندری و درویشی درآمده تنها

سیاحت

سیاحت نموده و با جماعت نقطویان آمیزش کرده و در آن شیوه اشتهار بهم رسانیده و بتوسط شرب
اشتهار یافت و بقزوین آمده در گوشهٔ مسجدی صلای اقامت انداخت جمعی از درویشان گرد او جمع شدند
داده و گمان معرفت کرده و در آن معامله گرم بازار گشت علما و محتسبان را اطوار او انکار کرده از آنجمله
نشستن او را منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض شاه جنت مکان رسید شاه جنت مکان او را طلبیده
از احوال استفسار فرمودند از شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه را از نظر آنحضرت العلیه نمود
آنچه باو انتساب دیگر وهم مشکل شد چون خلاف شرعی از و مشاهده نفرمودند متعرض او نشده امر فرمودند
که در مسجد سخن فسانه و گوشه خوان را نگذارد بعد از این حال جهت رفع مظنهٔ تهمت علما از ده
آغاز نهاد و تا زمان جلوس حضرت اعلی چند سال در آن کار روزگار گذرانید و بسبب معتقدین او در آن
که در خدمت او بوده اند بتقلب و شورش عیاد آباد و همراه آن مسجد فضای وسیع را در برابر تکیه و در آن
بنیاد کرده و شروع در عمارت کرده مردم آن محله از ترک و تاجیک او را مدد کرده تکیه و باغچه
در نهایت زینت و خوش ترتیب و آماده و باطن آنجا فقیر نموده و همه روزه الوان اطعمه و نقل اطعمه
که اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر میفرمود و با طبقات خلایق آشنا شده بیگ
با او صحبت داشتند و گاه گاه به تکیه او تشریف حضور ارزانی داشتند و بعضی که اعتقاد و ارادت فهمیده
بر اطوار او آشنا کرده با او سخنان ارباب سلوک تقلید نموده شیوه حقشناسی خود را بروش نقطویان
در نظر او جلوه نمیده اند و از غایت ...
بجز آنکه خلاف شرع باشد ... اما جمعی از درویشان که در تکیه او راه داشتند
...
و محابا با اظهار عقیده درویش خسرو در آن حضرت میکردند و الحاد آن طبقه ... و در خاطر شاه
... وضع آن جماعت جهت اجرای رسوم ... شرع انور ... شاهانه

[illegible]

لازم آمد در قزوین که متوجه سفر لرستان بوده بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند و جماعت تاجیک
بدان خدمت مأمور گشته همه را در قید سلاسل و اغلال کشیدند العیاذ بالله چون درین سال بحسب اتفاق شده بود
که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر فنا و اعدام شخص عظیم القدر از منسوبات آفتاب که مخصوص سلاطین
میباشد میکند و محقق است که در بلاد ایران باشد و زایچه طالع همایون استخراج کرده بود و مرکز زیج تخمین در
خانهٔ طالع واقع شده در حضیض وبال است و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که درین فن شریف سرآمد آن
دوران بود دلالات احکام نجومی مقدم اقران است آن حرکت را بدین ... منوع که حضرت اعلی در آن
دو سه روز که معظم تأثیر قران و ... خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را که
قتل آن واجب شده باشد بپادشاهی منصوب سازند و در آن دو سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او
باشند که صدق اسم پادشاهی بر او منطبق آید و بعد از سه روز آن مجرم را بسیاست ... نحس اکبر قران ...
... شده و در آن سه روز که تنفیذش پروانه ... همگنان این رای صواب شمرده قرعهٔ اختیار بنام ... یوسفی
ترکش دوز ... که در شیوهٔ الحاد ... از زمرهٔ اتباع درویش خسرو بود بر دو ... آورده
و حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده اسم پادشاهی برو اطلاق نموده تاج شاهی بر سرش
نهاده اثواب ملوکانه در او پوشانیده و در روز کوچ ... بر ... زین و لگام مرصع سوار کرده اعلام
پادشاهی بر سرش افراختند جمیع امرا و مقربان و ارباب خدمت با قشون و لشکر بآیین مقرر در ملازمتش ...
بمنزل میرسانیدند و در دیوانخانهٔ همایون فرود آورده طعمه و شربت ... شب ... عظام ... عساکر
منصوره بکشیک قیام مینمودند و آن بیچاره عاقبت کار خود را فهمیده آن سه روز بفراغت گذرانیده و آری
ع سلطنت گر همه یک روز بود مغتنم است ❊ حضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر جلودار ... که
سوار گردیده اصلاً ... امور سلطنت نپرداختند مولانا یوسفی ... و بسیار از جناب مولانا جلال الدین
منجم را طلب فرموده با او گفته که ای حضرت ... ... از ظرفا با جناب مولانا ... نموده

بوده یا

بود که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجرای حکم او است و نهایت ازین پادشاه ... حکمی صادر نگشته
چون شما را اساس فقر خود سپیدا نماید اگر بیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان دهد بجهت تحقق امر پادشاهی آن
که بقضا رسد شما او را در دو سه روز احتیاط لازمست جناب مولانا را اضطراب عظیم دست داده در آن
تفرق خاطر گذرانید حکیم رکنای کاشی قطعه درین باب گفته بود مرقوم گشت قطعه شها تو آنکه در اسلام تیغ
خونخوارت ❊ هزار معبد چون بوتخی ملان کرد ❊ فنا در دلم از بوتخی و سلطنتش ❊ دو بیت قطعه شما که شرح نتوان کرد ❊
جهانیان همه رفتند پیش او بسجود ❊ ولی که حکم تو اش پادشاه ایران کرد ❊ نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ❊ ولیکن
تو آدم سجود شیطان کرد ❊ و فی الواقع جناب مولوی بسیار شیطان صفت واقع شده کلام شیاطین الانس ...
صادق و از قیافه و ترکیبش شیطنت ظاهر بود و مولانا یوسفی بعد از سه روز از لباس مستعار سلطنت و حیات عاریت
انخلت بر کشه ... و بعد از واقعه مذکور حضرت اعلی مجددا بر مسند فرمانروایی جلوس فرموده و عشاق و علماء ... میان
عالم صورت اثر آن ذل باین مرتبه رفع گشت اما در نظر خلوت گزینان عالم معنی و آگاه دلان
علوم باطن جلوهٔ ظهور داشت که دافع این شکوه و بال خیر باقبال شهریار بهبال ... نظم کسی را که ... بود
بود یاورش ❊ همیشه درخشان بود اخترش ❊ و درویش کوچک قلندر که همیشه دعویهای بزرگ
کردی زبان بلندی آمده بیشه سر بجزیره فرو برده خود گفته بود که رفتیم تا روز دیگر بیائیم ع رفت و رفت
رفت و رفت آنکه رفت ❊ و بعد از ... تا از سفر لرستان جناب ... درویش خسرو را ...
علما راجع نموده بتفحص حال او پرداختند او از هدایت و بنا ... و شرح ... بسیج ... علما
خلاف شرع باشد اقدام و اعتراف کرده و ظاهرا ... شراب ... نیافته و بود و ...
از اهل ... امر ... بثبوت رسیده اما ... از بیان حال او از غایت ... محتاج باثبات نبوده و در ...
مبارک اشرف درجه ثبوت یافته بود بجهت ترویج شریعت غرا حکم بقتلش فرموده و ... تحقیق ...
او ... گشته دور تمام شهر قزوین گردانیدند ... و دیگر از آن طایفه مولانا سلیمان طبیب ساوجی بوده که ... آن ...

بر نواب اشرف فهم او را انصاف ما حواله کردند علمای ظاهر شرع را ملاحظه نموده تجویز قتل او کردند اما بجهت
دغدغه اطلاق جاهلان بحبس مخلّد قرار دادند چند روزی محبوس بود تا آنکه نواب اشرف حکم قتل او فرموده
بیاران ملحق گردانیدند وَیکی از کبار آن طایفه میر سید احمد کاشی است که بسیاری از نادانان بمرور روزگار را
در تیه ضلالت انداخته بود و شاه صفوت نژاد پاک اعتقاد در نصرآباد کاشان او را بدست مبارک خود شمشیر زده
دو پاره عدل کردند در میان کتب او رساله‌ها که در علم نقطوی بود ظاهر شد که آن طایفه بمذهب حکما عالم را قدیم
شمرده‌اند و اصلا اعتقاد بحشر اجساد و قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عالم و مطلق دنیا قرار داده
بهشت و دوزخ را همان شمرده‌اند و بعد از ان اعتقاد فاسد شده و دیگر درویش خیال اصفهانی از اتباع ایشان بود در راه چراغ
علم فرستادند از اصفهان با فارس نیز چند نفر که اعلم این طایفه گمراه بودند آورده بیاسا و قمع رسانیدند و میان سرکس
منطقه الحاد بود و ابقا رفت و دیگر از آن گمراه بود آن یکی درین اعلی است چه اتباع این طایفه و مریدان خود بر
تعقل رسیدند و درین اثنا ظاهر شد که در ممالک محروسه این طایفه بسیار شده بودند و در ضلال ضلالی مکلف شده بودند
و باز رسید بسمع که شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد و کمالات بود در ملازمت
پادشاه جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بقرب و مرتبه تمام داشت و این ابیات در شان پادشاه اکبر الکلمات و هیئت جلیس و ساخته
ساخته از جادهٔ شریعت منحرف ساخته بود و شهرت یافته با هم میر سید احمد کاشی آشنا نموده و فرستاده بود و در میان
رسالهای او ظاهر شد دلالت بر این معنی نموده و العلم عند الله میر عالم بحقایق الامور میرزا شریف عاملی که شاعر
تازه گوی شیرین کلام است از کابر آن طایفه بود بعد از وقوع این حالات از ترس ایذا فرار نموده به هندوستان رفت
القصه از عنایات این جماعت اگر کسی ازین طایفه بود از میان رفت و در گوشه خمول عرصه خود را
ونشان ساخت و در ایران شریعت نا منسوخ گشت وقایع متفرقه از سوانح این سال محاربه سلیمان خلیفه داماد
قزلباش است با ملیم سلطان و جنود اوزبک در ارض شیر خراسان که عالمیان از تفصیل آن مطلع بوده‌اند که شیوه
وشعار طوایف شیعه قزلباش که نسبت بخاندان ولایت نشان صفویه ملک طریق ارادت و حسن اعتقاد داشت

که هرچند

که هرچند از جانب پادشاه و ولیعهد بی عنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط گشتند مل کردند طلال طریق شاه و دودمان
پاک اعتقاد و در راه طلب و منهج قویم اخلاص از نقص خود دانسته موجب تکفیر نفس و باکی طینت خود محسن
این مقال بیت که گر کرد و ستم رنجه ز از تو * پسر کردم بگرد ادم شمار از تو * هزار آلوده ام و آزار
صابر بوده و از درگاه مرشد کامل ترتیب نشاید الا ایشان نقص را بعرق خجالت و زلال از وادی خدمت پاک گردانیده
حضور را آماده توجه و التفات حضرت ساخته با طمع گردانیدند سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه
ولد قولاد خلیفه شاملو با نسبت خلافت و خلیفه زادگی و حقوق بیت چندین ساله شاه جنت مکان بمجرد
اندک توجهی که از سوی عمال ایشان بظهور آمد روی از آستان تافته بخیال باطل و اراده بطرف شیخم
میرزا ابن سلطان حسین بن بهرام میرزا اسمعیل نموده بقندهار رفتند که او را بخراسان آورده بوسیله او را
خود کامی رسانند از مرچون براه رفته بودند بمطلب خود فایز نشدند و چون قتل این جماعت شده بود از اتفاق
حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع سیستان از ابتدا تا انتها و استیلای علی حده تسوید پذیرفته برو حساب الله مناسبت
چنان نمود که بخت احوال ایشان را بنا بر اتصال بسر رشته سخن در سلک تحریر کشیده شرح وقایع در سیاحل ایشان اثبات نماید
لهذا کلک سخن پرداز از تحریر وقایع احوال ایشان آغاز نهاد در تاریخ اکبری که شیخ ابو الفضل نوشته مرقوم نموده
شده که همایون پادشاه ابن بابر پادشاه بعد از جنگ شیرخان افغان بجانب غزنو و قندهار توجه نموده کامران
میرزا و دو برادر دیگر او که در کابل و غزنین و قندهار بودند موافقت با همایون پادشاه ننمودند و چون از امداد ایشان
مایوس شد بصلاح بیرام بیک بهارلو و بعضی از امرای خود بجانب قزوین بعزم ایران بدرگاه شاه طهماسب
شاه اسمعیل صفوی توجه نموده در تاریخ سنه نهصد و پنجاه هجری ملک الشعرای رسیده مدتی شاهزاده سلطان
محمد پسر بزرگ شاه طهماسب با محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بحکم فرمان قرمای ایران الکار هرات
پادشاه نموده در جمادی الاول نهصد و پنجاه و یک بسمت قزوین و سلطانیه ملاقات شاه طهماسب
واقع شد و قریب دو سال همایون پادشاه در ایران بسر نمود بعد از ان فرمان روای ایران شاهزاده

شاهزاده محمد مراد پسر خود را با دوازده هزار نفر که سرکرده ایشان بوداق خان بود و سیصد قورچی
و دوازده هزار قزلباش با همایون پادشاه فرستادند و ایشان در نهصد و پنجاه و دو
بجانب قندهار آمدند و عسکری میرزا از قبل کامران میرزا در قندهار بود و بعد از جنگ و
جدال قلعه را بتصرف درآورده و بموجب قرارداد بتصرف شاهزاده محمد مراد داده و بتصرف
عمال قندهار درآمد و بعد از اندک روزی شاهزاده محمد مراد در قلعه برحمت حق واصل شد
و چون همایون پادشاه اراده تسخیر بدخشان و کابل و محال دیگر که در تصرف کامران میرزا بود
داشت بجهت نگاه داشتن کوچ و بنه خود از بوداق خان قلعه را طلبیدند و او نداد آخر بمکر و حیله و
بهانه نگاه داشتن عسکری میرزا قلعه را گرفتند و گفتند که شاه جنت مکان معدن مروت و مردی است در این امر
مضایقه نخواهد داشت و مکتوبی برادرانه بفرمان روای ایران نوشتند و رخصت طلبی کردند و قزلباش را رخصت
کردند قندهار در تصرف ایشان ماند تا در نهصد و شصت و شش هجری که سال پنجم جلوس جلال الدین اکبر پادشاه بود فرمان
روای ایران شاه طهماسب برادرزاده خود سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا را با جمعی از امرا بگرفتن قندهار
فرستاد و شاه محمد قلاتی که از جانب همایون و از جانب جلال اکبر پادشاه حاکم قندهار بود و محافظت قلعه می نمود
و پادشاه ایران سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه را بکمک فرستاد که قلعه را تسخیر نمایند و شاه محمد دید که قلعه را نگاه
نتوانست داشت عرضه داشت بحضرت اکبر پادشاه نمود که سلطان حسین میرزا و امرای قزلباش بتسخیر قلعه آمده اند جلال الدین اکبر پادشاه
بیرام خان در جواب شاه محمد نوشت که چون حضرت جنت مکانی همایون پادشاه آن قلعه را بشاه داده اند و ما مشغول فتح هندوستانیم
با ایشان جنگ کردن و کار باین سرحد رسانیدن لایق نیست قلعه را بملازمان شاه سپرده و خود بدرگاه شتافته
بیاید و از آن تاریخ در تحت حکم فرمان روای ایران درآمد و سلطان حسین میرزا اما او [illegible] آنجا بود
تا در سنه ثلاث و الف هجری که خراسان بتصرف عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پسر او درآمد مظفر حسین میرزا
و رستم میرزا فرزندان سلطان حسین میرزا در قندهار و زمین داور متوسل شده بودند بخدمت اکبر پادشاه رفتند

و قندهار

و قندهار بتصرف اکبر پادشاه درآمد تا در سال الف و تسع و عشرین هجری شاه عباس
در عهد جهانگیر پادشاه ولد اکبر پادشاه خود آمده قندهار را انتزاع نموده که ممالک
خراسان را بعد از عبدالله خان و عبدالمؤمن خان در سنه دوازده هجری گرفته بود
و بعد از رحلت شاه عباس در عهد شاه صفی پسرزاده اش علیمردان خان زیک حاکم قندهار
یاغی شده قلعه و ولایت قندهار را بشاه جهان پسر جهانگیر پادشاه داد و این قضیه در سنه
هزار و چهل و شش هجری وقوع یافت و اکنون که سال هجری هزار و پنجاه و یک است
در تصرف خرم ملقب بشاه جهان است شرح حال شاهزادها سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و کیفیت
ایشان در قندهار و زمین داور از زمان ارتحال والد غفران مآل تا زمان فوت [illegible]
و رفتن ایشان بجانب هندوستان و مآل کار ایشان [illegible] مظفر حسین میرزا و رستم میرزا پسران [illegible]
سلطان حسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات
کنار هیرمند گشته تنها در آن مملکت بتربیت عم و آلا جناب کامران کامیاب دولت در زمان سلطنت اسمعیل
میرزا چنانچه اشارتی بدان رفته جهان فانی را بدرود کرد و از وی پسران [illegible] بیادگار ماند محمد حسین میرزا که در زمان
جنت مکان با همشیره اش بخدمت اشرف آمده بود و اسمعیل میرزا او را در قتل شاهزادگان اول او را نیز بعالم آخرت فرستاد و
چنانچه در قضایای زمان جلوس او گذشت مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا که در وقت [illegible] بعد
سلطان حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت بر قتل شاهزادگان صفویه مقصور بود بجا ماندند [illegible] شاهزادگان اقبال
ایشان نیز حکم فرموده بود چه بر کارها از قساوت قلب نسبت ببرادران و برادرزادگان گرامی که اقرب [illegible]
این عمل پیش آورده نسبت به بنی اعمام خود محل اشتباه نیست القصه چون اسمعیل میرزا بعالم آخرت شتافت
قتل ایشان در قندهار وقوع نیافته قرانی نام شخصی از ایل کوچائی از ملازمان سلطان حسین میرزا که در اردوی معلی بود
بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار رفته خبر فوت اسمعیل میرزا را رسانید میرزایان مذکور از عقاب فنا نجات یافتند

آمدند و چون نواب سکندرشان بر مسند سلطنت و فرمانروائی ایران جلوس فرمودند قندهار را بمظفر حسین میرزا
که پسر بزرگتر بود تفویض فرمودند زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند را برستم میرزا دادند و منصور بیگ
که سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا نیز که برادران مادری رستم میرزا بودند در زمین داور با برادر باشند و حمزه بیگ
ذو القدر مشهور بکور احمد که وکیل سلطان حسین میرزا بود و همراه محمد حسین میرزا باردوی معلی آمده بود
بدستور وکیل و للهٔ میرزایان نمودند و او را با احکام شفقت بنیان شاهانه و خلع فاخره با قندهار فرستادند و حمزه بیگ
بموجب حکم همایون رستم میرزا را با برادران که بزمین داور فرستادند از جانب خود وکیل مهمات ایشان
تعیین نمود و مظفر حسین میرزا را در قندهار نگاه داشته بمهم حکومت و رتق و فتق مهمات ملک پرداخت و صاحب اختیار ملک
مطلق گشته سر رشتهٔ کار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان از حکومت جز نامی نمیبردند و خیال استقلال در خاطر
هیچکدام خطور نمیکرد و مطیع و منقاد اوامر و نواهی شده سینهٔ پادشاهی بودند چون ملک محمود که از نژاد ولایان قدیم
سیستان بود و سلسلهٔ نسبتش بصفاریه میرسید بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور را از امرای قزلباش خالی دید
همچنانچه در صحیفهٔ اول این مختصر رقم تحریر یافته باغوای و تحریک ملکان و میران سیستان و امرا استقلال زده خطیب
حکومت سیستان شده و حمزه میرزا سلطان افشار که از جانب نواب سکندرشان حاکم سیستان بود جنگ کرده بتقریبات
و در حکومت آنجا مستقل گردید هر چند این معنی از عقلا مستبعد مینمود حکومت ملکی که چندین سال از تصرف و ریاست
قرار گرفته باشد شخصی تقدیر برداشت بی آنکه مشمول نظر عاطفت پادشاهی گردد و ارادهٔ حکومت در آن نمایند لیکن
آن مرد بلند همت بزور بازوی جلادت جان کوه حایل در ولایت سیستان بنوعی مطیع و منقاد نمود که از سلاطین ملک
وسیع ملک ممالکی نمیشد و چون پرتو این حادثه بر پیشگاه ضمیر انور نواب سکندرشان تافته بنابر آنکه در مقام جراحی خانوادهٔ
قدیم بودند و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان بیعنی محمد خان ترکمان بنام او فرستادند اما چون آوازه
حکومت او بقندهار رسیده و منشور ایالت سیستان از درگاه معلی رسیده بود عرق حسد حمزه بیگ بحرکت
درآمده میرزایان نیز حکومت کار عم خود بدیع الزمان میرزا در تصرف ملوک که همیشه ملازم سلاطین بوده مشاهده

نتوانستند

نتوانستند دید لشکر قندهار و توابع را جمع کرده با کره متوجه سیستان شدند و چون شهر کهنهٔ سیستان که در
دو فرسخی جزیرهٔ پشت زره که محکمه و تغلق ملک محمود و ملک زاهدان و میران سیستان بود نزول نموده شاهزاده‌ها
باستحکام جزیره و کثرت شجاعان ولایت نیمروز که در خورند حمزه بیگ بنابر سابقهٔ آشنائی که فیمابین او و ملک غیاث الدین
محمد عم ملک محمود بود مراسلات مشعر بر صلاح جانبین و طلب مشارالیه و دفع مناقشه فیمابین در قلم آورده ملک
غیاث الدین محمد بنابر تخدمت میرزایان شتافت بعد از قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا
مخدره که در سراپردهٔ عزت ملک محمود پرورش یافته بود بحبالهٔ نکاح آورده و دختر حمزه بیگ را ملک جلال
الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشیده و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که
او نیز در ازاء آن همیشه نسبت بمیرزایان طریقهٔ متابعت و موافقت سلوک دارد و ملک محمود بصوابدید عم
خود عمل نموده فیمابین امر مصاهرت وقوع یافت مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان از سیستان بجانب قندهار
مراجعت نمود اما این معنی موجب کلفت رستم میرزا از برادر شده چه قرار داده خاطر خیال بوده که چون
الکای رستم میرزا النف بالکای برادر بسیار مختصر است و فقط معاش او و برادران نمیکند سیستان را بتصرف درآورده
اضافهٔ الکای او سازد حال که بنابر وصلت مذکور باطاعت و انقیاد ملک سیستان نیز خاطر قندهار رسید مجملا اسباب کلفت
میانه برادران آماده گردید در این اثنا جمعی از اویماقات لشکر و اکراد در میان مظفر حسین میرزا اراده قصد حمزه بیگ نموده
و چون جناب میرزا از بلا شق اقتدار و استقلال حمزه بیگ و تسلط خود رنجیده بود بسخنان ایشان گوش داده استماع
رضا نموده تجویز قتل او کرد حمزه بیگ از این معنی مستشعر گردیده از قندهار بجانب زمین داور رسانیده رستم میرزا را
بر داشته بر سر قندهار آمد از آنجانب مظفر حسین میرزا لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ باستقبال برادر آمد
و در کنار رودخانهٔ ارغنداب از توابع قندهار میانهٔ ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوست و در اثنای جنگ جمعی
از لشکریان مظفر حسین میرزا که با حمزه بیگ متفق بودند از محمود و برادر دم رستم میرزا روی از جنگ برتافته بطرف فراه شتافتند
از این جهت تزلزل باحوال سپاه مظفر حسین میرزا که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور بود راه یافته از محاربه

سواران فوج قلیل شکست بر ایشان افتاده بجانب قندهار مراجعت نمودند و رستم میرزا
و حمزه بیگ بظاهر شهر آمده دروازه ماشور را لشکرگاه ساختند و جمعی را بیمارات
و ارش سغیدان و زابلش در مقام دفع کلفت رستم میرزا و حمزه بیگ درآمده غبار
وحشت که میانه ایشان ارتفاع یافته بود باب عهود و مواثیق فرو نشانیدند و بنابر این
صورت معاهده و پیمان در میان آمد رستم میرزا طوعا او کرها رضا بمصالحه مذکور داده
بالکا خود بازگشت و حمزه بیگ بشهر رفته بطریق دستور سابق بامر وکالت میرزا و
دارائی قندهار مشغول شد و تا سه سال من حیث الاستقلال بامور ملک و مال و حفظ
جناب میرزا استقلال داشت دیگربار جمعی از جهال و مفسدین قندهار در خفیه بخدمت
میرزا رفته تشنائی یافته قاصد قتل حمزه بیگ شدند و حمزه بیگ بر پوشیده
پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاد و میرزا بهرام صبحی داخل شهر شد جمیع امرا و مردم
قندهار باتفاق حمزه بیگ بخدمت شتافته عروس ملک قندهار را در نظر او جلوه
داده بصواب دید ایشان حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفت
بیات را که دراما حمزه بیگ در پیش سفید طایفه بیات بوده بقلعه که مظفر میرزا اهتمام نموده میرزا را به تسخیر قلعه
که در میانه هزاره جات قندهار بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت است فرستادند و
قلات و هزارجات را بجهت معیشت میرزا اقتصار نمودند و قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده
بفراغت و عافیت روزگار بگذرانند اما پانصد نفر از مردم بیات همراه خود برده که همواره در ملازمت میرزا
باشند چون شش ماه بدین دستور گذشت هماین مظفر حسین میرزا و محمد بیگ مذکور را بلطائف الحیل بهم رسید
طایفه بیات سر از خط فرمان برداری برتافتند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که قلعه قلات را
بمدد و معاونت نفر آدم بیات سیزده سیصد نفر دیگر را رفیق طریق ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم

بستان آمده

بستان شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از مسافت بحوالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه
جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجای آورده بشرایط الازم نثار و لوازم خدمتکاری پرداخته چند روز باسباب
عیش و عشرت سر انجام یافت و طریق اطوار پسندیده و مخدوره ملک را که قبل از این بحباله میرزا آورده
بوده بحرم سرای میرزا فرستادند و مدت شش ماه فیمابین میرزا و ملک بشرایط الفت و صحبت بود و بالاخره جمعی از
سیستان که همواره فتنه انگیز بوده بر سر آتش بودند بملک میرزا را منحرف ساختند روزی که حکومت
نشار را از تزلزل ملک برپا شده و بتجربه رسیده در قلعه نادعلی که بمحل قزلباش علاء میران سیستان جناح
ملک بوده رفته در عرض نکبت تمامی امیران و نقیبان زره و امرا و سرخیلان حشامات سیستان بر سر ایشان
جمعیت نموده و دیگر سبب غارت و قتل ملوک سیستان شدند و از آن اوان ملک محمود در صدد ارتکاب
آن بکار بردند واقع است کز ظلم داشت و اولاد ملک غیاث الدین عم او و ملک محمود و ملک شاه حسین
با او بوده ملک جلال الدین برادر در قلعه فتح که یکی از قلاع سیستان است اقامت داشت و ملک
نصر الدین عم دیگر ملک با فرزندان خود که از نجباء ولایت بودند در قلعه جار رود که در جوار فرج
محکم توطن ملک بوده چهار داشتند میران سیستان بمیرزا عرض کردند که اول دفع ملک نصر الدین و اولاد او
اهم و اولیست جناب میرزا که نوجوان مزاج و گوش سخن نیوش داشت باتفاق ملازمان و عساکر سیستان
جمعی از قزلباش فراه و آن حدود که بکومک میرزا آمده بودند متوجه قلعه جار رود شدند و مدت یکماه
قلعه مذکوره را محاصره نمودند و در آن مدت ملک محمود که در حین رفتن میرزا اکثر بر سر او آمده بود
برادران زر و سلاح و اسب و یراق لشکری فراهم آورده بهزیمت کومک اقوام خود متوجه قلعه جار رود شده
و ملک جلال الدین پسر خود را با ملک محمود و ملک شاه حسین و جمعی از اقوام بیشتر فرستاده و خود با لشکر انبوه
متعاقب در حرکت آمد چاشت روز پنجشنبه دهم صفر سنه تسعین و تسعمائه بپای قلعه رسیده
فیمابین جنگ در پیوست آخر روز مذکور قشون جناب میرزا از رستم زو آورد و دست بازو شمشیر ایران

بجانب جنگل و جزیره مراجعت نمودند و ملک محمود مظفر و منصور بخیمه‌گاه رفت یا بعد از آنکه قلعه جمیع ارباب
و صلحا خیراندیشان آن دیار را بخدمت میرزا فرستاده عذرخواهیها از میرزا نمودند و چنین خواستند که با ما
خصومت را در نوردیده بلا شایبه و غدغه و دهشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند جناب میرزا احسان الله استدعا
متوجه منزل و مقام خود گردیده و بعد از چند روز که بخشش و صحبت بسر بردند ملک محمود دیگر از مردم معتبر
سیستان را برسم رسالت نزد حمزه بیک فرستاده او را از طرز و سلوک میرزا که پیشه خاطر میرزا
نمود منع و نصیحت نمود او را از آنجانب ترکمان آمده فیما بین میرزا و حمزه بیک دیگر باره معاهده و پیمان در میان آمد
جمعی از اشرار نفیدان قزلباش از قندهار به سبب تجدید آمدن میرزا از سیستان و رضاجوئی خاطر آن جناب آمده
ملک محمود سه هزار کس از جنود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندهار نمود و در آنگاه
که از صواب دید حمزه بیک تجاوز نمی‌توانست کرد حفظه جانب برادر بزرگتر نموده بجانب زمین داور رفت
و جناب سلطان حسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان را رخصت انصراف داد و چون بعضی از ایشان و از بوده
میرزا در قندهار که شاه از قندهار حمزه بیک و عدم استقلال و عدم استقلال خود به تنگ آمده محمد بیک
بیات را نوید وکالت و جانشینی حمزه بیک داد و تعیین او ترغیب نمود و شاه الیه بعز میرزا جناب میرزا حمزه بیک
بقتل آورده بر مسند وکالت تکیه زده استقلال کلی در امور ملکی و مالی بهم رسانید و رستم میرزا ابو الفتح حمزه بیک
به مجاور ز برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده بر سر قندهار رفت و بعد از آنکه بشهر رسیده در دروازه مشغول
نمود و تا مدت یکماه همه روزه جنگ و جدال وقوع می‌یافت و چون ملک محمود از این قضیه
آگاه گشت عزیمت امداد او سه هزار کس سرکرده ملک غریب برادر عم خود از سیستان به کومک قندهار
فرستاده روزی که لشکر سیستان بقندهار رسید لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین
جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان اسب رستم میرزا را تیر زده میرزا را از اسب پیاده
پیاده به جنگ مشغول شدند و تا شام نیز تیر باران اسب گردش زر او پر تیر سیاه و برق سنان حشر خرمن عمر

صغیر و کبیر

صغیر و کبیر میسوخت آخر الامر میرزا رستم چون ملاحظه نمود که لشکر قندهار به کومک سیستانیان
قوت و قدرت پیشتر دارند دست از ستیز باز داشته بی نیل مقصود بزمین داور
مراجعت نمودند و مدتی محمد بیک بجای حمزه بیک صاحب اختیار ملک و مال و
زیاده از روی استقلال داشت چنانچه میرزا از اختیار او نیز ملول شده و چون قدرت
بر دفع او نداشت باز قرار رفتن سیستان بخود داده بود و با چند نفر از خواص و
ملازمان عازم سیستان شده و محمد بیک بضبط و ربط مملکت قیام نمود احدی را مدخل
نبود و چون جناب میرزا بسیستان رسیده بقاعده معهود ملک محمود در مقام
خدمتکاری در آمده شرط میهمانداری بجای آورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی
نگذاشت و بمال و اکثر مضایقه نداشت حاشیه فتنه جویان سیستان دیگرباره تخم
ماده فساد نمودند میرزا را بدفع علمای ملوک اغوا نمودند و ابواب خصومت و نزاع
مفتوح ساختند و جناب میرزا از تلون مزاج در این امور بی اختیار بوده با زبیان
مردم شب زده رفته با جماعت بدستور جمعیت نموده بر سر همان قلعه که دفعه اول
رفته بودند رفتند و ملک محمود ولد خویش ملک جلال الدین و اقوام خود را بکومک
مردم قلعه فرستاد و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریه ده علی
بین الفریقین محاربه صعب روی داد اول روز شکست بر لشکر ملک افتاده خانهای
موضع را حصار خود کرده بحفظ جان خود مشغول گشتند تا نماز ظهر از روز ملک محمود
خود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول به معرکه انداخته و ملک ناصر الدین عم ملک
نیز با پسران خود و دیگر از مردم جلادت شعار مدد او از قلعه جار و اکثر بمعرکه حاضر
شده لشکر میرزا و میران سیستان را در میان گرفته حرب عظیم در پیوست قریب سه صد کس از

لشکر ملک و تا یکهزار کس از تبعه میران سیستان تعاقب رسیده با خانه میران از استیز و آویز ستوه آمده
میرزا و اخبار که ابشمه خود را که بهائی صعب و جنگلهای پر درخت کشیده و نهبت رفتند و ملک محمود
در همان جنگ سنجدیت میرزا کس فرستاده که ای غنا دکدخدا این سحرکه ما از فساد نموده بوده
منهزم شدند شما صاحب هر دو لشکر بوده باع با جهان بهره و قائم کر بوده بهم بهشت اگر بساط خصومت
و نزاع در نوزدیده سایه وصول بر سرو دستان اندازند مجال آن جناب لایق زمی نماید میرزا
از کرده خود مجتنب وا ز پیرزن منعقد بساط محاربه در نوزدیده با ملازمان خاصه روی بمیان
لشکر ملک آورده و ملک در مقام دوستی و خلاص در آمده باتفاق آن شب بوثاق ملک آمده
جناب میرزا بجمله میله خود نزول نموده دو ماه دیگر در سیستان بوده تا آنکه محمد بیک بیات جمیع اعیان
قزلباش و کار رفته ها را که بالطبع خواهان میرزا بوده بعد رخواهی فرستاده طلب آمدن نمی نمودند
و جناب میرزا عذر پذیرفته عازم رفتن شده و اسباب بر روی سبیه ملک سرانجام نموده سامان کوچ
روانه شد و جناب ملک از حال و اسباب انچه و دست رس داشت ایثار نموده چندان تلطف در می
نمود که میرزا در مقام خجلت در آمده و تمامی اقوام و لشکریان خود همراه نمود که تا قندهار ملازم
حال باشند از آن جانب محمد بیک بیات همیشه در کردن اندخته تا حوالی کرشک استقبال نمود
جناب میرزا بار دیگر بدولت و اقبال بقندهار رسیده در جلوس گاه والد بزرگوار متمکن شد
و اگر چه محمد بیک در تحصیل رضای خاطر میرزا میبود و دا همواره دفع محمد بیک را پیش نهاد همت ساخته
در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را در این امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت
او را از میان برداشته در امور ملک و مال استقلال یافت اما پیش میرزا چون از معاملات
قندهار مایوس شد چنانکه در زمین داور بسر برده و غبار ملالی که بواسطه تعصبی مظفر حسین میرزا و ملک
سیستان در خاطر داشت بالا گرفته همواره مترصد وقت و منتهز فرصت می بود تا آنکه

تسلط اوزبکیه

تسلط اوزبکیه چنانچه در قضایای جلوس سعادت مانوس حضرت اعلیشاهی ظل اللهی رقم پذیر کلک گزارش شد
بر اکثر بلاد خراسان و مشهد ساخت آنها بر کلک کوب حوادث کردیده و اهل قراه که قریب بدار السلطنه
از هم تاخت می درپی اوزبک تنگ آمده و طایفه افشار که در فراه می بودند از ضبط محال ملک و رعیت
اوزبکیه عاجز آمده بکار جان عالم ایشان بجهت حفظ حال و صیانت عیال و اموال الصلاح و صواب در آن دیدند که بیشتر میرزا
فرستاده استدعای قدوم او نمودند میرزا که از سر ورج احوال خراسان و توجه حضرت اعلیشاهی ظل اللهی بعراق و میرزا ال امرا
امرا قزلباش آگاه گشته بود این معنی را مغتنم شمرده و بی تامل عزم فراه نمودند و چون داخل فراه شد بکار خان کرد
ترکان و دل بود تعهد ورود او استبشار نموده طایفه افشار کمر خدمتش بر میان بستند جناب میرزا روزی چند کار را
گرفته بعد از روزی بقتل آورد و جمیع عظما و اعیان افشار را مواخذه و مصادره نمود انچه از سرکار ایشان مستوفی تصرف نمود
جماعت مذکور از او رمیده شدند اما بجهت استیلای اوزبکیه و غلبه ایشان دست در فتراک او زده همگی
متابعت چاره ندیدند بعد از ان جماعت اوزبکیه باطراف او آورده چند مرتبه این او و اوزبکیه محاربات وقوع یافته
و در یکی از حروب با سیصد نفر از شجعان قزلباش در مقابل جنگ کثیری از اوزبک بهادران جنگی که در فرمان بودند
امرا قزلباش بیرون آمده و منهزم شده و فتح و فیروزی نصیب حال او شد از روم فتح و ظفر قلعه استحکام شده میرزا
مذکور در آن جنگ خود بنفس شریف شرب شمشیر انواع مردانگی در ان نبرد از او بظهور رسیده و دو اهمواره این شجاعت و دلاوری از او
بعمل آمده تیغ بیدریغ براه انهزام نمودند **القصه** بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برده جمعی از مخصوصان حضرت اعلیشاهی ظل اللهی
از جمله ولی سلطان قزلباش که منظور ایشان بود ملیحان خلیفه ترکمان و سلطان بیع خلیفه شاملو بودند از خراسان نزد او
جمع آمده بودند ملک خراسان را در نظر او جلوه داده تسخیر آن ولایت اغوا نمودند و ملک محمود که بوی مزاج
مستقیم میرزا از سنت بحر و حمیت بود از آمدن او بفراه و جمعیت لشکر قزلباش و قدرت و استقلال او متوهم شده از سلطنت خود محکمه
که در جنب دولت مشهور است رفته مجمع عموم متحیر در ولایت مرو در مشغول شد و تا موازی ده هزار مرد بر سر او مجتمع شده
و مدت ماه در آنجا بود تا آنکه در ان محکمه اعتقاد خود تمام نمی دید ادو بانی عظیم واقع شد بدین سبب اکثر مردم از شورش

باوطان خود رفتند رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت
و ملک عبد الله فراهی که نسبت قومی با ملک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال
تقرب یافته بود متعهد شد که بسیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را بفریب از
ملک رو گردان ساخته با میرزا متفق سازد و ملک ظریف پسر ملک ناصر الدین را که
عم ملک محمود بود و از عقل و خرد بی بهره بود و معهذا خود را صاحب داعیه میدانست
از وعده های جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام غدر درآمده
در اثنای وبا بجهت تغیرات هوا ملک را بقلعه چاردنگ که محل نزول او بود تکلیف نمود
و ملک جهت استرضای خاطر او قبول این معنی نمود اما ملک جلال الدین ولد مشار الیه
و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته با تمیز همه استیمان نشده بجانب قلعه فتح رفتند
ملک محمود و ملک علی برادرزاده خود و ملک محمودی و ملک شاه حسین را رفیق خود ساخته
بقلعه چاردنگ بمهمانی اقوام رفته در اوایل فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول بودند
که رستم میرزا السعادت ملک ظریف مذکور و بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود
با لشکریان خود از افشار و غیر ذلک که از محال خراسان بر سر او جمع شده بودند
از فراه بایلغار بسیستان آمده یک فرسخی قلعه چاردنگ رسیده ملک ظریف
که با کمال نادانی با اقوام در مقام فریب بوده ملک را در لباس مهربانی بمهمانی برده
بود از رستم میرزا هراسان شده از خدعه خود پشیمان شده با مردم خود در فکر قلعه
داری بود و ملک محمود که بسخن پسر و اقوام و خویشان نیک اندیش عمل نموده بود از خواب
غفلت بیدار شده مجملا رستم میرزا قلعه چاردنگ را محاصره نموده ملک ظریف
و برادران بر خلاف قرار داد تا شانزده روز بمحاربه و قلعه داری مشغول بودند

رستم میرزا سلیمان خان خلیفه ترکمان را بقلعه مذکور برسم رسالت فرستاده و ملک عبد الله فراهی نیز همراه آمد
و ملک ظریف را مره بعد اخری فریب داده او و برادران روز دیگر بی آنکه با ملک محمود مشورت نمایند
بخدمت میرزا رفته ملاقات نمودند و ملک محمود چون حال بر این منوال دید دروازه های قلعه را با ملک محمودی و ملک علی سپرده
ملک شاه حسین را با خود در بیرون ساخته بخدمت رستم میرزا شتافت و میرزا چون وصول ملک محمود شنید ظاهرا بملاقات
و همواری کرده در تعظیم و تبجیل او دقیقه مرعی نگذاشت و بکلمه اطمینان خاطر او با ملک ظریف و برادران که با او بحضور میرزا رسیده
در مقام غدر درآمده بودند بی التفاتی آغاز نهاد و همان روز با قشون و لشکر آراسته سوار شده داخل قلعه شدند و ملک محمود
ابواب مروت مفتوح ساخته بشرایط خدمت و مهمانی پرداخت و جمعی از جهلا و نادانان قزلباش که بسیستان آمده بودند
و غرور بی حساب میرزا مصاحب بودند در مجلس شرب شراب و غلوای مستی با میرزا قرار داده اند که ملک را با چند نفر از ملک زادگان
که لذت حکومت سیستان یافته اند آمر خود سری شده اند و معهذا با مظفر حسین میرزا دم از موالات میزنند از میان برداشته
با ولایت رستم اختصاص گیرند و میرزا بصواب دید ایشان عمل نموده روز دوم ملک محمود را با ملک ناصر الدین و ملک ظریف
و سایر طول و تمامی ایشان را گرفته بعد از چند روز ملک ناصر الدین و ملک ظریف و برادران و اکثر ملک زادگان را
بقتل رسانید اما ملک محمود را با یک دو نفر از اقوام در بند داشت و جمعی را بقلعه فتح که ملک جلال الدین پسر ملک
محمود در آنجا اقامت داشت فرستاد و تا آنکه شبی ملک شاه حسین بمحرم خود و برادران ملک علی از آن شب از قید
فرار نمودند از اتفاقات حسنه جمعی از سیستانیان که بطلب ایشان بحوالی آمده بودند رسیدند و باتفاق روی در وادی
سیستان نهاده از آنجا بمیان فرقه رئیس رفتند و رستم میرزا چون وحشی صفتان سیستان را که مدام مردی در جبال رام
عنایت کرد از خود رمانید و قریب دو هزار کس بر سر ایشان تعقیب نموده و یکی از اقوام را با هزار کس بکومک ملک
جلال الدین ولد ارجمند ملک محمود بقلعه فتح فرستاد و جمعی از ملازمان رستم میرزا که بمحاصره قلعه مشغول بودند بعد از جنگ و جدال
شکست یافته فرار نمودند چون این خبر برستم میرزا رسید بقتل محمود فرمان داده آن سعادتمند نیکو اخلاق را از میان برداشت
روز دیگر که ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکر تازه رسیده میرزا تاب مقاومت نداشته از آب هیرمند عبور نموده بجانب

سرایان رفتند که از آنجا بزمین داور روند و لشکر از عقب مشار الیه از آب که نشسته در حوالی پشته زره
باو رسیدند میرزا چون قرب وصول لشکر ملاحظه نمود بقندهار عنان از ان بر تافته فیمابین حرب در پیوست و بعد از
محاربه بسیار اکثر مردم سیستان شکست بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان رفتند و سیستانیان تعاقب
نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شد این مرتبه شکست عظیم یافته میرزا گشته و بجانب زمین داور
نهضت نموده و ملک جلال الدین و تتمه ملوک بافتراق آن قوم که بجهت اشتراک حکومت با او داشتند بحکومت
سیستان مشغول شدند و چون مهم در سیستان تمشیت نیافت اکثر مردم خراسان که در سر او جمع شده بودند
و او را به تسخیر خراسان ترغیب مینمودند چو هر دو از نشر همت آلای پادشاهی و وجهه فرمان روائی در وی نیافته
از و مایوس شده اکثر از و جدا شدند و میرزا نیز بالکلیه خفیف گشته و در نظرها حقیر ماند و لشکر او در پی نیز
کرد تا بحدت قلعه زمین داور آمدند و از جانب مظفر میرزا با کوکتار رسید قلعه را بچی سپرده خود بجانب قلات
و هزاره جات رفتند و در قلات شش ماه توقف نموده غازیان بیات و جیستی که میرزا بکار رفته بود اراده
نمودند که قلعه را تصرف کنند والده میرزا از تفنگ شده و ابواب دخول قلعه را مسدود ساخت و با خواجه سرایان
وعده بیوتات نگاهداری قلعه نموده در این هنگامی از اجرام تفنگان تفنگی بجانب آن زن شیر دل آمده بزخم
آن تفنگ والده ماجده میرزا بعالم بقا پیوست و در خلال آن حال و هنگام جنگ و جدال میرزا از لشکر رسیده اکثر
طبقه بیات را که سر از جیب عصیان و بلا اوبیاد بر آورده بودند بتیغ انتقام گذرانیده اما نظر بر احوال خود
انداخته چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر او راه یافته و کمر جنبان او بسر آمده و اوضاع روزگار در
آن ولایت بر حسب دلخواه مشاهده ننموده و از جانب مظفر حسین میرزا نیز وقدغن گذاشت و مدار قندهار
اوزبکیه راه عراق رهیدی و یافت وار جانب قزلباش نیز مدد متصور نبود با لضرورت غریب دیار هند نمود
بعد از وصول بآن دیار فیض ملاقات پادشاه کامگار روداده جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی گشت
و آن پادشاه والاجاه بمقدم او اکرامی داشت در اول اصل صوبه ملتان را بجاگیر او داده و منظور نظر عنایت

رستم میرزا

آن خبر دلیکان

آن خبر و عالمیان گردیده در هر جا که بحکومت و ولایتی از ممالک هندوستان منصوب گشت
و بجهت جذب قلوب مظفر حسین میرزا و بدست آوردن زمین داور و قندهار آن پادشاه جم جاه
پرورش ایشان چندان مرعی و جهان لنگ که به رستم میرزا بظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز
مایل برفتن هندوستان شد زیرا که امرا اوزبک که در خراسان بودند خصوصا دین محمد سلطان
و باقی سلطان اوده و جان باقی سلطان خواهرزاده عبدالله خان که بحکم رفیع بحکومت و تسخیر آن ولایت
مامور بوده ساحت آن دیار را لکدکوب حوادث ساخته مکرر لشکرها بسرحد و قندهار و سیستان فرستاده
میان ایشان و مظفر حسین میرزا محاربات قوی الظهور پیوسته و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر
یافته جنود اوزبکیه منهزم میشدند مع ذلک هیچ وقت حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی
نبود و فرصت و آسایش از آن مردم دوری گزیده و اکثر عظما و اعیان قزلباش و ملازمان معتمد کار آمد
مظفر میرزا در معارک مقتول شده پژمردگی تمام بچمن دولت ایشان راه یافته بود و از جانب حضرت اعلی
شاهی که در عراق تشریف داشتند مددی بایشان متصور نبود مظفر حسین میرزا نیز صلاح حال خود را
در رفتن هندوستان دیده مفری جز آن نیافت اگر چه بعد از رفتن رستم میرزا عبدالله خان والی توران
ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا فرستاده و تتمات نامه در قلم آورده که هر چند منازعه اوزبک
و قزلباش و عداوت تورانیان و ایرانیان رسم قدیم است اما آن سلاله کرام از جانب مادر نیز بالوغ بیگی
باشند که با او جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن هندوستان از دل بیرون
با خاطر جمع در قندهار ساکن باشند و مکن مرا به تصرف جغتای نرسیده و چون مکرر فیمابین لشکر قندهار
و اوزبک محاربات واقع شده خونها ریخته شده بود مظفر حسین میرزا آن سخنان را از جهت رفع خدعه
و فریب نموده احتیاط نکرده و توهم بر مزاج میرزا غالب گردیده بسعی خاطر ترکان بسوی اکبر پادشاه
قندهار که مدت ایشان بسر دار قماش هند و جمعیت زر مصروف بالکلیه طبع شریف میرزا از مملکت

داری و ضبط مملکت قندهار بطول متغیر ساختند و ممالک هندوستان را پناه آرامش و
و آسایش خود ساختند و قراپک کورجانی که نوکر سلطان حسین میرزا بود و قبل ازین
از مظفر حسین میرزا اگرچه بجانب هند رفته رتبه امارت و منصب قوش بیکی گری یافته
بود از جانب پادشاه عالیجاه فرمان روای هندوستان متعهد شده بود که میرزا را
بخدمت آورده ولایت قندهار را بتصرف منسوبان آن پادشاه والاجاه دهد بقندهار
آمده شروع در وسوسه کرد و جناب میرزا را امیدوار پادشاهانه مستظهر گردانیده و از پیش
بیک خیرخواهی و حلال نمکی والده میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا راه یافته بودند با خود
متفق ساخت مجملا دمدمه و افسونگری او مزید علت شده رفتن هندوستان در
خاطرشان رسوخ یافت در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاده
بالاخره خود بعد از تکرار مراسله و عهد و پیمان عزیمت هندوستان نموده پادشاه
والاجاه حکومت قندهار را بشاه بیک خان کابلی حاکم بنگش که از امرای بزرگ
السلطنه بود و منصب سه هزاری داشت و در آن وقت در حوالی ملتان بود نامزد نمود
چون مشار الیه خبر یافت که قراپک مهم قندهار را بر حسب دلخواه ساخته و برده است
و طبع میرزا را بجانب هند مایل ساخته با ده هزار نفر لشکر خود و امرا تابین ایلغار
نموده بقندهار آمد و از جانب پادشاه تواضعات پیش از پیش نسبت بمیرزا نموده
وعده های جمیل داد جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمده شاه بیک با
لشکرهای در سنه الف من الهجره داخل قندهار شدند جناب میرزا و اتباع
چون خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر و قزلباش را بنظر در آورد با وجود آنکه از
تاریخ فوت سلطان حسین میرزا تا این غایت که قریب بدوازده سال بود بانواع

فوز

فوز بجال سپاه راه یافته بود و امرا و مردم کار آمدنی بسیار گم شده بود
اردوی آراسته و لشکر بیشمار بر آراسته دید بهمان لحظه از کرده پشیمان گشته
متأسف گردید و بر و بغایت متعجب بود که دل از آن ولایت دلگشا که
بسبب نت و خطا و مسقط الراس و محل نشو و نمای او بود بر داشته از سر
سلطنت و فرمان روائی بملازمت و نوکری بیگانگان تنزل نماید چون کار از
دست رفته و تیر از شست بیرون رفته بود و پشیمانی سودی نداشت و تفکر دور
و اندیشه باطل اسباب مهمانی و خلعتهای فاخره و تکلفات دیگر جهت شاه بیک خان
و امرا جیغهای سرانجام داده کس فرستاد که بیرون آمده یکروز مهمان میرزا
باشند که بعضی سخنان ضروری در مواجهه گفته شود و از خفت رای و نقصان
خرد اندیشیده بود که چون شاه بیک خان بیرون آید او را بعذر خواهی
نموده بهر نوع که تواند خود در آن قلعه اندخته در حصول مقصود سعی نماید او خود مرد
سپاهی کاردان بود مهمی را که با آسانی ساخته بود در عقده دشواری نینداخت
و دیگر بسخن میرزا التفات ننموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت
نیک داخل قلعه شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرفی و حکایت
ضروری داشته باشند بمراسله و مکاتبه گفت و شنید نمایند میرزا را
یأس تمام دست داده بکام و ناکام دل از حکومت قندهار بر داشته
بعد از تکلفات و ارسال هدایا که از جانبین بظهور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه هند شد
و چون بسجده بیت پادشاه رسید منظور نظر عاطفت گشته بخطاب فرزند ارجمندی و منصب پنج هزاری
پیشکشها به پادشاه گشیده جواهر نفیسه و مرصع آلات آنچه داشت بر طبق عرض اخلاص نهاد

اما از ضلاع هندوستان گلچینی از آن بوستان میرزا را خوش نیامده و بهیچ وجه صحبتش خوش نبود
با جزو بیان او و پادشاه طرح بد نشست و لوازم کورنش بدستور شهزادگان بتقدیم نمی رسانید
رفته رفته دست از جا گیری او برداشته اکراه خاطر او بر پادشاه ظاهر گردید موجب غبار خاطر
خسرو عالیشان گردیده در مقام استخفاف در آمد و روز بروز آثار کدورت
نمایان تر گشت و چند سال بدین طریق گذرانیده همیشه آرزوی آمدن ایران
و ملازمت عتبه علیه شاهنشاه صفوی داشت و گاهی اراده حج بیت الله الحرام
مینمود و رخصت نمی یافت تا آنکه اعراض نفسانی بر او غلبه کرده پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد و بتاریخ سنه ثمان و الف هجری دعوت حق را اجابت نموده باجل
طبیعی فوت شد و از دو سه پسر در هندوستان ماند سلطان حیدر میرزا و اسمعیل میرزا
و بهرام میرزا اما رستم میرزا مرد دنیادار بود و با روزگار ساخته شیوه ملازمت
و نوکری پیش گرفته با خان خانان پسر بیرام خان ترکمان که از امرای قزلباش بود
وصلت و آمیزش کرده هر چند گاه بمعاونت او بحکومت ولایتی منصوب میگشت
و بعد از ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او بهمان دستور مکرم و معزز بود
و برادر کوچک او ابوسعید میرزا در سنه خمس و الف بجوار رحمت ایزدی پیوسته
در آخر همان سال سنجر میرزا نیز فوت شد و مراد میرزا نام پسری که داماد خانخانان
است با دو سه پسر دیگر دارد و الیوم که سنه هجری خمس و عشرین و الف رسیده
رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا با چند نفر از ذکور و اناث در
ولایت هند اند و تفتیش احوال ایشان بعد ازین مناسب حال و سیاق تاریخ
وقایع ایران نیست ذکر آنکه تا تاریخ هجری بهزار و پنجاه و یک رسید رستم میرزا در حیات است و

عمرش بود سال

عمرش بود سال رسیده و در خدمت اعلیحضرت شاه جهان ولد خلف نور الدین محمد
جهانگیر پادشاه بن پادشاه بن جلال الدین محمد اکبر پادشاه میباشد اما چون
رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا که در زمین داور از لشکرکشی
اوزبک و عدم موافقت برادرش مظفر حسین میرزا که والی قندهار بود و از نفاق
اهل ملک بتنگ آمده بود و حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه مکرر تکلیف
بجانب هندوستان نموده بود رستم میرزا بخدمت اکبر پادشاه رفته زمین
داور که حصه او بود پیشکش نموده و پادشاه صوبه ملتان باو مرحمت کرد بعد
از آن شاه بیگ خان چغتای را با چند هزار کس و مکتوب محبت اسلوب بنام
مظفر حسین میرزا بجانب قندهار فرستاد که اگر بلطف بهند آید فهو المطلوب و الا
بحکم قندهار را گیرد و با زمین داور و نامه محبت طراز باین مضمون شاهزاده
عالیمکان مظفر حسین میرزا نوشته بود صورت مکتوب نقاوه دودمان معانی و خلاصه
خاندان مکارم و معالی گوهر معدن سیادت جوهر خاتم سعادت قرة العین
السلطنة و الاقبال مظفر حسین میرزا بتوجهات باطن قدسی مواطن شاهنشاهی انشراح یافته
استکشاف فرماید از آنجا که همت جهانگشا مصروف انتظام طبقات انام
و متوجه ترفیه احوال خواص و عوام است همواره مقصد این نیازمند عتبه کبریا آنست که
مستعدان هفت اقلیم بدرگاه عالمپناه روی آورده از فواید فضایل بمقاصد
صوری و معنوی فایز گردند و از دور و نزدیک معلوم عالمیان شده که چگونه
ارتقای مدارج سلطنت علیه صفویه پیش نهاد خاطر فیاض است و بعد الحمد که
فرزند سعادتمند برخوردار رستم میرزا اعتماد بر عروه وثقای عاطفت پادشاهی

نموده ورود سعادت مورود نمودند نیز بمقتضای رأفت عام و عواطف خاص
موم الیه را بالطاف گوناگون اختصاص بخشیدیم و صوبه ملتان که چند برابر
قندهار است باو مرحمت فرمودیم و چون او باخلاص متوجه این درگاه معلی
که موطن سعادتمندان روی زمین است شده هر آئینه دولت روز افزون خواهد بود
لایق آنست که انسعادت نشان نیز وقت را عزیز و فرصت را غنیمت شمرده بخاطر
مطمئن بدریافت ملازمت اقدس متوجه شوند و قندهار را با اولیای دولت
ابد پیوند سپارد که یقین ارباب دانش است که آن فرزند از عهده نگاه داشتن
آن حدود بیرون نخواهد آمد بعد از آنکه بشرف حضور مشرف گردند اگر باز مایل بآن حدود
باشند تعلق بایشان خواهد داشت و درین صورت ایرانیان و تورانیان را
جای سخن نماند و ایشان را از منسوبان این دولت روز افزون دانسته متعرض
احوال نخواهند شد و اگر مانعی بالفعل هر چند داشته باشند که درین زودی
نتوانند آمد فرزند عزیز خود را روانه ملازمت عالی سازند تا او محفوف الطاف پادشاهی
شده موجب اطمینان و استظهار آن نقاوه کرام گردد و باید که خاطر اشرف را
منتظر احوال خیر مآل خود دانسته چگونگی حال و مکنون ضمیر حق گذار خود را بعرض
دارد بتاریخ ابان ماه الهی لا سنه جلوس موافق الف هجری نبوی و شاه بیک خان
گفته بودند که اگر قندهار و زمین داور را با توابع تسلیم نمودند متوجه هند گردند
ما یحتاج ایشان را بوجه اتم مهیا نموده روانه گردانند چون مظفر حسین میرزا را
قدرت جنگ و جدال نبود ناچار بامر نا ملایم رضا داده با سایر فرزندان
و منسوبان بهند رفت ||| احوال سیستانیان و ملک جلال الدین قبل از یورش رستم میرزا به تعرض خود

اوزبکیه

اوزبکیه بدان ولایت بیشتر از پیشتر شد اکثر اوقات میانه اوزبکیه و مردم سیستان
و ملک جلال الدین محاربه بود و از ملکان اقوام او خصوصا ملک شاه حسین چند گاه خود
را حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده بودند و اوزبکیه بعضی از مملکت را
متصرف شده بودند در مقام تسخیر قلعه او در آمده بودند و او بعد از بذل و
جهد تمام عاقبت کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت
درگاه سدره نشان شاهی نموده و در دار السلطنه قزوین بملاقات فایز گشته در
مجلس خاص محرم حریم بزم با اختصاص گردید چنانچه در قضایای ایام
نوشته شده و نواب کامیاب همایون با او مصاحبانه حرکت مینمودند و چون
ایامی در خدمت نواب اشرف بسر برد هوس رفتن سیستان و دیدن
فرزندان نموده رخصت انصراف یافت و چون بسیستان رسید و
اولاد جانی بیک سلطان که از جانب عبد الله خان بایالت سیستان و تسخیر
ولایت نیمروز مامور بودند اقتدار تمام یافته بودند ملک جلال الدین بمحاربت و
ایشان را در خیر قدرت خود ندیده و تا توجه نواب کامیاب شاهی ظل اللهی
بخراسان صبر نتوانست نمود فرزندان خود را برداشته بقندهار رفت
و چندگاه در قندهار توقف نموده عزیمت رفتن بهند و ملازمت اکبر پادشاه
داشت که طنطنه رایات نصرت آیات حضرت اعلی در خراسان بلند آوازه
گشت و چون ممالک خراسان در حیطه تسخیر آمده دار السلطنه هرات مضرب
سرادقات اقبال گردید مشار الیه از قندهار آمده در هرات بشرف ملازمت
اشرف رسیده برتبه بلند خانی سربلندی یافت و ولایت سیستان تفویض

بادیافت والی الغایه در انملک بکامرانی مشغول است راقم حروف تفصیل
قضایای مذکور را بنوعی که بتحریر پیوست از راویان ثقه حضور صاملک شاه حسین
عمزاده ملک جلال الدین مذکور که الیوم در رکاب بندگان است و بزیور رعایت
و استعداد آراسته و رسایل منظوم و منثور از لالی بحر فصاحت پیراسته است
استماع نموده والعهدة علی الراوی ذکر محاربه که در ارغند ترشیز میانه امراء قزلباش تقدیم
سلطان اوزبک و برادران او وقوع یافته و انهزام طایفه قزلباشیه معرکه آرای مضمار قصه
پردازی بعنی خامه مشکین ختامه لسوده صحیفه را بدکر و اینه به بوده که بعضی از امراء خراسان خصوصاً
سلیمان خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو که حسب الفرمان قضا جریان حضرت ظل الهی مورد
مرحمت و بسعادت درجه ماز پرتو توجهات شاهی دور و از عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون
شنیدند که رستم میرزا با مظفر میرزا برادر بزرگتر محاربه نموده بر او ظفر یافته در قندهار لوای سلطنت افراخته بود
افلاس و جشعا خود را بدست باد تباه ساخته روی از رشد کامی تافته بجانب ایشان
بجانب او میمن نموده بطرف قندهار و زمین داور رفتند و از اعیان قزلباش شیخ اسلام بیک شاملو
و دیگر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه ازبکان احوال ایشان اختلال پذیرفته بود و از دیرمن امرا
انگاه گشته روی توجه بآنطرف آورده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند اما تارشن ایشان میان ایران مرتب
صحیح روی نموده قندهار بدستور سابق بمظفر حسین میرزا متعلق گرفته رستم میرزا بجز زمین داور و ولایت دیگر تصرف
نداشت امراء مذکور از استماع خراسان و آمدن آن ولایت ترغیب نموده تا اکنون استمداد
امرا بفراه آمده از آنجا بخراسان نمودند بهات او و آن ولایت هیچکدام ذوق و از احوال او
شروع چنانچه بتحریر پیوست تمشیت نپذیرفت و بعد از آمدن بخراسان نیز فکرها نموده آن جماعت از ولایت
شدند و بانفره سلیمان خلیفه بولایت تون تشریف و تمامت آنها از و بهم امرا و اعیان خراسان گرفته

ارکان

هریک را تفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجه بجانب خراسان آوردند
سلیمان خلیفه بولایت تون و خابد که الکاء قدیم او بود رفته سلطان علی خلیفه به
دستور نیز باین رفت و از ملازمان قدیم ایشان و طبقه قزلباشیه که
در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هریک قشون
آراسته ترتیب دادند مصطفی خان را که حسب الفرمان همایون حاکم سبزوار
بود طلب نموده بار اده تسخیر و تصرف بعضی از محال خراسان که تا غایت
اوزبکیه تصرف تمام در آن ننموده قلاع آنها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود
از مقام خود حرکت کرده به ترشیز آمدند و در آنجا امرا و اعیان استاجلو
و شاملو و ترکمان و قاجار و اتباع اولاد قباد خان و غیرهم تا موازی
چهار هزار کس جمعیت نموده از اهالی خراسان نیز که دولتخواه
قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته بودند تلیم سلطان و
برادران که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند دفع و رفع آن
جماعت را وجهه همت ساخته از میر قلبا باکو کلتاش حاکم هرات نیز
استمداد نموده با گروه انبوه قزلباش آمدند قزلباشیه با این حال بر سر ولایت
با یکدیگر خالی از نفاق نبودند و بر سر الکاء و مملکتی که طایفه اوزبکیه گرفته است
و ندان طمع بر و تیز کرده در کمین آن نشسته بودند با یکدیگر گفتگوی مینمودند.
القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان تلیم سلطان را
زیاده از ده و هزار نفر شنیدند همگی دل بمحاربه نهاده روی توجه بطرف
جنود اوزبکیه آوردند و در ارغند ترشیز تلاقی فریقین روی داده از جانبین

صف سپاه آراسته کردید بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکه کارزار نهادند
آتش حرب را مشتعل ساختند و چرچیان لشکر قزلباش تاب صدمه اوزبکیه
نیاورده لشکر دست چپ در عین محاربه و گیرودار بودند که لشکر دست راست
شکست خورده راه انهزام نمودند مردم دست چپ از انهزام مردم دست راست
خبردار شده ایشان نیز پای ثبات و قرار ایشان سست شد مجملا فرصت مداخله
و جنگ نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون مردی
قوی جثه ثقیل البدن بود در عین اضطرار فرار در کنار معرکه از اسب افتاده بدست
اوزبکیه در آمده بقتل رسید سلطانعلی خلیفه بسلامت نجات یافت اما از خوف اوزبکیه
در آنجا قرار نتوانست گرفت چون آغرق او در ولایت طبس بود در حوالی آن با معدودی
از رفقا بطبس بود در راه جمعی از جنود اوزبکیه باو رسیده بین الجانبین محاربه
روی نمود سلطانعلی خلیفه مغلوب گشته در آن واقعه بقتل رسید شاه بوداق
رکنان که یکی از حضار آن معرکه بود از جنگاه بیرون آمده در [illegible]
نموده از راه طبس بدار العباده یزد آمد چون در خراسان مخالفی غیر از اوزبکیه نبود
آمده بود در یزد توقف نتوانست نمود بعزیمت آنکه بیاید از اوزبکیه روی بازردی
توجه بخراسان نهاد او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسیده بقتل رسید مصطفی خان با اکثر مردم خود
بسلامت بطبس رسیده بعد از چند گاه که در طبس بود حفظ آن سرحد نتوانست نمود و بتون رفت و چون
دست یافته در آن سرحد نیز اوزبکیه از حد حساب بودند نظیم سلطان بودن او در تون شنیده
با چهار هزار اوزبک بر سر او آمده او در شهر بند کرده و بند قیچیان قدر آنکه از خراسان همراه داشت
نتوانست لشکر اوزبکیه آنکه آنها را از شهر بیرون کشند از حد شهر بطریق قزاقی باز گشتند مصطفی خان را که از
کوفت

رفاقت

از کیفیت لشکر اوزبک و سردار لشکر خبر نبود از بازگشتن متفکر نگشته بتعاقب ایشان بیرون آمد
و اوزبکیه حلقه عنان گردانیده جنگ در پیوستند و او با فوج قلیلی که همراه داشت مردانه پای ثبات بمردانگی افشرده
بمحاربه اعدا مشغول بود که دست تیم سلطان بغلبه و ازدحام نمایان شد مجملا مصطفی خان در دو ضرب غلط
خورده بدست اوزبکیه در آمده تیم سلطان بقتل رسید و بسیاری از طبقه قزلباشیه در بین معرکه بشهادت رسیدند
امرا در جهد با خلاص راه عدم پیمودند این اخبار در دار السلطنه قزوین بسامع جلال رسید چون این طبقه را به
~~چون این اخبار در دار السلطنه قزوین بسامع جلال رسید چون ایلچی نیز یافته~~ و دیگر طبقه
هر یک بکفران نعمت گرفتار آمده به سزا و جزای کردار خود رسیدند آنحضرت اعلی از قضیه مصطفی خان
که مرد دلیر مردانه خالص گزین بوده و از عالم غیرت در آن جنگ آن طبقه اختیار نموده بود متأسف گردید
ایالت طبس را به تیمور سلطان لکز لوقوی که در درگاه بعضی بود تفویض فرموده بدان صوب فرستادند
اما چون اوزبکیه در آن سرحد دست درازی کرده بودند و او از عهده ضبط آن سرحد بیرون نتوانست آمد
در تاریخ الحال الکای طبس به مهراب خان قاجار که مرد مردانه و از جوانان روزگار است تفویض یافته بضبط
فرستادند و او تا حین فتح خراسان در آن سرحد از آنجا بالوجی ضبط نموده بود و مردی که بهادرانه
در آن سرحد بسعی ظهور یافت که از سیاق کلام آینده وضوح می پیوندد و راقم حروف حقیقت این
قضایا را بنوعی که تسویه یافته اختصار آن معرکه استماع نموده ذکر وقایع و سوانح سال حسنه آل بویه
سوانح سنه ثمان و ثلث و الف هجری که سال هشتم جلوس همایون اعلی شاهی ظل الله است ایام و کر
انجمن افروز کرد سلطان حسن جلوه نوروزی کرده نوروز این سال بمیمنت و اقبال بحساب ساعت الالغ
روز دوشنبه ششم ماه رجب المرجب وقوع یافته چون فصل زمستان بنهایت انجامید و افسردگی
جهان ببهجت و خرمی تبدیل یافت بیت روی هوا لخلخه بیز شده باد بهار طرب انگیز شده
سیر و شکار گیلان که نخست الواقع و فصل بهار از لطافت هوا و کثرت ازهار بسیار ممالک و قطار

استیناز تمام دارد و از خاطر شهریار کامکار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی برزده
با مضای این عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده عنان توجه بصوب انعطاف
دادند و فرهاد خان که در آنوقت حاکم گیلان بود جهت تهیه اسباب ضیافت
و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون در الکای طارم
نزول اجلال فرمودند چند روز در موضع منجیل و خرزویل که دو قریه است از قرای
طارم در دامن کوه واقع شده خانها بر زبر یکدیگر ترتیب داده اند و باغات بسیار
بر دامن کوه کشیده و چشمهای صافی خوشگوار از آن قله کوه بپایین آمده از یک عمر
میریزد و در فضای جنان هر قطعه از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغات
جنان نشان میداد توقف فرموده بساط عیش و عشرت گسترانیده و از صباح
تا رواح در مجلس بهشت آیین مقربان محفل ارم تزیین جام ارغوانی از دست
ساقیان زهره جبین کشید صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس
پوش میرسید و مطربان خوش آهنگ و مغنیان تیز چنگ لحظه در کار خود در
می‌نمودند و همچنین جمیع مردم که در آنوقت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند
از خواص و عوام و از آقا و غلام بشرب مدام مشغولی داشتند در آن چند روز
داد فراغت و خوشدلی دادند و از آنجا رایت جهانگشا را افراخته الکای کهدم
گیلان از غبار سم سمند شهریار جهان عطرسا گردید و فرهاد خان با اهالی گیلان
برسم استقبال بیرون آمد در شب نوروز این سال فرخ فال در یورت کهدم
موکب همایون پیوسته اهل گیلان شرف بساط بوسی دریافته بقدر امکان به
وظایف خدمات قیام نموده اقامت و ساوری نسبیار اثیار عساکر نصرت

شعار کرد و علی الصباح که خسرو کواکب دست امید از دامن حوت کوتاه کرده
در گردون حمل حایل ساخت حضرت اعلیشاهی نیز سمند گردون خرام را جانب
کوکه تحریک داده و از آنجا خطه جنت نشان لاهیجان از زمین موکب همایون
رشک باغ جنان گردید اهالی آن دیار از غبار سم سمند جهان پیما زیادتی روشنائی
دیده بینا حاصل کردند فرهاد خان بوظایف پیشکش و خدمات قیام
نموده تمامی امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت نزول و ساوری داده
دقیقه از دقایق میزبانی نامرعی اما علیخان حاکم گیلان بیه پس که حضرت اعلی برحسب
التماس فرهاد خان مجدد الحکومت آن ولایت را که بتحکام سلاطین سابق
باو ارزانی داشت قبل از ورود موکب مسعود در ملازمت و ملاقات فرهاد
خان غفلت و اهمال ورزیده تمرد او نماینده بود بلکه باعلان کلمه عصیان بر
زبان آورده حشری از انبوه متجنده گیلان فراهم آورده بامور نالایق که
دور از طریق موافقت و متابعت بود اقدام نمود و محصلان که جهت ایصال
وجه تقبل همراه بودند بانیت معصیت باز گردانیده بعد از وصول موکب فیروزی
بآن ولایت همان شیوه مرعی داشته خار ادبار دامن گیر او شده یکبارگی
بساط حقوق تربیت حضرت اعلی را از ساحت خاطر در نوردیده روی از آستان
سعادت آشیان برتافت و شرف عتبه بوسی که موجب اعزاز سعادت او
بود در نیافت از کشکر امیره مظفر را دایره سیاوش شیوه نرد عصیان
پیش گرفته شرافزای عرصه طغیان بود از این جهت بحر سیاست و غضب
شاهانه بموج آمده جمعی از عساکر فیروزی مآثر که در آنوقت در ظل رایت فتح آیات

نگذشت

همایون مجتمع بودند بدفع او نامزد فرمودند و فرهاد خان چون احوال باعث
استخلاص و کفل مهمات او شده بود درین وقت استدعا نمود و التماس
کرد که رفع فتنه آن تخت برگشته نابکار با او حواله شود حسب الاستدعا جای
او بسرکردگی لشکر فیروزی مآثر اختصاص یافت و بدان طرف روانه شد و کمهزار
نفر تفنگچی که از اصفهان بر حسب فرمان آمده بودند مرافقت او مأمور شدند
و حکم شد که پیادگان مذکور از صوابدید ایشان پای بیساط صحبت قاجار
در نگذارند و حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که ذوالفقار خان قرامانلو امیر الامرای
آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه آستارا و طوالش در حرکت آیند
و ساحت آن ملک را از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازند
و امیر مظفر برادر امیر سیاوش از بخت برگشتگی در املکش شورانگیخته
راه مخالفت می سپرد و بدست آورده بدفع فتنه علیخان پردازند و حضرت
اعلا در لاهیجان بنفس نفیس توقف فرمودند در فصل بهار در انولایت سیر و
شکار گذرانیده همیشه بعیش و عشرت و کامرانی بسر میبردند و از اهالی
گیلان میر عباس که حاکم لشته نشا بود و حسین خان گودرم همراه فرهاد خان
به تنبیه رفته و گیا فریدون که مردو از آن است اعتقاد و تهجیب بود در ملازمت
اشرف بوظایف خدمات قیام نمود و چند روزی هوای سیر دریا کنار و تماشای
شکار خوک در خاطر همایون جای گرفته در میان جنگل گیلان مخالفت که
خوک بسیار میباشد و همیشه حکام گیلان در فصل بهار با لشکریان کوه
رفته خوک بسیار صید مینمایند و فی الواقع تماشای غریبست راقم

حروف درج کتابه در ملازمت اشرف بوده ملاحظه نمود که حضرت اعلی ده پانزده خوک بزرگ
قوی هیکل که هر یک به جثه گاوی بزرگ بودند و خوک تازک دل دور شکار فرمودند در آن روز بهادر
و مردانگی از آنحضرت مشاهده افتاد که خرد و خورد چون انگشت تحیر بدندان تعجب گزیدند این مقالات
کربر جالیان پوشیده نیست که مردم گیلان بغایت ضعیف عقل و تیره رای و بی سعادت
میباشند نهال قابلیت انجاعت از جویبار خلاف بالا کشیده و از خوان مائده
ازلی خبر مانده غدر و بیوفائی نخشیده اند و بوی مروت و مردمی بمشام جان
ایشان نرسیده عموم مردم آنجا مرتبه طالب فتنه و آشوبند که اگر بزنجیر زاده
در عهد سلطان مستقلی با اراده سلطنت و استقلال روی بر بتیه مخالف و
اضلال نهند مجموع خلایق بی لبث و درنگ ترک ملازمت او نموده در روز
اول جمعیتی فاحش دست میدهد و همان روز بمجرد امر سهلی و استماع خبری که از
خود بهتری بدیشان رسیده عقد جمعیت آن گروه لا عاقبت پاشیده
عاقبت بشامت آن گرفتار گردند روز دیگر اگر آن نوع قضیه روی دهد باز
همان حرکت بتقدیم از ایشان میرسد و با آنکه یقین میدانند و بر ایشان ظاهرست
که فردا بشامت آن گرفتار خواهند شد اصلا از عواقب امور اندیشه مند نبوده
جهت دیگر وزره دولت پاسداری خود را در معرض هلاک انداخته اند و باز
آشنای با حقوق نمک خوارگی خالی از نفاق با یکدیگر نبوده اند و هر یک گمان
مضرتی از دیگری بخود برده اند چه بسیار از این قسم اعمال ناهموار از آن قوم
بدکردار اصدار یافته و همانا آب و هوای آن ملک خراب این تقاضا میکند
در هر چند روز حاکمی در آن دیار دم از استقلال میزند و اکثر سرداران

انجا تیغ غدر کشیده کشته سر در فتنه و شورش نهاده اند از قومی چنین احتراز کردن از جمله
خردوا جیب بود اوجب **نظم** همه کار ایشان سراسر هباست ٭ بقومی چنین تکیه کردن خطاست **القصه**
همت تهیه شکار شهریار کامکار مصروف فرمودند که قرب ده هزار پیاده از مردم گیلان در آن کوه
جرگه انداخته بعضی شکار را به محلی معین که از دو جانب جر ساخته راه بیرون شد مسدود کرده بودند
راه جهت دیگر در میان دره پرورش صید را باز داشته تا از سفید جوه به نهنگ ... دانند **مجملا** حضرت
شاه جهان پناه باتیشه اند بعد دوی از مقربان درگاه و جمعی کثیر از غلامان و مردم گیلان بشکارگاه توجه فرموده
شب در موضع ... که خیمه سلاطین گیلان در آنجا بست رفته که در دامنه کوه پر درخت واقع شده و فرسخ بسیار
در آنجا مهیا شده و فی الواقع از مواضع لطیفه گیلانات و نزول قسم بوده و روز دیگر شکارگاه از فر قدوم
قدوم پادشاه جهان پناه زیب و زینت یافت چون بمیان دره آمدند حکم فرمودند که تفنگچیان بکار خود مشغول
شوند کوشش کرده از صدای عنیف ... و تفنگ گرگ ... و از دود باروت تمام جنگل تیره و تار گشت
و آن حضرت از غایت تهور و شجاعت که از جد و پدر بزرگوار میرسید ... کار دارند صلابت
قوم مهلک باک نداشتند در آن عرصه تک و تاز فرموده ذره از آن قوم حساب نمیگیرند اگرچه
عقلا این رای را دور از اندیشه حزم و طریق احتیاط شمرده چه سلاطین کامکار را احتیاط حزم و احتیاط
از مهمات کارخانه سلطنت است اما حضرت پادشاه علی الاطلاق بنوعی صلابت و مهابت تخم ترا
در دلها رو دشمن جانی داده که هیچ آفریده را یارای آن نیست که نیت با آن حضرت غدری
در خاطر و اندیشه باشد و پیداست که آفتاب عالمتاب را از نقش خفاش ستاره کمان چه نقصان آید
و چون عنایت پروردگار عالمیان همه جهت شامل حال این پادشاه ستوده خصال است همیشه
بر عاطفت ربانی و دولت خداداد کرده از آن کرده اند و دغدغه بخاطر عاطر راه نمیدهند
و پیوسته اشتمال این تفنگچیان در روز بخجسته بیان نموده بمقتضای گویا بود **شعر** هزار دشمنم ار میکنند

قصد هلاک

قصد هلاک ٭ گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک ٭ و همچنین در میان دریا
بار و ندیم در میان ما نوشته عنان آن بدست جمعی از گیلانیان سعادت قرین
کشتیبان داده از سفید رود بالطرف میل فرمودند و در الطرف ایشان از عوام
و انصار خسرو کامیاب دیار تنو و سیر منفر بودند تا آنکه بعد از زمانی دیگر باز جمعی از
مقربان و مخصوصان زورقچیان از گیلکان کشتی ها بستانند و عبور نمودند
القصه نواب همایون چند روز در اطراف و جوانب دریا کنار که شایسته سیر و شکار
بود سیر فرموده دیگر باره خطه لاهیجان بفر قدوم سعادت لزوم غیرت افزای بهشت
برین گردید در خلال این احوال یکی از معتمدان امیر سیاوش والی لنگر که هنوز مقید و محبوس
بود از لنگر بدرگاه جهان پناه آمده از راه دولتخواهی بمسامع جلال شاهنشاهی رسانید که
امیر سیاوش مذکور مجلس خود را از حبس و قید در مخالفت برادر و اولاد و تصور نموده
پیوسته ایشان را بمخالفت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات او نهانی به برادر
میرسد یکی از کتابات که مبنی بر حکایات مذکور بود بنظر اشرف رسانید از این جهت
نائره حمیت و غضب پادشاهانه که درباره او زلال مروت و مرحمت انطفا پذیرفته
بود دیگر باره اشتعال یافته بقتل او فرمان داد اگر ظاهرا از غرض این حکایت بعض
اظهار دولتخواهی بود اما آنچه مرکوز خاطر و مقتضای طبیعت بود چنانچه درباره
مردم گیلان سمت گذارش یافت بعبارت آورده و شهریار پاک اعتقاد بنابر آنکه
آن شخص حقوق تربیت امیر مذکور را بر طاق نسیان نهاده و نسبت بولی نعمت
کفران ورزیده و باین امر اقدام نموده بقتل او نیز فرمان داد و هر دو در برابر
یکدیگر همان ساعت از دست ساقی اجل شربت فنا چشیدند و فی الحقیقه مرده را

کفران نعمت دامنگیر گشته بجزای عمل خود رسیدند و چون قریب دو ماه از 114
نوروز سلطانی گذشت و گرما روی باشتداد آورد رایات نصرت آیات
عزم مراجعت جزم کرد عظمای گیلان خصوصا کیا فریدون را بصنوف نوازش اختصاص
داده بخلعتهای فاخره شبتاج و کمر مرصع سرافراز و گرامی گردانیده روی سعادت
بمستقر عز و شرف نهاده و دار الموحدین قزوین بیمن قدوم شهریار ستوده آیین
رشک اعلی علیین گشت **ذکر عصیان و طغیان محمدیخان در گیلان و لشکر فرستادن بر سر او
و گرفتاری آن مخذول و حبس او بدان بیغیرت در دولت ابد بنیان** چون عصیان
بسعی اهتمام فرهاد خان بار دیگر بر سر حکومت گیلان بی‌پیش متمکن گشته
رایت استقلال برافراشت همگی سپاهیان آن ولایت که بجلادت و شجاعت
از سایر مردم گیلان امتیاز دارند بر سر او جمعیت نموده چون مستقل بود دعوای
خودسری در سر داشت در اندک وقتی خلل فاحش بدماغ او راه یافته بر باد
مال و عقار و عهد ما استوار گیلانیان غدار مغرور گشته قدم از دایره اطاعت
بیرون نهاده و عهود و مواثیق که با فرهاد خان در میان آورده بود نابوده انگاشته
با اظهار کلمه عصیان زبان درگشاد و آن وقت که الکاء گیلان پیشنهاد قدوم
همایون شهریار پاک کیش نیکو اندیش برعرصه جهان پیش گرفت از خدم
مساعدت بخت و پرستاری اقبال شرف خاک بوس انقیاد آن را در نیافت و
بخیال محال مقابله لشکر منصور بترتیب لشکر و اسباب قتال و جدال پرداخت
و در راهها و گذارها چوبها بریده شوارع را مضبوط ساخت و از همعنی جانفشانی
که صعوه ضعیف را تاب چنگال شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست بیت بتجارب

درعرصه زوال

درعرصه زوال نکال آمد **نظم** چون چتر همایون فال شهریار بیهمال سایه وصول
بر دیار گیلان انداخت خبر عصیان او بر پیشگاه ضمیر انور تافت امواج بحر غضب پادشاهی
متلاطم گشته عساکر گردون مآثر بسرکردگی فرهاد خان بر سر او رخصت شد چون
از سفیدرود عبور نموده روی بالکای رشت نهادند بمجرد آوازه وصول عساکر
منصوره تزلزل تمام بحال محمدیخان راه یافت و مرتبه بمرتبه آن جمعیت و ازدحام
روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و فوج فوج سرداران قوم از آن جاهل نادان روگردان
شده بخدمت خان مبادرت نمودند و اکثر محال رشت پس از عبور لشکر ظفرنشان
از پایمال حوادث و نوایب گشت و هر کس درآمدن نفایس وزر و اموال و جهات
او در نهب و غارت درآمده علیخان آثار ضعف و عجز را از ناصیه احوال خود
مشاهده نمود اکثر اعوان و انصارش راه فرار پیش گرفتند با دلی پرغم همعنان
محنت و ندم روی بالکاء فومن که مسکن قدیم پدر و اجداد او بود نهاد مردم آنجا
نیز از اطاعت او سر باز زده بطریق برآشفته پیش آمدند و از امداد و اعانت امیر
مظفر نیز که از نهیب لشکر آذربایجان بحال خود درمانده بود مایوس گشت و با
خود اندیشه نمود که بنکام و ناکام عروس مملکت را طلاق گفته نقود و جواهر و نفایس
اموال خود را بر کنار دریا برد و از آنجا در کشتی نشسته نیم جانی بساحل نجات از آن ورطه
رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه هیجا را بضبط دریا کنار نامزد فرموده
بودند آن تدبیر نیز موافق تقدیر نشد **نظم** چو شد بخت بیدار او خفته خواب ٭ بر او بسته
شد رای راه صواب ٭ پشیمان شد از هر چه خود کرده بود ٭ ولیکن ندامت نمی‌داشت
سود ٭ آخر الامر لا علاج شده بموضع زرنخ از اعمال لشکر و دکه بوله دشت علیخان

واجداد دولت پناه برده اکثر مردم آنجا همت بحراست اموال مصروف ساخته گشته وخندقش ما بعد ودی
از هواخواهان خود ومردم زرغ گوبهای سخت ودرهای در درخت قریب بجای که از تشابک اشجار نور
آفتاب بدشواری ذره ذره بر آن تافتی واز بسیاری اغصان واوراق ها بسیار امجال ورزیدن
در آنجا نبود ونحصن جسته تبرئه خزم واحتیاط قیام می نمود وسرداران بیه پس بر حسب الحکم بتفحص
وتجسس او مشغول گشتند بعد از چند روز بتحقیق پیوست که بموضع زرغ رفته است ودر کوه وبیشه انجا که
راههای خطیر صعوبت دارد با امرا آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهادخان امر فرمود که غازیان نخجیر
شکار آن کوه وبیشه را مرکز دار درمیان گرفته بر دور آن محیط گشته وگروه گروه پیاده بر سر آن بیشه
نهاده از راههای صعب المسالک که از کثرت درخت وزمین های پرکمین ورای اندیشه عبور از آنجا
دور می نمود بالا رفته آثار جلادت وشجاعت بظهور رسانیدند واز آن جانب علیخان با هواخواهان
خود که سر رشته ایشان کامران کوله بود وسر مخالفت در روی کشیده نقد ریکان حفظ جان
خود میکوشیدند واکثر اوقات درجنگل جنگ که رسیده بین الفریقین نیران محاربه ومجادله اشتعال می یافت
اما او هر شب درجایی وهر لحظه در مکانی بسر برده از هیبت خود ظفر نمود که کوه ودشت بر ایشان
یکسان بود لحظه در یک منزل قرار وآرام نداشت بدین وتیره قریب دو ماه روزگار گذرانیدند
وچند مرتبه غازیان درمیان بیشه با او رسیده جنگ در پیوست بسیاری از ایشان را بقتل آورده
او منهزم ساخته اند واو بار خود را بگوشه کشیده بعد از آنجا بلشکر آذربایجان با ذوالفقارخان ده هزار
سوار وپیاده جمع آمده بر حسب فرمان روانه گیلان شده واز راه استارا وطوالش بر سر گیلان آمده
دریاکنار وسایر شوارع را مضبوط ساخته آتش نهب وغارت در آن ولایت افروختند وبعضی
با مردم لشکر ودیره سیاوش وپیران او که طوعاً وکرهاً با او اتفاق نموده بودند در دولت خود مایل
فرشده مستعد رزم وپیکار گشتند وذوالفقارخان با لشکر آذربایجان بر سر ایشان تاخته جریده صعب الوادی داد

دچر نمود

وجهی بند ووا از مردم لشکر بقدر رسیده اموال واسباب ایشان در عرصه تاراج آمده وامیره مذکور باتفاق
باشاق رفقا طریق انهزام پیش گرفته از همه جانب راه فرار بحر و بسته دیده وسیلاب بلا را ز هر جانب محیط دیده
حیران وسرگردان قدم در جنگلستان نهاد وبسیاری از زنان وکودکان بدل بر گرفتار آمده بنیه آسیب
جهت محافظت امر عیال دل بر تابعیت نهاده بار دوی ذوالفقارخان مجتمع گشته ویکان یکان
باشند وغازیان شیرشکار طلبیه مظفر وبرادرزاده ها قدم در کوه وبیشه نهاده وتفحص مشغول گشتند
درمیح خبر او را یافته بر اوتاخته شدند واسیر الیه را بارفقا در میان گرفتند ایشان دل از جان برگرفته
بقدر طاقت وتوان کوشش می نمودند تا آنکه از ستیز وآویز عاجز گشته راه فرار مسدود دیده ناچار گرفتار
چاره نبود وغازیان ظفر فرجام برشید کوررا با برادرزاده ها گرفته آوردند وذوالفقارخان بعد از گرفتاری ایشان
ستوه بار دور فرها دخان گشته با ملحق شده وازین جانب تیز فرهادخان بحسن تدبیر وجلادت عساکر ظفرمآثر
در گرفتن علیخان سعی واهتمام نموده عساکر منصور بر حسب اشاره نجابت گروه گروه در آن بیشه وکوه درآمده
قرار وقیاس آنها را فرو گرفتند چنانچه بر علیخان زمان زمان کار تنگتر میشد وبهر جانب که روی مینهاد وقوی از
شیران بیشه کارزار ودر آنجا مستعد رزم وپیکار بودند تا بر پنگال اضطرار درخلعت لیلی با اطلاع لشکر وغیر
خود شیر از بیشه بیرون آمده با چند نفر از هواخواهان مثل کامران وغیره که همگی دل از جان برگرفته بودند
روی با بادیه آن بر شیخ نهاد ودیگی نماز اطراف میشود وچون تفحص رسیده شده که فرزندان
لشکر منصور را نزدیک اورد جانماز آن حدود نموده راه پیروزی شد سد و آب بنزل یکی از ادانی تبعر
درآمده با او متوجه شده وصاحب آن خانه با آنکه میدانست که از آمدن او ابواب محنت وبلا بر روی او
گشاده خواهد شد اما از کمال جوانمردی بخلاف متوقع از مردم گیلان مقدم ایشان را گرامی داشته روی
از محافظت ایشان نتافت وبقدر امکان بخدمت قیام نموده در اخفای آن میکوشید وغازیان
شیرشکار همچنان در بیشه متفحص بودند وازو اثری نمی یافتند وحصول این معنی از خاطرها خطور نمیکرد که

خدمتش در خانه‌ها متواری باشند زیرا که در اکثر خانه‌ها غازیان عظام نزول نموده بودند و
مسکن و ماوی داشتند و مجال نمی‌شد که مردم آن دیار حرکات و جسارت اقدام نمایند **القصه** چون این معنی ظاهر
شد و یافت و هیچ چیز مقصود از نقاب حجاب جلوه نمی‌نمود جناب خان نواب عنبر شمیم والا گهر را اراده
شب تا صباح بفکر و اندیشه مشغول بود و لحظه‌ای خواب و آرام نداشت تا آنکه نسیم مراد از مهب آرزو وزیدن گرفت و
بشارت گرفتاری دشمن بآنجناب رسید **بالجمله** حقیقت گرفتاری او آنکه جمعی از غازیان که در آن حوالی مقام
داشتند بوی از آن حال استشمام نموده در مقام تفحص برآمدند و فوجی از غازیان خبردار گشته قدم در راه بیابان
نهادند و در کنار بیشه و جنگل آن نهار رسیده از جانبین دست به آلت کارزار برآورده و آتش حرب افروخته
و مخالفین نیز … غازیان را از خود دور کرده جمعی زخمدار شدند و چند نفر بقتل رسیدند و دلیران رزم آزمای
اصلا از کثرت سهام اندیشه نکرده … عیشخان برنتافتند یکی از قورچیان ترکمان حیدر بیگ … نام بود
رسیده و دو تیر کاری از کمان رفیق عیشخان خورده با وجود آن حال پیاده به سر او شتافت و …
دست در کمر او زده … و دیگری از غازیان نیز او رسیده از پس سر عیشخان درآمده او را … کشیده
و دیگری کامران را در آغوش گرفت و همچنین یک یک رفقاء او گرفتار گشته … حصار منصور از آن حال
و هجوم غازیان ظفر مآل مخالفان در قید سلاسل و اغلال درآمده بحضرت جناب خان آورده و ایشان را …
در بند و زنجیر کشیدند حقیقت گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت پایه سریر سلطنت گشت و آنچه از احوال …
و ارادت عیشخان تا حین گرفتاری او دست نداده بود و از روی تفحص نموده و در هر محلی که بود دست آورده …
حضرت اعلی شاهی … را به تلطفات از حد افزون نوازش فرموده … او را گرفته بود …
رسم و خلعت و جیقه و … مروارید … که پنجاه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند و چون حیدر بیگ آثار رشادت و شجاعت
بظهور آورده بود و در مرتبه شهادت رسیده … او را … نظر اشفاقات …
سرافراز ساخته … سلطان … جناب خان … از کمال مروت و مردمی …

عیشخان را

عیشخان را در منزل خود راه داده بود و رسانیده چه از وی آثار حیف و مردمی بظهور آمده بود **القصه** فرا … رجب المرجب …
شهرها … گیلان را از رعیت و لشام … سرانجام داده باتفاق و انقیاد … عساکر
ظفرنشان … گیلان بمظفر کامران روی باستان سده … نهادند و چون بجولانگاه دارالسلطنه قزوین رسیدند
حسب الامر الاعلی جمیع مردم شهر از جا برده … مردم … و جلاف و معرکه گیران با دایره و دف و …
باستقبال عیشخان رفته حضرتش را باین وضع تمام شهر آورده و در برابر ایوان چهلستون بنظر شهریار کامکار
درآمدند و روزگار مضمون … آن حال ادا می‌نمود **بیت** سری که گردن از امرت کشیده گرد و … بر دار
… کشان کشان آورده **حضرت** پادشاه مؤید کامکار با گرفتاران بزبان … خطاب فرموده ایشان را
… در پیش افکنده و حسب الحکم ایشان را بمنزل شیخ احمد آقا داروغه قزوین برده بعد از چند روز
مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشان را بقلعه الموت برده بمستحفظان قلعه سپارد و مشارالیه ایشان را بقلعه برده
بمستحفظان قلعه سپرده و دیگری از ایشان … و چون کامران رفیق عیشخان که خمیرمایه فساد گیلان بود
و جوان شجاع دلیری بود و بواسطه حقیقت و وفاداری … که نسبت به عیشخان از وظاهر شده بود
حضرت شاه جمجاه جمیع تقصیرات او … حقوق … نکرده
از سر خون او درگذشت و منظور نظر عاطفت … گشته در همان روز او را از حلقه زنجیر بیرون آورده به
خلعت پادشاهانه پوشانیده … موسوم گشت **سبحان الله** این چه بوالعجبی است
که از پرده غیب بظهور آمد … این بود که چون کامران … عصیان عیشخان …
فساد گیلان بود … دشمنان … غضب پادشاه … خواهد …
عالمیان گردد و جمیع مردم منتظر بودند که از موقف جلال … حکم سیاست او خواهد شد …
چون اراده خالق بر خلاف قرار داد خلایق بود این صورت روی نمود **نظم** اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی
تا نخواهد خدای **ذکر گرفتاری بقیه مخالفین گیلان و قتل ایشان** بعد از گرفتاری عیشخان فتنه گیلان تسکین … از یاغیان …

وطالش کولها که باعث فتنه و فساد گیلان بوده‌اند و در بیشه‌ها و جنگلها متواری گشته هر روز در مکانی و هر شب در دیاری
بسر می‌بردند مگر از جانب نواب اعلی بعون عنایات الهی با ایشان در سال ایت ییل که هر کدام از گروه
بوده روی ارادت بدین آستان نهند تقصیرات ایشان معفو و بعفو و اغماض مقرون گشته مورد شفقت شاهانه
خواهند شد توفیق این سعادت نیافته بعد از چندگاه ابوسعید با همچنان نیمجان کیا فریدون آمده و نوکر
کیا را بپایه سریر اعلی آورده استدعای عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون حقیقت نیمجان بعرض اشرف عرض کرد
نواب اشرف بالهام ملهم غیبی کیا فریدون پیغام کرده که از غدر او ایمن نبوده باشند و بزودی او را بپایه
سریر اعلی فرستند ابوسعید مذکور چند روز در خانه کیا فریدون مهمان بوده مشارالیه اسباب سفر او نموده از نهایت
فرصت کرده علی الغفله در فضای بیرون خانه مشارالیه تیغ غدر را در او فرو برده او را بدرجه شهادت رسانید
و با سه چهار نفر از غلامان سید دولت که با او بوده رو به بیشه و جنگل نهاده و چون خبر کشته شدن کیا فریدون
بمسامع جلال رسید شیخ احمد آقا حاکم قزوین را بگیلان فرستادند که مردم گیلان را بپیدا کردن ابوسعید
و طالش کولها ساعی نماید و بگیلانیان تأکید از ضوابط آن ملک موکلها بسته‌اند که هیچکس ثبت اسامی ایشان را نزد خود
راه ندهد و در هر جا که گمان داشته باشند گرفته بحاکم آنجا بسپارند و همچنین قنبر بیک کورچی باشی را با جمعی از
عساکر از راه کهدم بگرفتن طالش کولها مأمور فرموده حکم شد که مردم لشکر و طوالش و لیسر هجوم نموده از
هر جا باشند او را پیدا کرده بکشند و فرمان بر آن نفربان عهد نموده بعد از سعی بسیار ابوسعید را غازیان
صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم رانکوه گرفته و طالش کولها را با چند نفر از برادرزاده و اقوام او مردم کهدم طالش
حسین خان کهدمی گرفته بنظر اشرف در آورده ابوسعید جوانی شجاع و دلیر بود و چون نسبت بکیا فریدون غدر نموده
و نامردی بظهور آورده مرتکب چنین شنیع شده بود مستحق عتاب بود و شحنه سیاست تیغ قهر او را بر دست کیفر و کمانداران کرد طالش
و اقوام او را بخشیده بعد از چندگاه خیانت از او ظاهر شده که برفتار خود که تا غایت بدست نیامده بوده
گرفته بود که در با جنگری رانخ بوده طالش قزلباش کشته بعد از صدور این خیانت بسعی میر عباس بقتل رسید

والزامرا

و از امرای گیلان سوای میر عباس صاحب وجودی نماند بعد از آن قضایا مشارالیه از غایت مستقلی مستعد
منصب سپاه‌سالاری آن ولایت و مهمات کلی گیلان شده و این وجه باعث فتور او شد شبی از شبها که
نواب اشرف در میدان سعادت آباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغول بودند ملک جهانگیر کورکری
از مقربان بساط عزت بود در مجلس بدمستی آغاز نهاده شمشیر از غلاف کشیده گاه از روی کیفیت و گاهی
بظرافت بجانب آن جماعت حمله می‌نمود در اثنا خود را بمیر عباس رسانیده زخمهای متعدد او را از پا درآورد
بعد از آن خواهر سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین و کیخسرو خان احمد را که در بیت الحال باشتغال فتنه
فتنه در گیلان اندوخته بود برای عدم فرستادن جمعی را دیوانگاه دستی او کردند اما خود مشتاق خون بستند
و بستند که با امر و اشاره حضرت اعلی بوده بعد از فوت میر عباس لیسار گیلان بر انجام شده صاحب
وجودی از سپاهیان گیلان نماند ذکر سوانحی که بعد از گرفتاری خان احمد خان و فتح ولایت گیلان روی نمود چون
خاطر خطیر شهریار کامگار از مهمات گیلان فراغت یافت چند روزی در دارالسلطنه قزوین لوای
عیش و عشرت برافراخت و حکم قضا امضا نفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را آیین بسته چراغان
کنند و الیاس بیک یساول صحبت تجار بدین خدمت مأمور شده و دکاکین اطراف میدان را امرا
و ارکان دولت قاهره و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر دارالسلطنه قسمت
و حکم شد که هر کس دکانی که شایسته او بوده دوازده ذرع پیش آورده چوبها و ستونها استقرار کرده طاقها
در میان هر مرتبه از مراتب که پیش آمده نصب نمود و روی آنها را بچراغها تعبیه کرده فانوسها آویختند
چنانچه هر دکانی زیاده از هزار چراغ و فانوس تعبیه شد نظم زبس شمع و فانوس کافروختند دل روشنان
فلک سوختند مجملا اطراف میدان سعادت آباد قزوین از صفای آیین بندی و کثرت شمع و چراغ رشک
سپهر برین گشته حضرت اعلی چند روز و شب در آن مکان طرب انگیز و عمارت جهان نما که در جانب
شرقی دولتخانه میدان احداث کرده پادشاه جهانبان بسر برده اوقات شریف بعیش و شادکامی

همگنان

باری وقتی اندازی میکردانیدند و بعد از آنکه از جشن و صحبت میدان دلگیر شدند
مهمات ضروری سلطنت پرداخته چون ایالت لاهیجان و امیر الامرائی گیلان
به پیش پدر درویش محمد خان روملو عنایت شده بود و ایالت شیراز در عوض
به نظر باو خان تعلق گرفت و چون مهمات ممالکی که در حوزه و تصرف قزلباش بود
حسب الدعا فیصل یافته بود و حکام خود رای را از انداخته جمعی از تربیت یافتگان
جان نثار بحکومت تعیین شده بودند و ایالت کوهگیلویه و خوزستان که در
تصرف امرای افشار بود و تا غایت نظم و نسق نیافته بود و حکام آنجا که در ایام
فتن و فتور بر املاک استیلا یافته بودند به دستور بحکومت قیام داشتند و
اگرچه گاهی فی الجمله بازگشتی بدرگاه جهان پناه مینمودند اما خاطر اشرف از رعایت
ایشان خصوصا قلعه سلاسل شوشتر که در متانت و استحکام شهره آفاق و از
قلاع ممالک و اقطار طاق است جمع نبود و اذعان اوامر پادشاهی نمی‌نمودند
بیت کمینه بیکزه منظوم — با خاطر خطیر این بود که جهت نظام و نسق خوزستان و سرحد عربستان
و کوهگیلویه نهضت همایون بآن طرف واقع شود و قبایل افشار که قبایح اطوار را
از این کار خبر یافته بودند بفکر کار خود افتاده با سید مبارک آبرش نموده
عربستان را تحریک نمودند بنابر آن مراد بیک حلوادار با شیرا که حکم
اعتماد و شاهانه بود جهت رسانیدن مژده نهضت همایون و تحقیق حالات
السرحد و بدست آوردن قلعه شوشتر بآن صوب فرستاده جمعی از ملکچیان
چپاچی و غیره را رفیق او ساختند و مشار الیه متوجه شوشتر گشته بنابر ورود
افشار که حاکم آنجا بود و کلانتر و اعیان لشکر از روی دولتخواهی و انقیاد

امر والی

اعزاز و احترام نمود و او را بقلعه برده کلید قلعه را بوی سپرده و اراده نمود که خود از قلعه بیرون رود مراد بیک مهردار

آمده مراد بیک حامل نعل شده او را استمالت عنایت شاهی کرده نهید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرده با جماعة
از تسلط افشار رهبر رسیده شاهوردی خان را در قلعه گرفته بقتل رسانیده و طایفه افشار را از جور و ستم شنیده
سپاه ایشان فتنه و آشوب بالا گرفت و مراد بیک قلعه را بالا کشیده باتفاق ملکچیان بحفظ و حراست
قلعه قیام نمود و اعیان لشکر افشار به سید مبارک توسل جسته از و استعانت نموده و سید مبارک
با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید فریبش را به صدق این معنی بیعانه
سر راه فرستاده در خدمت اشرف بوده باغوا و تحریک افشاران از عربستان لشکر بخوزستان
کشیده و دزفول را بحیطه تصرف درآورده بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نموده و چون حقیقت این حال بعرض
بارگاه جاه و جلال رسید و قبل از آن شاهوردی خان عباسی پسر با جمعی از الوار که با او بوده در لرستان از آنجا
بر سر سلطان حسین برادرش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورده اراده داشت که دیگر باره
در لرستان علم تسلط و اقتدار افرازد اما از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده تمکین خاطر خود را بظهور نرسانیده
در قهر لرستان حرکت المذبوحی میکرد و در آن حین از اقتضای آن بود که بجهة نظام این احوال رایات جلال
بدان طرف نهضت نماید و فرهاد خان و امرا و اعیان عرض کرده که اگر مهمات آن ولایت بعهده اهتمام یکی از فدویان
درگاه رجوع نماید بکفایت مقرون میگردد و احتیاج نهضت همایون نیست بنابر آن انتظام و نسق آن سرحد را از بروجرد
لرستان تا اقصای عربستان برای و رویت اعتماد الدوله حاتم بیگ و فرهاد خان مفوض نموده و مراد بیک
فرستاده و جمعی از امرای عظام و قورچیان ظفر فرجام را به رفاقت ایشان تعیین فرموده روانه نمود و بندگان حضرت
اعلی باین عظمت کامرانه متوجه سیر و شکار کاشان و اصفهان گردیده چندگاه در آن حدود بعشرت پرداخته
از آنجا بدار السلطنه قزوین معاودت فرمودند و زمستان را در قزوین بعیش و عشرت کامرانی گذرانیدند ذکر لشکر کشیدن
بخوزستان و عربستان و برگردیدن اعتماد الدوله و فرهاد خان از انتظام امور آن طرف و رجوع بقزوین قهرمان زمان
چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از حضرت اعلی شاهی جدا شده روانه مقصد گردیده بجهت تالیف

قلوب و طغیان خاطر والی عربستان و حکام کوه کیلویه صلاح دولت در آن دانست که شاهوردی خان را
استمالت ساخته مجدداً او را بضابطه تفویض حکومت لرستان سربلند کردانند حکم عنایت اشتمال او عز صدور
یافته خاطر او را بلطف ارجمند خسروانه اطمینان بخشیده و چون بخرم آباد رسیدند شخصی نزد شاهوردی خان
فرستادند و طالب ملاقات گشتند مشار الیه از خوف و دهشتی که داشت جرات ملاقات نکرد و سفیران
درمیانه آمده بعد از آمد و شد قرار شد که فرهاد خان و حاتم بیک با معدودی کسان معین که هر یکی از کنار آب
ابهری الله بخت آمده شاهوردی خان نیز آنجا حاضر کرده و فرهاد خان و اعتماد الدوله تکیه بر اقبال بی زوال پادشاهی
کرده بنوعی که قرار یافته بود به آنجا رفتند مشار الیه نیز با دویست نفر حاضر شده با ایشان ملاقات نمود اظهار
نمای بندگان اعلیحضرت نموده قسم مغلظه یاد نمود که اگر حضرت شاهی رقم عفو بر جریده عصیان این غلام کشند
مدت العمر از جاده خدمتکاری عدول نمی نمایم و فرهاد خان و اعتماد الدوله هرچند سعی نمودند که کلام او بهره از
صدق ندارد اما مصلحت وقت معین نموده او را بلطف خسروانه امیدوار کردانیده مجدداً ولایت لرستان را
باو تفویض نمودند و خلعت پادشاهی در او پوشانیدند و قلعه خرم آباد را خالی کرده متصرف او دادند مشار الیه نیز
مبلغ یکهزار تومان پیشکش قبول نموده که بدیوان اعلی جواب کوید و بارکان دولت خدمت لایق تقدیم
رسانید بعد از فیصل مهمات او چون خبر محاصره شوشتر متواتر رسید کوچ کرده از کتل کیلان کیر را به سبب
و رهنمایی صعوبت دور از نه سابقه عبور لشکر از آنجا کمتر روی داده بجهه نزدیکی آن راه را اختیار نموده
و روانه شده به نیروی دولت قاهره و سلامت از آن کتل عبور نموده و قدم بولایت خوزستان نهاده
سید مبارک چون آوازه ورود لشکر قزلباش شنید تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه یافته جمعی
در نزول نموده بعد از شنیدن هجوم لشکر قزلباش فرار نموده به او پیوستند و چون عساکر منصوره بظاهر شوشتر رسیدند
نزول کردند سید مبارک قریب پانصد نفر از پای قلعه کوچ کرده بجزیره گلال آباد که معهودات او بود
رفت و عساکر منصوره بظاهر شوشتر رسیده و ایالت آن ولایت حسب الامر به مهدیقلی سلطان شاملو تعلق گرفت

ارکان دولت

ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را بایشان سپرده مهمات آنجا را بنظام داده بر سید مبارک و اهالی آن استیلا
یافته کس بخدمت امرا فرستاده بود بملایمت و حجت درباره بندگی و غلامی خود اظهار ساخت و در باب آمدن
بر سر شوشتر ازین سلوک مرا و بیک … جلوداری و ابا نموده تشکوه نموده بعذرهای بیهوده تمسک جسته چون صلاح
دولت در آن نبود که او را در سلک مخالفان شمرده ازین دولت مایوس کردانند که مبادا او بعد از یأس فتنه
بالضروره به مخالفان رو بسبب توسل جوید وزیر پرسش سیاهی … بجهة رفع حجت اظهار اطاعت و مناصب سابقه
او فرستاده بود اعتماد الدوله و فرهاد خان عذرهای او را پذیرفته او را به استمال عنایت و التفات شاهی کردانیدند
که صدق قول او در فرض ظاهر شود که آمده امرای عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک وعده قدوم و آمدن او
بعد از قبول و آمد و شد سفیران قرار یافت که امرای عظام با اندک مردمی از اردو و فوج قزلباش جدا شده چند فرسخ
بجانب حویزه آیند و سید مبارک نیز بآنجا از حویزه آید و همین انجا نیز ملاقات واقع شود
اعتماد الدوله و فرهاد خان امرای عظام همین سطوت قاهره شاهی از عفو و اعراب فیض شنیده با
معدودی بیعادگاه رفتند سید مبارک با حشری نبود بآنجا آمده با کمال خوف و دهشت
بملاقات امرا رسیده و امرای او سپاهی او را که بظهور آورده بود خاطرنشان او کردانیده
که حضرت اعلی همه حسابات و اسباب تو بدو دمان ولایت و نبوت و تشنیع … رقم
عفو بر جرایم و زلات تو کشیده اما بعد الیوم اگر بر جاده اخلاص مستقیم بوده تدارک مافات
قیام نمانی و بنوعی سلوک کنی که آثار اخلاص و نیک جهتی و حسن ارادت و اخلاص تو بظهور رسد حکومت
عربستان بدستور سابق بر تو مسلم خواهد بود و اگر یک جوی خلاف بندگی از تو صادر گردد
درین مرتبه قلع و استیصال خود و دودمان خود را متیقن باش مشار الیه بتقصیر خود معترف
گشته شکرانه عفو تقصیرات خود متعقب شد که بعد ازین غاشیه بندگی بر دوش و حلقه اطاعت
در گوش کشیده همچو بر از رضای خاطر اشرف در گذرد و تا با دوست این دولت دو

و با دشمن این دولت دشمن باشد و برین جمله عهود و مواثیق بپیمان آورده موکد
بهمین ساخت و تشریف شاهی که جهت او فرستاده شده بود معزز و
مباهی گشت و فرخان و شاهوان بمکان خود باز گشت و امرا عظام باردوی
خود عود نموده چون از مهمات آن ولایت خاطر فارغ ساختند از ظاهر شوشتر
کوچ کرده بر سمت جانب کوهگیلویه روان شدند از کثرت بارندگی
و طغیان آب رودخانهای شوشتر قریب یکماه کوچ دشوار شد نموده و آذوقه در
اردو تضییق پذیرفته ماکولات و علیق الدواب در میانه لشکر مفقود گشت
و نقصان و خسران بسیار بعساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه باران تخفیف یافت
بعضی از امرا و عساکر رخصت انصراف یافته فتحعلی خان اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا
و قورچیان و ملازمان درگاه روانه کوهگیلویه گشته چون بدانجا رسیدند و حسن
حاکم کوهگیلویه و طوایف افشار باستقبال مبادرت نموده بشرف ملاقات امرا فایز
گشته حسن خان را که در ایام هرج و مرج و تغلب بدان ولایت استیلا یافته بخود
سری برآمده بود و در زمان جلوس همایون نیز بی اندامیها ازو سر زده اطاعت
شایسته بتقدیم نرسانید از ایالت آن ولایت معزول نموده او را با چند نفر از
اتباع که و عدغه خلاف و طغیان ایشان بود گرفته بموکلان سپردند که بدرگاه
معلی آورند ایالت آن ولایت با میرخان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافت
و الکاء کازرون باسمعیل خان ایلبوا افشار اختصاص یافت و از قبایل الوار کهکیلویی
و جاکی و جوانکی و بنداوی و قهندی و ممسنی و لیراوی و غیر ذلک که درین چند سال
سر از رعیتی باز زده بامور ناشایسته ارتکاب نموده بودند تا مبلغ ده هزار

جریده و ترجمان بازیافت شده مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شد
و مهمات آن ولایت نیز حسب المدعا سرانجام یافته از آنجا بخطه شیراز آمده امور ضروری
فارس را صورت و سرانجام داده مقتضی المرام احرام ملازمت عتبه گردون
مقام بسته کوچ بر کوچ روانه پایه سریر اعلی گردیده در دار السلطنه قزوین بشرف
پابوس مشرف شدند از سوانحی که درین وقت روی داد فرار نمودن ملک جهانگیر رستمداری
پسر ملک سلطان محمد حاکم نور و رستمدار است ملک سلطان محمد پدر او در امور دین
بسیار سست اعتقاد بود بلکه طرف الحادش قوی تر بود در زمان شاه جنت مکان
ازو بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بصدور رسیده از جمله خواهر زاده خود را
نامزد پسرش کرده بود و طمع کرده او را از زن کرده مدتها با او مباشرت مینمود و
بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش مدخوله پدر را خواستگاری نموده چون این نکو
افعال شنیع ازو و مردم او بسیار سر میزد و اقامت صوم و صلوة در الکاء او
مفقود بود و بدین جهت شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی در آمده امامقلی سلطان
استاجلو ولد بدرخان را با لشکر موفور بدفع او نامزد فرمود مشار الیه با او
کید و عذر نموده اظهار یکجهتی و اطاعت و انقیاد کرده طالب ملاقات خلوت شدند
و آن ترک ساده لوح اجابت نموده با او بوعده گاه رفته که ملاقات شود دست
مردم او کشته شد و لشکریان را مجال توقف نمانده پراکنده شدند و چون این خبر بپایه
جنت مکان رسید خواست که باز لشکر بر سر او فرستد از قضای الهی بیماری عارض
ذات شریف همایون شده ضعف و نقاهت بدو روی داد و دراز کشیده و دیگر قضایا
روی داد که تا دو سال بتدارک آن قضیه نپرداخت بعد از آن قضایا دیگر باره در

در مقام تنبیه و تادیب او درآمده مراد خان استاجلو را که معظم طایفه سلطان حیدران بود و بدین جهت
نامزد فرموده و مشارالیه به آنجا رفته او را در قلعه کجور محاصره کرده و اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه
اوقات صرف نموده چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیه ارتحال شاه جنت‌مکان بوقوع
انجامیده مراد بیک از پای قلعه برخاسته بگیلان نزد پیر محمد خان رفته از آنجا نقل نموده بمیرزا المحول کرده
و در زمان نواب سکندرشان چندان شورش بهم رسید و فساد وقوع یافت که جمعی از امرا و ارکان دولت
قاهره قزلباش مجال مملکت برخاسته و او در جلوس همایون اعلیشاهی سفر آخرت اختیار نموده و ملک جهانگیر
پسرش باتفاق ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت از ایلات
بدولت هادی توفیق پا به سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمدند چون نواب اشرف گنجه همت بر
کنگره تسخیر ملک دارالمرز از جنس گیلانات زیر تصرف شده بود و ملک زاده از ته کار خبر یافته دست از حکومت
ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محلی بعلفی و ممر معاش باو مرحمت شود در ساوه بخوشی و شغلی
اما ملک زاده کجور بسیار دیوانه و بدمست بود و نواب اشرف بجهه بعضی متعلقها و امور شغف و ذوق شاهانه
انیس مجلس خاص و حریف بزم اختصاص بود و بنا برآنکه تقرب او در خدمت اشرف نموده خاطر فراخی بود ملک دفع
او را صاحب می‌شمرد و در نوعی که فراخی تقربین رسید و اهه برادر استیلا یافته با اراده مخالفت عصیان
علی ای التقدیر در روزی که اعیان اردو بنیابت اجناد الدوله و فراخی عبر(?) رفته مشارالیه نیز بر اسب تازی
انعام نواب اشرف سوار شده بهانه استقبال راه کجور در پیش گرفت بعد از لحظه که خبر فرار او شهرت کرد
جمعی بتعاقب او مامور شدند اما باو نرسیدند و او بکجور رفته دم از عصیان زده قلعه را گشوده تا آنکه در جهان
عظام بسر کرده که نهب(?) تسخیر قلعه او مأمور گشته رو بدانجا رفته او را بدست آورده و کنجاه او ضمیمه ممالک گشت
چنانچه در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت و از سوانح این سال آمدن ایلچیان اروس است که از جانب پادشاه
اروس بخدمت اشرف آمده تحف و هدایای لایق آورده و ایلچی که از امرای معتبر اروس بود و نامه مصحوب آن

نوشته اظهار

نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند و نواب اشرف مقدم او را حسب
اکرموا الضیف و لو کان کافرا گرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار فرمودند دیگر از
سوانح این سال سلطان مراد بن سلیم سلطان پادشاه روم سفر آخرت اختیار نمود
روز چهارم شهر جمادی الاول سنه ثلث و الف هجری طبل رحیل کوفت و او
در ایت ذیل اثنی و ثمانین و تسعمائه پادشاه شده مدت بیست و یکسال بدولت
و اقبال گذرانیده در زمان خود بسیاری از ممالک بحیطه تصرف و تسخیر در آورد و
از پادشاهان آل عثمان بمزید شوکت و عظمت و استقلال امتیاز تمام داشت
اما در زمان او بعضی امور ناشایسته بظهور رسید اول نقض عهد که لایق حال سلاطین
نیست اقدام نموده عهد و پیمان که فیمابین حضرت شاه جنت‌مکان و سلطان
سلیمان جد او بوقوع پیوسته از جانبین بایمان مغلظه تاکید یافته بود شکست
و طمع در ملک شروان و آذربایجان کرده تا ده سال لشکر متواتر فرستاده
رواج خلل در دودمان و امور سلطنت انداخت و ولایت گرجستان و شروان
و شکی و معظم بلاد آذربایجان را بنوعی که سبق ذکر یافت مسخر ساخت
دویم آنکه از نسا و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود
و هیچ پادشاهی ذی‌شوکت از سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع ننموده بودند
در زمان او شایع گشت و بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان آذربایجان و شکی
و شیروان اسیر نموده بکبر و ترسا و یهود فروختند چنانچه چند نفر از ذریه
سادات را در ملک اسار معوض بیع در آوردند و این شیوه نامحمود از زمان

ایشان همین سلاطین استمرار یافت و اعظم و بال و نکال از اهمانا سلطان روم که
بادی این امر مذموم گشته بود بعالم عقبی برد و عاقبت در دنیا نیز شامت آن
گرفتار آمده روزگار در مقام انتقام ایشان در آمد و بشعشعه تیغ جهانگشای حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی ظلام ظلم و عدوان ایشان بنور عدالت روشنی یافت
و استرداد بلاد مغضوبه بر وجه احسن تیسیر پذیر گشت و جمیع آنچه در زمان اقتدار
ایشان وقوع یافته بود تدارک یافت الحمد لله علی ذلک **بالجمله** از سلطان مراد جان
بیست پسر و چند دختر ماندند پسر بزرگش سلطان محمد خان در سنجق خود و سایر
اولادش در اسلامبول میبودند بعد از فوت او جسدش را تا ده روز در میان
برف گذاشته بودند در اندرون سرای نگاهداری مینمودند بعضی بستانجی باشی
سلطنت و پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده‌اش در حرم پادشاه بغایت
معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس طلب او فرستادند
روز یازدهم از سنجق باسلامبول رسیده از درگاه غیر متعارف داخل سرای
پادشاهی شد روز دیگر بتدفین پادشاه پرداختند بعد از تدفین او نوزده
پسر او را شربت شهادت چشانیدند و بجنبه هلاک کردند در هفدهم ماه مذکور در
پهلوی پدر مدفون شدند **بیان وقایع و احوال سال فرخنده فال توشقان ئیل ترکی مطابق سنه الف**
و الف هجری که سال نهم جلوس سعادت مانوس حضرت اعلیشاهی ظل اللهی است نوروز جهت
عالم افروز ؛ تاریک شب زمانه شد روز ؛ کیخسرو این چهار ایوان ؛ بر تخت
حمل نشست شادان ؛ آراست زمانه را دگربار ؛ مشاطه دهر چون نیم یار ؛

از بهر قدوم

از بهر قدوم شاه گل ؛ شد نغمه سرای مرغ بلبل ؛ نوروز این سال جهان آرا بساعت
روز سه شنبه شانزدهم ماه رجب المرجب اتفاق افتاده خسرو انجم و منشین
فلک چهارم اورنگ حمل را از طلعت خود آراست و باد بهاری زینت کاه
چمن را بگونه گونه ریاحین پیرایه بست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه
قزوین و چهل ستون دولتخانه خلدآیین بزم خسروانه و جشن پادشاهانه انداخته سلاطین و سپاهیان اهالی
گرجستان و همچنان اروس و سایر ممالک که در پایه سریر اعلی بودند بمجلس بهشت آیین طلب فرموده
بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز چند روز بلوازم عیش و خرمی پرداخته شهر و بازارهای آیین
بستند و در میان سعادت آباد و چوگان بازی بقیق اندازی مشغول فرموده قریب ده دوازده روز
عموم خلایق بسیر و صحبت و فرحت گذرانیده بعد از فراغ نشاط نوروزی و بزم انبساط چون انسلطان ابر
رکن معظم ولایت خراسان را بحیطه تصرف در آورده بودند و تا آن زمان فیمابین طبقه کوی اعتقاد اتکا بخوارزم و بخارا
ممالک ما متعلقه خاتمه دفع آن شر کردن از پس پرده تقدیر بظهور آمده در این سال از جهان آرا بدان
متعلق گشت که فرمان مراکه درین هنگام از امرای عظام یعتقد این دولت قاهره اند صاحب جاه
و مکنت است و داد و فراغت سپاهیان را در روز و شب رسیده که خبر حسیان نوشتند که ستاره بر کرد
آن ملک کردیده و دفع شر کرده او نیز آن نجا درست بنیاد کرده از دولت قرار اندک جا میکند
و بشره پاشنه گشتن فرمان ایشان را برخاست تیغ آبدار در نشانه در ساعت سعد در این خصوص اراده فرموده
ولایت خوار زمشان را باوه هنجان و بسطام و فیروزکوه و دیار جنبه و هزار جریب و اهل آنجا سابق او
در فرخ خان بن پولاک که حاکم دهستان بسطام و آن حدود بود و جهت آنکه در سال گذشته در وقت شرارت نیز سبب
آنجا آمده بود و اثار رشادت و مردانگی از او بظهور رسیده بود و از ایالت معزول گشته قزلباش و ایلکاد
بفرمان عنایت منشور نام زد شد و مرتبه ممتاز گشته خراسان را بقبضه اختیار او نهادند که بدانچه صلاح وقت

[illegible]

باشد عهدنامه و مشمول عنایات شاهی از موکب پادشاهی جدا شده روانهٔ آن صوب شد بعد از ورود انتان
ایلچیان اروس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات شفقت فرموده ایلچی اورگنج
پادشاه و قورچی ترکمان را بتحف و هدایای لایقه باتفاق ایلچی پادشاه اروس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور
روانه فرموده و ایشان در گیلان بکشتی نشسته از راه دریا روانه شدند و چون دو سه ماه از نوروز
گذشت و موکب همایون در ییلاقات فیروزکوه بود خبر آمدن عبدالمومن خان با جنود اوزبک بر سر قلعه اسفراین
اسفراین بتحقیق پیوست که محافظت بیرام محمد سلطان و جماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده
بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش می نمایند آنحضرت امیر شاهی علیقلی سلطان با جبار
لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند **ذکر نهضت رایات ظفرآیات بصوب**
خراسان و فرار نمودن عبدالمومن خان از قلعه اسفراین و بسبزوار رفتن و مراجعت موکب نصرت نشان بعد از
تصمیم عزیمت خراسان ناگاه بجهت جمعیت عساکر ظفر قرین در دار السلطنه قزوین توقف شد و بعد از آنگاه
پیشخانه همایون را بیرون زدند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر بوده بموکب همایون
ملحق شد چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالمومن خان کار بر محصوران
قلعه اسفراین تنگ کرده اگر موکب همایون درین چند روز نرسد و کومک نرسد بیم آنست که قلعه بدست
اوزبکیه درآید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بی توقف جمعیت عساکر منصوره نشده با جمعی از امرا
و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان که در پایه سریر اعلی شاهی حاضر بوده عنان عزیمت
بجانب خراسان تحریک داده از قزوین دار السلطنه در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ به ییلاق فیروزکوه
رسیده و در آنجا ذوالفقار خان با قشون آراسته بموکب همایون ملحق شد و از راه ... بطریق ایلغار
ببسطام رسیده و در آن عرصه دلگشا نزول اجلال فرمودند و ده روز بجهت سامان و تیاری
لشکر ظفر اثر در حین بسطام توقف واقع شد قریب بیست هزار کس شماره در آمده که در موکب همایون حاضر

بوده

بوده و بجانب آنکه سابقا عبدالمومن خان بطریق معهود آوازهٔ ورود رایات جاه و جلال شنیده فرار بر قرار
اختیار نماید و مطلب صبح که تا قلعه فتح به دست نیاید کتابتی بعبدالمومن خان قلمی فرموده
مضمون آنکه چند مرتبه شد که آن خانزاده عالیمقدار باراده ملک گیری بخراسان و حدود ممالک می آید
و رعایا و عجزه را پایمال سم ستور کرده بیدریغ بلوازم قتل و غارت می پردازد و چون موکب همایون متوجه
خراسان میگردد بمقابله و مقاتله روی بگریز نهاده و از عار فرار اندیشه نمی نماید و پهلو از محاربه خالی کرده
درین سال قریب سمع همایون رسیده شد که آن جناب با جنود اوزبکیه به اسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه است و ما
بآرزوی ملاقات مقید جمعیت نشده با اندک مردمی که در پایه سریر اعلی حاضر بوده جلوریز تا بسطام آمده
ببسطام رسیده متوجه رزم و پیکار آن خانزاده کامکاریم طریق مردانگی آنست که آن خانزاده عالیمقدار
درین مرتبه عار فرار بخود قرار نداده پای ثبات استوار دارد و مردانه وار قدم در معرکه کارزار
نهد که آنچه مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندگان خدا از آسیب هر دو
لشکر ایمن گردند و از طوایف چگنی قطب الدین آقا نامی حامل مکتوب گشته روانه شد
و موکب همایون متعاقب با لشکر بی خانشوی رعد خروش دریا جوش در حرکت
آمده بهفت منزل قرار یافت که بپای قلعه رسند و محمد سلطان حاکم اسفراین نیز
اعلام کردند که تا هفت روز قلعه نگه دارد که اینک رسیدیم و چون قطب الدین
آقا باردوی عبدالمومن خان رسید بوسیله امرا مکتوب شاهی را رسانید آتش
غیرت در نهادش التهاب یافته لاف های گزاف میزد اما قلق و اضطراب عظیم
در میانه سپاه اوزبک افتاده چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون
بسمع اوزبکیه نرسیده بود دلگران گردیدند که این مکتوب ساخته قزلباشان
که درین سرحد است و بدین تدبیر میخواهد که این لشکر را از پای قلعه برخیزانند و

قطب الدین آقا را بهانه اینکه درین قول صادق نیست بقتل آوردند اما عبدالمؤمن خان
در شبکه و اضطراب افتاده که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شاه فلک مستعد رزم و پیکار
گردد و یا دست از محاصره کشیده خود را بگوشه کشد امرا و اتالیقان اوزبکیه خصوصا
شاه محمد یدحومان که از اعاظم امرا و بغایت معتبر و مؤتمن الدوله عبدالمؤمن خان بود و تشق
ثانی را صواب شمرد و از بیم آنکه مبادا چشم زخمی رسد و امرا در خدمت عبدالله خان
مورد اعتراض گردند اصلا راضی بمقابله و محاربه نشدند و بالاخره صلاح دیدند که کسی
معتبر بجهت تحقیق این خبر فرستاده خود بدستور مستمر بتسخیر قلعه مشغول شوند که بعد از تحقیق خبر
بمقتضای وقت عمل نموده شود چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی دورکن و خان محمد
قراول حاکم بدخشان و سونج محمد باغی مشهور بسونج ترکمان حاکم نسا و ابیورد با سیصد
نفر از نبرد آوران کار دیده رزم آزما بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی
قزلباش رفته زبان گیری کرده خبر جزم بیاورند و جنود اوزبکیه را از تسخیر حصار عشرت
نمودند و جد و جهد تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل باحوال مردم حصار
راه یافته بعد خبر وصول رایات جلال شاهی بحمین بسطام بمحمد سلطان و محصوران
رسیده بود کس بیرون فرستاده تا یک هفته مهلت طلب نمودند که دست از محاربه بدارند [illegible]
که اهل قلعه کار بسازی کرده بعد از یک هفته بیرون نشسته قلعه را سپارند و اوزبکیه باین معنی راضی شده روزی چند بسر بردند
اما رایات نصرت آیات شاهی بعد از رسیدن روز که بسطام لشکر و دیده از بسطام کوچ کرده از راه جنگل بیشتر در
آمد فرهاد خان و ذوالفقار خان را با چند نفر دیگر بطریق منقلا پیشتر فرستاده که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده تا هم فرسخ پیشتر رفته باشند
[illegible]
[illegible]

اردوی

از دامن کوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد سپاه از دور نمایان شده
کنار راه بمقرر و نبایه یکدیگر را گرفته بجانب اردو می آیند و از آنجا بازگشته خیمه و اطاقی چند که نصب شده بود
بنظر ایشان در می آید اوزبکیه بیبانه جماعت پیش آمده که آن در آمده هفت هشت نفر
از امردم برسم زبان گیری عزم معاودت داشتند که چند نفر از ملازمان امرا
چرخچی که در رکاب سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان میشوند و سپاه
لشکر اوزبک نموده از گرب ایشان مینه نشده بعزم دستبرد بر سر آنگروه
تاخت می آورند ایشان چون اندکی بودند جمعی از اوزبکیه عطف عنان نموده با غازیان
مشغول محاربه میشوند و فوج فوج از گروه چرخچیان لشکر قزلباش پی هم رسیده
بازار محاربه گرم تر گردید و اوزبکیه چون مشاهده نمودند که پی در پی لشکر قزلباش
زیاده میشوند دیگر توقف مصلحت ندیده از روی اضطرار جنگ گریز اختیار نموده
خواستند که خود را از اندریای خونخوار بکنار کشند غازیان قزلباش و قلیچیان
اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده
هر یک با اوزبکی دست و گریبان میشوند مجملا شکست بر طبقه اوزبک افتاده
چند نفر از مردم اردو را که زنده گرفته بودند از دست رها کرده بعضی را در
پراکنده و متفرق شده روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش
دست از تعاقب باز نداشته از سرداران محمد قلی دورکن و سونج ترکمان زنده
بدست در آمدند و خان محمد قراول حاکم بدخشان بقتل رسید اکثر آن جماعت در
معرکه کشته شدند و گرفتاران را باستقبال موکب همایون برده حقیقت را
معروض داشتند و نواب کامیاب وقوع این حال را مقدمه فتح و ظفر دانسته

چون باردوی معلّی نزول فرمودند یکی از گرفتاران را آزاد فرموده کس همراه
او کردند که بسلامت از قراولان اوزبک گذرانیده که تا حدود اسفراین رسانید
که خبر ورود موکب اقبال بعبدالمومن خان رساند و روز دیگر کوچ کرده باسفراین
که هشت فرسخ است تا قلعه فرشید و چنین قرار یافت که از انجا تا دره
فریکان که شش فرسخی اسفراین است رفته و از انجا بعزم رزم متوجه اوزبک
بظاهر اسفراین رسیده صف قتال آرایند و حضرت اعلی روز دیگر در دره
فریکان تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و اسلحه و یراق بملازمان
موکب اقبال میدادند که میرزا محمد سلطان یاپات که در قلعه محصور اوزبکیه بود [illegible]
و قراولان سپاه قزلباش باردوی همایون رسیده بشرف پابوس
اشرف مشرف گردید و خبر فرار اوزبکیه را رسانیده و چنین تقریر کرد که چند
نفری از گریختگان معرکه جاجرم پیاده بکوه بهار رفته روز در بیغولها خزیده و شب
براه می آمدند برهنه و آبله پای باردو رسیده خبر انهزام و شکست لشکر و گرفتاری
امرا بعبدالمومن خان رسانیدند و اعیان لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میانه ایشان پدید
آمد و شش روز از موعد مهلت گذشته بود شاه محمد ایشان سواره بپای قلعه آمده کسی را نزد
من فرستاد که فردا وعده قلعه سپردن است اولی آنست که اخلاص ورزیده امروز
قلعه را بسپاری تا بعنایات شاهانه اختصاص یابی من پیغام فرستادم که فردا امید
وارم که آفتاب موکب ظفر قرین شاهی از افق اینولایت طالع شود اگر نواب خاقانی
در اینجا تشریف داشته باشند قلعه را بسپاریم اوزبکیه دانستند که مردم
قلعه باستظهار ورود پادشاه قزلباش مهلت طلب کرده بوده اند

اسفراین

از تسخیر قلعه مایوس شد و حقیقت بعبدالمومن خان عرض کردند که مجال توقف نماند
کوچ میباید کرد و در همان روز کوچ کرده از راه رادکان بمشهد مقدس معلّی
رفتند القصه رایات نصرت آیات شاهی بپای قلعه رسیده نزول اجلال
فرمودند بعضی از ارباب رای و صلاح و تدبیر مصلحت دیده که تعاقب عبدالمومن خان
نموده تا مشهد مقدس معلّی روند زیرا که اگر او را قوت مقابله بود در اسفراین
مقابله مینمود و ظاهر است که بمقابله در نیامده معاودت کرد احتمال دارد که
اوزبکیه مشهد مقدس معلّی استعداد قلعه داری نداشته باشند و تاب
توقف نیاورده بیرون روند و فتح مشهد مقدس [illegible] خاقان [illegible]
این رای را اعتبار ننموده بدو وجه صلاح در تعاقب ندیدند یکی آنکه مطلب از این
یورش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و شکست فاحش باوزبکیه
راه یافته اعاظم امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بدنام گریخته
برگشت چند روزی درهمین منزل توقف نموده نظم و نسق مهمات اینولایت کرده عود
میباید کرد دوم آنکه از پیش رفتن شاید صورت دیگر روی نماید که نقصان
دین و دولت باشد و بالفرض که عبدالمومن خان مشهد را خالی کرده از انجا
نیز فرار نماید شهر را معمور و آبادان بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهد
مقدس قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و ضرر از رفتن او بشیعیان
مشهد مقدس میرسد و از نرفتن ما هیچ تقصیر بدین و دولت نمیرسد از جانبین
ولا بد برجحان عقیده خود ملتفت شدند بالاخره برای قزلباش خان عمل نموده
ترک تعاقب نموده چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق اولات

شدند و چون محمد سلطان و طایفه پایت زحمت محاصره کشیده استعداد
قلعه داری در ایشان نمانده بود و حکومت اسفراین را به بوداق خان چگنی مرحمت
و شفقت فرموده مهمات بکار او و عهده اهتمام او نمودند و در استحکام قلعه و
حفر خندق کوشیده قرب دو روز مهمات انبار الطعام و اطعام داده کوچ فرمودند
حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که رفیق موکب همایون بود اراده نمود که بمیانه
ایمقهای خانی ترکمانان رفته که باو منسوب اند در حدود استراباد اقامت داشته
از ایشان استمداد نماید و خود را بالکا خود رساند بندگان حضرت اعلی هرچند
میدانست که با وجود تسلط و اقتدار عبدالله خان مطلب او بحصول نمی پیوندد و
درینوقت رفتن او مصلحت نیست بنابر مبالغه او رضاجوی گشته مرخص ساختند
و از اسباب و یراق پادشاهانه آنچه در خور او بود عنایت فرموده باتفاق
عرب محمد سلطان پسرش و بابا خان روانه شد حقیقت رفتن و باز آمدن او و کیفیت
پایه سریر اعلی شاهی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و چون علیخان کرایلی
ازین یورش تخلف نموده بموکب همایون ملحق نشد قرار داد خاطر اشرف آن بود که
بمیانه کرایلی رفته اگر علیخان در دعوی اخلاص صادق و راسخ بوده در مقام عذرخواهی
درآید او را مصحوب خود گردانیده متوجه استراباد شده آن ولایت را که ایامی
از تصرف قزلباش بیرون رفته در میانه جمعی ازبیه و ترکمان سیاه پوش القام
یافته نسق نماید و اگر از علیخان طغیان و عصیان بظهور رسد نخست بدفع او پرداخته
ازانجا روانه استراباد گردند بدین عزیمت از اسفراین کوچ فرموده چون
بحوالی محل نزول اردوی ظفرنشان گردید شنورشه که از امرای عظام اغرق و

احوال داراب

و حمال و اثقال خود را با جمعی از لشکریان که اهل بنه و اشتر باشند بجانب عراق فرستاده مردم جلد کار
آمدنرا جریده و سبکبار در موکب همایون باشند و درین منزل از پیش سفیدان کرایلی بپایه سریر آمده
معلوم نمودند که علیخان در قلعه حصار رفته و جرات آمدن ننموده بعذرهای نامناسب بخانه امانت
پناه حسین خان با طایفه شاملو بتسخیر قلعه حصار مامور گشته متوجه آن صوب شده بیمن اقبال بی زوال شاهی قلعه
حصار بسعی حسین خان مفتوح گشته علیخان بقلعه و عبد گریخت و اراده خاطر اشرف آن بود که شخصی بر قلعه
مذکور فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم او فارغ ساخته متوجه استراباد شوند درین اثنا خبر سعادت
عبدالمومن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعه آنجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته متوجه عراق شده
و اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم بود که مردم کومک از جانب بلخ و ماوراء النهر
بعبدالمومن خان رسیده باستظهار لشکر تازه نفس این جرات نموده جمعی از ارباب رای و تدبیر برانکه که
لشکر قزلباش قوت و قدرت عبدالمومن خان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار صلاح دولت ندانسته
تا آنکه خبر رسید که عبدالمومن خان شهر سبزوار را گرفته و در شهر قتل عام کرده و میرزا محمد سلطان حاکم آنجا در
ارک متحصن شده استعداد قلعه داری ندارد و او بکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر آن سعی نموده عنقریب
ارک نیز مفتوح میگردد حضرت اعلی حکام کرایلی را ملازم رکاب مقدس کرده بنیت عزیمت جانب سبزوار
و استخلاص محصوران ارک را جهه همت گردانیده با نفقدر مردم که در پایه سریر اعلی حاضر بوده متوجه
گشته بتایید لوای نصرت انتما را بان صوب در حرکت آوردند که آنچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبدالمومن
که از قلعه نیراین فرار نموده بحوالی مشهد مقدس رفته بود قرار داده خاطرش آن بود که اگر موکب همایون
پیشتر آید او در مشهد مقدس قتل و غارت و یغما نموده شهر را ویران کرده متوجه ماوراءالنهر گردد و چون
از باب اشرف مخفی نیست حال ساکنان مشهد مقدس از رسران عرب گذشته که از استرآباد آمده
و عبدالمومن خان منجمد است که خود را از عار فرار مخصوص سازد و میدانست که قلعه نیراین بکمال استحکام دارد

دو نوبت نیز بمردانگی از دهر دو دوان بسیار مشحون بهم داده و استیلا بر آن قلعه در وقت معتقد بود و بعضی از امرا

بجهت تشیع ظاهری و جرأتی که قبل از این در کشتن بوری بیگ زاده در فتها او از ایشان سرزده بود و دولت شب ... [illegible]

و الدیر محمد ... که از اعیان سبزوار و اوزبکی شده بود در خدمت عبدالمؤمن خان بوده با میرزا محمد مؤمن سلطان حاکم آنجا

و سایر اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت و درین وقت از طرف برادر اغوا نموده چون

توجه موکب همایون بطرف استراباد و تنبیه پوست و کمان ذهنش که دیگر باره بخراسان عود نماید عزیمت سبزوار

نموده با ... خبر یافته ... سبزوار ایلغار نموده علی الغفله بظاهر شهر رسیده از اطراف و جوانب بدرون

آمده چند روز ... نموده برادر این بجهه عدم اطلاع سر ... کشته قدرت دفع آنها نداشتند برادر محمد مؤمن سلطان

با جمعی از اعیان بصد زنجیر خود را بارک رسانده جهت محافظت قلعه ارک و صیانت اهل و عیال خود نموده ... از

شهر بار ... اوزبکیه بران شهر مسلط شده مانند بروج شهر ... و آن قوم ... با جمعی ... اقدام نمود

عبدالمؤمن خان ... ذلت ... فرار خود را ... قتل جمعی ضعفای سبزوار ... نموده قتل عام ... کرد چنانچه

از کشتن کودکان شیرخواره خود ... نشد ... که در موکب همایون شاهی و آن بلده رسیده ...

معمول ... اطفال شیرخوار را بر روی سینهای ... دو پاره کرده ...

و ... شهر ... قلعه ارک شده ... از اطراف و جوانب ... نموده ... و جهد تمام در تسخیر آن

سعی نمودند ... از امرا ... خون خوار بر قلعه صد خرو فرستاده خواهر ...

صد خرو که ... مردانه ... و دولتخواه این دودمان بود ... مخالفت ... قلعه خود را

محافظت نموده کسی ... بجهه اعلام این حالات فرستاده مجملا اوزبکیه درین ... سبزوار ...

که چتر فلک سای همایون حضرت ... باقبال ... وصول ... سبزوار ... و چون خبر ورود

موکب همایون شاهی باوزبکیه که در ... رسید ... ثبات و قرارشان ... تزلزل گشته

قدرت توقف نیافته ... عبدالمؤمن خان ملحق شدند و چون موکب ... رسید عبدالمؤمن خان ...

مرتبه نیز

مرتبه نیز از عار فرار ننموده ... طبل ارتحال فرو کوفت شاه محمد ایلیه را بقلعه نیشابور

فرستاد که قلعه را محافظت نماید خود از راه ترشیز عزیمت جانب

بلخ نموده در هیچ منزل زمانی توقف نکرد و از حرکت ... سرعت

و استعجال بدر رفت و رایات منصوره از ظاهر شهر سبزوار نزول

نمود متفقد حال بازماندگان سبزوار و کفن و دفن کشتگان پرداخته

انتقام آن ستم رسیدگان را بمنتقم حقیقی حواله نمودند و عنقریب آن ستمکار

بسزای مظلومان سبزوار گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت بالجمله

حضرت اعلی حکومت آن بلده را به بوداق سلطان قاجار حاکم قلعه استعا

که مرد کار آزموده قلعه دار بود و مکرر با لشکر عظیم اوزبکیه مقاومت نموده

قلعه استعا را از آن گروه صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا

بجانب نیشابور در حرکت آمده در حدود ... آباد من اعمال نیشابور نزول فرمودند

در آنجا رفتن عبدالمؤمن خان بطریق ایلغار بوضوح پیوست چون بر تعاقب او ترتب

... نمیشد و زمستان نزدیک بود بجهت شدت سرما و قلت آذوقه توقف

خراسان و محاصره قلعه نیشابور لایق دولت قاهره نبود حضرت اعلی عزم

مراجعت فرموده انتظام مهام استراباد را نیز بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها

بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشتند

مع هذا بجهت ... عقیق اسبان و کم آذوقگی درین سفر دواب

و شتر بسیار ضایع شد و رایات نصرت آیات بکمال فیروزی و

اقبال بسلامت بدار السلطنه قزوین رسیده شکر ... الهی بجای ...

۱۲۸

آوردند ذکر فرستادن ذوالفقار خان بایلچیگری روم و بیان احوال آن مرز و بوم قبل از توجه

رایات جلال درویش محمد خان روملو حاکم لاهیجان را با ایلچیگری روم تعیین فرموده

مکتوبی صداقت اسلوب مشعر بر تعزیه پادشاه روم سلطان مراد خان و تهنیت

جلوس سلطان محمد خان پسرش قلمی گشته بود و تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بود

هنوز مشار الیه بشابران و سر انجام این سفر نپرداخته بود که حضرت اعلی را سفر

خراسان روی نمود و رفتن مشار الیه در عقده تعویق ماند در هنگامی که از سفر خراسان

معاودت فرمودند و در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد متوجه روانه

کردن ایلچی شدند ذوالفقار خان التماس نمود که چون زمان شاه جنت مکان

ایلچیگری بیگلربیگیان سرحد رجوع میشد حال نیز بهمان قاعده امر مرحمت شود ذوالفقار خان برادرم

رجوع فرمایند حسب التماس مشار الیه این خدمت بذوالفقار خان رجوع شد مشار الیه

و مشار الیه با تمکین شایسته و استعداد تمام روانه روم گشت الحق خدمت را بروجه

لایق بتقدیم رسانید سوای پنجاه نفر از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند

زیب و زینت تمام همراه خود برده در این سفر داد و دهش بسیار از و بظهور آمد

چنانچه بعضی دون همتان رومیه او را بسفاهت و اسراف منسوب ساختند و پادشاه

روم و وزرا و پاشایان روم او را تعظیم و تکریم زیاده کرده زیاده از ایلچیان

زمان شاه جنت مکان اعزاز و احترام او بجای آوردند چون در بین سال سلاطین فرنگیه

هجوم آورده با لشکر بسیار بر ممالک روم در آمده در مقام تسخیر بعضی از قلاع

و محال که در زمان سلطان مراد خان از فرنگیه گرفته بودند در آمدند و سلطان محمد خان

بنفس نفیس همایون خود بدان طرف نهضت نموده بود در وقتی که ذوالفقار خان

باستنبول رسید خواندگار روم در آن سفر بوده تا آمدن خواندگار در استنبول توقف نمود بالجمله میانه او و فرنگیه

مقابله واقع شده در اوایل حال شکست بجانب رومیه افتاده فرنگان بنوعی تسلط یافتند که گروه بسیاری

اعظم رنجیده غارت و یغما بسیار نموده جماعه مردم ریم پاپا که خلیفه ملت عیسی و مطاع پادشاهان فرنگیه است

بر سر خزانه خواندگار نزاع واقع شده هریک خود را در تصرف آن احق میدانستند در این حال نسیم عنایت الهی

در وزیدن آمده علم کفر سرنگون گردید عوام الناس اردوی رومیه هجوم کرده نقیب سطراق و دسته چماق ارباب

شلاق را از اردو رانده بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان تیره رای را بدار البوار

فرستادند و پادشاهان فرنگیه انهزام یافته سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده هر طایفه بولایت خود

رفتند سلطان محمد خان مظفر و منصور باستنبول آمده ذوالفقار خان بعز ملاقات پادشاه فایز گردید حضرت

خواندگار حقیقت آن فتح نامدار را به بندگان اشرف اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقار خان ارسال داشت

ذوالفقار خان قرین اعزاز و اکرام مرخص گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نمود و در سال آینده رسید

مکتوب محبت اسلوب که از جانب خواندگار بحضرت اعلیشاهی با القاب مناسب و آداب شایسته

مرقوم شده بود بنظر انور رسانیده تحف و هدایا که زینت ذکر ایلچیگری جمعی از اهل فتنه گیلان لاهیجان

و خروج حمزه و تغیر آمدن او با [illegible] بدست [illegible] ملک سرگردان و [illegible]

این سال عصیان و طغیان جمعی از شکست رایان خفیف العقل فتنه جوی این سراسر اهل گیلانات که بمقتضای ساعت

و بمقتضا خود را در ورطه هلاکت انداختند تبیین این خیال و تفصیل این اجمال آنکه در آن حین که رایات

نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشته بود و بدفع فتنه عبدالمؤمن خان مشغول بودند ملک جهانگیر

حاکم کجور که در ایام گذشته روی از این آستان دولت قبه سالک طریق فرار و عصیان شده بود

از دون صفتان رستمدار بجدوه تنکابن آمده دست درازی بر رعایا و [illegible] نموده

محمد خان حاکم لاهیجان جهت دفع فتنه او با قشون از استر روانه جانب رستمدار شده بود

حمزه و ماهی از قشون چنیک از اقوام میرعباس بجرم آنکه با بیگان حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاده
اخبار مختلف از خراسان رسیده و بلده لاهیجان که پای تخت گیلان بود از حکام خالی مانده بود و دولت دور از
شنفتن و بستن چشم از عواقب امور پوشیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زده و جمعی از
بی دولتان لشکر نشان بسر او جمعیت نموده به لاهیجان آمدند و از اطراف و جوانب لاهیجان بسیار از مردم اوباش سیسان
و کلاجان که از نظم و قرار آن ولایت بهت مردم فتنه انگیز از جانب او همراهی کرده مع التقصیر بشهر در آمده
و تخت کچه روز را رسیده دست بغارت اموال تجار و مردم بیرون دراز کرده و خانهای ملازمان درویش
محمد خان را غارت نموده خرابی بسیار رو با لاهیجان کرده و بهیات مجموعی بپای قلعه آمده بهت تسخیر
کاشته محاصره کردند از اهل زمان درویش محمد خان سعدلو که بر سر جماعه و تفنگچیان او مانده بود
در آن قلعه راه صعود ساخته به محافظت در دوری کشیده و قاصدی بخفیان و صبا بجهت اعلام این حال
بجانب تنکابن فرستادند و چند روز که قلعه لاهیجان محصور بود اهل قلعه با آنکه استعداد قلعه داری نداشتند
بمدافعه و مقابله پرداختند و مخالفان به آن قلعه راه نمی یافتند و چون سرب بجهت گلوله تفنگ در قلعه نبود زر
درویش محمد خان مدوره زر نفید داده که از نقره گلوله ریخته بجانب مخالفان می انداختند و یاغیان مذکور از بی
استعدادی اهل قلعه خبر یافته به کید و حیله تمام در تسخیر آن تکاپو می کشیدند اما چون این خبر به پیرسری رسید خبر
چهار پیر غلام خاصه شریفه که داروغه رشت بود و غزلو سلطان چکنی حاکم فومن جمعی از مردم آنجا را یلغار نموده
بلاهیجان آمدند و میان ایشان چنین محاربه بقدری اتفاق افتاده به نیروی دولت قاهره شکست بجانب یاغیان افتاده حمزه
با جمعی از مردم خوب او بقتل رسید و بقیه السیف پراکنده شدند و درویش محمد خان که در حدود رستمدار بود
این خبر شنیده بر سبیل یلغار بلاهیجان آمد چون مهم حمزه مذکور دور و قبل از رسیدن او بکفایت مقرون
شده بود بتفحص و تجسس حال یاغیان پرداخته هر کس از آن طایفه در هر جا بدست آورد به راه عدم فرستاد
و سر حمزه مذکور را با عریضه مشعر بر اعلام این حال باستقبال موکب عظمت و اقبال فرستاده در قزوین از رایات

جلال

جلال ساوجبلاغ رسیده بود بنظر اشرف در آمد خسرو بیک چهار یار که مردانه در این خدمت قیام نموده بود
بود مورد تحسین و آفرین گشت و بقیه قهرمان غضب پادشاهی که النفوذ حکم انخلاف در باره مردم گیلان و فتنه جویان
و انگیزان لشکر نشان بحرکت در آمده حکم بقتل عام شد و درویش محمد خان حسب الفرمان قضا جریان متوجه لشکر گشته
طایفه مذکور را مورد نقب و غارت و دراز گرده اکثر بسکنان آن آتش گناهکاران سوختند و با آنکه درویش محمد خان مرد
خدا آگاه و مآل اندیش بود محافظه بسیار کرده منع هست که قتل با فراط واقع شود جمعی کثیر در آن قضیه راه عدم پیمودند
اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن طبقه بطغیان و عصیان دلیری نکنند **ذکر وقایع متفرقه که درین سال روی داده**
بعد از تسکین فتنه حمزه و قتل عام لشکر نشان ایالت آن ولایت با غزلو سلطان چکنی حاکم فومن شفقت شده و تمامی گیلان
بیه پیش بفرهاد خان شفقت شد و الکاء شیراز از تغییر یافته حکومت فارس و کهگیلویه به الله وردی خان قوللر آقاسی مفوض
و مرجوع گشت و در تیول و ... سلاطین و امرای فارس بعهده اهتمام مشار الیه قرار یافته مقرر شد که هر سال عید نوروز
از غلامان خاصه شریفه ... بجهت ضبط جزوی ولایت فارس مامور سازد که از منافع آن ولایت و اسباب
سرانجام نمایند **دیگر از سوانح** جمعی از مفسدان سعد و قاص ... برادوستیان باغی شده قلعه که در حدود
ساخته بودند متصرف در آورده خراب کردند و جابجا هوداری و جهالت آن ولایت از الوار و اکراد
و غیر ذلک با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهاوند آمدند و برادوستیان مستحفظ قلعه نهاوند شخصی بجهت
فرستاده از این حال خبر کرده حسین خان چگنی را که درین حال حاکم همدان بود ... این ...
شکایت کردند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر درست پیمانه و رعایت ... قورچیان فرستاده
جابجا هوداری و جهالت مذکور را منع و تنبیه نموده چند نفر از مفسدان را بقتل آورده سرهای ایشان را
نزد بیگلربیگی بغداد فرستاده حسن خان را از ایالت همدان معزول فرمودند **سوانح دیگر** بیرقلیا با کوکلتاش
حاکم هرات که از قدیم ... عبد الله خان بود بر اراده خود یا باشاره و صلاح عبد المومن خان بحضرت اعلی شاهی
با وی گفت و شنید ... کشته ایلچیان ... تحف و هدایا ... فرستاده و التماس ... نموده

کرد او را به هند که مردم ماوراءالنهر که ارادهٔ حج بیت الله الحرام داشته باشند بی خوف و دهشت آمد و شد
نمایند و همچنان در دارالسلطنه قزوین به درگاه جهان پناه آمده لوازم کورنش تقدیم رسانیدند و شمول عنایات
پادشاه اسلام پناه نیز به شاه محمد و همراهان ایشان هدایا فرستاده بدین تقریبات که کلمات ایشان منشور عنایات و التفات
در قلم آورده و ایلچی مذکور حسب المسئول حکم جهان مطاع عز اصدار یافت **آغاز سال همایون فال پیچی ئیل ترکی**
مطابق سنه خمس و الف که سال دهم جلوس سعادت مانوس حضرت شاه ظل اللهی است چو شه نور روز سلطان
گیتی آرای جهان از برج حمل طلوع کرد بهار عالم آرا جلوه گر شد اساس بی همزیری و زبرجد طراوت یافت از فر
باغ و بستان گشته ز الطاف چمن عالم گلستان نوروز عالم افروز این سال در بیست و چهارم ماه رجب المرجب اتفاق
افتاده بهار دلکشای غم زدای خاطر پرور باد که دیده نوعروسان حجله خاک سر از جیب مغاک بیرون آورده انجمن آرای
بزم عشرت و شادمانی گشتند و نسیم بهار از شمیم ریاحین عطرسائی آغاز نهاده افسرده دلان کنج خمول چون
غنچه پیکان گل از جهان زمزمه نغمه سرایی درآمدند و بندگان حضرت اعلی به دستور معهود در ایوان چهل ستون
دولتخانه مبارکه قزوین به لوازم جشن نوروزی فیروزی به عشرت و شادکامی گذرانیدند بعد از فراغ لوازم جشن سرور و دلنواز
هوای سیر و شکار قزل آغاج گیلان از خاطر همایون سر بر زده از دارالسلطنه قزوین روانه شدند بعد از
که دم به خطه رشت تشریف برده از آنجا فومن و کسکر محل ورود شهریار والاگهر گردیده در عیش و عشرت به لوازم
شکار در کنول قیام نموده از آنجا عرصه قزل آغاج انجمن آرای رایات نصرت آیات گشت چند روز آن [illegible] به
محل نزول موکب اقبال بود بعد از فراغ از سیر و شکار آن حدود به دارالارشاد اردبیل تشریف برده به لوازم
زیارت آستان ملک آشیان حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام صفویه قیام نموده عنان عزیمت به جهت
انعطاف داده دیگر باره دارالسلطنه قزوین محل نزول خسروی و اورنگ دین گردید **ذکر تسخیر ولایات مازندران**
به دست شاه دین و تفویض ایالت آن ولایت به فرهاد خان و گرفتار شدن ملک بهمن حاکم لاریجان بر تسلیق ملک سلطان
چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران و [illegible] است ملک طلس [illegible] اولاد و احفاد سید عبدالله [illegible]

جد مادر حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و در این عهد از آن سلسله رفیعه اولاد ذکوری که شایسته تصرف ملک
موروث باشند نیست لاجرم آن عرصه ارم تزئین از ارشاد [illegible] با شایسته تصرف شهریار سعادت قرین و حق
شرعی آن سلطان والا دین است که در میان جمعی از امرا و سرداران آن ولایت خصوصا سید مظفر مرتضائی
و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی انقسام یافته هر یک قسمی اختصاص بر دیاری از آن ولایت کشیده به تغلب تصرف نموده
و گاهی تعلق که در درگاه والا میشنودند از جمعی وقت زده بر نهاده بهانه های لاطائلی موقوف داشته بعضی از
اطوار ایشان آثار نفاق به ظهور رسید به تخصیص ملک بهمن که در جمیع وقت زده برادر از نقار تنفر پیشی داشت دیگر آن
سخنان جمیع نجیز اوراضی بر صدق و راستی نموده در مقام تجربه و امتحان ناتمام عیار نموده و هر کس از مردم
آن حدود در درگاه معلی باز گشتی نمود ملک بهمن با او آغاز عداوت نهاده در استیصال او کوشیده
از جمله ملک سلطان حسین لواسانی که از نفرهای او بود و بعد از آنکه به خدمت حضرت اعلی اظهار اخلاص نموده
برادر او شرف ملازمت اشرف فایز گشته بود و غنا ورزیده بر سر قلعه لواسان رفت و او را به دست
آورده بقتلش پرداخت و اطفال و عوراتش را به لاریجان برده انواع فضیحت [illegible]
او را و اوراثش بندگان حضرت اعلی [illegible] فرستاده باز ماندگان او را طلب داشتند [illegible]
ورزیده [illegible] و این معنی موجب [illegible] انحراف مزاج اشرف از او گردید **القصه** همیشه فتح
و تسخیر آن ولایت و انتزاع آن مملکت از دست متغلبه مذکوره مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر مرحمت
گستر بود تا آنکه در این سال که رای جهان آرا بدان تعلق گرفت که دست تغلب آن جماعت را از ملک
موروث کوتاه کرده ضمیمه ممالک محروسه گردانند فرهاد خان که منصب [illegible] این خدمت شد حسب الامر
از تسخیر ولایت مازندران برادر زرین و حسن [illegible] رجوع شده به حکومت آن ولایت امرا و
گردید و او با فوجی آراسته و لشکری به مازندران مقصد گردید چون به شهر آمل رسید از اولاد [illegible] که
طبرستان است و در تصرف ملک بهمن حاکم لاریجان بود ملازمان و مردمان او قلعه آمل را استحکام

واده در مقام محافظت قلعه داری در آمدند ملک بهمن خود در لاریجان بود و از غایت مکر و خدیعت که
جبلّهٔ او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد نموده و از باب قلعه به فرهاد خان پیغام داد که مرا
اختیاری نیست جماعت سرکش آملی که بالطبع حکومت قزلباش را کاره‌اند بر از خود جرأت نموده در قلعه
داری سبکی نمی‌شوند و اطناباً سالک طریق خلاف و طغیان بوده‌اند قلعه که اکثر ملازمان و معتمدان او بودند
استمالت داده ترغیب نمود که در قلعه داری مردانه بوده قزلباش القلعه را راه ندهند مجملاً فرهاد خان
هر چند کوشیده مردم ملک بهمن خصوصاً چند نفر از طایفه کلکو که ملازم او شده در آن قلعه بودند در قلعه داری
اصرار نموده تا آنکه فرهاد خان بحسن تدبیر و داد و دهش و خوش صفتان آملی را بدام انعام و احسان بخود
رام کرده بنیروی بخت دولت قاهره بر قلعه دست یافت و مفتاح قلعه را از ایشان بر داشته و از آن جانب
حاکم تعیین نموده متوجه تسخیر سایر محال گردید و مردم تحتان نزد سید مظفر که متصرف الکای ولایت
مازندران بود فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود سید مظفر چاره بجز اطاعت ندیده
اظهار متابعت و اخلاص نمود اما از خوش صفت در آمدن نزد فرهاد خان متأمل بوده در اهمال می‌شد
بعد از تکرار مراسله و آمد و شد سفیران و مردم چرب زبان از روی ملاقات گشته جمعی از اعیان مازندران
نزد فرهاد خان آمده و جناب فرهاد خان سید را بتعظیم و تکریم نموده بعد از آن مانع بازگشتن شده
تکلیف رفتن بپایه سریر اعلی و ملازمت اشرف نمود سید مظفر بدین شرط راضی شد که فرهاد خان خود
با او رفاقت کند و او را بپایه سریر خلافت مصیر آورده و در ملازمت اشرف شفیع تقصیرات او بوده باشد
فرهاد خان بنابر صلاح وقت ملتمس او را پسندیده ولایت را و پسر الوند سلطان برادرزاده خود را با جمعی از قزلباش در
مازندران گذاشت و بنابر تألیف قلوب اهالی آن ملک که از مراتب حکومت قزلباش احتراز کرده
بر زبان نکرده و طبع ایشان بود و محالی که سید مظفر و اتباع او می‌بودند دخل ننموده برادر و گروهی بعضی محال
که در تصرف الوند دیو بود و اتباع او داشته همچنان در تصرف او بود القصه فرهاد خان سید مظفر را

مصحوب خویش

مصحوب خویش گردانیده بپایه سریر اعلی آمده در دار السلطنه قزوین بشرف بساط بوسی دریافت
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با سید مظفر بجهت آنکه با سلسله و سمت عصیان و کفران
ورزیده بود و پیوسته از و سلسله میر بزرگ بظهور آمده بود و التفاتی بدو نشده و او در نزد
فرهاد خان بود و غبار خاطر شریف را نسبت بخود دریافته در کمال بیم و هراس بسر می‌برد
و از حکومت مازندران مأیوس گشته قرار داد با فرهاد خان که کوچ خود را بعراق آورده
در هر جا که رضای خاطر اشرف شود ساکن گردد در این اثنا اعراض نفسانی بر او غلبه کرده بستر
ناتوانی نهاد و مداوا و معالجه مفید نیامده بمرض اسهال در گذشت بعد از او الوند سلطان
و گماشتگان فرهاد خان در مازندران بقدر استقلالی یافته اکثر محال را بالجمله ضبط در آوردند
اما ملک بهمن و الوند دیو خبر فوت سید مظفر را شنیده بتصور آنکه او را مسموم از میان
برداشته‌اند بی اعتماد گشته موجب زیادتی وحشت و دهشت ایشان گردید و ملک بهمن
که مرد فتنه انگیز و آشوب طلب بود مازندرانیان را بر الوند سلطان شورانیده و تحریک داده
فساد عظیم و فتنه بر انگیخت که الوند دیو و عظمای مازندران با لشکر قزلباش آمیزش ننمایند
و الوند دیو که چاشنی حکومت مازندران در مذاقش جای گرفته بود و ایشان ترک آن
را دشوار عظیم دانسته باغوا و افساد ملک بهمن سر از چنبر اطاعت در کشید و این معنی بر ضمیر منیر
اشرف پرتو ظهور انداخته که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان در تصرف اولیای
دولت ابد پیمان در نمی‌آید او ترک بدنهادی و فساد نمی‌نماید لاجرم از این عقده گشایی
بدفع او جازم شده فرهاد خان را بر سر ملک بهمن فرستادند و او به لاریجان
رفته ترتیب یراق قلعه گیری پرداخته قلعه را مرکز وار محاصره نمود و از درگاه معلّی
جمعی از توپچیان و تفنگچیان را امداد فرستادند و توپهای قلعه کوب ترتیب یافته در لوازم

قلعه‌گیری و تضییق محصوران سعی تمام می‌نمودند جماعت امیری که معظم سپاه بیان
لاریجان بودند با فرهاد خان یکدل و یکزبان گشته نزد او رفتند و آغاز نهادند
و ملک بهمن با این جماعت بی‌اعتماد گشته امیر نامی را که ریش سفید آن طبقه بود گرفته
به سیاه‌چال انداخت بالاخره به قتل آورد و آن جماعت در مخالفت ملک بهمن
یکدل و یکجهت گشته دلیل راههای مخفی قلعه گردیده در اندک روزی سپاه
زیر دیوار قلعه رسید ملک بهمن مضطرب گشته اظهار اطاعت و انقیاد کرده
فرهاد خان نیز او را استمالت عنایت شاهی کرده آینده طالب ملاقات شد
ملک بهمن بعد از اخذ عهود و مواثیق بیرون آمده با فرهاد خان ملاقات کرد
خواست بلطایف الحیل و زبان‌آوری و بهانه‌ها او را از خود دفع نماید به دستور
معهود به مواضعات دنیاداری و وعده‌هایی که هرگز وفا نکرده از پای قلعه کشید
گرداند و فرهاد خان را تکلیف آمدن قلعه و مهمانی کرد و فرهاد خان اجابت
ننموده صیدی که به دام افتاده بود از دست نگذاشته او را تکلیف رفتن
درگاه معلی و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از بیرون آمدن نادم گشته
چون هیچ سخن او در نگرفت باکراه تمام راضی به آمدن شد فرهاد خان قلعه را
به دستور در تصرف ملازمان و مردم او گذاشته او را مصحوب خود گردانیده
به پایه سریر اعلی آمد و در دارالسلطنه اصفهان مجمعی عظیم که طبقات خلایق
از اطراف و جوانب در مجلس بهشت آیین جمع آمده بودند به نظر خجسته شاه
والا گهر رسانید و حضرت اعلی به زبان عتاب و سرزنش با او متکلم گشته
یک یک تقصیرات او را شمردن گرفتند ملک بهمن سر خجالت در پیش انداخت

پیش انداخته

پیش انداخته از فرط خجالت شعله غضب و خطابهای عتاب‌آمیز دست از حیات شسته استمهال حضرت اعلی تا
چند روزی تعهدات که فرهاد خان با او کرده بود تغافل در کار او ورزیده به دستور در قلعه فرهاد خان می‌بود
تا آنکه در اول سال تخاقوی‌ئیل سنه الف که رایات جلال از اصفهان به قزوین نهضت نمود او را به علت
درنگی بسیار که طلب فرموده بودند در حین تکلم و عتاب و خطاب او را به دست برادر ملک سلطان حسین لوسانی
دادند که به قصاص خون برادرش به زجر و سیاست عظیمه به قتل رسانید مال و اموال و اولادش به تسخیر تعلق او که
چگونه پیشه شد در سال آینده هر قوم کلک بیان میگردد ان شاء الله این ذره چه مقدار در رنج قضا که موسوم با فضل الوالخ
چنانشده دیده که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فرهاد خان را که به تسخیر ملک کوه روستم مازندران بهشت نشان
حکم فرموده فرهاد خان با لشکر آراسته روانه مازندران گردیده بعد از زدن قلعه آمل را که از شهرهای قدیم
الایام ولایت طبرستان است به دست درآورده به دور ربی سید مظفر تقصیر رفته چون کارها را دید که
رسید اعیان مازندران که در خدمت سید مشارالیه بودند با او گفتند که لشکر قزلباش نزدیک رسید
شما در چه فکرید اگر طاقت مقاومت ندارید مگر استقبال فرهاد خان باید نمود و اگر جنگ و مستعد اند مردم و قلعه‌داری باید کرد
سید مشارالیه چون مرد ساده‌لوحی بود و هرگز آزار و ضرر او کسی در خاطرش خطور نکرده بود و از دو روی نشنیده بود
که داشت ساعتی طوری به اندیشه فرو رفت و بعد از آن سر برآورده گفت ما بر یک نوبت جواب از مظلوم
سر زده است باید که این دشمنان که شما تعریف میکنند آنها را ... لبوراند و چاهها از آب را به نفت سیاه ریزند
زیرا که لشکر قزلباش دشمن آنکار ما که میشوند احوال را بدین منوال که می‌پسندند مجال توقف نخواهند
داشت و از غایت عجز و اضطرار رجعت خواهند نمود و در این گفتگو بودند که خبر آن از جانب فرهاد خان
آمده سید مشارالیه را باطاعت و انقیاد امر فرموده بودند بعد از آمد و شد مکرر چنان قرار یافت که سید مشارالیه
فرهاد خان را ملاقات نماید بعد از عهود و مواثیق سید مشارالیه بدین فرهاد خان آمد و جواب رسید که
بلطایف الحیل از کمان خود رجعت نماید فرهاد خان او را تکلیف رفتن به پایه سریر اعلی فرمود سید مظفر

چون دید که هیچ خلاصی ندارد و لاعلاج بفرهاد خان متوسل شده و نمود که بمراقبت تو بکمند
اشرف می آیم فرهاد خان بنابر مصلحت وقت مراقبت سید معزی الیه را قبول نموده وا نمود
سلطان برادر خود را در آنجا گذاشته با جمعی از لشکریان خود با سید مظفر متوجه
پایه سریر اعلی شدند و در دار السلطنه قزوین بشرف بساطبوسی نواب رسیدند حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی سید مظفر بجهت آنکه با سلسله و نسبت خود عصیان و کفران ورزیده
بود و بهای از و سلسله میرزرگ بظهور رسانیده بود التفات چندان که متوقع بودند نیافته
واو همان در منزل فرهاد خان بود و غبار خاطر اشرف را نسبت بخود دریافته در کمال
هراس و بیم بسر میبرد و از حکومت مازندران مأیوس گشته با فرهاد خان قرار داد که او را اجازه
خود بمازندران برد تا کوچ و عیال خود را بعراق آورده در هر جا که رضای خاطر اشرف باشد
ساکن گردد فرهاد خان استدعای سید را بخدمت اشرف عرض نمود حضرت اعلی بزبان
الهام بیان فرمودند که مارا در رفتن او بمازندران مضایقه نیست اما معلوم باشد که او آنجا رفته
منبع فتنه و فساد خواهد شد و حضرت اعلی فرهاد خان را رخصت فرموده و مشار الیه و سید معزی الیه بتعجیل
کوچ کرده روانه مازندران شدند و سید مظفر با جمعی از اعیان مازندران که رفیق او بودند چون بآمل رسیدند سید
نصف شبی بود و سید مظفر فرار نموده خود را بقلعه ازدارکله میرسانید چون خبر بفرهاد خان رسید که سید مظفر فرار
نموده بقلعه ازدارکله متحصن گردید فرهاد خان تسخیر قلعه مذکور را وجهه همت ساخته و قلعه را مرکز دایره احاطه نموده
چند روزی محاربه کردند بعد از چند روز که سپاه بقلعه نزدیک شده وهم و هراس بر سید معزی الیه غالب میگردد
و بعضی از مردم خود را در قلعه گذاشته خود با چند نفری از خدمتکار بکمال وهم و بیم از قلعه برآمده خود را
بجنگل میرسانید و از دست باد که عذر ماند حقه معجون سید را از خود دوش کرده بر [illegible] شد و سید معزی الیه
بر معتاد معجون افیون وارسته اعتیاد بود و مع هذا روزی دو مثقال افیون خالص بکار میبرد القصه بعد از دو روز دیگر

قلعه مذکور

قلعه مذکور مفتوح میشود و فرهاد خان را معلوم شد که سید مظفر خود را بجنگل رسانیده بسرعت غازیان
در جنگل بتفحص سید مشغول میگردند تا آنکه سید مظفر چهار پنج روز در جنگل بغیر از افیون بسر میبرد لاعلاج بضعف
شبی بود که خود را بخیمه فرهاد خان میرساند و فرهاد خان مقدم او را گرامی میدارد و سید معزی الیه در
همان چند روز صاحب فراش گردیده بمرض اسهال فوت میشود و فرهاد خان حقیقت حالات را بخدمت
اشرف اعلی معروض میدارد و خود متوجه لارجان بر سر قلعه ملک بهمن میرود

ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم که در خوارزم بوقوع پیوسته و آمدن او در سنه دویم بدرگاه پادشاه عالم پناه

در طی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع
نگار گردیده که در سال گذشته که رایات نصرت آیات بجهت رفع فتنه عبد المؤمن خان [illegible]
توجه نموده بود حاجم خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و باینا خان برادرزاده اش [illegible]
اشرف در حق گشته بجانب مملکت خویش رفتند و بخت میانه ایشان [illegible]
خانه رفته جمعی از آن طایفه مرحمت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایت خوارزم میشوند مردم آن
ولایت بقدوم ایشان بشاشت نموده در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند کلانتران عبدالله خان
دار و حکام او در هر یک محلی اقامت داشتند خود را اخراج کرده باوراء النهر رفتند و ولایت خوارزم
از لشکر بیگانه خالی گشت حاجی محمد خان نوبة الحکومه استقلال یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت
و مردم چشاماته بودند که عبدالله خان بعد از تسخیر آن ولایت اکثر قبایل او بقیه را که لشکر حاجم خان
بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده بود و از اعوان و انصار او خود صاحب وجودی در خوارزم نبود
بالجمله عبدالله خان بعد از استماع این خبر جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بسرداری بخوارزم فرستاده
و بآن اکتفا نموده خود متعاقب ایشان صوب در حرکت آمد حاجم خان چون از ورود لشکر عبدالله خان
خبر یافت متحصن آن ولایت راجع نموده بمقابله ایشان شتافت و مابین الفریقین محاربه عظیم اتفاق
افتاده و چون آوازه قرب وصول موکب عبدالله خان رسید تزلزل در بنیان ثبات و قرار

مردم خوارزم افتاده در حرب سنگ بکاب ایلبارس قتال و حاجم خان تخته نشین خوارزم گشته مجال
توقف در آن ولایت نیافت و بخت نصرت که خود را در یکی از قلاع محصور کرده بالضروره باتفاق
عرب محمد خان پسرش شهر مرو پریشان حال خود از ولایت خوارزم بیرون آمده روی بکاشانه
استراباد آورده وارد آنجا شده و سعادت نیکبختان همایون فتح ما خود را بر حد قریب آستان سایند و
حضرت اعلی شاهی بعد تهی از آمدن او خبر یافته جمعی را باستقبال او فرستادند و بدرگاه معلی طلبیده
او دیگر باره سعادت شرف آمده و در دار السلطنه قزوین بتقبیل قایمه همایون فایز گردیده از جهت
شرف لوازم تفقد و دلجوئی و التفات پادشاهانه بظهور پیوست آتابای خان برادر زاده ابوالخیر که در شهر وزیر
بود قلعه آنجا را قایم نموده توقف کرد هر چند میدانست که آخر کار محصور گردد و از هیچ طرف بمدد
نیست و عاقبت گرفتار خواهد گشت از غایت بیدانشی و جهالت غیرت بیکبار تسلیم شدن را جایز نه
کرده بذلت و خواری کندن و برج و خندق مردانه وار در آن قلعه اقامت نمود و لشکریان عبدالله خان قلعه را
محاصره نموده قریب بچهار ماه با هم بسیار جنگ نموده عبدالله خان بلشکر قلماق تلاش کرده قلعه و شهر را در تنگنا
عاقبت الامر لشکریان او و مردم شهر و قلعه از محاصره و قلعه داری واهمه نموده با او بیوفائی نموده
کرده بابا خان این معنی را دریافت بعد دو روز از روی حقیقت در و دروازه را گشوده خود را
بمخالفان زد بمجرد در روز حرب غلط خورده او را نزد بکان عبدالله خان بردند او بمحیط کشته شد
کارزار بر او تنگتر میگردید و هیچ طرف راه بیرون شدن نداشت با جراحت در معرکه رزم کشته
گشت بقیه السیف پراکنده شدند و الیوم حرف شجاعت و دلاوری بابا خان در خوارزم مذکور
و افواه است و عبدالله خان مجددا فتح و تسخیر ولایت خوارزم نموده بهر کس که گمان خلاف داشت
از میان برداشت و قلاع را استحکام داده بادراک شهر مراجعت نمود ذکر منازعه که در میان میانه
محمد تقی خان شاملو حاکم شوشتر و جماعت افشار و سید مبارک والی عربستان بظهور پیوست در این سال جمعی از مفسدان طایفه

افشار

افشار کوه کیلویه خصوصا جماعت ارشلو با امیر خان حاکم آن ولایت یاغی شده و در راه هرمز از قصبات کوه
کیلویه جمعیت نموده ابوالفتح بیک نواده غلیان خان را از بیاده خود بجانشان برده در مقام عصیان و
خلاف در آمده محمد تقی خان شاملو بر سر ایشان رفته در پای پل شوشتر در هم میانه ایشان حرب اتفاق
افتاده طایفه کثیر افشار را از زوج قتیل شاملو منهزم گشته پناه بمردم سید مبارک والی عربستان برده محمد تقی خان
همیشه سید مبارک زیاده حساب میگرفت با او غالبانه سلوک میکرد و سید مبارک ~~مبارک میکرد~~ و سید مبارک از
سلوکی که محمد تقی خان را شکسته بود و دیگر اعراض مدرکه منع فرستاده و از او شکایت مینموده و منحوست که
محمد تقی خان را گوشمالی داده او را اندکی از خمار باده نخوت و غرور بهوش آورده و مشهور و مسموع
در پیوست جماعت افشار محرک این ماده گشته او را بمحاربه محمد تقی خان ترغیب نموده و او در مقام معاونت
جماعت افشار در آمده با جمعی از خیلوه عرب بر سر محمد تقی خان آمد در وقتی که او از هرمز مسعود مراجعت نموده
بشوشتر می آمد اعراب سر راه بر او گرفته بین الفریقین اندک محاربه واقع شد چون اعراب فصل ربیع بود
لشکر محمد تقی خان بود مشغول صحرا دیده خود را بحصاری که در آن حوالی بود داخل شده و اعراب آمده حصار را
محاصره کرده و چون حصار مذکور زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در آنجا نبود بالضروره با سید مبارک طرح صلح
افکنده سید مبارک نیز چون از حضرت اعلی شاهی خایف بود و ملاحظه بسیار داشت بصلح رغبت کرده میانه
ایشان صلح کرده وقوع یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف حویزه رود و محمد تقی خان از حصار
بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از خبر مسموع شد که سید مبارک نیز به محمد تقی خان غدری در خاطر داشته
با اعراب قرار داده بود که چون محمد تقی خان از حصار بیرون آمده روانه شوشتر گردد حفظ عنان نموده
بر سر او تاخته و به نقشه ... سید برهان الدین ولد سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص
این بیستان کرده ... محمد تقی خان را از کید و غدر اعراب خبردار کرده او چند روز خود را
در آن حصار محافظت کرده و بیرون نیامد سید مبارک معلوم کرد که این معنی را ... نموده جرم ...

[illegible]

۱۹٫۲

توقف نموده که به حویزه رفت العلم عند الله اما شاهوردی خان عباسی در لرستان
این مقدمات را استماع نموده اظهار دولتخواهی کرده به مباوشت مهدیقلی خان متوجه
الصوب شد تا رسیدن او میانه ایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بود با وجود اطمینان
خاطر از کید اعراب جمع کرده از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر گردید و حقیقت حالات
را عرضه داشت نموده پایه سریر اعلی فرستاد چون حضرت اعلی شاهی [illegible] شنیده
که سید مبارک را از زین دولت مأیوس گردانند و اعمال سابقه او را بالعفو و اغماض
مقرون گردانیده بود مهدیقلی خان احکام مطاعه فرستادند که با سید مبارک بنقد
سلوک مستحسن نموده اصلا دست درازی به الکا و مملکت او نکند و مطلقا با عشایر و
قبایل اعراب متعلقه او کاری نداشته باشد اما نایره غضب قیامت لهب شاهنشاهی در
باره مفسدان افشار اشتعال یافته حکومت کوهگیلویه را علاوه مهمات فارس کرده بنده
باللهوردیخان مفوض گردانیدند و پیشه دنا تادیب متمردان افشار و قلع و قمع
بیدولتان الطبقه را بحسن سعی و اهتمام او منوط و مربوط نمودند و خان مشارالیه بآن ولایت
رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار رستم ارشلو و [illegible] که خمیرمایه فساد بودند بقتل
رسانید عمر بسیاری از قبایل سرکش جاکی و [illegible] و الوار که همیشه در آن نواحی
آتش فتنه و فساد می افروختند باد فنا داده [illegible] تحصیلات نمودند
دوستان بدبخت و سرکشان افشار و الوار را انچنان گوشمالی داد که بعد از آن
خیال فساد پیرامون خاطرشان نگشت و مهمات آن ولایت را حسب المدعا
انجام داده از غلامان خاصه شریفه را حاکم کوهگیلویه تعیین نموده مراجعت کرد و حقیقت
حالات پایه سریر اعلی عرض کرده خدمات او درجه استحسان یافت مشمول

دارالس

نوازش یافت **ذکر آمدن جنود اوزبکیه از توران بجانب دارالعباده یزد و محاربه نمودن قزلباشیه با ایشان
و مغلوب شدن جماعت اوزبکیه و فرار نمودن جنود شقاوت ورود اوزبکیه شومیه** در این
سال جمعی از جنود نامعدود نامحصور اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده به
اراده تاخت و غارت دارالعباده یزد و رباطات مفازه و خندق آمدند علیقلی خان
شاملو قورچی ترکش حاکم یزد و محراب خان قاجار حاکم طبس کس نزد او فرستاده
او را از آمدن جنود اوزبک آگاه گردانید او شهر را مضبوط کرده دروازها را بست
جنود اوزبک بظاهر شهر رسیده در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود آمدند
و بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نموده آنچه در هر جا بنظر ایشان درآمد
تملک و تصرف کشیده اموال بی نهایت جمع آورده علیقلی خان در اول حال سالک
طریق حزم و احتیاط گشته بمحافظت شهر و دروازه و قلعه پرداخته جرأت بیرون
آمدن نکرد و روز دیگر که از کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافت با قشون آراسته از
شهر بیرون آمده طرح جنگ انداخت دلاوران جنود قزلباش و تفنگچیان [illegible]
و غیر ذلک مردانه [illegible] به اعدا اشتافته چون اوزبکیه را غرض از آمدن تاخت
و غارت اموال بود خواستند که بازگشته اموالی که فراهم آورده اند بیرون برند
علیقلی خان با غازیان جلو ریز بر سر ایشان تاخته و سلک جمعیت ایشان را از هم
فرو ریخته اوزبکیه روی بوادی فرار آورده قطع نظر از اموال کرده سلامتی را
غنیمت شمردند علیقلی خان بفتح و ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند
فرسخ اوزبکیه را تعاقب کرده جمعی را با اموال بدست آورده مظفر و منصور
بازگشتند محراب خان از طبس با فوجی از جوانان کارآمدنی از عقب ایشان

۱۹,۲

بدار العباده یزد می‌آید و در راه خرابی بجنبو نشسته او نیز رسید و درین مرتبه شکست
فاحش بحال آن جماعت راه یافت و جمعی کثیر بقتل آمده و بقیه السیف پراکنده گشته سر بکوه و بیابان
نهادند بمولانا فخر الدین احمد باقی از قلعچیان باقی بهاباد سر در پی ایشان نهاده بود و بسیاری از ایشان مقتول را
بدست آورده و پاره که از هول جان سر بکوه و بیابان نهاده بودند از تشنگی هلاک شدند و چون از آن لشکر
بیرون برده بقیه از آن جماعت که آمده بودند کمتر کسی از آن ورطه نجات یافت و هم درین سال جمعی از آن
لشکر عبدالمومن خان بر سر قلعجان کراپای رفته جمعی از مردم او را بقتل آوردند و او بقیه روضه آمده آن
قلعه را مامن خود ساخت و در کمال عزت بسر برد تا عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمد ذکر آوردن
نعش غفران مآب مینو نشیمن شاه جنت مکان از مشهد مقدس بدار السلطنه صفاهان و نقش آن بقیه حکایات

در صدر صحیفه اول این اوراق نگارش یافت که شهید را در ایام سلطنت خود نعش شاه جنت مکان را از قلعه مشهد
مقدس بوده مرتضی قلی سلطان پرناک حاکم مشهد مقدس بدین خدمت مامور گشته او را در روضه مقدسه حضرت
امام الجن والانس در سه چهار موضع حفر نموده بود که بمصلحت تردد ایام هر کدام که انسب و الیق باشد از ایشان
اقرب باشد مدفون سازد و چون حضرت در قبور محفوره بسطور نظر صدق نموده در بیت که اراده فرموده بنیت
با اتفاق میرسید علی مفصل ... با یاد سید صدر الشریعه ... خلاف از روایتین شیخ حسن شهید دروازه
حرمگاه مقدس است بنه در جوار ضریح مبارک محلی دیگر حفر نموده آن در گرانمایه را در صدف خاک مخزون
ساخت و قبور دیگر را همچنان باز گذاشته و در صفه پایین پای مبارک علامت قبر که گذشته شهرت داده که مرقد شاه
جنت مکان در آن صفه و همان مکان است که علامت گذاشته شده و حفاظ قبر همیشه در آن مکان تلاوت
بسر برده و خواص و عوام بزیارت ... از روضه مقدسه ... و قبر شاه جنت مکان را همان صفه المعهود در
همان صفه و مکان میشمارد یافته بود و در حینی که عبدالمومن خان مشهد مقدس را تسخیر نموده آن بقعه شریفه بدست
اوزبکیه در آمد آن جاهلان نادان بخاطر رعایت جهل و تعصب اراده نمودند که جسد شاه جنت مکان

و شاهزاده‌های

و شاهزاده‌های صفوی که در آن صفه مدفون بودند بیرون آورده لوازم بیحرمتی بظهور
آورند آن قبور را حفر نموده استخوانی چند بیرون آوردند بعد از چند سال بعضی از
اهل ضلال بعرض عبدالمومن خان رسانیدند که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفون
می‌باشد و من اطلاع دارم ایشان باغوای دوستم بهادر نامی از اوزبکیه را که استاده ارباب تعصب
که آن مکان را حفر نموده نعش را بیرون آورده به بخارا رسانند که هر گونه استخفاف که در خاطر
ایشان رسوخ یافته باشد بظهور آورند و دوستم بهادر حسب الامر باتفاق متعهد ... اول
از آن مکان نعش را بیرون آورده از راه ماوراء النهر پیش گرفتند رضا قلی بیک ولد پهلوان
شاه علی انبار دار سرکار رفیع آثار که اصفهانی الاصل و در تون بود و دوستم بهادر
در خانه او نزول نموده مهمان او شد و او از بردن نعش مذکور اطلاع یافته چند
روز دوستم بهادر را نگاه داشته تواضعات او میانه بجای می‌آورد و روزی
در اثنای محاوره با او بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه طبس بپای تخت کاشان
بری ... شک نیست که عبدالله خان و عبدالمومن خان در برابر این خدمت توقع باشی تو بر سبیل داشته
دوستم بهادر که حرف العام و جهان ... شنیده انکار کرد که مرا در ماوراء النهر ماهی
نیست و چندان تعلقی در آنجا ندارم اگر راست میگوئی و متعهد میشوی که آنچه میگوئی
بعمل آید چنین میکنیم و او تعهدات نموده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته براه طبس
ایلغار نموده به طبس آوردند و مهراب خان قاجار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم
بسیار کرده حقیقت را بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی از شنیدن خبر بهجت اثر مسرور
و شاد گشته حکم همایون صادر شد که از طبس تا دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل
استقبال نعش کرده در کمال التعظیم و تکریم بدار السلطنه اصفهان رسانند و حسب الامر اعلی

بهر ولایت رسیدند خلایق باستقبال آمده پا دو نعش را بدوش کشیده تبرک
میرسانیدند و نسبت برضا قلی بیک و دوستم بهادر که حامل آن جسد مطهر بودند
سابقه بتقدیم میرسانیدند و چون بدین نهج بحوالی دار السلطنه اصفهان رسید حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت باستقبال شتافته آن جنازه
مغفرت اندازه را از دوش یکدیگر ربوده در کمال احترام بشهر رسانیدند و در بقعه
شریفه منسوب بامام الساجدین و قبلة العارفین امام علی زین العابدین علیه السلام که مدفن دو امامزاده
عالیقدر است گذاشته خلایق بشرایط زیارت جنازه قیام نمودند و این خبر بتمام اطراف و اکناف ممالک شهرت
یافت هر چند صدق و کذب این قضیه مخفی بود و معلوم نبود اما بنابر احتمال وقوع مصلحت وقت و شهرت بین
الاعادی جانب تصدیق راجح نمود بالفرض که احتمال وقوع داشته باشد چون در اول که [illegible] شهید
مقدس مستولی شده استخوانی چند از عظام رمیم مدفون [illegible] پای مبارک را اخذ و آنکه استخوان آن شاه جنت مکان
و شاهزاده است بیرون آورده مورد [illegible] ساخته بود اراده [illegible] مشتعل گشت که طلب آن [illegible] از
جسد مطهر آن حضرت نموده شد و چه امری که خلاف توقیر و احترام شود نسبت به آن پادشاه سعید دین دار [illegible]
پسندیده در کار الهی نمود چنین امری روی نمود تا بر عالمیان ظاهر شود که جسد مبارک آن حضرت [illegible]
و شایسته سوی [illegible] بایجه دوستم بهادر در رفاقت بیک هر دو در سلک ملازمان درگاه عالم
یافته زیاده از امثال با نعامات وافر سرافراز شدند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان
این سلسله علیه در [illegible] تقصیر ننمایند عطایای [illegible] ایشان با نواع عطایا گرانبار گردیده و آن نعش مطهر [illegible]
حالات [illegible] لشکر [illegible] از آنجمله [illegible] مصلحتها [illegible] آن [illegible] مدفون [illegible]
فتح [illegible] شیخ حسن [illegible] حجرم [illegible] قبر مبارک شاه جنت مکان [illegible]
بهمان [illegible] آورده [illegible] از سادات روضه مقدسه [illegible] شاه

جنت مکان

از شراعه [illegible] مانده و در جنب جنت مکان شریف مدفون گشت [illegible] زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق
العلم عند الله و هو اعلم بحقایق الامور بیان وقایع متنوعه که در این سال [illegible] روی داد از سوانح
اقبال که در این سال روی داد قضیه فوت سلطان حمزه میرزا ابن سلطان حمزه میرزا است که ضرورة باستنبول فرستاده
بودند و چون خیال خیار این دولت بود سالیت [illegible] نمود که سعید زاده پاک اعتقاد از شاهزادگان صفوی [illegible] در آن
ملک روم بوده باشند و صاحب اولاد و اعقاب شود از آثار الطاف قادر لم یزل و اقبال شهریار بیهمال [illegible] آنکه
اولاد و اعقاب بهمرسانده در استنبول بمرض طاعون درگذشت هواخواهان این دودمان [illegible]
ایران وقوع این قضیه را از نتایج دولت شمرده از جلائل آثار اقبال ابد پیوند [illegible]
حال آن شاهزاده مغفرت مآل فارغ بال شدند دیگر از وقایع این سال آنکه علی یار خان ابیورد در حدود استرآباد
فوت شد پسرش محمد یار نام که [illegible] از طایفه کوکلان [illegible]
گشته [illegible] قدیمی [illegible] که از فرقه سادات عظیم القدر استرآباد [illegible]
[illegible] که این دودمان [illegible] آورده [illegible]
اصفهان [illegible] صاحب [illegible] خوارزم متعلقند و در
حدود استرآباد [illegible] گفتند [illegible] مذکور در
میان [illegible] گرده سایر قبایل [illegible] بوده این
طایفه [illegible] شاه جنت مکان در حدود استرآباد [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] عصیان و طغیان [illegible]
ایشان [illegible] جنت مکان [illegible] احوال قزلباش واقع شده [illegible]
قزلباش [illegible] استرآباد و [illegible] از اعیان [illegible]
[illegible] آن ملک [illegible]

یرسانیدند علیار مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزش کرده بانذک مدتی وثوق قاعت نموده زیاده در مقام مدارا در می آمد در زمان خجسته نشان همایون اعلی چون اوزبکیه در خراسان لوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم و نسا و درون که بولایت استراباد متصل است بتصرف اوزبکیه در خراسان مجتمع در آمده بود حضرت اعلی بنابر رعایت حزم و احتیاط و ملاحظه آنکه مبادا ایلیه ترکمان مذکور که با اوزبکیه هم کیش و هم مذهبند مطیع این طبقه گشته اوزبک را باستراباد راه یابند با علیار مذکور که بوسیله میرزا ایک بدرگاه معلی بازگشت میکرد مصلحت وقت تلطف آغاز نهاده حکم ایالت استراباد را باسم او فرستاده با او مدارائی میفرمودند و او بهمان خرسند گشته داروغه بشهر میفرستاد و خود در حدود ترکمان اقامت نموده با سیاه پوشان مدارا میکرد و بوسیله او اهل استراباد از شر سایر قبایل صحرانشین محفوظ بودند و چند سال برین نهج میگذشت درین اوقات که علیار خان فوت شده و پسرش بدرگاه معلی توسل جسته چون هنوز آن ملاحظه باقی بود بدستور سابق حکم ایالت استراباد باسم یار محمد خان پسر او غرا صدار یافت و او را مشمول نوازش و الطاف بیکران روانه آنصوب فرمودند درین سال ایلچیان از اطراف و جوانب عالم بدرگاه عالمپناه آمده بعضی در قزوین و بعضی در صفاهان سعادت بساط بوسی دریافتند و در درگاه معلی از ایلچیان و مهمانان مجمع دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافت و از هر دیار تحف و هدایای بیشمار بنظر کیمیا اثر رسانیدند از جمله ایلچیان مذکور میر ضیاء الدین کاشی و ابو النصر خافی است که از جانب پادشاه والاجاه فریدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای دیار هند و

همراه یادگار علی سلطان روملو هفت سال بود که بایلچیگری هند رفته بود و برسم رسالت آمده در دار السلطنه مذکور سعادت بساط بوسی دریافتند میر ضیاء الدین مذکور ولد میر رفیع الدین قاضی کاشانست که قریب بیست سال بود که بولایت هند رفته در ملازمان آن پادشاه والاجاه در آمده اعتبار تمام یافته بود و ابو النصر از مردم ولایت خواف است و درین اوقات باتفاق یادگار علی سلطان روملو برسالت ایران مامور گشته از راه کیچ و مکران بکرمان و از آنجا بدرگاه سعادت آشیان آمدند حسب الفرمان قضا جریان میدان سعادت آباد قزوین را چراغان کرده بازارها را آیین بستند و حضرت اعلی چند روز ایلچیان مذکور را در میدان طوی داده قرین اعزاز و احترام گردانیدند و تحف و هدایایی که آورده بودند با شتران که پیشکش ایلچیان بود بار در میدان سعادت آباد بنظر همایون گذرانیدند و بعد از فراغ از سیر و صحبت هوای سیر صفاهان و عشرت سرای نقش جهان از خاطر خطیر سر بر زده بعشرت و کامرانی متوجه آن صوب شدند و در آن خطه ارم نشان یک یک ایلچیان اطراف رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف شدند دیگری ایلچی ابراهیم قطب شاه دکنی است که چند سال قبل ازین برسم رسالت نزد سلاطین دکن رفته بود درین سال مراجعت نموده بار خانها از جنس و متعه هند و دکن و نفایس و تحف آن ملک آورده پیشکشهای لایق گذرانید دیگری ایلچی عادلخان نوز باش مشی شاملو که برسم رسالت نزد میر قطبا والی کلکنده برهانپور فرستاده بود آمده با تحف و هدایا بنظر انور آمده بنوازشات پادشاهانه سرافراز شدند و چون قطبا هر بود که الفت و یگانگی با میر قطبا و حضرت اعلی بامر و اشاره عبدالله خان نیست چون سفیر مکتوب آشنائی شده بود و حضرت اعلی نیز بنابر صلاح وقت با عبدالله خان ابواب مراسله مفتوح داشته محمد خان بیک شیخ آغایی عرب گرلو را بایلچیگری نیز نامزد نموده باتفاق فرستادگان میر قطبا روانه نموده درینجا سلیمان بیک ایلچی نظام شاه از هندوستان رسیده مشمول نوازش و الطاف بیکران پادشاهانه شده بسعادت مراجعت نموده دیگری از ایلچیان ولی محمد اکبر رسیده بودند که از جانب بیگلربیگی دار السلام بغداد در زمان سلطان محمد خان رسیده

۱۳۹

بعد از عرض عبودیت و اخلاص خبر فوت خان احمد والی گیلان را رسانیدند که در اسلامبول
باجل طبیعی درگذشت دیگر امیر تاج میر بختیاری که آبا عن جد میر و میرزاده الوار بختیاری بود
تا غایت مانند وحشی صفتان بادیه خلاف با هیچکس رام نشده از روی عقیده و خلوص
بدرگاه ملک مناص آمده پیشکشهای لایق گذرانید بعد از عذر تقصیرات ایام ماضی
مستقبلات کلیه نموده و اصحاب دیوان گردانید بخلاع فاخره معزز شده بمقتضی المرام
رخصت انصراف یافت دیگر از سوانح آمدن ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود
والی سیستان است از تسلط و طغیان سپاه اوزبک در سیستان مجال
اقامت نیافته بود از روی اخلاص و ارادت موروث احرام ملازمت عتبه اقبال
پادشاهی بسته از راه کرمان بدار السلطنه اصفهان رسیده در آنجا بشرف
مجالست مجلس خلد برین سرافراز شد و حضرت اعلی شاهی نوید داد و ستایش فرموده
اعزاز و احترام زیاد فرمودند دیگر از سوانح مغضوب شدن طایفه تکلو است عموما و حکم قتل عام ایشان
سابقه بسبب آنکه حضرت اعلی شاهی قطع نظر از اعمال سیئه ایشان که از لامه و عار ایشان در
زمان شاه جنت مکان از این دولت روگردان شده بروم رفتند و با محمد خان
شرف الدین اغلی حاکم خود مخالفت نموده ولایت عراق عرب را و دار السلام بغداد
را بسلطان سلیمان خواندکار روم دادند مجددا بجهت مخالفت و نزاع ایشان با
طایفه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا توجهی نداشتند درین سال که فرهاد خان
بتسخیر مازندران مأمور شده بود بعرض اشرف رسید که چند نفر از طایفه تکلو
ملازم ملک بهمن شده فتنه انگیزی را بجهت ایشان نگاه میدارد و این معنی موجب
اشتعال نایره غضب شاهانه شده حکم قتل عام الطایفه فرمودند و مقرر شد که هر کس

از آن طایفه

از آن طایفه در هر جا باشد حاکم آنجا ایشان را بقتل آورده بدرگاه فرستند و متعلقات ایشان تمام تاراج شد چون الکه در
همدان و قلمرو علیشکر اقامت داشتند حکم اشرف در این باب بنام حسینخان حاکم آن الکا صادر یافت [illegible]
را عدم و دستاویز [illegible] آن طایفه که در آن قصبه را عدم نمود مصطفی سلطان ولد سیف الدین شرف الدین [illegible]
بود [illegible] تیغ بیدریغ [illegible] از [illegible] مانده بودند [illegible] دیگر از سوانح
که چون حضرت اعلی شاهی از گیلان مراجعت نموده بدار السلطنه قزوین تشریف آوردند نواب [illegible] حاکم
[illegible] شاهی [illegible] نواب [illegible] والده ماجده سلطان محمد [illegible] رسانیدند [illegible]
اشرف بسیار [illegible] سلطان [illegible] که در حوالی [illegible]
ساختند و خیرات بسیار در قزوین [illegible] و چند روز عزا داشته چون این قضیه [illegible]
نفس بسیار [illegible] نواب علیه [illegible] جهر و ولادت [illegible]
اغاز سال [illegible] و چون [illegible] بود [illegible] سلطان محمد [illegible] والده [illegible]
[illegible] سال [illegible] شاهی [illegible] نوروز [illegible]
هما یون فال در روز جمعه دوم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد [illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible]
در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند هوا از [illegible] بهار [illegible] روزگار [illegible] خشم
قطره [illegible] برودت هوا [illegible] برف و باران که از آسمان
[illegible] روز [illegible] نوروز [illegible] و بعد از آنکه [illegible] فرمان
[illegible] الملک [illegible] فرمان بر آن اقالیم [illegible] فرمان بر آن
حسب الحکم [illegible] در ایوان [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] که در [illegible] بوده [illegible] در آمده صحبت پادشاهانه انعقاد
طبقات انام [illegible] و [illegible] نوروزی اقدام نموده در خلال این احوال

سال فرخنده فال هجری تابان کوکبی درخشان از برج سعادت طالع و از مطلع اقبال لامع گردیده نیر بخشنده
بخت و عطابخش بهجت شاه جهان‌پناه را از علیه خانم که بیگم ولد نواله فرزند ارجمند عطا فرموده آن مولود
مسعود محمد میرزا بسلطان محمد موسوم گشت و جهت تبلیغ این خبر بهجت اثر مبشران باطراف و جوانب ممالک محروسه
فرستاده شد و چند روزی نقاره شادیانه نوازش در آورده صغیر و کبیر و برنا بشکرانه این موهبت عظمی
تهنیت قدوم سعادت لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش و سرور مشغول داشتند و حضرت اعلی همه روزه
در میدان سعادت آباد بچوگان بازی و قبق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روزی بتنعیم طرب خانه
فراغت و خرسند بوده و چون از آن امور فراغت دست داد برای صایب و فکر در بین تنظیم
امور دین و دولت و مشاطه عروس مملکت گردیده بمهمات ضروری سلطنت پرداخته بود و ادای
این سال جماعت اوزبکیه پا از دایره اعتدال بیرون نهاده بحدود ممالک تاخت آورده بتخت غارت
و یغما ایشان از خراسان بعراق رسیده خبر از بتاولان جنود اوزبک بسطام و دوبهان آمده جهت غارت
اموال مزارع و محال پراکنده شدند بعضی در کمین مزاری نشسته حسین علیخان عکیشی که بعد از ضبط ایالت
همدان حاکم سمنان و بسطام شده بود و میرزا بیک عرب عامری بتحفظ شوارع که در بین ولایت بسطام
شده بود سر رشته حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر اوزبک تعقیب
لشکر نشده با معدودی بقصد دفع آن گروه سوار شده بسبب عجلت پیش رانده از خیمه و اوزبکیه جمعی از کمین
بیرون آمده جلوریز بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده رخنه در بنیان حیات حسین علیخان انداختند
حسین علیخان و میرزا بیک عرب بعد از محاربه بسیار شربت ناگوار ممات چشیدند و راه عدم پیمودند و جمعی از
اوزبکیه غارتگر از تنشر و همان راه بیابان کوه و بیابان دهان پیش گرفته سر از الکای خوار برآوردند
و از تاخت ایشان نا آرام و بیمکی کاشان که بطرف آن بادیه پیوسته است رسیده داروغه سمنان
بطریق جنگ ... از آن طبقه گرفته بقتل رسانیده با معدودی که دیگر تا نزدیک سمنان بوده بتعاقب
ایشان سوار شده ببادیه رفتند اوزبکیه در بادیه عطش خان کرده ... محاربه صعب اتفاق افتاده

کاری

کاری ساخته نشده سمنانیان منهزم شده و بدحال بازگشته اما شاهقلی خان میر شکار
در الکای خود از این حال آگاه گشته با جمعی از غازیان چشمکزک بتعاقب آن جماعت
در حرکت آمده و در بادیه بجنود اوزبکیه رسیده در جنگ پیوستند و چند نفر از
بهادران اوزبکیه را از پای در آورده بر خاک هلاک انداختند جماعت اوزبکیه تاب
مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته راه فرار
پیمودند شاهقلی خان استرداد غنایم نموده مظفر و منصور بازگشت و سرهای قتیلان و
گرفتاران را بدرگاه عالم‌پناه فرستاد و بعد از واقعه مذکوره اوزبکیه پای
در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد و بجهت دست درازی
جنود اوزبکیه و عصیان و طغیان علیخان گرایلی که در آن حد به شورش و فساد مشغول
بود لازم شد که جمعی از جنود ظفر ورود قزلباش را بطرف بسطام فرستند که
از حدود خراسان خبردار بوده بدفع فتنه علیخان پردازند و ایالت بسطام بپیرعلی
سلطان برادر حسینعلی خان چکنی شفقت شد امارت ایل گرایلی بدرویش علی خلیفه کرد
ولد میرزا علی خلیفه که میرزاده قدیم الطایفه است تفویض یافت حسین خان شاملو حاکم قم
و دولتخان میرزا نواده دورمیش خان و حسین خان مصاحب قاجار حاکم ری را با قشون
و لشکر آراسته به بسطام فرستاده مقرر شد که تا حصاد غله خراسان در حصن بسطام
اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند
و از اطراف و جوانب خود و سرحد خراسان خبردار باشند و بعد از آنکه محصولات
رفع شود و ذخیره بقلعه‌ها کشیده شده خاطر از ممر مخالفان فارغ گردد حسین خان
قاجار با الکای خود و ساروخان حاکم قم با جنود شاملو بیانه گرایلی رفته قلعه‌های نموده

حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده و درویش علی خلیفه را بر مسند حکومت
آن ولایت متمکن ساخت و امرای عظام حسب الامر نموده عزم نموده چون خاطر از امر
فراغت یافت حسین خان قاجار بازگشته حسین خان بنا بموجب الامر نموده قضا
جریان متوجه قلعه پای حصار شد و نیروی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته
بدرویش محمد علی خلیفه سپرد و مقتضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده مشمول انواع نوازش
پادشاهانه گردید و علیخان گرایلی در حین اضطراب دست از قلعه باز داشته
در اندخود با سر و سامان میگردید اگر آن بجهت بدنامی ریش سفیدان گرایلی
شاهی سیوند اختیار نموده از وجدا شده بخدمت درویش علی خلیفه کمر بسته
و او از مخالفت این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سر رشته
اخلاص از دست داده بود دیار روی باد آورده عاقبت حاکم و اسیر او گشته الواء
فتوحات بر چهره آمال اولیای دولت قاهره منشرح گردید صدر بیان حال مبارک چنین فتح علیخان ترکمن
داده بود ولایت طبرستان و قلاع سیمرا القلاع مازندران و رستمدار و اکثر استان [illegible] تحت حیطه
تصرف اولیای دولت قاهره درآمد [illegible] عصیان و طغیان [illegible] گرایلی و [illegible]
و شاهوردی خان حاکم استان گرفتار شده چنانکه در [illegible] تاریخ ایشان مرقوم قلم وقایع نگار گردید

ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست درآمدن قلاع و ملوک آن ولایت بعنایت آفریدگار

ولایت رستمدار از ولایات
مازندران و گیلان واقع شده مشتمل بر دشت و جبال است شرقا [illegible] صده و آمل تا حدود تنکابن و عرضش از
کوه دماوند تا کنار دریا و در عهد خلفای عباسی ملک ولایت رستمدار [illegible] در تصرف ملوک موروث
بادی بوده که نسبت بگیلان [illegible] کرده و بحسب اختلاف زمان خراب [illegible] بعضی محال حضور مثل شهریاران که در
ازمنه سابقه حاکم نشین و دار الملک رستمدار بوده [illegible] بعضی دیگر از ولایت مذکور بحوزه تصرف

سلاطین

سلاطین ایران درآمده ضمیمه عراق شده و آنچه در تصرف رستمداریان مانده لاریجان و نور و کجور است
که میان اولاد ملوک [illegible] باقیه در عهد شاه جنت مکان طهماسب از ایشان بحکومت و دارائی قیام مینمودند
ملک بهمن والی لاریجان و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند
هر یک بتصرف ملک موروث بوده و چنانچه سمت گزارش یافت در وقتی که موکب همایون از سلاق
لار بوده هر دو بپایه سریر اعلی آمده ملازمت شده و بتنبیه پادشاهی اختیار نمودند [illegible]
دولت بود الکاء خود را پیشکش کرده در عراق [illegible] حسب الالتماس [illegible]
او مقرر شده در آنجا [illegible] گذشت و ملک جهانگیر والی کجور در ملک [illegible] جاهل ملک
محمد و شال [illegible] بود در ملک موروث بتصرف داشت جهالت و جنون [illegible] غلط در
سلک عزت و اعتبار رو از آستان سدره نشان شاهی برتافته از پایه سریر اعلی فرار نموده [illegible]
خود را بحکام داده سالک طریق عصیان و طغیان گشت و ملک بهمن اگرچه الکاء و ولایت کمتر از
ایشان بود اما بوفور عقل و دانش در رشد و کاردانی و اقتدار در زمان حکومت صاحب جاه و دولت شده بود
چون الکاء او بمازندران قریب بود و از زمان دولت والیان آن ملک صاحب وجودی نمانده بود مردم آن ولایت
طریق ملوک طوایف پیش گرفته هر یک ولایتی را بنحوی مخصوص ساخته بودند و چون حضرت اعلیشاهی ظل الهی
همت بر تسخیر آن مملکت که موروث آنحضرت بود گماشته بود ملک بهمن مطیع و منقاد [illegible]
گشته [illegible] پایه سریر اعلی شاهی [illegible] ملوک نموده [illegible] اتفاق [illegible]
شد که ولایت موروث خود [illegible] خواست تا آن [illegible] شهید [illegible] غافل [illegible]
کار نساخت و [illegible] دولت [illegible]
کذب آمیز [illegible] ملک جهانگیر [illegible]
چنانچه سمت گزارش [illegible] بپایه سریر اعلی رسانیده [illegible] اولاد او در قلعه [illegible]

و او خزاین و دفاین خود را انجا نقل کرده اعتقادش این بود که تا آن قلعه در دست او و اولاد او باشد ایمن از آسیب پادشاه باشند
اما خاطر انور بندگان اعلی آن مقدار از اطوار ناهنجار او غبار آلود بود و نیرومی نایره غضب در باره او التهاب یافته
بود که جز بزلال تیغ آبدار انطفا نپذیرفت و در تنبیه و تخمیص او باب ملک سلطان حسین لواسانی و فرزندان که نبایا او که با وجود قرب
قرابت رعایت اشارت پادشاه کرده قطع صله رحم ورداشته و انواع جور و ظلم و بی‌رحمی نسبت بایشان بظهور آورده
بمکافات عمل گرفتار گردیده و او را بدست برادر ملک سلطان حسین داده و بسیاست تمام بقتل رسید و اشتهار
او ملک کیخسرو بود و در سن هفده سالگی با برادران و اهل و عیال در قلعه دشمن کور بمقام و بعد از قتل پدر
از غضب پادشاهی اندیشیده و قدرت آن نیافت که دم از مخالفت و قلعه داری زند علاوه ملازمان و اتباع ملک بهمن
آن مقدار از اعمال ناشایست و ظلم او آزرده بودند که عدم او را موجب آسایش خود دانسته در مقام ضبط و حراست
قلعه و صیانت فرزندان او در نیافته و نیامده قساوت قلب عظیم داشت و ماند که جز به عقوبت بسیار نکرده
و فرزندان او همین بوده که چند سال و سالها در سیاه چاه محبوس بوده‌اند القصه ملک کیخسرو چاره کار
خود منحصر در آمدن بپایه سریر اعلی دانسته با جمعی کثیر از خویشان و منسوبان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده
سعادت بساطبوسی دریافت و متعهد شد که قلاع خود را تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیک بیکدلی
که از غلامان طایفه شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن و بدست آوردن قلاع و فرزندان
او مامور شده روانه آن صوب گردیده به نیروی دولت قاهره قلعه لاریجان و قلعه دشمن کور را که در حصانت
و محکمی شهره آفاق است بتصرف در آورده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس اموال و اقمشه و اجناس و
و اسباب ایالت و بزرگی بحیطه ضبط در آورده با اولاد و اتباع و فرزندان بدارالسلطنه قزوین آورده و چون
اراده ازلی بدین معنی متعلق شده بود که عنقریب مکافات اعمال ناصواب ملک بهمن با او
و فرزندان او عاید گردد و بغضب پادشاهی که اثر قهر الهیست گرفتار آمده ایشان را [illegible]
بدست برادر ملک سلطان حسین داده و بر حسب تقدیر منتقم حقیقی آنچه کرده بکار او بهمان به برادر ملک سلطان حسین

بقتل رسید

شقت شده لاریجان تیول حکام قزلباش مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد

ذکر فتح و تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر والی ولایت کجور

چون خاطر خطیر
همایون از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست آمدن ملک بهمن فراغت یافت
متوجه تسخیر کجور و بدست آوردن قلعه ملک جهانگیر گشته قورچیان عظام را
بسرکردگی الله قلی بیک قورچی باشی بدین خدمت مامور فرمودند و ایشان از
دارالسلطنه قزوین متوجه آن صوب شدند ملک جهانگیر بقلعه که بارالکوه اشتهار
دارد متحصن شد و قورچیان عظام قلعه را محاصره نمودند و در لوازم قلعه گیری سعی و اهتمام مینمودند و توپچیان قلعه
شریفه در پای قلعه توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب نمودند همه روزه چون الحان جنگ و جدال وقوع می‌یافت
و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافت در این اثنا واقعه غریب روی داده رستمداریان در مقام غدر آمده
بمقتضای من حفر بئراً لاخیه وقع فیه شامت غدر آن جماعت راجع شد تبیین این اجمال آنکه جمعی از ملکان عظام قلعه
از قلاع آنجا با یکدیگر مواضعه نموده بخیال آنکه قورچی باشی را که سردار لشکر است بتیغ غدر از پای در آورده
محصوران قلعه بارالکوه را از ضیق محاصره خلاصی دهند اظهار اطاعت و اخلاص نموده قریب به پنجاه نفر از متعینین
از قلعه خود بیرون آمدند و در تسخیر قلعه بارالکوه تعهدات نمودند و قورچی باشی حقیقت احوال ایشان را بپایه سریر اعلی
عرض نموده خلاع فاخره به ایشان عنایت شد اما حضرت اعلی شاهی بالهام ملهم غیب بغدر ایشان فرمودند
که از مکر و غدر رستمداریان ایمن نبوده احتیاط خود را از دست ندهد و آن جماعت ملتبس بلباس دولتخواهی
گشته چند گاه در اردوی قزلباش خدمات بتقدیم رسانیدند و همه روزه بمجلس گاه قورچی باشی آمده
نیز اسب سرکرده و شهر رفت می‌بودند و قورچی باشی با وجود اطلاع حقیقت احوال و [illegible] ایشان را خورده
بقبول قول ایشان عمل نموده بود و در روزی که قورچی باشی بحمام رفته بود آن جماعت بهانه آنکه از باب قلعه
حکایت [illegible] وروی دارند با چند [illegible] بر سر حمام آمدند و منتظر از ارباب [illegible] همان ساعت او را

ازین حال آگاه ساخته قبل از بیرون آمدن کس طلب یورشیان فرستاده [illegible] آن جماعه اشاره نموده
و در طرف [illegible] همگی را مقید بسلاسل و اغلال در آورده و بعد از تحقیق حال همه یکجهتیان [illegible] که ... خود اندیشه [illegible]
معترف شدند غازیان عظام تیغ انتقام بر آن قوم غدار کشیده وجود نفاق آلود ایشان را از لوح هستی ستردند
بعد از قتل آن گروه و بدست در آمدن قلعه ایشان ملک جهانگیر از قلعه داری بتنگ آمده برادران خود را از قلعه
که داشته خود نیز از قلعه ماران کوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت و در آن قلعه نیز اقامت نتوانست نمود و بیشه و جنگل
در آمد هر روز بجایی و هر شب بمقامی بسر می برد و بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافته اند که ملک جهانگیر در قلعه
رفت چون در میان دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند و توپ خشت و برجی از بروج قلعه را که آنجه
چوبها نمایان شده بود دو سه نفر از قورچیان در خوف لباس پوشیده و پنهان بپای دیوار برج قلعه [illegible]
نفط و آتش همراه برده بر آن چوبها آتش افروختند و چند برج سوخته محصوران چون دیدند که [illegible] آتش [illegible]
و از حصار آن قلعه داری عاجز گشته فریاد الامان بر آوردند و چاره جز التجا ندیدند ابواب قلعه را بروی
اولیای دولت قاهره گشودند و قورچیان عظام بقلعه در آمده ملک [illegible] و ملک کاوس برادر ملک جهانگیر را
که در قلعه بودند بدست در آوردند و بنظم سپاهیان بجزا و سزا رسیده بیار النار [illegible] عالم شدند
و بعد از فتح قلعه مذکور غازیان گروه گروه در بیشه ها پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشتند
از قضای الهی جمعی از طایفه صوفیه مازندران و سلطان [illegible] را که بموجب الحکم اشرف بامداد و کومک
قورچی باشی می آمد در راه ملک جهانگیر دچار شدند که چند نفری از مخصوصان در میان بیشه [illegible] میگذرانید
صوفیان مذکور شاهد آن جماعت گشتند ملک جهانگیر رفتار خود را مجال بدید و مشغول ساخته خود را نمود
صوفیان آن جماعت را مغلوب ساختند یکی از ایشان ملک [illegible] شده رفتار خود را آگاه گردانیده [illegible]
او را زنده به نیروی دولت قاهره و قمع و [illegible] باقبال دستگیر نموده و [illegible] رسیده [illegible]
گریبان گیر گشته و او را [illegible] باردوی قورچی باشی رسانیدند و قورچی باشی جمعیت [illegible] را

بپای سریر

بپای سریر اعلی عرضه داشت نمود و در وقتی که رایات نصرت آیات بتسخیر لرستان توجه فرموده شاهوردی خان را
بدست آورده بود و این خبر مسرت اثر در مقام سمع همایون گردید موجب انبساط خاطر گشت حضرت اعلی [illegible]
حمد و سپاس حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانیده و [illegible] و جلوه [illegible] الکا [illegible] یعقوب [illegible] تعیین شد
و انتظام و نسق آن ولایت داده کلانتران تعیین کرده ملک جهانگیر و برادران [illegible] بموجب [illegible] گرفته
روانه دار السلطنه قزوین کرده [illegible] حسب الفرمان قضا جریان [illegible] ملکان مذکور [illegible]
تیغ قهر پادشاهی از صفحه حیات ستره گشت و دولت [illegible] طبقه ملکان [illegible] سپری گشت [illegible] آن ولایت [illegible]
امرای قزلباش قرار گرفت **ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بسمت شاهوردی خان حاکم**
لرستان و بدست در آوردن او و تفویض ایالت آن ولایت بحسین خان [illegible] صحیفه پرداز [illegible]
اعنی کلک بدایع نگار در صفحه سخن پرداز چنین نگاشته [illegible] که [illegible] جناب [illegible] اعتماد الدوله
حسب الفرمان قضا جریان از راه خرم آباد و لرستان متوجه عربستان بود و شاهوردی خان عباسی نشان
[illegible] از [illegible] سابقه در مقام اعتذار در آمده [illegible] کرده ایشان مصلحت وقت ادا
[illegible] شاهی [illegible] لرستان [illegible] حضرت اعلی شاهی [illegible]
[illegible] حرکات [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] کشتن سلطان حسین [illegible] که از دیوان اعلی منصوب شده بود
بظهور آمده [illegible] محمد رضا [illegible] اما [illegible] صلاح
ساخته و پرده [illegible] اعتماد الدوله [illegible]
فتنه انگیزی [illegible] آثار نفاق و شقاق از اطوار او بظهور می آمد و بوی اخلاص [illegible] مشام
دولتخواهان [illegible] رسید و چنانچه شیوه والیان جبال است رعایت دو طرف کرده با جماعت رومیه
و حکام بغداد ترک ربط [illegible] آمد و شد [illegible] این معنی بر مزاج اشرف گران آمده [illegible] خاطر انور [illegible]

وانتظار انفعال سابق کرده همیشه متوهم و هراسان میبود و کرارها بخرم آباد می آمد چون بروجرد و بیشاخور نیز گریخت از
ایلغار حضرت اشرف خوفناک بوده هیچ شبی بفراغت نمی غنود و همیشه اظهار مینمود که عنقریب شاه عالم پناه
بر سر من ایلغار می آورد و درین سال که بجهت حرارت هوا در محال دورودست توقف نتوانست نمود و
دواب و اغنام ایلات و الوس او در معرض تلف بوده به تکلیف میرزا الله رشیس نغدان قبایل الوار بخرم آباد آمده او
سنهیان تعیین کرده بود که هر گاه موکب شاهی از دارالسلطنه قزوین بالضروره حرکت آید منزل بمنزل او را خبر رسانند
که بکدام طرف توجه میفرمایند درین اثنا بسامع جلال رسید که شاهوردی خان بخرم آباد آمده خیمه اقامت نصب نموده
اراده ایلغار نمودن بر سر او از خاطر خطیر سر بر زده با خواص و مقربان مشورت نمودند اما سایر لشکریان اصلاً از
مکنون خاطر شریف نداشته و آن حضرت بمقتضی دوراندیشی تفتیش داشتند که هر گاه موکب همایون از دارالسلطنه
قزوین بسمت لرستان در حرکت آید خبر او برسانند لهذا اراده رفتن اصفهان فرموده
بدان صوب در حرکت آمدند و تا ساوه رفته و از ساوه به آوه تشریف بردند و از آوه
عطف عنان فرموده بجانب لرستان ایلغار فرمودند از آوه تا قصبه بروجرد که
قریب پنجاه فرسخ است در شبانروزی طی کرده لحظه چون فلک الافلاک از حرکت
نیاسودند و اسبهای اکثر ملازمان رکاب اقدس همایون اعلی از کار ماندند
در حوالی بروجرد زیاده از پانصد کس در موکب مقدس نمانده بودند
و در انجا اندک توقفی بجهت جمعیت جنود ظفر ورود نموده آخر روز باز سوار شدند
در راه خواب بر و غلبه نموده لحظه استراحت فرمودند و بعد از آن سوار شده تا
صبح هفده فرسخ راه پیموده چاشتگاه بظاهر خرم آباد رسیدند در آن حین
زیاده از چهل پنجاه نفر از قورچیان و مقربان و غلامان نبودند در کنار باغات
مقصود آنکه شاهوردی خان در قلعه و منازل جنب قلعه خواهد بود بدان طرف

روانه

توجه فرمودند که بر دور خانه او محیط گشته بتوفیق رب العزت بدست آورند
اما چون سنهیان او خبر بیرون آمدن حضرت اعلی از قزوین باراده اصفهان
باو رسانیدند تا ساوه هر روز قاصدی میرسید و خبر توجه اصفهان میگفتند
مع هذا اعتماد نمیکرده و میگفت که از ساوه به بروجرد راهی هست و محتمل است که نواب اشرف از آنجا
عطف عنان بجانب لرستان نمایند و حزم و احتیاط مرعی داشته در کنار رود خانه بیست راه صد مره
خیمه اری که به لای مردان مشهور است زده در آنجا میبود و چند اسب دونده آماده نموده در آن خیمه بیرون آورده
با زین و لگام در پهلوی خود بسته بود چون قاصدی که از ساوه آمده گفته که تا آوه همراه موکب همایون بودم
که متوجه اصفهان گشتند فی الجمله خاطر جمع کرده بود اما در روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرم آباد رسیدند
صبح شخصی آمده گفته که از طرف بروجرد سواران دیدم که بایلغار می آمدند مشار الیه بنا بر حزم و احتیاط
فی الفور مستعد راه شده فرزندان و عورات الوار کرده نقود و جواهر و مرصع آلات خود را بار کرده
در زیر دیوار ان خود ایستاده بود که چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات
راه غلط کرده بطرف رود خانه که محل اقامت شاهوردی خان بود افتاده اند شاهوردی خان
از دور سواران بیگانه دیده راه فرار پیش گرفت و غلامان باو رسیده تا نیم فرسخ تعاقب او کرده بودند
چون از عقب کومک نرسیده علاج باز گشته اند اما حضرت اعلی چون بمنازل او رسیدند مشخص شد که او
در همه رسیده و تا از میان باغات بیرون آمده بخیمه رسیدند او نیم فرسخ راه رفته بود لحظه توقف فرموده
رجمی از عقب برسند و دیر تر رسیدند و اسبان ملازمان اقدس جنابی از کار مانده بود که قریب پیش رفتن
نداشته چون تعاقب او نفس همایون در آن وقت بمقتضای عقل و دوراندیشی نبوده و از حزم و احتیاط
دور مینمود تا سه روز در خرم آباد در محل اقامت او نشسته توقف فرمودند اکثر قبایل الوار که در آنجا
اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی حسین خان ولد منصور بیگ سلیور را

بمحافظت ایلی و الوس مامور گشته و چون درین سال دوکس از مخالفان دولت از اهل عصیان و
طغیان که یکی علیخان کرای و دیگری ملک جهانگیر ... مجبور باشد بدست دولتخواهان افتاده و جهت اشعار گرفتار
شده بود بحضرت اقدس اعلی بود و این صدق تمامی حدیث مجرب لا تمنی الا وقد ثلث ... و آن
بگرفتاری شاهوردیخان بمصرف ... داشتند و شاهوردیخان در آنجا توقف نموده خود را از ... ستان
بیرون انداخته بندگان حضرت اعلی ... صد مره رفته در آنجا توقف فرمود غلامان خاصه شریفه را سرکرده ...
شاهوردیخان قوللر آغاسی و جمعی دیگر از غلامان کار ... اقدس ... که قبر ... دار ... مطلوب او
مامور ... سوزند و ایشان ... شاهوردیخان شاهرخ ... را از اقوام خود که از جانب رومیان
سنجق قلعه ... بود ... آنکه لشکر قزلباش ... بزمین و ولایت روم ... نهاده
در آن قلعه توقف نمود چون ... پذیرد ... اقبال ... شاهوردیخان
و غلامان را از قضای ... آنکه ... خبری داشته باشند ... عبور افتاد و ...
خبر کرده شخص شد که شاهوردیخان با کوچ و فرزندان باین قلعه آمده ... از گذرگاه ... قلعه ... نشسته
و جمعی از ایشان جنگ ... کار کرده و در پای قلعه پیاده شده از روی ... دروازه ... شده مردم
قلعه آگاهی یافته ... برآمده به دافعه مشغول شدند و از جانبین ... جنگ آغاز نهاده
غلامان که در دروازه قلعه رسیده بودند از ... و ضبط سردار لشکر قدرت ... آتش
بر قلعه زده ... که ... القلعه انداخته و چون آتش ...
ورود میان قدرت بیشتر ... آتش ... چون در قلعه ... شده بود ...
بهم رسید غلامان ... سر ... دلاوری ... از میان آتش بقلعه درآمده
داخل حصار شدند و اهل قلعه پاره بر باروی حصار بودند و بعضی دیگر بام خانها برآمده
بجنگ مشغول بودند شاهوردیخان ببام خانه خود برآمده تفنگی در دست داشته ...

چند

چند خواست که بجانب غلامان اندازد آتش نگرفت اعراض شده تفنگ را از
دست انداخته تیر و کمان برداشت صحیح القول از ثقات ... که چون اول را
انداختم زه کمان گسیخت دانستم که رشته دولت من گسیخت و بخت از من
روی تافته ادبار غالب است و اقبال بهارب کارزار دور انداخته دست از
محاربه برداشتم و فریاد زدم که دست از جنگ از طرفین باز دارید شعر باقتضای مضمون
آمده * با قدر در نمی توان آویخت * وکس فرستاده از الله ویردیخان التماس نمود
که حکم کند که احدی با اولیا ... متعرض اهل قلعه نگردد بالجمله غلامان متعاقب یکدیگر ...
وار از آتش عبور نموده بقلعه درآمدند چون الوار دست از جنگ کشیدند غلامان
ترحب الغر(؟) نموده الله ویردیخان متعرض حال کسی نشدند و چون شاهوردیخان را
نزد الله ویردیخان آوردند لوازم مردمی بجا آورده جمعی را بمحافظت و مجاورت
حرمها و فرزندانش تعیین نمود و شاهرخ مذکور که میر سنجق رومی و حاکم القلعه بود زخم
مهلک یافته بود او را همراه آوردند باردو که جراحان خاصه شریفه بمعالجه پردازند
چون باردو رسید از هم گذشت و مردمی که با شاهوردیخان رفته بودند بعضی در
جنگ کشته شده و بعضی دیگر پراکنده شدند و الله ویردیخان شاهوردیخان را
با فرزندان و متعلقان مصحوب خویش گردانیده باردو آورد و در کنارات
صدمره زنجیر در گردن او نهاده سر زنجیر الله ویردیخان بدست گرفته باردوی
همایون آورده زبان حال شهبازان اقبال بدین مقال مترنم شد که نظم سری که گردن
از امر بکشید گردون * بر آستان تو اینک کشان کشان آورد *
شاهوردیخان جوان زیبا روی خوش قیافه نمایان بود اگر اندک تواضع و مردمی

و رفتار که کرده چنین وقتها بکار می آید بسیار و احتمال قرب دهشت که مضرتی باو رسد اما او و جهال عجب
و نخوت و تکبر که در همه وقت خصوصا در خدمت پادشاهان ستمکار بخت برگشتگی مذموم است سلوک کرده
و از ناصیه احوالش غرور و نفاق نمایان و ویران خره عنادش بر وجود بخیده تر آمد او را با چند نفر از هوا
خواهان او از اتفاق آورده و حکم شد که قنبر بیک استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بسرکردگی او الله شاهو
بروجخان رفته بودند بازگردند اما ایشان از طرف باره رفته در آنجا دست درازی چند بر رعایای الکا
روم نموده و دواب و اغنام بسیار غارت کرده بودند و چون باز آمدند این معنی مرضی خاطر
اشرف نبوده غارت مذکور را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند
کرمانشاهان باز رفتند و از صیمره کوچ کرده بخرم آباد آمدند و حسین خان ولد منصور بیک سلویزی را
تربیت فرموده حکومت لرستان باو تفویض فرمودند و صیمره و محالی که قریب [illegible] بغداد
بود بالطاف سلطانی اللهوردی افشار [illegible] شد و چون جماعت [illegible] با جماعت سلویزی عناد و [illegible]
و بهواخواهی شاهویردیخان اولاد شجاع الدین باطاعت سلویزی کرده حکومت حسین خان را کاره بودند
آن طایفه مورد غضب شاهانه گشته بعد از هر طبقه با جمعی دیگر از الوار که شعله فساد با ایشان بود
و خرم آباد بیاسا رسیدند و جهانگیر نام از اولاد شجاع الدین که در میان جماعت بابت بود [illegible]
و حکومت عباسیان در لرستان سپری شده و سایر الوار بملازمت حسین خان مأمور شدند و رایات ظفر آیات
مظفر و منصور بمقر سلطنت معاودت نموده حسین خان بهمین زینت شاهانه روز بروز در حکومت استقلال
پایه قدر و منزلتش در آن ولایت ارتفاع یافت **ذکر گرفتاری علیخان گرایلی و عقوبت نمودن او بکفران نعمت** سابقاً
نگاشته کلک بیان گردید که علیخان گرایلی از طریق اخلاص و یکدلی منحرف گشته سالک بادیه عصیان و طغیان شد
حضرت اعلی از آنجا او را بجاجرم و بسطام محال را به توکل خان گرایلی و قلعه چهار دیوار را با روحدی [illegible] محال [illegible] کرد
مدار الشرع خلیفه تفویض فرموده حسین خان شاملو حسب الامر اشرف قلعه چهار دیوار را که [illegible] بود

کرده

گرفته در آنجا درویش علی خلیفه را بحکم ساخت و اکثر اعاظم درویش سعید [illegible] گرایلی از و روگردان شده و [illegible]
جستند و بخدمت درویش علی خلیفه و توکل خان کمر بستند علیخان قرین یأس و حرمان در آن حدود
بی سر و سامان میگشت چون کمر به بیابان و درگیه رفته بود از عبدالمؤمن خان متوهم گشته فرار نموده و
بخدمت اشرف آمده بود عمادی با درگیه [illegible] و به آنجا توقف نتوانست رفت کس نزد منصور بیک گرایلی
که با او نسبت قومی داشت و از جمله شاهی سیونان بود و با یکدیگر عنادی ورزیدند فرستاده التماس ملاقات نمود
منصور بیک رضا داده مشارالیه با چند نفر از خواص ملازم و خدمتکاران بخانه او آمده و خواست که بحیله و
تزویر او را با خود متفق ساخته معاونت یکدیگر در آن ولایت فتنه و فساد قیام نمایند منصور بیک چون
همیشه از فتنه و فساد او مجتنب بود و سخنان نفاق آلود او را استماع رضا نشنوده و ملاحظه عاقبت کار و ایمن غبار
گرایلی کرده از بیم غضب و سیاست پادشاهانه او را از دست نتوانست داد او را گرفته مقید و محبوس ساخت
و حقیقت ماجرا بسریر اعلی عرض کرد حضرت اعلی حسین بیک یاور باشی را فرستادند که او را بپایه سریر اعلی آورد
مشارالیه بمیانه ابلیک کرانه رفته علیخان را کنده و دو شاخه کرده در وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان
بخیره و ظفر از لرستان معاودت نموده به بروجرد رسیده بود او را آورده بنظر اشرف اعلی رسانیده چون
نائره غضب شاهانه در باره او اشتعال داشت و فی الواقع بعد از شقها پادشاهی را نسبت بکفران نعمت که در این
ایام است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود شعله غضب پادشاهی سیاه و پرداخت آنجانکه
دیده بصیرت او را نشانه الطاف پادشاهی پوشیده شده بود چشم جهانبین او را بهم از خدمت بیرون
آورده از نعمت دیدن عاطل ساخته و قطع بعضی از اعضا و جوارح او کرده عبرة للناظرین بدان هیأت
در آن بیابان [illegible] کرده از بیم سخط و غضب پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی را قدرت آن
نشد که بقصد ثواب آخرت نیز **نظم** [illegible] مشهور بحجر کردن او [illegible] خوشا حال [illegible]
بساط قرب و منزلت که دیده عبرت بین گشوده نظر بر آن حال انداخته و قدر عافیت شناخته خود را

[illegible]

بدنام نمک حرامی دنیا و آخرت سازند اتباع گوش سخن شنو کجا و دیده اعتبار کو ذکر فتح قلعه اولاد مازندران
که از قلاع مشهوره عرصه جهان باستحکام و متانت از نوادر دوران است دیگری از سوانح اقبال که درین
سال خجسته مآل بظهور آمد فتح قلعه اولاد است و از قلاع مشهوره مازندران است تبیین این مقال و تفصیل این
اجمال آنکه در سالی که گذشته که فرهاد خان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندران را بحیطه تصرف در آورد و الوند
سلطان برادر خود را در مازندران گذاشته بود و قلعه اولاد که محکمترین قلاع طبرستان است در تصرف الوند دیو بود
و او بتسخیر آن اجتماع دلی آورده و بعضی از مازندرانیان دیوسار بحرکت الوند دیو و مفسدان آن دیار که چاشنی
حکومت در مذاق ایشان جایگیر شده و دل از آن بر نتوانسته داشته با الوند سلطان یاغی شده اظهار شیطنت بتقدیم رسانیدند
و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند دیو و آن جماعت مدارا میکرد و چنانچه بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت برادر
و موافقت یاغیان مازندران متهم ساخته‌اند و اگر چه پیشتر از آن اندک بهره از جنون داشت و حالش بر وفق قانون عقل
نبود اما این معنی که خبر بعضی جنون کامل شواهد بود از و در بمسمع رسیده بود بالجمله رایات جلال از سفر خراسان
بمقر سلطنت نزول نمود فرهاد خان را رخصت رفتن مازندران داده که الوند دیو را و قلعه اولاد را بتصرف در آورده
ساحت آن ولایت را از خار تعرض ارباب طغیان و عصیان پاک سازد و فرهاد خان تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده
روانه آن صوب شده نخست برادر خود را که متهم بیاغیگری شده بود گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد و چون بر
میرزا اشرف ظاهر بود که این معنی نسبت با و تهمت و افتراست و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف آیین کرده باشد
از غایت بیعقلی و نشاء جنون و جهل بوده [illegible] مطلق العنان ساخته شد و فرهاد خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه
انتظام مهام ممالک طبرستان شده میان او و الوند دیو نخست مراسلات بوقوع پیوست و از ابواب [illegible]
قیاس حال خود نموده بمهلا و حرف [illegible] فرهاد خان نبشته [illegible] از اطاعت و انقیاد [illegible]
متوجه محاصره قلعه اولاد شد الوند دیو چون [illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] مغرور محصور ساخت اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه گذاشته خود با معدودی از موافقان روی

بجنگلستان

بجنگلستان آورده و فرهاد خان بمحاصره قلعه پرداخته بجد و سعی و تدبیر کار بر محصوران
تنگ ساخته و جمعی از اهل قلعه را بدادن انعام و احسان رام ساخته چاره بجز بیرون
آمدن و قلعه سپردن نیافته و بیمن اقبال بیزوال شاهی فتح قلعه میسر شده رفت
تمامت اموال و اسباب و ممتلکات الوند دیو و اولاد و اتباع بدست
در آمد حقیقت این فتح مبین را بخدمت اشرف عرض کردند و در وقتیکه
رایات جلال از قزوین برسم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده بکاشان
رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسیده و فرهاد خان بخلع فاخره و جایزه
و جلدوی متکاثره سرافراز گشت و الوند دیو بی سر و سامان در جنگل و بیشه
میگردیده هر روز در جائی و هر شب در مقامی در کمال بی‌آرامی آرام داشت
باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم بیان خواهد شد ذکر وقایع متفرقه که
در این سال بظهور پیوست در اوایل این سال ذوالفقار خان که به
ایلچیگری روم رفته بود و مقضی المرام معاودت نموده مکتوب محبت آمیز
محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب خواندکار روم آورد و هم درین سال
میر ضیاء الدین کاشی و خواجه نصیر خوافی ایلچیان جلال الدین اکبر پادشاه
فرمانفرمای هندوستان رخصت انصراف ارزانی داشته بخلاع فاخره
و انعامات سرافراز ساخته شد منوچهر بیک ایشیک آقاسی باشی خاصه شریفه
را بایلچیگری هند مامور فرموده برفاقت میر ضیاء الدین روانه شده
تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستادند از جمله تحف یکصد
راس اسب تازی نژاد پاک نژاد که از اسبان نامی ولایت عربستان

١٤٨ وگرجستان و بیاتی بحاصل آمده و مادیانهای تازی نژاد که هریک بعالمی برابر
بودند و سایر تحف و هدایا نفیسه ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت آمیز در جواب
مکتوب آنحضرت در قلم آورده بودند و در آن نامه نامی بتعلیم صداقت و یگانگی نگاشته
شد که چون همیشه همت والا بتسخیر خراسان و استرداد ملک موروث مقصور است
و در این چندین سال که جلوس بر مسند سلطنت و فرماندهی ایران روی داده
بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمده بدفع دشمن بیگانه نپرداختیم
و یکدو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار تسخیر آن ولایت چنانچه
پیش نهاد همت والانهمت صورت پذیر نگشت و اکنون که از این امور فراغت روی
داده و فرمانفرمای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از جانبین ابواب
خلت و اتحاد مسلوک است کمر همت بر اعدا و دفع مخالفان اوزبک بسته و اراده
این است که بمقتضای ربانی با جنود ظفر ورود و فرق لباس و یراق چند ساله روانه
آن ولایت گردیم و بنیروی بخت بیدار و یاری اقبال آن استرداد ملک موروث بالکلیه
نفرمائیم معاودت بمقر سلطنت نمائیم همت پادشاهانه و امداد و اشفاق بیدریغ
پیوسته همت یار باشند و بتوجه باطن مدد کار که هرچه کنه همت مردان گشته [illegible] و
ایلچیان قرین اعزاز و اکرام از راه کیچ و مکران و کرمان روانه فرمودند و چون در خیال
رای جهان آرای بدان قرار گرفت که دار السلطنه اصفهان را مقر دولت ابد مقرون
گردانند عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت صادق و عزم لایق متوجه الصوب گشته
زمستان را بعیش و خرمی در دولتخانه مبارکه نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات بسیر
و شکار مصروف میفرمودند و شبها مجالس جنت آرا آراسته بساط عشرت گسترانیده
عمارات عالی

عمارات عالی در نقش جهان طرح اندیشه معماران و مهندسان در اتمام آن
میکوشیدند و از جانب الکندرخان و سیمون خان سلاطین گرجستان ایلچیان
وارد و از آن پایه سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده پسران یوسف لقا
و دختران حور سرشت ماه سیما از اولاد عظمای گرجستان که سزاوار خدمتکاری
حرم اقبال شهریار سپهر اقبال و قابل خدمت مجلس بهشت آیین ارم تزیین بودند ارسال نموده
آثار اخلاص و تحسین بظهور آورده بودند ایلچیان مذکور قرین اعزاز و اکرام و غریق بحر
احسان و انعام معاودت نمودند و کارکنان قضا پیوسته اسباب عشرت آنحضرت را
سرانجام میدادند و دیگری از وقایع این سال محمدیار خان ولد علیار خان امیرگه بعد از فوت
والد برتبه خانی سرافراز شده حکومت استراباد و بدستور والد برو شفقت شده
بدست طایفه اوخلو تقبض رسید قلیچ بیگ باشم گوچکلو بعد از قضیه کشته شدن برادر از
استراباد و احرام ملازمت شده آستانه فلک بنیاد بسته روی ارادت بدین آستان
آورد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه جای داده
شغل ضبط ولایت استراباد و بنوازشات ارجمند معزز و سربلند گردانیده روانه فرمودند
و زمستان در آن بلده خجسته بنیاد در کمال فراغت و کامرانی بپایان رسانیدند اما
هیچ وقت از تدابیر امور دولت غافل نبودند و پیوسته نقش استرداد ملک خراسان از دید
مخالفان در صفحه خیال می نگاشتند و آستانه عالی حصول این مطلب علیا از درگاه واهب العطایا
نموده همواره از روح مقدس حضرت امام ثامن و الائمه استمداد میفرمودند و
عاقبت بنیت صادق و رجای واثق بمشهای مطلب رسیده در اول سال میمنت
آیت ینج ترکی ابواب فتح و فیروزی بر چهره امانی و آمال گشاده شد بنام نامی آنحضرت

وفیروزی وزیدن گرفت وشرح این داستان در طی وقایع سنه مذکوره بتوفیق ملک منان رقم زده
کلک بیان میگردد ومن الله الاعانة والتوفیق ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال مبارک ایت ئیل
ترکی مطابق سنه سبع والف که سال دوازدهم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است باز فلک بحکم ایزد رشید
نوبتی خسرو نوروز شد کوکبه خسرو گردون بلند شد غلغله در گنبد مینا فکند صحن چمن باز چو صحن بهشت تازه شد
از مقدم اردیبهشت خسرو گل گشت رهی بیابه زد بصد آیین چمن بارگاه نوروز دولت افروز درین سال خجسته آغاز
وخجسته انجام در شب سیزدهم شعبان المعظم اتفاق افتاد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه صفاهان
عشرت پیرا بوده در فصل بهار که دماغ روزگار را نسیم عنبر شمیم شکوفه و ازهار عطرآگین بوده در کمال مسرت
وشادمانی و فرخت و خرمی بلند بسیر و صحبت مشغول بودند درین سال محمد قلی بیک ایلچی که بعزم ادای
مراسم رسالت بمیانه اوزبکیه فرستاده شده بود در هرات با عبدالله خان ملاقات نموده بود آمده با ایلچی
بهادر از جانب عبدالله خان همراه او بایلچیگری آمده بمفتتح ابواب الفت و آشنائی شده بود و میرقلبابا کوکلتاش
عرایض اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته چون در هرات پسرش را که ملا فرا گرفته بود و طوی الوشی بسال آن
میرزا بیگ نامی از اعاظم نقبای ماوراءالنهر و خواجهای سلسله نقشبندیه با کوچ خود که از بنات بکر سلیمان بود
بود بقصد گذاردن حج الاسلام همراه محمد قلی بیک ذاهب بود به این ولایت آمد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اعزاز
واحترام بسیار فرموده بقضی المرام روانه سفر مبارک بیت الله الحرام فرمودند او در راه بعز عبودیت در
مطلب صوری و معنوی رسیده و چون از قضای زمان معظم ملک خراسان ممدوح جمهور بخشور ازاو
بدست اوزبکیه در آمده بود حضرت اعلی همواره اثر داد او را شب نبیاد همت ساخته هرگز از فکر
واندیشه آن خالی نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملک آشیان حضرت امام الانس والجن
که خال رخسار ملک ایران و دیباچه سلطنت این دودمان است و دار السلطنه هرات که مولد و
منشاء آن حضرت است اما مقتضای الامور مرهونة باوقاتها صورت این مدعا در پرده خفا مستور بود

درین اوقات

درین اوقات که فی بهار توکه فراغی از مهمات ضروری حاصل گشت عرصه ممالک از
خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر
اخبار کدورت و نزاع عبدالمؤمن خان با پدر بسمع رسید بخاطر فیض مآثر اشرف
اعلی خطور نمود که چون میرقلبابا کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان
عبدالله خان است با وی الفت و آشنائی شده ایلچی بجهت اظهار محبت و آشنائی
و دوستی بپایه سریر اعلی فرستاده درینوقت که میانه عبدالله خان و پسرش
اسباب وحشت افتاده گشت و کار بنزاع و جدال انجامید ما نیز بنابر مصلحت
روزگار ازین طرف با عبدالله خان طرح آشنائی و خصوصیت انداخته همراه
ایلچی او ایلچی فرستاده پسر ناخلف را از خسارت و بی ادبی که نسبت به پدر
نموده و مینماید نکوهش و سرزنش نمائیم و بقصد تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی
که در تصرف عبدالمؤمن خان است روی توجه بجانب خراسان آوریم درین هنگام
که پدر و پسر بهم مشغولند و عبدالله خان بجهت عقوق و عصیان که از پسرش سر زده
در کسر شوکت و قدرت او کوشیده متوجه امداد پسر نخواهد شد بتوفیق
الله تعالی امکان هست که تسخیر آن محال باسانی دست دهد و از فرستادن
ایلچی صوری بمیان قصد دولت میرسد لهذا محمد قلی بیک مذکور را که مرد
چرب زبان سخندان بود برسالت تعیین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته
آماده فرستادن ساخته و تهیه سفر خراسان پرداخته ده هزار تفنگچی مامور شد که در
ممالک محروسه سرانجام نموده در موکب همایون بوده باشند و قرار داد
خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور میرقلبابا کوکلتاش را از توجه

موکب همایون خبر رسید و ورود موکب همایون به تسخیر مشهد مقدس آوردند و درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان
خبر رسانیدند که عبدالله خان عالم فانی را وداع نموده رخت به عالم بقا کشیده و اکثر امرا او در بکیه با عبدالمؤمن خان
اتالیق دیوان بیگی و عمده ارکان دولت عبدالله خان بود طوعا او کرها به سلطنت پادشاهی عبدالمؤمن خان
پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته زمام مهام دولت را در کف کفایت و اختیار او نهادند
اما نذر سلطان برادرزاده عبدالله خان و دوستم بهادر سلطان و اوزبک سلطان ذوالقدر باوی عازم او
در سمرقند و تاشکند بوده به جهت آنکه اعتماد بر جانب او نداشتند به خیال استیلا و سرباززده با اتفاق یکدیگر
به مخالفت عبدالمؤمن خان قرار داده و از امرا و اعیان هر کس که از عبدالمؤمن خان رنجیده داشت بر ایشان
جمعیت نموده عبدالمؤمن خان متوجه دفع فتنه ایشان گردیده در میان اوزبکیه شورش و آشوب به هم رسید
بعد از تحقیق این اخبار قوم به خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف رسوخ یافته همت والانهمت بر تسخیر آن ملک
مصروف داشته چون در صدر صحیفه اول ایما شده که بعضی از احوال اوزبکیه را که در طی قضایای اول
ایران و وقایع ایام سلطنت شهریار کامبخش کامران اعلی حضرت علیشاهی ظل اللهی روی داده
بنا بر ارتباط کلام و مناسبت مقام در رشته تحریر می آورد و در موقف تاخیر ماند که بعد از اجمالی از احوال
عبدالله خان و عبدالمؤمن خان و موجب انحطاط و اختتام احوال او که در طی حالات سفر خراسان از آن
چاره نیست بر بیاض ارقام [illegible] کلک نکته پرداز گردد بنابر آن عنان کمیت خوش خرام قلم را
در میدان قضایای مذکوره بجولان در آورده ذکر مجملی از قضایای ماوراءالنهر و بیان احوال اوزبکیه ماوراءالنهر
شاهدان سیر و اخبار بدستیاری کلک بدایع نگار در عرصه صحیفه ضمیر بزم آرایان انجمن آگهی برین
آیین جلوه می نمایند که عبدالله خان با عبدالمؤمن خان پسرش که یگانه ولد بود محبت مفرط داشت و او را
سلک و مردم ماوراءالنهر و اوزبکیه عبدالله خان را خان کلان و او را خان خرد می گفتند و حکومت بلخ
باو داده بود و او بعضی از خود و امرا و پدر و ولایت بدخشان را نیز از تصرف سلاطین زاده جغتای بیرون آورده
حاکم بلخ

حاکم بلخ و بدخشان بوده در سال تنگوزئیل سنه اربع و تسعین و تسعمائه که عبدالله خان بلده فاخره هرات را
بعد از یازده ماه که محاصره نموده بجبر و عنف گرفته در طی قضایای آن سال تحریر پیوسته تسخیر نمود چون عبدالمؤمن خان
در تسخیر آن بلده و قتل و تاراج سعی بسیار نموده بود و بلخ که الکاء او است قرب جوار داشت چشم
که پرورش الکاء هرات را با وجود عبدالله خان کیفیت جدا ساخت و در وقت تجربه [illegible] و در مسند
داشته بمیر قلباباکوکلتاش که از پرورش یافتگان دولت او و مردم صاحب رای کار آزموده بود از آنجا
داشته و آنچه از ممالک خراسان بحیطه تسخیر او در آمده بود او زبکیه قسمت نموده دین محمد سلطان ولد جانی بیگ
سلطان خواهرزاده خود را که به تیم سلطان مشهور بود با برادران نیز در خراسان الکاء داده بود و در
آنجا گذاشت و ولایت معظم خراسان که سرپرورش نداده او را باین سخن تسلی می نمود که چون
تو در عهد منی همه بتو تعلق دارد اگرچه به جهت آزردگی پسر گردید اما در آن وقت قدرت اظهار آن نداشت
بعد از دو سال از پدر التماس نمود که چون بعد آنچه از ملک خراسان بعضی او مفتوح گردد با او تعلق
داشته باشد و این التماس مقبول افتاده در سنه [illegible] لشکر او کشیده مشهد مقدس را محاصره نموده
و در آن قضیه تیم سلطان و امرا عبدالله خان که در خراسان بودند همراه او امداد او آمدند و بعد از آن
که آن بلده شریفه بحیطه تصرف و تسخیر او در آمد از جانب خود حکام تعیین نموده همچنین نیشابور و سبزوار
و آنچه از محال خراسان به تدریج تسخیر نمود از جانب خود حکام تعیین کرد و بعد از این قضایا که به تسخیر
ولایت دابیورد و دورون و نسا و سایر محال که ملک موروث نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان
اوزبکیه نامیان بود چون دست آن ولایت را بقبضه تصرف در آورده بود و نور محمد خان را از ملک موروث
بیرون کرده از این فتوحات که او را دست داد و طرح اساس سلطنت انداخته و بزرگی و اقتدار او
روی در ازدیاد نهاده و چون عبدالله خان یک پسر داشت و می خواست که در ایام حیات
خود او صاحب قدرت و شوکت بوده لشکر عظیم داشته باشد که بعد از فوت او بی اعلام و

سلاطین اوزبکیه که بعد الیوم گردن بطوق فرمان برداری داده باپسرش منازعه نمودند
نمود و در تربیت او میکوشید تا آنکه بیست هزار سوار کار آمدنی در ظل موکب او جمع
شده کمال استقلال یافت و بکار نخوت و غرور رنگ لاخ دماغش راه یافته نسبت
به پدر عظیم الشان در مقام عصیان درآمده پای از دایره ادب بیرون نهاد و چون
در وقتی که عبدالله خان برتبه بکار استو یا گشته بسلطنت رسید اسکندر خان
پدرش در حیات بود او نیز بتوره و یاسای چنگیزی اسم سلطنت بپدر اطلاق نمود
خطبه و سکه باسم پدر کرد اما بست و گشاد امور در قبضه اقتدار عبدالله خان بود
اسکندر خان از پادشاهی غیر از نام نداشت او نیز گاهی از جهل و غرور میگفت پدرم
پیر شده اولی آنست که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته مهمات سلطنت را بمن گذارد
و چون معظم بلاد خراسان بتصرف او درآمده بود میخواست که کل الکاء خراسان تا
بلخ و کنار آب جیحون او را صاف باشد مکرر طلب هرات از پدر کرده مقبول
نیفتاد و از آن آزرده گی میگفت که اگر پدرم هرات را بمن نمیدهد بر سر پیر قلبا با
کوکلتاش رفته بقهر و غلبه میگیرم و این سخنان بعبدالله خان رسیده نسبت به پسر
سوء مزاجی بهم رسانید هرچند همان یک پسر داشت که او را ولیعهد خود دیده
اما از جهل و غرور او اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا بی صبری کرده اراده
نماید که پدر را بی اعتبار کرده خود پادشاه شود و او در زمان حیات بین السلاطین
خفیف و بی ناموس گردد و چون ملک عظیم است و شریک بر نمیدارد
میخواست که در زمان حیات قطع نظر از سلطنت و پادشاهی نماید بدین
جهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر درآمده او را از ملک گیری منع کرد

بامرا

بامرا خراسان پیغام داد که دیگر با مر و نهی او التفات نموده به هر طرف
که لشکر کشد رفاقت و همراهی ننمایند لهذا چند مرتبه که عبدالمومن خان بتسخیر عراق
و بعضی محال خراسان که در تصرف قزلباش مانده بود و از عراق حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بعد افتاده او توجه مینمود دین محمد سلطان و برادران و امرا عبدالله خان که در
خراسان بودند رفاقت و همراهی او نمیکردند و چون مقرون برضای پدر نبود او دیگر
کاری شوکت ساخته و پدرش باو پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در
بلخ بمحال خود باشد و بالکاء که باو داده شد قناعت نماید و پای در دامن ادب پیچد
نظر بر پدرم اسکندر خان نکند که همچو من پیشوا نبوده و من هیچ اسکندر خان نیستم اما
عبدالمومن خان دل از هرات بر نمیداشت و همواره در باب پیر قلبا با عرایض شکایت
آمیز به پدر میفرستاد و عبدالله خان پسر را درین باده صاحب غرض دانسته
التفاتی بسخنان او نمی نمود و ازین مقدمات میانه پدر و پسر نقد غبار نقاری ارتفاع
یافت اما از جانبین در پرده داشته امری که مشعر بر خلاف بوده باشد بظهور
نمیآوردند تا آنکه در سنه تاقوی ئیل ترکی که گذشت الف عبدالله خان با خواص مقربان
و ندما و امرا از راه چهار جو بمرو آمده به سیر و شکار مشغول بود پیر قلبا با کوکلتاش از هرات
آمده خان را بآمدن هرات تکلیف مینمود و درین اثنا عبدالمومن خان با ده دوازده هزار کس
از بلخ بعزم ملاقات پدر بمرو آمد هر چند امرا عرض کردند که با خان اندک مردی همراه
میباشند و اعتمادی بجانب عبدالمومن خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان
او را از دخول ارک مانع آیند و او را بعد و دی در ارک رخصت گذشتن دهند خان
چندان جوابی از و نکرده قبول این معنی نموده در باغ شاهم بار نزول نموده پسر را در آنجا

ملاقات نموده عبدالمؤمن خان مصلحت وقت در اطاعت و انقیاد پدر بزرگوار دانسته در مقام تواضع و ادب بوده
در سنه (?) عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز در حوش سیر و شکار پرداختند میر قلبابا
حسب الامر خان عبدالمؤمن خان را تکلیف سیر هرات کرده پدر و پسر باتفاق بهرات آمدند و میر قلبابا
بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام نموده بخانان کلان و خانان خورد پیشکشهای لایقه کشید اما
عبدالمؤمن خان از میر قلبابا همچنان آزرده که داشت سخنان عتاب آمیز خشونت انگیز نسبت باو بر زبان
می آورد و او را بخیانت و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محاسبهٔ اتالیق و دیوان بیگی و جمعی را که در خراج
عبدالله خان را سخن داشتند تحریک مینمود که در باب او دیوانی که تفریق باش بکنند سخنان مبرهن ساخت (?)
اما عبدالله خان از غایت التفات که باو داشت اصلا گوش بسخن او نداده بعرض نمود القصه عبدالمؤمن خان در
هرات از پدر التماس نمود که رخصت بنفس سلطنت ارزانی نموده چند روز در هری مهمان او باشند
عبدالله خان ملتمس او را مبذول داشته پسر را رخصت داد که به بلخ رفته بتهیهٔ اسباب ضیافت پردازد
که او نیک رسیده ام عبدالمؤمن خان به بلخ بازگشته در یراق مهمانداری کوشیده بود جمعی از اکابر نقل کرده اند
که عبدالمؤمن خان تختی مرصع از طلا و جواهر که در خراسان و بدخشان بدست آورده بود و از دنیا ساخته بایل نقره (?)
که ازان برای تخت پدر رنده ساخته بود و گفته جهت پدرم ساخته ام که چون رهنمای آید جهت او
نصب نمایم و خود در پای تخت بایستیم و آن را با سایر اسباب امرا که دارم پیشکش نمایم و جمعی گویند که او (?) جهت نصب
بود که خصوصا میر قلبابا منکشف شد که چیزی از وزری (?) میشنید و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرض (?)
که پادشاه به دولت منزل او درود و او پادشاه را در ارک بلخ نگاه داشته و به اختیار سازد
و بر سلطنت ما وراءالنهر و خراسان و ترکستان و بدخشان رقم اختصاص کشد مجملا عبدالله خان به تحریک
میر قلبابا و بعضی از امرا بنابر مقدماتی که مذکور شد به بلخ رفته از همان راه چهارجوی بسرعت و استعجال عود
نموده به بخارا شتافت و این خبر بعبدالمؤمن خان رسیده و بر او محقق شد که پدر با او بی اعتبار شده و این بدعت را

امیر قلبابا

از میر قلبابا دانسته اراده تسخیر هرات نموده با لشکر عظیم بخراسان آمده اول بتماشای (?)
زیارت مشهد مقدس معلی توجه فرموده از راه هرات عود نمود و چون بحوالی هرات رسید
کس نزد میر قلبابا فرستاده او را طلب داشت و خواست که بلطایف الحیل او را
بدست آورده هرات را متصرف شود میر قلبابا که مرد عاقل کاردیده بود این
معنی را دریافته از ملاقات او ابا نموده مختومیکشی (?) بیرون فرستاده درب
قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد و عبدالمؤمن خان هرچند خواست که
بملایمت و حیله دست در دامن مقصود زند مفید نیفتاد و خود روزی با پنج شش نفر
از مقربان بپای حصار آمده خواست بواسطه با میر قلبابا گفتگو کرده مکالمه نموده
او را فریب دهد میسر نشد و چون تسخیر قلعه هرات بآسانی میسر نبود برگشت عبدالمؤمن خان
صلاح در محاصره ندیده و قرین یأس و حرمان بجانب بلخ بازگشت و میر قلبابا
کس به بخارا فرستاده حقیقت حال را بخدمت عبدالله خان عرض نمود و عبدالله خان
او را درین باب تحسین نموده جهت او جایزه و خلعت فرستاد و همین از جمهور
مشهور است که عبدالله خان یک دسته تیر و کمان فرستاده پیغام کرد که هرگاه
عبدالمؤمن خان خود بسر هرات آمده بپای حصار آید چشم او را نشانه کرده
این تیرها را یک یک بجانب او انداز د و این مقدمات باعث زیادتی
کلفت پدر و پسر گشته روز بروز میانه ایشان اسباب وحشت آماده
تر میگشت تا آنکه شنید که عبدالله خان با معدودی از میرشکاران و قوشچیان
و ندما و مقربان و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار قرشی آمده در باغ آنجا طرح
جشن انداخته اکثر اوقات درین باغ بفراغت و عشرت مشغول است باخود قرار

داد که از تیغ ایلغار نموده چون برق باد خود را بقرشی رسانیده آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربان اوست
احاطه نماید و بمطلب خود فایز گردد و بشاه محمد ایلچی که از مخدوم جهان ظفر استمداد و شیر شکار او بود و این از
در میان بخارا و بهاء [illegible] پیش بجانب [illegible] لشکر جمع نموده چهار کس کار آمدنی را انتخاب کرده از بسر زعبور
نموده بسرعت برق باد روی بقرشی نهاد شاه محمد ایلچی جان بجهت در خدمت عبدالله خان سلطان کوچک که
پسرم را او بدآموزی میکند و بحرکت و اغوای او این اعمال از پسرم ظهور می یابد درین وقت شاه محمد مذکور [illegible]
حلال نمکی خان کلان منظور داشته مقصود را فرستاده او را از نیات پسر آگاهی داد عبدالله خان در قرشی [illegible]
آراسته و بانواع عیش و کامرانی مشغول بوده خبر آمدن پسر با ایلغار باو رسید چون ناهموار [illegible]
بی جمعیت آمده بود مدافعه و محاربه پیش نتوانست آمد یراق و اسباب و خیمه و خرگاه بر جای گذاشته
باسبان باد رفتار سوار شده با ایلغار روی توجه ببخارا نهاد و دو سه فرسخ مسافت طی کرده بود که عبدالمومن
خان بباغ رسیده فرود آمد و چون مطلب او از اسباب مذکور نشد و از پدر خان ایلغار کرد که شاید او را
در راه بدست آورد اما بگرد او نرسید عبدالله خان خود را ببخارا انداخته درون شهر رسید و مسافت
عبدالمومن خان چون دانست که پدر همعنان باد شمال [illegible] مسافت نموده باو نرسید [illegible]
عنان از ایلغار باز کشیده باهستگی ببخارا آمد چون بیرون شهر فرود آمد [illegible] بیرون شهر نشسته کس نزد
پدر فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود بقرشی تشریف آورده بودم نزدیک شده بود
مقید بخدمت نشده بودم [illegible] بدیدن آمدم اکنون التماس دارم که رخصت دخول و کورنش ارزانی دارند
و همه روزه [illegible] کورنش میکرد و عبدالله خان [illegible] رخصت دخول نمیداد از صحیح القول
استماع شد که درین قضیه عبدالله خان [illegible] بر اشتعال یافت که مکرر اظهار میکرد که ای
عبدالمومن اگر از عمر امان یابم چنان کنم که [illegible] خود را [illegible] و چراغش را [illegible]
دست بر سر کوفت و باخود خطاب میکرد که ای عبدالله بعد از شصت سال که کوس [illegible] از عرصه

جهان بودی آخر از ناشایسته خود گرفتی و در آن [illegible] بجانب سمرقند [illegible] و اطراف ممالک فرستاده لشکر طلب
داشت عبدالمومن خان هر چند [illegible] نامه ها بخدمت پدر فرستاده که ایلغار باین فرزند غلط است [illegible]
التفات نمیکرد **بالجمله** عبدالمومن خان چون بمطلب خود نرسید و بر او ظاهر شد که شاه محمد ایلچی چنان افشای آن راز
کرده بود او را در همانجا بسیاست رسانید و تجسس پیوست که لشکر عظیم از هر ولایت روی ببخارا آورده
خوف و هراس بر او مستولی شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکر از اطراف ممالک بخارا
رسیده در رکاب خان جمع شدند عبدالله خان بقصد عبدالمومن خان و تادیب او کوچ کرده از بخارا بیرون
آمده روانه طرف بلخ شد و عبدالمومن خان مضطرب الاحوال بکنار آب رسید بخواست که عبور نماید
درین اثنا شاهم بی حاکم مرو که از عبدالله خان رنجش داشت و از مرو بقصد ملازمت عبدالمومن خان
نموده بود و رسید او را از رفتن بلخ مانع شده اغوا نمود که لشکرها خود را که در بلخ اند جمع نموده در کنار آب
مرغاب مستعد قتال گردد عبدالمومن خان بصواب دید او عمل نموده در کنار آب بر ثبات استوار
داشته توقف نمود عبدالله خان که کوچ بر کوچ بر سر او آمد استعداد محاربه او را شنیده در آمدن
تامل شد و ریش سفیدان و مشایخ پای در میدان اصلاح نهاده هر دو را بخان موعظه آمیز گفته از این
اراده منصرف ساختند و خان شاهم بی را با دو سه کس که ماده فساد بوده سبب آشفتگی عبدالمومن خان
آن جماعت را پیش پدر فرستاد و عبدالله خان ایشان را بسیاست نموده باز گشت و هر دو بلده بمقر
سلطنت خود مراجعت نمودند از صحیح القول مسموع شد که او از عبدالله خان نقل میکرد که بعد از این
قضیه مکرر گفت که مدت عمر در معارک و محاربات عظیم فیروزبخت آمده هر گز پشت بدشمن ننمودم
عبدالمومن که از عمر و دولت تمتع نبیناد درین حرکت آخر کرد عار فرار بروزگار من بخت و چون
عقوق و عصیان نسبت بپدر ظاهر ساخت عاقبت بنفرین پدر گرفتار آمده از عمر و دولت متمتع
نشد چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد **بالجمله** چون خبر مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان

شیوع یافت سلاطین قزاق که از سطوت و صولت خانی جرات ضرب زدند کافی
نیکرو ند سر طغیان بر آوردند از انجمله توکل خان قزاق اسم خانی بر خود اطلاق نموده
با لشکر عظیم بر سر تاشکنت آمد عبد الله خان اورا شایسته مقابله خود ندیده امرا
بعض ممالک و لشکریان خود را بمدافعه او نامزد نموده و در مابین تاشکنت و سمرقند
میان آن دو گروه حربی عظیم اتفاق افتاده لشکر عبد الله خان که از بدایت جلوس
الی غایت در جمیع معارک فیروز جنگ بودند درین معرکه شکست خورده اکثر امرا
و معارف سپاه عبد الله خان و چند نفر از اقربای او بقتل آمده بقیة السیف
شکسته و پریشان حال به بخارا آمدند و این معنی علاوه کدورت و پریشانی
خاطر او که از اطوار ناپسندیده پسر داشت گردیده همت بر تدارک او گماشته
کس بطلب میر قلبابا کوکلتاش فرستاده همیشه درین فکر بود که لشکرها جمع نموده جبر آن شکستگی نماید
بعد از آمدن میر قلبابا اجتماع عساکر نموده متوجه دفع فتنه و ارتغام توکل خان گشته بجانب سمرقند
نهضت نموده و در انجا از غایت اعراض که از مخالفت و نفاق و خیرگی پسر و لشکر قزاق داشت مزاجش از
جاده اعتدال منحرف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و عاقبت ودیعت حیات بقابض ارواح سپرده **ذکر**

فوت عبد الله خان و جلوس عبد المؤمن خان پسر او و احوال او و سلاطینی که بعد از ایشان
پای بر مسند دولت نهادند و قضایای سلاطین زاده‌ها در آخر سال تخاقوی ئیل سنه ست و الف در خطه سمرقند
بیماری عارض ذات عبد الله خان گشته صاحب فراش گردید و هر چند اطبا در معالجه و مداوا کوشیدند
مفید نیفتاده در محرم سنه مذکور اتالیقی دیوان بیگی که از سایر امرای عبد الله خان بمزید بزرگی و اقتدار امتیازی
داشت اگرچه از عبد المؤمن خان خایف بوده و در باطن داعیه سلطنت جانب او نداشت اما چون بعید است که با وجود
پسر صاحب سلطنت یکی از برادر زادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم است و تمشیت نخواهد گرفت

طوغا

طوغا اوکر با سلطنت او راضی شده در مقام دولتخواهی در آمده در خفیه کس
فرستاده اورا از آن بیماری خان و علاج پذیر نبودن خبر داده بآمدن
سمرقند ترغیب کرده و در آن هنگام میر قلبابا در سمرقند بود چون در اکثری
قضایای خراسان و ماوراء النهر اسم میر قلبابا مکرر مذکور شد لازم نمود که
برخی از احوال مشار الیه و حشمت او در رشته تحریر کشد مشار الیه سمرقندی
الاصل و تاجیک زاده است مادرش دایه عبد الله خان شده و اورا
شیر داده بود بعرف اوزبکیه و جغتای برادر رضاعی را کوکلتاش میگویند
بدین جهت اورا کوکلتاش میگفتند بقدر کسب فضایل و کمالات نموده بنظم
اشعار زبان میگشود و در بدایت حال که عبد الله خان از مرتبه نوکری سلاطین
ماوراء النهر پای فراتر نهاده لوای جهانگیری بر افراخت او خدمات شایسته
بتقدیم رسانیده همواره جانسپاریها ازو بمنصه ظهور میرسید و حقوق خدمت
در ذمه خان بسیار داشت و بعد از آنکه عبد الله خان پای بر مسند جهانبانی
نهاده او از آثار رشد و قابلیت و کاردانی و حقوق خدمت نوازش و تربیت یافته بود و پیوسته
اعتبارش می افزود و عاقبت منصب صدارت بامارت جمع داشت و محل اعتماد بود و تا آنکه ایالت
هرات مضبوط گشت و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بآن مهم پرداخت با مردم آن ولایت
معاشی سنجیده نموده و سلوک پسندیده کرده همیشه بالتفات جناب خاقانی مستظهر بوده محسود جمیع امرا
و ارکان دولت بود مجملا عبد الله خان در آن بیماری از تخت خود مأیوس گشته بموت خود متیقن
گردیده از غایت اشفاق و التفات که بمیر قلبابا داشت وصیت نمود که عداوت عبد المؤمن خان
با او در چه مرتبه است صلاح در توقف او ندیده رخصت انصراف از آنجا داد و گفت تا

همینو قطع رشته حیات من نشده روانه شو و خود را بقلعه هرات برسان که از نهیب عبدالمؤمن خان ۱۵۵
ایمن گردی و بود انجا بهر چه مصلحت دانی چنان کن شاه را به اخلاص و ارزیده در آن وقت جدا شدن او را
لایق حال خود ندیده است و تا روزی که حال او دگرگون شد میرقلبابا صلاح در پیش خود دیده از پیش
پادشاه بیرون آمده اظهار کرد که خان مرا بخدمتی مامور ساخته و با پسران و ملازمان که همراه داشت
سوار شده که روانه شود محمد باقی اتالیق که از قضیه آگاه بود و مرد بدخواهی عبدالمؤمن خان و کینه‌ور بود با
میرقلبابا بجهت رشک و حسدی که با او بر سر دولت داشت با یکدیگر چه باشد در خاطر داشت در مقام عداوت
درآمده گفت اگر عبدالمؤمن خان مرا فرموده که چرا او را راه داده است و او هیچ جواب و هم میرقلبابا چون
ده ستیزه کردن با او مفید نیست و در بروفت که مردم از حیات خان مایوس شده هواخواهی عبدالمؤمن خان
اظهار می نمایند و کدورتها را با میرقلبابا معلوم دارند گفته محمد باقی اتالیق معاهده گیرد و از سر تا کینه
پسران و عمزادهای خود را همچنان بر آن آرزو که نشسته خود به پیش خان رفت که از شدت جرم چون بر سر
بالین خان آمد حال او را دگرگون دیده و مشاهده نمود که طبیبان از معالجه دست باز داشته‌اند و او را شعوری
نمانده دست محمد باقی اتالیق گرفته او را بگوشه برده بچرب زبانی و سخنان خاطرفریب او را از انجام خاطرفریب با
آورده خاطر نشان او کرد که صلاح ما و تو هردو در پیش من است به عبدالمؤمن خان آنچنانکه باید
الفت است با تو هم هست و ما هر دو گریبان خود را بدست او دادن که هرچه خواهد کند از خدمت دور
و تا من در قلعه هرات متمکن باشم و او بجهت تالیف قلب و بدست آوردن من ناچار امیر خود را
نسبت نبود و هیچکس از دولتخواهان عبدالله خان بظهور نمی تواند آورد و چون این معنی در عالم عاطفه
دانه را و بیجا نداشت محمد باقی اتالیق برفتن او راضی شد و با یکدیگر عهد و شرط چند کرده بیرون
آمده سوار شده و در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده بود او
و بیرون آمدن اظهار نمی کرد و از خانهای اصحاب خبردار نشد بعضی عقب دور تا امیر آن بود که

تا خود را

تا خود را از محال مخوفه تمکنه رسانده و تا منزلی نرسد اظهار نکنی نکند او از غایت اعتمادی
که بمولانا قرا که از امرا تاچین میرقلبابا و تربیت یافتگان او بود داشت وقت
خارج بابا او در میان نهاد و چون بکنار آب جیحون رسیده لحظه بجهت آوردن
کشتیها توقف نمود دو سه کس از کشتیبانان رو بسلام کرده تفحص حال
خان کردند میرقلبابا بی اختیار شروع در گریه کردند حقیقت حال بر همه کس
ظاهر شد مولانا قرا با بعضی ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که این مرد از
پادشاه میگریزد و میان قزلباش یا بجای خواهد رفت ما با او بکجا میرویم
هیچ بجهه امروز در پیش عبدالمؤمن خان مثل میرقلبابا نیست در وقتی که میر
قلبابا خواست که بکشتی درآید مولانا قرا گفت که عبدالله خان از دنیا رفته
و حالا پادشاه عبدالمؤمن خان پسر او است شما او را ملازمت نکنید و از خان
او بگریزید هرات مغضوب شده منشور او را در دست نداشته باشید شما را
بقلعه هرات نخواهند گذاشت اولی آنست که بر سمت راه بلخ روانه شده
بکورنش پادشاه روانه و مشرف شویم میرقلبابا خواست که بسخنان معقول خاطر
نشان او نماید که درین وقت دیدن او مصلحت نیست فایده نکرد و مبالغه
نمود که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق نموده همین سخن میگویند مولانا قرا گفت
که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد این جماعت شما را گرفته محبوس کرده بخدمت
خان خواهند برد میرقلبابا غلو مردم را درین باب دیده هرچند دست و پای زد
فایده نکرد و جماعت او را مجبور برفتن ساخته روی بدرگاه عبدالمؤمن خان
نهادند میرقلبابا قطع تعلق از ملک و مال نموده و از حیات مایوس شده محبوس وار

روانه آن صوب شد در وقتیکه عبدالمومن خان از بلخ بیرون آمده روانه سمرقند شده بود
میرقلبابا را برد نزد او و در آنحال از آمدن مشار الیه اظهار بشاشت و خرمی کرده
اظهار التفات نمود میرقلبابا معروض داشت که تقصیری که تا غایت در مواد
خدمتگذاری واقع شده بود بجهت نمک خوارگی و پاس حقوق ولینعمت بود
بعد الیوم حضرت خان ولینعمت‌اند و آنچه از دست آید در خدمتکاری و جان سپاری
تقصیر نخواهد شد اما مولانا قرا و رفقا حسن خدمت خود ظاهر ساخته چنان عرض کردند
که او میخواست بهرات رود و قلعه هرات را با پادشاه قزلباش دهد القصه روز
سیم مغضوب گشته او را گیرانیده بتفحص اموال و اسباب او پرداخته بتحصیل
اموال او را از وزیر او گرفته از مردم خراسان استماع شد که از اموال میر
قلبابا پنجاه هزار تومان در خراسان و ماوراء النهر بحصول پیوست و بعد از اخذ
اموال در مقام سیاست درآمده اول فرمود که هر دو پسرش را در برابر
پدر بطریق گوسفند ذبح کردند و گفت هیچ قدر این در مذاق پدران تلخ میباشد یا نه
پسر تو چگونه در میانه من و پدرم فساد کرده میخواستی که پدر مرا ضایع کرده از پای
در آورد و بعد از آن چنین مسموع شد که اول خود تیر بر سینه او زد و دیگران تا تمام کارش
پرداختند و بعقوبت تمام کشته شد و در اوایل حال سلیمان بیا اول را بحرب هرات
فرستاده بعد از آن حکومت آن ولایت را بجهت جلد که از ملازمان دولتخواه او
بود داده روانه نمود او بسرعت و استعجال بهرات رسیده بر چهار باغ
حکومت تکیه زد [illegible] و در وقتیکه فرستادهای محمد باقی اتالیق بتعاقب
بلکه کر رسیدند او را از بیماری پدرش و خرابی احوال او خبر دادند از بنا

که محمد

که محمد باقی اتالیق در آمدن او بزودی کرده بعضی لشکرهای دور افتاده چون امرا
امرا عبدالله خان بجهت مخالفت که در حیات پدر با او داشتند بی اعتماد
بود در رفتن سمرقند عاجلا تاخیر مینمود و بالجمله باحضار عساکر خود فرمان داده
با غلبه و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بتانی طی مسافت مینمود و کسان
خود را پیشتر فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بود و میگفت که چون خان
بیمار است بعیادت او میروم همان روز که فوت عبدالله خان در سمرقند شیوع
یافت چند کس بجهت رسانیدن این خبر بطریق مژده کانی روانه اردوی
عبدالمومن خان شدند که از و خلعت و جایزه بهره ور گردند کسی که اول مژده داد
دانست که توقع دارد با او اعراض کرد و گفت که فوت پدر را به پسر چنان آسان می توان گفت چرا
شما با این چنین خبر داده خاطر مرا محزون میسازید و گریه بسیار شد و کاری میکرد اما از بشاشت و خرمی درون [illegible]
بنشیند شخص دوم و سیم که آمده خبر رسانیدند و اتفاق محمد باقی اتالیق و الوان بیک و سایر امرا از سلطنت
ترک خود داری کرده مجلس عالی پادشاهانه آراسته بر تخت سلطنت جلوس کرده نقاره شادیانه
او بنوازش در آوردند و خبر رسانان رعایت و تربیت یافتند اما همچنان تا نایره روز بروز
امرا و عساکر او در کتیبه از اطراف و جوانب باستقبال شتافته بکورنش او مشرف میشدند و در اثنای طی طریق
شینکه هزاره سلطان برادرزاده عبدالله خان که در حدود سمرقند تا بکنت بوده لقب خانی بر خود نهاده
مخالفت عبدالله خان و عبدالمومن خان اظهار مینمود و دوستم بهادر سلطان و اوزبک سلطان که از اقربای
او بودند اطاعت و انقیاد هزاره سلطان نموده لشکرهای تاشکند و سمرقند در ظل اعلام دولت او
مجتمع شدند عبدالمومن خان پادشاهزاده سفاک خونریز و بقساوت قلب موصوف بود با اقربا و اعمام
خود توجهی نداشت و ایشان را خار گلزار دولت میدانست هزاره خان و اقربا و خویشان چون با

۱۵۷ اطوار او اطلاع داشتند و از آنچه میانه او و پدرش واقع شد قیاس حال خود میکرده بجهت حفظ حال خود
و فرزندان در مقام خلاف او شده بودند القصه عبدالمومن خان بعلت عظمت و اقتدار از آنجا بسمرقند
در آمده پای بر مسند جهانبانی نهاده و با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی و آن حدود و فوج قشون بی اندازه
را جهت ساخت و بجانب تاشکند رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده بین الجانبین محاربه عظیم اتفاق
افتاد و چون خلایق اکثر میل بجانب عبدالمومن خان کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست او در آمدند
و عبدالمومن خان ایشان را با فرزندان ذکور از پا در آورده در قطع صله رحم دقیقه فرو گذاشت نکرده
و حکومت سمرقند را به محمد اتالیق دیوان بیگی داده به مهمات حکام تعیین کرده مظفر و منصور ببخارا آمده
و سلاطین و امرای قزاق و حکام اطراف کس به تهنیت فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در بخارا
نیز اقربا و خویشان هر کس که سلطنت را رشته قابلیت داشت از پا در آورده و وارد و اولاد خود بر آورده
سوی پیر محمد خان پسری که مرد کم آزار درویش بود و همیشه در کمال فقر و نامرادی در گوشه کنار خانها بسر برده
و او را آفتابی گشتن نمیداشت و در طرف دیگر هیچ صاحب وجودی را از اقربای عبدالله خان
زنده نگذاشت و از بخارا با لشکر عظیم باراده یورش خراسان روان گردیده بعضی از اوقات عیش و گاه
با امرای عبدالله خان مخاطبات عتاب آمیز کرده سخنان کنایه بیهوده ... که کلام عبدالله خان ... استاد
بجز دو ... لشکر خود ... و نسبت با وکلان بزرگ که چون ببلخ میرسید نسبت با ایشان مکنون خاطر خود را
بعمل خواهد آورد و عبدالصمد بهادر امیر آخور عبدالله خان و محمد قلی بهادر که در میان اوزبکیه خوانین بهادر
بودند متفق قتل او گشته با یکدیگر مواضعه نمودند و در کمین فرصت نشسته عبدالمومن خان بجهت اشتداد
گرمی هوا شب کوچ کرده پیش رفتند و در وقت سواری ... آفتابی و مشعلداران و اهل ... در پیش
یک تیر پرتاب پیشتر و امرا و چهرگان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب از عقب می آمدند و او در میانه
با جلوداران و دو سه پسر ساده رو و چند نفر دیگر از ندما و مطربان روانه شده طی مسافت میکرده

شبی از شبها

شبی از شبها که از پهلوی دهی میگذشتند عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر از میان
لشکر جدا شده به دیوار بست آمده در آمده در کنار راه پس دیواری
نشسته کمانها بر سر چپک آورده انتظار رسیدن او را داشتند بعد از
آنکه مردمی که از پیش میروند گذشتند عبدالمومن خان با دو سه مشعلدار و
جلودار و دو سه نفر از ندما رسیده قصه خوانی در پهلوی او میرفت و بجهت او
قصه میخواند از قضا خواندن قصه خوان این بیت فردوسی طوسی علیه الرحمه را
بیت چو بوسید پیکان سر انگشت او ؛ گذر کرد از مهره پشت او ؛ و رسیدن
برابر آمده عبدالمومن خان بمجازی کمین و شست گشادن جوانان از قضای الهی تیر هر دو
بر هدف اجابت رسیده خطا نشد او از اسب غلطیده ایشان فی الفور
با شمشیرهای آخته بسر او رسیدند مشعلداران مشعل را انداخته گریختند
ندما و مطربان و قصه خوان که مردم نازک بودند از بیم سر خود گریختند
و ایشان در دم و در ساعت سر او را جدا کرده و سوار شده راه بخارا
پیش گرفتند بعد از لمحه که مردم از عقب رسیدند او را در سر راه کشته
یافتند بعضی که از مقدمه واقف بودند همان شب روانه بخارا شدند اما
اکثر مردم در آن شب اطلاع نداشتند صباح که باردو رسیدند از خان
اثری ظاهر نشد تصور مردم آن بود که صبح بشکار رفته مردم از عقب
خلایق هم رسیدند و صورت قضیه باز نمودند قیامت و آشوب عظیم در میانه
پدید آمد امرا و ملازمان و لشکریان گروه گروه شده ملازمان
قدیم عبدالمومن خان و امرای بلخ آنچه از احمال و اثقال توانستند برداشته

روی توجه ببلخ نهادند و امرای عبدالله خان و لشکر بخارا اکثر بوتات اورا
غارت کرده بجانب بخارا باز گشتند چون کسی که شایسته سلطنت بوده باشد
در بخارا نبود ناچار بسلطنت پیر محمد خان که از افراط کوکنار او را انگاراند
از تلاطم امواج بحر غضب عبدالمومن خان بکنار افتاده بود راضی شده اسم
سلطنت و خانی برو اطلاق فرمودند و سکه و خطبه بنام او نمودند و صورت
حال محمد باقی اتالیق دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبدالمومن خان
ببلخ رسیدند بعضی اراده نمودند که پسر عبدالمومن خان را که طفل دو ساله بود بجای
پدر در بلخ پادشاه کرده الکاء مملکت که در تصرف عبدالمومن خان بود از
کنار آب جیحون تا سرحد قراباش ضبط نموده از کشندگان او انتقام
کشند بعضی دیگر خلاف کرده گفتند که طفل دو ساله شایسته سلطنت
نامیست ما را جوان کارآزموده میباید که با اعادی مقاومت تواند نمود
جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان را که پدر دین محمد خان و باقی
سلطان است عبدالمومن خان گرفته محبوس بود چون پسران او در
خراسان در بعضی محال حاکم بودند اراده کرده که او را بیرون آورده
زمام سلطنت بلخ در کف اقتدار او نهند و همگی بدین کنکاش عمل نمودند
راضی بسلطنت جانی بیک سلطان شده و در خاطرشان رسوخ یافت
از تقدیرات ایزدی زوجه عبادالله سلطان برادر عبدالله خان که بعد
از فوت او بحباله عبدالله خان در آمده بود دختری از عبادالله سلطان داشت
که در حباله عبدالمومن خان بود و در خانه او فوت شد بلخ آمده انبار محمد میرزا

بعضی

بعضی ریش سفیدان که باستقبال او رفته تفحص حال و احوال نمودند ایشان از قرار داد خود اورا
آگاه کردند و انکار این سخن نموده ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمومن خان طفل است و دیگری از
دودمان سلطنت نیست لاعلاج بسلطنت شما و بجهت خواهرزاده عبدالله خان راضی شده ایم آن شاهزاده [illegible] گفت که
از دودمان سلطنت پادشاهزاده [illegible] و برادر سلطنت [illegible] ایشان استفسار نمودند گفت که [illegible] عبادالله
سلطان پسری از جاریه داشت عبدالامین نام و بعد از [illegible] چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم و از
خوف عبدالمومن خان که کمر قصد اقربا و بنی اعمام بسته بود من او را در لباس دختران پرورده نگاه داشتم
و اینک در میان کجاوه است که در عقب [illegible] ایشان ازین سخن تعجب کردند چه هرگز نشنیده
بودند که عبادالله سلطان را پسر باشد همان ساعت او را از میان کجاوه برآوردند ملبس بلباس [illegible]
با ایشان نمودند هر چند شنیده [illegible] که این حکایت [illegible] از صدق [illegible] اما چون جوان [illegible] منظور
و هم برادرزاده عبدالله خان در [illegible] امور سلطنت بسیار [illegible] بود [illegible] این معنی شدند و همان روز
او را انجام برده موی سرش که بطریق گیسو دراز بود تراشیدند ملبس بلباس ذکور [illegible]
براو اطلاق نموده او را بر مسند سلطنت نشاندند جمیع امرا و اعیان [illegible] کورنش نمودند و از [illegible]
و اسباب سلطنت پادشاهی عبدالمومن خان آنچه در بلخ بود بقبضه تصرف و اقتدار او در آمد [illegible]
[illegible] رتق و فتق امور را در قبضه اقتدار خود گرفت امرا و ریش سفیدان باصلاح او [illegible]
سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از شعبده بازی چرخ [illegible] بظهور آمد [illegible]
اخبار [illegible] جلوس پیر محمد سلطان مسموع [illegible] شد [illegible] مذکوره [illegible]
در [illegible] از جانب عبدالامین خان [illegible] اخلاص آمیز به پیر محمد [illegible]
گفته التماس نمود که عبدالامین خان [illegible] عبدالله خان و عبدالمومن خان [illegible]
دولت [illegible] بوده [illegible] مملکت مشغول گردند که [illegible] بوده باشند

امرا و بخارا از محذورات استتار سلطنت آن دودمان تحقیق حال نمودند که
متفق اللفظ گفته شد که عبادالله سلطان را هرگز پسری نبود و همین قرع سمع
هیچکس از مردم اندرون و بیرون و محرم و نامحرم نشده و این
مکر و تدبیر نیست که از زوجه عبادالله سلطان بظهور آمده اما عقلا و ریش
سفیدان بجهت آنکه مردم را انجو در رام سازند مصلحت وقت در تصدیق
دانسته تکذیب او و انکار این معنی نکردند و از جانب پیر محمد خان یرلیغ با
نوشته فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت کردند
و مملکت عبدالمومن خان را برو مسلم داشتند مشروط بر آنکه سکه و خطبه
بنام پیر محمد خان بر اسم او مقدم باشد چون منشور دولت ایشان
برقم تؤتی الملک من تشاء از اثیر یافته بود و منهم هیچکدام تشیبت (?) یافته
در همان چند روز بساط دولت او در نوردیده گشت چنانچه از سیاق
کلام آینده بوضوح می پیوندد **ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات
بر مسند سلطنت و اختتام احوال او و وقوع دولت عبدالباقی خان برادرش در ماوراءالنهر** سابقا سمت
گذارش یافت که یتیم سلطان ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله
خان با برادران در بعضی از محال خراسان بحکم یرلیغ حکومت مینمودند تا
میانه عبدالمومن خان و پدرش وحشت و نزاع پدید آمده بود و ایشان
بملاحظه حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان نمیکردند و بامر
نهی او زیاده التفاتی نمی نمودند بعد از فوت عبدالله خان که عبدالمومن
خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت و قطع رشته حیات

ادبار

اثر با وجود ابرام نموده چنانچه یتیم سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس ساخته خوف و وحشت بر ایشان استیلا یافت
والتجا بسایه دولت حضرت اعلیشاهی ظل اللهی آورده و بوسیله گنجعلی خان حاکم کرمان دست در فتراک
دامن قزلباشیه زده و یتیم سلطان با استظهار معاونت و همراهی منسوبان دولت قاهره شاهی در خراسان
کوس مخالفت عبدالمومن خان کوفته خواست که مطالبه الحاق قلعه هرات که پایتخت خراسان است
آورده بدین عزیمت با اندک مردمی بحوالی هرات آمده و امرا و ازبکیه که در هرات بودند با وجود کثرت جنود
ازبکیه قدرت بیرون آمدن ننمودند قلعه را گشوده در مقام قلعه داری و مواظبت او شدند و او چون راه
بقلعه نیافت در مقام تاخت و تاراج و غارت در آمده قلعه فراه را گرفت و همچنین اسفزار تصرف در
آورده عزیمت هرات کرده و جبی باجاکم هرات در شهر توقف نموده ملا قراول و سید محمد سلطان را
با دو هزار کس بمقابله او فرستادند و ایشان تا سر پل سالار آمده کس نزد یتیم سلطان که در اسفزار بود
فرستاده پیغام دادند که ترک بدعتها کرده باز گردد و الا بحرب آماده باش مشارالیه برین سخن التفات هرات
ننموده از اسفزار ایلغار نموده بزیارتگاه آمده مستعد محاربه آن جماعت شده ملا قراول و سید محمد سلطان با صف
سپاه آراسته در مقابله او ایستاده هنوز از جانبین دست بآلت قتال نبرده بودند که از جانب
بخارا قاصدان معتمد رسیده خبر کشته شدن عبدالمومن خان بهرات رسانیدند جانبین در بحر تحیر و اندیشه فرو رفته
مضطرب شدند چون آوازه توجه موکب همایون حضرت اعلیشاهی ظل اللهی بخراسان رسیده بود و در ماوراء
النهر کسی که شایسته پادشاهی باشد گمان نداشتند و با این حال با یتیم سلطان مقاومت نمیتوانستند نمود
آخر با اعیان ازبکیه قرار دادند که چون در ماوراءالنهر کسی که شایسته پادشاهی باشد نمانده و یتیم
سلطان را که بشجاعت و دلاوری اتصاف دارد بهرات آورده او را بخانیت بر داریم
و امرا خراسان همه بر سر او جمع شده بمهمات ملک مشغول شوند و آنکه صلاح حال خود را در اطاعت
و انقیاد او دانسته صاحب جلی همان روز کس نزد او فرستاده از این حال خبر دادند یتیم سلطان

که بعد از این بر دین محمد خان تقصیر خواهد رفت بعد از تجسس این خبر بسرعت از کلات شتافته بر تارک اقبال آن نامدار تاج عزت
و عز و بکلاه دولتش را یافته در سلطنت و پادشاهی بخود داده علی قرار رسید محمد سلطان که با اظهار عناد و بدانکار
نموده بود از راه فرار نموده لشکریان او متوسل شده جمعی با اشراف و اعیان هرات و علما از ترکیه
که در هرات بودند با یراق و اسلحه باستقبال آن شاه شتافتند در بیرون آن بملازمت رسیدند و بشیر او را انو
زده کورنش نمودند و در رکاب عالی او بشهر آمدند اما در آن روز ساعت بد و فرد در طریقه محرز بود
دین محمد خان از خوف آنکه مبادا امور تاویل روی دهد بمقید به نیک بر ساعت نشده در آن ساعت خبر
شهر شده در باغ شهر که محل نزول سلاطین است فرود آمده طرح سلطنت انداخت و رنگها باستمالت سادات
و ارباب و اعالی شهر و اطراف و جوانب خراسان و مستحقان تقدیع و بلاد فرستاده تبوره چنگیز خانی نموده
عبد الله خان عهد نموده چون یار محمد خان پدر کلان او که از خوارزم آمده همراه بوده هم پادشاهی را او
نموده خطبه و سکه بنام او کرده و امرای خراسان القدم افتاده او طلب پیش آمده بر سرا بیعت نمودند و اوزبک
و آشنا که با حضرت اعلیشاهی نموده بود بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط ملک خراسان در آمده
و اعیان را از حیول منصب عالی اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت تکیه زد نظم خورشید
گرفته حریفان سر زلف ساقی که فلک شان نگذارد که قراری گیرند و چون خبر کشته شدن عبد المؤمن خان
و آوازه توجه لشکر قزلباش از ترکیه خراسان را متصل ساخت جمعی را صواب از کم کرده مانند تمهای
تباه و فکرهای بی حاصل نموده حفظ حال خود را در آن تصور نمودند از جمله سلیمان یساول که از امرای معتبر
اوزبکیه بوده و در آن وقت حسب الفرمان عبد المؤمن خان قاسم سلطان نامی را که پیشکش داده از آنجا به بلک
که از جدا و عبد الله خان بوده در لباس فقر و درویشی در آن ولایت بی نام و نشان بسر میبرد بدست آورده
اسم سلطنت را اطلاق کرده بولایت مرو شاهجهان و چهار جو و نسا و ابیورد و آن حدود رقم اختصاص
کشیده بعد از آنکه دین محمد خان در خراسان و آن حدود مستقل شده از آن مرات نادم و پشیمان گشته عریضه

حاکم مرو بود بعد از شنیدن قضیه عبد المؤمن خان

داشتی

داشتی با و نوشته اظهار اطاعت و اخلاص و دولتخواهی نمود و بقاسم سلطان نیز
تکلیف نمود که عریضه داشتی با و نوشته اظهار انقیاد و اخلاص نماید قاسم
سلطان که از سلطنت جز نامی نداشت از اطوار سلیمان یساول آثار
نداشت و پشیمانی نموده در مقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال
و استبداد زند و سلیمان یساول تعظیم و تکریم او میکرد اما در ملک و مال
مدخلی نداشت و چون دین محمد خان از احوال مرو اطلاع یافت عرایض اخلاص
از جانب سلیمان یساول رسیده ولیمحمد خان برادر کوچک خود را بمرو
فرستاده منشور استمالت باسم سلیمان یساول ارسال داشت و بیک
و مهمات آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که بهرچه رای او اقتضا
نماید بعمل آورد و در مرو سکه و خطبه باسم یار محمد خان پدر کلان او زنند
و ولیمحمد سلطان بمرو رسیده سلیمان یساول باستقبال او شتافته
و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده باکراه تمام با خود همراه
برد در وقتیکه بدروازه شهر رسیده سلیمان یساول بملازمان خود
اشاره کرده در سر بخشه بیگردن آن بیچاره بیگناه را زدند و ولیمحمد خان
را قرین اعزاز و احترام بشهر در آورده سلیمان یساول بلوازم خدمت
گذاری قیام و اقدام نمود هنوز ولیمحمد سلطان در مرو آرامی
نگرفته بود که در همان چند روز ظفر رایات نصرت آیات حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی بخراسان و آمدن نور محمد خان که ابا عن جد وارث ملک
مرو و شاهجهان بالاستحقاق بود و در آن ولایت مبدا و از شده ایشان

مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این قسمت گذارش خواهد یافت و دل از
ملک و مال برداشته از راه چهارجو بماوراء النهر رفتند و ابو المحمد بی که
حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش خبردار شده در فکر یراق
قلعه داری شد و از کدخدایان بلوکات هر کس که اعتباری داشت تکلیف
کرد که خانه و کوچ بشهر آورده در محافظت قلعه داری سعی نمایند درین اثنا خبر
یافت که ولایت نیشابور بجهت انداختن و گذاشتن ملک سیاست نمود که
هم آنشب خبر کشته شدن عبد المومن خان رسیده بتحقیق انجامید ابو المحمد بی
چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده اراده نمود که اگر ارباب و اهالی
مملکت در مقام دولتخواهی باشند و بذخیره و اسباب قلعه داری مدد
نمایند او قلعه داری کرده شهر را محافظت تا وقتی که پادشاهی اوزبک
مشخص شود که بکه کس قرار خواهد یافت درین اندیشه بود که از قلعه دستجرد
رادکان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش
بدستجرد فرود آمدند و ابو المحمد بی ازین اخبار سراسیمه گشته مجال توقف
و قلعه داری نیافته و اوزبکیه عموما مضطرب حال گشته گفتند که از اوضاع
چنین معلوم که دولت از دودمان اوزبکیه کناره جسته و ادبار
روی باین طایفه آورده است و پادشاهی متعذر نیست با چنین حال
بر سر ملکی که الحال صد ساله قزلباش است و تازه بتصرف ما در آمده است
ماتشبث نمودن از عقل دور است تا فرصت است و محصور نشده ایم از تلاطم
امواج بحر جنگ خود را بساحل نجات رسانیده اهل و عیال را بسلامت رسانیم

بعضی از جهلا

[illegible]

بعضی از جهلا گفتند که چه شهر معموری قزلباش که دایم شهر را غارت نموده و مجمر طلای ضریح مبارک امام
الجن و الانس را بغیر از صحن مرصع سر گنبد مبارک و آنچه از حلی و زیور آستانه موجود باشد تصرف نموده اترا
ترجیح جمعی از سادات و عقلا که در آن وقت در مشهد مقدس بودند ازین امر شنیعه اطلاع یافته با ابو المحمد بی گفتند
که از غارت نمودن شهر که تجنبده اوزبک تمامیت هیچ نفعی با مرتب نرسیده و کمال آنست که او باش
و اجلاف مشهد بر عامه خلق مخالفت برخواسته بجهت حفظ مال و احوال خود دست درازی باوزبک
نمایند و فتنه عظیم حادث شود و مجمر طلای روضه مبارک و سایر طلا آلات و نقره آلات را از تنگ جنگال
اوزبک بیرون سلامت نشسته تحفه (?) خواهند کرد پیداست که درین صورت بامر چه رسد و اگر تو
سلم وار بیشتر ازین بطعون زن و مرد خواهد بود و هر کس پادشاه مملکت ماوراء النهر باشد بمثقال آن را
مثقال حساب نموده درمقام بازخواست خواهد آمد او را مجال امیر آنست که ترک این اراده نموده
جهال اوزبک را ممنوع سازند که چون وبال است که این طایفه نمک این ملک خورده اند حق نمک
خوارگی را منظور داشته در هتک عرض و ناموس اهل این شهر نکوشند و بعیت و کلات روانه نمایند
مجملا بدین حیله و نقشه ابو المحمد بی که مرد معقول سخن دان بود ازین اراده گذشته که شب کوچ نماییم
اما توقع آنست که ریش سفیدان محلات را تنبیه نمایند که چابره و دو جلاقت غوغا نشوند تا ما از دو
کس میان قزلباش نفر شده و ازین حال خبر نشود تا اوزبکیه از آفات ایمن بوده خود را بسمت
رسانند و همان شب با کوچ در رو اونه و قتی اوزبکیه برون رفتن شدند بعضی که نوکر تجا
نداشتند پیاده و دستار و عیال خود را گرفته از دروازه بیرون رفتند و راه گرفته
شدند بسیاری از اوزبکیه که با شهری صحبت کرده ترک ایشان تخفیف گرفته بودند از قزلباش
بمشهد که باشند در خفیه بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات و ارباب و اهالی مشهد مقدس
کس نزد فرهاد خان فرستاده و ازین حال خبر دادند فرهاد خان همان ساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمد

و در حین شهر شده بسعادت زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس مشرف شده
عرضه داشتی بپایه سریر اشرف مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس معلی با زیارت نامه که بدین شرف
فرستاده و در وقتی که موکب همایون شاهی بموضع اساجی شقاقی و جوربد رسیده بود که فرستادهای
فرماندهان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار بمسامع آثار رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمحمد لی
و اتباع او از جنس گذشته بودند و بزور آباد رسیده شنیدند که دین محمد خان در دارالسلطنه
هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده و امرا خراسان در درگاه او شتافته طوق فرمان بردای او
بر گردن نهاده اند ابوالمحمد لی با اتباع بدان طرف رفت دین محمد خان از قضیه آمدن او و وارد شدن او به
مشهد مقدس معلی خبر یافته کس فرستاده او را با لشکریان و اتباع بهرات طلب کرده او را از روی
رغم و عتاب بخطاب در آورده سرزنش نمود که چرا ولایت مشهد را از دست گذاشته بیرون
آمدی عذرهای معقول ایشان اما مسموع نداشته او را تا سه روز رخصت کورنش نداد و بعد از سه روز
ارکان دولت شفیع شده رخصت کورنش حاصل نموده و دین محمد خان سید محمد سلطان را که از بنی
اعمام او بود بحکومت مشهد مقدس معلی تعیین کرده با چهار صد کس از نامداران کارآمد بآنجا
فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش بمشهد مقدس در آمده آن بلده مبارکه را ضبط نموده باشد ایشان
چون بتربت جام رسیدند و از وصول لشکر قزلباش خبردار شدند کلانتر جام قاصدی بسیار [illegible] بمشهد
مقدس فرستاده فرماندهان را از آمدن آن جماعت اعلام داد فرماندهان همان ساعت [illegible]
برادر خود را با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نمود و ایشان [illegible] رسیدند و در وقت برابری
اوزبکیه که کلانتر جام ایشان را بتکلیف آش خوردن نگاه داشته بود که طلیعه سپاه قزلباش
ظاهر شده اوزبکیه را بدهشت دیپا کرده مجال محاربه و صف آرائی نیافته فرار اختیار کردند
و لشکر قزلباش بدیشان رسیده بسیاری از آنها را بقتل آوردند و قریب هشتاد نفر اسیر و دستگیر کرده
بمشهد

مشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان شکسته و بدحال بهرات
رسید و دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میانه
اوزبکیه چنین شهرت یافت که فرهاد خان و گنجعلی خان حاکم کرمان خبر فوت
عبدالله خان و کشته شدن عبدالمؤمن خان را شنیده بخراسان آمده اند
و بوداق خان و امراء قزلباشیه که در خراسان مانده بودند با ایشان ملحق
شده در مقام ضبط خراسان در آمده اند از توجه رایات منصوره شاهی
خبردار نشدند از وصول این اخبار دین محمد خان اظهار اقتدار کرده بعزم
دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه بوزر نزول کرد و امرا
و ریش سفیدان و اتالیقان او در محاربه قزلباش تأملی داشتند کرّا
و مرّه مشورت در میان آمده مجالس کنگاش انعقاد یافت بعضی از
عقلا و ریش سفیدان خصوصا میرزا عبدالله منقط که از سلطان زادگان
منقط و مرد روزگار دیده با رأی و تدبیر بود و حاجی بی و ابوالمحمد لی گفتند که
ولایت خراسان یورت و مسکن قدیم ما نیست یورت و مسکن قدیم
ما ماوراءالنهر است یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش
نمودن مصلحت نیست و چون ماوراءالنهر کسی که شایسته سلطنت باشد
نیست اولی آنست که روی توجه بدان صوب نهاده کمر همت بضبط
آن ولایت بندند و اگر خواهید که بالکلیه دست از ملک خراسان
کوتاه نکنید باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره
یکساله در قلعه هرات گذارند و قلاع تون و قاین و سیستان و محال

این طرف خراسان و هرات بمعتمدان سپارند و چون با حضرت شاه الماز
دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده مجددا مکتوب محبت اسلوب قلمی نمود
اعلام نماید که بعون الله تعالی و بحسن موافقت آن حضرت اعلی و بیمن همت آن
از تسلط و استیلای عبد المومن خان فراغت حاصل شد و امرا اوزبک
طوق فرمان برداری این محب بر گردن جان نهاده اند اکنون سخن همانست که
عرض شده خراسان تعلق باولیا زمان دارد و ما روی توجه بماوراء النهر که مرکز دولت
این سلسله است داریم و مشهد مقدس معلی و نیشابور و ترشیز و قلاع بعضی
محال را خالی کرده باولیا زمان سپردیم چون در تیوق بردن خانه کوچ متعذر
بود دکمه برعایت و الطاف شهریاری و مروت جبلی ایشان کرده فرزندان
و اهل و عیال خود را و امراء اوزبک را با برادرم باقی سلطان در قلعه
هرات گذاشته تا ناموس خود را باولیا زمان آنحضرت سپردیم همت دریغ
ندارند که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی بتصرف در آید میان سلطنت
استحکامی یابد در سپردن هرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت
تخلف نخواهد بود و ظن غالب این است که پادشاه قزلباش روی موافقت و دوستی
را با ما خن مخالفت نخراشد و درین نهضت فتح مشهد مقدس و محالی که از
اوزبکیه خالی شده بود [?] گشته متعرض هرات و توابع نگردد و بعد از آنکه مهمات
ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان حسب المدعا صورت یافته امور
سلطنت استقامت یابد اگر میل جوانان داشته باشند از روی قصد از
و استظهار بحر زمان آمده تسخیر مشهد مقدس و سایر محال پردازیم والا بالفعل

وقت سعی نموده باشیم اگر ایشان نفیدان این رای را پسندیده دانسته قرار نوشتن نامه و تهیه اسباب فیصل داری بجز
دارند و جمعی از اهل هرات که نطفه خلاف با ایشان بود گرفته مقید ساختند القصه از جهلا و نادانان جنگجو این
باین صلاح اندیشی راضی نشده گفتند که ما خبر از پادشاه قزلباش خبر برداشتی نیست جمعی که پیش آمده اند دوازده
هزار کس بیش نمیشد مع ذلک بسیار نزدیک شده اند و در ده بیست هزار ده دوازده هزار کس که در چپ [?] باشند اند
خوف نمودن و پشت بر ایشان دادن از غیرت ضعف و زبونست و اگر باین طریق ما وراء النهر روم
انهزام نواب خانه در آن ولایت اشتهار یابد و خراسان را از دست داده باشیم مردم ماوراء النهر ما را طعن
نموده بتقصیر نامردی متهم دارند و درین صورت پیداست که چه بهم از پیش خواهد رفت چون لشکر اوزبک
ماوراء النهر و قرار داده خاطر امرای آنجا اعتمادی نداریم و دست از ممالک خراسان بر داشتن و لنقدرا
داران بعضی جعفری و مردانگیست که محاربه این جماعت بر میان جان بسته مردانه وار روی همت بدفع
ایشان آوریم اگر مظفر و منصور گردیم آوازه قدرت و قصد ارجنا با طراف و جوانب رسیده ملک [?] همگنان
رجب برا[?] شیت پذیرفته خواهد بود و اگر بهم عیاذا بالله نوعی دیگر صورت بندد باری گرفته
معذور باشیم چون طبیعت دین محمد خان نشین با ناز رغب بود و اکثر لشکریان بر خاشجوی حکایت دوستی
لذت حکومت خراسان در مذاق ایشان بود این گفتار را ترجیح داده در مقام نزاع کوشا
کوشا در آمدند و دین محمد خان چون بکمرتبه در ایام حیات عبد الله خان با ده هزار کس در ترشیز با امرای
قزلباش که اضعاف لشکر او بوده محاربه نموده بجهت اختلاف و نزاع امرا شکست بر سپاه قزلباش
افتاده بود محاربه قزلباش را سهل و آسان شمرده از غروری که داشت قرار محاربه باخود داده بعضی از
که طرف رفتن نکشیدند درین وقت بجهت آنکه [?] منسوب نشوند از آن حکایت ساکت شدند
ابو المحمد که مرد عاقل کاردان بود و محاربه را با قزلباش صلاح نمیدانست و اوضاع او ار
و لحوا پادشاه [?] بشب جمعی کثیر از اوزبکیه از و جدا شده راه فرار پیموده دین محمد خان از این معنی

توقف شده و چون علاجی نداشت و راه بیرون قطع نموده بود ساکت شده درین هنگام خبر رسید که امرای قزلباش یاغی شدند
و با خبر رسید که از آنجا تا سرحد هرات رو پوش فرسخ است و بجهة اخبار جوش که از جانب عراق بایشان
رسیده بازگشتند از این خبر اندیشه قلعه و قلعه داری بالکلیه از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب قزلباش و حفظ
مشهد و سایر ولایات از باغچه خواجه نور کوچ کرده پیشتر آمدند و قراولان تعیین نموده تهیه اسباب جنگ
پرداختند روز دیگر جمعی از مردم ذوالفقار خان را گرفته آوردند و دین محمد خان او را از قید ایمن گردانیده
تحقیق احوال قزلباش و توجه رایات منصوره شاهی نمود چون ذوالفقار خان و فراهیان در جرایم
از موکب شاهی جدا شده پیشتر آمده بودند فراهیان و ذوالفقار خان و اکثر ایشان لشکر آذربایجان اند که چون
راه دور و دراز پیموده اند اسبهای ایشان لاغر و زبون است و بسیاری پیاده اند و حالا بموجب حکمی که از جانب شاه رسیده
بازگشتند از این خبر کمال مسرت و شادمانی بدین محمد خان روی داده ... ایشان در جنگ قزلباش ...
ایشان مشرک شده آخر روز شخصی از اعراب پیش ... که حضرت اعلی را دیده بود و ... آمده بجانب
حاکم هرات گفته که شاه عالم پناه را با بعضی امرا در سر پل هرات رها دیدم که با بعضی آمده ... و دو رفت
که صباح باین حوالی رسند اما اندک مردمی بوده اند و لشکر از عقب با فاصله می آیند حاجی ... سعدالدین
و اتالیقان را ازین حال آگاه کرده در جنگ کردن با پادشاه قزلباش مردد گشتند و چون شدت
و غلظت دین محمد خان را در امر محاربه دیده نشستند جرات عرض این حکایت ادا نمیکردند بیاید سلطان
برادرش گفتند که تحقیق پیوست که پادشاه قزلباش با این لشکر است و لا ... جمعی از کسی همراه دارد
اصلا محاربه با ایشان لایق نیست و مناسب دولت نمیدانیم اولی آنست که قلعه هرات را بازگردیم و صلاح
اندیشان فرستاده بقاعده که تمهید یافته بود نامه مخلصانه نوشته گفتگوی صلح بمیان آوریم بیاید سلطان
برادر دین محمد خان از آمدن حضرت اعلی خبر و گفتگوی صلح امرا و ریش سفیدان را دیده آگاه کرده در حصر که
خبر آورده بود ... از صدق قول خود ... ذکر دین محمد خان امرا و اعیان مبالغه کرد

کو این

که این حکایت را از لشکریان مخفی دارند و شهرت ندهند که مبادا درین شب که
فردا احتمال جنگ دارد لشکریان خایف گردند و خود بجواب
گفتگوی امرا نپرداخته گفت که وقت تنگ شده و اگر امشب سوار
شده روی بشهر نهیم نصف این لشکر متفرق میگردد و ما را فرصت قلعه
قایم کردن و تهیه اسباب قلعه داری نمانده و در شهر القدر مجال تحول
نشد که دست اهل و عیال گرفته بطرفی رویم ولی جنگ و جدال انهزام
یافته گرد عار فرار بر روزگار ما نشسته خواهد شد بهتر آنست که مردانه وار
پای ثبات و قرار استوار داشته روی بمعرکه کارزار نهیم اگر غالب
گردیم پادشاه قزلباش را شکست داده باشیم و آوازه اقتدار ما
عالمیان خواهد رسید و اگر مغلوب گردیم از پادشاه شکست خوردن
عیب نیست اما جنگ ناکرده فرار نمودن ننگ و عار است امرا
و ریش سفیدان که این حکایت گفته بودند با ایشان خطاب کرد که ایران
و بهادران شما را چه واقع شده که هرگز طبقه اوزبک چنین بیدل و
ترسناک نبوده اند و همیشه جمعی قلیل با لشکر بسیار مصاف آراسته
کارزار نموده اند حالا از آن گذشته و آنچه مقدر الهی است چنان خواهد
شد دیگر ازین مقوله نباید گفت راه حرف را بایشان بست که درین
اثنا قراولان رسیده خبر آوردند که لشکر قزلباش درین شب مشعل
افروخته بنوعی داشت می آیند و در حوالی پل سالار فرود آمدند و مشعل
متفرق شد اما پنج مشعل در یکجا زده بودند دین محمد خان از آمدن دلیرا

ایشان و علامت پنج مشعل در یک مقام داشت که رایات جلال پادشاهی
نهضت فرموده اند صباح آن شب که روز جمعه ششم محرم الحرام بود
از جانبین صف سپاه آراسته و پیراسته شد و فیما بین حربی صعب اتفاق
افتاد و بشرحی که در ذیل مرقوم میگردد شکست بر لشکر اوزبک افتاد و
دین محمد خان در معرکه زخم خورده بیرون رفت و چند روز حیات و
ممات او معلوم نبود آخر مشخص شد که در راه خون بسیار از زخم او رفته
ضعف بر او غالب شده ودیعت حیات را بمتقاضی اجل سپرده راقم
حروف قضایای مذکور را بنوعی که در رشته تحریر کشیده از مولانا
ابراهیم مشهدی که از ملازمان سلسله میرزا ابوطالب رضوی
بوده در ایام استیلای اوزبکیه اوغلان میرقلبابا کوکلتاش شده بود و بعد
ازو در خدمت دین محمد خان مرتبه اش یافته بود و در مجلس کنکاش
راه داشته استماع نمود اما باقی سلطان برادرش بعد از شکست
بی آنکه از حال برادرش خبری داشته باشد از معرکه بطرفی بدر رفته با سی
چهل نفر بیراب اندخود رفته از معبر کلیف عبور نموده بطرف بخارا رفت
و از آنجا بسمرقند رفته لوای دولت او روی در ارتفاع نهاد و تا آنکه بسلطنت
عظمی ترقی نمود که ممالک عبدالله خان بتدریج بقبضه تصرف و اقتدار او در
آمد باقی حالات ماوراء النهر و تفصیل قضایای باقی خان و ارتفاع دولت
او که بچه عنوان واقع شد بعد از تحریر تفصیل داستان فتح خراسان
رقمزده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز آغاز داستان فتح خراسان و
بعضی

بعضی حالات که در خلال این احوال بارادهٔ ملک متعال روی داده قبل ازین نگارش کلک نکته
پرداز شد که درین سال حضرت اعلیشاهی ظل اللهی یورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم داده در تهیه
اسباب آن سفر بودند که خبر فوت عبدالله خان اوزبک رسیده
آن اراده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست و طالع میمون
در سیم شهر رمضان المبارک سنه ست و الف که ساعت سعد بود
از دار السلطنه اصفهان بیرون فرموده چند روز در کاشان بجهت
تنخواه مواجب و مرسومات لشکریان و سرانجام ضروری این سفر توقف
فرموده اردوی معلی را مقرر فرمودند که از راه خوار و فیروزکوه بجانب
بسطام رفته توقف نماید و چون میل شکار مازندران که ملک موروث
حضرت اعلی شاهیست بسیار داشتند و تا آن ملک بحیطه تصرف در
آمده بود ندیده بودند در اینوقت که فرهاد خان در آنجا بود بنفس نفیس
جریده و سبکبار از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند
که بعد از فراغ سیر و شکار از آن راه به بسطام آیند و احکام مطاع
باحضار امرا و عساکر قلمرو همایون فرستاده مقرر داشتند که قورچی
باشی با قورچیان عظام که در طهران بودند روانه بسطام شده باردوی
ظفر قرین بپیوندند و الله وردی خان با غلامان و لشکر فارس و گنجعلی خان
با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان آمده در هر محل که رایات
جاه و جلال نزول داشته باشد بموکب نصرت قرین قزلباش ملحق
شوند انتهی امرا و عساکر قزلباش حسب الفرمان قضا جریان روی توجه

بفرح خراسان آورده در چمن بسطام جمعیت نمودند و حضرت اعلی نیز چند
روزی در منتزهات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد
از اجتماع عساکر باتفاق فرهاد خان از راه سابور و چهارده استراباد
آمده باردو ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و عرب محمد سلطان
ولد او و نور محمد خان بن ابو المحمد خان والی مرو و شاهجهان و [illegible]
که چنانچه سبق ذکر یافته بود از صولت سپاه عبدالله خان از مملکت موروث
برآمده بسایه دولت همایون استظلال جسته بودند در رکاب اشرف بودند
و چند روز در چمن بسطام معسکر پادشاهی بود و دو سه روز بسان
عساکر نصرت نشان پرداخته سوای لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند
سی هزار نفر بنظر در آمدند در خلال این احوال اخبار متواتر شد که عبدالمومن خان
میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات را که مولانا قرا و جمعی از ملازمان
نمک حرامی کرده گرفته نزد عبدالمومن خان برده بودند او بسیاست
رسانیده و دود از دودمان او برآورده و از بلخ و بخارا لشکر جسیم قصد
وتاشکنت کشیده با هزاره خان و اوزبک خان چنانچه در طی احوال
ماوراءالنهر سمت گذارش یافت محاربه نموده بر ایشان ظفر
یافت و ایشان را با هر کس از سلاطین زادها که مظنه فتنه داشت از
میان برداشت تمامی اوزبک طوق فرمان برداری او بر گردن
گرفته در کمال استقلال و غلبه و ازدحام متوجه بلخ و خراسان است
از رسیدن این خبر اختلاف در رای صاحبان تدبیر پدید آمد بعضی

از کوته خردان کم همت فتح خراسان را مصلحت ندیده صلاح در آن دانستند که درین سال بنظم
و نسق استراباد گذشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دهند
که قرار خاطر عبدالمومن خان معلوم گشته سال دیگر بمقتضای وقت عمل نموده شود و چون حضرت اعلی همای
نهمت شاه باز بلند پرواز بصوب عقاب مملکت خراسان در پرواز آورده بودند زیاده التفات بآن
سخنان پست همتان خطا اندیش نفرموده بجا چند روز که در چمن بسطام سراپرده رفعت بارگاه باوج مهر و ماه
بر افراشته بودند متوجه نظم و نسق استراباد شدند و چون حکومت [illegible] تعلق داشت
بجهت قرب جوار استراباد در ضمیمه آن ساخته احکام مطاعه بنام اکابر استراباد که هر یک ملوکی
از بلوکات برقم اختصاص کشیده مصاحب جیشی و لشکری شده و چند سال بود که بنحو دیگر بر آمده اطاعت
و انقیاد و حکم قزلباشیه دقیقه از نگاهداشتن خانها میکردند در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قرامان
بیک نامی از اقوام خود را فرستاده بداروغگی نصب نمود و پانصد نفر از جوانان قرامانلو و غیره الکا
استراباد در اطاعت و انقیاد مردد بودند چون با یکدیگر خصومت داشتند و از روی همایون با عساکر
قزلباش بدولت و اقبال در بسطام نزول اجلال فرموده بودند جز اطاعت چاره ندانستند تمکین و ارد
مذکور کردند در خلال این احوال یوسف بیک نامی قوشچی که از جانب تیمور سلطان ... بود
و عبدالمومن خان در حیات بود برسم رسالت رسید خلاصه پیغام آنکه در زمان عبدالله خان بجهت آنکه
در میانه او و پدرش مخالفت و نزاع بود و سر باز زده در مخالفت با او اتفاق داشتیم و او بدین جهت کینه
بسینه و در دل گرفته اظهار عداوت میکرد و حالا که در سلطنت استقلال گرفته بقصد اقربا و بنی اعمام بسته و قتل
ایشان و قطع صله رحم دقیقه فرو گذاشت نمیکند و میر قلبابا کوکلتاش و هر کس که در زمان پدر او
با او متفق بود بانتقام کشیده و کینه کشی شعار خود ساخته و یقین حاصل است که چون بخراسان آمده
باین دولتخواه دست یابد بلا تاخیر و توقف از پا در می آورد و دیگر در هیچ ساعت نیز در آن

القامی نماید درین صورت بجز از آستان ملایک آشیان شاهی پناهی
نداریم و هر گاه آفتاب موکب همایون پرتو وصول بخراسان اندازد
در سلک ملازمان درآمده حاشیه اطاعت و بندگی بر دوش مکرم
حضرت اعلی شاهی ازین خبر مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب یارانه
و برادرانه باو نوشته نوید عطوفت و مهربانی و الطاف بی‌نهایت داد
و محمد قلی بیک ایشیک آقاسی باشی را که در سال گذشته بهرات رفته
بود همراه یوسف بیک توشقس بکی نزد مشار الیه فرستاده تحف
و هدایای لایقه بجهت او ارسال داشته القصه در چمن بسطام بعد از اجتماع
عساکر فیروزی مآثر سلطنت پناهی حاجی محمد خان را از راه استرآباد
بجانب خوارزم روانه فرموده بقبایل ترکمان صاین خانی که از کنار
رود گرگان تا حد خوارزم اقامت دارند و قدیما تابع امر و نهی
سلاطین خوارزم بودند مناشیر استمالت فرستاده باطاعت
و انقیاد و مرافقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشار الیه
برندق سلطان و الغ میرزا پسرزاده‌های خود را در ملازمت اشرف
گذاشته که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند و خود با عرب محمد خان
پسر بزرگتر و سایر فرزندان روانه گشت و حضرت اعلی بفیروزی
و اقبال از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان
با ذو الفقار خان بیگلربیگی آذربایجان و بعضی از امرا که عدد لشکر
ایشان به ده هزار میرسید چرخچی و مقدمه الجیش فرموده یک منزل

پیشتر فرستاده

پیشتر فرستاده و در خلال این احوال بخاطر انور خطور نمود که یکی از ملازمان خاص رکاب اقدس را با
رسالت نزد عبدالمؤمن خان فرستاده و مکتوبی مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه
و وعده و وعید با او قلمی نمایند و روح الله بیک صحبت ذو القدر متقبل این خدمت شده مکتوب
مذکور در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال می‌شود که اوزبکیه ملک ستانند همه ساله بطرف خراسان
نهضت نماید و بسبب آنکه ما را در عراق و دار المرز بغیر گرفتاری پیدا بود او در هنگام فرصت تعدی
بعضی محال خراسان را متصرف شده و در تسخیر سایر محال تمکن سعی می‌نمود هر مرتبه که ما آرزوی ملاقات او
در عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی می‌نمودیم او بمقابله عساکر منصوره ثبات نیامده قرار
بر فرار اختیار می‌نمود و بدین بهانه متمسک بود که پدرم پادشاه است رخصت مقابله با پادشاه
قزلباش نداده و درین آمد و شد ولایت خراسان از عبور لشکر طرفین پایمال سم ستور و رعایا و
زیردستان آواره و بیخانمان شده‌اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ماوراءالنهر
و ترکستان و بلخ و بدخشان بآن والانژاد قرار گرفته و اضداد و اعادی اعلام را رفع نموده بمبارکی
مستقر گردیده است و عموم سپاه او زیر بار مطیع و فرمان بردار شده‌اند بجهت استخلاص ملک موروث
بخراسان آمده‌ایم و کمر همت بتسخیر آن بسته‌ایم ان شاء الله تعالی درین مرتبه تا آخر و آن ولایت
از مراجعت برگزیدن ممکن نیست اگر نصایح مشفقانه ما را استماع نموده رضا بقضا نماید اولی آنست که
دست از ملک خراسان که قدیما داخل ایران و موروث کمصد ساله این دودمان است باز دارد
و در مقام تجدید الفت و اتحاد بوده باشند که ما نیز بجهت جمعیت آن ارکان و آسودگی بیچارگان
دیار خراسان بمضمون الماضی لا یذکر عمل نموده بساط منازعه و انتقام را در نوردیده بار دیگر در مقام
محبت و دوستی و الفت باشیم و در مقام تنسیق امور دولت سعی نموده با اول و اشکر معاون و
مددکار باشیم و اگر پنبه غفلت در گوش نصیحت نیوش نهاده ابواب دوستی را مسدود گرداند هر دو

١٦٨

مخالفت و لجاج و عناد و اصرار نمایند و بطریق سالهای دیگر در مقام مکر و حیله
بوده باشد و از عار و فرار که در استحکام استقلال و اقتدار پسندیده
عالمیان نیست اندیشیده بی تأمل پای مردانگی در معرکه کارزار نهد که دیگر
گنجایش بهانه نمانده و در هر محل مصلحت داند تلاقی فریقین که سالهاست که
عالمیان چشم انتظار بران دارند قرار دهد که آنچه مقدر الهی باشد از پردهٔ
خفا بجلوه گاه ظهور آید و الا دانسته باشد که ملتفت بویرانهای قلعه جات
خراسان نشده بتوفیق الله تعالی اشهب تیزگام جلادت را بعزم رزم
افغانی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان تکاوران باز نمی کشیم و خدا ای
که از نهیب لشکر قیامت اثر در آید یار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات
را در ان نامه مندرج کرده بودند بیت که ای دوحهٔ خاندان کهن ۞ زمن
گوش کن عاقلانه سخن ۞ ندارم تمنای آن مرز و بوم ۞ که آرم ببلخ و بخارا هجوم
گر این کینه کش لشکر بیشمار ۞ گذار آورد جانب آن دیار ۞ شود مال تاراج و
مردم اسیر ۞ وبال چنین امر دامنگیر ۞ سخن بشنو از گفت من سر
مپیچ ۞ بدین ماجرا پیش ازین در مپیچ ۞ اگر ملک موروث بایسپری ۞ خود
را بدانش کنی رهبری ۞ بجد ام مانده خراسان زمین ۞ مکن تنگ بر خود
جهانی چنین ۞ که تا حشر پاینده ماند بتو ۞ چنان ملک فرخنده ماند بتو ۞
روح الله بیک مذکور را روانه فرموده موکب فیروزی نشان بجانب
مشهد مقدس معلی در حرکت آمده چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امری
عظیم و کاری بزرگ پیش نهاد همت والا ساخته قدم توکل بوادی مخاطرات

عظیمه

عظیمه نهاده بود و مدار جهان آرا بمصلحتهای نهانی که در عرصه ضمیر پادشاهان و بزرگان درگاه الهی جلوه
داده و دیگران را خبری از آن نیست اقتضای آن فرموده که در آن عرض شاهزادهٔ کامکار محمد باقر میرزا را
که خورد و سال بود همراه نبوده از معارک خطرناک برکنار باشد از همان منزل او را با شیخ احمد آقای
ایشیک آقاسی حرم سرا روانه اصفهان فرموده و اردوی همایون بعد از عید اضحی کوچ فرموده
چون کنار پل بوش معبر نزول لشکر دریا جوش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی
ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاده نخست ولایت نشابور
بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد تبیین این مقال آنکه حکومت آن ولایت با جد سلطان نامی که از
نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب وصول موکب همایون شاهی باجد سلطان رسید
آثار هواخواهی قزلباش در ناصیه احوال عامه خلایق مشاهده نموده قدرت حرب و قلعه داری در خود ندید
و از خوف سیاست عبد المؤمن خان بمیان اوزبکیه نتوانست رفت و ملاحظه داشت که در وقت خروج
اجامره و اوباش نشابور دست بغارت و نهب اموال اوزبکیه برآورند باراده خروج قبل الهنگام
بیرون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی بسته با معدودی روانه مقصد گردید و اوزبکیه نشابور
متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بطرف هرات رفتند و تمور احمد بیک سلطان از دروازه شهر بیرون
نیامده بود که اهل نشابور نقاره شادیانه باسم همایون بلند آوازه گشته بود و چون در کنار پل بوش خبر نشابور
و بیرون آمدن سلطان احمد بیک از آن ملک معروض اشرف رسید میر ابو المعالی نشابوری را که اباً عن جد
از سادات عالی مکان و کلانتر و مطاع آن ملک بود و از تاریخی که آن ولایت بتصرف اوزبکیه درآمده
بنابر دولتخواهی این دودمان ترک وطن اصلی کرده بعراق در رکاب نصرت انتساب می بود جهت ضبط
مملکت روانهٔ آن صوب فرموده حکومت آن ولایت به میرزا محمد سلطان بیات که در آن وقت حاکم سبزوار بود
تفویض یافت و احمد سلطان بعد از ادراک سعادت بساط بوس حضرت قرین اعزاز و احترام روانهٔ حجاز

گشت و رایات اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه شغان و جوز
متعاقب قرباد خان و امرائی که مقدمة الجیش بودند بجانب مشهد مقدس
معلی در حرکت آمد و چون موضع اسپاخی من اعمال شغان محل نزول
موکب ظفر قرین گردید منهیان از جانب قرباد خان و اهالی مشهد مقدس
رسیده خبر گریختن عبد المومن خان و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی
که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافت رسانیدند حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته
بود و شوق ادراک سعادت طواف و زیارت آستان ملایک
آشیان حضرت امام الانس و الجن که مقصد اصلی و علت غائی این
یورش غالب بود سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده عموم سپاه کلاه
گوشهٔ شادمانی بر تارک خورشید شکسته غلغلهٔ بشارت و مبارکباد بمهر
و ماه رسید و از آنجا کوچ فرموده بتاریخ بیست و چهارم شهر ذی الحجة الحرام
در کنار رودخانه شهر طوس نزول اجلال واقع شد و قرباد خان و امرا
و اعیان شهر باستقبال موکب همایون آمده در طوس بسجدهٔ اشرف مشرف
شده لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجای آوردند و حکم شد که قرباد خان و امرا
چرخچی بعزم تسخیر هرات روانه شوند و آن بلدهٔ فاخره را بتصرف درآورند
و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان و جمعیت اوزبکیه و قرار داد خاطر آن
چنانچه بیان واقع بود بتحقیق نینجامیده بود روز دیگر که بیست و پنجم شهر مذکور بود
احرام و طواف مرقد منور حضرت امام ثامن ضامن که مطاف منتجبان ملا

اعلی و سجده گاه کروبیان عالم بالا بهیئت اجتماع روانه شدند و چون شعشعهٔ نیر عالم افروز گنبد
مبارک که مهبط انوار الهی است خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیدهٔ نظاره
کنان عالم از رفق گردید حضرت اعلی شاهی ظل الهی پیاده گردیده بشکرانهٔ این عطیهٔ ایزدی جبین نیاز
بر خاک نیاز سودند و اشک نثار مانند از دیدها باریدن گرفت و از آنجا با جان جهان اخلاص و عالم
عالم نیازمندی ره پیمای و کشاده پیاده طی مسافت فرموده بزبان حال شاه بدین
مقال مترنم بودند که **نظم** شکر خدا که از مدد بخت کارساز ❊ کامی که خواستم ز خدا شد میسرم ❊ اندر
سبیل سعی بسی سالها ❊ آمد ز عنایت حق در برابرم ❊ و کافهٔ خلایق به پیروی ایشان قدم در طریق نهاده گلهای
پای از آسیب خار مغیلان گل گل شکفته و گویا گل در بیابان پی سپر غازیان بود و چون طریق از روی
آستانه اگر چه حرارت هوا ماهی فلک بر تابه چرخ بریان شده و عرق از جبینها بر مثال
بروضهٔ مطهر رسیده بمراسم تقبیل عتبهٔ علیه جبهه اخلاص بر آن خاک پاک سوده بلوازم دعا و زیارت
پرداخته آستانه مقدسه را از غایب سپاهیان و قنادیل طلا و نقره خالی یافتند از حلی و زیور
ایام قزلباش برای محجر طلا چیزی نمانده بود از همان جا بوداق خان چکنی را بحکومت مشهد
مقدس سرافراز گردانیدند و از آستانه مقدسه بچهار باغ تشریف برده در آنجا ایران اوزبکیه را
که در جام گرفتار غازیان خون آشام شده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از قول ایشان
و فرستادن سید محمد سلطان بتحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر
بجرات و ولایت خراسان قرار داده و عدد لشکریان او را با جماعت تاتار هزار کس مذکور
می ساختند اما امرای خراسان تکذیب قول ایشان کرده زیاده از چهار هزار نمی دانستند و عقلا نهادند
این قول را ترجیح میکردند چون مسموع شد که تیم سلطان و برادران دو هزار کس داشتند و حاکم
هرات با جماعت بلوچ و سیران اویماق شاید دو هزار کس باشند و سایر مردم نگهدار

یکهزار باشند زیاده از این نشده و بنابر خطوطی که در نیوف که میان اوزبکیه با پادشاهی منعقد شده
و در ماوراءالنهر فرصت است ایشان را این قدر مردم در هرات توقف نخواهند نمود و با وجود عدم
امیدواری دو کومک از ما و قلعه داری نتوانستند کرد بالجمله حضرت اعلی فرمانها را با امرا و مجموع گرد
همان روز بجانب هرات روانه فرموده که هنوز اوزبکیه استقامتی نیافته اند و اسباب قلعه داری ترتیب نداده
آن ولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسیران چند نفر که ملازم دین محمد خان بوده در مشهد بدست آمده
فرموده که چون با ما دعوی اخلاص کرده اگر در قول خود صادق باشد ملازمان او را ضعف و دیر آمدن داوری
هرجا باشند نزد او فرستیم و همه بیاسا رسیده قرارداد خاطر آن بود که چون آن جماعت وصول
موکب همایون شاهی و ورود لشکر قزلباش استماع نمایند چون ازمه و یارای انجرات قلعه داری
نخواهند کرد و بغیر از رفتن و مملکت خالی کردن چاره ندارند مجملا موکب همایون سه روز در مشهد
مقدس بجهت نظم و نسق سرکار فیض آثار توقف نموده تولیت آن سرکار را بقاضی سلطان تربتی که از
سادات تربت حیدریه خراسانست و در فترت اوزبکیه بعراق آمده بود و در آن اوقات در دار
اصفهان بود عنایت فرموده تربت حیدریه را بتیول او مرحمت کرده بود و اقبال ... حکم بکتاش
سلطان بیات را با پانصد سوار از قورچیان عظام و ملازمان کلب علی ایشک آقاسی همراه نموده
بجانب نسا و ابیورد و مرو فرستادند که مملکت موروث او را بدست آورده بمشار الیه
سپارند و در بیست و هشتم شهر ذی الحجة الحرام از مشهد مقدس بیرون فرموده در ... نزول
فرمودند و در روز بیست و نهم بقریه ... آمدند و در این منزل محمود بیک شاملو برادر اسلام بیک
یوزباشی که در فترت هرات بهند رفته بود از هند مراجعت کرده به اردو رسیده بود ...
روی داد و از جمیع صداقت و اخلاص ... رسیده از آنجا ... خبر داده عرض کرد که ...
بزعم دل ... ... که آن جماعت از آن برنمیدارد و ... ده هزار ...

جرار

جرار و دو سه هزار هزاره جات قبایل بر سر او جمع میباشند تا از رسیدن
موکب شاهی بدین مقام اطلاع ندارند و گمان دارند که هنوز در صدد ... سلطنت
و قرار داده مقاتله و مقابله و باد خان و امراء عظام که پیش رفته اند با
خود دارند بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر
قدرت مقابله نداشته باشند باقی سلطان برادرش با دو سه هزار کس
در قلعه هرات گذاشته و خود بماوراءالنهر میرود که لشکر جمع کرده
بخراسان آید و بهیچوجه قطع تعلق از خراسان ننماید و باستانی مملکت از
دست نمیدهد چون بر قول او وثوق و اعتماد نبود حضرت اعلی مردد و
خاطر گشته شد که چه تدبیر اندیشیده که مستلزم حصول مقصود باشد
از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق ثبت صحیفه تقدیر آمد
وصول مطلوب بر وجه مدعا چهره گشود و تفصیل این مقال آنکه بعد از اطلاع بر
احوال هرات حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را طلب فرموده
بزبان الهام بیان گذرانیدند که جمعی از لشکر اوزبکیه در هرات اند اگر قورچیان
و امراء که پیشتر رفته اند قدم پیش گذارند اوزبکیه دلیرانه با ایشان
محاربه مینمایند و این معنی لایق اولیای دولت قاهره نیست زیرا که
پادشاه ایشان همراه نیست و محاربه لشکر و ثبات قدم ایشان که در
معرکه پادشاه همراه باشد نسبتی بمحاربه امرا و سرداران ندارد و
محتمل است که چشم زخمی بسپاه فیروزی اثر رسد و بعد از آنکه مردم ما مقهور گردند
موجب دلیری اوزبکیه شده بدیگر امور جسارت خواهند نمود و ا

تا ورود موکب همایون توقف فرمائیم تا رسیدن رایات نصرت
آیات اوزبکیه بفراغت خاطر بتهیه اسباب قلعه داری پرداخته
لشکر جرار گذشته خود بماوراء النهر میروند و هر گاه بمحاصره قلعه رسید
معامله بدرازا میکشد زیرا که قلعه هرات قلعه ایست در کمال استحکام
که خاک ریزش با فلک الافلاک دعوی مساوات می نماید و عبد الله خان
و پدرش با چهل پنجاه هزار کس محاصره نمودند یازده ماه امتداد یافت
بخاطر چنین خطور می نماید که کس نزد فرهاد فرستیم که یک منزل باز
گشته آوازه اندازد که از جانب آذربایجان و عراق اخبار موحش رسیده
که رومیه از فرصت کرده بممالک محروسه آمده اند و موکب همایون
شاهی ازین خبر مضطرب شده مراجعت بجانب عراق کردند و هر گاه خبر باز
گشتن قزلباش بدین اضطرار باوزبکیه رسد از اندیشه قلعه داری باز آمده
شک نیست که دلیرانه بعزم دستبرد و تعاقب امراء و ضبط مشهد
و عاجلا از هرات بیرون می آیند ما اردو و اغرق و حرم را با جمعی
که اسب زبون داشته باشند گذاشته و سپاهی با بعضی که اسب کوتل
داشته باشند بایلغار بفرهاد خان و امراء ملحق کردیم و معتقد باید ان
لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان رویم و فرصت قلعه
داری ندهیم و انشاء الله تعالی اگر خدا خواسته باشد محمدیست که بهم
حسب المدعا تمشیت پذیرد و جمیع عقلا و ارباب رای و تدبیر این
مقدمه را پسندیده داشته و علی الفور رقمی بفرهاد خان نوشته

و باده

فرستادند که بقاعده که مذکور شد قزلباش بازگشته مرتفعه رسول رکب همایون شاهی بسرعت رود و الهلوعی دلگیر خان
که با لشکر فارس و کرمان در راه ملحق آیند و جمیع امراء ارسال شده بود نیز فرستادند که معتقد باید روان گردند و خود بجمعی
اسب ایلغار داشته باشند و بقیه سپاهی ایلغار کرده در هر منزل خود را از عقب بجمعی برسانند بجانب عبادالرحمن
حاکم نیک را بسرداری اردو و اغرق و حرم که مشهد آهسته کوچ کرده می آورده باشند و در وقت بعین اردو غرة
محرم الحرام از فرهاد جرد سوار شده بر مضمون قاید اقبال همعنان فیروزی
و اقبال با یلغار روانه شدند و در راه فرهاد خان و امرا که یک منزل از قلعه باز
پس آمده بودند بموکب همایون ملحق شدند و الله وردی خان و قلیچ خان نیز اردوی
خود را انداخته با جمعی که اسب ایلغار داشتند ایلغار کرده در سر پل هرات
رو بموکب همایون پیوستند مجملا موکب همایون ده روزه راه را چهار روز
و نیم طی فرموده پنجشنبه پنجم محرم در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسخی هرات
است بالغان رسیدند و صباح روز ششم صف قتال آراسته گشت و فیما بین
در رباط پریان اتفاق محاربه افتاد **ذکر محاربه حضرت شاه جهانپناه با دین محمد خان**
و ظفر یافتن بعون عنایت الهی و تسخیر هرات سالکان رقم پذیر کلک سوانح نگارند
که دین محمد خان از وصول موکب شاهی خبر نداشت و آمدن فرهاد خان و امرا را
شنیده از شهر بیرون آمده بود خبر بازگشتن امراء قزلباش اورا از فکر
قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری انداخته بعزم استقبال ایشان پیش آمده
بحوالی پل سالار فرود آمده بود که شب از وصول موکب همایون شاهی خبر یافت
چون وقت تنگ شده بود هیچ اندیشه دیگر جز محاربه بخاطرش نرسید و از
غایت جهل و غرور محاربه قزلباش را سهل و آسان انگاشته بنوعی شعله نخوت

وبیدار در کانون ضمیر شیر راه یافته بود که خورشید شمع اقتدار افغانی بدر رفت
صباح آن روز که شنبه ششم محرم الحرام بود که طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شد
دین محمد خان جوانغار و برانغار و چرخچی را آراسته باقی سلطان برادر شیر و
و میرزا عبدالله مستقیط و حاجی حاکم هرات را در دست راست و بعضی امرا در
دست چپ قول گذاشته و مقرر کرد که چون از جانب قزلباش غلبه لشکر
مشاهده نمایند بی تاخیر لشکر قول جلو انداخته بهمت انهزام لشکر قزلباش گمارند
و خود دوازده هزار نفر از یکه جوانان بهادر گزیده اعتمادی همراه گرفته در طرف
دست چپ ایستاد و مقرر کرد که اگر جوانب اوزبکیه غالب گردند و اگر
مغلوب آن هزار نفر از وجد انشوند و رایات جلال چون به پل سالار رسیدند
از حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر اسبها از کار مانده از ملازمان
اقدس زیاده از چهار هزار کس بموکب همایون نرسیده بودند با
وجود آن فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرای چرخچی را با چهار پنج هزار کس پیشتر
فرستادند و قول همایون بنفس وجود اقدس آراسته باقی و قورچیان
و غلامان دست راست و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند
چون در رباط پریان تلاقی فریقین روی داد چرخچیان هر دو گروه بیکدیگر
آمیختند غازیان عظام تیغ غزا کرده بیکبار بهیئت اجتماعی خود را بر
مخالفان زده چرخچی اوزبکیه را منهزم ساختند و تمامی لشکر بهوس مردانگی
بآوردن سر و حربه رو بمخالفان آوردند بر سر فرهاد خان کس چندان
نمانده بود و باقی سلطان چون انهزام لشکر چرخچی مشاهده نموده با لشکر جوانغار

به هزار نفر رسیده بیکه رغبت ... و قتال پادشاهی گروه ... و بعضی ... چرخچی

جلو انداخت

جلو انداخت غازیان قزلباش تاب صدمه آن لشکر نیاورده
بازگشتند چون فرهاد خان علمی که علامت سردار لشکر است همراه
نداشت لشکریان چرخچی در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او
جمع شوند اوزبک هجوم آورده قزلباش راه انهزام پیموده شکست فاحش
خوردند چنانچه شکسته لشکر قزلباش بقول همایون رسیده
نزدیک شد که موجب برهم خوردگی قول گردد فرهاد خان با چند
نفر در میان معرکه مانده خود مباشر حرب شد و در اثنای کر و فر
زخمدار شده طریق انهزام پیموده با وجود جلادت و مردانگی بین
الامثال و الاقران بتهمت زده گریز شده غبار عار فرار بر چهره روزگار
او نشست چون نواب اعلی مشاهده نمودند که فرهاد خان و امرای چرخچی
منهزم شده شکست بر لشکر اوزبکیان افتاد الله ویردی خان و قورچی باشی
و امرای عظام و غلامان و قورچیان دست راست و دست چپ
را رخصت محاربه دادند و ایشان حسب الامر اعلی بمدافعه اعدا شتافته
از آن طرف نیز لشکر جوانغار و برانغار معرکه کارزار شتافتند هر دو
سپاه بیکدیگر آمیخته گرد معرکه بر زدند فلک اثیر گرد رسید اگرچه
اکثر اوزبکیه در آن روز از وصول موکب همایون ظفرقرین شاهی دهشت
شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم و مصابرت
ورزیده جنگهای مردانه کردند آخر الامر تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته

از سینه‌ها و تیر عاجز آمدند روی بانهزام نهاده و نسیم فتح و فیروزی
و ظفر بناصیه احوال غازیان وزیدن گرفت دین محمد خان که شکست لشکر
اوزبک مشاهده نموده با یکهزار نفر بهادران نامی که همراه داشت از
طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود باراده
آنکه خود را بقول همایون زند پیش راند و از کثرت گرد و غبار مشاهده
غازیان نکرد و بحضرت اعلی با بعضی از مقربان و ملازمان رکاب اقدس
اشرف که تمامتش دویست نفر بودند در معرکه ایستاده بودند
که سلطان علی چلبی ولد بوداق خان با بعضی هواخواهان که همیشه پیش موکب
همایون میرفتند ملاحظه نمودند که از میان نی زاری که در آن حوالی بود
طلیعه لشکری نمایان شده برق کلاه خود و درع و جوشن درخشیدن گرفت
بحضرت اعلی خبر دادند ملازمان رکاب اقدس از قلت لشکر اندیشیده
بقدر خوفی بخاطرها راه یافت حضرت اعلی که ازین حال اطلاع یافتند متوجه گردیده
و دانستند که دین محمد خان است که بعزم نبرد همایون آمده است از کمال
و مردانگی بملازمان رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده‌اید
از عار فرار اندیشیده مردانه وار قدم در معرکه کارزار نهید که مردی
کشته شدن بهتر از زندگانی حیات هست که بی ناموس شده باشیم
نظم بیا تا همه تن بکشتن دهیم ٭ مبادا که فرصت بدشمن دهیم ٭ اول کسی که
از جوانان قزلباش سر بر جهانیده بهادری از بهادران اوزبک را
امد

انداخت علی میرشکارباشی استاجلو بود القصه سی چهل نفر از جوانان نصیری
منش که در پیش پیش موکب همایون بودند استقبال کرده
هرکدام یکی از مخالفان را که اسب جلادت بتیر رانده بودند از
زین ربوده بر خاک هلاک انداختند چون قضا گرد ادبار بر فرق و رنگ
دین محمد خان بیخته بود عنان یکران بازکشیده دلیری پیش آمدن نتوانست
کرد خوف و دهشت بران گروه استیلا یافته روی از معرکه برتافتند
حضرت اعلی خواستند که خود بنفس نفیس مباشر حرب او گشته با دین
محمد خان در آویزند و بهر طریق که باشد او را بدست آورند ملازمان مانع گشتند
رسیده پیغام آوردند که قول دین محمد خان هنوز در عقب است از آنجهت
حضرت اعلی از آن اراده منصرف گشته صبر کردند که بقول او رسند
اما غازیان دست از تعاقب باز نداشته بسیاری از بهادران نامی را
بر خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنانی یافته از معرکه بدر
رفت کلول بیک کرجی که از غلامان خاصه شریفه بود میگفت که دین
محمد خان را من زخم نیزه زده‌ام و طاقیه‌اش افتاد و دیدم که یکی از بهادران
طاقیه از سر خود برداشته بر سر او نهاد دانستم که دین محمد خان است
و آن طاقیه را یکی از غازیان برداشته بود اما هیچکس این مقدمه را
از وقبول نمیکرد و پسرزاده طالش ابدال بیک نامی با او منازع
بود میگفت من زخم زدم و سواد اوراق از مولانا ابراهیم منشی
دین محمد خان که تفصیل احوال و شرح جنگ او از تقریر مشار الیه

دیگر بنظر در آمده بیان اوزبک [illegible] شده [illegible] که از دو بیشتر [illegible] صح

تجربه پیوست استماع نمودم که یکی همراه خان بودم در وقتی که بقصد قول همایون رانده از میان
نی زار بیرون آمده مشاهده نمود که از یک مردمی ایستاده اند و از دور سپاهی نمایان از جلادت
و دلیری این جماعت و مشاهده آن سپاهی رعب و هراس در دلها افتاده اعیان اوزبکیه و آتالیقان
که همراه بودند خان را اکرشه عرض نمودند که مردم شکست خورده و لشکر شکسته قریب شهر رسیده
و بسیری و شیر مردان لشکر قزلباش نزد کرفته اکر ما خود را بجنگ این فوج قلیل مشغول سازیم تیپ شاهی که از
دور سپاهی نزدیک تر آمده ما را در میان میگیرند و یک کس را امید نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته
با وجود حضرت خان بسلامت است و امر بتاخیر رسیده و کار صعب شده و بیرون می باید رفت چون
خان آثار کراهت حرب و خوف از شمشیر آن مردم مشاهده نموده است که اراده فرار دارند
ناچار روی از معرکه بر تافته با همین که خان بر کرده بنه و خیمه کاه پس نهاده به نوعی تفرقه و پراکندگی در
میان آن جماعت واقع شد که با وجود محمد خان زیاده از پنج کس نماند و قزلباش از عقب می آمدند
و دو سه مرتبه دامنگیر ما شدند و خان در حین فرار زخم خورده بود اما از رفقا پنهان میداشت در
حوالی چهل دختران مشاهده شد که خون بسیار از جیب خان در فوران آمده آنجا در آنجا
مراجعت داده کیفیت و احوال عیال داری در شهر باقی مانده بازگردیم از آنجا بازگشته خود را بشهر
انداخته متفحص گشتیم تا وقتی که انعکاس در شهر پیدا شد نهبی تویه رابعه سلطان بیرجیحون نفر بطرف کتیکتان
افتاده و از آن راه رفت و بسیاری از معارف سپاه کشته شده و اکثر امرا زنده اسیر شدند چنانچه
حاکم هرات در معرکه بقتل رسید میرزا عبدالله مشغط و محمدمراد بیگ و محمد بابر اغلان و بسیار امرا گرفتار
شدند و از سرداران معتبر بوی عبدالمجید بیگ که پیشتر از جنگ با جمعی کثیر فرار نموده بود به کس بیرون
رفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی کارزارگاه و از آنجا تا کهدستان فیجان فرار
تعاقب نموده قتل بازار کردند عدد قتیلان به چهار هزار کس رسید اما از شدت استیلا چند روز

وبسیاری

و بسیاری یکت و دو معرکه بنزد و حرارت هوا اکثر اسبهای لشکریان
از حرکت باز مانده از آنجا پیشتر شوالشد رفت و شب نیز حایل شد
و از جماعت اوزبکیه که از معرکه جان بسلامت بیرون برده بودند
هر کس آمده عیالی که در شهر داشت روی بشهر آورده دست اهل
و عیال خود را گرفته از اموال آنچه تواستند برداشته راه میمنه و
فاریاب پیش گرفتند و جمعی که اهل و عیال نداشتند از جنگ گاه
فرار نمودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفیروزی و اقبال لشکر و انصرای
پریان و سواد شهر هرات رسیده بشکرانه این مواهب عظمی که
از عطایای ایزدی قرین حال خیر مآل گشت ملتفت استیصال بقیه
السیف که اکثر عورات و اطفال همراه داشتند نشده عفو تقصیر
فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند درین معرکه از عساکر
منصوره کسی که اسمی و رسمی داشته باشد بین الجمهور بغیر از ولی بیک
یوزباشی استاجلو و قاسم بیک جلو دار شاملو ملتفت نشده و عدد
کشتگان قزلباش بصد نفر رسید وارد و و اغرق و اهل
حرم که حاتم بیک وزیر و بقیه لشکر که متعاقب می آمدند بکنار زرباخرز
رسیده بودند که شاهوردی بیک ایاول صحبت به دلو از جانب اشرف
رسیده مژده فتح و فیروزی رسانید و کوچ بر کوچ رفته در سر
خیابان هرات به یکدیگر رسیدند و اهالی هرات و میران قبایل
و هزاره جات قپچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی بملازمت اشرف

رسیده به تلطفات شاهانه قرین اختصاص گشته و چون در عراق نوید حکومت هرات بفرهاد خان داده
بودند اگرچه در نوبت شکستی که از ... خورده بود و دامن اقبالش از غبار آلوده بود اما هنوز
وفا نبوده زمام حکومت هرات و پیرامون خراسان را بکف اقتدار او نهاده و در این اثنا قضیه
کشته شدن دین محمد خان چنانچه سمت گزارش یافته اما طریق کشته شدن او
که بر چه نهج واقع گشت معلوم نشده چنین گفته شد که در وقتی که تیغ رسید جسدش در میان کشتگان بوده
که در آن معرکه افتاده بود اما تقریر مولانا ابراهیم منشی که بتحریر پیوست و گفته بود که با جمعی در آن همراه
بوده‌ام شاهد این قول وضع است که چون بحوالی اردو ... این ناحیه رسیده خون
بسیار از زخم او رفته بود و ضعف بر او غالب شده بود و چند نفری که همراه او بودند او را در گوشه
فرود آورده‌اند که لحظه استراحت نماید جماعتی ... بر رفتار رسیده با تمام کارش پرداخته
و در همانجا رخت هستی برای آخرت کشید و رفقا جسد او را در آنجا ... پنهان کرده
انداخته و خود رفتند مجملا چند روز حضرت اعلی در بیرون شهر بجهت دیدن سر ... رسید
بر در آنجا هر کس توقف نموده و کلا و فرهاد خان در مقام ضبط و نسق مملکت بوده که در این اثنا از
نقد زالی قضیه قتل فرهاد خان بوقوع انجامیده حکومت هرات بحسین خان ... شاملو قرار
گرفت ذکر قتل فرهاد خان و بیان قضایایی که در آن اوان دست داده و در آخر ...
بطالع میمون سبب ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لاف ... و تکلف آن زمان
که در هر که حضرت اعلی شرف تشریف داشته باشند جان خود را نثار ... ساختم چون بیماری
تحویل و غرورش زیاده پندار ... دست باده ... و در جنگ دین محمد خان ...
... خورده و از ... بود که چشم زخمی ... از جهت ...
تا بعد ترتیب یافته کمان ... کارها ... جان خود را ...

رکابا

رکابا کنند و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی
گمان غدری باو برده بودند و در مقام امتحان برآمده رفته رفته از اطوار
او آن گمان بسر حد یقین رسیده و خود نیز استشمام این رایحه نموده بود
اگرچه مشار الیه مرد بارای و باهوش و صاحب حزم بود و مکرر امثال
فراز و نشیب حوادث نموده لطمه روزگار خورده بود و در هیچ مورد
که با وجود این همه تربیت و جاه طریق غدر و کافر نعمتی سپرد اما چون
بدلایل و براهین قاطعه بعد این معنی در دار الضرب طبیعت همایون
سکه قبول یافت و پرتو شعور او برین معنی تافته اعتمادی برای ... است
مجملا بتحریک کارفرمایان قضا و قدر اسباب قتل او آماده شده
بود الله‌وردی خان و بعضی امرا و غلامان بدین خدمت مامور گشته
و بنشان مهم او پرداختند در حینی که الله‌وردی خان دست در میان
او زده خنجر او را از غلاف کشیده دانست که مصلحت همین عبارت
ترکی گفته بود که پله اولدی یعنی کار ما چنین شد و ذوالفقار خان برادر
او که امیر الامرای آذربایجان بود در کمال اضطرار خود را به دولتخانه
رسانیده مترصد قتل بود چه گمان آن نداشت که با وجود قتل برادر
او را زنده گذارند اما حضرت اعلی در باب او جز لطف و مهربانی امری
بظهور نیاوردند و همان روز بخلاع فاخره سرافراز فرموده خاطر او را
اطمینان بخشیدند مشار الیه از روی اخلاص عرض کرد که چون فرهاد خان
مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده رجوع نشد ... عنصر

نیز الله‌وردی باو

قرب سلاطین بچون سرشته شده و عرصهٔ ضمیر پادشاهان عالم و مکرمت
حکیم بیدار دل هشیار نغز باید که از نشاء بادهٔ جاه و بزرگی سرمست نگردد
و در جولانگاه قرب سلاطین پای اندیشه اش نلغزد و بسی عقلای صاحب
رای در خدمت سلاطین بمراتب عالیه رسیده در عالم قرب از
شاهراه اخلاص منحرف گشته سیلی روزگار خورده اند و آتش قرب را
بدامن بیدانشی افروخته و عاقبت سوخته اند خوشا سعادتمندی که در اقبال
توفیق الهی یافته مضمون این رباعی را که از منظومات راقم حروف است
سرمایهٔ قرب و منزلت خود سازند ای دل ز شراب وصل بیهوش مشو
وز بادهٔ قرب مست و مدهوش مشو هرچند ز دوست پیش بینی ناز در
عرض نیاز کوش و خاموش مشو اما حضرت اعلی همیشه از اخلال از دو
جهت اظهار ملال میفرمودند یکی پرتو توجهات شاهانه که در عرض چندین
سال تربیت او بظهور آورده بدین مرتبه رسانیده بودند حیف میخوردند
دیگری آنکه مبادا دورنشینان بساط عزت که خبری از اطوار نزدیکان
ندارند حمل بر چیز دیگر نمایند القصه بعد از کشته شدن فرهاد خان حکومت
هرات بحسین خان قورچی شمشیر شاملو تفویض نموده بکتاش خان استاجلو را
که تا غایت در سلک ملازمان بود بمرتبه امارت سرافراز فرمودند
بقلعه مارو چاق و ضبط مرغاب فرستادند و شاه را به قلعهٔ مارو چاق
را تعمیر نموده از مالهای مرغاب بحیطهٔ ضبط در آورده در آبادانی آنها
سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایت از ولایات خراسان بیکی

ارامرا

از امراء اخلاص پیشه عنایت شد درین اثنا ملک جلال الدین خان سیستان
که از صدمات لشکر اوزبک ترک ولایت سیستان کرده بود
بدرگاه جهان پناه قبل ازین آمده و از خدمت اشرف رخصت یافته
درین چند سال در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده حکومت
حکومت سیستان که نامزد اسمعیل قلیخان شده بود باو اختصاص یافت
و محراب خان قاجار که حاکم طبس بود از آن راه می آمد که باردوی
همایون بپیوندد در تون انتظار اغلان حاکم آنجا را محاصره نموده در
گرمگاه روز که غازیان بعد از تردد دستبوه آمده که استراحتی
نموده بودند او با ملازمان از شهر بیرون آمده راه انهزام پیموده
محراب خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورد و بیار
اوزبکیه را تیغ انتقام گذرانیده او را در هرات بپایه سریر اعلی رسانید
عنایت و سیورغال شد یافته حکومت خواف و باخرز باو تعلق گرفت
اما بوداق خان قورچیان عظام که همراه نور محمد خان رفته بودند در اول
حال بباغباد رسیده محمد ابراهیم سلطان ولد ترسون محمد سلطان که
از بنی اعمام عبدالله خان و خانوادهٔ عبدالمومن خان و جوان صبیح الوجه
هیجده ساله بود در باغباد بحکومت قیام داشت از اخبار برهم خوردن
ماوراءالنهر و آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین حضرت اعلی و رسیدن
نور محمد خان با لشکر قزلباش که متفارق یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل
باحوال او راه یافته تاب توقف نیاورده اراده نموده بود که فرار

خود را بمرو رسانیده از راه چهارجو بخارا رود و قورچیان عظام
کالبرق الخاطف بطلب او شتافتند و کالهالة علی البدر او را درمیان
گرفتند او زخمیکه که در ملازمت او بودند تاب صدمه لشکر قزلباش
نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند و محمد ابراهیم سلطان بدست
غازیان ظفرنشان در آمده و همچنین نساو ابیورد را بتصرف در آورده
روی توجه بمرو شاهیجان نهادند سلیمان یساول و ولیمحمد خان برادر دین
محمدخان که در مرو بودند از آوازه وصول موکب همایون و ورود
نورمحمدخان پریشان خاطر شده اکثر قبایل که در مرو اقامت داشتند
و عامه خلق اندیار بجانب نورمحمدخان که وارث آنملک بود در اعقب
باشند لاجرم توقف را محال انگاشته در کمال یاس و حرمان دل از
ملک و مال برکنده طالب امنی شدند و به نزد ایشان بتحقیق پیوست که رایات
نصرت آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه نموده و لشکر
قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته
ازین جهة مصلحت شد که بهرات رفته بدین محمدخان ملحق شوند بالضروره
از راه چهارجو بجانب بخارا شتافتند و اهالی مرو شاهجان دولتخواهی نورمحمدخان
را ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند از قبایل جلایر و سالور و سایر ترکمانان
الکه و جمعی کثیر بر سر نورمحمدخان جمع شده همعنان ظفر و اقبال بخطه مرو درآمدند
مقارن این حال خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک بدیشان
رسیده نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند و درآنولایت سکه و

خطبه

خطبه باسم و لقب همایون آرایش یافت بوداق خان و قورچیان عظام
بیامن دولت ابدمقرون شاهی نورمحمدخان را بر مسند سلطنت
ملک موروث متمکن ساخته حقیقت را بخدمت اشرف عرض کردند
و محمد ابراهیم سلطان را با جمعی از قورچیان بخدمت اشرف فرستادند
غازیان او را در هرات باردوی گردون شکوه رسانیده بنظر
اشرف در آوردند مطمح انظار عنایت و ملاطفت شاهی و ملحوظ
عین عنایت شاهنشاهی گردید او را بالهماسب قلی بیک کرجی غلام خاصه
شریفه سپردند که معزز و محترم نگاه دارد و خاطر نور او را بتوجهات
خسروانه اطمینان داده نوید سلطنت ماوراءالنهر باو دادند
و همچنین نیز عرایض اخلاص آمیز از جانب حاجی محمدخان رسید که
بیمن توجه و الطاف شهریاری ممالک خوارزم بدستور زمان
سابق بتصرف در آمده عرصه آنولایت از خار و خاشاک ارباب
خلاف پاک گردیده و دیگرباره این دولتخواه بر سریر عز و جاه
تمکین یافت همواره زبان حال باین مقال گویاست نظم اگر هر موی
من گردد زبانی : شود هر یک ترا تسبیح خوانی : هنوز از بی زبانی
خفته باشم : ز صد شکرت یکی ناگفته باشم حکایه بعد از قضایای مذکور
حضرت اعلی از خیابان بباغ تشریف برده چند روزی بانتظام
مهام خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات
و دولتخواهان پرداخته جمعی از اهل خراسان را که در زمان اوزبکیه

اخلاص و دولتخواهی بظهور آورده بودند و بعضی ترک اوطان کرده بعراق
آمده بعضی با وزنکه مخالفت نموده قلاع خود را نگاه داشته بودند
سیورغالات و انعامات و خلاع فاخره نواخته بین الامثال و الاقران
سمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال
سپاهی و رعیت عزم مراجعت فرموده موکب ظفر قرین بجانب
مشهد مقدس معلی در حرکت آمده قریب یکماه در مشهد مقدس توقف
فرموده بوجهی منظم و نسق آستانه متبرکه پرداختند و مدرسان و خدام و حفاظ
و سایر عمله و خدمتگذاران و اطعام فقرا و زائران و روانه خواران بدستور زمان
شاه جنت مکان تعیین یافت از قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان و
قالیهای بتکلف کرمانی و جوشقانی و ظروف آنچه صرف و زیب سرکار فیض آثار
آثار بود سرانجام یافت و در زیب و زینت روضه مقدسه کوشیدند
و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح و شام بسعادت
زیارت فایز گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر
اوقات بنفس نفیس بخدمت خادمی و فراشی حرم محترم و سایر
خدمات قیام نموده بدان مفتخر و مباهی بودند چون در خراسان
امری که موجب توقف باشد نماند روضه مقدسه را وداع
کرده رایات فیروزی آیات از راه رادکان و خبوشان
بعزیمت استراباد بجانب دشت بحریان در حرکت آمد
ذکر شکار کردن نواب اشرف اعلی در رادکان چون رادکان محل نزول اجلال حضرت

خیام موکب ظفر نشان گردید نشاط شکار از خاطر خطیر همایون سر زده
طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداختند و عساکر منصوره را مقرر داشتند
که از دو سه روزه راه جانوران شکاری را در محل معین جمع نمایند
و نامزدان فرمان بدان خدمت قیام نموده چون دایره شکار
جرگه وسعت داد از انقدار جانوران شکاری در جرگه جمع آمدند که
محاسب وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف نموده هنوز عرصه جرگه
یک فرسخ بود که حضرت اعلی میان جرگه در آمدند چند گورخر نظر
در آمده اشهب صبا رفتار فلک رفتار را که بهر گامی برید سریع السیر
فلک مشی گرم شد در آن عرصه نشاط افزا بجولان در آورده و عنان
بجانب گورخران انعطاف دادند و از صبح تا پیشین که عرصه جولانگاه
فراخی داشت بتاختن و صید انداختن پرداختند و یکدو نفر
از مقربان در رکاب اشرف تک و دو مینمودند اما رخصت
صید افکنی نیافته بودند و آنحضرت کمان بهرامی بر سر چنگ آورده
جلوداران تیرهای خدنگ دسته دسته چون عقابان تیز پر میرسانیدند
و از چنگ آنحضرت بال گشاده بصید آهوان و جانوران در پرواز
می آمدند و هر صیدی که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی افروز از
پای در می آوردند نزدیکان رکاب اقدس شماره آن نگاه
میداشتند در آن روز یکصد و شصت و چهار جانور بضرب تیر تنها
از دستهای حضرت اعلی بر خاک هلاک افتاده بودند و حلقه شکار

دایره گرد از تنگ تر شد بعضی از امرا و مقربان رخصت دخول
وصید افکنی یافتند بعد از لحظه اکثر ملازمان رکاب اقدس از
قورچیان و غلامان و غیر ذلک مرخص شده شکار انداز گردیدند
بالاخره عموم سپاه رخصت شکار یافته کار بجائی رسید که آهوان
وجانوران شکاری از تنگی و دوبار ماندن قدرت حرکت نداشتند
مردم پیاده بجز که درآمده بدست میگرفتند ع کسی نماند که صیدی نیافتش
در دام هنوز تا موازی دو سه هزار آهو و جانوران در میان چرگه
سرگردان و متحیر مانده بهر طرف میشتافتند خود را بسته دام
عنا دیده راه فرار مسدود یافتند از نوادر و غرایب حالات
امری غریب از آن حیوانات چند مشاهده شد که آهوان بیچاره چاره
دیگر نیافتند بالهام ملهم غیبی روی بجانبی که حضرت اعلی سواره ایستاده
آورده بدور آنحضرت محیط گشته بعد از آنکه دو سه مرتبه گشتند
همگی زانو درآمده خوابیدند حضرت اعلی بعد از مشاهده این حال
مردم را نهی و منع فرموده حکم شد که دیگر کسی متعرض حال جانوران نشوند
بعد از زمانی ممتد که وقت غروب آفتاب بود و جانوران بعضی از تعدی
رقم آزادی بر صحیفه حال ایشان کشیده شد امر فرمودند که طرف
راست را گشوده راه دهند هیچ آفریده را قدرت نبود که بیرون
جانوران بازمانده گردد تخمیناً دو سه هزار شکار از غرقاب بلا نجات
یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هر کس شکاری

دانه

داشته باشد بنظر انور رساند همگی را جمع نموده در میان عساکر منصوره
قسمت یافت و از آنجا شکار کنان از راه جنوشان و سلمغان و چرمغان
بدشت تجربایان نزول اجلال فرموده اراده توجه استراباد و نظم
و نسق آن ولایت و تادیب متمردان آن حلو و کوکلن و سایر الوس
صاین خانی که همیشه متعرض الکاء مذکور میشدند از خاطر خطیر سر زده عنان
عزیمت بدان صوب معطوف داشتند ذکر توجه رایات نصرت آیات شاهی
بصوب استراباد و تنبیه متمردان آن نهاد و تعمیر قلعه مبارک آباد هر چند در طی وقایع هر سال بمناسبت
مقام برخی از احوال استراباد و وحش و طیور آن ملک مرقوم قلم
واسطی رقم گشته و دیگر باره بتحریر آن پرداختن موهم شائبه تکرار
و موجب اطالت و تحریر شده کار است اما در این مقام انسب نمود که
مجملی از احوال آن ولایت مرقوم صحیفه بیان گردانند که طالبان سیر و
اخبار را اطلاعی بر آغاز و انجام آن حاصل آید دار الملک استراباد
از منتزهات عرصه ایران و صحاری آن که از یکطرف بدریای
خزر کشیده بنزهت و خرمی در ربیع و خریف یکسان و قطعه ایست
از روضه جنان و مردم آنجا بتشیع فطری و حلیه ایمان آراسته اند
در زهد و تقوی درجه عالی دارند اما خالی از جامره و اوباش هم
نیست و بجهت قرب جوار مازندران و نظر بدیو سار آن انجا
گاهی هوای تمرد و عصیان در سر ایشان می افتد و این طبقه را
سیاه پوش مینامند و در زمان شاه جنت مکان که امنیت

و استقامت ممالک ایران در نصاب کمال بود از ضبط حکام هوای ۱۶۰
سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال همواری رعیتی تام مینمودند
اما قبایل و عشایر الوس صاین خانی از ادخلو و کوکلن و ایمور و سالور و غیر
ذلک که از اتباع والی خوارزمند در کنار آب اترک که میانه ولایات
جرجان و خوارزم فاصله است اقامت داشتند و تا کنار رود خانه
گرگان آمده زراعت بسیار در صحرای بی پایان نموده مال مزروعی
بحکام میدادند و حکام نیز بجهت آبادی مملکت مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته
آن طبقه سر طغیان بر آورده همیشه دست درازی بمملکت استراباد میکردند و
حکام استراباد در دفع فتنه ایشان پرداخته بدین جهت اکثر اوقات حدود
استراباد از فتنه و آشوب خالی نبود شاه جنت مکان بجهت دفع فتنه ایشان
قلعه مبارک آباد در کنار آب گرگان ترتیب داده مقرر کرده بود که حکام استراباد
بقلعه نقل نموده در آنجا اقامت کرده بحراست مملکت قیام نمایند که از فتنه ترکمان
مضرتی نرسد بعد از رحلت شاه جنت مکان که نواب سکندر شان و لشکر عراق
و آذربایجان از فتنه و دفع صولت سپاه روم مشغول بودند و از خراسان دور و غافل
شده با یکدیگر در مقام جدال در آمدند طوایف قزلباش را چندان مشاغل
دست داد که چندین سال بضبط استراباد نپرداختند و آن مملکت از حاکم مستقل خالی
ماند جماعت تقیه ترکمان حصر حاجی علی بابا ... شده تا نفر آنجا و قلعه مبارک آباد
آمده بر سبیل اقامت انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند
و اهالی استراباد جهت دفع مضرت آن قوم بکنید بحفظ و حال خود پرداخته

احوال

احوال ایشان نیز بالاخره تمرد و عصیان سرایت کرد و در هر بلوکی
متغلبی سر طغیان بر آورده رسم سیاه پوشی تازه کردند و در آن
بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچیان و کمانداران جمع کرده
سر بدیگری فرود نمی آوردند و بمرور ایام هوای حکومت و خود
سری در سر متغلبان و سرداران سیاه پوش افتاده
باستظهار ضیق طریق و صعوبت راه بیشه و جنگل بالکلیه گردن از طوق
اطاعت و انقیاد قزلباش پیچیده و محالی که در کنار رود خانه گرگان
داشت و در صحرا واقع بود بقیه ترکمان باز گذاشت و ایشان بهمان
راضی گشته بزراعت ... در صحرای دلگشای جرجان ییلاق و قشلاق
مینمودند و از بیم سیاه پوشان شهر و بیشه و جنگل و محال صعب المسالک
نمی توانستند رفت و بشهر در آمد و بعضی اوقات نیز با یکدیگر دارا
میکردند چندین سال احوال ایشان بدین وتیره گذران بود تا در اواخر
دولت نواب سکندر شان و اوایل جلوس حضرت اعلی شاهی
بعضی اوقات مرتضی قلیخان برناک و ایامی بدرخان ولد اسکندر خان
افشار بحکومت آن ولایت منصوب گشته بشهر استراباد و سرداران
سیاه پوش که هر یکی در یکی از بلوکات دم از حکومت و استقلال
میزد و طایفه ترکمان را حامی خود ساخته تمرد و عصیان ورزیده بحاکم
بازگشتی نمی کردند و ملازمان حاکم یک فرسخ از شهر بیرون نمی
توانستند رفت و تمتعی از آن ولایت نمی توانستند یافت بالاخره

از خوف یقه ترکمان و طغیان سیاه پوشان در ان ولایت محال
اقامت نیافته با قبح وجهی بیرون رفته شد و از سرداران
سیاه پوش خصوصا خواجه شرف الدین ساوری بی اندامی
بسیار کرده بود و جمیع اسباب و اموال مرتضی قلیخان
را غارت کرده و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سر
میدادند تا انکه اکثر محال خراسان بتصرف اوزبکیه در امده و ولایت
ابیورد و نسا و درون و باغباد که بولایت کبود جامه استراباد
اتصال دارد بتصرف امراء اوزبکیه قرار گرفت و عبد الله خان
مملکت خوارزم را بتصرف و تسخیر نموده حاجی محمد خان والی خوارزم
را از ان ولایت بیرون کرد حضرت اعلی بملاحظه انکه مبادا
سرخیلان الوس صاین خانی اطاعت اوزبکیه نموده باغوای
ایشان ولایت استراباد بتصرف اوزبکیه در آید و تسلط
ایشان بمازندران و انمرز که بولایت عراق پیوسته است
سرایت کند باقتضاء زمان و حسن تدبیر باان طبقه تلطف
آغاز نهادند و از زمره ان گروه علیار خان امیور که از سایر
سرخیلان قبایل صاین خانی بمزید اعتبار امتیازی داشت و در
حوالی مبارکاباد بود بوسیله میرزا بیک ولد میر ضیاء
الدین فندرسکی که سید بزرگ عالیشان و از زمره
دولتخواهان این دودمان ولایت نشان و مرد عاقبت طلب

صلاح اندیش بود و یک ملوک فندرسک استراباد باو تعلق داشت بانجام امید و
نشان شاهی اظهار دولتخواهی و اخلاص نمود و حضرت اعلی بنا بر صلاح دولت قاهره
اورا برتبه خانی سرافراز فرموده منشور حکومت استراباد باسم او فرستادند اما
سرداران سیاه پوش زیاده تمکین او ننمودند و او با ایشان بمدارا سلوک کرده
بهمین قدر راضی بود که نایب او در شهر نشسته سمت حکومت داشته باشند و خود در
میان ایلات در صحرای کرکان بسر میبرد بعد از فوت او محمدیار خان پسرش بدرگاه جهانپناه
آمده بجای پدر منصوب گردید و طبقه اوخلو با او در مقام خلاف در آمده باغوای خود درست
جاجقا اوغلو ملقب بسیدی قلیخان را که کوچک اوجا بود سرکرده ساخته منشور ایالت استراباد حاصل کرده بود
بنا بر طغیان و بی اعتدالی اوخلو تمشیت نیافت تا در سالی که رایات نصرت آیات شاهی بتسخیر خراسان
در حرکت آمده و در چمن بسطام نزول اجلال واقع شد متوجه ضبط ولایت جرجان شده حکومت آن
ولایت بفرهاد خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او چنانچه سبق ذکر یافت داروغه
از جانب خود بآن ملک فرستاد و چون مازندران بتصرف قزلباش در آمده بود و آمدن
لشکر از جانب مازندران باستراباد آسان بود سرداران سیاه پوش از ترس و اندیشه دیده جز
اطاعت چاره نیافتند و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خراسان در رکاب اختیار نمودند بعد از
فتح و ظفر و رفتن حکومت آن ولایت بحسین خان زیاد اوغلی قاجار نامزد شد چون دفع فتنه اوخلو
و سرداران یقه ترکمان و نظم و نسق استراباد بر ذمت همت لازم گشته بود توجه موکب همایون
بدان صوب پیش نهاد همت والا بود در نوبت که دشت بجایان محل نزول اردوی معلی بود
نشان کردید اکثر آغروق اردو و سپاهی لشکر را از راه بسطام بعراق فرستادند با خاصه سواران
رکاب اقدس از راه عظام روی توجه بآن صوب آوردند جهت اطمینان قرب یقه ترکمان محمد بیک

امیر آخورباشی خطایی را نزد قاضی خان بیان اخوکه و رفت راه اقامت داشته فرستاده احکام
امتثالت بهم امرا و قبایل تقویرکمان عز صدور یافت که چون ایشان از قدیم الایام بسلاطین خوارزم
تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از حوادث روزگار پناه
بسایهٔ دولت شاهی آورده مدتها در ظلال اقبال همایون بسر برده بیمن سعادت و میامن حضرت
همایون مجدداً بر ملک موروث استیلا یافته خود را از بندگان همایون نامشیار زده اند تحقیقه مبر
حاجی محمد خان تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیک باستقبال موکب همایون آمده بشرف بساط
بوسی سرافراز گردند و جمعا وعدفه از وصول موکب همایون نیافته که هرگاه ایشان در جای خود
ساکن گشته پای در دامن ادب پیچیده جز لطف و شفقت امری دیگر بظهور نرسیده و در موکب همایون
بقلاوزی سرداران سپاه و پرتش متعاقب او از راه کبود جامه در حرکت آمده قاضی خان او خوو
سخت محمد قلی بیک را احترام و احترام نموده قرار داد که با سایر امیران و حاجب رئیس بغیدان
او مشورت نموده همگی را باطاعت و انقیاد همایون ترغیب نماید و در رفقت محمد قلی بیک
باستان بوسی شتابند اما جهال آن قوم که چندین سال بود که از خوارزم خود را کنار کشیده
در بیابان بخود سری بر آمده بودند و درین اوقات نیز اطاعت والی خود نمیکردند از وصول موکب
و جلال از شنیده کلال سرپنجه سجال ایشان راه یافت و از آمدن پایه سریر اعلی تقاعد ورزیده
در مقام فرار شده بجانب اترک کوچ کردند و جمعی از بدبختان آن طبقه که سالها با توسن خود سری
در بادیهٔ تمرد و عصیان نکث و تاز نموده بودند بی محابا بر سر خرگاه محمد قلی بیک آمده علاوه برآن او
بدان فعل قیام نموده بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیک را چند زخم مهلک
زده چند نفر از ملازمان او درجه شهادت یافتند و اموال او را غارت کرده از عقب قوم گریختند
بعد از وصول این خبر حضرت اعلی همان روز از کبود جامه بیرون آمده بتعاقب ایشان ایلغار

ونموده

و نموده شب بیورت ایشان رسیدند که خیمه و خرگاه و الاچق بر جا
گذاشته فرار نموده بودند و آن شبی بود مظلم در نهایت تیرگی که از چاه
ویل خبر میداد و هوا متراکم گشته چشم سحاب از گریه و اشک قطاری باز نمی
ایستاد بیت شبی از تیرگی چون جعد کاکل شبی تاریک تر از چاه بابل
هوای قیرگون آن شب تار سبق برده ز جعد سنبل یار چنان تیره که آن شب تا
سحرگاه نبردی دستها سوی دهن راه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اراده
آن داشتند که تا ایلغار یخان برسند و او را بدست بیاورند غازیان
از ایلغار باز نگشتند و در هیچ مکان نزول نکنند دولتخواهان
نیک اندیش که بتجربهٔ روزگار رهنمونند عرض کردند که دستور
نیست که درین نوع شبی مظلم پادشاهان بنفس نفیس خود یاغی را تعاقب
نمایند حضرت اعلی که بنور رای ثاقب حوادث غیبی را در آئینه خیال
مشاهده میفرمودند و همیشه تصدیق قول نیک اندیشان را فرموده
در یورت ایشان فرود آمدند چون مطلوب اصلی از آمدن استراباد
این بود که آن ولایت دلگشا را از خس و خاشاک ارباب
طغیان پاک سازند اردوی کیهان پوی را در همانجا گذاشته
مقرر شد که روز دیگر کوچ کرده بکنار رود گرگان رحل اقامت
انداخته مترصد مراجعت موکب همایون باشند و برجور دار نیک
اسیر توپچی باشی را با جمعی از تفنگچیان را بر سر اغرق گذاشتند چون طلیعه
صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان مترشح و ابر متقاطر بود بعزیمت

و اقبال سوار شده در کنار آب اترک بکوچ قبایل او خود رسیده تقی خان از کوچ و متعلقان جدا شده با معدودی
بسیاری از آب گذشته راه دشت پیموده و احشام با اسیر غازیان ظفر فرجام گشته بیدریغ
طعمه شمشیر آبدار و نسا و صبیان اسیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اغنام بباد غارت و تاراج رفت
و چون معلوم نشد که تقی خان بکدام طرف فرار نموده عنان از تکاپو در آن دشت و بیابان و [illegible] ایشان
باز کشیده بصوب مراجعت در آمده و در کنار رودخانه گرگان که حوالی گنبد قابوس [illegible]
ملحق شدند و از آنجا بفیروزی و اقبال بجانب قلعه مبارک آباد توجه فرموده در پای قلعه نزول اجلال اتفاق
در پیش [illegible] سایر قبایل صاین خانی [illegible] و سالور و غیر ذلک از قهرمان غضب پادشاهی ایمن
گشته بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافتند و از صواب نمای ضمیر قلعه مبارک آباد متعلق گشته مقرر
شد که حاکم استراباد با قشون و لشکر خود بدستور زمان شاه جنت مکان در قلعه مذکور اقامت نماید
و اطراف و جوانب قلعه بر امرا و عساکر قسمت شده غازیان شروع در کار کرده در عرض ده دوازده
روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی بود اتمام یافت و بخاطر اشرف خطور نمود که در میانه سرداران
سیاه پوش کسی که در ایام سلطنت شاهی و تسلط حکام و زمان شجاعت [illegible] در حمایت رعیتی [illegible]
نموده باشد نمانده و جوانان که درین عصر بعرصه آمده اند قریب پست و بلند خیال تجاوز است که
حاکم ندیده خود را حاکم تصور کرده اند و بخار پندار در دماغ ایشان جایگیر شده حالا گردن ایل رعیتی
نهادن بر ایشان دشوار است این طبقه [illegible] را هر چند امان یافته اند و از اعمال سابق ایشان
اغماض شده بسیار است که گذشتن مصلحت نیست و اتفاقی درین ملک بهم نرسد و حزم و احتیاط
مقتضی آنست که ایشان را از همجا از خواب غفلت بیدار سازند لهذا با اتمام قلعه تکرار جمیع سرداران
سیاه پوش را طلب فرموده بلفظ گهربار بایشان خطاب فرمودند که چند سال این مملکت را
از حیطه ضبط و نسق حاکم عاری بوده و شما بجهت حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده اید

قدم در عرصه

و قدم در عرصه سپاهیگری نهاده اید و از خوف یکدیگر و تسبیب طایفه
یقه ترکمان رسم سیاه پوشان جمع گردیده بی اذیتها از شناعت
با امرا و قزلباش نیز واقع شد اکنون که از اعمال سابقه نادم گشته
در مقام اعتذار و انقیاد در آمده اید ما نیز اغماض عین از اعمال سابقه
و سوء اعمال که در زمان هرج و مرج واقع شده نموده کان لم یکن انگاشته
اما حالا که حواشی مملکت بیامن اقبال همایون و سطوت قاهره شاهی مهبط
امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار
آب مرغاب در تصرف اولیای دولت قاهره است و سلاطین خوارزم
طریقه اطاعت و انقیاد می سپرند و تتمه اولوس صاین خانی
بجزای خود رسیده و بقیة السیف سر بحلقه بندگی در آورده نزد حاکم
ضابط درین مملکت بدارائی قیام نماید و من بعد بتوفیق الهی از حوادث
روزگار و تعدی و تسلط ابنای جنس بر یکدیگر ایمن اند و ترک اطوار
سابق و رسم سیاه پوشی بالکلیه کرده باید که قلاع خود را منهدم ساخته
اسلحه و یراق از تفنگ و زره و تیر و کمان آنچه در قلعه نزد سیاه پوشان
هر یک بوده باشد بسرکار حاکم دهند که یراق قلعه مبارک آباد نماید
و خود خانه و کوچ بقلعه مبارک آباد آورده در آنجا اقامت نمایند و بدستور
قدیم بزراعت و عمارت و رعیتی مشغول گشته رسم سیاه پوشی را
مفقود سازند که حاکم مملکت از شما ایمن و شما ایمن از حاکم بوده محل اعتماد
گردید چون آن جماعت بجز انقیاد چاره نداشتند متقبل این معنی شدند

وحضرت اعلی شاهی مهم هریک را بیکی از معتمدان حواله نمودند که مردم هر بلوک را
جمع کرده قلعه که در آنجا باشد ویران سازند و یراق قلعه و اسلحه سیاه پوشان را
بنوعی که مقرر شده جمع نموده با خانه کوچ سرداران متعلقه بمبارک آباد آورده بحکام
سپارند که پس بعد ایشان با کوچ خود باتفاق حاکم قلعه باشند و در کرمش یراق
مبالغه عظیم فرموده مقرر شد که محلات ایشان بگیرند که اگر یک قبضه شمشیر یا کمان
چند عدد تیر پنهان نموده تسلیم ننمایند مجرم دیوان و مستحق عقوبت بوده باشند
آن جماعت خود را در ورطه عجیبی که از غایت بیعقلی و خودرائی هرگز تصور نکرده بودند
دیده باکراه و اجبار گردن بطوق فرمان نهادند و بقاعده که مقرر شده بود
قلاع ایشان انهدام یافت و قریب ده هزار تفنگ و زره و چندین هزار
کیش و کمان جمع شد و چون فرزندان و متعلقان ایشان بقلعه آمدند ایشان را
بحاکم سپرده از دست گذاشتند و در خلال این احوال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
روزی بحمام شهر شریف برده بودند ملاحظه کردند که نادر بعضی عورات و بیچارگان
از ظلم و دادخواهی بیداد سیاه پوشان بکره اثر نرسیده چه در ایام هرج و مرج
این طبقه نسبت بمردم شهر [illegible] اکثر از عباد و زهاد و صلحا بوده بعضی از اهل
بسیار بفقر رسیده هر کس اندک کمان تمولی داشتند با جمعی سیاه پوشان با تعداد
بدرون خانه ایشان رفته بقتل داده مال ایشان را بتغلب میگرفتند
و زنان خوب رو و پسران را بجور روبندی کشیده از ننگ عرض ارباب ناموس
اندیشه نمیکردند و بعد از آنکه سلطنت برسم شاهنشاهی رسیده بودند تفحص خواجه
شرف الدین ساوری که در مرتبه یافته بودند بدرجات کم عورات شیعیان

وارباب

وارباب ناموس مخلوع بوده اند آمده سواره بسیار ده هزار بدرون رفته زنان جوان را برهنه و
عریان از حمام بیرون آورده بنظر ایشان رسید حسن و اندام هریک که مرضی و مقبول او بود بعنف کشیده
همراه خود میبردند و بوده سیاه پوشان از طریق اسرار راه فرنگ عورات سادات و علما و ارباب
ناموس را برده بعد از مدتی که نگاه داری مینمودند بیک یک از اتباع میفروختند چون خبر این نکبت به کارداران
مذاهب هر چند در ایام هرج و مرج باشد در میزان عدالت و قیاس دارالسلطنه [illegible]
پسندیده نمی نمود و خاطر ضعفا و ستمدیدگان به سیاست بدکاران اهل طغیان مرضی خاطر
آن ملک را از وجود چنین طاغیان پرداختن او لازم نمود چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که خواهی یافت
اندر دوران مکافات رای جهان آرای و خاطر خطیر معدلت [illegible] متکاران خود [illegible] قرار گرفته
در روزی که متوجه حال سادات و علما و ارباب عمائم و اصحاب سیورغالات بودند هر کدام از [illegible]
[illegible] اولاد ایشان [illegible] بجا مانده [illegible] سیاه پوشان در [illegible]
بودند سیورغال ایشان [illegible] همایون [illegible] گشت و از جمله [illegible] سیاه پوشان شده بودند
قطع سیورغال فرمودند بعد از وقوع این امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین [illegible] تحقیق آمد
[illegible] نمودند که [illegible] آمده [illegible] الیه [illegible] آن احوال از
[illegible] خود را [illegible] ناموس [illegible] مردم او کرده بود غرض کرد
[illegible] این بود که [illegible] این همه [illegible] قبل از [illegible] سرخود را [illegible]
[illegible] آورده ایم و حضرت اعلی از چنین [illegible] بزرگ و خیانات عظیمه که
[illegible] قبل از جلوس همایون در زمان هرج و مرج بوده عفو و اغماض فرموده که شاید این [illegible]
[illegible] امواج بحر غضب شاهی [illegible] چون [illegible] ستمندان [illegible]
اقران [illegible] و سیاست [illegible] در صحیفه [illegible] مرقوم گشته بود و این [illegible]

همگی را گرفته شحنهٔ قهرمان زمان بسیاست پرداخت خواجه شرف الدین را در میان
قطعه قطعه کرده هر قطعه را در یک محله در همان محله و حمام آویختند و بعضی دیگر را
بعقوبت تمام بقتل آورده اجساد خبیثهٔ ایشان را ز عبرة للناظرین از دروازهای
شهر سرنگون ساختند و چند نفر را که چندان بی اعتدالی نکرده بودند چشم کنده از دست
گذاشتند غلغلهٔ فرح و انبساط خلایق و شعف و سرور ایشان باسمان رسید
در ازدیاد دعای دوام دولت روزافزون کوشیده دلهای رمیده
ارامش یافت و جراحت ناسور دلخستگان التیام پذیرفت و بعد از انکه رایات
جلال متوجه عراق شد حسین خان حاکم استراباد نیز در تفحص حال ارباب طغیان
پرداخته از هر کس نشئهٔ فساد داشت از میان برداشت و در سلب اسلحه و ادوات
حرب و یراق بنوعی پرداخت که هر کس زنگیری در شصت داشته باشد شصت اورا
بریده ان زنگیر را بیرون اورند طبقهٔ سیاه پوشان در کمال خوف و هراس
هوای سیاه پوشی از سر بیرون کرده و پای در دامن عافیت پیچیده انولایت
نیز بدستور سایر ممالک مهبط امن و امان گشت ذکر بدست آوردن الوند دیو مازندرانی
و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و نظم و نسق آن ولایت بنصب ... و شرح آن چون حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بعد از فراغ از مهمات استراباد بجهت بدست آوردن
الوند دیو به بیشه دیو ساران مازندران که هنوز در بیشه خلاف مانده بود عزم
توجه بدان صوب جزم کرده قرار داد خاطر اشرف ان بود که اگر در این
زمستان در مازندران توقف باید که دیگر بیشه از رگ و مار عریان گردد
اورا با سایر یاغیان بدست اورند تا عرصه انولایت بهشت نشان از ارباب

طغیان

طغیان و متغلبان پاک کرده بجانب عراق حرکت نفرمایند و اعیان
مازندران را بوعده و وعید مشغول گردانیده به پیدا کردن الوند دیو
و سایر یاغیان مکلف سازند و جمعی را پیشتر از موکب همایون به تفحص و
تجسس ایشان مامور نموده روانه فرمودند این اخبار به الوند دیو
رسیده راه نجات را منحصر در اتیان و آمدن بدرگاه فلک
نشان یافت نخست کس بدرگاه عالم پناه فرستاده بخدمت شهزاده
پاک طینت نیکو سریرت یعنی نواب مستطاب علیه عالیه عمه محترمه حضرت
اعلی که رحمة للعالمین است توسل جسته که اگر از خدمت اشرف درخواست
گناهان این کنهکار نموده متقبل عفو تقصیرات من گردند از سر قدم
ساخته بدرگاه عالمپناه می آیم حضرت اعلی ازین حال اطلاع یافته پیغام
دادند که هرگاه الوند دیو از روی اخلاص بدرگاه خلایق پناه آید
بجان و مال و عرض و ناموس در امان است و الا دانسته باشد که ان شاء الله
تعالی با دفع شر او نشود حرکت از مازندران بهیچ طرف واقع نشود
الوند دیو از نوید عطوفت و جان بخشی مستظهر گشته تکیه بر مروت
شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را بدولت
همایون انداخت حضرت اعلی حسب الوعده اورا نوازش فرموده
رقم عفو بر ذلات او کشیده بمشروط انکه هوای سواد کوه را از دماغ
حکومت از سر بدر کرده با اهل و عیال بعراق آمده مرفه الحال در
ظلال ابد قرین سر برده و از بیم آفت و وهم مخافت این باشد تا ازین به

مشار الیه از ین عاطفت و جان بخشی کلاه مباهات بآسمان انداخته حیات چند روزه
را غنیمت شمرده با پسران و فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده و بالاخره متوطن
دار الملک شیراز ما شده و خاطر مبارک اشرف از وجود او فراغت
یافت چند روز بسیر و شکار مازندران مشغول بودند و بهر کس که مظنه
عصیان بود بعضی را سیاست فرموده و بعضی را بعراق کوچانیدند.
مجملا آن ولایت که از ثنا و اکتساب با حضرت اعلی اختصاص داشت بدستور
جرجان ارض خاشاک ارباب طغیان پاک کرده ملک مملکت دار المرز رستمدار و جرجان و ایوان
رستمدار و گیلانات و لنگر و طوالش تا سرحد شیروان که در قرون ماضیه میانه چندین ملوک و حکام دودمان انتظام
انتظام یافته بود صافی گشته آن ولایت که همیشه از شورش و فساد و نزاع حکام چون زلف بتان پریشان
درهم زده بود بطوع قاهر پادشاهی رشک دار الامان گشته خاطر عجزه و زیر دستان اطمینان یافت
و رایات همایون فال همعنان ظفر و اقبال از راه دربند کوه دماوند که راهیست بغایت صعب و ارتفاع
حاجت شرح و بیان نیست و همانا مصداق این بیت بود بیت فرازش چو قدرت بلند و نشیبش ز حکم نگون سر
بچندین مرتبت دور از آن قدر راه در یک نیزه برف و برف روانه عراق گشته و لشکر ظفر اثر در آن راه
تشویش و تعب بسیار کشیدند بجهت حضرت اعلی پیاده شده جلوی اسب خود را بدست مبارک خود گرفت
قریب یک فرسخ برف از راه باریکی که بهم رسیده و عبور از آن را بجز یک یک میسر نبود پیاده
رفتند و از آنجا بعمارت و اقبال بقصبه دماوند رسیدند و از آنجا بدار السلطنه قزوین رفته شهر
سلطنت آشیان از نور موکب ظفر نشان زینت و خرمی از سر گرفت و غلغله استقبال موکب
همایون نمودند نقاره شادمانی بلند آوازه گردید و صیت فتح خراسان و مژده جهانبانی و ملک ستانی
شهریار گیتی ستان باطراف و اکناف عالم رسیده و در آن خطه عشرت آشیان بمیمنت و خرمی آب و دانه تمکن

کوشیده

کوشیده و زینت افزای عالم شادمانی گردیدند و عساکر منصوره به اماکن و اوطان رخصت داده از
قزوین بجانب عزیمت صوب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده در ساعتی که برج زین را با کوکب سعید مقارنه
افتاده از تربیع و مقابله برکنار بود بمدینه باغ جهان آرا نقش جهان از غبار سم سمند جهان پیما تازه عطر سائی
آغاز نهاده و بکمال بهجت و سرور زمستان را در آن بلده جنت نشان بپایان رسانیدند. ذکر بعضی از
سوانح و قضایا که در سفر خراسان روی داده بتقدیر ملک منان سمت وقوع و درجه ظهور یافت. از سوانح این
سال که در سفر خراسان بوقوع پیوست در دار السلطنه هرات بیرام بیک کرمیلو را که در سلک یوز باشیان
انتظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر
حقیقت فتح خراسان و پایان محاربه با دین محمد خان بحضرت پادشاه عالیجاه جلال
الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم منشیان عطارد نشان گردیده و
هم حسین محمد قاپان ایشک آقاسی ... را برسالت روم تعیین
فرموده مکتوب محبت نشان بسلطان محمد خان بن سلطان مراد خان
فرمانفرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده بود
اعلام دادند از عواطف و الطاف شاهانه که درین سفر خیر اثر نسبت
بعموم رعایا و زیر دستان عراق سمت ظهور یافت آنست که تا
موازی یکصد هزار تومان عراقی بشکرانه عطایای الهی که قرین حال خیر مآل
گشته بود اکثر بعضد همه ساله رعایا و عجزه تخفیف و تصدق فرمودند
اول تخفیف وجوه چوپانان پیکات که از شماره گوسفند بازیافت
میشد و هر ساله بیست هزار تومان عراقی از آن وجه بحصول می پیوست
چون از ابتدا دولت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق بکمال درجه

امداد دعاگو نصرت نشان و خزانه سایان هر طبقه از مهمانان گردیده بعث
و شورش بسیار گشته بودند حضرت اعلی درازای نیکو خدمتیها وجوه
جوبان یکی از ایشان تخفیف مقرر داشتند که من بعد یکدینار زیادتی
از احدی بازیافت ننموده و دیگر تخفیف دیناری پنج دینار عمل که در حکام
باقی است که بمرور ایام در عراق معامله شده بود که اصل مال الفقرا را
با منافع تیولداری و دار و نکار یکی را اینج ارز رعایا میگرفتند چون خلاف قانون
قدیم و دستور العمل زمان شاه جنت مکان بود برطرف گشته مقرر شد
که همان اصل را با فروعات سابقه بدستور العمل زمان شاه جنت مکان
بازیافت نموده رسم محدث را که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آن
وجه زیاده از پنجاه و شصت هزار تومان بوده و دیگری تخفیف مال و منال الکای
ممالک اصفهان بود که قریب پنج هزار تومان میشد در ازاء خدماتی که از اهل
صفاهان بظهور آمده بود بارباب و رعایا بخشیدند الحق عطایای عظیمی بود
که از کمال رأفت و رعیت پروری و نهایت شفقت و رحمت گستری
بظهور آمد امید که ذات فرخنده صفات این پادشاه والاجاه و تا ابد
پاینده درگاه اله از آفات و عاهات مصون بوده پرتو انوار معدلتش
بر مفارق عجزه و مساکین و زیردستان تابنده و پاینده باد سوانح دیگر
که در اثناء سفر روی داده کشته شدن ویلخان میرزای ولد محمد قلی خان
نواده دو رشتر خان شاملوست که پس از الله قران بشرف مصاهرت
این دودمان امتیاز داشت بدست صالح نام جوان تبریزی

که ازین پس

که ازین پس خدمتان منصب بهشت آیین بود این معنی بر عقلای روزگار پوشیده نیست که نزد ...
پروردگان هر سلسله بدیهی است در این قاعده پاس حقوق والا و بعضی ... تا که سرخیلان آنجای
خود را که خواهند تا ایشان یکدیگر را زنده و یار و برادر خود دانسته در حفظ ناموس یکدیگر کوشیده در گرم
بچشم خباثت بدیگری ننگرند بنابر این باب غیرت مستوجب زجر و عقوبت باشند و لیخان میرزای
مذکور از غایت جهل و عدم فطانت و شعور حرکاتی که بیک مرتبه بصالح مذبور اظهار محبت و همزبانی
نموده بود و در اثنای سفر خراسان شبی در حوالی جاجرم ویلخان میرزا در مجلس بهشت آیین در عقب کشیده
و عدم شعور بیرون آمده صالح نیز از عقب بتیغ تیز و شمشیر خون ریز او را از پای در آورده در همان ساعت
بازگشته بعرض اشرف رسانید در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف بود مورد تحسین گردید
و جبایا و تحسیر در آن مکان افتاده برادر و خالهایش بارای آن مدهوش شده که تبدیل او در دوازده جمعی
... نمایش رخصت تدفین حاصل کردند فتنون لشکر و یلخان میرزا برادر کوچکتر او
نیز با برادر همراه بود شفقت شد سوانح دیگر آنکه در اوایل این سال جماعت او خلو تقصیر کاری
با محمد یار خان ولد علی یار خان ایمور که بعد از پدر بحکومت استرآباد منصوب شده
بود در مقام عذر و خلاف در آمدند و ملاطف آن اهل با او دست یافته در آغاز جوانی
که منشور زیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود نهال عمر شرش بصرصر تیغ بیداد
از پای در آوردند قلیچ بیک برادر کوچکتر او شاه لباب غره جاه اورده شرف بساط
بوسی دریافت و بدستور برادر مورد الطاف شاهانه شده بمرتبه حکومت استرآباد
سربلند گشته اما چنانچه باید و شاید بلوازم حکومت شوالت پرداخت زیاده
تمکین نیافت تا آنکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه
نظم و نسق استرآباد گردیدند و طایفه او خلو چنانچه گذشت بجزای اعمال ناصواب

رسیده قلیچ خان حسب الامر اعلی کوچ و متعلقان و پدر و برادران را
برداشته و بعراق آمد و سایر ریش سفیدان ابیورد و سالور رسیما
نظر بیک مشهور بنظر کور و غیر ذلک بملازمت حسینخان حاکم
استراباد مامور گشته خانه کوچهای خود را القلعه آورده بودند در
حینی که رایات جلال در استراباد نزول اجلال داشت ذوالفقار
خان برادر [illegible] خان بنوازش بیکران اختصاص یافته بدستور
سابق بحکومت آذربایجان منصوب گشت و رخصت یافت
چون جواد نیکوخرام قلم در مضمار سخن گذاری بقدر الطاقه تک و تاز
نموده سوانح این سال همیون فال را بر صحیفه بیان نگاشت رجا واثق
که همت بلند دانشوران روزگار و مساعدت بخت بیدار هم
عنانی نماید که در عرصه قضایای سال آینده بتکاپو در آمده و آن مرحله
را نیز بر حسب آرزو طی نموده سست عنانی نکند الله ولی التوفیق

آغاز سال فرخ فال تنگوزئیل مطابق ثمان والف که سال یازدهم جلوس همایون شاهی [illegible] که رایات پادشاهی بر جلوس نمود شرح آن

باز نوروز بهجت فرجام بفرخ آغاز گشت و خوش انجام
از برای شادی خسرو عهد گسترانید فرش زرین مهد گشت فیض بهار چون دل جام
خرمی بخش خاطر ایام نوروز عالم افروز این سال مبارک فال روز یکشنبه بیستم
شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد یعنی خاقان شرق آفتاب بر مسند حمل اشرف
بر آمده و ساحت جهان را از طغیان لشکر غارتگر دی پرداخت و هم ترتیب
نضارت و خرمی افزوده عالم را رشک گلزار جنان ساخت خسرو گیتی ستان

در

در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهارش دماغ روزگار عنبرین بود بترتیب جشن عالی نوروزی
فرمان داده امرا و مقربان و ارکان دولت قاهره و اهالی صفاهان و طبقات انام که در پایه سریر والا بودند
در آن باغ دلگشا بر دور دریاچه مجالس بهشت آسا ترتیب داده و چهار طاقها بنقوش غریبه آراسته
بران تعبیه کردند چراغان بسیاری شمع و نور چراغ دل روشنان فلک بود داغ چو عکس چراغان تیره گی
در آب خجل گشتی از پرتو شان آفتاب ز عکس چراغان در آب روان نمود آتش و آب باهم قران [illegible]
رزم جوی بزم آرا که آن ملازمان رکاب فلک فرسا بعموم برایا نظم همه شب با تابان ماه سیما چهره
سگر و حوران زیبا در آن عشرت سرای شادمانی کشیده باده های دوستکامی و ما نماز شبانه روز بساط
عشرت و شادکامی گسترده و ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده بعد از فراغ از آن جشن رای عالم آرا
متوجه امور مملکت داری گشته دیگر بار جهت تجدید زیارت طواف روضه مقدسه حضرت امام ثامن
و استحکام مهام خراسان و اطلاع احوال ما وراء النهر و اوزبکیه داعیه آن سفر خیر اثر فرموده و نیز بگوشزد شد
که نور محمد خان بحیله آنکه اوزبکیه ایمان که ملازم و نمک پرورده قدیم اجداد او بوده در هنگام تسلط
عبدالله خان با او بیوفائی نموده بعبدالمؤمن خان پیوستند و او را از ملک مرو و ش بیرون کرده
درینولا که بیامن اقبال شاهی و امداد ملازمان موکب پادشاهی بر مملکت مرو و ش استیلا یافته آن
طبقه را اعتبار نکرده و آن مردم از اطوار او آیین قزلباشی مشاهده نموده با او بمقام غدر و نفاق آمده
بمساعدت نور محمد خان در استحکام مهام او که فی الحقیقه نصب کرده نواب همیون اعلی بود محرک آن داعیه
گشته بمقتضای آن عزیمت بر رای ثاقب صایب نموده بعد از انقضای ایام بهار که محصولات بحصاد
رسیده و [illegible] عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند و سوای جمعی که همیشه ملازم رکاب اقدس بودند
دیگری از امرا و عساکر ممالک را احضار نفرموده و در مبادی این سفر خیر اثر ایلچی از جانب پیر محمد خان والی بخارا
باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر خلافت مصیر آمده مکتوب صداقت اسلوب و عرایض اخلاص آمیز آورده [illegible]

بعد از رسم تحیت و ثنای مخلصانه آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم که از تبار پادشاه مرحوم جانی بیک خان و نبیرهٔ عم عبدالله خان
و این مخلص و دولتخواه است در غبار گرفتاری زندان اشرف گشته بود و در این اوقات چنین مسموع شد که با او [...]
که از اجداد معصوم میراث دارند عمل نموده منظور نظر شفقت گردانیده‌اند چون نوبت سلطنت این ولایت
بمخلص رسید و او این محب را بمنزلهٔ فرزند است اگر عنایت شهریاری او را رخصت این دیار دهد بعنایت
مرحمت مخلص نوازیست اما امرای بخارا بنور محمد خان در این باب متوسل گشته پیغام نموده‌اند که [...]
پیر محمد خان راضی شده‌ایم اگرچه او از دودمان سلطنت و مملکت داریست اما جانب عشرت را راجح دیده
و بدین سبب خللها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوس
مخالفت میزند و رنج طرح دیگر افکنده‌اند اکنون بسلطنت ماوراءالنهر و قایم مقامی پادشاهی که اختیار
کرده‌ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته‌تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آنحضرت
وسیله شده از خدمت حضرت اعلیشاهی ظل اللهی استدعا نمایند که او را رخصت این دیار دهند و مردم
این ولایت را رهین منت خود گردانیده در مدت العمر با منسوبان درگاه شاهی برادرانه و مخلصانه
سلوک نمایند و من بعد میانه طبقه اوزبکیه و قزلباشیه طریق اتحاد و دوستی مرعی باشد چون [...]
که محمد ابراهیم سلطان را از بغداد بحضرت اشرف آورده بودند مکنون خاطر اشرف شده بود که او را بمسند
سلطنت ماوراءالنهر متمکن سازند این مسئول درجه قبول یافته قرار یافت که از مشهد مقدس یکی
از امرای عظام را همراه نموده نزد نور محمد خان بفرستند که اگر امرای بخارا
در قول خود صادق و راسخ باشند باستقبال او برآمده چهار جو آیند و نور
محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از غدر و نفاق ایشان جمع نموده او را
روانه نماید اما چون رایات نصرت آیات بجانب سمنان رسید کسان [...]
نور محمد خان رسیده اخبار ماوراءالنهر عرض کردند که میانه پیر محمد خان و

و باقی سلطان محاربه واقع شده پیر محمد خان بدست باقی سلطان بقتل آمده اکثر
امرا کشته شدند و خدای نظر [...] و مرتب امور دولت پیر محمد خان از معرکه بیرون آمده — بود
معرکه بیرون آمده برو آمده و باقی سلطان نیز در بلدهٔ بخارا استیلا شده اوزبکیه طوعاً
او کرهاً قدم در وادی متابعت او نهاده‌اند و تمامت مملکت ماوراءالنهر بحیطهٔ ضبط
او درآمده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان خدای نظر را
بدرگاه جهان پناه فرستند که از تقریر او آگاهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل شود
و درباب محمد ابراهیم سلطان بدانچه مصلحت وقت باشد عمل رود اکنون عنان [...]
سخن برخی از وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بمسند
سلطنت عروج نمود نگاشته کلک وقایع نگار گردانیده [...] او را نمود ذکر وقایع

ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان اوزبک و ارتفاع لوای کامرانی او و [...] که روداد

سابقا نگاشته کلک سخن پرداز گردیده که بعد از قتل عبدالمؤمن خان امرا و اعیان
اوزبکیه بخارا پیر محمد خان را که از اقربای عبدالله خان و سلاطین زادهای
دودمان جانی بیکی بود پادشاه کردند چون خبر قتل عبدالمؤمن خان در بلاد ترکستان
اشتهار یافت توکل خان قزاق ماوراءالنهر از پادشاه صاحب جود خالی [...]
لشکر بی حد و مر از قبایل ترکستان و اوزبکان و صحرانشینان سخت کمان جمع
آورده بعزم تسخیر بلاد روی توجه بآنصوب نهاد اکثر مردم آن ولایت متابعت
این لشکر [...] شکوه در حیز قوت و قدرت خود نیافته طوعاً و کرهاً [...] — انبوه
گشته توکل خان ولایات ترکستان و ماوراءالنهر بجز اخشی و اندجان و تاشکند
و سمرقند تا میانکال بتصرف درآورده اشیم سلطان برادر خود را بایالت [...]

در سمرقند گذاشته خود با شصت هشتاد هزار نفر روی به تسخیر بخارا آورده چون زیاده از ده پانزده هزار کس
در آن وقت در بخارا نبود و پیر محمد خان والی بخارا صلاح در آن دانسته اند که بیرون آمده جنگ کرده توقف
باشند برج و باره شهر را استحکام داده همت به دفع آن سپاه گران مقصور گردانیدند و توکل خان آن شهر
عظیم را محاصره کرده و چون لشکرش پراکنده شده و بر دور شهر محیط گشته بهادران بخارا هر روز با گروهی از
بیرون تاخته آتش محاربه می افروختند و خون عرصه حرب را بشمشیر تیغ آبدار می شستند یازده روز بدین نهج
نیران محاربه و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکر بخارا از ارباب جلادت و بهادران جماعت
اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو گروه محاربه عظیم وقوع یافت و در آن روز آثار
آثار غلبه ظاهر ساخته شکست بر لشکر قزاق افتاد و توکل خان از مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود
آمد و اکثر لشکریانش متفرق و پراکنده شده روی بصوب فرار آوردند و چون شب بمیان در آمد مردم
بخارا مظفر و منصور برگشته بشهر آمده نقاره های شادمانه بنوازش در آوردند و توکل خان خایف و هراسان
گشته مجال توقف نیافت و آتش بسیار در اردوی خود افروخته در ظلمت لیل روی بصوب [illegible]
آورد و کسیکه آن لشکر بسمرقند رسیده ابراهیم سلطان را از حقیقت حال بازگشتن خان آگاه گردانیدند ابراهیم
سلطان از استماع این خبر [illegible] و گفت برادر [illegible] عاری عظیم باشد که لشکر افزون از [illegible]
که در رکاب خان بودند از فتح [illegible] بخارا [illegible] بصوب هزیمت شتابند و اگر خان منهزم بسمرقند
آید یکی که سمرقندیان ابواب خلاف گشوده در موقف بر روی ما بندند صلاح دولت آنست
که خان باز گردد و من نیز با این لشکر در رکاب خان [illegible] دم و توکل خان بصوابدید برادر [illegible]
نموده ابراهیم سلطان با دو پسر دیگر باره آماده جنگ و پیکار گشته بر محمد خان و اتباع او بعد از فرار
توکل خان منهزم تعاقب ننموده [illegible] که انضباط شان را به در آمده بود از بخارا بیرون آمده و از اطراف
و جوانب با ده [illegible] و قشونان پیوسته همت بدفع لشکر بیگانه مقصور گردانیدند و در اوان [illegible]

میانکال

میانکال بنجالقان رسیده بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت و در اثنای جدال بابا سلطان برادر
دین محمد خان بنوعی که سبق ذکر یافت در سمرقند به [illegible] زخمدار از سمرقند بیرون رفت
و برادر [illegible] بابا سلطان برادرش را [illegible] از جنگ گاه گریخته با خود رسیده
سمرقند که گذشته بخارا آمد چون پیر محمد خان بتعاقب توکل خان متوجه گشته بود و اهالی بخارا [illegible]
سلطان از شهر راه ندادند او لاعلاج از فراز حراجه جبال الدین گذشته [illegible] و در
نقل [illegible] او پیوسته وسیله [illegible] شرف ملاقات دریافت و بقاعده و آداب سلاطین چنگیزیه با او
کورنش نموده [illegible] آمدن او را مغتنم شمرده بوجود او استظهار نمودند و مقدم او را گرامی شمرده
تقویت او کرده بمحاربه مخالفان نامزد کردند بابا سلطان با مردم توکل خان محاربات کرده
اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافت و عبدالواسع بی که از امرای معتبر عبدالله خان و سرکرده
فدائیان عبداللطیف خان بود و با آن سلسله کفران نعمت ورزیده بخدمت توکل خان رفته او را بتسخیر بلاد آن نهر
تحریک و ترغیب نموده بود بدست بابا سلطان بقتل رسیده و قریب بیک ماه که میانه آن دو گروه
آتش حرب و پیکار اشتعال داشت بابا سلطان آثار جلادت و دلیری بظهور می آورد تا آنکه توکل خان
بستوه آمده شبخون عظیم بر لشکر پیر محمد خان زده و از طرفین بسیار مردم پیر محمد خان بر روی [illegible]
و بازوی جلادت گشادند در آن میانه ایشان اتفاق افتاد اگر چه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان
بابا سلطان و دلیران سپاه در آن شبخون به دست لشکریان توکل خان بقتل رسیدند اما توکل خان نیز زخمی
شده کاری نساخت و عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده بتاشکند رفت
و در آن زمان [illegible] نزاع از فوت او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان در ازای آنکه تاشکند بتسخیر های
بابا سلطان بمصلحت یکی از اندیشان تمام ایالت ولایت سمرقند را در قبضه اقتدار او
نهاده روانه آن صوب گردانید و خود به بخارا بازگشت بابا سلطان کامران [illegible]

دیگر که پیر محمد خان او را بجهت [illegible] لشکر
و آتش [illegible] نموده [illegible]
پیر محمد خان [illegible]
[illegible] که حوالی [illegible]
[illegible]

بسمرقند رسیده بسمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه بتنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ
حال و صیانت مال بقدم شوق استقبال او را استقبال نمودند و دست در فتراک دولت او زدند
و باستصواب مشایخ نقشبندیه میانه او و طایفه قزاق که در تاشکنت بودند صلح گونه واقع شد شر و ایذای
لشکر سمرقند مستغرق تاشکنت گردید القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت ولایت سمرقند تکیه
زده خطبه و سکه بنام پیر محمد خان آرایش یافت و چون بیشتر ممالک را بحیطه ضبط در آورده در آن سال آثار اطاعت و انقیاد
از وی بظهور می آمد رفته رفته از باده نخوت و غرور سرگشته بنای آغاز نهاد و چون خود را در سلطنت از پیر محمد خان
شایسته تر میدید و چشم داشت ممالک وسیع در تحت تصرف و اقتدار گرفت و عرصه ولایت را
از صاحب وجود خالی میدید بهوای سلطنت و پادشاهی در سرش افتاده بخار نخوت و غرور در کاخ
دماغش راه یافته دست به بذل و عطا گشوده خاص و عام ولایت را بانعام بخشید و لشکریان بسیار
تا گروه انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع شده جمعیتی عظیم دست داد و جز قبیح سلطان و عباس
سلطان اعمام باقی سلطان و ترسون محمد سلطان برادرش و سایر اقربا و اعیان بسمرقند آمده پای در
دایره اطاعتش نهادند روز بروز لوای دولتش ارتفاع می یافت و ملقب بلقب خانی گشته از
مردم او دست درازی بسوی ممالک را تبع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه از ترحم
او را از این زیاده روی و حرکات ناملایم منع کرده بودند و ممنوع نشده در مقام تادیب و گوشمال او در
آمده لشکری عظیم جمع آورده قصد سمرقند نمودند و باقی سلطان که بعد از این باقی خان تعبیر خواهد رفت
از استماع این خبر یافته صلاح در ملایمت و فروتنی دیده کسان چرب زبان فرستاده بتمهید بساط معذرت
پرداخت و تا چون این زمان تقصیر سلکی کرده بود و آنرا دلایل طاعت و انقیاد ساخته قرار داده که من بعد
پا در دامن ادب پیچیده بولایت سمرقند که بتفویض یافته قناعت نماید امرای بخارا این سخن را بمصالحه
داده و میان ایشان آشتی واقع شده روزی چند شعله نزاع فرونشست اما از اطوار باقی خان آثار خلاف

ظاهر و باهر بود احکام و مناشیر که در خفیه باعیان اوزبکیه فرستاده به متابعت خود دعوت
نموده بود بر عقلای دولت پیر محمد خان ظاهر گشت که باقی خان بهیچ وجه سر بچنبر اطاعت
در نمی آورد و چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته بود حاصل
سمرقند بعلوفه و مرسومات آن جمع کثیر وفا نمیکرد و درین مرتبه پرده از روی کار برداشته
عزم مخالفت جزم کرده باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند بیرون
آمده بتخت قلعه دبوسی میان کال را محاصره نمود و شاه کوچک دورمش حاکم
میانکال از قلعه کهنه بیرون آمده نزد باقی خان آمده اطاعت او کردند و بدین
جهت بقلعه دبوسی دست یافته متصرف در آورد و محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خان
را که در آن قلعه بود بقتل آورد علم تسلط و اقتدار برافراشت و از حواشی ممالک آنچه
توانست بحیطه ضبط در آورد و پیر محمد خان ازین اخبار موحش بی آرام گشته عساکر و
اتباع خود را جمع آورده کمر همت بدفع و استیصال او بست و کس بلخ نزد
عبدالامین خان و امرای بخارا فرستاده ایشان را از طغیان باقی خان خبر داده
استمداد نمودند تا لیقان و ریش سفیدان بلخ چون اقتدار و تسلط
باقی خان را موجب انکسار دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند
بعد از مشاوره و کنکاش خاطر بمعاونت قرار داده و قریب ده هزار
سواره و پیاده بسر کردگی شاه خواجه نقیب که از سادات عالیه درجات
آن ولایت است و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته روانه نمودند
پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند
باستظهار تمام بر سمرقند لشکر کشیده و چون قریب بآن بلده رسید

باقی خان بدستور در مقام اعتذار و فروتنی در آمده هرچند خواست که بلطایف ١٧١
حیل و چاپلوسی این حادثه را دفع کند مفید نیفتاد پیر محمد خان و ارکان
دولت و باقی خان را در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط او ننمودند
و در تهیه و تدارک دفع او راسخ بودند باقی خان از مصالحه مایوس گشته چون قوت
و قدرت جنگ صحرا در خود ندید ناچار ترتیب اسباب حصارداری و استحکام
برج و باره پرداخته عساکر بلخ و بخارا بظاهر سمرقند رسیده در اطراف و جوانب
حصار فرود آمده مستعد محاربه و پیکار گشتند مردم بلخ اگرچه بمعاونت پیر محمد خان
آمده اما امرای ایشان از مردم بخارا و اهالی اندیشه مند بودند و از زور بازو
ایشان محاربات عظیم واقع شده روز دیگر باقی خان قورچی کثیر از لشکریان
از دروازه مشهور بدرب بخارا بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف
قتال آراسته جنگهای مردانه کردند پیر محمد خان نیز صف سپاه آراسته اکثر لشکریان او
بمدافعه پرداختند بطرف دروازه بخارا رفتند در این روز دوستم ارغون که از
کبار امرای عبدالله خان بود حرام نمکی کرده از پیر محمد خان روگردان شده بجانب [illegible]
پیوست موجب قوت و قدرت باقی خان گشته و مردم را در محاربهای قرار استوار
داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی دادند لشکر بخارا از هجوم
لشکر بلخ بمعاونت یکدیگر کمر همت بمحاربه مشغول گشته رفته رفته اکثر لشکر بعزم استیصال [illegible]
از قول پیر محمد خان پیروانی بمحاربه نشتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل افتادند
در این اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان که با خود داشت رحم قلی سلطان عم خود را همراه
کرده خود فوجی از قدویان دلیر جان نثار که تقویت یکهزار کس و تقولی پانصد کس پیش
نمودند

نمودند از دروازه شالیز بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیر محمد خان شدند چون از ازدحام دوستم
ارغون و بهم عظیم لشکر پیر محمد خان را شکسته بود و در حمله اول که رحم قلی سلطان آورد لشکر بهم بر آمده
و شکست مدافعه نیافتند و شکست بر ایشان افتاده پراکنده شدند بهلولی از آنجا به پیر محمد خان رسیده
ناشناخته زخمی قوی بر او زده و بعد از آن شناخته او را گرفته نزد باقی خان آورد و همان لحظه
بقتلش پرداختند و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان قول بلشکر که رزم رسید عموم لشکر شکسته
و پریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام پیمودند مردم فوج از لشکر بخارا
جدا شده زیاده فتوری باحوال ایشان نیافت و بهیأت اجتماعی از معرکه بر کنار آمده بقرشی آمدند
و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان که کودک خورد سال بود در قرشی بسر میبرد برداشته روی توجه ببلخ
آوردند و باقی خان بظفر و منصور با لشکری موفور بی درنگ روی بطرف بخارا نهاد و بعضی
از امرای بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون آورده بودند خصوصاً خدای نظر بیگ که از معتبران
آن طایفه بود به بخارا رسید چون پادشاهی مدار نشد و سرانجام قلعه داری در خود ندیدند مردم
در همان شب بی سر و سامان از شهر بیرون آمدند و خدای نظر بیگ از شهر جدا گشته نزد نور محمد خان
آمد و باقی خان روز دیگر بدار السلطنه بخارا رسیده اشراف و اعیان مراسم استقبال و استعجال نمودند
آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و بعظمت و کامرانی قدم در بلده بخارا نهاده در تختگاه عبیدالله خان
بر سریر جهانبانی جلوس کرد و طوایف ازبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و از مردم پیر محمد خان
هر کس بدست افتاد که مظنه خوف داشت تخصیص کوکلتاش و برادرش دوستم و آقا [illegible]
و غیر ذلک را بقتل آورد اما با سایر مردم رفق و مدارا سلوک کرده از نهب و تخریب خود این
ساحت روش نیابد و وجوه دنانیر باسم و القاب او زینت یافت سلاطین اطراف را بیکتایی در گلستان
و فتح حصار شادمان و سیستان و خویشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت و مبارکباد گفتند و آوازه

افتد آرا و باطراف و اکناف رسید لحق باقی خان جوانمرد دلیر و مردانه بود و در امور سلطنت و پادشاهی عروج بخت
ورانه درست داشت که بیاوری بخت و حسن تدبیر از درجه نوکری و رکیب سواری بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروائی
عروج نموده با چهره بروایت مغ و بدخشان نیز استیلا یافته اعلام دولتش بر قبه جوزا افراخت و با بهجه طرق
بر فروغش دلمعان آمده ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بدستیاری خامه دو زبان
کر شمع آسا فروغ بخش انجمن بلاغت بر بساط ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد افت **ذکر توجه موکب همایون**
بصوب مشهد مقدس مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که درحین نهضت از خراسان در منزل سمنان اخبار ماوراءالنهر
و استیلای باقی خان بجائیکه نگاشته کلک بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان [illegible] و تعزیت [illegible]
کوچ بکوچ شده از راه کالپوش روانه مشهد مقدس گردیدند و چون موضع دره جناش از توابع کالپوش مخیم سرادقات
اقبال گشت مزاج وهاج اشرف از درجه اعتدال منحرف گشته و تب محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد
یافت و قریب یکماه صاحب فراش بودند و اطبا بسیار در معالجه پرداخته در مداوا ساعی جمیله بظهور آوردند و از
[illegible] شریف نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و هرکس بخیری که [illegible] از تصدق فرق همایون
بیکر و تا انکه بلطف الهی [illegible] رحمة للعالمین شفای عاجل کرامت
ذات اشرف روی بصحت نهاد و زمان لوای شادمانی [illegible] بر روی خلق گشوده ایام
نقاهت ایشان در آن منزل گذرانیده و بعد از صحت تام کوچ کرده از راه اشقان و جورید بنیزان تشریف بردند
و بیست روز در آنجا توقف نموده حسب الصلاح اطبا [illegible] نمودند **از سوانح این ایام** بیرون آمدن [illegible]
[illegible] در موضع خوش [illegible] رسیده چند روز [illegible] عارضه [illegible] بشرف سجده [illegible]
سمت مزاج مبارک بعادت [illegible] بشرف [illegible]
چنین معلوم شد که عبدالمؤمن خان که بر پسری عبدالله سلطان [illegible]
که آن مخدره [illegible] و این گفتگو در میان [illegible]

فایش

فاتیش بضرورت تصدیق این حکایت کرده اند بر رای عالم آرای همایون که
رات خاقان [illegible] پرتو انداخت که چون اوزبکیه بلخ در صحبت عبدالمؤمن خان
شبهه دارند فی الحقیقه بلکه پادشاه الملک امروز زوجه عبدالله سلطان است
و محمد ابراهیم سلطان که برادرزاده اوست اگر او در انجانب بلخ فرستید
بحیثیتی که همه بجانب او میل نمایند و مهم او در بلخ تمشیت پذیرد و از انجا با سعادت
تمام کمر همت بتسخیر ماوراءالنهر بسته بمطلب محصول پیوندد و اگر احیانا مخدره
مذکوره جانب برادرزاده را فروگذاشت کرده نخواهد که خلل در میان
قصر دولت عبدالمؤمن خان واقع شود [illegible] که باتفاق یکدیگر ماوراءالنهر
گشته و مملکت موروث را از تسلط بیگانگان خالی نمایند خدای [illegible] رای جهان آرا
راستحسن شمرده و از التفات حسنه در خلال [illegible] از جانب بلخ ایلچیان
پایه سریر خلافت ایشان رسیده از جانب [illegible] عظمی و امرا [illegible]
[illegible] عرائض آورده [illegible] ظاهر گشت که در این وقت که
باقی خان بر ماوراءالنهر استیلا یافته ایشان نیز خائف گشته اند و بدرگاه
جهان پناه شاهی توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز
نموده بودند از وصول این اخبار داعیه در ضمیر منیر انور رسوخ یافته اولا
فرزندی موسوم ملقب ارجمند خانی معزز و گرامی گردانیده [illegible]
سروند و اورا آتالیق و دیوان بیکی کردند و قرار فرستادن بلخ داده و بعد
مکتوب عطوفت اثیر قلمی فرمودند و مصلحت وقت جانب ظاهر کرده باو
خطاب کردند **مضمون آنکه** عنایت نامه نامی آنکه مملکت ماوراءالنهر موروث قدیم

بیگن موروثاً اولاد مرحوم جنابا پیک خان هست و حالا از اولاد نامدار آن و آل اثر او آدا محمد ابراهیم
مانده و بهر دو ها را بمنزله فرزند آگاه عزت و چون خاندان قدیم نشان ما از دودمان ولایت کی است
و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ازوی درین دودمان واقع شده و آن والا نژاد نیز از آن
کامیاب با طریقهٔ اخلاص و اشنا ما مرعی داشته باین دودمان تمسک نمایند بر جمیع حقوق نمک
یکجایی زنگ کلفت و معادات سابقه از آئینه خاطر زدوده همت با حمایت خانوادهٔ
ایشان مصروف داشتیم و در امداد و همراهی حسب المقدور توجه مبذول داشته خود را
معاف نمیداریم و مطلب دیگری حصول یکجایی مشیت عزت و ولایات مقتضی آنست که
راه و راه با یکدیگر اتفاق نموده همت بصرف ملک موروث مصروف دارند و دست
تغلب بیگانگان را که بر ملکت مستولی شده اند از یورت و مسکن آبا و اجداد کوتاه سازند
و احکام و مناشیر مطاعه نیز بنابراعتبار او بکیفیت صادر شد که تا کم عز و چندین ساله
آن سلسله را منظور داشته در راه ولی نعمت زاده جان سپاری نمایند و بیگانگان را
بر ایشان اختیار نکنند که در میان عالمیان به بیوفائی و کفران نعمت منسوب گردند
و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون در باب تفویض ملک کلات ابیورد
و ترکستان باسم خود التماس نموده ملتمس او مبذول افتاده راقم حروف حسب الامر الاعلی
نشان همایون در باره مناسب در قلم آورده بمهر مهر اثر زرین ساخته تسلیم او نمودند
و در همراهان رخصت یافته بود آن خان حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود مراجعت او
بموروث لیکن بعد از رفتن ایشان بهام اتکا ما خطر اشرف خطور کرد که اکراد مردم
بی استراج نموده عقیده آن مردم در باره او دفعه الجمله تمت ظهور یابد وآمده نشد تکرار
یافته رکابها احوال اطلاع تام حاصل شود خاطر از کینه و غدر او بکلیه جمع گشته در

هنگامیکه

هنگامیکه رایات جلال در دارالسلطنه هرات که ییلاق و نوبت نزول اجلال
داشته باشد او را با استعداد تمام روانه نمائیم و همانا بصواب اقرب است
چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود باین رای صایب عمل نموده او را در مشهد
مقدس توقیف فرمودند و روح الله بیگ ییساول صحبت ذوالقدر را
با مکاتیب و احکام مطاعه همراه ایلچیان بلخ بدان صوب فرستادند و از آنجا نفرین
متوجه مشهد مقدس گشته بشرف طواف مرقد منور امام الجن والانس مشرف گشته
رمضان را در آن بقعه شریفه رفیعه بپایان رسانیده در لیالی و ایام متبرکه بمراسم
دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمت خادم باشیگری که در آن روضه
مقدسه بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغولی فرمودند که نسیم
عنبر شمیم بهار در وزیدن آمده دماغ روزگار را معطر ساخت آغاز سال خجسته مآل
سیچقان ئیل ترکی مطابق تسع و الف که سال چهارم جلوس حضرت شاهی است نوروز عالم
افروز این سال میمنت فال در روز چهارشنبه پنجم رمضان اتفاق افتاد یعنی
سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست با شکوه اقبال بر سریر شرف
بر آمده لوای بلندنامی برافراخت و نسیم اردیبهشتی از شمیم گلهای بهار
عطرسائی آغاز نهاده دماغ روزگار را معطر ساخت شاهدان بهار در گلشن
با هزاران زیب و بها از حجله شاخ چهره نما گشته سرور افزای خاطر
عالمیان گردید شوخ چشمان ریاحین که از دستبرد لشکر دی غارت گردی
در نهانخانه خاک سر بجیب احتقار کشیده پای در دامن خمول پیچیده بودند
سر بجلوه گری برآورده شوخی آغاز نهادند بیت باز نوروز گشت مهر انگیز

گروضعی چمن صحن خلد برین شد نسیم بهار عبیر بیز در و بام جهان بساط انگیز از نسیم بهار و فیض صبوح هر جانبی
جان و دل طالب روح نسیم جهان و لطف بهار زمین بوسی و ذوق نکهت بار حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی
کامیاب دولت بوده لوای شادمانی را افراخته و در ساحت میدان آن بلده ارم نشان بچوگان بازی
و تیر اندازی بساط افزای خاطر او بوده بعد از سرور و نشاط تمام بورزغان عزم تصویب دار السلطنه
هرات معطوف داشته و نفر و رکاب اقبال بدان خطه جنت نشان رسید و در باغ شهر نزول فرموده حسین خان
شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان رسم استقبال بجای آورده کمر خدمت لاتقف تمام نمودند و مثال عالی
بطلب حاجی محمد خان والی مرو شاهجهان شرف صدور یافته مضمون ملازمان بکاک اشرف رسانیده که در باب
مهمات ماوراء النهر با ایشان مشورت نموده آنچه صلاح دولت باشد عمل نمود و حاجی محمد خان امتثال فرموده وارد خوارزم
بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض گشته چند روز در حله در مشهد آمده و اجرا الامر ضعیف قوی گردیده براه آمد
و بمشهد مقدس [illegible] قیام نموده بعد کمال اعلی بر عهد بدر [illegible] اما ولی محمد خان [illegible]
از آمدن تقاعد نموده و در دار السلطنه هرات روح الله بیک از [illegible] عرض نمود که بعضی از مردم ماوراء النهر
خواهان محمد ابراهیم خان اند و بعضی دیگر ملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق آنست
رضی نگریسته [illegible] از آمدن او نقص بدولت عبد الامین خان رسد بعد از آنکه
مکرر المجالس [illegible] آن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اندیشه نموده باراده رضا شده
مشروط برآنکه عبد الامین خان را [illegible] گردانسته [illegible]
که در تصرف است آنکه عبد الامین خان برادر و مسلم دار [illegible] تابع ماوراء النهر [illegible]
نماید که بعد از آنکه [illegible] بر اهل ماوراء النهر مصرف در آید [illegible] کدام [illegible]
و از جانب او محمد ابراهیم خان [illegible] کرده بود [illegible]
خاطر اشرف نمود اما مصلحت وقت مصالحه نموده گشته شد شعر دولت [illegible] خیزد شید [illegible]

خیزد چون اعتماد تمام بر رای صایب حسین [illegible] خدای نظر بیگ [illegible] محمد ابراهیم خان را بدار انضباط کرد
گردانیده بمفارقت بلخ نمودند که از رضا و صلاح خدای نظر بیگ در نگذرد و بمصلحت وقت با
عبد الامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید
و اسباب و یراق پادشاهانه با و مرحمت فرموده بود اقبال حاکم مشهد مقدس
معلی و ابن حسینخان فیروز جنگ همراه کردند اما مقلی رکاب از بلخ نزد عبد
الامین خان و عظمای او زکیه فرستاده مناشیر عطوفت ارسال داشته
سخنان حقیقت بیان که سراسر حکمت بود در باب وفاق و اتفاق قلمی فرموده
که در تسخیر ملک موروث ساعی گشته اگر کومک قزلباش احتیاج
داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در
ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و
خدای نظر بیگ روانه شد و پاکره اما مقلی بیگ را پیشتر بشهر فرستاده
که مژده آمدن بقدم اش رسانیده و مردم را باستقبال ترغیب
نماید و مشار الیه بلخ رفته اداء رسالت نمود اما عظمای بلخ بملاحظه خاطر
عبد الامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت تکیه زده اظهار خواهش
ناخواسته نمود بر رخصت و جرات استقبال نمیکردند بالاخره
بصلاح و صوابدید بیشتر عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش
رخصت یافته باستقبال او رفتند و در حدود دمینه فیمابین ملاقات
روی نمود در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شده انجامعت
از اطوار ابراهیم خان و انشد که او سر به پیر مجهول النسبی فرد

فرو نخواهد آورد و بعضی که از عبدالامین خان تهمت و بیم بسیار داشتند و لشکرهای او در سر راه شده اظهار خلاف نموده ۱۷۵
از آنجا بازگشته بشهر رفتند و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قزلباش افتتاح ... شاهزاده ها را
عاید نماید که او در سر مصلحت دولت و انتظام ملک نمانده بود و اول خان خدای ... بهم زده بر سر ... با مغیر سفر قرار
داده اند که از جانبین متعهد شده عرض نمایند که به آنچه از جانب اشرف اشاره شود
عمل نموده ابراهیم خان چون اعتمادی بر آن جماعت نداشتند حزم و احتیاط مرعی داشته کوچ کرده
بلده و منزل لشکر شدند که بکومک قزلباش بر دو تکیه باشند ایشان ... بسرکرده اعلی فرستاده
حقیقت عهد را اعلام نموده و پیش سعیدان بلخ رود بلخ رجعت نموده چون باز زندگان حضرت اعلی
علیم داشته ایشان ... بسرکرده اعلی فرستاده عرض معمای خود نمودند و فرستادگان در دار السلطنه
هرات بدرگاه فلک اشتباه آمدند و حضرت اعلی فرمودند که همت مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان عنان
لشکری بر سر بخارا کشیده مملکت ماوراءالنهر را از ید متغلبه انتزاع نمایند و از عبدالامین خان و امرا
بلخ در وقت و هنگامی توقع دارد و اصلاً توقعی در مملکت بلخ و محالی که در تصرف عبدالامین خان است ندارد
لشکر قزلباش راضی می‌شد اگر عهد و میثاقی بمیان آورند که با او غدری نکنند نشنیده همان را با میان
که خاطر اشرف از غدر و نفاق ایشان مطمئن باشد بعد از عهد و میثاق بود اول خان ابن حسین
بازگشته او را با جمعی از لشکر اسلام روانه بلخ کردند و بالکره امام قلی دیگر باره که این
رفت و مردم آنجا ظاهراً از روی رضای عبدالامین خان ... گشتند با طبع اکثر عظمای از اینها او
عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورده با جانب شاهزاده صحیح النسب خود را
فرزند داشته مجهول النسب که بضرورت حبس اختیار کرده ایم بر او نخواهیم گزید و در خفیه عهد نهاد ... کرده
با پیکره اما منتظر سپرده ... و خاطر از سر آفت و متابعت ایشان جمع کرده ...
و محمد ابراهیم خان ابتدای نظری بر روانه بلخ نزد ایشان بخوف داشته ملاحظه ...

بیابان

سپاهیانه بظاهر بلخ رسیدند و عبدالامین خان از آمدن او و اطلاع یافته
جمعی را باستقبال نامزد کرده و آن جماعت بشرف ملازمت و کورنش او
فایز گشته آثار نجابت و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر
بملازمت او قرار دادند و روز دیگر وارد شهر شدند امرا و اعیان که در شهر
مانده بودند عبدالامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند و او بجهة حفظ رتبه
سلطنت و بزرگی از آن ابا نمود تا آنکه مجدداً به عظمی عرض کردند که اگر نواب
عالی باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف نبرند و اظهار عطوفت و اشفاق
برادرانه نفرمایند عموم اوزبکیه شمار انتساب برادرزاده بعدم اشفاق و مهربانی متهم داشته از مجلس
عظمی رخصت استقبال داده عبدالامین خان با امرا و اعیان طوعاً او کرهاً باستقبال سوار شده
و چون از شهر بیرون آمده موکب عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم که اشتیاق دیدن
او داشتند پیشتر آمده کورنش نمودند رفته رفته کسی چندان نماند و چون هنگام تلاقی نزدیک شد
عبدالامین خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم خان در محل ملاقات پیاده شود جناب خان نیز
پیاده شود و او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقه نماید و توضیعات مشفقانه بجای آورد
او در اول امر همین کرده چون نزدیک رسیدند اول آن بیچاره پیاده شد و از لوح و اسب فرود آمده
خود سواره ایستاده بهواخواهان خود امر کرد که او را پیش آورده کورنش فرمایند ... او را
امر نموده چون وقت نازل بود خلاف بالطبع هواخواهان طرح کرده بودند احدی از نیکخواهان او در کمال
و هم زدن پیش شده عبدالامین خان مضطرب و حیران کورنش کوتاهی آورد و محمد ابراهیم خان با کلاه نیز سوار بر اسب آمده
بر اسب سواری و لگدهای او را اصلاحی گشتند آن بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو طلبید که سوار شود
یافت نشده زیر دست و پای لشکریان مانده بود که محمد ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد

که مضبوط لنگاه پادشاهی شهر آورده و خود بدولت و اقبال و عظمت و جلال داخل قبة الاسلام بلخ
گشته در سرای سلطنت نزول نمود و عمهٔ محترمه ملاقات برادرزاده نموده و چون کار از دست رفته بود
اظهار تملق و مهربانی نموده استدعا نمود که نسبت بعبدالامین خان مروت و احسانی آورده بدین حق
از فرزند شید اما درهمان شب محمد میرزا او نیکخواهی کرده او را از میان برداشت و محمد ابراهیم خان
فارغ البال بر مسند سلطنت تکیه زده طوایف اوزبکیه را که درباره متابعتش نهادند و حکام حصار شادمان
نیز اظهار انقیاد نموده لوای دولتش از ارتفاع [illegible] بعد از استیلای او و کشته شدن عبدالامین
خان چنین استماع افتاد که عمه‌اش بوده از روی کار بر داشته [illegible]
جانی بیگ سلطان [illegible] باقی خان اتفاق نموده بودند و خانواده جانی بیگ [illegible]
پس این امر [illegible] محمد ابراهیم خان نسبت [illegible]
[illegible] که صدق [illegible] خدای [illegible] نمود و براق [illegible]
داشته رخصت [illegible] و [illegible] العالم [illegible] و محمد ابراهیم خان [illegible]
اخلاص آیین مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاده حضرت اعلی از ورود این خبر
مسرور گشته سلطنت و [illegible] او [illegible] فرستاده انواع تفقدات و التفات [illegible]
و آوازه سلطنت و اقتدار او بماوراءالنهر رسیده باعث اضطراب خاطر باقی خان گردید لاجرم [illegible]
و فارغ بال و [illegible] خود [illegible] و بلخ و مضافات آن تا حدود [illegible] محمد ابراهیم خان [illegible]
گشت و تا رایات اجلال در خراسان بود همیشه قاصدان بپایه سریر اعلی فرستاده وقایع
بعرض میرسانیدند خدای [illegible] دیوان بیگی و [illegible] بود **ذکر نهضت رایات ظفر آیات**
بجانب ابیورد [illegible] قبل از این سمت ظهور [illegible] یافت که نور محمد خان
در آمدن بدرگاه [illegible] عذرهای بیهوده [illegible] خاطر او را از غبار آلوده

گردید

گردید اما بعد از آن دستور اظهار عطوفت و اشفاق فرموده خسرو بیک یساول مجلس بهشت آیین شهریار
را که از زمره مقربان بساط عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرمان عطوفت و اشفاق مشتمل بر توجهات
شاهانه شرف اصدار یافته بظاهر عذری را که در نیامدن بپایه سریر اعلی نموده بود پذیرفته او را
از آمدن معاف داشتند اما در خفیه پیغام دادند که تو به موکب همایون درین مرتبه [illegible]
معاودت آن برادر بوده و مباشرت چندین ساله هم صحبتی شبانه روزی که فیمابین سلوک بوده اقتضای آن
میکرد که بایست اگر از جانب همایون ما اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود آن برادر بلا تأمل بموکب
همایون را در رو رسانیده و بلوازم استقبال نماید و اگر بتهیهٔ طغیان [illegible] خان تا غایت [illegible] داشته درین
وقت که ما بدولت و اقبال در خراسانیم و محمد ابراهیم خان در بلخ تمکن یافته [illegible] از مقصود
نیست اگر همچنین صورت ملاقات روی نماید و در نظر عالمیان امری که شایسته بعدم [illegible]
سلطنت [illegible] بر عکس ظاهر شود و جمعی که در لباس دولتخواهی او را از ادراک ملازمت
مانع شدند در حقیقت دولتخواه نیستند بلکه اسباب بدی سرانجام میدهند [illegible]
این است که درین باب سخن [illegible] را نشنوده یارانه و مخلصانه عزیمت ملازمت نموده چند روزی
در خدمت اشرف عهد ملاقات تازه نموده قرین اعزاز و احترام باز گردد و از آن طرف هیچوجه رضا
بعدم ملاقات آنعزیز نمیدهیم و اگر او نمی‌آید بهمان پذیرا باشد که ما بتقریب شکار بر آمده او را
ملاقات می‌نماییم و ازین دو روش که مذکور شد هر کدام رضا داشته باشد اعلام نمایند خسرو بیک
چهار یار بسب امر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان [illegible] رفته او را پیغام سعادت
فرجام همایون نموده هر چند او را بآمدن ترغیب میکرد و [illegible] کمر بقبول آمدن نمیبست و [illegible]
[illegible] عذر [illegible] او بوده [illegible] حیات [illegible] از [illegible] کشته عذرهای [illegible]
میگفت تا آنکه خسرو بیک را [illegible] مقصود باز گردانید خوش آمد گویان خانه برانداز خاطرشان او

کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طمع درین ولایت کرده در این مرتبه
که تو بدست در آمدی همراه بعراق برده اینولایت بامرای قزلباش میدهد
حافظک خوشانی که حق خدمت قدیم در آن سلسله داشت و همراه نور محمد
خان بعراق آمده بود از ارتکاب اموری که خلاف رضای خاطر اشرف
باشد منع نموده میگفت که اگر نواب کامیاب همیون در این ولایت طمع
میداشت در سال اول که فتح خراسان شد اینولایت را بامرای قزلباش
سپرده بتو نمیداد این اندیشه غلط بخاطر راه مده او طریق صواب گم کرده
بحرف دولتخواهان گوش نمیکرد تا آنکه حافظک سلطان را بقتل
آورد مجملا آثار طغیان و کفران نعمت ازاو بظهور رسید در این اثنا محمد
ابراهیم خان بکید و کتابات او را بعبدالامین خان نوشته بود بدست
آورده بخدمت اشرف فرستاد که باو عهد و پیمان در میان آورده بود و ادعا
نموده که با آمدن محمد ابراهیم خان راضی نشود و قزلباش را نخواهد که مقصد شاه از ترکستان
او آنست که تقریبا ملخ را بتصرف در آورد و بخانا که شعر بر خلاف و عدم اتفاق بود در آن
مکاتیب مرقوم شده بود این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد نفار خاطر اشرف گردید اما از فراخ
حوصله که همان اظهار علاقه و ارتباط میفرمودند تا آنکه نور محمد خان میرزا خواجه کلان جغتای که از جانب او
حاکم ابیورد بود و همیشه اظهار خلوص نیت بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مینمود بمظنه شده در مقام
دفع او بر آمد مشار الیه از وخامت عاقبت مرشد قلی سلطان جلایر ولد فندویر و خان که در پیاکوه مشهد مقدس
و ابیورد نزدیکست بود طلب نمود که قلعه ابیورد را باو سپارد و خود بالتجا بعتبه علیه فلک فرسای شاهی
آورد مرشد قلی سلطان که توجه والتفات شاهانه درباره نور محمد خان بسر حد کمال رسید آثار جرأت و شن

بیعرض

بیعرض اشرف میکرد و تا میرزا خواجه کلان کرارا یافته در انجلا حرکات ناملایم او و غبار خاطر
اشرف افزایاندن بکار جهان پناه زبان زد مردم دور و نزدیک شده او جرأت رفتن کرده
میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده روانه درگاه جهان پناه گردید در دار السلطنه هرات سعادت
ملازمت و کورنش همایون مشرف شده حضرت اعلی را از عصیان و طغیان نور محمد خان خبر داد و بتوجه
آن ولایت ترغیب نموده اند که پرده از روی کار او برخواست و چون این اخبار در مرو بسمع
نور محمد خان رسید سراسیمه شده بجانب ابیورد در حرکت آمده در پای قلعه نزول نمود کس نزد مرشد
قلی سلطان فرستاده اعلام نمود که چرا دخل در ولایت من کرده اگر حکم اشرف در این باب صادر شده
اظهار سازد و الا از قلعه بیرون رود او در جواب گفته بود که حکمی بمن نرسیده بجهه سرآمده ام اما حال
که واقع شده حقیقت را عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر باید کرد و بعد از
آمدن میرزا خواجه کلان از شیراز بار خاطر بر کار خاطر شریف آورده بودند حضرت اعلی برسم معهود
حضور [illegible] [illegible] بار خاطر سعود بیگ قورچی ابواب [illegible] جهت نور محمد خان فرستاده بودند و چون
رسیده که در میانه او و مرشد قلی سلطان مرحله و کشمکش بود و نور محمد خان در نوشته این خبر را فوری اعلام
و ابابیک را که مرد زرگ ساده و لوح و مجنون ذریفش که بمرشد قلی سلطان اظهار عواطف والطاف شاهانه نموده
نموده او را از این حرکت منع نماید و مرشد قلی سلطان جاهل نادان اکثر تحتانی او و [illegible] عقب شاهانه
قلعه را سپرده متوجه پیاکوه گردید و بعد از آمدن نور محمد خان بنا بر آن جلایر را بآمد اصفهان کرده
چند کس از القتل آورده و نور محمد خان قلعه ابیورد را بمحمد صادق بیگ جغتای و قاسم بیگ
باز شهور را که از ریشکان اعتمادی بودند سپرده و چون از حضرت اعلی شاهی خلیفه و خدمه کرده
خواست که خود را از جوار موکب همایون دور تر اندازد و با هفت هشت هزار کس که همراه
داشت متوجه نسا و باغبادشد اما حضرت اعلی بنوعی که بنور محمد خان اعلام نموده بودند عزم آن

تفرقه و پراکندگی در میان مردم افتاد و قریب سه هزار نفر از جماعت جلایر و علی‌ایلی
و اویماقات صاین‌خانی که در حدود نسا و ابیورد و باغباد یورت و مسکن
داشتند و ملازمت او اختیار نموده بودند در همانجا از او جدا شده بمسکن خود
رفتند و او با دو سه هزار کس از راه چول ایلغار نموده بمرو رفت و در
راه آن جماعت نیز از وی تخلف جسته در هر مرحله جمعی راه فرار می‌پیمودند تا باندک
مردمی بمرو رسید و شب از دروازه جانب ارکنج داخل مرو شد خبر آمدن
او با امراء عظام که در مرو بودند رسید یکتش سلطان استاجلو و ابن حسینخان با فوجی
از غازیان او را استقبال نمودند که در راه بدست آورند در اثنای طریق مشخص
شد که او از راه چول آمده که نشسته است امرا بازگشته از عقب او ایلغار کردند
اما تا رسیدن امرا خود را بقلعه انداخته بود در کاسه‌خانه و بعضی براق او را بدست
آوردند و چون حضرت اعلی محاصره قلعه ابیورد فرموده بودند مناسب سلطنت
با جنود لشکر عراق و فارس و خراسان فرستاده مقرر داشتند که بوداق‌خان
حاکم مشهد مقدس معلی و میرزا محمد سلطان بایت حاکم نیشابور بکومک حسینخان بسر
مرو روند و حسینخان قاجار حاکم استراباد را فرمودند که بر سر قلعه نسا
ابیورد رود و حاکم اسفراین و بعضی عمال بکومک او معین شدند و ملازمان رکاب
اقدس بمحاصره قلعه ابیورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبال باردوی
همایون میرسیدند و سپاهیان پیش برده نقبها زدند و حوالها ترتیب دادند
در انجام اسباب قلعه‌گیری اهتمام نمودند تا کار بر محصوران تنگ شد و در نکه
تفرقه و پراکندگی لشکر نورمحمدخان و ویرانی احوال او را شنیده دست

از جزم فرموده بسعادت و اقبال از دار السلطنه هرات بیرون آمده از
راه سرخس روانه شدند چون بقصبه جهه رسیدند در آنجا مشخص شد که نورمحمدخان
طریق نامردی سپرده پهلوان میرزا بای خانی که در قلعه مرو و ابیورد در المعتمد آن
سپرده اسباب حصارداری مرتب داشته و خود بطرف نسا و باغباد
که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت اعلی را غرض ازین نهضت امتحان او بود که
اگر در جاده وفاداری مستقیم بوده دل اخلاص گزین بر غل و غش خلاف
نیالوده باشد و استقبال موکب همایون نموده سعادت ملازمت دریابد
چند روز با یکدیگر در آن سرزمین بشکار کرده از راه ابیورد بمشهد مقدس
رفته روانه گردند و اگر آئینه خاطر را بغبار خلاف مکدر ساخته مست باده
غفلت و غرور شده باشد او را از خواب غفلت بیدار سازند چون او
تقدم معاندت و قلعه داری پیش آمده پیرامهرت گوشمال او بر ذمه همت
شاهانه لازم شد حسینخان شاملو خراسان را با یکتش سلطان حاکم مار و چاق
و قوزخان حاکم غوریان و ابن حسینخان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم
هرات را از جهه بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود
با ملازمان رکاب اقدس که بعزم شکار همراه بودند و در آن هنگام عدد
ایشان بچهارصد و نشصت نفر پیش نمیرسید بر سر ابیورد تشریف برده
قلعه را محاصره فرمودند و چون در نسا خبر قرب و وصول رایات
نصرت آیات بنورمحمدخان رسید با وجود قلت عساکر منصوره و
کثرت لشکریان خود از شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردید

بود

در فتراک استیمان زدند و طلب عفو و امان کردیده و روز بیست چهارم
از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیک برادر خاقان سلطان
که شرف ملازمت دریافته بخدمات قیام داشت برتبه خانی و امارت
سرافراز گشته الکاء جهان ارغیان خراسان باو مرحمت شد و رایات
جلال بعد از تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی و اقبال متوجه مرو شاهیجان گشته با لشکر
ظفر اثر در پای قلعه نزول اجلال فرمودند نور محمد خان از وصول موکب
فیروزی نشان و بدست آوردن قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت
تحیر بدندان گزید و بجز اظهار ندامت و عجز مسکنت چاره نیافته کس بیرون
فرستاد اعتماد الدوله حاتم بیک و سلطان اقای ترکمان را طلب داشت
و ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه با او ملاقات کردند و او را از اعمال
و افعال ناهنجار که موجب غبار خاطر مبارک اشرف گشته بود پشیمان
بسیار نمودند و از خدمت حضرت اعلی مستقبل عفو تقصیرات او شده دریافت
ملازمت اشرف راغب ساختند مقدار لشکر او حضور صاحب عنایات وزیر
و قاضی بدر که رکن الدوله و مدبر الملک او بودند از خوف عظمت شاهانه
بالطبع راضی به بیرون آمدن و قلعه سپردن نمودند اما سطوت شاهی
ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته طوعاً او کرهاً رضا به بیرون آمدن
دادند و او در همان روز با کمال خجالت و شرمندگی بیرون آمده در رکاب
اعتماد الدوله و سلطان اقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجده عجز و خجالت
و انفعال تقدیم رسانید و حضرت اعلی با وجود حرکات ناهنجار که از او

واقعه

واقعه شد و کتابات که بعد از امین خان والی بلخ نوشته بود در دست داشت این مصحوب صداقت
مشحون را که در عفو او نیت که در اعتصام ثبت مسطور داشته انواع تفقد و دلجویی بظهور آورده
خاطر او را از بیم و خطر پادشاهانه ایمن گردانیدند و در آن شب بطریق معهود با او در کمال شگفتگی
صحبت داشته وقت خواب تکلیف باز گشتن بقلعه نمودند و چون اندک ازش عنقریب بعد بر نیارد
بود تحریک و تعلیم بدخواهان عاقلانه پیش آمد و از رفتن قلعه ابا نموده نرفت و صباح آن روز
که روز جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف برده در مسجد جامع مرو خطبه ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم اکبر بنام نامی همایون خوانده شد و فرزانشا بر آن دیار که از حین ارتحال خاقان سلیمان نشان
شاه اسمعیل علیه الرحمه و الغفران الی هذا الاوان که هشتاد سال بود که از ذکر اسامی سامی
حضرات ائمه هدی علیهم التحیه و الثنا عاری و عاطل گشته بود بیمن عنایت الهی و فیروزی
اقبال حضرت شاهی بدین مرتبه علیا زینت یافته سر بفلک افراخته الحمد لله علی ذلک اما
مرویان که در خلق آن دیار بجهت مغایرت مذهب اظهار نفرت و ابای خائف و هراسان بودند
بنابر اقتضای قواعد معدلت و رعیت پروری از جانب همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته
حکم شد که بجهت اختلاف مذاهب متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی آن ولایت را
و دارائی آن ولایت را بامکش خان استاجلو حاکم ماروچاق تفویض یافت ساکنان شهر و قلعه را با
و مال اموال یافته مقرر شد که هر کس بسیاری و هر جنس از ارثیه با به اسلحه و یراق برده هر جا خواهد
و من بعد در قلعه نبرده باشند و آنکه رغبت انتقال داشته حال بر عنبر تو مشغول گردند و متوجه استحکام
قلعه شد و دو حصار را با ۱۲ برج قسمت نموده خندق عمیق حفر نمود و در تعمیر برج و باره اهتمام
نموده ذخیره و یراق قلعه داری کما ینبغی سرانجام یافت و قورخانه خان را با فرزندان و متعلقان
که جانیه به یکبار به عراق فرستاده و مقرر شد که از آنجا بفارس رفته در بلده فاخره شیراز

رهی افاقت انداخته در آن بلده ارم تمثال روزگار گذرانده و هر یوم مبلغ دو هزار دینار عراقی که برف
اهل عجم یکتومان تبریزیست جهت معیشت او تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایست که ازو
بظهور آمده غایت مروت و الطاف درباره او مبذول افتاد و اگر دیده وران عاقبت بین دیده
انصاف در خاتمت احوال و عواقب امور نگرند نور محمدخان بمیامن عواطف و الطاف شاهانه
بسلامت صوری و معنوی فایز گردید و حسین خان زیاد اغلی قاجار حاکم استراباد که با بعضی امرا به تسخیر
قلعه نسا مامور بودند آن قلعه را بتصرف درآورده ولایت نسا و ابیورد و باغباد و بلکش سلطان
و لدکیش خان عنایت شد و بعد از انتظام مهمات آنجا خان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف فرمود
از راه بیابان کوه بمشهد مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف آستان ملایک آشیان حضرت
امام الانس و الجن متوجه عراق شدند و بغیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده و یکماه
در آنجا توقف فرموده از آنجا بدار السلطنه اصفهان تشریف برده و دیگر باره آن بلده جنت
نشان از یمن قدوم شهریار جهان طراوت و نضارت یافته زمستان را بعشرت و شادکامی
بپایان رسانیدند در خلال این احوال خبر فوت محمد ابراهیم خان و ورود آمدن مع متعلقات
بتصرف بابا خان بمسامع جلال رسید [illegible] چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که در
یافت در بلخ بوجه دلخواه انتظام پذیرفت و خدای نظر با آتالیق و دیوان بیکی و صاحب
اختیار مهمات ملک گردید عطا او را نیز خصوصا یار محمد میرزا که در مشیت مهمات
محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار خدای نظر بنیاورده و ابتدا و غیرها
کرده خاطر خان را بنجان جاهلانه از وی متغیر ساخته خاطرنشان او کردند که اگر خدای نظر را
از میان برداری مرحباً زمام اختیار و اقتدار مملکت و اقتدار جناب خان میشود او

سخنان

سخنان غرض آمیز حاسدان را در دل جای داده در اندیشه دفع او شده و مکرر اعرایض خفیه درین باب
بپایه سریر اعلی فرستاده استدعا رخصت کرده حضرت اعلی رضا بآن نمیدادند تا آنکه بعد از آن
تکرار یافته عرض نموده بود که میانه او و عیالان او و دیگر این ولایت التیام ممکن نیست و اگر دفع
او اهمال رود مهمات که معاملات بفساد انجامد و ضرر کلی روی دهد نواب اشرف در جواب
رقم قدر فرموده که غرض ما از فرستادن چراغ دولت آن فرزند سعادتمند پیوند بهت کلی
مردم کاروان روشنی افزای انجمن کامکاری کرد و او را که مرکار است ضروری دولت آن فرزند
سید ابراهیم درین باب نیکو تامل نموده آنچه متضمن صلاح دولت خود داند مختار است محمد ابراهیم خان
بعد از ورود این منشور سعادت که در حقیقت عین مخالفت بود بدین حرکت دلیر گردید قتل خدای
نظر اقدام نموده نهاد انجمه تیشه بر پای دولت خود زد و آن چنان مرد هوشمند صاحب رای
معرکه آرای را که او را در روز تنگ و به در کار بود از پای درآورد زمام مهام دولت را بدست نادانان
جاهل و جاهلان خود داد خاصه شاد یار محمد میرزا دیوان بیگی و رتق و فتق مهمات گشت و هر یک ازین
دولتخواهان خود بهانه های مخالفه فتنه و پس ابواب حسد و ضدیت بر روی یکدیگر گشوده بازار نفاق گرم
کردند و محمد ابراهیم خان با چندی از پرستاران باده و جام بمقتضای رای جوانان اوقات صرف عیش و کامرانی
نموده بنظام امور دولت کمتر می پرداخت چون در سنه احدی و تسعین قلم تقدیر نگارش یافته بود که زمام
مهام دولت طایفه اوزبکیه بقبضه اقتدار بابا خان درآمده تماشاییان کارخانه تقدیر را موجب حیرت
بیننده گردد محمد ابراهیم خان از افراط شرب مدام به تپ المزاج گشته تب محرق عارض او گردیده و ماه
حیات آن جوان طالع گشته بصد حسرت و هوای عالم عمر و جوانی را وداع نموده و بابا خان که در آن زمین
لشکر باطراف حصار شادمان کشیده قلعه حصار را محاصره کرده بود از استماع این واقعه مسرور گشته فرصت
غنیمت شمرده مهم حصار را معطل گذاشته تسخیر بلخ را که عمده تر بود اهم دانسته بر جناح استعجال

جانب بلخ شد و ولی محمد خان برادر خود را استقلالی لشکر کشیده پیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا
و عظمای اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثه عظمی دل از جای رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص
و معتبران که اعتماد به جانب باقی خان نداشتند خصوصاً یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و شاه خواجه نقیب
عبیدالله سلطان نامی از اقربای سلطان جانی بیگ را که در حصار شادمان می‌بود بعد از استیلای
محمد ابراهیم خان اطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانسته به بلخ آمده بود دست آویز خود ساخته
به دلالت بیرون آمده بود اکثر سپاهیان و سپاه لشکر که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا
آزرده گشته بودند مخالفت باقی خان را نسبت به وقت دانسته با یکدل به اطاعت او بسته تن به قوم
از مرافقت ایشان باز ماندند و خلقی که با عبیدالله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمه
لشکر باقی خان نیاوردند و بعد از ظهور طلیعه سپاه استقلالی ازبکیه که پاشیده را انهزام و
عبیدالله سلطان در معرکه نابات گشته بلکه مقتول گردید یار محمد میرزا و رفقا متوجه سجستان و التجا
نمودن به سایه اقبال شهریار گیتی ستان چاره نیافته در کمال اضطرار راه فرار پیش گرفته
و از اقربای محمد ابراهیم خان جهانگیر میرزای ولد سید محمد سلطان را که در شبرغان می‌بود
و محمد سلطان ولد پیر محمد خان را که در اندخود می‌بود و با عرب محمد اتالیق او مصحوب خود
کرده بودند روی توجه به سجستان آوردند و ولی محمد خان مظفر و منصور اختصاص یافته رخ به
فتح و ظفر استقبال برادر فرستاد باقی خان در کمال عظمت و کامرانی به بلخ در آمده به تقویت
لشکر ابواب لطف بیکران امیدوار ساخته از پاس و حفظ خود ایمن گردیده و تمامی [illegible]
آن ولایت پای در دایره اطاعت و متابعت او نهاده بنای مملکت استحکام یافته پایه قدر [illegible]
با اوج اعلا رسیده اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب محمد اتالیق و رفقا
در موکب سلاطین زاده‌ها به سرحدات هرات رسیدند و چند روز از رنج راه آسوده عزیمت

و مملکت از خود و بیگانگان [illegible] و فارغ [illegible] کامکاری [illegible] ولایت [illegible] ناصر الدین جهان

درگاه

درگاه جهان پناه نمودند در دار السلطنه اصفهان به سعادت بساط بوسی رسیده مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیدند و چندی روزی
در ظلال دولت بی‌زوال ساحت خجسته فال آسایش از آسیب آفات حوادث و محنت روزگار آسوده بودند و احوال ایشان در محل
خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی آغاز سال بیست و یکم از جلوس [illegible] مطابق
[illegible] سال یازدهم نوروز فیروز عالم افروز این سال بعد از گذشتن نه ساعت از دهم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد در
خاور که مربی عالم کون و فساد است از شهر نه خانه حوت بیرون آمده به اشعه تیغ عالم افروز بر حمل
پرتو انداخت

نظم

باز جهان مشعله افروز شد / گرمی هنگامه نوروز شد
فرق چمن چون ز نو افسر گرفت / باغ شرف خرمی از سر گرفت
داد چمن را ز طراوت نوی / تازه شد از کوکبه خسروی

در این هنگام سعادت فرجام دار السلطنه اصفهان به یمن قدوم شهریار گیتی ستان غیرت افزای خیابان بود و همه روزه در
باغات و بساتین آن خطه فردوس نشان به عیش و شادکامی می‌گذرانیدند به عون عنایت الهی اسباب
فیروزی و اقبال بر وجه اتم و اکمل آماده بود و از هیچ طرف امری که موجب اکدار اولیای دولت قاهره
بوده باشد واقع نبود و بعد از روزی چند اولیای این سال خان بلخ چنانکه گذشت به سامع جلال رسید
از قضیه محمد ابراهیم خان که به چشم زخم زمانه گرفتار آمده در جوانی سر بر دولت و کامرانی نهاده با ناکامی که
تقدیر غبار ملال بر حاشیه ضمیر انور نشسته تاسف بسیار خوردند و متعاقب شاه خواجه نقیب و یار محمد میرزا
و شیر افکن میرزا و عرب محمد اتالیق و رفقا در موکب سلاطین زاده‌ها که کاوش سعید نفر بوده‌اند به دار السلطنه رسیدند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مراسم اعزاز و احترام مسلوک داشته ابواب لطف و احسان بر روی امانی
و آمال ایشان گشودند و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضیع و شریف
حسب الفرمان به استقبال شتافته با اعزاز و احترام به شهر آورده در دولتخانه مبارکه که نقش جهان
شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافتند و حضرات سلاطین زاده‌ها را در آغوش مهربانی کشیده
تلطف و دلجویی بسیار کرده در باره مهمان نوازی حسب ذات شریف به ظهور آوردند و حضرت اعلی

منازل مرغوب جهة تمکن ایشان تعیین فرموده و مبلغ کلی از تومان شاهی علاوه از نقد جهة مخارج ایشان
انعام فرموده نزول و ساوری از کو نقد و برنج و روغن و غله و بسیار باحتیاج علی هذا القیاس و روز دیگر
سلاطین زاده ها و اعیان اوزبکیه تحفه پیشکشی که داشتند گذرانیدند از جمله پیشکش قطعه الماس گران بها بود که از
نذورات سرکار فیض آثار حضرت امام الجن والانس بود و در وقتی که مشهد مقدس معلی بدست اوزبکیه درآمد
حلی و زیور روضه مقدسه را اوزبکیه تصرف نمودند الماس مذکور را عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بجهة
ملک خود درآورده و بعد از کشته شدن عبدالمؤمن خان یار محمد میرزا آن را بدست آورده درین هنگام برسم
تحفه بنظر اقدس رسانیدند و چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده بتصرف در آن
نفرموده و قصد و علما برآمدند که بجهة سرکار فیض آثار ضبط نمایند و علما متعارف عدول مؤمنین تجویز فروش
آن کرده که از قیمت آن املاک مرغوب خریداری شود که محصول آن در مصارف آن سرکار فیض شعار
نمایند آن الماس را بولایت روم فرستاده در استنبول بقیمت ... تومان جوهر نزد جهة وقف سرکار
فیض آثار خریده شد القصه حضرت اعلی در کمال مروت و احسان نسبت بسلاطین زاده ها در رعایت الطاف و اشفاق
بجای آورده امر فرمودند که در دارالسلطنه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مزارع قزوین
بدیشان تعلق شد که محصول آن صرف احتیاج ایشان شده و ایشان بفراغت چند گاهی از محنت روزگار
آسایش یابند که اگر مقدر الهی باشد بیمن سعادت غلامان این درگاه بمقاصد و مطالب خود فایز گردند
ذکر تولد این ... اختری تابان از سپهر سلطنت در مشرق اقبال طالع گردید یعنی حضرت واهب العطایا
از مخدره خانه ایزدی حضرت اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده باسمعیل میرزا موسوم گشت امید
که در ظل عاطفت شاهانه برخوردار بوده عمر گرامی در مرضیات الهی و رضاجوئی خاطر مبارک مصروف
گرداند بمنه وجوده **ذکر توجه اعلیحضرت شاهی ظل اللهی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بقصد زیارت**
سلطان روضه رضا علیه التحیه چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نذر فرموده بودند که یک مرتبه از دارالسلطنه

اصفهان

اصفهان پیاده بزیارت روضه مقدسه منوره حضرت امام الجن والانس روند درین سال اراده
خاطر اشرف بدان متعلق گشت که آن نذر را بوفا رسانیده باین سعادت عظمی فایز گردند بدین نیت درین عزم راسخ
قدم در شاهراه اخلاص نهاده از دولتخانه مبارکه نقش جهان که عالم عالم شوق جهان جهان آرزو و شوق همراه
پیاده آغاز نهاده روز اول از شهر بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقعست تشریف بردند و از آنجا بمنزل و آباد
بوکنده چهار که ده فرسخ مسافت مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان دولت و ملازمان رکاب و مقربان که بزیارت
تربت منور حضرت امام مفترض الطاعه رفته باشند سواره موافقت نمایند و تکلیف پیاده رفتن باحدی نفرمودند زیرا که
نذر مذکور مخصوص ذات اشرف بود اما ملازمان و مقربان بلطف و خطاب ارکان دولت قاهره همه پیاده و
مرافقت بوده هرگاه از پیاده رفتن بستوه می آمدند سوار می شدند اما دو سه کس از ابتدا تا انتها پیاده
در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان محمد زمان سلطان ... شاهوردی بیک و قنبر سلیمان
رکابدار باشی و از اهل اصفهان میرزا هدایت الله ... طنابی ... دوازده هزار
ذرع را که ... شیخ ... میرفرمودند ... المنجمین ... بجلال الدین محمد ... حساب ... که هر فرسخی ... ذرع
مقدار راه می شود معلوم کرده که از اصفهان تا مشهد مقدس ... فرسخ شرعیت و ... معلی العابدین
کوچ کرده منزل بمنزل می رفت و حضرت اعلی شاهی که نذر فرموده قطع مسافت کرده هرگاه از پیاده رفتن ...
منازل ... اقامت ... شب ... نموده و بعد از اندک آسوده گی باز قدم در راه نهاده ... بدین ...
منازل و مراحل طی می شد تا آنکه در عرض ... روز ... مسافت بعید را قطع فرموده ... از اول ...
داخل مشهد مقدس معلی و روضه مطهره منوره شده ... بسعادت طواف و زیارت آن مرقد منور مشهد معطر ...
بعد از ... از قول رسول ... تا هفتاد ... قرآن ... فیض ...
و در آن روضه بهشت مثال که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در کمال خضوع و خشوع
باداء نماز و زیارت اشتغال نمودند ... خالق الارض والسماء عرض حاجات و ملتمسات و مطالب ... نمودی

و خروی زبان گشوده بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت بهار باغ مشهد مقدس
کرده بخانه مبارکه است تشریف برده و بسعادت و اقبال نزول جلال فرموده تاریخ این
واقعه که از اوارادات طبع راقم بود ثبت افتاد بیت غلام شاه مردان شاه عباس شده از کمر
خاقان امجد بطوف مرقد شاه خراسان پیاده رفت با صدق بی حد چو مقصد قدس بود در بر یافت
توفیق که فایز شد بدان فرخنده مقصد چو از ملک خراسان رو بره کرد بدان مطلب رسید از بخت
سرمد دبیر عقل بهر نیکنامی نوشت این نکته بر طاق زبرجد پیاده رفت و شد تاریخ رفتن ز اصفهان
پیاده تا بمشهد و الحق از بدایت ظهور اسلام تا حال هیچ یک از سلاطین نامدار را
توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری که بغیر پای مردی توفیق بدان اقدام نتوان نمود
تایید نیافته در روضة الصفا مسطور است که از قیاصره روم هرقل که در مملکت نصاری بشوکت و اقتدار
زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه صلعم دریافته بود نذر کرده بود که از قسطنطنیه که
دار الملک او بود پیاده برهنه پای بطواف بیت المقدس رود و در هنگام توجه بدانجا هر روز
خدمتکاران و فرشان در راه فرشهای زیبای گوناگون گسترانیده گلها و ریحان روی آنها میریختند
و او بطریق سیر با ندیمان و هم صحبتان قدم بر چندمی نهاد تا آنکه بیست روزه راه را تا دو ماه
بدین طریق طی کرد و اینجا آبله پای قدم بر خاک نهاده و ارتکاب و احتمال انواع مشقت و صعوبت
طی راه میشمود و از سعادت منزل بازپسین با مرع مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
و در آن زمستان در مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان را
که اشهر حرم و ایام لیالی متبرک بوده در آن روضه مقدسه معلی بطاعت و عبادت
گذرانیده و در شبهای جمعه و مبعث و استفتاح و برات و لیلة القدر که افضل ایام و لیالی متبرک
بوده در آن روضه مقدس احیا داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت قاری خادمی

ادای نماز

و شمع گرفتن پرداخت دقیقه از دقایق خدمتکاری فرو گذاشت نمیکرد و در شرح بعضی حالات که در قشلاق
مشهد روی نمود چون بندگان حضرت اعلیشاهی ظل الهی مرحوم محمد ابراهیم خان را بحکومت بلخ
فرستاده و آن ولایت بامداد و معاونت همایون متصرف او قرار گرفته تابع امر و نهی او
بود و بعد از فوت او باقی خان بملاحظه خاطر اشرف لشکر بدان صوب کشیده آن ولایت را متصرف
شد همواره محزون خاطر انور بود که آنچه از ترک زیاده روی و طغیان باقی خان کرده او را
اندکی از خواب غفلت بیدار سازند و نوعی کنند که بار دیگر آن ولایت بیمن سعادت همایون
این دولت متصرف این دودمان پادشاهزاده که از آن سلسله مانده پناه باستان عرش آورده
قرار گیرد در این اوقات که مشهد مقدس معلی مرکز جاه و جلال بود عرضه داشتی از جانب نکمش خان والی
حاکم مرو رسیده که باقی خان با وی محبت شیوه ابواب الفت و آشنائی و با حضرت اعلیشاهی
ظل اللهی بعد از اطلاع بمضمون عریضه هر چند خاطر او را از حرکت ناهنجار او که مرقوم کلک غبار آلود بود
اما استقبال مروی و شیوه نشود و دوستی عهد نموده نکمش خان را رخصت دادند که جواب
مکتوب را بوجه مرغوب نوشته چند راس اسب جنیبت که طلب نموده بود با دیگر تحف لایقه
مصحوب مرد معتمد سخندان ارسال دارد نکمش خان بعد از استجازه از حضرت اعلیشاهی
ظل اللهی پیرام بیگ نام یکی از جلوداران را که جوان قابل سخندان کار آگاه بود برسالت نزد باقی خان
تعیین نموده با اسبها و تحف روانه بخارا فرستاد و در خلال این احوال بخاطر اشرف خطور نمود که
باقی خان چون با منسوبان این سلسله علیه باب الفت و آشنائی گشاده اظهار دوستی کرده بمنهاج دوستانه
گنج انواع سعادت را از مکنون خاطر خطیر آگاه گرداند جان محمد بیگ دیوان بیگی و دین محمد خان
برادر او را که از غلامان قدیم و معتمدان سلسله بوده چند سال قبل از این در جنگ توپ گرفتار گردیده
بنصرت شعار رشد شیوه شده همایون که همیشه گرفتار از زیاده از نهایت مشمول عواطف

تمشیت مهم بنحوی که خاطرخواه بوده
اظهار صدق و دوستی
از روی صدق و آشنائی و اخلاص نموده
و در ارسال تحف و هدایا
حضرت اعلیشاهی ظل اللهی

میسازند و از اردوی معلی سفر و محترم بسر بوده در نیوقف طلب فرستاده بوده رخصت داده که بولایت خود
روند و زبان عطوفت بیان بسخنان حقیقت بیان بادخاطرنشان کرده خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان
ظاهر است که هرگز میانه اوزبکیه سلسله جانی بیک و این دودمان بجز خصومت و نزاع نبوده چون
از حوادث روزگار اختلال باحوال آن سلسله راه یافت و محمد ابراهیم خان
ازان دودمان بسبب اتفاق گرفتار منسوبان این خاندان گشت کم فرصتی نموده بجهت
حصول نیکنامی عداوت قدیمی را بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و
باطن بامداد او و بازماندگان آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیم خان را
بجانب بلخ فرستاده در تمشیت مهام نهایت اهتمام مسلوک داشتیم تا بیمن
امداد و معاونت منسوبان این دولت آن ملک بتصرف او قرار گرفت
و تابع امر و نهی همایون ما بود و بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم خان
مناسب نمود که باقی خان بامر و اشاره همایون شاهی ظل اللهی مدخل در آن ولایت
نماید اکنون او را طمعی در آن ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم خان
و دودمان عبدالله خان دو طفل مانده پناه باین خاندان آورده و ولایت ایشان [illegible]
رضای اشرف مقرون بر آنست که ولایت بلخ و مضافات که بمحمد ابراهیم خان
تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبدالله خان را نسبت با باقی خان حقوق
و نعمتی است و مدتهای مدید پدر و برادران او را بجهت صله رحم در ظل
عاطفت و اشفاق در آورده تربیت نموده و حالا برحسب اراده
تقدیر ایزدی احوال آن سلسله از انتظام افتاده سلطنت و دارائی
ماوراءالنهر و ترکستان که موروثی آن دودمان است بباقی خان

معلی

ملقب شده رعایت حق نمک خوارگی و نژاد از فتوت و انصاف و مروت آنست که او نیز در ادای حقوق تربیت
چندین ساله عبدالله خان با اقربا و بازماندگان سلسله او نیکوئی کرده در تمشیت اتفاق [illegible] ایشان را بمنزله
برادران و فرزندان خود دانسته محال بلخ و ولایت آنطرف آب را بایشان واگذارد و خود بملک ماوراءالنهر
و ترکستان که حق سبحانه و تعالی نصیب او کرده راضی و شاکر بوده بشکر عطیه الهی بجای آورده اشفاق پدرانه
از ایشان دریغ ندارند که در آینده ایشان او را بمنزله پدر و برادران بزرگتر دانسته کمال اطاعت و بندگی
بتقدیم رسانند و هرگاه باقی خان رضای خاطر اشرف [illegible] بدین [illegible] ایشان [illegible] نکند [illegible]
ملک متعال و نیکنامی او خواهد بود و ما نیز او را بمنزله برادر دانسته هر گونه امداد و همراهی در هر باب [illegible]
بظهور می آوریم و اگر سالک طریق تعصب و غرور بوده نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا ننماید و [illegible]
کرده تن باین اصلاح اندیشی ندهد و در [illegible] چون امداد و معاونت پادشاهزاده های مذکور
پیش نهاد همت والا نهمت هر آنچه خدای تعالی خواسته باشد بخیر ظهور خواهد آمد و چون [illegible]
رخصت یافته روانه بخارا گشت باقی خان از آمدن او اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده او را [illegible]
مسرور آورده و او عریضه بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکرگذاری مراسم [illegible]
توجهات دوستانه و نهایت اخلاص و حسن عقیدت اظهار نموده در باب سلاطین زاده ها که نوشته بوده
که یار محمد میرزا جمعی که از آنطرف خایف بوده ایشان را دست آویز کرده [illegible]
در باره ایشان بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نمی آید و مع ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشان را
روانه این صوب نماید بنوعی که اشاره عالی شده ایشان را در جناح اشفاق و رأفت در آورده
بطریق سایر برادران و فرزندان در هر جانب باشد یورت و مقام و وجه معاش تعیین خواهم
اما در حقیقت [illegible] کسی که همراه او رفته بود گفته بود که باقی خان این نوشته را محض
قول انگاشته [illegible] بلخ و توابع را [illegible] و توقع آن دارد که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی [illegible]

زادهای مذکور را با اولاد آن بندر نزد او فرستاده به عنوانی که خواهد وجه معاش داده بر وفق صلاح دولت
خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب باقی خان نبود فرستادن ایشان نزد او در میزان مروت
و قسطاس فتوت سنجیده نشد لهذا تعلیم حضرت اعلی مقرون خاطر خطیر جهانبانی در مرتبه ظهور آورده
تهیه اسباب پیش بینی پرداخته احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر نصرت قرین شرف صدور یافته و رقیمه منشور
عنایت شاه جواهر با احمد میرزا و رقمی که در دار السلطنه قزوین بعز صدور یافته که در موکب عالی
سلاطین زادها روانه خراسان شوند ذکر تسخیر بحرین که در این سال بنیروی اقبال شهریاری [illegible]

مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولات عرب بود حمد الله مستوفی قزوینی
مؤلف نزهة القلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس و محل غوص لؤلؤ و در جانب ده فرسخ و در طول
پنج فرسخ عرض دارد لؤلؤ که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان دیده و در نظر صاحب نظران
زیاده از لؤلؤ دیگر بحار اعتبار دارد و آن ولایت کثیر المنفعت مدتی در هموار ایام بتصرف
توران شاه بن سنقر شاه والی هرموز درآمده بجهت حاکمی از جانب ولات هرموز ضبط آن انجام
داشت و در ایام سلطنت سنقر شاه بن توران شاه ثانی مطابق عشر و تسعمائه که سی و یک سال از جلوس
خاقان سلیمان شان گذشته بود جماعت فرنگیه پرتگالیه مسلط بلاد شدند و بالاستقلال با ایشان وکلای [illegible] هرموز
را از قلعه بجلیه و تدبیر بجزیره هرموز راه یافته کوت که عبارت از قلعه است ترتیب داده مسکن
گرفتند و بتعاریف زمان فوجی کثیر در آنجا جمع آمده عمارات ساختند و رفته رفته خود در
مهام امور تکلف کرده اکثر منافع و مداخل آن بلده را در قبضه اقتدار خود در آوردند و کپتیان فرنگیه
که عبارت از میر و حاکم قلعه است در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرموز گردیدند و بدین جهت در
بحرین نیز دخل کرده بودند در هنگام که فرخ شاه والی هرموز فوت شده فیروز شاه پسرش
قایم مقام گردید رکن الدین مسعود نام برادر شرف الدین لطف الله وزیر هرموز که صاحب اختیار مطلق بود

و از جانب

و از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق بحرین قیام داشت و معاودت برادرش که نزد هر دو حاکم نیز بود
در آن ولایت مطلق العنان شده بود و در آن اوقات از زیادتی اختیار و اقتدار جماعت فرنگیه متوهم شده
خواست که معین و ممدی بهم رساند کس به لار نزد خواجه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت فرستاده
از او استمداد نموده خواجه مذکور حقیقت حال را به [illegible] خان بیگلربیگی فارس اعلام نمود چون آن دیار از
توابع فارس است که آن جماعت بتغلب متصرف شده بودند [illegible] همت بتسخیر آن گماشته خواجه مذکور را
با جمعی از [illegible] که در طریق قدراندازی مهارت تمام دارند [illegible]
بتسخیر آن ملک مامور گردانیده بجانب بحرین فرستاده خواجه مذکور به بحرین درآمده چند روز که در آن
بلده اقامت داشت طریق تصرف و تسخیر آن ملک را بنظر احتیاط در آورده همت بر آن گماشت که
آن بقعه لطیفه را بتصرف در آورده چنین فرصتی را از دست ندهد [illegible] او و عم زاده اش با
جمعی در خانه رکن الدین مسعود آمده و بی محابا باندرون رفته او را در منزلی که خوابگاهش بود
با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر بودند بقتل آوردند و مردم او از این حال وقوف یافته در مقام دفع
حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود [illegible] بحرین دلیری و جرأت نتوانستند نمود خواجه
معین الدین و رفقا [illegible] و حفظ حال خود پرداخته دفع شر آن جماعت نمودند و
از اتفاق خجسته که مستلزم اقبال مصون از زوال و اختلال شاهیست آنکه امیر الغ شاه برادر
امیر کمال لار [illegible] نموده بعضی اموال او را قطاع الطریق آن حدود
برده بودند [illegible] که جمعی از [illegible] تجسس اموال خود و
بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین برود که اگر خواجه معین الدین در فتح [illegible]
همراه اش بوده معاونت و حفظ حال او پردازد امیر الغ شاه با جمعی از مردم لار که [illegible]
و [illegible] از اقوام [illegible] اموال خود را بهانه ساخته روانه بحرین شده و در آنجا

رسید که خواجه معین الدین و عم‌زاده‌اش حاکم گرشته با مردم در مجادله و محاربه بسیار بسر برده بودند و هنوز ارم
گزند آن جماعت آرامی نیافته بود دیگر بلطایف الحیل خود را بدرون شهر و قلعه رسانیده باتفاق خواجه مذکور
و مردم قال را سیر دفع و رفع اهل خلاف قیام نموده جمعی که طریق مخالفت سلوک داشتند بسزا و جزا رسانیده
سایر الناس که جاده مطاوعت را بقدم متابعت پیموده امتثال یافته در عیش مشغول شدند در ساحت
دلگشا که ماصدق مرج البحرین یلتقیان و یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان است از لآلی آبدار اقبال بیزوال
شاهی که صدف پرورده غایت الغیرت ترصیع و تزئین یافت و چون این اخبار به بهر نور رسید
فیروز شاه و اله مزبور کمتبیان فرنگیه هر کدام جمعی از جنود خود را با ستر واد ملک بحرین مامور ساخته
فرستادند و همین الفرنیس بمکرراده در دریا و خشکی محاربات بوقوع پیوست اگرچه در آن اسبای کی خواجه
معین الدین و همیر بنتشاه هردو زخمی شده فوت شدند اما جنود فارس بنیروی اقبال همایون
بر فرق ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشتند و بقیة السیف باطنیه مقصود با رشته گشتند و حکام
مذکور هر چند دست و پا زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت ترک مجادله کرده دوم در شنید گشتند
واند و یر دیخان حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه سعی موفور بظهور آورد

ذکر تسخیر ولایت لار باقبال شهریار کامکار بسعی الله وردیخان که در همین سال وقوع یافت

در خلال این احوال و مقارن این حال ولایت لار بسعی الله وردیخان بحیطه ضبط و
تسخیر اولیای دولت ابد بنیان در آمد در تواریخ مبسوطه احوال ملوک عجم
مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام لار از نژاد گرگین میلاد بودند که در
عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بودند و از آن تاریخ اولاد او در
آن ولایت حاکم و فرمان روا بودند در زمان ملوک طوایف پیش از این پیش
اقتدار یافته از حکام و ولات که قریب جوار داشتند باج ستان بوده اند

و در ازمنه

و در ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هر گاه در ممالک ایران پادشاهی
نافذ فرمان بوده خصوصا اکاسره اطاعت گونه بظهور می‌آورده اند و در سایر
ایام لوای خودسری افراخته اند اول حاکم مسلمان از این طبقه جلال الدین ایرج بن
گرگین بن قباد است که در عهد عمر عبد العزیز مسلمان شد و از زمان ظهور دولت
ابد پیوند دودمان قدسی نشان صفویه الی غایت طریق اطاعت و باج گذاری
سلوک داشته منصب امیر دیوانی در این دولت داشتند و در زمان نواب سکندر
شان نور الدهر خان بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور بشاه عادل که در
آغاز جلوس میمون حضرت شاه جنت مکان والی آنجا بود فوت شد میرزا علاء الملک
پسرش قایم مقام گردید نواب سکندر شان او را ابراهیم خان لقب دادند و در زمانی
که تخت فیروز بخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل اللهی آرایش یافت
و موکب همایون فال جاه و جلال بدفع فتنه یعقوب خان بجانب فارس توجه نموده در دار الملک شیراز
اتفاق نزول افتاد و بولایت لار نزدیک شدند مناسب این بود که ابراهیم خان در چنین وقت
که قرب جوار دست داده بود ادراک ملازمت عتبه علیا را فوز عظیم شمرده بتهیه ادای مراسم
تهنیت و جلوس همایون باتوفیق اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده سعادت
بساط بوس در یابد مشار الیه از جهل و نادانی و مخالفت بزرگزادگان لار خصوصا که میر درگاه که
صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته تغافل کرده اند از آن جهت مزاج مبارک گرفته
از وی متغیر گشته همواره مترصد آمدن او بودند و او بمواعید دبه گذرانیده بیت و لیت میگذرانید
انحراف مزاج اشرف بیشتر آمده و متضاعف گشته تا آنکه بدلو که میر درگاه بلاد لار بود با جمعی
بسر رهنمایی که باخذ خراج و باج رفته بودند که تجار را هتردین این دیار مسموع نمودند

عف گشته الله ویردیخان حسب الفرمان قضاجریان بتنبیه و تأدیب ایشان متوجه گردید چون نزدیک
رسید ابراهیم خان بتمهید بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در تحت رضای خاطر مبارک
کوشیده مراسم بندگی و خدمتگزاری بظهور آورد الله ویردیخان بنابر صلاح وقت حسب الفرمان قضاجریان
فسخ عزیمت کرده بازگشت و ابراهیم خان در آن سال اندک مدارا کرده دیگرباره طریق [illegible]
پیموده کرّت با تجار و متردّدین که وارد ولایت لار میشدند زیاده تعدی کرده اجناس ایشانرا بتغلب گرفته
تجار شکایت بسیار از وکلا و متعلقان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع و دفع ایشان نموده دور از
زجر و گوشمال ایشان و استرداد مال تجار واجب و لازم گردیده الله ویردیخان باعلام
کرد که چون اتفاق نزول درین حوالی افتاده اگر ابراهیم خان خود را از جمله ملازمان درگاه شاهی
میشمارد و در قول خود صادق مناسب آنست که بی خوف و دهشت آمده بمن ملحق شود صورت [illegible]
رود و هر که بیرون از این معنی مرحمت من لایق دولت نیست ابراهیم خان جرأت آمدن نکرده
بدستور سالک طریق خلاف گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شد و موکب ظفر کوکب خان بظاهر
شهر رسیده نزول نمود و عساکر منصوره فارس متوجه تسخیر قلعه شده در تضییق محصوران کوشیدند
و لاریان نیز از وصول جنود قزلباش تزلزل کرده واهمه بر ایشان استیلا یافت و درین اثنا
از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر و از اعیان
لار بود طریق اخلاص و شاهی‌سیونی پیموده با برادرش بخدمت خان آمد ابراهیم خان از ترس ایشان
هراسان گشته نوشتاد نام سپه سالار خود را با چندین نفر بیرون فرستاد که شاید بلطایف
الحیل آن جماعت را دفع نماید و فرستاد و درین ملاقات چون زره در زیر قبا پوشیده بود
ازین معنی آثار کینه و غدر بظهور رسیده موجب انحراف خاطر خان گردیده بحبس و قید ایشان اشاره
نمود و این معنی موجب زیادتی خوف و هراس لاریان گردیده جناب خان ابوالبقا و دو پسر

کیده

مرقوم بعد از آن عزیمت لار نمود چون بآن حوالی رسید از ابراهیم خان اموال تجار را باز [illegible] و بعد از [illegible] زبان بتمهید معذرت گشوده الله ویردیخان

گشاده بذل انعام و احسان اکثر متجنده و اهل لار از مخالفت و قلعه داری رأی برگردانیده ابراهیم خان در جنگ و جدال
آثار کره و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده کرده دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه رفیع که بطرف آن بوده
پیوسته متحصن گردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و فیروزی بشهر در آمده سپاهیان تا پای قلعه رسانیدند و ابراهیم خان
مصادمه و معارضه در خود ندیده از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان گردیده دست در دامن عجز و استیمان زده [illegible]
الله ویردیخان او را بجان امان داده او با جمعی از معارف و اعیان لار بیرون آمده بملازمت [illegible] خان او را
اعزاز و احترام نموده بطریق مهمان نگاه داشت که بپایه سریر اعلی آورده درباره او آنچه رای [illegible]
عمل اقتضا نماید [illegible] جمعی که محرک ماده خلاف بودند و مظنه فساد داشتند از میان برداشته بسیاری از [illegible]
روانه [illegible] که در قلعه بودند [illegible] الله ویردیخان شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده [illegible]
بقاضی ابوالقاسم رجوع نموده ابراهیم خان را با متعلقان و لواحق بشیراز آورده خزاین و اموال و اسباب ایشان
بحیطه ضبط در آمد حقیقت آن [illegible] فتح و تسخیر [illegible] اقبال شاهی [illegible]
که رایات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی نزول اجلال داشت [illegible]
مشغول بودند مژده فتوحات مذکوره موجب افزایش خاطر انور گردید [illegible]
نمایان [illegible] در [illegible] عساکر [illegible] در اول حال [illegible]
اما سبب [illegible] اجتماع عساکر ظفر [illegible] فتوحات ملک [illegible]
باردوی کیهان [illegible] ابراهیم خان را آورده [illegible] سلطان لار [illegible]
رسانید از آنجمله [illegible] تاج [illegible] که از آبا و اجداد ایشان [illegible] شهر لار [illegible]
نام داشت [illegible] که [illegible] چون [illegible]
نام داشت و بعد از [illegible] آن شهر [illegible] تاج [illegible]
ایشان مانده و هر کدام [illegible] آن [illegible] که [illegible]

چون نظر بر شهر لار رسید و جهت دخول شهر ساعت اختیار نموده منجمان عجم و حساب شناسان لار بر سعد و نحس کواکب نظر انداخت
بوقتی نظر دقیق ملاحظه نموده تا مدت شش ماه ساعتی که بدرجات و دقایق طالع او موافق و از نحوسات نجومی و سهم حوادث
روزگار خالی باشد پیدا نشد بعد از انقضای شش ماه ساعت در آن شهر توقف نموده در روز معهود در آن ساعت داخل شهر شد از آن زمان
که قریب چهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آن دیار حکومت نموده هیچ پادشاه ذی شوکت را تسخیر آن الکا میسر
نشده بلکه خراجی از ولایت انکار هم حاصل نشده و همچنین مثل آن مشهور است که حکمای عجم طلسمی در آنجا بسته بوده اند که سپاه
آن ملک از عبور لشکر و هجوم سپاه مصون بوده باشد و از جمله تا العصر [illegible] در زمان فرخنده نشان آن عالم [illegible] اقبال
و [illegible] قیدار ملازمان درگاه [illegible] شهر [illegible] تلف شد [illegible] آن الکا [illegible] متصرف اولیای دولت قاهره در آمد
و چون در کتب تواریخ مولفان عجم روایاتی که خارج از دوایر عقول و بیرون از احاطه ادراک و قبول ذوی العقول است چون
راقم حروف نیز در [illegible] ثبت [illegible] بلاغت و تاج [illegible] آنچه در افواه و السنه بسیار [illegible] بود [illegible] بصدق [illegible] آن است
صحیفه درج نموده و مستعمل [illegible] تاریخ فتح [illegible] و از آنجمله سید محمد [illegible] نقی [illegible]
شده در قید کتابت آمده نظم چو الله وردی بفرمان شاه [illegible] صبح [illegible] منزوی [illegible]
در آورد او لار را [illegible] چو [illegible] دلی [illegible] طلب کردم [illegible]
بلفظ طلسم [illegible] بیت [illegible] چون ابراهیم خان در سلک [illegible] که در آن [illegible]
در [illegible] خان [illegible] چون در آن [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] جوان [illegible] علوم [illegible] در علم [illegible]
داشت [illegible] لوح بوده [illegible] که در امر [illegible] در کار [illegible] داشت
در آغاز جوانی [illegible] العالم [illegible] ایران [illegible]
منقرض گشت [illegible] در عالم [illegible] آغاز سال همایون فال [illegible] احمد [illegible] که سال [illegible]
جلوس حضرت [illegible] چون [illegible] عالم [illegible] سال همایون فال [illegible] شهر رمضان المبارک [illegible]

که از غلات و امراض [illegible] شتا از عتدال افتاد و بود [illegible] عالم آرا با هزاران خرمی
و [illegible] جلوه ظهور نمود عالم پیر جوانی از سر گرفت و بساط خوشدلی و نشاط در
نزهت آباد جهان گسترده گشت یعنی خسرو سیارگان پیرایه بخش مسند شرف
گشته قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و معرکه آرای عالم عنصر باز [illegible]
و [illegible] سپاه ریاحین بر داشته لوای بلندنامی بر افراخت و فسحت
سرای جهان را [illegible] نمونه گلزار ارم ساخت نظم دگر ره جهان [illegible]
گرفت ز نوروز فیروز مندی گرفت ز [illegible] باغ از ریاحین سپاه
بعزم زمین بوس درگاه شاه سپهدار معارک سخن سرای صفوف
معرکه اخبار را بدین نمط آرایش میدهند که چون حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی اعادی و سلاطین [illegible] که التجا بسایه اقبال آنحضرت
آورده اند پیش نهاد همت والانهمت گردانیده خاطر اشرف بدان
متعلق گردید که ولایت بلخ و محال [illegible] متعلق بود
[illegible] محمد [illegible] الغرض [illegible]
خاطر باقی خان [illegible] از آن دیار [illegible] در آمده [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] انجمن [illegible]
آورده [illegible] در آمده [illegible] که [illegible]
[illegible] بود [illegible] تعیین یافت و مقرر شد که در آن
[illegible] عراق [illegible] مشهد مقدس
[illegible] خان [illegible] غلام خاصه [illegible] از لشکر [illegible]

که آن سرحد را که همیشه محل ییلاق و الوس و ایماق اوزبکیه است از وجود دشمن پردازند و نهب و غارت نمایند
و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی از روح مقدس حضرت امام جن و الانس استمداد همت فرموده
رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمده در حوالی مشهد مقدس بساط نشاط چرکه
از جا برخاسته همایون برده چند روزی بدان شغل فرح افزا انبساط بخش خاطر عاطر بود و از آنجا
در کمال سرعت و کامرانی بدار السلطنه هرات رسیدند و چون خطه ارم نشان از یمن مقدم همایون غیرت بهشت برین
سپهر قلمرو گردید علیقلی خان و قورچغای بیگ که بتاخت چیچکتو رفته بودند الوسات را نهب و غارت نموده مرکب
از اوزبکیه و ایماق و احشام بجانب ... آمدند و اکثر طعمه شمشیر غازیان ظفر نشان و بقیه السیف
اسیر گرفتار آمدند سرها و دخترها با چندین هزار اسیر آورده بدار السلطنه هرات بنظر اشرف رسانیدند
حضرت اعلی چند روزی در تفرجات و تماشای باغات و بساتین فرح افزای آنجا بسر برده عزم مراجعت فرموده از آنجا
بییلاق بادغیس تشریف بردند قریب دو ماه جهت جمعیت لشکر و سرانجام یراق توپخانه در ییلاقات
بسر برده روز بروز عساکر منصوره و امرای عظام از اطراف و جوانب با قشونهای آراسته باردوی گردون
شکوه ملحق میشدند و یار محمد میرزا و شاه خواجه و نقابیر باتفاق سلاطین زاده با مرکب همایون ملحق شده
یراق و اسباب ضروری ایشان شفقت و جهانگیر سلطان ملقب به عالی اختصاص یافته یار محمد میرزا اتالیق
او معین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت خانه جهانگیر خان و تفویض ولایت بلخ و توابع باسم او
عز صدور یافته حکم شد که یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان بر ایلیها سرداران قبایل نوشته
ایشان را بانعامات خسروانه امیدوار گرداند باینجا چون در بادغیس جمعیت عساکر روی داد جام
خیر الجام دست بهم داده و سیصد عراده توپ از زنجیر یراق سرانجام یافت لشکر ظفر قرین آماده کوچ شده
و طبل رحیل کوفته از بادغیس بجانب ماروچاق کوچ شده و چند روزی در لب آب مرغاب معسکر ظفر
قرین بود از آنجا بجانب چیچکتو آمد امارت توپخانه و سرداری جمیع ... و تفنگچیان

بقورچغای بیگ

بقورچغای بیگ مفوض شده مقرر شد که فوجی از غلامان خاصه شریفه همراه او بوده در نزول
و ارتحال بخدمات توپخانه قیام نمایند و چرخچی گری آن سپاه در عهده نجف خان شاملو
حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل بکتاش خان حاکم مرو و محراب خان حاکم خواف و باخرز
و بهمین قلیچ خان ایلیلو حاکم فراه و ... شاملو حاکم قاین و غیره ذلک تفویض یافت مقرر شد که امرا
چرخچی که از سوار و پیاده تفنگچی دوازده هزار نفر بوده باشند در ... اردوی معلی نزول و ارتحال
نموده باشند و هر روز از امرای چرخچی نوبه و کشیک قراولی نمایند و بعد
از سپاه چرخچی توپخانه و عرابه چیان را پیش انداخته مابین هر دو عرابه ده نفر
تفنگچی که مجموع سه هزار نفر تفنگچی بوده باشند در عقب زنجیر پیاده میرفته باشند
و قورچغای بیگ میر توپخانه با غلامان مابین خود و سایر تفنگچیان که مجموع ده هزار
بوده باشند از عقب عرابه ... بآیین شایسته طی مسافت نمایند و بعضی از
امرا قزلباش نیز مثل مهدیقلی خان ایشک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک ...
تفنگچی و خدمت توپخانه معین شدند و بعد از ترتیب توپخانه و ... تفنگچی موکب
همایون شاهی ظل اللهی اعلام ظفر و فیروزی افراخته در حرکت آمدند و امرا عظام
مثل الله وردی خان قوللر آقاسی و قورچی باشی و علیقلی خان شاملو و نذر خان ... و
و گنجعلی خان حاکم کرمان و امثال ذلک با قورچیان و غلامان خاصه شریفه و ملازمان
رکاب سپهر احتشام بآیین مقرر در دست راست و دست چپ ...
در ظل اعلام ظفر فرجام نزول و ارتحال مینمودند و عدد لشکریان در این سفر خیر
چهل هزار مرد چیده و سپاهی جرار تکمل و مسلح و ده هزار مرد تفنگچی قدر
انداز که مجموع پنجاه هزار کس باشند اسم باسم بشمار درآمدند نوکر و قلعچی و

و خدمتکار و بیماران و مردم اردو بازار و بسیار مردم هرزه کار که از هر الکا و ولایت در اردوی همایون آمده بود
از حد شمار بیرون بود و در وقت سواری از کثرت لشکر و بسیاری خیول و سواران گرد و غبار ارتفاع
مسافت که فضای صحرا و هوا از گرد و غبار تیره و تار شده دو کس که با هم میرفتند یکدیگر را نمی دیدند و زوار و
عدد کرنای بجهت اعلام فوج همیون بنوازش در می آوردند که نوبتچیان و غلامان و ملازمان رکاب
اقدس آواز کرنای مقام خود را شناخته از قول همایون دور نشوند بعضی از امرا بنوبه و کشیک مکان خود را
قیام نموده از عقب لشکر خبردار بودند چون در مملکت ... باعی شب کوچ کردن از حزم و احتیاط دور بود روز
کوچ میکردند بجهت شدت حرارت هوا و گرمی آفتاب بیشتر از ده دوازده فرسخ نمیتوانستند و چون اردوی
عظیم همراه بود با هستگی طی مسافت میشد در اورت فیلش حوالی اندخود فراه و داغ که از نهاوند آن ناحی
اوزبکیه است با چند نفر دیگر بدست ملازمان محراب خان که قراول بودند گرفتار شدند از تقریر ایشان
بوضوح پیوست که باقی خان با هفت هزار کس از جمعی اوزبکیه در قرشی است و توقف را تا مقدور که با خود
همراه نموده بجانب بلخ متوجه شده اجتماع نموده چون قوت مقابله و مقاتله با جیوش دریا خروش قزلباش ... ندارد
کس نزد در بادغیس ولی محمد خان که در بلخ فرستاده که خود را محصور قزلباش سازد و او را اعلام نموده
باین طرف آید که چون در حین قوت مقاومت با پادشاه قزلباش ما فوق قدرت است و مصلحت نمیدانم از
معاودت سپاه قزلباش بر آنچه صلاح وقت بوده بعمل نموده آید ولی محمد خان کس نزد او را در قرشی دیده
داد که هنوز آمدن ایشان بطرف مشخص و معین نیست و کیفیت و کمیت لشکر چنانکه منظور است اوزبکان و ...
معلوم نیست چرا که مجرد آوازه توهم نموده مملکتی چنین را از دست داده باقی خان قراجه فرستاد تا خود نزد
مومن بی حاکم آنجا فرستاده که چند نفر از بهادران کار آزموده را فرستاده بجانب حکمران رفته
از اردوی قزلباش و آمدن ایشان بدین و کیفیت و کمیت لشکر خبر بتحقیق آورده ایشان از اندخود بدیم آمده
نقدیر آمی ... در قتیس گرفتار شدند

ذکر تسخیر اندخود و قبه را بر رایات فیروز آیات

حوالی ...

آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از قلعه کوچ کرده حوالی اندخود مضرب خیام ظفر فرجام گشت فلک فرسای بوج
پیوست که مومن خان اندخودی که از ملازمان معتمد ولی خان است خاطر را بجمع قلعه داری قرار داده با استحکام
برج و باره مشغول است بعضی از ارباب رای و تدبیر را اصلاح در آن بود که ثلثی از قلاع اندخود و قلعه ...
سر راه نشده در سبب تعجیل بر سر بلخ روند که هرگاه قلعه بلخ بدست درآید سایر قلاع تابع قلعه بلخ است آمار رای
عالم آرای اشرف اقتضای آن کرد که اول قلعه اندخود را بدست آورند چه هرگاه قلعه اندخود در دست نشان
باشد آمد و شد خبر رسانان با اردوی معلی دشوار خواهد بود و اولی این است که اول این قلعه بدست درآید
که راه تردد بر لشکریان گشاده شود اگر عقلا این رای رزین را اصابت شمرده عنان عزیمت بالتصرف در حرکت آمد
بفیروزی و اقبال در پای قلعه نزول نموده در همان روز اطراف و جوانب قلعه را امرا از اقامت ... عساکر
ظفر شعار و طوایف لشکر نصرت اثر قسمت شده مورچلهای قرار یافت و عساکر نصرت شعار قلعه را مرکز وار
در میان گرفته شروع در حفر خندق خالی کردن آب خندق نموده دو شب از آن گذشته بعد از توپ
فرزنی و بادلیج که همراه بود باده هزار تفنگ یکدفعه سر دادند آواز رعد آسای توپ و تفنگ و زبان
غازیان غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را کر ساختند روز دیگر دلیران قزلباش
از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شدند و از خندق خود را بپای حصار رسانیدند اهالی
قلعه اندخود از هر طرف بلا را بخود محیط یافته از هجوم شجاعان لشکر قزلباش خوف و هراس بی مقیاس بر ایشان
استیلا یافت و در سر اسیمگی و اضطرار نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی خود و استیلای لشکر قزلباش
را اظهار نمودند چون او حال بر این منوال مشاهده نمود غیر طلب امان چاره ندیده دست در دامن استیمان زده
و از شیخ و مقتدای خود که بعزیزان مشهور بود التماس نمودند که قدم رنجه فرموده بیرون رود و خط امانی
جهت محصوران حاصل نماید چنین مذکور شد که مقتدای مزبور که خود را از زمرهای اهل الله میدانست و در عالم
کشف و مجاهده در یافته بود که استیلای لشکر قزلباش بر این قلعه در لوح تقدیر نگارش یافته و سر انجام

قوی دست بر خلاف فرمان و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة دست بخون خود یازیدن و پای از دایرهٔ اسلام
بیرون نهادنست نخست ذوبه کس از مریدان خود را بپایهٔ سریر اعلی فرستاده عجز و اضطرار و مسکنت ساکنان
حصار را معروض داشت که اگر مرحمت شاهی شامل حال این گروه گردد قلعه را تسلیم نمایند و اقبال
بر روی اولیای دولتخواهان میگشایند و التماس عفو تقصیر قلی اوبی مومن بیک که در وقت قلعه بسته
بر روی ملازمان موکب همایون بمحاربه پیش آمده نمودند حضرت اعلیشاهی ظل اللهی از آنجا که
رفق و ملایمت با ایشان در تکلم آمده بودند عاطفت و جانبخشی مومن بیک و عامهٔ خلق آنجا ارزانی داشتند و حکم
مومن بیک و ساکنان قلعه صادر یافته خلاصهٔ مضمون آنکه نهضت همایون باین طرف از جهت بعض تعدیات
و امداد سلاطین زادهای جانی بیکی اتفاق افتاده بود اکثر جمعی درین ولایات مرتبه گرفتار ظلم و حیف
گزین جرقه حال آسوده کی کافهٔ خلایق و عباد الله مرغوب نموده با طوایف امم صلح داریم را
بمذهب و ملت کسی کاری نیست بدصدق این معنی از اطوار مردم و اوضاع امور خاطر ایشان
ایشان بسنده باشد که از تاریخی که آن ولایات بحیطهٔ تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره درآمده در مساجد
و معابد اهل سنت و جماعت و طبقهٔ شیعه هر یک بشیوه و شعار خود سلوک مینمایند و هیچ طایفه ای متعلقی
که مکروه خاطر ایشان باشد نشنیده و نخواهند شنود مومن بیک و جماعت اوزبکیه هر کس برضای خود و ارادهٔ خود ملازمت
سلاطین زادهای داشته باشند توقف ننمایند و هر کس میرود مختار است و رعایا و عجزه و برایا
حال بدستور سابق بزراعت و رعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بدیشان نمیرسد و فرستادگان
استمالت نامه در کمال فرح و انبساط عود نمودند و از ورود این منشور عاطفت خاطر ساکنان قلعه و اهالی
همان ساعت عزیزان با سی چهل نفر از اشراف و اعیان و مریدان بیرون آمده بسعادت ملازمت
مشرف شدند و حضرت اعلیشاهی ظل اللهی بشیوه و شعار سلاطین آفاق گیر که با مرشد و قوم مریدان
سلوک مینمایند با عزیزان سلوک فرمودند و ایشان التماس کردند که عساکر منصوره شب از امور قلعه گیری

بازدارند که فردا مومن بیک و ارباب و اهالی با مجموع مریدان پیش که سرانجام نموده اند بیرون می آیند
و حضرت اعلیشاهی ظل اللهی چون تقلعی نموده بودند که امشب نقب چیان آهنین چنگ از چند
محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کنند و اول صبح کرنای کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمان
بر آن با اهتمام تمام درکار بودند با خیال مکر و حیل که لازمهٔ قلعه داری است عماد دینیان
کرده امر فرمودند که اگر درین قول صادقند همین لحظه بیرون آیند که ما را به تنگ بیش از آن احتیاج
و الا صبح آماده مصادمه و محاربه باشند ایشان در کمال اضطرار رخصت یافته بقلعه رفته و همان
ساعت مومن بیک با طبقهٔ اوزبکیه و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده بسعادت کورنش سرافراز شدند
و حضرت اعلیشاهی ظل اللهی بنظر اعزاز و احترام در ایشان نگریسته خاطر ایشان را
تفقدات شاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و مومن بیک رخصت
معاودت قلعه ارزانی داشتند که امشب بمسکن خود مراجعت نموده فردا الملازمت آمده و ایشان
در کمال فرح و انبساط خاطر از نهب و غارت و سفک دماء و هتک عرض و ناموس جمع نمود
بقلعه عود نموده و علی الصباح درب قلعه را مانند ظفر و اقبال بر روی اولیای دولت
بیزوال گشوده مومن بیک با تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان به درگاه
فلک مناص آمده جبهت اخلاص بر زمین نیاز سوده و بیار کاه معلی که بکمال شکوه و هیبت و
غایت جلال و سطوت آراسته داشت بار یافته همگی بسعادت بساط بوسی فایز گشته و بخلاع فاخره
سرافراز گشتند و چون الکای اندخود به فتح السلاطین محمد سلیم سلطان اختصاص یافته بود و عرب بهادر را
اتالیق او مقرر داشته که بنیابت مشارالیه بحکومت آنجا قیام نماید و ارباب و رعایا بر عزیز مشغول
شدند از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیک لسکی لای عرب کرلو را با یکصد و پنجاه نفر
سوار تفنگچی جهت حراست و کوتوالی قلعه بر رفقه عرب بهادر تعیین فرموده و مومن بیک

که از آن دودمان باقی مانده اند از مملکت وسیع اجدادی خود باین مختصر ولایت راضی شده باشند
که اوقات گذار ایشان باشد در مضایقه در آن کردن محض نا انصافیست و اگر نا انصافی کرده خواهد
که بالکلیه وارثان ملک را از حق موروثی محروم نماید پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت نتیجه این
نا انصافی که عبارت از کفران نعمت آن سلسله است از عالم غیب بروزگار او عاید میگردد و اگر باین
صلاح اندیشی راضی بوده باسلاطین زاده های مذکور در مقام عطوفت و مهر در آمده باشد ما نیز نسبت
برادر کرامت و در لوازم برادری تقصیر نخواهیم شد نظم من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه
از سخنم پند گیر و خواه ملال نقد از ادای این سخنان حقایق بنیان بوسن بی را مشمول نوازش
و احسان رخصت دادند و او سرمست باده التفات شاهی از مجلس سامی بیرون آمده بود
شد حضرت اعلی شاهی ظل الهی جام امانی و آمال بوسن بی را از باده عواطف خسروانه لبریز کرده
یکصد و هزاری نقره محول از رایج ریحان که در خزانه عامره بود و لیکن پرورش باقیه خمار شکن
خفت و بیگاه و ولان را مایه فرح آگاهی تواند بود با پیاله ریش از بقیه از بلاد
که در راه دفع خمار نماید و مردم ولایت شاد خود و جماعه اوزبکیه که در آن ولایت بوده
سببی خطر نیست ال امانه قبول کردند که بدیوان اعلی وصول سازند همت بلند خسروانه رقم بخشش
و احسان بر آن کشیده این معنی موجب ازدیاد دعاگویان دولت روز افزون شد قضیه

تسخیر اندخود چون بوسن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه گردید اردوی
کیهان شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه کرکه که کمتر از اندخود است نزول اجلال
نموده و دیگر روز در آن منزل انجاح مطالب و حصول مهمات صورت پذیرفت و اعیان اندخود
روز دیگر کوچ کرده در خواجه کرکه نزول فرموده در این منزل تحقیق پیوست که
خان با بیست هزار کس از جیحون عبور نموده بطرف بلخ آمده آنحضرت اعلیشان ظل الهی

رخصت رفتن بخدمت پاینده خان طلب نموده نواب کامیاب در عالم حقیقت با پیر حقوق نمک خوار که
او را احسان فرموده خلعت خاص و جیقه و کمر مرصع و اسب با زین اختصاص داده رخصت رفتن داده و بسیار
اوزبکیه را در رفتن و در ملازمت محمد سلطان باذن مختار کردند و در همان روز ملازمان بر دوام
سر من باجمال و اثقال و را بار کرده از کرکه روانه کنار آب شده خود تا نیمروز در مجلس بهشت آیین
بوده بعد از تفرق عوام آن اسحق مجلس خاص انعقاد یافته جرعه های ستکی بگردش در آمده
گرم باد نشاط هر گونه حکایات بمیان آورده حضرت اعلیشان ظل الهی سخنان چند
بر حسب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه گوش خرد سندان روزگار تواند بود بزبان الهام بیان
آورده بیوسن بی خطاب فرمودند که دعای ما را به پاینده خان برسان و بگو که قبل از این جان محمد
بیک بعض سخنان دوستانه باو پیغام کرده بودیم او از جهت عذر رسانیده
کرد تا نهضت همایون ما باین طرف لازم شد اکنون سخن همان است که گفته ایم و بجهت رفع تکرار
این معذرت می نماییم بر همگنان معلوم است که امروز وارث تخت سلطنت پادشاهی عبدالله خان
باین دو طفل که از آن دودمان باقی مانده اند منحصر گشته مقتضی مروت و فتوت نیست که تو با حضرت
حضرتی که پادشاه مرحوم عبدالله خان در دودمان شما داده باز ماندگان سلسله را از ملک موروث آواره
ساخته خود متصرف باشی ملک موروثی ایشان رقم اختصاص کشی و در میانه سلسله ما
و ایشان نیز از قتال و جدال اشتغال داشت در تلافی به مجد و الحاجه که بما آورده اند
خصوصیت و دشمن صد ساله کرده در مقام امداد ایشان شده ایم که آثار
یگانگی ما در صحیفه روزگار پاینده بماند اولی انست که قطع طمع از ملک و توابع کرده
به ایشان گذارد و بممالک وراء النهر و ترکستان که در دست او در آمده قانع بوده
باری تعالی بجا آورده قدم از دایره انصاف بیرون ننهد چه هرگاه این دو پادشاهزاده

کردن

انکه باقی خان قدم جلادت پیش نهاده و اراده مقابله با موکب همایون شاهی
دارد با کمال امیدواری بظفر و نصرت حضرت باری عز اسمه امر فرمودند که
اردوی معلی نقارهای شادمانی بنوازش در آوردند و ترتیب مقدمات
جنگ پرداخته قراول و چرخچی قول و ساق و سول و بوکر یکی و لشکر طرح
ترتیب عرابه و تفنگچی و سایر اسباب محاربه انتظام دادند و رای
جهان آرا بدین قرار یافت که بلا تاخیر منزل بمنزل بترتیب و آیین پیش رفته در هر جا
با جنود مخالف تلاقی روی دهد صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی باشد از
مکمن غیب بظهور آید مذکور شد که در بعضی منازل آب کمیاب است و عساکر منصوره
از غایت کثرت و ازدحام حصول از غم بی آبی عسرت و تنگی خواهند کشید حضرت
اعلی شاهی از یار محمد میرزا و رفقا که صاحب وقوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق
راهها میفرمودند که از هر راه که مناسب تر و آب بیشتر باشد روانه شوند
که عساکر اقبال از قلت آب در عذاب نباشند رای یار محمد میرزا و ریش
سفیدان اوزبکیه بدین قرار گرفته بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت
نیست بلکه صلاح در آنست که اردوی کیهان پوی بجهت کثرت لشکر
و انبوهی خلایق و حرارت هوا و اشتداد گرما باهستگی کوچ نموده حکرا
در تراخی و تاخیر اندازند و قرار داد خاطر ایشان آن بود که طوایف
اوزبک که سالها نمک پرورده سلسله عبدالله خانند مصلحت
وقت و ضبط حال خود مرافقت باقی خان اختیار نموده مطیع
منقاد او گشته اند و حالا که موکب نصرت قرین همایون شاهی

بدین صوب

بدین صوب در حرکت آمده خوف و وحشت بر آن جماعت استیلا یافته و قرار داد خاطر شرف الهام اینچنین
شده که حضرت اعلی اراده تسخیر ولایات ماوراء النهر و قلع و استیصال اوزبکیه پیشنهاد همت والاست اکنون در ته
سر باقی خان جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی طمع در این مملکت ندارند و غرض از این نهضت اجلای سلسله عبدالله خان است و اختیار آن ولایت در
دست امرا اوزبکیه خواهد بود و بتدریج طغیان ایشان از جدال و اختیار نمایند و رفته رفته جمعیت لشکر روی
بتفرقه و پراکندگی خواهد نهاد و هر روز که کیفیت بیشتر میرسد جمعی از امرا اوزبکیه باستقبال موکب سلاطین نژاد آمده همعنان
گردند و اکنون ضرور نیست که بجنگ و جدال منجر شود و حاجت بجنگ نخواهد شد هرچند این رای بموافق صوابدید اشرف اعلی بود
ارباب ریش سفیدان اوزبکیه درین ماده غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان قزلباش نیز بوقت آن رای
اختیار مینمودند و نیز مذکور میشد که باقی خان باین قصد آمده که برادرش را از بلخ بیرون برده
عزیمت جنگ ندارد و بعد از مشاوره و مصلحت اوزبکیه بدین گفتگو شروع نموده در طی
مسافت تانی و تاخیر اقدام مینمودند و هر روز اندک راهی قطع میشد از اتفاقات که موید قول اوزبکیه
گشت آن بود که بعد از آنکه قطع مسافت بتانی قرار یافت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان
اوزبکیه که از اقربای یار محمد میرزا بود با ده پانزده نفر از برادران آمده بعسکر سلاطین نژاد ملحق شد
در خاطرها رسوخ یافت که این رای صایب بوده و من بعد گروه گروه از آن مردم عزم آمدن
خواهند کرد و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان یرلیغها باستمالت امرا و اعیان طبقات
اوزبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که نتیجه مقصود باشد
اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامده و مفسده عظیم لازم آمد فایده بر آن مترتب نگشت
اول آنکه این توقفات بیاحصار و خانان کشیده که مخالف رای همایون بود مخالفان خیره
شده خوف و وحشتی که از لشکر قیامت اثر قزلباش بر ایشان استیلا یافته بود زایل گشت

۱۹۴ دویم آنکه آب و هوای آن ولایت موافق مزاج اهل اردو نیامده از حرارت هوا و عفونت گرما و بهار آلوده
که بکار رفت بیماری عظیم در میان لشکر حادث شده مرض سهال شیوع یافت بعضی از اهل اردو در معرض زوال
فنا رسیدند و تزلزل احوال ظاهر نمودند و بیماری لشکر حضرت اعلیشاهی ظل اللهی را در امر محاربه و مقاتله سستی و فتور
ساخت و چگونه تشاغل کردد چه رای مآل اندیش همایون همواره در امور جزئیه نهایت مرتبه
حزم و احتیاط مرعی میدارند و در مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظم ترین
قضایای عالم بوده و مفاسد آن محتاج بشرح و بیان نیست چگونه مرعی ندارند اما احوال باقی
خان آنچه معلوم همگنان گردید آن بود که چون از آب عبور نموده بجانب بلخ در حرکت آمد موکب جاه
از آمدن خود در سیده شرح گرفتن قلعه و حقایق حالات باز نموده باقی خان ظاهرا اقتحام طلب
سپاه ما نموده در خفیه بتحقیق احوال سپاه شده از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت و ازدحام
لشکر اظهار نموده خاطر نشان کرده بود که جنود او در کمیته بهیچ وجه قدرت مقابله و مقاتله
با جنود بیشمار قزلباش نیست باقی خان در بحر تحیر افتاده نه روی برگشتن داشت نه یارای پیش
آمدن اما روز بروز توقف و عنان کشیده که لشکر قزلباش خوف و هراس از خاطر آزرده
زایل ساخته اند که چیره شدند و عساکر او در کمیته از اطراف و جوانب ملحق شده در اردوی او
نیز فراهم آمدند مع هذا جرأت جنگ رو برو و مقابله نکرده بحوالی شهر آمده در سواد شهر قریب بقلعه فرود
آمده نزول کرد و پشت بقلعه و دیوارات شهر کرده اقامت نمودند و در پیش اردوی خود
خندق کنده و عقب خندق را بچوب و تخته استحکام داده و قرار داده که بدین طریق
حراست شهر و قلعه نمایند چنانچه که قراولان طرفین نیز عنان گردیده یکدیگر نمایند گشتند موازی
بیست و چهار نفر از بهادران نامی مد بخت جنود قجاب مقتول و گرفتار شدند و از ارداب
سپاه ظفر پناه او در کمیته قدم باز پس کشیده در سواد شهر خزیدند و تا قریب بکماه لشکرهای

ایران

ایران و توران در مقابل یکدیگر نشسته بودند اصلا میانه ایشان محاربه بوقوع نپیوست
زیرا که از طرف او در کمیته احدی بعزم رزم قدم از دیوارات شهر و قلعه بیرون پیش نمینهادند و
وضوح پیوست که باقی خان جنگ صحرا نمیکند و ازین طرف نیز صرفه در آن نبود که در برابر قزلباش
بمیان کوچه باغ در آمده جنگ خندق و دیوارات وقوع یابد و اگر هم تسخیر شهر و قلعه کرده محاصره که
باشد اگر کشته و بیماری لشکر اشتداد یابد و مأکولات روی بنقصان آورد و بطول این مدت باعث
ضعف و زبونی لشکر قزلباش و دلیری سپاه مخالف میگردد و غلها روی مینماید مکرر امرا
عظام و ریش سفیدان عاقبت بین بمجلس مقدس جمع شده مجالس جانقی و کنگاش انعقاد یافت و از هر
گونه حکایات بمیان آمد حضرت اعلیشاهی ظل اللهی فرمودند که غرض ما ازین نهضت اکنون
سلاطین زاده ما حصول یکجایی بود و اگر باقی خان مونس گری که همیشه لاف میزده بمقابله موکب همایون
می آمد ما نیز صف قتال را آراسته آنچه مقدر الهی بود بتحقیق ظهور رسید حالا که او از جنگ رو بر
تقاعد دارد و صرفه کار خود ملاحظه میکند چرا ما ملاحظه نکنیم و لشکر را بمقابله توپ و تفنگ بمیان
دیوارات و کوچه باغ در آوریم مع هذا بیماری در میان لشکر شیوع یافته هر روز جمعی راه
عدم می پویند اگر اکبر بهیبت و غرور بوده بملاحظه حمیت و غیرت دنیوی درین ولا توقف
نمائیم موجب استیصال سپاه منصوره و اختلال عظایم امور دولت است طریق صواب
که در توقف بجهت غمخواری لشکر نصرت عقل و دوراندیش عمل نموده عنان عزیمت اگر باقی
خان بعزم تعاقب از پشت خندق بیرون آید عطف عنان نموده بمدافعه برداریم و الا
بسلامت کوچ کرده بتوفیق الله سپاه را بمأمن رسانیم اگر مقدر الهی باشد مرتبه دیگر مکنون
ضمیر خاطر انور بر وجه جلوه ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی گردون شکوه
کوچ کرده از رود خانه خلب عبور نموده فرود آمدند و درین کوچ ظاهر شده که ثلث لشکر ظفر اثر

بصوب [illegible]
دیم [illegible]

مستقیم المزاج و بیمار بودند و ثلث دیگر بلکه بیشتر از غلبه بیماری و از بیماران هیچ کاری دیگر نمی‌آمد و نهب و غارت
با قتال و جدال چه رسد از مشاهده این حال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد
که فی المثل هفته دیگر در مراجعت تأخیر واقع شود احوال مردم اردو بنوعی مختل گشت که العیاذ
بالله اصلاح پذیر نبود و در آن وقت هیچ عملی از آن لایق‌تر و هیچ تدبیری جهت
اصلاح حال لشکر از آن صایب‌تر نمی‌نمود با تحکیم روز عاشورا در کنار آب
خلب توقف نموده بلوازم تعزیه داری حضرت سید الشهدا و لب تشنگان بادیه کربلا قیام فرموده
و روز بازار دهم کلمه العود احمد بر زبان آورده کوچ شد امرای چرچی بخیه را مقرر شد که از عقب لشکر آمده
و روز بلوازم حزم و احتیاط پرداخته شب در منزل نخجیر از دور نزول نموده با شنبه چون بیدار و دلان را
بلوازم پاس کشیک قیام نموده از شبیخون دشمن ایمن بوده تا در الکای مخالف باشند این قاعده را از دست
ندهند غافل نشوند و اردوی عظیم درین مرحله سه فرسخ را قطع کرده فرود آمده اند بعد از لحظه از جانب امرای جنداول
خبر رسید که سپاهی لشکر از جانب مخالف نمودار شده آهسته آهسته پیش می‌آیند حکم گیتی مطاع نفاذ
پیوست که اگر سپاه مخالف بعزم جنگ و محاربه پیش آمده آهنگ محاربه سازد هنداشان نیز بمدافعه
قیام نموده ما را خبردار گردانند و اگر او رکیه رای جنگ نداشته باشند در بند حفظ حال و احتیاط سپاه
مشغول باشند غازیان نیز محاربه را داخل که گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانند
و بقاعده که قرار یافت عمل نمایند بعد از اندک زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه
پیش آمده و تیر غلغا کرده خود را بغازیان رسانیدند فیما بین نیران قتال اشتعال یافته و کار از
چپقله و احتیاط گذشته حضرت اعلیشاهی ظل‌اللهی بهرام بن حسین خان و بعضی از امرای چغتائی را به محاربه
ایشان تعیین فرموده و به فیروزی دولت و اقبال سوار شده عطفه عنان فرموده و نوبت مراجعه
و تعیین پیش فرستاده دست راست و چپ قول همایون را بمردان کار و دلیران معرکه پیکار

الحکام

الحکام داده و علمهای ظفر قباب کشوده بمقابله اعدا شتافت و بعضی امرا را کمک لشکر چرچی تعیین
نموده پیشتر فرستادند و قول همایون بتعاقب در حرکت آمده چون قریب یک فرسخ و نیم از اردو دور شده
بمعرکه قتال نزدیک شدند غازیان عظام که از بهادران اوزبک که دستگیر شده بودند و در بند زنجیر در آورده معلوم شد
که در وقتیکه خبر کوچ کردن جنود قزلباش باقی خان رسید متفکر شده که آیا سبب مراجعت چه بوده باشد جمعی گفتند
اینها در توقف حضرت عسرت و تنگی آذوقه کرده گفتند که فرصت را از دست نداده بتعاقب ایشان
می‌باید کرد جمعی دیگر از شیر سغدان و آتالیقان روزگار دیده کار آزموده قضیه حضرت شاه اسمعیل و شاهی بیک
اوزبک را چنانچه مشهور و در صحیفه دهر مسطور است که از مرو بیک منزل کوچ کرده و شاهی بیک خان از انی تعاقب نموده
از قلعه بتعاقب او بیرون آمده سپاه قزلباش عطف عنان کرده فیمابین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و فتح
و اقبال قرین آن پادشاه شیردل گردیده شاهی بیک خان بقتل رسید و محملست که این شاه و عالیجاه
که با شما همان معامله پیش گیرد و بدین جهت مصلحت در تعاقب نمی‌دیدند با آخره از غلوی بهادران جنگجوی
از لشکریان بتعاقب بیرون آمده بکنار آب رسیده فی الفور عبور کرده آماده قتال شدند و از آنجانب نیز
امرای عظام با این شایسته جنگ مشغول گشته از جانبین داد دلاوری دادند تکمش خان استاجلو که
قراول و چرچی و پیش جنگ بود حملات مردانه نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیده از آب
گذرانیدند و درین اثنا آوازه توجه موکب همایون پادشاهی بمعرکه رسیده تکمش خان و جمعی دیگر از
شاملو و جمعی از دلیران لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نموده در آن طرف آب معرکه
رزم و پیکار گرم گردیده تا غروب آفتاب بازار گیر و دار گرم بود و بعد از غروب نیز وی اقبال
شاهی نسیم ظفر و فیروزی بر شقه اعلام ظفر فرجام هرا و علامات اقبال وزیده و شکست بر لشکر مخالف افتاد
و نا هوا تیره و تار شده بود غازیان مخالفان را تعاقب ننموده و سر و زنده می‌آوردند و قریب
شاه علی خورشید نمایشد و اردوی همایون از دشت خبر شکست مخالفان رسید

۱۹۶

کس بقدغن نزد ایشان فرستادند که چون شب بمیان آمد صدای ارغنازین در آن طرف آب توقف نمایند
و باز کردند بعد از لحظه که خاطر از کید و غدر مخالفان جمع کردید موکب همایون بجانب اردوی معلی
حرکت نموده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند و تا چهار دانگ از شب متوجه دیدن سرها
و خبر تبها بودند عبدالرحمن بی نامی از امرای اعتبار اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف در آمد
و نام و نسب خود بیان کرد چنانچه عادت مرضیه اشرف است که با گرفتاران بتخصیص جمعی که غایبانه طریق
آشنائی داشته باشند بطریق مهمان عطوفت نمایند با او همین نموده همان لحظه بند از دست او گشودند و جبه
خون آلوده که در بر داشت بیرون آورده رخوت پوشیده نوازش فرمودند و سایر گرفتاران از
همان شب بیاسا رسانیدند و از لشکر اوزبک سوی شریف خان برادر محراب خان قاجار که نام و نشانه داشته
باشد ضایع نشده و جمعی چنین تقریر کردند که اگر موکب همایون بعد از محاربه مذکوره رجعت نموده بطرف بسطام
کوچ نمیفرمودند باقی خان اوزبکیه را دیگر جرات توقف و قدرت محاربه نبود اما چون حضرت اعلی
برای صایب عزم مراجعت جزم کرده بودند و بیماری در میان لشکر ابتدا یافته بود و احتمال ظهور تعفن
بعید نبود گویا این طریق سلامت را از دست دادن صلاح ندانسته فسخ آن عزیمت ننمودند
و در عالم سپاهیگری و رعایت حزم با این قدر فتح و ظفر از جای در رفته برگ قرار دادن
کردند الحق در آن وقت هیچ مصلحتی شایسته تر از آن نبود و در نصف شب بود که
نامداران نصرت اثر که کارزار کرده در خدمت اشرف زبان بتهنیت فتح و فیروزی گشادند و
بنوازشات خسروانه سرافراز گشته باردوی خود بازگشتند بنوعی که مامور بودند در کمال
حزم و احتیاط بخدمت چنداول قیام مینمودند و اگر جایی احدی از پیاده و کابلی و ضعفای لشکر در
عقب مانده بود همراه می آوردند و هر کس از بیماران فوت شده در آنجا بنوعی که مدفن معلوم
نباشد دفن میکردند و بار اچنداول الکا تقرر نموده بیورت بیابان و قرچیان عظم بطرف بسطام

اردو

اردو و جمعی بطرف دست چپ تعیین شده بود که نیم فرسخ بلکه کم بر وقت باشند که اگر اوزبکیه اراده نمایند
که از عقب دست برد کنند ایشان آگاه باشند مجملاً آنچه لازمه حزم بود مرعی داشتند و چون در اندک زمان
جنگ واقع شد ضبط و تنقیح کرده بسبب غارت و اسیر نمودن بود و بر اطراف شهر و دیهات غارتگر با طراف و جوانب
رفته آنچه می یافتند می آوردند اردوی معلی کوچ کرده یک روز در پای قلعه توقف نموده کار و
و عطا یکشنبه از خود را نام نویس کرده مقرر شد که بجانب عراق کوچ نمایند خوار ایلی از اهل اردو
اهل خراسان و عراق نمایند بیک طرف الدین قصبه آن معموری ویران گشت و بسیاری از نساء و صبیان بدل اسیر
آمد کم کسی بود که اسیر از خود همراه نداشت در این مقام نکته بخاطر رسیده که بر جنبه و سنین بسالها
بآن شده مکرر از آن سنانب نمود ضمیر منیر خردمندان تجربه کار روزگار از روزگار پوشیده نماند
که در اوقات ان که سلاطین اوزبکیه بخراسان و ترکمان روم با آذربایجان بقصد مملکت گیری نهضت نموده
اسیر نمودن اطفال و عیال مسلمین جایز ندیده و از جانب شیعه اسیر نمیکردند و لشکر و قزلباش نیز
قیام نمی نمودند در زمان سلطنت سلطان مراد خان خواندکار روم لشکر اروام و تاتار بآذربایجان
فرستاده و این شیوه را پیش گرفتند چنانچه در قضیه تسخیر تبریز از اطفال سادات که ذریه طیبه رسالت
هاشمی بودند اسیر گرفته در استنبول بکفره فرنگیه فروخته و در زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان
پسرش طایفه اوزبکیه نیز در خراسان این شیوه پیش گرفتند و در مشهد مقدس معلی جمعی کثیر از ذریه
طیبه حضرت امام الجن و الانس و اشراف و علما و زهاد و ارباب ناموس و فرزندان
چندین هزار نفس اسیر شده در اقصی ترکستان و ماوراء النهر فروخته شد تا کابل و هندوستان
رسید چون دنیا دار مکافات است و انتقام این قسم اعمال شنیعه اوزبکیه در مشیت حق تعالی
حقیقی بهت قرار یافته بود و بسبب مقتضای فلکی و حوادث آسمانی اعمال ... از این شنیعه شده
بتحریک کارفرمایان قضا و قدر در این یورش چندین هزار نفس باسیری افتاده از وطن جدا

شدند و بعد از آن نیز حکام استراباد مکرر از جهت تنبیه ترکمانان اوخلو و کوکلن که از اسلحه بحر نامی مندارند لشکر کشیده
بسیاری از آن گروه بی ایمان باسیری افتادند اما چون ارباب تحقیق دیده بصیرت و انصاف نگاه ترقی درین داعیه
نمایند فی الحقیقه حضرت اعلیشاهی ظل اللهی درین باده ثواب ارباب هدایت و رهنمایان طریق اجتهاد در یافته اند
زیرا که در میان خیر و ظهور و رقم قیدیت که بر صحیفه حال اسیران مذکور کشیده شده بود طریق بسیاری
و جب الاسیر ایشان سلوک میکردند و چندین هزار نسا و صبیان در بسا فروخته شد و اهل ایمان شده و ما فیه
شعار مذهب حق شدند و اکنون بسر حد جنوبی القصه از اندخود کوچ بر کوچ روانه شده حضرت اعلیشاهی ظل اللهی
در کمال حزم و احتیاط و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا قرص آفتاب در تنور فلک بریان شده قشون لشکر زاید
برده در هر مرحله آنچه نهایت ملاحظه سپاهیانه بود بجای آورده دقیقه فرو گذاشت نمیکردند در جوانب
قاش جمعی از اوزبکیه بعزم دستبرد آمده بودند بفوجی از قورچیان رسیدند جلو گرفته دست چپ اردو
معین بودند بار خوردند قورچیان از نخوت و غرور از طریق حزم دور افتاده متفرق و بی پروا یانه
در رفتند بعضی از اوزبکیه که از راه شبرغان بجراحت الکا آمده بودند از غفلت ایشان خبردار شده
علی الغفله ریخته تا جمع شدن قورچیان دیده بقیه قیام نمودند چند نفری از ایشان بضرب تیر اوزبک
ضایع شدند حضرت اعلیشاهی ظل اللهی یورباشیان آن طبقه را معرض به غضب و عتاب و خطاب در
آورده رقم اخراج بر تمامی آن جماعت و امیر و اویماق ایشان کشیدند چند سال مغضوب بوده
تا آنکه در سفر آذربایجان و محاربات رومیه و تسخیر قلاع مرداگیها از ایشان بصدور یافت
و هر یک کرراً خدمات نمایان کردند و تدارک آن تقصیر نمودند و بدستور در سلک قورچیان
انتظام یافتند اما همیشه بین الاقران بآن تقصیر مورد سرزنش گفتار و مثال بودند ملخص که چند کوچ
بجگتو رسیدند و قلعه آنجا را خراب کرده بازمین هموار ساختند و از آنجا بار جاق آمده چون بظهور
پیوست که قلعه سلطان شاملو ساسیه ضبط آن سرحدیست از روی تنبیر داده بیوسف خان ولد بوداق خان

که حاکم مشهد مقدس معلی بود تفویض یافت و چراغ سلطان شاملو برادر او نیز در آن حدود الکا و اکثر
برادر تعین فرمودند و باحتیاج لشکر او از زره و اسلحه و یراق مضروبات قلعه و آذوقه سیورغال کرام
یافت و حکومت مشهد مقدس معلی محراب خان قاجار شد بلکتاش خان ولکش سلطان برادر
خصیب یافتند همد و محال تیول خود رفتند و موکب همایون از آنجا متوجه دار السلطنه هرات شده
بفیروزی و اقبال آن بلده جنت مثال را داخل شدند و در دار السلطنه مذکور بجامع جلال اسعد
که باقی خان لشکری بحکومت فرستاده و اراده دست درازی بسرحد خراسان داشت حضرت اعلیشاهی
ظل اللهی فوجی از غازیان منصوره را بسر انجام مهم فرستادند و بلغار نمود سلک جمعیت ایشان و رود
لشکر مسعود از هم پاشیده بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند تحقیق در ساعت حضرت اعلیشاهی ظل اللهی
متحمل انواع شداید گشته عساکر منصوره رحمت بسیار کشیدند و جمعی کثیر از سر طائفه بمرض اسهال مبتلا شدند
چنانچه بسیاری از امرای لشکر و مردم فرومایه که بیمار خود را متعلقان گذاشته بودند از منزل رحلت نمودند از عالم
غربت بقیم آنکه مساوات او ز اطبه مرده کشی کرده سر او را امر نمودند هنوز غرق رنج ایشان باقی بود در حال میکردند
و تغسیل و تدفین بوجه شرع صورت نمی گرفت وارباب جلادت و در رضا جوئی ولینعمت از ارباب دیگر و از مرد القضیه
سه روز که در هرات بودند هنوز از آن جاده عظمی باقی بود ازشان میرزا که درین سفر رحلت بعالم
عقبی کشید سید بیک کمونه که از نقبای نجف اشرف و از زمان شاه جنت مکان در سلک امراء و ارکان
انتظام یافته مهردار مهر مبارک شرف نفاذ بود و سید محمد جد او در زمان خاقان سلیمان شان در بغداد اشعار
شاه سلطان ظاهر ساخته بحکومت حله اقدام نموده و در رکاب همایون آنحضرت در جنگ چالدران شهادت
یافت و در زمان جلوس همایون اگر چه در الکا و تیولات و اسباب و جاه و حشمت او تقصیری شده بود اما
منصب مهرداری و قرب خاص ماضی داشت دیگری ابراهیم خان والی لار که در منزل آن در یکان
بطریق مهمان معزز و محترم بود بیمار شده بمرض اسهال رفت دیگر بیساول باشی قورچی شاملو که از مقربان

آن طایفه در سلک مقربان بود و پیر یعقوب دست‌غیب که از سادات شیراز و متخلص آن ولایت بود به مرض
گرفتار آمده در هرات از جهان درگذشت مولانا قوتی شوشتری که از افاضل روزگار و سخن‌سنجان نادره
کار بود در سال عمرش بصرصر اجل از پای درآمده در اندخود مدفون گشت القصه از شهر طبقه طایفه
جمعی را افنا نمودند از انتساب حقیقت‌انساب بمودت زبان قلم از تعداد کشیده داشت رحمة الله علیهم اجمعین
اهل الایمان **ذکر حرکت حضرت آفاق از خراسان بصوب عراق بحافظت و خوشدلی تمکنه و رفت**
به یمن ملاطفات الهی چون رایات نصرت آیات از سفر بلخ رجعت نموده در دار السلطنه هرات نزول اجلال
واقع شد چند روز در جهت نظم و نسق معاملات توقف نموده از آنجا به مشهد مقدس معلی تشریف بردند و چند روز
در آنجا با نجاح مطالب و مدعیات حکام کرام و صوبات و اعیان و جمعی را با انوار احسان خسروانه
و خلاع فاخره شاهانه خوشدل و سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمودند و دو سه روز در
آستانه مقدسه تبرکا اوقات شریف صرف سرانجام کار آستانه و انجاح مطالب و ملتمسات خدام
و ارباب وظایف و سایر مهمات آستانه نموده از آنجا عنان عزیمت بجانب عراق منعطف و چندی
چند در النگ رادکان خیمه اقامت نصب نموده به قورچیان عظام و ملازمان خاصه شریفه
پرداخته چند روزی در آن کنده نشاط شکار و افزایش خاطر ها بودند جمعی که در سفر خدمات شایسته
بظهور آورده بودند به انعامات سرافراز گشته جمعی که در خدمات مقصر بودند از ملازمت سرکار اخراج شدند
و بعد از فراغ از آن امور از راه خبوشان شکار کنان روانه اردوی کیهان پوی را با اغروق از راه
خبوشان و [illegible] روانه نموده خود جریده با معدودی از مقربان به کالپوش تشریف [illegible] در دون
تشریف برده قلعه [illegible] و مهمات آنجا رسید تا علی سلطان غلام خاصه شریفه [illegible]
رتبه والای ایالت و خانی سرفراز گردانیده حکومت الکا دون را با او عنایت [illegible]
و خاطر از مهمات آنجا جمع فرموده در الکا خار باردوی کیهان پوی ملحق شدند و [illegible] زاده [illegible]

او بکمین را با یار محمد میرزا و رفقا رخصت قزوین داده در محاله که بایشان شفقت شده بود ساکن
گردند و از راه سیاه کوه بکاشان آمده مردم کاشان شهر را چراغان کردند و تا به صبح چراغان
گرم و روشنی افزای طرب و نجابه خوشدلی بودند و از آنجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفیروزی
و اقبال در مقر دولت ابد مدت لا انفصال نزول اجلال فرمودند و فصل طرب اکثر [illegible]
و زمستان را در دار السلطنه کذرانیده داد فراغت و خوشدلی دادند **ذکر رسیدن ایلچی**
آمدن ایلچی از جانب شاهی بیک خان حاکم قندهار که از امرای سلسله پادشاه و الا جاه جلال الدین محمد اکبر
فرمان فرمای هندوستان و عرضه داشت اخلاص آیین با پیر اعلی نوشته اظهار اخلاص و دولتخواهی
و نیکو بندگی کرده نفایس و امتعه و پیشکشهای لایق ارسال داشته بودند و نکاران حضرت اعلی اجلال
او را نوازش فرموده عطایای ارجمند ارزانی داشتند **ذکر احوال باقی خان بعد از معاودت موکب معلی**
از تقریر راویان چنین بظهور پیوست که در وقتی که میانه لشکر فیروزی اثر و قزلباش و ازبکیه جنگ
به تکرار پیوست محاربه واقع شد غلبه از جانب عساکر نصرت شان بوقوع پیوسته خبر شکست ازبکیه
بباقی خان رسید مضطرب گشته همان شب اراده نمود که سالک طریق فرار گشته بجانب ماوراء النهر
رود بعضی ریش سفیدان و آق سقالان روزگار دیده در آن شب مانع آمده بعرض رسانیدند که معلوم نیست که
موکب معلی پادشاهی بچه اشتغال و بچه کاری لشکر عازم خراسان شده از منزل کوچ کرده اند
خاطر او اطمینان نیافته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و چون در صحیفه تقدیر ایزدی رقم گشته بود
که باقی خان چند گاه در آن ولایت علم اقتدار افراشته کامروای دولت گردد و [illegible]
با این سانحه از وقوع آمد [illegible] دو تکش روی در آن دیار نهاده و بعد از معاودت موکب معلی
چون جمعیت لشکر روی داده بود اراده یورش بدخشان نمود زیرا که بعد از کشته شدن عبد
المؤمن خان جماعت ختایی و بدخشانی از بیم اوزبکیه در قلعهای کوهستان خزیده بودند و از هر گوشه سر بر آورده

199 فراهم آمدند و بدیع الزمان نامی از نژاد خوجها جرار که از نژاد دختر شاه سلیمان والی بدخشان
بود بر خود و اهالی ساحته معاونت او برگشته از آن ملک بیرون آمده درین دو سال که میان اوزبکیه
فترت بود آن ولایت در حیطه تصرف میرزای مذکور و سپاه چغتای بود و چون باقی خان در آن
ولایت درآمد بدیع الزمان میرزا طاقت جنگ صحرا در خود ندیده در قلعه متحصن شد بدخشانیان اکثر او
بیوفائی کرده متفرق و پراکنده که میان ایشان افتاده عاقبت امر باقی خان بر قلعه مستولی شد و بدیع
الزمان میرزا را بدست آورده از پای درآورد و آن ولایت را بیکی از امرای معتمد سپرد در خلال
این حال بعضی از امرا که با او قصد غدری داشتند بپایه سر رسیده شرح واقعه آنکه چنین مذکور شد
که در حین توجه رایات جلال بعضی امرا او برگشته که از باقی خان بیگانه بودند و پیغام تاکید کرده بود صفه
کرده قرار داده بودند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیر خان پیش نمایند بعد از خبر رجعت موکب
همایون از آن ناحیه باز آمدند اما چون از اهل موضعه اظهار دولتخواهی نزد او زبان بافشای آن باز
گشاده بود در توقف که خاطر او از توهمات لشکر یکبار جمع شده مهم بدخشان نیز بر حسب خواهش
سر انجام یافت در مقام رفع بدخواهان درآمد امرا او برگشته را که در ضمن آن موضعه بوده بهانه
گناهی پیدا نموده جمعی از دولتخواهان و فدویان او که از کین باز رسیده در تنها محاوره عتاب و خطاب آغاز
نموده اظهار این مقدمه نموده آن جماعت انکار کرده شخصی که کشف این سر نموده با ایشان مواجهه شد
حکم گرفت و دیگر آن جماعت شد سر چهار نفر از او برگشته که هم درین دو داشتند بپایه سر رسیده در عوض
آن جماعت نوبت گروهای خود را تعیین نموده کامرانه در قلب بنای کار اعود نموده و کار او
چمن و دنیش بر سری آغاز نهاده و ملکی محمد خان قزاق که در ماه گشت لوای استقلال بر فیض کرده بود بر علما و سران شریعت اداد
که نوبت مذهب تجویز نصاب کرده مجالس بر نصب شاه و نساه ند و بر علما درا دیه اربابود و کورکیت الترفیق داد یکی
آورده المادریم صورت قربان شریعت او بعیت و قت صلح کرده کرده اما همواره با رای شکوه و سلطوت قاهره شاه والی التهی علیه

و ازدحام

و ازدحام لشکر و تلاش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشه‌مند بود اظهار نمود که عنقریب شاه والا جاه
لشکر بدین دیار خواهد کشید لا فهامی کرد که پیش از این مرز و ترک نموده با نوع کام او گشته بالمرانی
سرحد خود تحریک نموده که با امرای عظام مرو و جام و هرات خصوصیت و آشنائی دارند که با یکدیگر
ترک خصومت کرده متعرض مملکت یکدیگر نشوند و مانع آمد و شد تجار و واقف نگردند امرای عظام
حقیقت حال را بعتبه علیه ظل الهی عرض نمودند از موقف جلال حکم همایون بنابر رفاه حال رعایا صادر شد
که بمقتضی موکب همایون ازین طرف واقع نشود و بر ضعفا و مساکین سرحد کوشیده ابواب آمد و شد تجار مفتوح
مسدود نسازند و درین سال چنانچه مذکور شد روی نموده دست درازی از طرفین واقع نشد و ولایت
خراسان به نیروی دولت قاهره مهبط امن و امان بود اما در خاطر حقیقت بیان رسوخ داشت که بعد از
اصلاح حال لشکریان و آسوده‌گی سپاه ظفر پناه دیگر باره یورش جانب بلخ اتفاق افتد و بعون عنایت
الهی درین مرتبه مکنون خاطر انور حسب دلخواه صورت ظهور یابد و باقی خان نیز بر همین تمیز از آن اندیشه‌مند
بود بر حسب اتفاق بیرون سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایا بار روی دست داد که توجه موکب همایون
بآن طرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و فتح آن
بعد از استماع این اخبار تزلزلی از خوف نهضت همایون در خاطر بود زایل شد و مطمئن خاطر گشت
و بفراغ بال بر وساده دولت و اقبال تکیه زده بعشرت و کامرانی مشغولی داشت تا اینکه زمانی بعد از
چنانکه عادت او است زیاده ازین بسیار اثر افتاد و در اندک روزی چنانچه ز زبان الهام بیان اشرف
گذشته بود مکافات کفران نعمت عبدالله خان اتفاق افتاد و که درباره زمانه گان سلسله او کرده
از ملک موروث محروم و سلخ ماه اجل گرفتار آمده در سنه اربع و عشر و الف از دار فانی بعالم باقی انتقال نمود
نظم
اجل جامه عمر بر دامنش که از تخت بر تخته انداختش
وقایع سال نوشقان ئیل مطابق اربع عشر و الف
سال هفده هم جلوس همایون شاه ظفر نصیبت
و کره اسباب عالم افروز بر اقلیم زمانه تقریر

کرد آهنگ طرب باز؛ در عشرت بر روی خلق شد باز؛ بهم پیوسته شد عقد شب و روز؛ نوید
عیش و عشرت داد نوروز؛ زمین گسترده مهد خسروانه؛ بگیتی زد صلای شادمانه؛ نسیم نوبهاری عطرسا گشت؛
هوای گلستان بهجت فزا گشت؛ نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تاتار عطر پروری آغاز نهاد و نکهت ریاحین
مشام خوشدلان و دل گشادگان را کرده کوس نوروزی صدای بهجت افزای جهان افروزی در نه رواق آسمان انداخته
صلای عشرت و شادکامی بگوش عالمیان در داد و خسرو خورشید علم آرا که تخت نشین دار الملک
فلک چهارم است در روز جمعه هشتم شهر شوال احدی عشر و الف از آرامگاه حوت بشرف جای حمل خرامیده
لوای شوکت و اقتدارش ارتفاع آسمانی یافت و جهانیان را خرمی تازه و بهجت بی اندازه روی داد آمد لوای نشاط و
شادکامی بر روی خلایق گشوده گشت شهریار رزم و بزم جوی بزم خوی بر سبیل معهود و رسم معتاد در دار السلطنه
اصفهان بزم آرای محفل نشاط گشت بر حسب فرمان در باغ نقش جهان مجالس بهشت نشان ترتیب داده
و اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای [illegible] افروختند پذیرفت **نظم** زبس شمع در
مجلس افروختند؛ دل راهبان فلک سوختند؛ در آن بزم روشن چو خورشید و ماه؛
بهین لعبتان مرصع کلاه؛ خرامان همی مجلس آراستند؛ مسرت فزودند و غم کاستند؛ القصه
بیست شبانه روز سپاهی و رعیت داد عیش و شادکامی داده شهریار انجمن آرا به اعلاف خسروانه
طرب افزای خاطر بوده از نتایج بهجت افزا که درین سال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت
و شادکامی گشت آنست که حضرت واهب بی منت اکلیل سعادت و بختیاری و افسر سلطنت
و شهریاری را در گرانمایه بختیاری عمر و جهان [illegible] از انجا [illegible] بظهور آمد
یعنی فرزند ارجمند بحضرت اعلیشاهی ظل اللهی عطا فرموده در ساعت سعد آن مولود صاحب قران محمود
از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده از خلوص عقیدت و غلامی حضرات ائمه معصومین
[illegible] را موسوم گشت امید که در سایه بلند پایه شهریار سعادت پرور در حضر و [illegible]

نوروز بانگ

ذکر بدست درآوردن قلعه نهاوند و [illegible] بد که آنحضرت برخورداری خاطر مبارک رضاجوئی و رضا و منایقه شو
جنود عثمانی [illegible] و دیگری از سوانح اقبال که در اوائل این سال بظهور پیوست بدست آمدن قلعه نهاوند است
که چنانچه [illegible] در ایام فطرت و آغاز جلوس اعلیحضرت ظل اللهی چنانچه در طی وقایع آن سال مرقوم کلک بیان گردید
در قبضه نهاوند و توابع همدان که قلمرو علیشکر مشهور است و مسکن بسیاری از طوایف لرستان است ترتیب داده
تعیین نموده علوفه و مرسوم ایشان را از خزانه بغداد میداد بعد از آنکه فیمابین حضرت اعلی و سلطان
خواندکار روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که در حین التقا و تصلیح آنچه در تصرف هر یک از
طرفین بوده باشد ممالکان متعلق بوده جانبین تعرض ننمایند قریب یازده سال آن قلعه در تصرف رومیان
مانده و ازین طرف بنابر شرایط عهد و پیمان متعرض آن نشدند اما بر طبایع حکام قزلباش که در اتحاد و وفاق
داشتند نهایت گران بود که رومیه ده روزه راه از مساکن ایشان گذشته قلعه مذکوره که وسط معموره لرستان
بلکه عراق عجم است آمد و شد نمایند مکرر از حقیقت این را ارکان دولت پادشاه روم اعلام شد که بودن این قلعه
و لوار درین میانه بالاخره موجب فساد و قصور بنیان مصالحه و اتحاد است و عنقریب از جهلای طرفین امری
صادر میگردد که باعث اختلال مصالحه باشد و فی الواقع بعهد و پیمانی که فیما بین وقوع یافته راجع اند
اولی این است که این قلعه خراب شود و ذخیره زحمت جانبین قبل این معنی نکردند بعد از فوت سلطان احمد خان
که پسرش سلطان محمدخان پادشاه شد در ممالک روم او باش و سپاهیان هر طبقه سر بشورش و فساد آورده
و حکومت اعلای امر نهاوند چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد عمال [illegible]
اقدام نموده پادشاه این و عساکر سرحدیه بشیوه جلالیان کشش کرده غلامان نعیم او بخود سر حاکم را که از جانب
پادشاه منصوب بود بیرون کرده اذن احمد آقا نامی را از آقایان بغداد بر خود حاکم ساختند علوفه غلامان
نهاوند را که از بغداد داده میشد باز گرفته و بعضی از آن جماعت بحیله [illegible] علوفه در [illegible] این اندیشه
بعضی دیگر حصار نهاوند را پناه خود ساخته سر بطغیان و عصیان بر آوردند و متعرض حال علوفه [illegible] زیاده رود

و طغیان و بی اعتدالی می افزودند امرای عظام آن سرحد که حکم بغداد را از اطوار ناهنجار آن طایفه خبردار نمودند ارکان ۸۱
محمد آقای متقبل با رشتهٔ منصورت کشته روانه نمودند شد شکسته قلعه تمکین او نکردند و منع بعد اموال او و اسباب
او را غارت کردند محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه نموده از مسئولان این آستان استمداد نمود از موقف
جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر نصایح پادشاهانه باسم جماعت مفسده صدور یافت که ترک نافرمانی کرده پیرامون
عصیان و سپیدرویی نگردند و حسنخان حاکم قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد بامداد محمد آقا مامور شدند قبل از ورود
آن منشور جمعی از مردم حشام نخجوان و رعایای نخجوان قریه قلعه که از فساد ایشان بجان رسیده بودند هجوم نموده عازم
آن شدند که آن گروه را از حصار قلعه بیرون کنند و آنجماعه بمدافعه قیام نمودند فیما بین نایرهٔ شورش و آشوب
اشتعال یافت حسنخان جهت اصلاح این حال و امداد محمد آقا متوجه تبریز شده در شب رسیدن محمد آقای مذکور
ترک حکومت کرده پیلات روی بعثمانی شمرده سر خود گرفته از زمرهٔ سکنهٔ تحصار و ولی بیک و امیر یار شعار
شاهی‌سونی و دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که در تصرف ایشان بود بتصرف قزلباشان
داد و رومیان از این حال خبردار گشته بین الفریقین جنگ و جدال بوقوع پیوسته و سردار آنجماعت با چند نفر کشته شدند
قلعه بدست قزلباشان در آمد در خلال این حال حسنخان پای قلعه رسیده بقیه السیف را امان داد و هر کدام بطرفی
رفته و قلعه خالی شده حسنخان حسب الامر اعلی بتخریب آن پرداخت وقوع این حال که اصلا در خیال نگذشته
باعث آن شد که عنقریب امر مصالحه اختلال پذیرفت و ارادهٔ یورش تبریز که در خاطر انور بود قوی گشته
مضمون این مقال که شعر ز آب خورد ماهی خورد خیزد نهنگ آن به که از دریا ستیزد بی اختیار بصحرای ظهور
وقوع یافت ذکر یورش موکب جهانگشا بجانب آذربایجان و فتوحات عظیمه قلاع و بلاد که در آن سفر خیر اثر روی نمود
عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن سخن سرایی نوای دلگشای فتح آذربایجان باعث توجه موکب
ظفر نشان بدان مملکت زینت بخش بیان برین آهنگ می سراید که چون سلاطین بتأییدات الهی و نیروی دولت ابد پیوند
عرصهٔ دلگشای ملک ایران از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردید و خاطر اشرف همایون فی الجمله از آن امور

فراغت یافت

فراغت یافت همواره شعلهٔ غیرت در کانون ضمیر انور زبانه کشیده پیش نهاد همت والا نهمت ممالک
شیروان و آذربایجان که معظم ممالک ایرانست و از حوادث روزگار متصرف سلاطین روم گردیده
تخصیص دارالسلطنه تبریز که از بلاد مشهورهٔ آفاق و تختگاه فرمانروایان مالک الاشکوه ایران بود در عهد دولت همایون
بدستور سابق در حوزه تصرف این دودمان در آید و هر گاه ازین مقوله حکایات بر زبان می‌گذشت بعضی از خوانین دولت
و کارروانان سلطنت که بنا بر عافیت طلبی از شکوه جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی جاه سلاطین روم سخنان
حکیمانه مذکور مجلس خلد آیین نموده منازعه و مجادله با طبقه روم صلاح دولت ابد پیوند نمیدیدند و آتش غیرت را
برشحهٔ کلمات مصلحت آمیز فرو نشانده در تسکین نایرهٔ نزاع و جدال می کوشیدند و ظهور این مطلب علیا بمقتضای
همت والا منوط بضمیر منیر ملک آرا بود ولیکن چون فیما بین صورت صلح روی نموده بود حسب آیه کریمه لا
تنقضوا العهد از نقض عهد و پیمان احتراز نموده خاطر را تسلی داده بودند تا این عزم بکرسی و قوع نشیند لطف غیبی بود حصول
این معما بقلم تقدیر در لوح قضا نگارش یافته بود اسباب آن بتیاری کارکنان عالم غیب سرانجام
یافت از قضا بعضی از آن طرف بعضی مقدمات بظهور رسید که بمقتضای مضمون و بالضرورت لازم آمد و بوجهی که
در فوق به تحریر پیوسته اعاظم روم و بیشتر روم و بیشتر لشکر اکراد سر بشورش و فساد بر آورده دماغ
هر یک را سودای خودسری شور و شر مند ساخت و حکام سرحد شیوهٔ جلالیان اظهار طغیان و عصیان
نموده با منصبان این طرف به سلوک ناهنجار پیش گرفته شده بی ادبیها از ایشان بظهور می آمد چنانکه احمد
پاشا که در آن اوان فرمانروا بود چیزی را از تجار خاصه شریفه شاهی گرفته و بطمع مال اقتیل آورد و مسلمانان
کلی از خاصه شریفه را متصرف شده در شیروان نیز بلا رمان اشرفا که بجهت خریداری ابریشم و جواهر از اطراف
داغستان رفته بودند گرفته اموال ایشانرا غارت کردند و حضرت شاهی ظل اللهی تجاهل و تغافل از آنها
فرموده بتغافل پادشاهانه مسکوت گذرانیدند و مطلب اعمال قبیحهٔ پاشایان سر حد بسمع شاه روم و وزرای اعظم اعلام
نتیجه بر آن مترتب نگشت و در سلوک ناپسند اصرار نموده بفرمان پادشاه خود عمل نمیکردند مجملا این معنی برد

سرحد اعتدال تجاوز نموده بسرحدی انجامیده بود که زیاده از آن تاب و تحمل مقتضی غیرت شاهانه
و حمیت پادشاهانه نمی نمود در خلال این احوال میانه غازی بیک کرد که از اولاد شاهقلی بیک بلباس بود
و بار و میان منازعه پدید آمده بود قلعه قارنیاق را که در حدود بلباس است بهنگام اراده او
اطاعت بیگلربیگی تبریز نیکرد و علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا حاکم شده بود بجهت تقویت او با
همراهی اکراد لشکر تبریز و نخجوان را جمع کرده بر سر ایشان رفت غازی بیک خود را بدامن
حوادث پناه بپایه سریر اعلی فرستاده استمداد نمود و سخن طرفین بنظر اشرف رسید که چون رویه بوالهوس
ظن ایشان که بنفاق آمیخته با قزلباش درکمین مواد تخصیص در تخریب قلعه نهاده بمنظر شده اند
و در هنگام فرصت بالقوه خود را بالفعل آورده عذرهای بی ریند در صورت مملکت آذربایجان و شروان را
که ملک موروث همایون است در تصرف جمعی بیدولتان جهال که با پادشاه خود یاغی گری آمده اند
و نشا از دست دادن بشیوه بهره مندان فیتا گردین چند روز که بیگلربیگی و حاکم تبریز بر سر
اکراد رفته اند و در قلعه کس چندان نیست اگر یورش همایون بر سبیل ایلغار رو دهد الغرب الفتح واقعه و قبل از
رجعت پاشا به تبریز رسیم تخمین که بسهولت قلعه بدست آید و صورت مقصود که فتح ممالک آذربایجان
باشد بحسن وجهی چهره نماید و این اشاره غیبی را با دو نتیجه از ساحت اقبال و مهمان حرم عزم
و جلال در میان نهاده قرعه مشاورت در میان انداختند چون مکرر امتحان شده
بود که آنچه در امور دولت بزبان صدق بیان جاری شده و دل الهام پذیر بتصدیق آن نموده
بی شایبه ریب و گمان سمت وقوع یافت درین ماده ضمیر صفا آیین اشرف که مرآت صور
غیبی و تجلیات لاریب است گواهی میداد که عنقریب این ظن بیقین پیوسته بمرغ امل
بدین مطلب علیا فایز و کامروا میگردند لهذا از رای ثاقب دو نتیجه آن مهمات ملهم اقبال
و تحریک کارفرمایان حوادث روزگار مقتضای این عزیمت قرار یافت جناب مولانا

جلال الدین

جلال الدین منجم یزدی که همیشه در تعیین ساعات و ملاحظه دقایق و درجات زمان طالع شناس
از سهم الحوادث فلکی مصون و اختیارات طبع و قادرش بسیاب تقدیر مقرون
بود ساعتی سعد که مسعود ناظر و از عیوب نجومی مبرا باشد و کواکب طالع همایون موافق اختیار باشد
نمود و بحسب اشتباه شهرت دادند که و تکیه لشکر بر سر نخجوان رفته اند
و رایات جلال جهت دفع فرقه ضاله متوجه فارس است بعد از چهار پنج روز که این
خبر در اطراف و جوانب اشتهار داشت مذکور ساختند که قاصدی از الله وردی خان
حاکم فارس رسیده که ذوالقدریه فتح عزیمت نموده اند و احتیاج بنهضت موکب
جلال منیت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی فرمودند که چون جمعی از ملازمان موکب اقبال
حاضرند و مستعد سفر شده اند و مدتیست که هوس سیر و شکار مازندران بهشت نشان
در دل جای دارد بسیاب مازندران میرویم که چند روزی در آن ولایت دلکشا
عشرت برگزیدیم از محرمان مراد و سلطنت سوی حاتم بیک وزیر و علی قلیخان شاملو
و الله قلی بیک قورچی باشی قاجار و سلطام آقای احدی ازین کنکاش اطلاع نداشت و به
و بخاطر هیچکس خطور نمیکرد که درین وقت بعضی از قوه بفعل آید از غرایب حالات
آنکه در آن روز که در اصفهان این مقدمه تمهید یافت در همان روز در تبریز مولانا
صبوری منجم از شهر بقلعه رفته بود که وکیل پاشا را که در قلعه تبریز مانده ملاقات نماید
و لیکن از و تفحص مینماید که خبر آمدن پادشاه قزلباش به تبریز چه مذکور میگردد
او چون خبری نداشت گفت که شما در شهر از چه کس این خبر را شنیده اید و کجا گفت
که چنین گوشزد من شد اما قایل را نمیدانم لحظه این گفتگو را میکرده اند بجهت
اتفاقی دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی در میان بوده درین باب

تفأل کرده اند از مولانا ضمیری منقول است که بعد از تفأل در صفحه یمنی این مطلع بود بیت عراق و فارس
گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است مجملاً تسخیر آذربایجان و شیروان پیش نهاد
همت والا گردید بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی اثنی عشر و الف ساعتی که اختیار شده بود پای همت در رکاب سعادت
و اقبال نهاده از دار السلطنه اصفهان بیرون آمدند یکشب در دولت آباد برخوار و یکروز در
کاشان اقامت دهشند و از آنجا ایلغار کرده به یک منزل در حدود قزوین رسیدند در آنجا حقیقت
نهضت همایون بصوب آذربایجان بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردید امیرگونه بیک قاجار را
که داروغه قزوین بود حکم شد که با غلامان و توپچیان که در آن حدود بودند نزد وی بموکب ظفر
قرین پیوندد و کس نزد ذوالفقارخان حاکم اردبیل فرستادند که با لشکرهای آنطرف که نزد او
حاضر باشند باستعجال بمیانج آمده در آنجا برکاب اقدس ملحق گردد و از حدود قزوین ایلغار نموده
بشش روز بتبریز رسیدند صبح روز دوازدهم شهر مذکور داخل شهر شدند علی پاشا قلعه قارنیاق را الصبح از تبریز
گرفته بود اما سنقور در آن حدود بود و رومی که در تبریز مانده بودند صبح خبر یافتند و در آن روز
که داخل شهر شدند صبحی بکاروانسرای شنب رسیده چند نفر که در آنجا از رومیه بودند و از عالم
بیخبر همان ساعت که خبردار گشتند بجنگ و بعضی گرفتار شدند و چون بقریه باسمنج که از آنجا
تا شهر یک فرسخ است رسیدند رعایا و مردم آن موضع را تا چشم بر فوج لشکر قزلباش افتاد تکبیر و
شعار شاهیسون ظاهر ساختند با آنکه از تشریف قدوم حضرت اعلیشاهی ظل اللهی خبردار
گردیدند جماعتی دوازده ترک حیدری که از خوف رومیه در زیر بغلها پنهان کرده بودند
بیرون آورده فوق کلاهات خود را بدان افسر گرامی آراستند و هر کس از رومیه که در آنجا بود
بقتل آوردند پیش پیش جیوش منصوره افتاده صدای بهجت افزای الله الله که شیوه و شعار طایفه
قزلباش است باوج آسمان رسانیدند از آنجانب الامرا علی جمعی پیش رفته که اگر مست باشند.

خود را بقلعه انداختند گروهی از اهل قلعه بیرون آمده در میدان و بازار بسبو و معامله مشغول بودند غلغله و شور
اهل تبریز بگوش ایشان رسیده تصور نمودند که اجامره و اوباش سرحدات خالی بودن شهر و قلعه
خبر یافته بطمع مال و غارت اموال آمده اند احتیاط کرده مقارن وصول مقدمه آتش بخش خود را
بقلعه انداختند و دروازه را بستند و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر
یافتند اگرچه در سر خیابان بسعادت رکاب بوسی فایز گشته از غبار سم سمند جهان پیما که سالها چشم براه
داشتند روشنائی بخش دیده بینا حاصل کردند اما شهر شهره تبریز طرفه ویرانه بنظر در آمد زیرا که در
سالهای پیش که بلده تبریز بتصرف رومیه در آمده اکثر تبریزی خالی بود رومیه رو بویرانی قلعه و جا نهاده عمارات
عالیه شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند اگرچه در تمامی مدت سال که مملکت در دست رومیه بود
جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده و تعمیر جمعیتی شده بود اما از بیست حصه
بر زیب و زینت یکجا حسبان نشده بود که ثلث آن از حالت اول بهم رسیده باشد مولانا [illegible]
تبریزی این بیت را در خرابی شهر خود گفته اگرچه در صفحه اول در طی وقایع آمدن عثمان پاشا و گرفتن
تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسبتر بود از تکرار اندیشیده مرقوم ساخت نظم وقوعی گر بلا
ننگین در دم میدهد درنی ۞ دلم از حسرت تبریز ویران تر ز تبریز است ۞ القصه چون موکب
شاهی بشهر رسید محافظان درون قلعه را مسدود ساخته بودند و در میان شهر منزلی که قابل
نزول اجلال همایون باشد نبود شب [illegible] تشریف برده در آنجا نزول فرمودند و مردم
آن ولایت از شهر و نواحی روی امید بدرگاه جهان پناه آوردند طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی
بود گرفته پایه سریر اعلی آورده بقتل میرسانیدند و بعضی باحتمال آنکه مبادا از جانب اشرف بخشش یابند
بی آنکه بنظر همایون رسانند مقتول ساخته سرهای ایشانرا بنظر اشرف در می آوردند اهالی
تبریز بان نوعی درین باده مبالغه نمودند که جمعی را که در عرض مدت سال با تبریزی وصلت کرده

بود دختر تبریزی در خانه داشتند و از وفور بیم رسانیده بودند و پدر او را در خوشی راه و اقوام دختر را
بسببی امر منظور داشته ایشان را از رو جانب فرزندان جدا کرده بقتل میرسانیدند و محبان اهلبیت
و دوستان خاندان صفویه که چندین سال بود که بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار محبت
اهلبیت طیبین طاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و انبساط با ایوان کیوان رسانیدند و آنچه
اخلاص و نیکو خدمتی بود از ایشان بظهور پیوست

ذکر محاربه حضرت اعلی در حالی که موکب معلی با علی پاشا و رومیه در تبریز و ظفر یافتن بعون عنایت الهی

فارسان مضمار سخن سرائی کمیت جهان پیمای قلم را
در جولانگاه معارک حدیث آرائی باین آیین بجولانگاه در آورده اند در حینی که موکب همایون گیتی ستانی
ظل اللهی بعون الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعت رومیه که بجرات قلعه مانده بودند
مغرور آنکه اجامره و اوباش بسر حد بخیال نهب و غارت ما آمدن دلیری و جسارت کرده اند قاصدی نزد
علی پاشا فرستاده او را ازین حال خبر دادند و پاشای مذکور این قضیه را سهل و آسان انگاشته عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داد و در حدود مرند لشکر نخجوان و اروان از آن جدا شده بالکای خود در رفتند
چون ادبار با آن طایفه روی آورده پیمانه حیات ایشان لبریز شده بود پرده غفلت در بینش بصیرت ایشان
پوشیده از طریق حزم و احتیاط دور افتاده در کمال غرور روی بجانب تبریز آوردند در منزل دیگر
قاصدی از جانب معتمدان ایشان رسیده که چنین معلوم شد که ذوالفقار خان حاکم اردبیل با لشکر خود در آمده اند
بکمال حزم مرعی دارند علی پاشا ازین خبر در آمدن متأمل گشته با خلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند
و عظما و ریش سفیدان عسکر در حرکت لشکر تکرار مشورت نموده چون اهل و عیال و اموال و اسباب لشکر بال
بالتمام در قلعه تبریز بود و اعتماد بر قلعه داری سکنه قلعه مذکور داشتند همگی شوق الفت پیش آمدن را صواب شمرده از ان
خبر خیالی نگرفته با پنج هزار کس که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند و در نسیم نزد ایل تخچی
پیوست که حضرت اعلی ظل اللهی بنفس نفیس نهضت فرموده اند قاصدی دیگر فرستاده علی پاشا را

از نزول اجلال موکب همایون خبر دادند پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته رایات
تهور و دلیری با کمال شجاعت و جمعیت پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است فرود
آمد حضرت اعلیشاهی ظل اللهی نیز متواتر کسان آگاه دل بجهة تحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده
بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت لشکر او معلوم کرده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه شخص
که بصوفیان رسیده آگاه بود خبر دادند و از جرأت و دلیری پاشای مذکور که چنین جا با کمال میل آمده
جای تعجب بود اگرچه در موکب ظفر قرین نیز درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس نبود اما مقابله و مقاتله
نمودن او با پادشاه عجم و سپه آرای اورنگ جم با آن قلت سپاه و کمی لشکر و عدم استعداد
از عقل دور می‌نمود با آنکه چون بتحقیق پیوست که رومیان بصوفیان رسیده اند در همان شب
رایات جلال از شنب غازان کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع حاجی
حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند صبح روز دیگر ذوالفقار خان را با جوقی لشکر ظفر اثر
فرموده بمقابله رومیان فرستادند هرچند مهم ایشان به مجرد توجه یکی از امراء عظام و فوجی از
دلیران لشکر ظفر انتما کفایت مقرون میشد و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود اما حضرت
اعلیشاهی ظل اللهی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد و دانش است مضمون این مقال

بیت
دشمن اگر پشه است سهل نباید گرفت * آتش اگر ذره است خورد نباید شمرد

را معمول فرموده
میمنه و میسره سپاه همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده خود بنفس نفیس
در قلب قرار گرفت و اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب چرخچیان در حرکت آمدند
صدای کرنای و نفیر کورکه و کوس در گنبد نیلگون فلک پیچیده از اطراف نیز پاشای مذکور
چنانکه قاعده رومیان است عرابها و ضربزن را اینکه استوار کرده بنیه و با توپچیان
و ینکچریان پیش انداخته خود با محمود پاشا در قلب لشکر قرار گرفته با یمن تمام پیش می آمدند تا آنکه

چون الفریقین تلاقی انجامید و مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و سنان بردند در اول حال رومیان آثار
جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه نمودند و چرخچیان جیوش دریا خروش قزلباش که از اول
همایون دورتر بودند با رومیه جنگ بدار امیکردند الوند سلطان ذوالقدر اوغلی که مقدمه
الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید بعد از آنکه قول همایون نمایان شد و شعشعه عالم افروز کوکب
نصرت قرین شاهی ظل اللهی بر ساحت معرکه که تبرزیان پرتو انداخت عساکر فیروزی نشان بیک حمله اعدا خشم
با مخالفان در آمیخته و آتش افروخته خاک معرکه را از تعدی باد پایان آتش نشر حرب بر فرق ایشان
ریختند چون رومیه تاب صدمه دلیران عرصه نبرد نیاورده از ملاحظه اعلام دولت شاهی و چتر فلک فرسای
شاهنشاهی ظل اللهی متزلزل و بیدست و پا گشته این المفر گویان راه انهزام پیش گرفتند و از مبارزان
قول همایون جمعی در تعاقب ایشان مامور گشتند و تیغ بیدریغ بر سر آن فرقه افشاندند و بطریقی که از آنگروه انبوه
در آن صحرا و کوه دیاری نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را اسیر ساخته سکندر بیکلی
برادر معتمد الحضرت محمد بیک گرفته آورد و حضرت اعلیشاهی ظل اللهی مظهر التفات و عنایت درباره
کمر بسته از عنایت پرورش جلیل اورا دلداری بسیار دادند خاطر شریف از او بفور عواطف خسروانه
از نکاره و تنبیه رسانیده اطمینان بخشیدند و او محمد امین بیک نام پسر صلبی خود اضطرار عظیم داشت
که مبادا در معرکه بقتل آید بهمان لحظه او نیز که جوان صبیح الوجه نیکو منظر صاحب جمال بود زنده آورده بندگی
موجب اطمینان خاطر پاشا گردید و شکر الطاف شهریاری که خلاف توقع او بود بجای آورد و جیوش
منصوره هزیمتیان را تا منزلی تعاقب نموده کمتر کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی که در سوادها
خزیده در شب تار راه وادی پیش گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و حضرت اعلیشاهی
ظل اللهی بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر بشکر محامد الهی و عطیه ارجمند پادشاهی بجای آورده بجانب سهند
عود فرمودند و همت عالی نهمت بتسخیر قلعه مصروف گردید ذکر تسخیر قلعه و شهر تبریز و

در آمدن

در آمدن آن ولایت بحوزهٔ تسخیر بعد از محاربه مذکور نزول اجلال در شهر واقع شد و حقیقت حال باهل قلعه
اعلام شد و پیغام نصیحت آمیز فرستادند که بعبث خود را در معرض هلاک در نیاورده قلعه را
بسپارند که هر کس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه
و مرسوم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشته اند داده میشود و هر کس اراده رفتن داشته باشد اهل
و عیال و اسباب و اموال سالماً غانماً روانه شود که اصلا آسیبی از عساکر منصوره باو نمیرسد و علی پاشا را
بپای قلعه فرستادند که با عظمای اهل قلعه گفتگو نماید و از لجاج و عناد که عاقبت وخیم دارد منع نماید
و در اول حال محافظان قلعه گفتگوهای سپاهیانه کرده پای از دایره امن و امان و سلامت
بیرون نهادند مصالحه و معاوده راضی نشدند و عساکر اقبال مآثر از اطراف و جوانب در آن مجمع
میگشتند و بمحاصره مامور گشته اطراف و جوانب قلعه را انجمن ها معدود قسمت نمودند از همه طرف
مورچلها نزدیک یافته در لوازم قلعه گیری میکوشیدند و از این طرف رسم قلعه داری بظهور آمده جرگه [illegible]
میکردند اما بر عقلای القوم و ارباب رای و تدبیر که عذری در امور داشتند ظاهر بود که سپاه قزلباش
عنقریب قلعه را قهراً و جبراً مفتوح میسازند و ایشان را بنابر قلت سپاه و فقدان ذخیره و عدم استعداد
قلعه داری طاقت مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در این هنگام مددی متصور نه لهذا در قلعه
مجمع ساخته در باب صلح و جنگ قرعه شوره در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفسار کردند ایشان از حسب
آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه آن جماعت را الصیانت نفس و مال و متابعت دولت آن نمودند و در
بواطن و ضمایر ایشان نیز خوف و هراس بیقیاس مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند
که اگر عهد و شرطی میان آید که وثوقی بر آن باشد قلعه را بملازمان کامکار شرف ملازم حضرت
اعلیشاهی ظل اللهی بنابر ترفیه حال خلایق و حفظ نام در رضای حضرت خالق امان نامچه برونق مدعای
ایشان در قلم آوردند و مهر مهر آثار مزین ساخته بقلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته دروب قلعه را

مانند نجب واقبال بر روی روزگار اولیای دولت ابد پیوند گشاده با اموال و اسباب خود بیرون
آمدند و بعضی از آن طبقه که اراده توقف نموده بودند بوعده کریمانه وفا نموده علوفه و مرسوم مضاعف دادند سایر را
بیکدفعه زر نقد بامن و امان بخشیدند و هر کس اراده رفتن داشت مرخص ساختند مقصود بیک ناظر بضبط اموال
مقتولان و اسباب و یراق قلعه مامور گشت و قرچغای بیک با جمعی از غلامان خاصه شریفه بجهت
محارست خانهای مقتولان قیام نمودند و آوازه فتح تبریز باطراف و اکناف ممالک رسیده فتحنامها بهر طرف
ارسال یافت از امرا اکراد غازی بیک و غوچی بیک برادرش با پسران او و شیخ حیدر ولد میره مکری
که مدتی بود با رومیان مخفی نفاق سلوک میکرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بشرف عتبه بوسی سرافراز
و بملازمت رکاب همایون معزز و ممتاز گشت و حکام اطراف رسولان بمبارکباد فرستاده بهجت
فتح تبریز گفتند و فرمان ایالت آن خطه دلگشا بذوالفقار خان شفقت شد برمزد با انجمید سلطان دنبلی که مدتی بود که بپایه
سریر اعلی آمده ملازمت موکب همایون مینمود و در غزو بلخ و خراسان همراه رکاب ظفر انتساب بود لکاجوری سلطان
لغازی بیک و مرادم و شیخ حیدر مرحمت نموده چراغ سلطان کرامپا را با فوجی از جنود ظفر ورود
کمک آنکس فرستادند که حوالی را محافظت نموده از لشکر نخجوان و ایروان خبردار بوده سوانح حالات را
بعرض میرسانیده باشند و امیرگونه بیک قاجار را که اسنورز بایاله اماره یکشه محل اعتماد شاه نبوده جمعی از مردم
طوالش و سوکلی بجانب اردبیل فرستادند که ایل و الوس و اویماقات آنحدود را جمع نموده در کنار
ارس رحل اقامت انداخته قاجار و مردم را که در قراباغ مانده اند بدین طرف دلالت نموده
نزد خود آورده نگاهدارد و از کنار ارس خبردار باشند که مبادا از رومیه که در گنجه و شیروان اند دست
درازی واقع شود علی پاشا را با پسرش مصطفی آقا سپردند که در منزل او مهمان باشند و حضرت اعلی در وقت
و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون تاب مقابله کرد پسندیده داشته بدین جهت او را منظور
نظر التفات گردانیده و جمیع اموال و اسباب او را که در قلعه بود باو ارزانی داشته مشار الیه

لکن چنان

بحسن اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف و لطایف در مجلس خلد آیین انیس بزم خاص گردید

ذکر توجه موکب همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح قلاع سپهر ارتفاع آن بعون عواطف ملک منان

حضرت اعلیشاهی ظل اللهی بعد از تسخیر قلعه و انتظام مهام تبریز کمر همت بر تسخیر دیگر ولایات
موروثه آذربایجان انداخته لوای جهانگشای را جنبش داده عنان عزیمت خسروانه بصوب نخجوان
و ایروان انعطاف دادند و در آن هنگام سید محمد پاشا مشهور بشریف پاشا که بیگلربیگی
نخجوان و ایروان بود لشکر آنجا را با محالها که توابع آنجا بود دوازده نفر بودند چنانچه مذکور شد
در مرند از علی پاشا جدا شده به نخجوان آمدند هنوز در جا و مقام خود آرام نگرفته بودند که خبر قتل و کشته شدن
لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا و بدست در آمدن قلعه تبریز بایشان رسیده متحیر و سراسیمه گشته
چون اعتمادی بقلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام بود خاطر بتحصن
و قلعه داری قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را با امارت نخجوان نوید داده با یکصد و
پنجاه نفر در قلعه نخجوان گذاشت و با علفا و سایر لشکریان و رعایا و نخجوانیان بایروان رفته و
جمعی را فرستاده آن قلعه را استحکام دادند و بنابر آنکه قلعه مذکور گنجایش آقایان تمامی آن
جماعت که قریب ده هزار کس بودند نداشت لشکر نخجوان حصار دیگر در جانب قبله قلعه عتیق جهت
مسکن خود طرح کرده تمامی سپاهی و رعیت چون سعد شب و روز کار کرده در عرض بیست روز
حصار مذکور را اتمام نموده آذوقه و یراق قلعه داری سه ساله سرانجام دادند القصه حضرت اعلیشاهی
بساعت مسعود از تبریز بیرون خرامیدند ذوالفقار خان را با امرا چرخچی مقدمه به نخجوان فرستاده
موکب همایون متعاقب در حرکت آمد و سردار محمود چنگز که چند گاه در میان رومیه جلالی
بود و آوازه جلادت و مردانگی او در میان رومیه اشتهار داشت و مدتی بود که پناه بسایه
چتر همایون شاهی آورده در رکاب فلک فرسا بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با یکصد نفر

از اوباشش متوجه ایروان گردید که در آنحدود دستبردی نماید اما از عدم شعور و بی‌هوشی در یکی
از مواضع قریبهٔ ایروان توقف نموده از شرب شراب و غفلت و مستی از لوازم احتیاط غافل افتاده و در میان
خبر یافته قریب یکهزار نفر بسر او ریخته او را مست و مدهوش آورده بقتل رسانیدند و بعضی از رفقای او مقتول و گرفتار
شدند القصه چون ذوالفقارخان با جنود ظفر ورود که متعاقب ایشان بود به نخجوان رسیدند اهالی
و اعیان آن ملک باستقبال مبادرت نموده اظهار شادی و خرمی کردند و جنود رومیه که در قلعهٔ نخجوان
توقف نموده بودند از آوازهٔ ورود موکب همایون شاهی ظل اللهی و شکوه لشکر فیروزی اثر قزلباش
هراسان گشته از جرأت و جسارت که در توقف قلعه و سپردن نموده بودند پشیمان شده قبل از ورود موکب
ظفر قرین دست در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقارخان فرستاده بجان و مال امان خواستند خان
مذکور آن گروه را بعهد و میثاقی که خاطرخواه ایشان بود امان داده و جماعت مذکور حسب الاتفاق چاره
نیافته طوعاً او کرهاً بیرون آمدند و قلعهٔ نخجوان نیز با توابع و لواحق و مضافات که معظم ولایت
آذربایجان است بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و رایات جلال کوچ بر کوچ بدان صوب رسیده
ظاهر بلدهٔ نخجوان محل نزول اردوی ظفر قرین گردید و مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که درین طرف
آب ارس بود قلاع را خالی کرده با ایروان جمع شدند و بندگان حضرت اعلی الکاء نخجوان را
بچراغ سلطان استاجلو مرحمت فرموده و میان مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقارخان محبوس بود
باو سپردند که چون خانهٔ ایشان در قلعهٔ ایروان است تا فیصل مهم قلعه ایروان نزد او بوده باشند
و درین منزل مصطفی بیک محمودی که از اعاظم امرای کرد و حاکم قلعه ماکو بود بعتبه‌بوسی مشرف
گشته مورد توجهات شاهانه گردید و از آنجا بفیروزی و اقبال متوجه ایروان گشته در ناحیهٔ دیدی
جمعی کثیر از اویماقات الپاوت و سعدلو و پازوکی و غیرهم که در زمان قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت
داشتند و در فترت رومیه اکثر در آن محال مانده بودند اظهار شاهسونی کرده بموکب همایون ملحق
گشتند

گشته و تمامی ریش سفیدان و ملکان ولایت مذکور نیز آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند از آنجا
کوچ کرده در یکفرسخی قلعه نزول اجلال واقع شد درین منزل قریب ده دوازده هزار نفر پیاده بر الکاء
و تراکمهٔ نخجوان و ایروان داخل اردو و مقرر شد که بپای قلعه آمده در سیبها کار کنند و از ابزار
جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار اقتدار ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده
بین الفریقین از کثرت محاربه وقوع یافته چند کس از جانبین زخم دار شده زنده دستگیر رایات نصرت
آیات بپای قلعه در حرکت آمده لنگر از کوه روانه شد و در دو سه روز پای قلعه را بسته دست برادر
و ضربزن و بادلیج گشاده و دوره و بهادران میان دیوار و ابواب قلعه در آمده کس محکم
مناسب فرود آمده و بجهت آنکه گلوله ضربزن و بادلیج که پرتاب از کنار قلعه می‌آید طرف
جبههٔ خود در سمت قلعه بود پناهی ساخته اقامت نمودند قلعهٔ ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی قلعهٔ
عتیق که فرهاد پاشا سردار در یورش اسبق بتعیین و تمامی که بتسخیر ولایت مذکور آمده بود
سکندرشان سلطان محمد پادشاه در خراسان بود در کنار رودخانه زنگی جایی در غایت استحکام
ترتیب داده و دور آن برج جایی ساخته خندق عمیق حفر نموده بود و یکی قلعهٔ کوچک که در بالای برج ازرک
که در پای جنوب و غربی قلعه بسبب استظهار مردم قلعهٔ بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه و سایر
مایحتاج از قلعهٔ بزرگ میبرند و دیگری قلعهٔ جدیدیست که در آن چند روز مردم نخجوان بجهت خود در جنب
قلعهٔ عتیق در طرف قبله در غایت استحکام ترتیب داده بودند اما فرصت تعمیر برج جایی و حفر خندق نیافته
بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی با امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر آورده اگرچه
تسخیر آن سد حصین که محکم و مشحون بمردان کاری و آلات قلعه داری و ذخیره و زاد و آلات مملو
و مستحفظان سه قلعه با یکدیگر متفق بودند و در نظر خاص و عام نهایت اشکال مینمود و در زمان ظهور
دولت و جهانگشائی سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جنود قزلباش تعهد غلبهٔ قلعه از رومی گرفته

و آن قلعه ترتیب داده بوده و قلعه
کرچی نام نهاده و فاصله بین
القلعتین دو سه تیر پرتاب بوده
مستحفظان آن قلعه هم

باشند و پیش از ظهور چنین مشهور بود که قلعه از روی کرکش امری محال است حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همت والا
مصروف تسخیر آنها داشته اطراف و جوانب قلعه را بر امرای عظام و قورچیان و غلامان و سایر عساکر
نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را به تسخیر قلعه کورچی مامور فرموده و توپچیان
بیک را با غلامان خاصه شریفه و هر یک از امرا و اعیان و عساکر را به محلی مناسب تعیین فرمودند
و رومیان در کمال قدرت و اقتدار به مدافعه و محاربه مشغول می‌بودند چند مرتبه با جمعی کثیر از قلعه بیرون
آمده در فضائی که جانب قلعه جدید بود صف آراسته مستعد رزم و پیکار می‌گردیدند و از این طرف نیز لشکر ظفر
اثر قزلباش به مقابله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی می‌داد و از طرفین جمعی قتیل و مجروح
می‌گشتند و در یکی از معارک شیخ حیدر کرد بابا که خود را بر رومیان زده به زخم تفنگ مقتول شد و چون
رومیه پشت به قلعه داده و پس‌تر آمدند و جلادت بابا جان قزلباش از جهد و غیرت جوانان تا پای قلعه رسیده از
تفنگچیان رومیه که در کمین نشسته بودند به زخم تفنگ غازیان از خندق اسیر کرده و در این معارک حیدر سلطان از
جوانان دلیر کار آمد ضایع شدند حضرت اعلی که کار را در این طرز جنگ ندیده امر فرمودند که رومیان
فضائی که کورچی زده جمعی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان کار آزموده در آنجا کشیک نگاه
دارند که هرگاه از دروازه لشکر بیرون تواند آمد فرمان واجب الاذعان صادر گشته ترتیب چپر
پرداختند و غازیان به محاربت چپر مشغول شدند رومیه را از بیرون آمدن و صف قتال آراستن را
مسدود یافته ترک آن کردند و از این جانب در امر محاصره و ترتیب سپاه سعی موفور به ظهور رسانیدند
و برخوردار بیک توپچی باشی را به ریختن توپ مامور فرمودند و مقرر شد که در شهر ایروان که پای
قلعه کفر سخت توپ ریزی مشغول باشند و کس به تبریز فرستاده بال‌یمز بزرگ و چند توپ بزرگ
که در قلعه تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان نزد ذوالفقار خان داده که بر قلعه کورچی زنند
زیرا که تا آن مفتوح نمی‌شد از آن طرف پیش آوردن متعذر بود و در میان قلعه عتیق و جدید به استظهار قلعه

کورچی

کورچی یکبار در رودخانه و باغات تردد می‌نمودند و رفتن لشکر قزلباش بمیانه و قلعه و سیاه‌چشمان در تنگنا
بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ می‌زدند از اتفاقات حسنه توپ
برجی که چشمهای آب در آنجا بود خورده فرو ریخت و چشمها بسته شد و آبها ریخته
در آن حال بشهامت ملازمان ذوالفقار خان جلادت نموده بمیان دره که فاصله مابین
القلعتین در آمده و متحصنان قلعه کورچی از فقدان آب و در آمدن قزلباش بمیان دره سراسیمه گشته راه
تردد آب آوردن بر خود مسدود یافتند و شبی از آن شبها از قلعه بیرون دویده جنگ کنان خود را به قلعه جدید
انداختند و چند کس از رومیه مقتول و زخمدار شدند و قلعه کورچی به تصرف در آمد و این معنی مقدمه فتح و ظفر گشته
غازیان جلادت شعار بیشتر از پیشتر در امر محاصره و استحکام سیبها کوشش می‌نمودند اما چون برودت عظیم در هوا
استیلا یافته شدت کرده سورت سرما بمرتبه‌ای رسید که دستها از حرکت باز مانده قریب که زمین نیز از غایتی
انجامید که پوستین لباس کرباس کون ارکند آن عاجز آمدند بیچاره زیاده از آن سعی و اهتمام غازیان سبب
نمی‌شد و همین قدر بود که سیبها را استحکام داده شب و روز لوازم احتیاط بجای می‌آوردند و رومیه
کمتر به کثرت از طرف سیبه قرچغای بیک و غلامان بیرون آمده چنین اتفاق روی نمود که از آقایان معتبر رومیه
بود زخم تفنگ یافته به نجابت نفر رومیه زخمدار و مقتول شدند و نامردی با ترکیب بدین درجه
به محاصره قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و رومیان در انداختن بادلیج و ضرب زن
نوعی مبالغه می‌نمودند که در هر خیمه از خیام اردوی همایون ده دوازده گلوله جمع شده بود و جمعی
کثیر از ترکه در میان اردو و مردم اردو بار بار از ضرب گلوله و بادلیج ضایع شدند اکنون حسب
چنان می‌نماید که اول تحریر وقایعی که در این زمستان در پای قلعه ایروان دست داده شروع نموده
بذکر تتمه احوال قلعه و شهر و تسخیر آن حصن حصین که کارنامه سلاطین روزگار و خواقین نامدار است پردازد
و منه الاعانة والتوفیق **وقایعی که در آن زمستان در حین محاصره قلعه ایروان روی داد و فتح بابا جان قاضی بیک و جغاله**

هوشمندان کارآگاه و باریک‌بینان عالم اشتباه صورت این مدعا بحسن وجهی جلوه ظهور داده که
هرگاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع تأیید درخشیدن آغاز و دست بختیاری پرده‌گشایان سراپرده غیبی
ابواب فتوحات از کمین الطاف لاریبی از چهره آن سعادتمند گشایش یافته اسباب سعادت
و رفعت و اجلال آن صاحب اقبال باحسن الحال مهیا و آماده میگردد مصداق این مقال احوال
سعادت منوال شهریار بی‌همال اعنی حضرت اعلیشاهی ظل الهی تواند بود که چون پای همت در
رکاب دولت و اقبال نهاد بمقتضای همت ارجمند قلعه تبریز و نخجوان بنوعی که تحریر یافت بحیطه
تسخیر درآمد محاصره قلعه ایروان فرمودند و درحین محاصره قلعه ایروان سلطان محمد خان بن سلطان
مراد خان که در آن وقت فرمان‌فرمای ممالک روم بود بعد از آنکه پسر بزرگ [illegible] چند
یکساله حوزه [illegible] آثار سلطنت و پادشاهی از ضمیر احوالش لایح بود باغوای بعضی از
اهل حرم که ضد مادر او بودند بحرم سرای خود طلبیده بدست خواجه سرایان ناچیز گردانیده
بود و از آن عمر ملالت تمام داشت از اخبار فتح تبریز و آشوب و شورش آن ممالک که در آن
بیشمار زیر [illegible] اتباع بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعةً و لا یستقدمون هادم
اللذات بر سرش تاختن آورده روی بعالم عقبی آورد و چون مشیت امور در قبضه قدرت
پادشاه لم یزل و لایزال است و در حقیقت پادشاهان مجازی را بی‌تأییدات الهی در انتظام امور
دولت اختیار نیست ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک که نظر را بر ظاهر
دارند ازین وقایع تا فزونی دولت و اقبال همایون و تزلزل احوال رومیه مستنبط گشته
احوال مستحفظان قلعه ایروان اختلال پذیرفت و وزرا و ارکان دولت عثمانی از این
دو واقعه هایله که باعث شورش و آشوب بود متزلزل گشته چون یکی پسر سلطان
مصطفی نام در حیطه دماغ منسوب بود عقد سلطنت احمد نام پسر دیگر او را که شانزده ساله بود

برگز

بر تخت پادشاهی جلوس فرمودند و بتدارک احوال مملکت پرداختند دیگر از سوانح ایام محاصره آمدن
میر محمد معصوم خان بکری که از امرای معتبر سلسله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه
و حاکم ولایت بکر بود که از جانب پادشاه والاجاه منوچهر بیک ایشیک آغاسی غلام خاصه شریفه که حضرت
سال قبل ازین برسم رسالت بجانب هندوستان رفته بود و جهت تجدید قواعد دوستی و یکجهتی آمده
تحف و هدایای لایقه آورده و از جمله هدایا یک قبضه شمشیر که غلاف و آهن جامه سراسر مطلا و
بالماس ریزه و جواهر ثمین بود و در میان عالم سنی فرستادن شمشیر مذکور را در حینی که
حضرت اعلی کمر بکین اعدا بسته متوجه تسخیر مملکت موروث شیروان و آذربایجان و
گرجستان بودند از جانب صاحبدولی و نجبا از خانواده صاحبقرانی و دودمان
گورکانیه که همیشه تیغ تهورش بر فرق اعادی افاغنه مظفر و منصور آمده بفال شگون گرفته
بفتح و ظفر شهریار کامکار اهدا داشته القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان بدرگاه
ظفرنشان رسیده باتفاق منوچهر بیک بشرف مجالست بهشت آئین دریافت و تحف
و هدایای پادشاهی را به درونخانه همایون آورده بر زبر یکدیگر چیده که هرگاه بر خیابانیده
از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلیشاهی ظل الهی از شاخ [illegible] صرف نظر
بجز خاصیت از تحف و هدایای مذکور نموده بسوی شمشیر که مشار آن فال شگون بوده نمود
دیدن آنها نشدند مدتها تا آنجا که بمدت چهار ماه که از بورت سرما شدت تمام [illegible]
میشد در درونخانه [illegible] و محافظت [illegible] مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه که شرف پادشاه
و اکثر علما و معارف رومیه که در اردو در کامستان حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی را با کشها(؟)
از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را با امرا و عظام و حکام ولایت و اشراف و اعیان
هر طبقه که در اردوی همایون جمع شده بودند هر قدری مراتب تقسیم نمودند دیگر از سوانح ایام

و در همین ایام آمدن بگندخان بن لوندخان والی گرجستان کاخت که از جملهٔ باجگذاران این دودمان
و تابع امر و فرمان بود و او بعد از پدر در گرگین خان برادر بزرگتر بحسب الفرمان شاه جنت‌مکان والی ولایت مذکور
گشته تا حین حیات آن حضرت رجادهٔ اطاعت و انقیاد راسخ بوده و همه ساله باج و خراج می‌داد
در آغاز جلوس نواب سکندرشان بنوعی که در صحیفهٔ اول نگارش یافته رومیان لشکر به تسخیر ولایت شروان
فرستادند و عبور آن لشکر از ولایت گرجستان بود بگندخان بجانب ایشان رفته در مرتبه آمد و او
و در جمیع امور با بازی گرک پر بود بخلاف سیمون خان والی کارتیل صلاح خود را در اطاعت و انقیاد
دیده با پاشایان و سرداران که می‌آمدند طریقهٔ بازگشت مرعی داشت و نزل و ساوری داده چند
بیکر و چون ولایات شروان را از آن بیچان بتصرف رومیه درآمد مشار الیه نیز باج و خراج قبول کرده
بنت تکیه بکار روم اظهار اخلاص می‌نمود و در زمان نواب سکندرشان که یکی پسر او [illegible]
مراد و فرستند کشته میرزا پسر خود را به جهت تحریر قواعد بندگی به خدمت نواب جهانبانی سلطان محمد را
فرستاده بود و او از اوان طفولیت در میانهٔ قزلباش نشو و نما یافته در خدمت اشرف از
زمرهٔ مقربان و مخصوصان مجلس خاص بوده بگندخان با وجود اطاعت رومیه آل اندیشی کرده
هرچند گاه کسان در درگاه جهان‌پناه فرستاده اظهار اخلاص می‌نمود و تحف و هدایا می‌فرستاد و با التفات
و عطوفات شاهانه سرافراز می‌گردید و درین وقت که تسخیر ملک موروث و نصیبهٔ تیمور[illegible]
پیشنهاد همت گشته متوجه آن دیار بود بیچان اتفاق افتاد و در همین ایام قلعهٔ ایروان گشته میرزا از خدمت
اشرف رخصت یافته به گرجستان رفت که پدر خود را به درگاه جهان‌پناه آورده که عذر ایام
سابق خواسته من بعد ترک هواخواهی رومیان نموده به دستور زمان شاه جنت‌مکان
تابع امر و نهی و فرمان شاه کشورستان بوده باشد و پدر را به انجمن قرب و لطف گفتار وعده
و وعید امیدوار نموده با این دودمان بپایهٔ سریر اعلی رغبت ساخته طوعاً او کرهاً با پسر روانهٔ آن‌دیار

و اردوی

در روزی که مشار الیه با رودی سیمون متوجه شد جمعی از امرا و ارکان دولت رفته او را به اعظام و
تکریم آورده و هم از گرد راه به بارگاه سپهراشتباه درآمده به پابوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی سربلندی یافت
و مبلغی زر طلا که در ولایت خود به القاب همایون مسکوک کرده بود چنانچه رسم و آیین گرجستان است که
بر سر پادشاه نثار کنند بدست گرفته در حین ملاقات نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف والا
با کمال مهربانی او را در آغوش مهربانی و التفات کشیده و بواسطهٔ کبر سن به انواع نوازش و الطاف پادشاهی معزز
و مباهی فرمودند و همواره انیس مجلس خاص و مصاحب بزم اختصاص بود و همچنین [illegible] بیک ولد سیمون
بحکم غلام خاصهٔ شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود و بسبب گرگین خان ولد سیمون خان که بعد از
گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل ولایت موروثی با بایات و دارالملک گشته بود و رفت و آمد
احرام عتبهٔ اقبال بسته در پای قلعهٔ ایروان به سعادت رسیده به شرف مجالست مجلس بهشت آیین مشرف
شده به تعظیمات پادشاهانه سرافراز گشت و در خلال این احوال گروهی از اویماقات متفرقهٔ ولایت روم
که به عبارت ترکی خود را سپه‌پرز نام نهاده به تغییرات روب شامیون شده قریب بدو هزار نفر
خانوار از روی امیدواری به درگاه جهان‌پناه آمدند و بعد از ولایت روم که عبور می‌کردند
هرچه می‌رسید به طریق تمام خود با یک بکاره روب جاده تسخیر شدند و ریش سفیدان ایشان به پای
قلعه به شرف سجده مشرف شدند به الطاف و نوازش سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار
و فیروزکوه جهت ایشان ییلاق و قشلاق تعیین یافته روانهٔ عراق شدند شمس پاشای قزاق از سرداران عثمانی
از امرای ذوالقدر و گروهی از اویماقات قزلباش که در قراباغ ساکن بوده و در فرصت رومیه اطاعت رومیان نموده
مرتبهٔ امارت و پاشایی یافته بود و جمعی دیگر از امیر شاه الدیلو و چلبی و غیر ذلک به پایهٔ سریر اعلی آمده
دیگر باره فرق خود را به پوشیدن تاج وهاج دوازده ترک اثنی‌عشری بفرق قدس رسانیدند و پادشاه گذر
به قبهٔ عفو گناه سرافراز نمودند [illegible] مقدار پادشاهی از ایشان [illegible] موجب اختلال احوال رومیان و مستحفظان

[illegible] ذکر رفتن الله ویردیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بکار ناساخته

در سال گذشته از زمره آقایان بغداد اوزن احمد که بوفور رشد و کاردانی از بسیار اعیان بمزیت امتیاز داشت
با حاکمی که از جانب خواندگار منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق بنام خود کشیده و با ملازمان
عتبهٔ علیای پادشاهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده عرض نمود که خطهٔ بغداد در ابتدای اولیای دولت ابد
بنیان محافظت نمودم هرگاه موکب نصرت قرین بدانطرف در حرکت آید یا یکی از امرای نامدار بدین
خدمت مامور گردد بنده اطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه را سپارم و چون توجه رایات
نصرت شعار بصوب آذربایجان بحکم همایون برین جمله نفاذ پیوست که الله ویردیخان امیرالامرای
فارس با عساکر ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر و حویزه بجانب بغداد رفته اگر اطوار اوزن
احمد را به صدق شمائم هواخواهان رسید بوعده وفا نماید بتسخیر آن ولایت پردازد والا بمقتضای
وقت عمل نماید الله ویردیخان حسب الفرمان قضا توامان با لشکر فارس و کوه گیلویه و خوزستان از
راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد حسن خان استاجلو حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان
با امرا و عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر الاعلی بخان مشارالیه پیوسته مجموع دوازده هزار کس جنگی ترتیب داده
با قشون آراسته و پیراسته بحوالی بغداد رسیدند و ابراهیم بیک نام شخصی را که مدتها بود از بغداد
شاهیسون گشته بملازمت عتبهٔ علیای شاهی آمده و در سلک غلامان درگاه منتظم بود برسالت نزد
اوزن احمد فرستاده او را بمواعید دلپذیر و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده
پیغام داده که ما حسب الامر اعلی بنابر وعده که بنموده بودی درگاه شاهی نموده بودی آمدیم اگر بوعده
وفا نمینمائی و کردارت موافق گفتار باشد هر چه در خدمت اشرف مجهول مقاصد و مطالب بخشیده
سرفراز و سربلند گردی والا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر پذیرفته باشد بظهور آید اوزن احمد چون امر
حکومت خود را بجهه استقلال پیدا کرده بود و ارکان دولت عثمانیه مصمم در اغماض و تغافل او بسته حکومت

بغداد

بغداد و امرای آن را عراق عرب را با او گذاشته بودند در نیوقت خود را بهواخواهی دودمان
آل عثمان منسوب نموده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآمد که بدین وسیله میان جماعت حکومت
خود را بهواخواهی دولت رومیه استحکام داده نقد رابطه مذهب یاران ابراهیم بیک را که
پیغام آور پیش او بود بخلاف تا عهده تعقیب آورده و لوای مخالفت مرتفع کرده تا عاقبت
این کردار زشت گرفتار آمد رسیده و آنچه رسید و برتو آن از آن سرگذشت بر صفحه احوال
آنچه خواهد یافت بالجمله در روزیکه جنود نصرت شعار و نظیر بر شهر بغداد رسیدند تختچه های جلادت
از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی اثر صف قتال آراسته و از اینطرف نیز افواج قاهره
در حرکت آمده مبارزان معرکه رزم حسین خان و حسن خان که در چشمان جنود اقبال بوده
پای مبارزت پیش نهاده و بیاد حمله صرصر آسا سلک جمعیت آن طایفه را از هم ریخته خاک معرکه را
بخون مبارزان آمیخته و تختچه بغداد آب مقاومت نیاورده روی هزیمت بجانب شهر آورده
و دروازه شهر و قلعه را بسته خاطر بتحصن و قلعه داری قرار داده و سپاه ظفر قرین مبارزان را
قریب به دروازه تعاقب نموده جمعی کثیر از ایشان بهلاک آمده و چنانچه چند نفر را در کنار
تختهٔ شهرستان عدم فرستادند و خان و امرای عظام در کمال شوکت و اقبال آمده
نزول اجلال کرده فرود آمدند و در همان روز منشور اقبال از موقف عز و جلال شرف صدور یافته
مضمون فتح نامه مشحون آن خطاب مستطاب که با بشارت همایون از اول حکمت و در آن منطوی و
مندرج بود و خطاب آن بکلمات دلپذیر که قلم تقدیر در صحیفه تدبیر پادشاهان والا شکوه که پرده
گشایان اسرار غیبی‌اند رقم تصویر داده و آن بود که اگر اوزن احمد از عهده پشیمان گشته در
مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون در نیوقت کرمت به تسخیر ولایت مرز روم آذربایجان
و شروان بستانم والیوم نفس نفیس همایون مدار قصبه ایروان فرموده و آمدن لشکر عظیم از جانب

پادشاه روم باستخلاص محصوران و محاربهٔ جنود نصرت نشان مهلت از دو طرف خود را پاریزند جواد
نمودن مصلحت وقت ندید در بغداد خود را انجام و قلعه مشغول نساخته متوجه آذربایجان گردیده
بموکب نصرت نشان پیوندد و چون در آن وقت شاهد تسخیر ملک بغداد در نهانخانهٔ تقدیر الهی روی در نقاب
احتجاب داشت خان موی الیه برای فرمان گشته بمحاصرهٔ قلعه پرداخت و [illegible]
راه معلوم شد که پسران قباد ولد میر عمر که از امرای حق روی بوده در قلعهٔ زنجیره و آن حدود اقامت
داشتند متعرض جنود اقبال گشته مضرت و آسیب کلی که متعاقب [illegible] آمده رسانیده اند چنانچه
آن خاکساران که در خارستان [illegible] وطن دارند بدرستی همت لازم دانسته جمعی از عساکر گردون
بدین خدمت مأمور گشته روی توجه بمساکن آن قوم آوردند و بیوت و الوس ایشان که در مکمن [illegible]
رحمت غضنفر بوده بدست در آمده متعلقات ایشان عرصهٔ نهب و تاراج شد و میر عمر نام پسر قباد که از باب
سرداری قوم از برادران امتیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعهٔ زنجیر گریخت و از افواج قاهره
و عمادیان حسین خان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند میر عمر فرصت دخول
در قلعه ندید نیافته ارادهٔ فرار نمود [illegible] جنود پیروزی حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر
فیروزی اثر گرفتار گشته تمامی قلاع و ملک ایشان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده پسران
دیگر چون حال بدین منوال دیدند دست در دامن عجز و بیچارگی زده در ملازمت جناب [illegible]
کیهان پوی آمدند و براهیم بیگ [illegible] خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصوره در آمدند اما
چون نشانه از دولت نداشتند عاقبت روی گردان از عتبهٔ اقبال شده پای در وادی فرار نهادند
حسین خان حاکم لرستان با سایر امرا مرخص گشته بجانب قلاع خود رفتند [illegible]
متوجه اردوی همایون گردید حسین خان در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ ایروان [illegible] در روز که
فتح قلعه شده بود بپایهٔ سریر اعلی آمده بشرف بساط بوسی و نوازشات خسروانه سرافراز شده حسین خان

با نفر

با بعضی امرا بتاخت آخسقه و گرجستان [illegible] که الکاء منوچهر خان و [illegible] بود و به تصرف رومیه درآمده بود
مأمور گشت و آن خدمت را بر وجه مرغوب تقدیم رسانید بسیاری از نساء و صبیان کفره گرجی اسیر نموده
[illegible] این مراجعت نمود و دیگر از سوانح آن ایام تخریب قلعهٔ تبریز و عمارات عالیه آنجاست که
رومیان در عرض سی سال که آن بلدهٔ فاخره در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگرچه
اکثر صاحبان بیوتات و حمامات و متعلقات مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود [illegible]
معارک [illegible] خاک آورده بودند اما طایفهٔ رومیه خصوصاً اقربای آن قوم را علاقهٔ خاطر [illegible]
ارباب تعلق [illegible] بتربیت بست در آن خانها و متعلقات بود جهت قطع علاقهٔ آن طایفه و قلع و قمع آن خانها
و ازالهٔ عمارات و متعلقات و محو آثار رومیه بر ضمیر الهام پذیر لازم نمود و لهذا از موقف جلال فرمان این
باب باسم تبریزیان [illegible] صادر گشته [illegible] بیطاق [illegible] این خدمت [illegible] روز قلعه
مذکور و آن همه ابنیه و عمارات و حمامات و خانها و [illegible] آثار [illegible] و در این سال آقا میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بنقاش قلم [illegible] ذکر وقایع سال [illegible]
[illegible] نوروز جهان افروز این سال روز یکشنبه نوزدهم شهر
[illegible] اتفاق افتاد و خبر رسید [illegible] که قلعه [illegible]
و اقبال در ساحت [illegible] شاه انجم سپاه [illegible] قلعهٔ ایروان نزول اجلال
ارزانی داشتند و در مدت محاصره [illegible] هجوم لشکر و شدت زمستان [illegible]

حکم فولاد گرفت چندان کاری از پیش نرفت درین هنگام که شهسوار جهانبانی خورشید علم آرا با شکوه و حشمت
نواب انجم اعتصام در بیرون خرامید کمند زرین تار همت بر تسخیر قلعه بیت آباد جهان انداخت و افراد که
روزگار رقم ... انحطاط آورده قلعه کشایان باغ بهار جلوه گری آغاز نهادند و رزم آزمایان معرکه نبرد و بهادران
موکب اقبال بیشتر از پیشتر کمر همت به تسخیر قلعه کبریر بمیان چست بسته و وعده توپ قلعه کوب بزرگ که
هر یک تخته های نیز بر آن از برنک محاصره اخت ترتیب یافت و برای جهان آرا انجمت بر توظهور آمده است که
کرد تفسیر تیماکان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر در آورند و بعد از آن بتوفیق آسمانی از جانب حصار جدید به
پیش برده متوجه قلعه عتیق کردند و جناب بیکی با جمعی از غلامان و تفنگچیان خونخوار مقرر بود که از جانب قبله
حصار جدید پیش برده محافظت جانب شمالی قلعه عتیق بجهت اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان
مقرر گشت و کجیده و توپ را بطرف شرقی قلعه عتیق که مقصود بیک ناظر و علی بیوتات شاهی و مجموع
مین ... و تفنگچیان بر زیر یعنی تفنگچیان با نفس بود بر ده نصب نمودند و دیگر توپخانه که از قراباغ آمده و حکم ... ارد
با ... شده بود قرار گرفت که در مقابل جانب شرقی که با هم قلعه عتیق و جدید در برابر برج
سعید کر بمعظم برج قلعه و ارتفاع آسمان داشت حواله ترتیب داده پایه جلادت و مردانگی از آن طرف پیش نهند
و فرنک ... سلیح داران ... کورچی ... با جمعی از دلیران بیجانب شرقی قلعه جدید متعین شدند و از برج بزرگ که در
طرف قبله حصار جدید بود تا دروازه در عهده اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار گرفت و کجیوه را در آنجا
نصب نمودند و اطراف دیگر ... قلعه سرحد غربی که رودخانه زنکنه ... شهسوار ... بایکدیگر پیوسته آورده
از آن طرف متعهد بودند مردان کارزار ... انجام یافته قلعه را مرکز دار در میان گرفتند و هر یک از سرداران
مورچل خود را استحکام داده حواله ترتیب دادند و خاک پیش بردند و خاک که چون کوه بالا نموده بود برابر
حصار رسانیدند و نقبها بزیر برج و باره زده رخنها بضرب توپ در برج افکنده بسیار از آنکه ... تفنگچیان
از ... تفنگ راه عدم پیمودند و کار بر محصوران تنگ شده تزلزل و اختلال تمام با حوال ارواح راه یافت

و بنابر

و بنابر یورش قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده مبارزان قلعه کشا و دلیران رزم آزما آماده
آن کار شدند اما حضرت اعلیشاهی ظل الهی در امر یورش متردد و متفکر بودند بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی
باشی و ایلام آقا و غیرهم اراده یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز نمیکردند چنانچه قریب ده روز این معامله معوق
مانده این گفتگو در میان بود چه محتمل بود که خلق کثیر از جوانان کارآمد از زخم تفنگ ناچیز گردند و العیاذ بالله اگر
مهم تسخیر در این یورش صورت نبندد محصوران چیره گشته کار بدور و دراز کشد و در آن چند روز که در
بیرون این گفتگو بود در میان قلعه جدید اکثر خاک را که دیوار حصار تکیه زده بود باندرون کشیده
بالاخره قرار یافت که حضرت اعلیشاهی ظل الهی بنفس نفیس به سیبها تشریف برده برای العین مشاهده
نمایند و رخنها نموده بدانچه رای عالم آرا اقتضا فرماید جان سپاران عتبه اقبال را بدان مامور گردانند
که طاعت بر میان جان بسته بدان اقدام نمایند هر چند اینگونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و حزم
و احتیاط مقتضی آنست که وجود شریف زمان روایان و آلا ارشاد در معرض حصار آهنین محفوظ باشد
لیکن حضرت اعلیشاهی از رسوخ اعتقاد که بقضای آسمانی هیچ امری از پرده خفا بجلوه گاه ظهور نمی آید
از مخاطره رفتن پای قلعه احتراز نفرموده بدان بابه بی اندیشه برج حمایت الهی آراسته بمورچلهای
مبارزان فیروزمند تشریف برده ملاحظه ارتفاع سیبها کرده چون کار نزدیک رسیده بود
تجویز یورش نمودند و بتاریخ روز پنجشنبه بیست هشتم شهر ... انجمن عساکر نصرت اعتصام که
تسخیر قلعه جدید یورش بود و سیبها جمع شده منتظر بودند که هرگاه از جانب اشرف اشاره شود رو به قلات
مردانگی به تسخیر حصار آورند چندان جمعیت از ازدحام در سیبها واقع شد که دلیران جان نثار بر زبر
یکدیگر افتاده جای ایستادن نداشتند و از توقف ملال حکم قضا جریان بر آن جمله بنفاد پیوست
که در هنگام یورش چابک روان فرزانه مردانگی نموده مردم سیبها از جانب قلعه عتیق رو به
دعوا آغاز نهاده و توپ و تفنگ بسیار انداختند و از خوف خود حرکت کرده قدم فرا پیش نهند که شعله آن قلعه بجوه

مردو بقلعه جدید رسانیدند و قریب بطلوع صبح صادق که نائره سوزان انداخته و امواج قاهره بهر طرف از
توپهای خود بر برج و باره دویده از [illegible] که پدید آید و اهل شهر شوند و در این شب در میان از نائره تا صبح [illegible]
عظیم زیاده از شبهای پیش با پس احتیاط و درزیده تا صباح در برج و باره خرم داشتند اما بحصار [illegible]
بودند از اتفاقات حسنه که تایید ایزدی عبارت از آن است قریب بنصف شب هوا تیره یافته غمام سیاه قام
روی فلک را تیره و تار کرده باران عظیم باریدن گرفت در سورچالها چندان آب روان شد که از کثرت [illegible]
منصوره مجال حرکت نبوده تا صبح [illegible] و این معنی در عقده تاخیر افتاده و آن شب که در [illegible] هولناک قضیه یورش صورت
اگرچه ظاهر پرستان عالم صورت آن طوفان را سد راه فتح حصار دانسته اما بر دور اندیشان [illegible] ظاهر بود که قطره از آن
در سحاب اقبال یزدان بود و چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن منظور شد [illegible] که نزدیک شهر مذکور بود و جماعت عساکر
نصرت نشان در سورچال جمعیت نموده اما دیوارها شسته [illegible] تا نصف شب بلوازم حزم [illegible] شدند اما
بعد از نصف شب [illegible] آثار [illegible] چنین ظاهر شد که در برج [illegible] قریب بطلوع صبح [illegible]
محمد خان بود سرداران قزلباش یکدیگر را خبر کرده [illegible] از اطراف و جوانب یورش
انداخته بقلعه فرو ریخته از جانب قلعه عتیق [illegible] کشیده [illegible] آورده در میان [illegible]
خود را برج رسانیده جنگ در پیوسته [illegible] تفنگ [illegible] غلغله در میان [illegible]
انداخت و دلاوران لشکر قزلباش [illegible] بهم کرده [illegible] خود را [illegible] روز [illegible]
از [illegible] سپاه قزلباش [illegible] شکست شده [illegible] از اطراف و جوانب [illegible]
محیط یافته [illegible] قلعه را [illegible] قزلباش [illegible] غایب گشته [illegible] خود [illegible]
در [illegible] رسانیده [illegible] قزلباش آغاز [illegible] کرده
در اندک زمانی قریب دو هزار کس [illegible] اموال و اسباب [illegible]
نهب و غارت گشت و چون حصار جدید [illegible] دیده [illegible]

ازطرف

ازطرف سپه پیش آورده قلعه عتیق را دایره [illegible] در میان گرفتند خوف [illegible] از بسیاری [illegible] قلعه را [illegible]
[illegible] در جراحت قلعه [illegible] بظهور رسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقارخان [illegible]
[illegible] رسانیده آتش به دروازه [illegible] زده از طرف [illegible] خاصه شریفه [illegible] آقایان [illegible] بیگ خان
تبریزی [illegible] هجوم آورده [illegible] در آمده [illegible] دست [illegible]
[illegible] امیرگونه خان [illegible] برج [illegible] از طرف شرق بود یورش نموده [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] بطور [illegible] مردانه وار بر آن برج [illegible]
خود را برای العین مشاهده نموده [illegible] آن قوم [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شریف پاشا [illegible]
حال محصوران [illegible]
[illegible]
[illegible] این صورت [illegible]
[illegible] شریف پاشا را [illegible]
[illegible] شریف پاشا [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
رسیدن مدد و کومک در میان قلعه مذکور [illegible] که در آن قلعه بود جمعیت نموده [illegible]
[illegible] جنگ و جدال [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حصول مقصود [illegible]

دقیقه مقصور است و دور از عقل بود این مهلت دادن دلیران خرد سنجیده می نمود و نزاع شرف ازین
حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهان مطاع نافذ گردید که چون قزلباش رومیان فروغی از صدق و اراده
و عقیده در این شاید افواج قاهره پیشتر از پیشتر در قلعه گشائی و تفتیش محصوران اهتمام نموده قلعه را قهراً و قسراً مسخر
سازند دلیران جنود اقبال بعادت عساکر منصوره شروع در کار کرده بیکباره روی کوشش [illegible]
کار بر محصوران تنگ ساخته توپچیان آتش فشان ضرب [illegible] ضرب زخمها در بروج انداختند و در آن چند روز که
بازار گیر و دار از جانبین گرم بود هر پیشتر [illegible] اهل قلعه ابتلا یافته هر روز جمعی کثیر یک یک و دو دو از خوف قدم
خود را از بروج و رخنها انداخته و شعار شاهی [illegible] از تاب آفتاب حوادث بسایه چتر اقبال [illegible]
استقلال سنجیده تا کار بجائی رسید که گروه گروه خود را بی تابانه بزیر می انداختند چنانچه محافظان قلعه از ضبط
لشکر و حراست بروج و باره عاجز آمده شب عاشورا که مردم [illegible] اطراف بتعزیه حضرت سید الشهدا قیام و اقدام داشتند
غوغای عام عاشوریان [illegible] را محصوران قلعه شورش یورش تصور نموده جمعی که در آنجا متصدی [illegible] قلعه داری
بودند از خواب غفلت بیدار شده از روی اضطرار دست در دامن تشفع شریف پاشا زدند و روز عاشورا
که متعلق بسید الشهدا بود حضرت اعلی برسم معتاد لباس ماتم در بر کرده پوشیده بلوازم تعزیه داری مشغول بودند
شریف پاشا دیگر باره حسن آقای چاوش باشی را با بیرق [illegible] فرستاده بر وجه خاص آل عبا و شهدای
کربلا درخواست خون آن گروه نموده ملتمس او [illegible] شد و که در همان روز بیرون آمده قلعه را بسپارند اگرچه
آئینه خاطر عاطر از اطوار ناهنجار آن طایفه غباری داشت چون ارواح مقدسه شهدا را شفیع ساخته بودند بمصلحت
زنگ زدای خاطر انور گردید مقرر شد که فرج [illegible] غلام [illegible] با فوجی از غلامان تعیینه رفته محافظت قلعه
نمایند و یراق [illegible] بر کار پادشاهی ضبط کنند و پاشای مذکور با کسانی که اهل قلعه بیرون آمده در صحرا خیام
اقامت نصب نمایند بعد از تقسیم [illegible] هر کس که در این دیار [illegible] نموده اراده توقف داشته
باشند مختار است و هر کس اراده رفتن روم نماید مرخص شود حسن آقای چاوش باشی متعهد الزام اهل قلعه رفته

محصوران

محصوران از غایت [illegible] نجات یافته سر و رو شادمان بنوعی که قرار یافت بیرون آمده فارغ البال در خیام آرام گرفتند
و فرج [illegible] شد و از جمیع حصین که بتحقیق کلید سایر قلاع آذربایجان و شیروان بود بمحض تائید الهی
جنود ظفر [illegible] لوای دولت قاهره در آمده و جای راست زده [illegible] شهر و قطع تعلق [illegible] خود
کرده بودند اما [illegible] رعایت [illegible] آن طایفه را بر ایشان مسلم داشته و در میان بعد [illegible]
چنان مقرر [illegible] که در [illegible] ایشان خطور کرده بود قرار داده که لشکر [illegible] این [illegible] که علاوه [illegible] ایشان شده بود
[illegible] مبلغ ده دوازده هزار تومان عراقی در [illegible] انجام [illegible] نمایند و حضرت
اعلی [illegible] قزلباش [illegible] نموده [illegible] که آن مبلغ [illegible] ایشان [illegible]
سخن از [illegible] حضرت اعلی [illegible] قبول [illegible] شریف پاشا [illegible]
از [illegible] بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی [illegible] خاطر ایشان [illegible]
و [illegible] در قبضه [illegible] آن [illegible]
و از اطوار این [illegible] علیا که در نظر ارباب [illegible] بسیار نموده آن طایفه که [illegible] حوادث بوده
[illegible] شریف پاشا [illegible] بوده [illegible] تقدیر آسمانی در [illegible] روم افتاده بود
بعد از طی [illegible] نوکری [illegible] خدمت [illegible] کرده بپایه ایالت [illegible] رسیده بوده [illegible]
بوده و اراده [illegible] مشهد مقدس و مجاورت روضه مقدسه سلطان روضه رضا امام [illegible]
داشته [illegible] که در این [illegible] بهشت [illegible] جمعیت عالم [illegible] کامیاب [illegible]
کرده [illegible] از فرزندان و اموال و اسباب که در روم [illegible] بوده [illegible] توفیق ادراک این
سعادت [illegible] با جمعی از [illegible] و اتباع که قریب [illegible] نفر بوده روانه مشهد گردیده
و [illegible] شاهی هر ساله مبلغ [illegible] نقد [illegible] از [illegible] معاش او مقرر فرموده
و [illegible] که در ایام و لیالی [illegible] از سایر [illegible] در روضه مقدسه خدمت نماید [illegible]

پاشا را که خضر پاشا سرکرده و قوم کشته بجانب روم فرستند و حضرت اعلی منوچهر بیک چکنی را با جمعی از
قورچیان بجهت عیسیخان بیک ایشیک آقاسی را رفیق آن جماعت کرده که ایشان را بالتمام رسانیده
و رومیان که در قلعه اقامت داشتند در برابر آن مدت عیسیخان بیک را گرفته تا آمدن جغال اغلی سردار
در قلعه محبوس نگاه داشتند شرح آمدن جغال اغلی سردار و در قلعه قضایا که در آن حین روی نموده مرقوم کلک
بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت آن ولایت بامیرگونه خان تفویض یافته و امرا
اکراد که شاهیون شده و بپایه سریر اعلی آمده بودند شاه غازی بیک و منصور بیک محمودی و اولاد و احوال
مناسب مرحمت شده و از سلاطین کرجیه کرکین خان ولد سیمون خان والی کارتیل بجهت آنکه بسیار از ایشان
قلعه تفلیس و آخسقه دست درازی بمملکت او نمایند رخصت انصراف یافته مشمول عواطف خسروانه گردید
و از بنات سرفراز گردید غریق بحر احسان گشت والکسندر خان همچنان در اردوی معلی بود و در ایام جلال
بعد از قرار مهمات چخور سعد و انتظام امور ایروان از پای قلعه کوچ کرده در قرچ باغ نزول اجلال واقع شده

ذکر محاربه رومیان قراباغ با حسین خان زیاد اغلی صاحب گنجه و میان او و رومیان وقوع یافت

چون در زمان شاه جنت مکان ایالت گنجه و بیگلربیگی قراباغ بخاندان زیاد اغلی قاجار تعلق
داشت در ایام دولت روزافزون شاهی ظل اللهی از اویماق زیاد اغلو حسین خان مشمول تربیت
شاهانه گشته او را بقراباغ خطاب سرفراز نمودند درین هنگام با ایالت ممالک مذکوره (?) سربلند بود
در وقتی که موکب جلال از صوب آذربایجان در حرکت آمده مخالفت باسم او در صدد دریافت (?)
منصب والا نموده او منحصر شد که بقراباغ آمده کنار آب ارس را ضبط نموده هرگاه رایات ظفر
متوجه تسخیر آن ولایت باشند برکاب همایون پیوندد و تا آمدن او امیرگونه خان را با جمعی کثیر بسرحد
آن طرف فرستاده بودند که با فوج اخضر و آن صوب بران خدمت قیام نموده بعد از
وصول حسین خان بپایه سریر اعلی آمده باشد و چون امیرگونه خان با آن حدود رسید [illegible]

ابراز

از پی مدا آن زین عبور کرده و بجانب قراباغ شد جمعی کثیر از ایلات و اویماق قاجار و ترکمه و الوار و غیره که از
قراباغ شاهیون شده نزد او جمع شدند و او با جماعت ارس و حسن مدد پرداز آن سرحد آثار تسلط و اقتدار اظهار
ساخته عاقلانه در آن طرف آب ارس نشست و فیما بین رومیه و غازیان و تبر و او اتفاق شد و در صدد
اصلاح چشم زخمی بجهت نظر و رود در نشسته و بعد از آنکه حسین خان قراباغی بآنجا رسید حقیقت آمدن او [illegible]
بپایه سریر اعلی عرض رسیده امیرگونه خان حسب الامر بموکب نصرت نشان پیوست و قراباغی در آن طرف در [illegible]
بهر اوقات [illegible] ضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخته اما حسین خان با وفور شجاعت و دلیری القصه [illegible] بسیار
متکبر و خودرای و بزرگ منش بود از باده نخوت و غرور سرمست شده در صدد شدت خودرایی بود و از تلون مزاج کامل
در کمال الهیت فرو تیز شد آمده با امراء [illegible] عجب و غروری که [illegible]
رومیان قراباغ [illegible] سرداران بارای و تدبیر [illegible] بلوازم حزم و احتیاط میپرداخت تا آنکه
حوادث روزگار قدر را بخواب [illegible] غفلت بیهوش آمد و شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا که بیگلربیگی قراباغ
و حاکم گنجه بود و بعد از زمستان و صورت سرما که عساکر قزلباش [illegible] قلعه ایروان مشغول بود عساکر رو
که در قراباغ و آن حدود بود جمیع لشکر [illegible] شیروان نیز با او پیوسته [illegible] و در استقبال حسین خان
لشکر قزلباش که در [illegible] اقامت داشتند با [illegible] از گنجه بیرون آمده متوجه آن صوب شدند
و چون آوازه حرکت آنها بحسین خان رسید امرای ولوس آغرق را در یورت گذاشته با آنکه کیفیت [illegible]
لشکر خود [illegible] رزم مخالفان باستقبال نمود و چون تقارب فئتین روی نمود حسین خان [illegible] لشکر
روی زیاده از مردم [illegible] که با او سوار شدند از غفلت هشیار شده بعد از عزیمت جنگ [illegible] برای
رفتن شروع در مشاوره [illegible] بعضی [illegible] که با [illegible] رخصت محاربه جنگ [illegible]
خوب [illegible] بعضی گفتند که اول [illegible] بود اما عنان از جنگ کشیدن [illegible]
حسین خان از تلون مزاج [illegible] کرده [illegible] جنگ کردن را صایب شمرد

اردوی والوس را رخصت داده که بکنار آب رفته از پل خدا آفرین عبور کرده در محلی که از خطر ایمن باشد اقامت نمایند
و هر کس اسب زبون داشته باشد پیشتر روانه شود و قرار داد که خود با لشکر و سپاهی آهسته آهسته طی مسافت نموده بکنار آب ارس
رود درین اثنا معلوم شد که جماعت دنبک قراباغ چرخچی شده لشکر روم را از سر قزلباش می آورند و چون اکثر مردم
رو برجعت آورده بودند در میان سپاهیان مردم ایل والوس که اکثر از جماعت دنبک بودند و بخیال
آنکه مبادا آغرق تاراج رومیان خواهد شد پیشدستی کرده دست بتاراج و غارت مال یکدیگر آورده بسیاری
از اموال و اسباب امرا نیز بغارت رفت و با حسین خان و امرا اندک مردی مانده بود که طلیعه لشکر مخالف
نمودار شده صف برداراسته باین جانب پیش آمدند و حسین خان و لشکر قزلباش نزدیک شده بر اندرین وقت
هنگام … سولکن گفت مدعا آن بود که … آمدیم و دل در کرم الهی و اقبال روز افزون شاهی بسته مردانه
وار قدم در معرکه کارزار نهیم که آنچه مقدر الهی باشد بتحریر ظهور آید بجنگ منهزم گشته مورد عتاب
و خطاب شاهانه خواهیم بود اگر صلاح باشد یکبار خود را بر مخالفان زده دست و پائی که مقدور باشد بزنیم
و سپاهیانه جنگ کرده باشیم که یکبارگی در خدمت اشرف و میانه قزلباش بجهت … مغبون گردیم
از غیرت شجاعت … حسین خان و امرا با اندک مردی که مانده بودند قرار دادند که هر کس اعتماد بر جان
خود داشته باشد ایستاده و سایر مردم از معرکه بیرون رفته بایل رسانند چهار صد نفر دلیران رزم آزما
با حسین خان ثبات قدم ورزیده در برابر این عسکر … صف آراسته بجنگ مشغول شدند مردم
سلطان سوکلن که جوان شجاع دلیر بود قدم شجاعت و جلادت پیش نهاده با مخالفان جنگهای مردانه کرده و جمعی از
رومیان را از میان برداشته زخمی چند قوی یافته زنده گرفتار گشته بعد از گرفتار شدن او حسین خان و قلیلی از
غازیان که بمحافظه ننگ و نام مانده بودند شیوه آغاز کرده تیر باران کردند … جام خون آشام زنها
همه رومیان را بجوم مشغول کردند … از دشمن نجات یافته بیرون رفتند و حسین خان با
چند نفری که با او بودند جنگ کنان از معرکه سلامت بیرون رفته در چنین وقتی عظمی زیاده از چهار نفر

بهنجار از سپاه قزلباش ضایع نشده رومیه چون جلادت و مردانگی حسین خان مکرر بر فوج قلیلی از بهادران اقبال شاه
مشاهده نموده بودند بهمان قدر راضی شده بدست درآمدن رستم سلطان اکتفا نموده جرأت پیش آمدن نکردند و از همانجا طلب رجعت کرده
باز گردیدند و او در پاشا رستم سلطان را تعظیم و تکریم بسیار کرده جراحان بمعالجه زخمهای او پرداخته در قلعه گنجه نگاه داشتند حسین خان
در عقب او بکنار آب ارس رسیدند و روز دیگر رجعت کردند چون قزلباش از رجعت رومیه خاطر جمع کردند اکثر آغرق
بیادها و اسباب بتاراج رفته و بعضی ضایع شده بود آمدند و جمع نمودن مردم ایل والوس و تفحص اموال غارت رفته پرداخته
اکثر اسباب که بصورت ظاهر برآمد از شتر و خیمه و خرگاه که از حسین خان و امرا بغارت رفته بود بدست آمده تسلیم نمود
و علاوه بر آن … از میان رفت و حسین خان با کمال خجالت و شرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر اعلی عرض نموده اند
تا نیمه رفته بعد از آنکه این قضیه پروانه حضرت اعلی … چون اردو و شجاعت و دلیری او اطلاع داشتند
وقوع این حال را از شمول التفات باقتضای قضا حواله نموده مشمول التفات با هم او در قلم آورده بنیجان دلاور
خاطر او را تمکین داده اطمینان بخشیدند که در عالم سپاهگری این قسم خطا بسیار واقع میشود و تدبیر
عقلای صایب رای روزگار رو به مخالفت تقدیر برافتد و در معارک کار ظفر است و گاه هزیمت و این قسم
امور را حسابی نیست و چون … تسخیر قلعه ایروان نشده بود و عساکر منصوره بآن مشغول بودند در آن حال
و در آن هنگام در مقام اهتمام نشده بغرور رفت که حسین خان تدارک اختلال احوال مردم ایل والوس پرداخته که بعد از فتح
قلعه بموقف عرض اقدس … آنچه مقتضای وقت باشد بعمل آید ذکر فرستادن … از خیمه اقبال بعد که قراباغ برکرده که با سپاه
قورچی … تاراج نمودن … بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شده ساحت قراباغ
مضرب خیام ظفر اعتصام گشت چون هوای قراباغ بسیار گرم بود در آن هنگام توجه موکب همایون به ییلاق
یکه دره قلعه کره در شوره گل … رومیان مانده بود که … همایون در آن صوب لازم بود اجلال
آمدن لشکر روم … نیز داشت … خاطر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که لخت و جمع از سپاه ظفر پناه
بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیه بجنگ بیرون آیند ثبات ورزیده بمحاربه قیام نموده

خرابی کرده روی کار شان ننهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب نگردند لشکر فیروزمند جمعی از مردم رومی را
با امیر و الوس که هواخواهی رومیان در آن حدود توقف نموده‌اند و تا غایت بطرف ایشان میل نموده قتل و غارت
نموده محصولات اضافی را نابود کرده مراجعت نمایند که در وقت ییلاق که خاطر از مهمات ایروان
و آمدن لشکر روم فراغ یافت عنان عزیمت تبریز اولا معطوف کرده و بدین عزم در سنه [illegible] مکرر جانب
همچنین یک فوج قورچیان [illegible] را سرکرده کرده بدین خدمت نامزد فرمودند و او با سواری پانزده هزار کس
از جنود مسعود روانه جانب قلاع کرده و چون بحوالی گنجه رسیدند رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از
دیوار است شهر بیرون آمده صف آرا گشتند و قزلباش نیز تعبیه لشکر فیروز اثر پرداخته [illegible] قورچیان
آراسته مستعد رزم و پیکار گشتند و رومیان در اندک زمانی با [illegible] در آویخته آغاز [illegible] نمودند اما چون
چشمشان بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز و آویز کرده رو بسوی حصار
قلعه آوردند و در و بند قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق
تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر را بچنگ هلاک انداختند و برخی دیگر دستگیر شدند و از جمله گرفتاران [illegible] محمد
حسن نامی از معتبران رومیه بود که از قلعه تبریز فرار نموده بگنجه رفته بود و چون قورچیان بپای قلعه مأمور بودند در اطراف
محال [illegible] نزول نموده تا سه روز هر روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج بتاخت و تاراج فرستاده غنیمت بسیار از
اسب و شتر و گوسفند و اثاث البیت بدست آوردند و بسیاری را از ایشان رومیان باسیری گرفتند روز سیم
کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نمودند و [illegible] فسیح باغ [illegible] مضرب سرادقات اقبال بوده که
قورچیان با جماعه [illegible] آمده سرهای مقتولان را بر نیزه‌ها از نظر اقدس رسانیدند و [illegible] ایشان
مستحسن افتاد و اما اسیران چون نساء رومیان مسلمانان که شرعاً مذموم است مکروه شمرده حکم شد که تمامت
اسیران آزاد باشند و چند کس که ایشان را پنهان نموده بودند مورد غضب و سیاست گشتند و آوازه این معنی
بقلاع رسید و از مردم [illegible] رومی [illegible] آمده اسیر خود را برده و سایر غنایم که بقلم آمده [illegible]

بلکه پابان

بلکه پابان [illegible] شد کیخسرو خان پاشا [illegible] اسیر روم که بطریق [illegible] نگاهداری [illegible] زنده [illegible] ایشان را که مایه
عشرت و فراغت بود تا در حینی که جغال اوغلی سردار آمد از حد [illegible] قرار نموده برومیان پیوست و آن
قضایا در محل خود بحسب گذارش خواهد یافت ان شاء الله

ذکر آمدن اوزون احمد و حسین بغداد بقصد قلمرو علیشکر و محاربه نمودن با امرای آن سرحد و ظفر یافتن امرای قزلباش بر ایشان

در آن ایام که ییلاق قرخ بولاغ مضرب
سرادقات جلال بود از جانب همدان خبر آمد اوزون احمد و لشکر بغداد بآن ولایت رسیده و متعاقب آن چند
خجسته پیام رسیده مژده فتح و نصرت عساکر ظفر فرجام آن سرحد و بشارت گرفتاری اوزون احمد رسانیدند
کیفیت آن قضیه چنانست که بعد از آنکه الله وردی خان و امرا از بغداد مراجعت نمودند [illegible] و دیگر
عمرا که از [illegible] بیگیان تابع بغداد بود منصرف شدند و [illegible] پیوسته با اوزون احمد بیکجا رسیده که
چون حسین خان حاکم قلمرو علیشکر در [illegible] و حاکمی در همدان نیست آن سرحد خالیست تا عساکر
بغداد تا همدان آمده که قتل و غارت نماید که هم انتقام از قزلباش کشیده باشند و هم حکمت که آن آوازه
توجه لشکر عراق عرب [illegible] بهم بر آمده لشکر قزلباش را [illegible] بهم رسیده ترک تسخیر قلاع [illegible]
کرده روی بمراجعت ملک عراق آورند و بدین نیکو خدمتی منظور الانظار [illegible] پادشاه روم گشته بخلاف
که قبل ازین از و صدور یافته [illegible] گردند و ازین معنی غافل که کارپردازان عالم غیب [illegible] دولت
روز افزون را سرانجام [illegible] بدخواهان می‌پردازند محمد بیگ نام پسر خود را که در آخر
رتبه پاشائی یافت در بغداد قایم مقام کرده با ده هزار کس از سواره و پیاده و الوار که بطمع نهب
و غارت باو پیوسته بودند بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آوردند و از امرای قزلباش
قاسم سلطان ایماقلوی افشار و شاه [illegible] سلطان حاکم درگزین در آن سرحد و حدود بودند از آمدن رومیه
خبردار شدند قاسم سلطان کس بجانب حسین خان حاکم لرستان فرستاده و ازین واقعه اخبار نموده حسین خان
بلا توقف با گروهی از لشکر قزلباش و الوار بسرعت برق و باد متوجه آن صوب گشته بقاسم سلطان ملحق شد

و باتفاق دفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب ماوراء دشت که عبور روسیه در آنجا واقع میشد حرکت
آمدند و بجشامات قمر و علیشکر کس فرستاده اعلام کردند که هرکس از سواران که باشد بعزیمت دفع فساد ایشان متوجه شده
بلشکر ظفر اثر بپیوندند و بالجمله سواری سه هزار کس از الوار و قشار بسیار جنود ظفر شعار فراهم آمده بعد از مشاوره
و کنکاش رای همگنان بر جنگ قرار گرفته و از قلت لشکر ظفر اثر و کثرت مخالفان اندیشه نکرده تکیه بر لطف
الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی کرده بمقابله اعدا شتافته شدند و بعد از مسافت در دره تنگ ملاقات
عسکرین روی نمود و لشکر منصوره قرار دادند که چون لشکر مخالف بی ترتیب است پیشتر از آنکه لشکر مخالف از کیفیت
لشکر قزلباش مطلع شوند دلیرانه از کوه و دره بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ مقید نگردند
القصه افواج قاهره دو گروه شده یک گروه بسرکردگی قاسم سلطان و چرخچی گری شاه علی سلطان و یک
گروه بسرکردگی حسین خان روی بمخالفان آوردند و از آن طرف اوزن احمد از رسیدن جنود قزلباش خبر یافته
اردوی خود را در مکانی که فرود آمده بودند گذاشته با سوار و پیاده و تفنگچی و کماندار که همراه داشت از
اردوی خود بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردیده دلاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود
مخالف افتاد بی ترس و تقید با قشر بوده از دو طرف جلو انداخته بر صف سپاه و ریخته بر آن فرقه کثیر حمله آوردند
و روسیه را در حمله اول پای ثبات از جای رفته دست و عنان از کار افتاده تاب صدمات دلیران قزلباش نیاورده
عنان بوادی فرار تافتند و اوزن احمد لحظه در معرکه ثبات قدم ورزیده هرچند خواست که لشکریان را
از فرار مانع آید و بجنگ ترغیب نماید میسر نشد و چون مرد دلبند قامت قوی هیکل بود از معرکه بیرون نتوانست
رفت و در آنجا دستگیر گشت و سواری دو هزار کس از روسیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار گشته و در
حین تعاقب که از الوار بر اردوی روسیان افتاده بنهب و غارت مشغول شدند و طایفه قشار قزلباش بر
بعد مقصد در کشش و کوشش نموده کمال مردانگی بظهور آوردند و غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاده و
مردم آن ولایت از بسیاری غنیمت که بهم رسانیده بودند از این واقعه بودند طغیان آن طایفه آسایش و آرامش تمام

در آن سرحد پدید آمد و امرای عظام اوزن احمد را با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر اعلی
فرستادند و از جمله غنایم آنچه لایق بود ارسال کرده بودند و حینی که رایات نصرت آیات در قزلاغ
و ییلاق کوه بکنگیر نزول اجلال داشت اوزن احمد را دست بسته با نفایس غنایم بنظر اشرف در آوردند و از آن
جمله چند راس اسب و مادیان بود بر آورده بسیار رفتار که هر یک در حسن صورت و خوبی طاق بوده
و در دوندگی نادره آفاق چنانچه شاعر گوید نظم همه اعضاش بر هم متناسب اندیش کعبه و اغتنام پس از آن
خویش حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنظر توجه و التفات در وی نگریسته امر فرمودند که دستهای او را
بگشایند و بلفظ گهربار فرمودند که تو با پیغام داده بودی که بنده و دولتخواهم و بغداد را بجهت آن حضرت
ضبط کرده ام و بهر کس اشاره میشود میسپارم و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد اخلاص تو در بوته امتحان
تمام عیار نماید در آینه مشمول نوازش و مرحمت پادشاهانه خواهی گشت تو از آن اراده پشیمان گشته بوعده وفا
ننمودی اما ما از آن وعده التفات پشیمان نیستیم با وجود جرات و جسارتی که از تو واقع شده و او منظور داشته
بوعده وفا نموده باز ترا ببغداد میفرستیم مشارالیه سر خجالت بزمین افکنده بزبان بکشت معروض داشت
که اگر عنایت پادشاهی زلات این بنده را عفو فرماید بشکرانه این موهبت مدت العمر از خیر بندگی
و طوق فرمان برداری هیچ بغداد و بهر کس اشاره شود سپرده خود با فرزندان در رکاب شرف قایم بندگی
در دوش گرفته بر این بنده که هم آن سپاهی پروانم حضرت شاهی او را بعواطف شاهانه اختصاص داده بحسن خان
حاکم قمر و علیشکر سپردند که مهمان او باشد و بعد از چند روز که از محبت بنده و بنجم آسوده گشت خلاع
فاخره و سرافراز گردانیده و رخصت انصراف ارزانی داشت بهمراهی علاء زمان حسین خان او را روانه
مقصد نمود و تحفه حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ اوزن احمد مردانگی کرده
بودند خلعت گرانبها از نفایس داشت سورو تحسین و آفرین کردند اما اوزن احمد بر امید رفته بود نیکو گذشت
فا برگشت و از قضای الهی مریض گشته چون بقصبه زنجان رسید رهرو راه عدم گردید و رخت بسرای آخرت کشید

کشیده ملازمان حسین خان که همراه او رفته حقیقت فوت او را به عرض اشرف رسانیدند و [illegible] او را
به بغداد برده به پسرش سپارند که او را در اراضی مقدسه آنجا دفن نمایند فرمان جهانمطاع و منشور استمالت به اسم محمد بیک ولد او
شرف صدور یافت تتمه از مراحم و الطاف که شامل حال پسرش شده بود در آن منشور اقبال درج نموده اموال
بقیة السیف لشکر منهزم و شکسته و پریشان به شهر در آمده محمد بیک پسرش از گرفتاری پدر آگاه گردانیدند و او خود به بغداد
بجود تمسک کرده بنیه خود را پاشا نام کرده به حکومت آن ولایت رقم اختصاص کشیده حقیقت گرفتاری پدر پسر را
به درگاه پادشاه روم عرض و اظهار دولتخواهی کرد ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او
دانسته نشان و منشور ایالت بغداد به نام او فرستادند و در حکومت آن ولایت تمکین یافته بسیار کار پاشا
سر سلطنت [illegible] خوف و نفاق پیش آمده چون از پدر و پسر خود سر [illegible] پدید آمده از ارکان دولت عثمانیه
نیز خایف بود از همه جهت خود لشکر خاصه در میان رومیه به سر رسانیده با لشکر بغداد و قول پاشا با احتیاط زندگانی
مینمود و از پیر الطریق پدر [illegible] ایام استقرار و عمر ناپایدار خود به سر کشید چنانچه از کلام [illegible]
بوضوح میرسد **ذکر بعضی از حالات که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جغال اغلی سردار روم** در ایام [illegible]
بهار که هنگام زینت روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاق کوکچه تنگیز که فی الواقع
بلطافت هوا و کثرت ریاحین و ازهار جشنهای خوشگوار و ترشح ابر و وزیدن نسیم [illegible] رشک گلزار جنان است
عشرت پیرا بود و بساط نشاط گسترده محمد معصوم خان [illegible] پادشاه فرمان فرمای ممالک هند را
که به خدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف ارزانی فرموده روانه هندوستان نمودند و همچنان امرای اکراد که با
سربراه آمده بودند حضور خاقانی [illegible] مصطفی بیک محمودی رخصت انصراف به اوطان خود [illegible] ایام
آمدن پیران دادخواه [illegible] است که قبل از این [illegible] اختیار کرده قایم مقام شده بود
و از عمر و دولت [illegible] بعد از فوت او دو پسر مانده بود که بزرگتر [illegible]
دار ایشان [illegible] باتفاق بعضی از [illegible] همایون آمده بملازمت اشرف مشرف

شده ما نبود **ابن جغال** ایلغار نموده الله وردی خان و جمعی از افواج قاهره به سر احمد پاشای ابن جغال [illegible]
آنکه احمد پاشا که از جمله ملازمان جغال پاشا حاکم تبریز بود در [illegible] شده بود در حینی که [illegible] اقبال اشرف
در آذربایجان [illegible] آوازه کشته شدن احمد پاشا از ایالت معزول شده بود و [illegible] حکم پادشاه خود کرده [illegible] حکومت
باز به دست در آری بولایت قریه نموده و خود بر [illegible] صدود [illegible] حواله و بار تصرف در
آورده لشکر جرار بسیار بر سر خود جمع کرده محالی را که ضبط توانست نمود اطراف [illegible] آذربایجان [illegible]
غارت [illegible] آنچه به دست آورد و لشکریان که از همه طرف جمع شده بودند در [illegible]
سپاه [illegible] شده که عدد ملازمان او [illegible] دوازده هزار کس رسیده بود بعد از [illegible] سلطان محمد خان
پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان اظهار دولتخواهی کرده سخنان کذب آمیز عرضه داشت نمود ارکان
عثمانیه مصلحت وقت در آن دانستند که چشم از اعمال او پوشیده [illegible] خاطر او را [illegible]
و او [illegible] اقتدار [illegible] از باده [illegible] نخوت و غرور [illegible] خود را [illegible]
عتبه اقبال شاهی [illegible] سلوک ناهنجار بظهور رسیده [illegible] امور بسیار [illegible] در خاطر خطیر [illegible]
تا [illegible] کرده در [illegible] در آن اوقات که ییلاق کوکچه تنگیز مخیم سرادقات
اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا جماعت شایسته [illegible] قلعه [illegible] قلعه ساخت
چون از ایروان تا [illegible] روز [illegible] ایلغار [illegible] میتوان رفت [illegible]
پرتو ظهور انداخت که [illegible] چون قلعه [illegible] قلعه گیری مشغول است [illegible]
[illegible] که اگر خبر [illegible] بیاید [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] الله وردی خان را با [illegible] از عساکر فیروزی [illegible] از آن [illegible]
افواج قاهره [illegible] به مقصد [illegible] روانه [illegible]
[illegible] ایلغار [illegible] و چون به ولایت [illegible] رسیدند معلوم شد که احمد پاشا [illegible]

و آنکه از انفار های عظیم حضرت اعلی که بین الجمهور مشهور است از عالم احتیاط کسان کاردیده آگاه از سرحدها
بیرون فرستاده بود از مشاهده گرد و غبار عساکر منصوره خبرها رسانیده اند و او در کمال سراسیمگی از آن
صحرا روان در بیست مرحله عثمان پاشا بازگشته و تفنگچیان در میان لشکر او افتاده روی بوادی فرار آورده
آواره دیار ادبار گشته خود را تا آمدن چغال اغلی در آنجا اقامت داشت
چون از آنجا پیش رفتن مقدور نبود عثمان پاشا عرب را جهت انعطاف داده و هر چه از آنجا مخالف
در لشکر این را از نهب و غارت و خسران زراعت عاجز و ساکنین نهی نموده اصلا اثری در میان آورده
رفت از عساکر منصوره بر عجزه و رعایا رسید **سوانح دیگر** مدت در آمدن قلعه
سعه کرده هر روز اراذل بن روسیه قلعه مذکور در آمده آن حصار را پناه خود ساخته متعرض
نصرت آیات در آن طرف در حرکت آمد چون ساحت آن عرصه و کشتی مغرب
کرده آن سیه بختان تیره روزگار از جهت برگشتگی آن حصار استوار را مأمن ساخته با جسارت در مقام
آن محکم نشده و جوانان عساکر و تفنگچیان قدر انداز اصفهان به تسخیر قلعه مأمور گشته و آن فوج اقبال گروه تسخیر
آن قلعه چست بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را پای حصار رسانیدند
محصوران هر چند بسیار زرت بظهور آوردند و در دفعه کوشیدند سعی بفایده ایشان بجایی نرسید
و بسیار از آن قلعه گشا چند جا با سوراخ کرده بقلعه در آمدند و محصوران برگشته بخت به کلیسا که در
ازمنه سابقه از سنگ ساخته و تراشیده در غایت استحکام و ارتفاع بود رفته خود و اقبال بنیان قلعه استیلا
یافته تمامی محصوران سیه گلیم بر دم شمشیر غضب شاهانه گذشته هیچ یک از آن فرقه فجار از شمشیر
در لنگرها قلعه اشتهار و بعد از چند روز که غنیمت آن صفحه در کشتی خیام نصرت و اقبال گشته
اهل اردو بازار تخریب قلعه و حصار مأمور گشته چابک دستان اردو بازار در تخریب آن به یک جا
ظاهر نموده در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما کلیسای مذکور که در ارک آن حصار با استحکام تمام

از غایت

از غایت استحکام و صنعت گری استادان دانش بینده یکپاره سنگ خام مینمود با تمام خراب شده
چون خاطر خطیر اشرف از ین امور فراغت یافت عزیمت بطرف قلعه قارص و آن حدود نمود
سوانح دیگر آمدن سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب و آن حصار است که خود را از امرای سنجق روم
و سکاری میدانست از شکوه پادشاهی و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی دل از دست داده
همچنانکه شیوه و شعار امرای اکراد شقاوت نهاد است مصلحت وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و
اقتدار ملاحظه نموده او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور اخلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نموده
و دلش از آن خبر میداد بشرف احرام کعبه اقبال بسته به بساط بوسی فایز گردید حضرت اعلی ظل الهی هر چند
عیار اخلاص این طبقه گرفته بود اما مراعات جانب ظاهر که بهمین شیوه فرمان روایان عالم
صورت کرده او را منظور نظر التفات فرموده بخلع گرانمایه و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت
من الاقران بدین پایه و الاء علم مفاخرت برافراخت و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب
عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکای خود عود نمود **ذکر بعضی از سوانح آن ایام** آمدن ایلچی
معتبر است از جانب سرور سلاطین فرنگیان پادشاه اسپانیه و پرتکال که تا حوالی هرمز با لشکر
همراه داشت در حدود قارص بدرگاه فلک مقام رسیده تحف و هدایای لایقه از نظر اشرف
گذرانید و منظور نظر عنایت و التفات گشته در همان چند روز رخصت انصراف یافت مشمول عنایات
و جهان روانه شده و در خلال این احوال جاسوسان که جهت تحقیق احوال به استنبول رفته بودند خبر رسانیدند
که از ارکان دولت عثمانیه چغال اغلی را که در میانه رومیان بشجاعت و حسن تدبیر از اقران ممتاز
داراد و در سرحد فرنگستان مأمور بود او را که باصطلاح رومیان ... آقا بوده ... رسیده بود
بوزارت اعظم و سرداری منصوب ساخته جمعی کثیر از قابوقلی و ینکچری همراه او کرده بر سر قزلباش تعیین
نموده و لشکرهای آن طرف استنبول را که رومیان آناطولی میگویند و عبارت از سیواس و بلاد قرامان

وشام و حلب و طرابلس و طرابزون و دیاربکر و ارزنة الروم و وان و کردستان و غیرهم برای شاه او
مامور گشته چاوشان قریب را احضار ایشان فرستادند جغال اغلی از استنبول بیرون آمده بجد دیده
دیاربکر رسیده در صحرای موش بجهت جمعیت لشکر توقف دارد و بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای حضرت ظل الهی
اقتضای آن نمود که بتدبیر رفع دشمن و عبرت حال ایشان پرداخته باشند عساکر منصوره را فوج فوج
و جوق جوق بتاخت و غارت الکاء قارص و آن حدود و سوختن غلات و علف مامور نمودند و جاهای
آنجا را کوچانیده باشند و مردم هر محلی که شعار دولتخواهی در میان ظاهر ساخته در کوچ کردن بکاره باشند
تاخت و غارت کرده و در لوازم خرابی و سوزانیدن علف زارها و غلات تقصیر نکرده تا دو سه هزار
خانوار از بنه و الوس و حشام که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشتند کوچانیده باین طرف آورده
بعراق فرستادند و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاده و تا قرب بیست هزار نفر غیر آدم از
که در میانه قزلباش شرف اسلام دریافتند و رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر اقبال که در
موکب همایون مجتمع بودند در آن حدود توقف نموده هر چند روز منزل خوش و مکانهای دلکش [illegible]
اردوی کیهان پوی میشد و منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدیم بدین ولایت [illegible]
باشند بمدافعه دشمن پرداخته آنچه در پس پرده غیب باشد بمنصه ظهور آید بر دورنشینان بساط
آگاهی پوشیده نماند که قانون سلسله عثمانیه چنانست که بهر طرف لشکر کشیده تا رفع احوال
در برج عقرب که آن را قاسم گویند مراجعت نمایند یعنی روزی که قوچ [illegible] میشود و در هر جا باشند عنان
عزیمت بصوب مراجعت انعطاف میدارند که قرب بچهل و پنج روز که اول زمستان است و شدت
سرما و بارش است روز قاسم گویند طایفه ینگچری که پیاده اند و بتعداد ده هزار کمتر دارند علامتی را که
خرگاه پادشاهی نصب میشود از آنجا کنده در عقب خرگاه پادشاهی بر دو نصب مینمایند
این حرکت اشاره بر آنست که پادشاه مطلع گردد که روز موعود و زمان مراجعت است

در روز دیگر

[illegible]

در روز دیگر آنکه کوچ میشود در هر گاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود اگر
سردار بجهت حصول مقصود اراده چند روز توقف نماید ینگچریان تمکین کرده طناب خیمه سردار را بشمشیر زده
خیمه بر سرش فرود آورند چنانچه اکثر اتفاق افتاده واقعه منبع ایشان [illegible] غرض از تمهید این مقدمه
آنکه رایات نصرت آیات تا هنگام پائیز در آن حدود خیام اقامت نصب نموده توقف داشت
تا آنکه وقت اقامت صحرا گذشت و هوا رو ببرودت آورده قاسم گویان نزدیک شده
جغال اغلی هنوز در صحرای موش بود و بنابر قاعده و قانون عثمانیه درین سال آمدن او در بسته بود
قرار داد خاطر اشرف آن بود که درین سال در هر جا مناسب بود قشلاق نموده در اول بهار که
هنگام حرکت لشکرهاست در هر جا از ییلاقات که صلاح دولت قاهره باشد جمعیت نموده آماده
پیکار دشمن باشند لهذا امرا و قورچیان و ملازمان تفنگچیان قدر انداز و سایر عساکر ظفر طراز را در رکاب همایون
نگاه داشته مابقی لشکریان را در ولایت خود [illegible] رخصت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل و الوس از ییلاقات روی
بقشلاقات خود آوردند و درین اثنا خبر آمدن جغال اغلی بتواتر رسید و بتحقیق انجامید لهذا افکار خاطر
خاسر باز گردید چنانچه از سوانح کلام استنباط وضوح خواهد یافت و پرتو از آن بر پیشگاه خاطر معرکه آرایان
منصه سخن سرایان خواهد تافت

ذکر آمدن جغال اغلی سردار روم بجانب آذربایجان و کشته شدن ینگچریان [illegible] منهزم شدن او

جغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگ زاده است که پدرش نام داشته و بدین جهت او را جغال اغلی
خوانند و در ولایت روم مشهور بلند نام و بحسن تدبیر زبانزد خاص و عام و قضایای عظیمه که رو
داده او را فرستادند و بجهت دفع خصما و فتنه او اتفاق بود [illegible] کرده که بجهت سرحد [illegible]
فرستاده بودند مقاومت با جنود ظفر ورود قزلباش [illegible] داد بلاد و قلاع مفتوحه اعظم
وقایع بود و او بشجاعت و دلیری و حسن تدبیر از اقران رتبه پیش داشت سلطان احمد خان او را
وزیر اعظم و سردار نمود و چنانچه اشارت رفته بود در وقت بجانب آذربایجان فرستاده و او

۲۲۴

چندگاه جهت جمعیت لشکر توقف نموده بتهیه سامان و سرانجام عساکر پرداخته تا آنکه از هر طرف لشکرها بدرگاه پیوسته جمعیتی

عظیم درار و دولت فراهم آورده با لشکر منصور و سامان شایسته رو بمقصد آورده با ارزن روم آمد و منازلات همه جا

پاشا فرستاده و او را بگوشت آذربایجان نوید داده مطلب نمود احمد پاشا اگرچه از بد اعمال خود سر از اطاعت پیچیده بود اما

در نیوقت به جهت تمام کشته با جمعی کثیر سرا جمع بود و آمده بجناب آغا پیوست و عساکر ارزن روم و جمعیت و امرا

ضمیمه عساکر او گشت مجملا فوج عظیم و حشری انبوه از ارزن روم بیرون آمده تا قارص خان ... حضرت اعلی را علم از این سبب

تحملات انبوه عسکر منصور ... اسرار الهی ... بر امرا عظام الکلیش طلب فرموده از هر کوه حکایات ... آوردند

و هر کس ... مقتضای عقیده ... عرض ... حضرت اعلی بزبان الهام ... همه غیر بود فرمودند که ...

مدتها شد که سامان لشکر سرانجام نموده بجهت ... آمده اند و جنود ظفر نمود ... روا نیست که یورت

و مسکن خود شده در نیوقت ... لشکر ... مصلحت نیست امرا عظام و ارباب ... از غیرت

هوا و دلیر بودلاوری کرده ... همان آرا دین قرار یافت که از ...

جاه و جلالت کوچ نموده ... چند روز ... آمده از آب ...

و آنچه صلاح دولت باشد ... وقوع ... حضرت اعلی ... سلطان روم ...

لایق رتبه پادشاهی نمود بنابر آن از آن مرحله کوچ نموده در ... قلعه نزول اجلال فرموده ...

بکدام طرف ... بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول ... رسید ...

رو بسمت ایروان و نخجوان آورده کوچ بر کوچ متوجه بسمت ... رفت ... احوال ...

قضا ... مجال ... آن محال را کوچانیده به محال دور دست ... لشکر

مخالف بر کران و از دست حوادث دوران در امان بنشسته و از آذوقه آنچه لشکر ...

توانند برداشت و آنچه باشد ... و چنان نمایند که ... ایشان

در نیابد و آغرق را جدا کرده موکب همایون با لشکرهای ... از اطراف و جوانب ایشان ... نمایند

که بعد از آنکه

که بعد از آنکه رومیان پیشتر آمده از آب عبور نمایند و لشکر از فقدان آذوقه در تنگی ... بتنگ آمده ...

لشکر زبون شده باشد در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت شان بر مقاتله ایشان پرواز نمودند و بدین ... دست ...

... آن وقت مناسب دولت همایون آغرق را جدا کرده بطرف ... و ... گوشه ...

بکوچانیدن مردم ایروان مامور کرده ... حسب الفرمان قضا جریان عمل نموده رعایا ...

... به شعب جبال ... دور دست ... چون ...

از آنجا کوچ کرده ... نزول اجلال ... بقدر ... رسیده ... لشکر ... همراه

بهمراه ایروان رفته ... نموده ... حضرت اعلی ... لشکر ... آمده ...

... جواب ... و تا ... حضرت ... سلطان مراد خان ...

شاه جنت مکان نقض عهد و ... نموده مصالحه که چند سال در میان قرار ... رسیده ...

آورده ... تصرفات در ممالک موروث ... جواب ... داده

... نوشته ... از ... جواب ...

... شاد و ثبات و قرار راسخ باشید ... ایشان ... بخوانند ...

... باشد و وقت ... محاربه ... وقوع ... القصه چون لشکر روم

بایروان رسیده موکب همایون ... نزول ... سلطان ... نخجوان ...

بعد نخجوان کوچ کرده ... اردوبادروم ...

... دار السلطنه اصفهان ...

آب ... ایشان قرار یافت ... عمارات ...

در آن مقام که ... حضرت اعلی

... روز ...

۳۲۱

و از احوال ایشان خبردار بوده در هنگام فرصت خبر دهند و باشند و جمعی از ایلات و غیره و بیرون تنبیه بقدر مقدور شدند

و چون رایات جلال به نخجوان رسید کیفیات که گر زور در آنجا توقف نموده چون بحسب تقدیر تمامه شهور زمستان

قریه زخیه آباد و الندفتاوه چند بکرد عاقبت شال دار الشباب شد نموده بفرمان خسرو صاحبقران علاء الدین ... بیاری در هنگام آن

علوفین که در همان سال وقوع یافت تصریح شورش و آشوب نموده بود و لشکر روز آذربایجان بغضب آمده و خرابی نخجوان کلی

محال را یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده که اکثر جوانان از آب عبور نموده جمعی از سپاه زران بجهت اقبال که در رکاب ... بود

بودند گریزه و گدر کارها که رفته بر مقابله و مقاتله خصم پرداخته که آنچه در شتابی بوده شد بجز ظهور آمده بیاران ظفر اثر

کرفوج فوج بغیرم و متبر ده از آن یکی را کشته جمعی را گرفته می آوردند از نوبها اسبان ایشان ظاهر شد که عبرت و ... ایشان

ایشان وقت بعد از چند روز قراولان عسکر همایون خبر سعادت اثر بجانب ما ان رسانیدند جمعی که از اردو در ...

جدا شده آمدند کیفیت واقعه را چنین تقریر نمودند که چون در محالی که عبور بر آن واقع میشد آبادانی نبود از فقدان ذخیره

تنگی در میان لشکر بجد کمال رسیده بود طایفه چکنی و قول ایشان بر خیمه سرداران هجوم آورده کشته نوعی ... قالی

کرده در تمام کوهها و ولایات دشمن نهاده روی بسپاه و لشکر از بلا قوت و قوت قوانانند زده و پادشاه زاده ...

عطف عنان کرده در آن طرف آب آباد ده رزم و پیکار بیست و این جمله طاقت مقاومت ندارم خیال کج

بعد از مشاوره قرار داد که بجانب ایشان رفته که در آنجا طرح قشلاق اندازند و بقلاع ... کوچ کرده از زراعت و مرعی

و ما کو روانه شدند و چون کوهها را برف گرفته بود و جمعی بسیار از شدت سرما هلاک رسیده آدم و دواب بی نهایت

شده و کمال حال در نیامد بدان رسیده خیال الغاور بلده دربار قشلاق نموده سایر لشکریان بهر طرف

و جوانب پراکنده شدند و امراء و گردان سپاه چنانچه عادت ایشانست که هر دو طرف را احتیاط نمایند

هکاوردان بجلال انعام بازگشت کرده آثار اتفاق ظاهر شد و برخی خورده و آن معلوم است که هر دار

و این آمد و رفت کار ناشر بجز خسران و نقصان نبود اما کار توقف دو قلعه وان که شهرت زور را آرد تا

تبریز مقتضای مقصود و اندیشه نبود اما عاقبت از خواب غفلت بر آمده مراجعت نمودند آن ... ولطف

وقایع سال آینده مرقوم قلم مشکین رقم خواهد گشت **ذکر توجه رایات فیروزی آیات بدار السلطنه تبریز و قشلاق نمودن**

در آن بلده جنت نشان و مراجعت از آن بنیاد ظفر بنیاد بجانب نخجوان چون حسب ... مهام سعادت فرجام ... روز

بر تیاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته و حی باید که حضرت اعلی در همه امور بکار حضرت خالق الارض و السماء توجه نموده

بدین جهت همه بر وفق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی گردند و دفع کفایت خصمان توجه بسیار

همت و امداد و قطاب و اتمام مشکلان کار خانه عالمند احسن وجهی روی نماید چون خبر رحلت جلال الدین سردار آنجانب و آن

در به و خروج پادشاه خان عزیمت تسخیر دار السلطنه معطوف داشته از رود مذکور که محل نزول اردو بود ظفر نشان کوچ

کوچ کرده در زمان سعد و ساعت مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق انداختند و بر عنایات محالکه کوچ بیند بوده

در هر جا مسکن داشتند بنابر شمول عاطفت از الوار ایوان آذوقه و ما یحتاج زمستان عنایت شده چون از آن

از راه بانفصال امشا روان تنبیه گرفته بوده و در آن زمستان خلق بی نهایت از آن طبقه در غرب ... شعف

موت گرفتار آمده بدر عدم شتافتند و در بهار چون ... در آن ملک نبود حضرت اعلی را عنایت

رخم و شفقت بخلق الله حکم فرموده که جمعی از ارادت مذکور که از جنگ جبر ... ما فقه شده بودند اصفهان

شتافته چند گاه در آن ولایت آسایش نموده بفراغ بال روزگار گذرانیده و جمعی کثیر با جاه کوچ روانه

شده در ممالکات صفاهان با ایشان مجموعی رعیت و تخم و لقاوی شفقت شده تا در ده هزار تومان

عنایت از دیوان بدیشان داده امیر گونه خان حاکم ایروان و دران زمستان با تقصیر و سلطان حاکم

نخجوان و سایر امرا و الیجق قشلاق نموده مقصود خان حاکم کرمان را با امراء فرستاده که قشلاق تا ... سایر امرا

رخصت یافته با تکاور خود رفتند که بتجهیز لشکر نموده که در اول بهار بار دیگر ظفر شعار بپیوندند و در

سیفیان و ایلات را حکم فرمودند که هر یک بتفصیل خانه های ایل و ... خود را که

در عراق و آذربایجان دارند تقسیم نمایند که چون غیرت دین و دولت است هر طبقه از افراد خود را بقدر استعداد

حالت مرد سپاهی سرانجام نموده خواه ملازم باشند و خواه نباشند در اول بهار متوجه شده

بموکب نصرت قرین ملحق گردند و قورچیان بدوام ملازمت بدین خدمت مأمور گشته و چون ایالت دارالملک دارالارشاد
ولایت شیروان بمیرزاده اعظم کستندیل میرزا نامزد شده بود که چون بتوفیق الله بالجمیع تسخیر در آید باو ارزانی دارند و الکسندر
الکسندر خان در خدمت اشرف تعهد نموده که پسر را همراه او کرده بشیروان فرستد که با لشکر گرجستان بمعاونت شتافته
بتقدیم رساند و درین زمستان که مدد از هیچ طرف بر عثمانیان شیروان نرسد آن ولایت را مسخر نموده
سپارد و بدین خدمت علیا را خلوص خود را برنگ وفاداری بمایون ظاهر گرداند و هرچند بر ضمیر منیر اشرف
که سخنان او دروغ و از صدق ندارد و مراد و مطلب اصلی او آنست که خود را بولایت خود رساند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
را عالم آرایش بنظام بخشش سلسله ظاهر و باطنیت بنا بر استمرار قاعده و فرمان روائی و مراعات سلسله تقلید
مورد توجهات شاهانه گردانیده و بمرتبه امارت سرافراز نموده و در ولایت شیروان لکاه با ایشان تعیین شده
روانه دارالارشاد اردبیل گردانیده که در آنجا ساخته خود و لشکر گرده روی توجه بمقصد آورد و حکم شد
که هر کس از مردم ابدال و او بانات حواله از روی و لاحشم آن حدود بملازمت کستندیل خان و امرا شیروان
اختیار نماید احدی مانع نشود و الکسندر خان را بعواطف خسروانه مستظهر گردانیده و خلع فاخر گرانمایه ارزانی
و کمر مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و طهمورث میرزا نواده او در حیات ...
فرزندان و مخدرات آن سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف یافته همراه پدر روانه شدند و امرائیکه
برفاقت کستندیل میرزا مأمور شدند بموجبی است که مرقوم میگردد و شاهمیر خان که از نژاد الیسان قدیم ولایت
... بود و که ... بسریر اعلی آمده جبهه اخلاص خود را بزمین عبودیت سوده در ایام ظهور
دولت ابد پیوند ... در مقام خانواده قدیم شده او را بایالت دارالامان ولایت موروث سر بلند گردانیده
باتفاق امراء مذکور روانه فرمودند و ... خان که با اتباع خود در قراباغ مانده در ...
رتبه پاشائی یافته بود در پای قلعه ایروان بدرگاه ... آمده اظهار اخلاص و ارادت کرده
مورد الطاف شاهانه شده رتبه خانی یافته بود در ... از امراء شیروان انتظام یافت و ... خان

براق ...

براق که از جماعت ... بود در زمانیکه کستندیل خان از خدمت اشرف بدیدن پدر بگرجستان رفته بود
... مذکور در ... نموده انواع مدد و همراهی بظهور آورده و در میان روسیه ... سابق
... پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رسیده بود و او نیز در شیروان ... و باتفاق کستندیل خان
هرچند سابقا ... بمعتقدات شده بود چون درینجا مناسب تر بود از ... دیگر باره بدرگاه ...
پرداخت ... سلطان که پسر محمد سلطان ... است و در الطاف خوشی با کستندیل خان ... حسب الامر ...
رتبه امارت و لقب سلطانی یافته و در سلک امراء شیروان منتظم گردیده و دیگری ... سلطان ... سلطان حاکم
... خان سلطان ... پسر سردار محمود و ... سلطان ... و ... سوکب همایون ...
شدند از ... روی ... شیروان مقرر شد که ... و ... با ... و لشکر خود ...
آب ... الکسندر خان و کستندیل خان نموده ایشان از ... آب ... عبور ... ایشان ...
دارالارشاد ... سلطان ... از ... آن ...
همت کرده با دو سه هزار کس از طوایف قزلباش که فراهم آمده بودند روی توجه بمقصد آوردند و ...
و چون حسب الفرمان ایشان را از آب کر ... عبور نموده و کستندیل خان با امراء شیروان متوجه ...
شدند که از آنجا سپاه کوچ داده ... تسخیر شیروان نماید و شرح احوال قضایائیکه در شیروان ...
گرجستان روی داده در وقایع سال آینده مرقوم میگردد ... حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ...
در بلده فاخره تبریز ... دو ... بوده و بعد از فراغ از ... مصالح ... و ...
بعیش ... اوقات ... بسرف ... مقرر شد که ... از ... در اول بهار ...
ییلاق آذربایجان گشته در سال آینده در موکب ... و جلال بوده باشند و ... اغاچو ...
درین آمد و رفت کار ... شاه بوده در ... و خبر فروغ ... پادشاه روم ... نموده بخاطر آورد که
شاید ... صلح کاری سازد و ... پیک حاکم ... را که ... آمده بود ...

خانهٔ یاقشه وسیله ساخت که کتابت باعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر و ارکان دولت قاهره نوشت که بهمان
مصالحه سابق برقرار بوده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روی توجه بعراق آورند و از اموری که از طرفین صدور یافته
اغماض شود و این خواهش بوده و ارکان دولت و آرزو که خارج از دایرهٔ عقل و حساب چیزی از کوته نظران
پست همت ناباور آسوده که خاطر و فرغت طلبی گفتگوی صلح بدین طریق مینموده که دار السلطنه تبریز و جای که
در طرف آب ارس و قبضه بجبله تصرف اولیای دولت شده و محال آن طرف آب از ایشان بوده ارباب
قزلباش تعرض نرسانده و فاصله بین الجانبین رودخانه ارس باشد هیهات هیهات شعر فکر خام دیگر و سودای عاشق
دیگر است همت بلند شاهی به همت ارجمند پادشاهی معروف بر آنست که کلی ممالک دولت شاه
جنت مکان که در مصالحه با سلطان سلیمان خوندگار روم و ضمن شده خود کرده بود به دستور در حیطهٔ تصرف و تسخیر
در آورده و نیم ذرع زمین ایران واره شاه جنت مکان را در تصرف دیگران نگذارد و تا ممکن و مقدور است
بر سر آن تلاش نمایند و جواب کتابت از این طرف نوشته شد که در خدمت اشرف اعلی از این قبیل مقدمات و
مضمون آن اجازت اظهار این حکایت نیست ارباب خرد را ازین گفتگو معلوم میشد که خیال انکه جناب سرانداز
رحمن مسیر شهرت کاذب کرده بود او را اصلا از خرد و بهره نیست چه هرگاه پادشاه ذیجاه با کمال
خردمندی و فطرت عالی المطلب ملک موروث بر خواسته کمر همت بحصول این مطلب عالی بر بسته
باشد هیچگونه تعذرات بمیان آوردن لعب کودکان و شیوهٔ خردمندان نیست القصه چون اراده
تقدیر ملک قدیر نوع دیگر بود اثر برین ایه و آمد و رفت مترتب نشده و از جواب نیست این هم بیت ایلچی محول
شد که از نهانخانهٔ غیب چه صورت روی نماید و علم القدر چه تقدیر کرده کیفیت صورت مقصود در چهره کشاید

ذکر بدست آوردن قلعهٔ تبت و زمین داور و کرسیر قندهار که درین سال بوقوع پیوست باراده قادر مختار

از سوانح این سال مبارک فال بدست آوردن قلعهٔ تبت است شرح این سرگذشت آنکه قندهار از
رقم کذر نخاقشه که میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزا والیه هرات … که مدتها در آن

عرصه

عرصهٔ دلگشا بوده لهذا بعد از آنکه او بار روی از دولت تافته متوجه لشکر او رنگ برتخت هندوستان
رفعت گشته حسب الاشارهٔ شاه والاجاه جلال الدین اکبر پادشاه فرمانفرمای آن دیار قندهار را … خان
جغتای سپرده خود در سلک بندگان آنحضرت پیوسته و تا غایت سال برابطهٔ الف و دو که همیشه فیمابین سلسلهٔ علیهٔ
صفویه و دودمان دولتکار تیموری تخصیص خانواده فیمابین بر سر تحکیم بوده متعرض آن ولایت که ملک موروث
یکصد ساله این دودمانست نشده در سالیکه رایات منصوره از فتح نجف مراجعت نموده متوجه عراق بودند
میر زین العابدین پسر میرعبدالحی که در کرسیر قندهار در رتبه بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار حاکم
آن دیار بتنگ آمده ترک جا و مقام قدیمی خود کرده و فرزندان و متعلقان را گذاشته التجا بسایهٔ معدلت
الطاف شاهانه آورد و در دار السلطنه هرات شرف زمین بوس دریافت و حضرت اعلی او را بحسین خان امیر الامراء
خراسان سفارش نموده در ولایت فراه مسکن گزید شاه بیگ خان حاکم قندهار بدین جهت خانه کوچ او و
پسر سید مذکور را بقلعهٔ قندهار برده بطغیان داد و تا دو سال در قلعه نگاهداشت و رخصت آمدن نمیداد و از جانب دیگر
خود شورش خاطر بوده خسرو بیگ غلام حسین خان را که بضبط باج و خراج در فراه بوده سرکرده او را … میداد
و کرسی قلعهٔ تبت ترغیب نمود چنین از عمارات قدیمی سلسله میرعبدالحی که در زمین داور بوده با اعلام نموده که
خسرو بیگ را متنبه از تیز اغوا نموده روانه کند که حسن بیگ ولد حاتم بیگ در غیبت که در قلعه تبت حاکم است
در کمال غفلت اگر چیزی متوجه آن طرف گردد قلعه تبت بسهولت بدست می آید و این خبر را که آن …
خسرو بیگ از جهالت خود را نامه که او در شجاعت نام نهاده امروز کاره حسین خان با چیزی از اتباع و همه چنان
باتفاق میرزین العابدین بآن صوب در حرکت آمده چهار فرسخ راه طی نموده شب در قلعه رسیده جا بجا نرده
در خواب غفلت یافت نردبان بر دیوار قلعه گذاشته بقلعه در آمدند حاکم قلعه خبردار شده با دولاکش جنگ در
پیوسته حسن بیگ کشته گشت حسین بیگ برادر او خود را از دیوار قلعه بیرون انداخته راه فرار پیش گرفت قلعهٔ مذکور که از
قلاع مشهوره قدیمه که در آغاز دولت ملوک غزنویه معمر زوال پذیر ناصر الدین سبکتگین بود و آبا نامی … تصرف …

۲۳۷

در آمده چون شاهی بیگ خان ازین مقدمه خبر یافت امرای تمن خود را مثل زنگی خان حاکم ولایت قلات
و ادریس خان بهادر حاکم زمین داور و جمعی از جاگیرداران آن حدود و لشکریان قندهار با فیلان جنگی و اسباب قلعه
گیری بر سر قلعه بست فرستاد و حسین خان امیر الامرای خراسان از استماع رفتن خسرو بیگ خود هم بخود اراده او
بر قلعه اراده نمود که او را ازین حرکت ناهنجار منع و زجر نماید و چون مخالف رضای اشرف اعلی تسخیر قلعه را
بدستور منصوبان پادشاه والا جاه بسیار در این اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیگ خان بر سر قلعه بست
بهادر سید حسین خان باز رود و این خبر انتشار گرفته زیرا که در صدد بود که شاهی بیگ خان کسی نزد او فرستاده
استمداد نماید و قدر آنکه این قضیه را بر اراده فرستاده او منوط و مربوط گردانیده و او از غرور جاه و جلال بمقتضیات ایام
و اعلام امیر الامرای مذکور گشته لشکر فرستاد حسین خان را عرق حمیت قزلباشی از آن اراده منصرف ساخته
در مقام معاونت خسرو بیگ در آمده جمعی از غازیان شاملو و ایران قبایل و اویماقات را با اتفاق ملک شاه حسین شبانکاره
که در هرات بود روانه آن صوب نموده با سعید خان ایلبو حاکم فراه نیز اعلام کرد که با لشکر خود رفاقت کرده
معاونت ایشان کرده باشند و این گروه از فراه ایلغار نموده چون از آب هیرمند عبور نموده لشکر جغتای از ورود
قزلباش خبردار شده بالمقصد آنکه در کنار آب هیرمند سر راه بر فوج قزلباش گرفته پیش آمدند با آنکه منصور
زیاده از صد نفر از آب گذشته بودند و لشکر کار آمد نا جغتای نیز از آنجا دور بودند که بیکدیگر ملاقات شدند
جنگ در پیوسته در حمله اول بنیروی اقبال بی زوال شکست بر لشکر جغتای افتاده زنگی خان با جمعی کثیر از بهادران
گرفتار و اکثر بها در تقریب رسانیدند و زیاده از پانصد نفر و بعضی که بجنگ افتاده طعمه حسام خون آشام و تیر انتقام
انتقام گردیدند و جنود قزلباش بالظفر و فتح خلاص یافته و قلعه را به محمد زمان سلطان شاملو که از ملازمان مظفر
حسین میرزا و اهل بیت بوده که از هیرمند عبور نموده در ملازمت حسین خان بود و چون از اوضاع آن ولایت خبردار
بود آن قلعه و یراق قلعه داری سرانجام نموده متمکن شدند بعد از معاودت جنود قزلباش شاهی بیگ خان
در همان ایام خود با لشکر آراسته و فیلان کوه جثه و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست آمده و چون پای قلعه

رسیده

رسیده از کمال غرور و خشم کما اراده نمود که یورش تعلیمه اندیشه قهرا و قسرا مسخر گرداند و فیما بین معظم اقبال
او بود بر دروازه قلعه رانده لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نمودند و تا بنا ر جنگ و جدال با یکدیگر از قلعه اندر
و همین که آن عربده جوی کوه پیکر خرطوم ثعبان مثال بلند ساخته با در و دیوار در عربده بود گلوله بادلیج
او خورده حلقوم او را از هم گذرانیده و در غلطیده و از پای در آمده و از افتادن فیل لشکریان از دست از کار
رفته پای جلادت سست کرده و بسیاری از بهادران جنگ به زخم تفنگ ناچیز شدند شاهی بیگ خان
درین یورش کاری نساخت و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بجز بازگشتن چاره ندید و قطع
امید از آن ولایت کرده بجانب قندهار بازگشت و ولایت گرمسیر از آنجا متصرف اولیای دولت قاهره
قرار گرفت سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسین خان حقایق حالات را بپایه سریر اعلی
عرض نمود زنگی خان را بخدمت اشرف فرستاده حضرت اعلی را وقوع این حال که باقتضای قضا بی اختیار واقع
شده بود در موقع قبول در نیامد زیرا که اگر ازین طرف الغ و [illegible] منظور نباشد چرا این اهتمام در تسخیر
قندهار بظهور بیاید که خود را آلوده قلعه گیری سازند علی الخصوص چون در آن زمان شاغل عظیمه در پیش بود و اراده
[illegible] شاملو حاکم ری رفتند که در آن نکته [illegible] که بعد از فراغ از شاغل عظیمه که در پیش بود او را
گرفتاران قرین اعزاز و احترام روانه دیار خود سازند و در اواخر این سال نشر ابراهیم میرزا [illegible] متمکن
شده بود که [illegible] از عهده این امر خطیر بیرون تواند آمد به پروانه [illegible] هوش ربای منصب [illegible]
کیوان [illegible] سپهر نشینان ازل دیوان [illegible] کرده [illegible] میرزا [illegible] علیان و وزرا
ملک [illegible] دولت آمده عرض کردند [illegible]
در اول سال [illegible] اربع و عشرین و الف آن منصب عالی به میرزا [illegible] ولد میرزا حسین [illegible]
عنبیه [illegible] اقبال [illegible] در هرات بوده و تفویض یافت [illegible]
نمود و درین منصب شریف کمال مهارت داشت

ذکر وقایع سال [illegible] تنگوز ئیل مطابق [illegible]

وقایع سال نوزدهم جلوس سعادت مانوس شاهی است نوروز عشرت افروز این سال بیست شوال روز
دوشنبه غره ذیحجه الحرام سنه اربع عشر و الف اتفاق افتاد و نیر اعظم و عطیه بخش عالم که از نسایم رحمت
جهان عالم و عالمیان از فیض تربیت اوست نزول شرف انتقال نموده بهمین هنگام مسبع جهان
از فیض طراوت آثار الطاف تازه و نزهت بی اندازه یافت حضرت اعلی شاهی در دار السلطنه تبریز
روز طرب انگیز را نو جشنی که در آئینه لوازم جشن و سرور در اجرا شاد ماند و سرور را اقدام نموده نهج
افزایش خاطر خلایق بود امرا و نامداران و صدور عالیمقدار و مقربان بارگاه فلک مدار و اعیان سپاه
ظفر شعار که در آن وقت در موکب نصرت قرین بودند هر یک فراخور تهیه پیشکشهای لایق خود را
از نظر مبارک گذرانیدند و نوازشات ارجمند سرافرازی یافتند و در همین روز ملازمان امیرگونه
خان قاجار که در رجب فرمان داری نخجوان اقامت داشت آمده خبر جنگ او را با محمد لقلو ترکمی
و انهزام یافتن او و اخبار که صورت رسانیدند از جمله غنایم دختر بهادر مخالفان چند راس اسب و چند
قبضه تفنگ که لایق سرکار اشرف بود به نظر اقدس گذرانیدند و شرح این واقعه آنکه محمد لقلو خود را
از نخجوان روزگار ... از جانب سردار به امارت یافته با فوج از انقلاب جلال ایروان در کوه ...
و آن حدود توقف نموده بود مقاومت نموده و شبیخون بنابر آن کرده در آن حدود شهرت ...
بود در خلال این احوال از جنود دریسه فخر پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و ایروان اکراد ...
بعزم رجعت امیرگونه خان اراده آمدن نخجوان نموده امیرگونه خان از ورود ایشان خبر یافته ...
از طلیعه غازیان جلادت آثار رجا برداشتند و ... که پیش کوچک و قلیل شده بوده ...
از ارس رفته پشتوان ... امیرگونه خان ... شده عنان
بصوب مراجعت تافته محمد لقلو از پیش امیرگونه خان کنار آب ارس ... نخجوان ... آمد
و بعبور ... با فوج از انقلاب ... نموده حدود نخجوان آمد امیرگونه خان از عقب ...

اورا

خود را که چالی اشتعال خود را همراه داشتند پیش از شجره متعاقب ایشان بعد دو روز آمده چون مبدأ آن که
محمد لقلو فرستاده بود که خان سر راه بغازیان گیرند ایشان با چند نفر از قراولان دوچار شده اند چون اندک مردی
بوده اند با آنکه در این سپاه بیگر جری گریزانیده تمام در پیش نمیشد رخصت محاربه رفت را که جهیده و غرور کشته
با ایشان تاخته در هم آمیخته و آن جماعت با این قزلباش ... جهالت نادانسته و روباه از جنگ
کرده لهذا ایشان را به خود مشغول کرده اند تا آنکه سپاهی لشکر ایشان نمایان شده آن دلاوران معرکه نبرد را
در میان گرفته فیمابین جنگ عظیم در پیوست و گروهی از آن مردم در آن معرکه ضایع شدند و چند نفری
جنگ کنان و زخمدار از میدان بیرون رفته خود را با امیرگونه خان رسانیدند و حقیقت حال اخبار نمودند و
همان لحظه طلیعه لشکر مخالف نیز نمایان شد امیرگونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشت و اکثر مردم او بجای ...
بودند چنانچه اسبان سواری و کوتل های خود را او فرستاده بود و جز محاربه نمودن لایق ناموس خود ندیده
با جمع قلیلی که همراه داشت قدم به معرکه کارزار نهاده فیمابین جنگ در پیوست و محمد لقلو با گروه انبوه
جلو ریز معرکه گیر رسیده به یک حمله جنود قزلباش را شکست داده امیرگونه خان از مشاهده این حال کمر
غیرت ... بجدال کرده خود را با افراد ... چند مردی که بیرون شده بودند بجانب اعدا انداخت
فیمابین نایره قتال و جدال اشتعال یافت و گروه مخالف آثار ... ظاهر ساخت ... دلاوران لشکر قزلباش را
زخمدار کرده چنانچه مقصود سلطان ... زخمدار گردید و در اسب سواری امیرگونه خان نیز چند زخم رسیده ...
نزدیک آن شده بود که چشم زخمی رسد از تاییدات اقبال شاهی ظفر ... که همیشه قرین ... این سلسله
ابد پیوند است چند نفر از غلامان امیرگونه خان که پیشتر روانه نخجوان شده بودند و در آمدن ...
گشته چند طلعه آدم اسب نوکری باز گردیده و خبر ... بر دوان شنیده به طریقه ...
و برق جوه راه ... گرم ... قتال با قاصد ... رسانیدند از آن جمله ...
اسب سواری خان از شدت زخمهای بسیار ... از کار مانده بود رسیده و امیرگونه خان ...

از بشارات فتح و علامات ظفر دانسته رخصت آسوده سوار شده با فوجی که در آن وقت حاضر بودند بر صف اعدا تاختند
آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان را از آن جرأت و حمله دلیرانه تاب مقاومت نمانده شکست یافته روی بوادی فرار
نهادند خسرو قزلباش تعاقب نموده اکثر از آن مدبران را طعمه شمشیر و جمعی را اسیر کردند و محمد تکلو شکسته
و مخذول بیرون رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمده کامیاب ظفر و اقبال گشته
عنان بصوب اردوی همایون انعطاف دادند و این خدمت معظم [illegible] بود که امیر گونه خان را در آن وقت با
مخالفان دست داد و مردانگیها از او بظهور رسید و در میانه دوست و دشمن غلغله آوازه کشش شرح آمدن

رومیه و اکراد بجانب خوی و سلماس و رفتن و توجه رایات منصوره بدفع شر ایشان و قضایا که در آن اوان

از قضایا که در آن سال روی داد آمدن جنود رومیه بتاخت و غارت خوی و رفتن مصطفی پاشا [illegible] کرده بود
نموده مصطفی پاشا از ایلغار حضرت ظل اللهی شاهی که در خطه عطرپیز تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند صد [illegible]
ریکشت ایلغار آن حضرت اندیشیده خود در خوی توقف نموده امرا محمودی و سایر اکراد را که متعلق ایشان
سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب بود بفرمود فرستادند جمشید سلطان حاکم مرند از آمدن ایشان آگاه گشته
بشرف عرض حقیقت را عرض نمودند حضرت اعلی شاهی ظل الهی همان لحظه که این خبر رسید الله قلی بیک قورچی باشی را
با فوجی از قورچیان ظفر شعار بدفعه آن گروه فرستادند و آن طایفه در کمال خوف و بیم بمواضع مذکور رسیده
دو سه محلی را تاخت کرده دواب و اغنام آنجا را راندند و چند نفر از رعایا را اسیر نموده [illegible]
و جمشید سلطان از این معنی آگاه گشته مدعیان ایشان از اسب و آسمان بشمرده مقید برسیدن کومک نشده با
سیصد نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نموده چون بسپاهی و غارت رسید غارتگران
دست از غنایم برداشته همه را برجا گذاشتند و جمشید سلطان از مسلک حزم دور افتاده با گروه
اعظم سپاه که [illegible] دور افتاده فرار نمودن آن گروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده از غایت جهالت
و بیباکی که جوانان عصر که هنوز سیلی روزگار نخورده اند و از تهور و شجاعت نام نهاده اند سر فرسخ دیگر تعاقب

کوتهال

کوتهال آن گروه [illegible] نموده مصطفی پاشا و سلیمان بیک که با جمعی کثیر در آن حدود ایستاده منتظر مردم خود بودند از
از آمدن جمشید سلطان و آن پایه مردم واقف گشته روی بجانب او آوردند و او نیز با وجود کمی لشکر [illegible] سعادت
نمود و یکبار خبردار شد که مخالفان اطراف و جوانب او را فرو گرفته اند که از غفلت و بیهوشی و جهالت بهوش آمده
چاره بجز فرار نیافت بزور بازوی شجاعت خود را از آن مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودند و برادران او را
مخالفان دستگیر نمودند و جمعی از مردم او در آن قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و بقیه السیف شکسته و پریشان حال
بمرند رسیدند و در همین ورود قورچی باشی با او عتاب و خطاب کرده چون فایده بر آن مترتب نبود بازگشته
بخدمت اشرف آمد و در این اثنا که حضرت اعلی شاهی ظل الهی در میدان سعادت آباد بچوگان بازی مشغول
بودند که ملازم امیر گونه خان آمده عریضه او را با مکتوبی که یکی از دوستان او نوشته بود آورد و مشعر آنکه فوج
پاشا و مصطفی پاشا که قبل از این اراده نموده بودند که بر سر امیر گونه خان روند در آن وقت صورت [illegible]
وقت آن عزیمت تصمیم یافته روانه اند و حال قریب بکنار آب رسیده اند و از خاطر انور خطور نمود که از [illegible]
ایلغار نموده از عقب آن گروه درآیند از پیش امیر گونه خان و از پس لشکر منصور موکب همایون ایشان را
در میان گرفته سزای آن قوم در کنارشان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت دست برد عجیب بود و آن
حضرت اعلی پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق روانه مقصد شدند چون بقصبه طسوج
حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان مذکور بیرون آمده چون یک مرحله طی کرده از ایلغار حضرت اعلی
اندیشه کرده بازگشتند چون عساکر منصور از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند لهذا تاخت آن حوالی
فرستاده خود بنفس نفیس چند روز بنشاط شکار پرداخته بفیروزی دولت بازگشتند و چون عساکر ظفر مآل از اقبال بی زوال
صعب المسالک که در ماه [illegible] رفته بود و از کثرت برف طایر وهم و خیال را عبور از آن مجال
[illegible] که [illegible] تاخت نموده غنایم موفور بدست آورده با [illegible] نفر از نسا و صبیان [illegible]
که با جنود سلاطین و خواقین ظفر قرین بمحاربه پیش آمده [illegible] بوده اند [illegible]

رسیده بود ابیرکرده مظفر و منصور با غنایم موفور رجعت نموده بموکب همایون پیوستند ذکر قضایای گرجستان شیروان

و محاربهٔ کشته شدن خان با رومیان و ظفر یافتن بیزدی قبال شاهنشاه جهان و شرح حالات آن پادشاهان در طی سوانح قضایای گذشته

مرقوم کلک بدایع نگار گردیده که ایالت و دارالملک شیروان نامزد کشته شدن خان شده و او با جمعی از عساکر و امرای قزلباش

الکس خان روانهٔ گرجستان شده از آنجا بتوفیق الله تعالی بوجهی که تمهید یافته بود بر سر رومیان رفته و بعد از آنکه بشیروان

رسیده چند روز از رنج راه آسوده شده هرچند کشته شدن خان حرف رفتن شیروان بمیان آورده پدرش ... ورزیده

بیت و لکی کرده رنجیده و صلاح تو به کار پیر خود ندیده و گرگین میرزا نام پسر دیگر را که ولیعهد پدر بود اصلاح ندیده که

کشته شدن خان را در قرب جوار اقشه ... رسید و مانع پدر بود تا آنکه سال ... اعتدال کرد رسیده

امرای قزلباش طاقت توقف نمانده و از تفاوت ... مایوس شدند و چنین معلوم شد که الکس خان و گرگین ... مطلق

در قصد ... امرای قزلباش و سردار روم در آن سال بچه نوع خواهد شد و غلبه از کدام طرف میشود با ... نماید

امرای قزلباش با او آغاز نهاده روزی کشته شدن خان با امرا سوار شده بمنزل پدر آمده و برادر ... نموده

در باب رفتن شیروان سخن بر زبان آورده در آغاز نهاده الکس خان عذر چند ... و او در مجلس گرجیان

که هشته بخلوتخانه خود شد گرگین میرزا نیز شنیده پدر را جهت نموده روی بمنزل خود آورد و کشته شدن خان از آن ... را

سلوک و تعاقب طاقت طاق شده از عقب برادر ... رسیده و زبان گرجی ... و درشت بر زبان آورده

و او را لعن نموده در جواب برادر زبان گشوده کشته شدن خان با وزرا دکه شده و شمشیر ... از نیام انتقام برآورده

با او در جنگ ... کار او را باتمام رسید و از آنجا بخلوتخانه پدر رفت او را ... کشته

مراتب او ... آمده و ... بسلطان ... جمعی ... را ... نموده ... با گرجی ...

مکالمه آغاز نهاده و پدر را با زبان نفرت و دشنام داد و در ... قضیه گرگین را ... فریاد برآورده

نثار ... امرای قزلباش ... ترکیبی ... شاه ... تمام کار ... و ... نفراز

ارنا ... و از آن سعادت الکس خان اسیر کشته بوده از ... خان ... و جمیع قزلباش ...

و امرا جمعیت نموده چون از آن ولایت ... گرجی ... که الکس خان و گرگین میرزا هر دو کشته شده و چند نفر

از گرجی که در آن وقت حاضر بوده اند زعهده کشته شدن خان و امرا بیرون نتوانستند آمد بجز اطاعت چاره ندیدند

سر رشته فرمان کشته شدن خان نهاده و خزاین و دفاین پدر و برادر در تصرف گرفته فرمان روائی ... و لشکر را ... و ...

داده سرانجام یورش شیروان نموده با جنود قزلباش و گرجی که قریب به ده هزار بوده روانه شیروان گردیدند

عبرت افزا ... در این سال وقوع یافت چون کشته شدن خان و شاهمیر خان قدم بولایت شیروان نهادند

اکثر اهالی و اعیان با اطاعت ... گرایش ... نمودند و شاهمیر خان حاکم آنجا ... که ... بود

... محمد امین پاشا حاکم آنجا جنگ کرده و ... محمد امین پاشا با جمعی از روم ... رسیده

... قلعه ... مشغول شده جیوش منصور بپای قلعه برآمده قلعه را محاصره کرده ... قلعه

و چون خبر آمدن کشته شدن خان همراه محمود پاشا ... سردار شیروان رسید عساکر روم را که در اطراف

و جوانب بوده ... جمع کرده با توپ و عراده ... از شماخی بیرون آمده کشته شدن خان جمعی را بر سر قلعه

گذاشته با بقیه سپاه چنان عزیمت محاربه ... ساخت در میان ... امرای قزلباش ... نهاده

و اسب جلادت رانده ... تاختند ... چنانچه ...

... دست راست و دست چپ ... رسیده که ...

... قزلباش تکیه بر الطاف الهی و نیروی اقبال شاهی نموده با لشکر

قلیل کمیت شجاعت و دلاوری در میدان کارزار بجولان درآورده و لشکر

... قزلباش ... و امرا لشکر این دست راست و دست چپ ...

راه انهزام پیمودند عطف عنان نموده بطرف العین ... گروه ... را

متفرق ساختند و شکست بر افغان افتاده محمود پاشا پسر ... او ...

و بد حال از معرکه روی بهزیمت نهاده و جنود ظفر ... تعاقب ... گروه

خلقی نامعدود از جنود روسیه را بر خاک هلاک انداخته شده و چنین اتفاق افتاد که محمود پاشا در پیش روی کشتگان
افتاده بود و او نیز راست دریافت که محمود پاشا است و نزدیک آن رسیده بود که نوک سنان مریخ وحشیان
او رساند در اثنای گیر و دار اسب او بزخم تیر مجروح گشته از تک به زخم از کار افتاده و در بار مانده متعلقان حاجب
از عقب او طی کرده چون گرفتاری او در لوح قضا بقلم تقدیر تقریر یافته بود قزلباشیه مشاهده نموده که اسب
کشته میرخان زخمی شده عنان از تعاقب برمیتابان کشیده بجمع غنایم مشغول گشته و محمود پاشا جان بسلامت
بیرون برد و بقیه السیف بقلعه شماخی رسیده اسباب قلعه داری مرتب ساخته در استحکام برج و باره پرداختند و جمعی که
به محاصره قلعه قبله مانده بودند توقف کرده در اثنای انهزام رومیه خبر که رسیدند تا مواری هزار نفر
درین محاربه مقتول شده متحفظان قلعه قبله از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبردار گشته قلعه را خالی کرده
راه انهزام پیمودند و همچنین کوتوالان سایر قلاع دست از محاربت آنها کشیده به شماخی جمع شدند و دور قلعه
شماخی و باکویه و دربند قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند کشته میرخان نوعی که از خدمت اشرف تمهید یافته بود
جهت امر احمدیه معین تعیین نموده جمعی از امرا و اعیان شیروان منقاد و مطیع گشتند و حقایق حالات که در حین تسخیر شیروان
چنانچه گذشت مصحوب سرخان چاپه سریر اعلی عرض نموده در دارالسلطنه تبریز نقاره‌های شادیانه بنوازش درآوردند
و متعاقب ملازمان او آمده سرهای مقتولان و گرفتاران ولایت مذکوره را در میدان سعادت آباد بنظر همایون
رسانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از موقف خسروانه جایزه و صله و رقم فتح و تشریفات فاخره از تاج
مرصع و کمر و شمشیر مرصع و اسب تازی نژاد با زین و لجام مرصع و دیگر تشریفات لایقه جهت امرا و رقم قیام او فرستادند
کشته میرخان چند روزی جهت معالجه زخم توقف نموده تا آنکه جراحت او التیام آورده و به سر شماخی آمده
به محاصره قلعه پرداخته چون اسباب قلعه گیری از نقب و یراق توپ ریزی با چند نفر توپچی از درگاه
طلب داشت و از درگاه ... ذکر قلعه ساختن در دارالسلطنه تبریز
و توجه رایات اقبال بقصد زیارت سلطان مشایخ آفاق شیخ صفی الدین اسحق ... بزبان ... هوشمندان انجمن ...

و ازنور

خبروندی پوشیده نماند که در آیین سلاطین روم و نیز روم و بوم ملک داری را
ترتیب قلعه داده اند و حارس بقاعده و قانون که در سلسله عثمانی متعارف
تعیین نموده استحکام میدهند و در میانه این طایفه جزو اعظم ملک گیری
و مملکت داری ترتیب قلعه است و محلی که قلعه نداشته باشد از آن تجرد و
خود تعبیر ... در حینی که قلعه تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان آرای
حضرت اعلی اقتضا فرموده که چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان
در تبریز قلعه نبود و قلعه را رومیان ترتیب داده عمارات عالیات ساخته
بودند قلع و قمع نماید که آثار ابنیه رومیه در آن شهرها باقی نماند بنابر آن آثاری
از آن نگذاشتند و درین اوقات چنین خراب میکردند و محتاج ارتیّن
حرکت بر قلع و قمع و ویرانی خراب کردن ایروان و نخجوان فرستاد
رعایای آنجا با تولیت ولایات بر صدق انتقال مینمایند و از ظهور این حال
گفتگوی ارباب ضلال تزلزل باحوال ملکی اندیشه راه یافته خاطر اهل تبریز
اطمینان تمام نمی‌یافت بنابر این مقدمه رای عقده گشای اشرف که مفتاح
ابواب سعادت و مقالید کنوز دولت است اقتضای آن کرده که
بمصلحت جمهور قلعه تبریز را مجددا تعمیر نموده استحکام دهند که هم
موجب فتح عزیمت و عقیده ارباب خلاف و هم باعث اطمینان قلوب
مردم تبریز و نواحی گردد منجمان دقیقه شناس ساعتی جهت بنای قلعه
کردند و روز بیست و هفتم شهر ذیحجه الحرام مطابق اربع عشر و الف
حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه الکا گشته طرف طول و عرض قلعه و بلندی

جدا رآن را قرار داده و چهار دروازه تعیین فرمودند و اطراف آن را برابع درآورده برامرا و اعیان سپاه و
قورچیان و غلامان و سایر عساکر ظفر شعار و مردم شهر و نواحی قسمت نمودند فرمان پذیران حسب فرموده
شروع درکار کردند و داراد خاطر اشرف بدان تعلق شد که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل رفته بزیارت
روضۀ سلطان الاولیاء جد اعلی مقام فردوس مقام مشرف شده از ارواح مقدسۀ آن بزرگان درگاه
ایزدی استمداد همت کرده بار دیگر بدفع اعادی پردازند و بدین عزیمت عظمی در پنجم ماه مذکور متوجه گشته
بدان مطلب اعلی مشرف شده از ارواح مقدسۀ آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده خدام آن حرم
آن روضۀ جنت مقام از نوازشات ارجمند مبتهج و مسرور گردانیده صلات و صدقات بمستحقان رسانیده مراجعت
و از راه اهر و مشکین عبور نموده بزیارت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری استعداد یافت و در روز
دویم شهر محرم الحرام در ضمان ملک علام بدار السلطنۀ تبریز رسیده امرا و نامدار و ارکان دولت سپهر اقتدار که
بتعمیر و ترتیب قلعه مامور بوده الحق دران کار ید بیضا نمودند در عرض پنج روز قلعه باتمام رسید
که تا معماران قضا و مهندسان قدر بنای قلعۀ زرواق سپهر نهاده و بروج مشیده کرده
کنگرهای مهر و ماه را آرایش و استحکام داده اند قلعه باین متانت و باین زودی تمام نیافت
و خندق عمیق با سه فکر دقیق عقلا حفر نموده آذوقه و یراق سرانجام داده از توپ و
تفنگ و سرب و باروط و هیمه و نفط و غله و امثال اینها تعیین فرمودند و الحق این تدبیر
و رای ثاقب بود با امرا و روسیان دم مردم دور و نزدیک ظاهر شد که جنود قزلباش
و السنگی تمام دارند و اساس دست از ان برمیدارند و مستعدان عصر چند تاریخ
خوب جهت قلعۀ تبریز گفته درین صحیفه درج نمود نظم قلعۀ تبریز چون اتمام یافت ؛ زینت اعدای
دین را ایمن شد ؛ باعث این بیت گو تبریز گشت ؛ این شده تبریز را تاریخ شد ؛ نمود
اوراق را بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید شبی در این اندیشه تفکر داشت خرد خورده

همین و طبع

همین و طبع انصاف گزین چراغ فهمش در خلوتکدۀ دل افروخته اینمعنی روشن شد
که جناب آصفی در باب قلعه تاریخی دارد و ازین بهتر چه توان گفت غایتش
اصلاح این فن که اگر تاریخ در آخر مصرع تمام شود بهتر خواهد بود تاریخ قلعه در
مدح قایل در رشتۀ نظم در آورده بود در اینمقام ثبت افتاد و اگر دیگرا
مجهول و معروف واقع شده بود در قصیده قلعه استادان سخنور جا فزا انشا
در دیوان خلاق المعانی اسمعیل ازین قبیل بسیار است بیت شاه عباس شاه و الاجاه
خوش اساسی نهاده در تبریز ؛ قلعه ساخت همچو سد سدید ؛ پانیایان آن همه
خونریز ؛ طرفه حصنی رفیع بنیادی ؛ که نه کسری نهاد و نه پرویز ؛ قلعه همچو قلعۀ گردون
سخت بنیان چو رای اهل تمیز ؛ وه چه قلعه که شیر گردون را ؛ بود اندر ان محل
گریز ؛ بود اینمعنی سراچۀ غیب ؛ تا شده در زمین هراتیز ؛ گشته ملهم بخاطری
که بود ؛ معنی از جام فکرتش لب ریز ؛ طوطی طبعش از سخندانی ؛ بهر تاریخ
گشته شکر ریز ؛ چون بپرسید پیش ازین تاریخ ؛ هاتفی گفت امن شد
تبریز ؛ بعد ازین لب ازین حدیث ببند ؛ دست در دامن دعا آمیز ؛ تا
بود ثبت در صحیفۀ دهر ؛ شرح تاریخ خسرو پرویز ؛ عمر و دولت قرین خسرو عهد
در جهان باد تا برستاخیز ؛ ذکر فرستادن [illegible]
[illegible] چون خاطر اشرف اعلی شاهی ظل اللهی از تعمیر قلعه تبریز فراغت یافت
لشکرهای اطراف بدرگاه ملایک مطاف جمع آمده اراده خاطر فیض
مظاهر بدان متعلق گشت که چون در سال گذشته صرفه در محاربۀ رومیان
ندیدند و جبال اوغلی بازگردیده منهزمانه در وان که شش منزلی تبریز است

توقف اختیار نموده و قبل از آنکه او حرکت نماید گروهی از شجاعان لشکر قزلباش ۲۴۴
را بر سر او فرستد که اگر فرار نماید و اگر محصور گردد هر دو صورت را هم
زینت هنگامه اعتبار او گردد بنابراین عزم لایق جیوش دریا خروش موکب
اقبال را بر آن کرد که الله ویردیخان قولر آقاسی باشی بدان صوب فرستادند
خان مذکور باتفاق امرای عالیمقدار خصوصاً ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیگی
آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسن خان حاکم قلمرو علیشکر و سایر امرا نامدار و قورچیان
و غلامان حضرت شعار قریب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه آن صوب
گردیده و سردار مذکور از غایت غرور و نخوت بهوش باده غفلت حرکت
لشکر فیروزی اثر قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم که
بمرافقت او مامورند مجتمع گردیده متوجه آذربایجان شوند و از مسلک حزم و
احتیاط سپاهیانه دور افتاده با آنکه از تبریز به هشت روز رسیده بودند
رومیه تا یک منزلی آمده و از اطلاعی از وصول لشکر قزلباش نیافته بودند چنانچه
مردم ذوالفقار خان که چرخچی سپاه منصوره بودند چند کس از جمله طوایل
و اسبان رومیه که در علف زار آن راه چرا مینمودند بدست آورده از
امرا اکراد شیرازی سلطان محمود با چند نفر از زاد و زادها و اقوام آمده بعسکر
ظفر اثر ملحق شدند و سایر میران قبایل اکراد چنانچه شیوه و شعار ایشان است
که بلطایف الحیل روزگار میگذرانند مراسله و پیغام نموده و جانب خانی بر صلاح
در اغماض داشته تکلیف آمدن باین حدود صفاهان نکرد القصه چون عساکر منصوره
در یک منزلی آن نزول اجلال نمودند خیال او و علی اطلاع یافته روز دیگر
حرز کنکاش

خبر ورود قزلباش بنواب ترخچه چرچیان آن شهر فرستاده و جوانقار و برانقار آراسته آماده حرب و قتال
شدند و منتظر سپاه مخالف بودند و خیال او و علی در آن وقت زیاده از ده پانزده هزار کس بهمراه نداشت
و آن شهر مردم با لشکر قزلباش تاب مقاومت نتوانند آورد و بتحصن و قلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامدند
اما بعضی از باشیان با جنود رومیه بعزم آنکه پیش دیوار ربت شهر داده در سواد شهر اگر حربی اتفاق
افتد بیرون آمده صف قتال آراسته و چرخچیان پیش فرستادند اما زیاده از نیم فرسخ از سواد شهر دور
نمیشدند از هر دو طرف ابطال جلادت پیشه نهاده عساکر طرفین با یکدیگر ملاقی شدند و جنگ در پیوست
و از طرفین جلادت مبارزانه بظهور میرسید تا سپاه قول که بسرداری الله ویردیخان استحکام داشت
ظاهر شده بود در میان دست و پای میزدند بعد از آنکه قول نمایان شد و آواز کوس و کرنا و نفیر
بگوش مبارزان معارک داد و گیر رسید چرخچیان سپاه منصور بر سپاه مخالف حمله کرده شکست فاحش اعدا را
از یکدیگر پاشیده شکست بر سپاه رومی افتاد و تیغ آتش بار در معارک کار زار صاعقه کردار بر سر
میکرد و عساکر نصرت قرین به نیروی دولت روز افزون و یمن اقبال بیزوال اعلی شاهی ظل اللهی از توپ و تفنگ
احتراز نموده مردانه وار کوشیدند چنانکه چند نفر از رومیه را در کنار خندق دستگیر نموده و مردانه
وار کوشیدند قریب دو هزار نفر رومیه درین معرکه بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصا
خداوردی آقا و تیغ و آقاسی که از معتبران و مدبران دولت عثمانی بود با یک نفر ترکمان سردار دستگیر
شده و عساکر نصرت نشان به نیروی اقبال شاهجهان فتح و ظفر اختصاص گشته اردوی قزلباش
در حوالی شهر و مکان مناسب فرود آمده الله ویردیخان در برابر سردار رومیه سراپرده و بارگاه
باوج ماه افراشته امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار خیام نصرت فرجام نموده سایه بهمای ظفر
انداخته و روز دیگر معلوم شد که بسیار مشهور با جمعی از رومیه و لشکر نویس و غیره که قریب دو هزار کس
بطرف و آن می آید که بسردار ملحق گردند الله ویردیخان قورچیان بیک با جمعی از غلامان و غازیان

برسر آنگروه فرستادند و جنود اقبال از آتش فرنجی و آن با گروه مخالف تلاقی دست
داده فیما بین آتش قتال اشتعال یافت و بفیروزی دولت قاهره شکست بجانب اعدا
افتاده جمعی کثیر مقتول گردیدند و برخی زنده دستگیر شدند و محمد پاشا زخم دار گردید فرار
گردید چون زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود
نموده باردوی معلی گردیدند و در اردو گرچه جای تنگ از اردو بیرون میرفت و تماشا
مشاهده نموده بودند که لشکر بسیار از اردو بیرون میرفت بتصور آنکه غارتگران
یغمائی باحث و غارت سوار شده اند در سر سردار قزلباش کسی نیست بهیأت
اجتماعی از شهر بیرون آمده و تنگچیان در عقب دیوارها و باغات شهر باز داشته
که اگر سپاه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله تفنگ ایشان را از پا درآورند
و اینجانب خود لوازم حزم و احتیاط مرعی بوده قراولان جنود اقبال مستعد جنگ
و جدال و آماده حرب و قتال بودند و خلقی نامحدود از طوایف قزلباش درین
روز روی در معرکه کارزار آورده حرب صعب اتفاق افتاد و رومیان تاب صدمه
دلیران قزلباش نیاورده پشت بمعرکه دادند و روی بشهر آوردند و جنود اقبال
رومیان را تا کنار خندق دوانیده چون در آمدن در هنگام گریز از یک دروازه
راه تنگ بود از کنار خندق روی بدروازه دیگر آورده غازیان نصرت نشان فرصت
غنیمت شمرده با آنکه از بالای بروج قلعه و عقب دیوار با گلوله تفنگ تنگچیان بر
مثال تگرگ میریخت از آن نیندیشیده کارزاری بوقوع پیوست و خلقی کثیر
از رومیه از دروازه عدم بشهرستان فنا شتافتند چنانچه مردم اردو
بازار در میانه باغات و خرابهای دور شهر قریب چهارصد نفر رومی را که در گوشها

خزیده بودند گرفته آوردند و بیاسا رسیدند درین معرکه از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد
و زیاده از سیصد نفر از سپاه ظفر پناه نرسید و رومیه را دیگر قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه تحصن جستند
و سرداران ایشان غریق بحر تفکر گشته دانستند که توقف کردن در وان خطر کرده و نخواست که محصور گردد
قزلباش گردد با خود اندیشید که بکنار دریاچه وان که طرف آن بقلعه اتصال دارد جمعی که بعضی در قرب
ایشان بود بکشتیها در آمده کشتی اندیشه را در دریا ساخته پنهان و پوشیده بیرون رفت و بعد از
تحقیق حالات و مهمات آن ایالت بسمع اعلی عرض نمود ذکر توجه رایات ظفر آیات از دارالسلطنه تبریز بجانب سلماس
خوی و بیان فتحی که در آن عرصه نشاط انگیز روی داد بعد از ورود اینجانب فتح و فیروزی که ظفر آثار
رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال از دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده بهفت منزل یون متعاقب
دار اعمال نصرت شان واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن جغال اوغلو از راه دریا در اردو امرا
شنیده بودند و جمعی بیوست متعاقب او در حرکت آمده تا علاه و از آنجا از حرکت که احتمال بیرون آمدن
او بود فرستاده و در آن حدود اثری از او پیدا نبود و معلوم نشد که بکدام طرف رفته شرح رفتن و باز
آمدن او در همین سال عقرب بیرقوم قلم ترین انتقال میکرد و بعد دیگر امرا از حدود وان عثمانی
بعد برجیت انعطاف داده بجانب تماشاگاه در یورت سلمان آباد از اعمال خوی بموکب مقدس همایون
پیوسته و منظور نظر التفات شدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ییلاقات آن حدود چند روز
بعشرت و شادکامی و تماشای سیر و شکار پرداخته موکب ظفر نشان بصحرای چالدران که بزرگ
نام آن بسلیمان شان و سلطان سلیم خوانکار روم بوده و بدین جهت شهرت آفاق یافته چنانچه ملا بنی بدر
شاعر گفته شعر قضا در کارگاه کبریائی فکنده طرح این سبز خطائی توجه فرموده و در آن مکان بسیاری
سر که در آن دو گرفتاران و خنجرها که بدست آمده بود بموقف عرض درآوردند و فارسان میدان
جلادت که دلیری و رشادت در آن معارک از ایشان بظهور رسیده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند خدا داد

[illegible]

آقا سعد آقاسی بجهت رابطهٔ آشنائی که با غازتکری خان پادشاه تاتار داشت
بنابر رعایت خاطر او با پسرش سعادت بخش و شاباش باقیه بحاکم قراچه داغ
سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد و نزد غازتکری قلی فرستند و در آن هنگام
که اردوی کیوان شکوه در آن صحرا و کوه نزول داشت رای جهان آرا اقتضای
آن کرد که در بلدهٔ خوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت ما و طراوت
صحرا و کوه و بساتین بهترین قصبات آذربایجان است و بجهت آنکه در سرحد واقع است
و مردم آنجا اکثر اکراد[?] کوب[?] واقع شده آنچنان عرصه فرح بخش و دلگشا از ترتیب و تعمیر
بازمانده قلعه بنا شود که در نزول حوادث و هنگام شور و فتنه سکنه آن بلده را
پناهی و آرامگاهی باشد در محل مناسب طرح انداخته قبر[?] تک سلیمدار باشی استاجلو
بسرکاری ساختن قلعه مأمور گشته پیر بوداق خان حاکم تبریز و جمعی دیگر بدان مأمور
گشته و در اندک روزی قلعه ترتیب یافته ذخیره و یراق سر انجام یافت و کوتوالی
قلعه بسیدی سلطان چپنی[?] شاملو مرجوع شد داروغگی خوی بدو مفوض گشته و جمعی موجب
اطمینان خاطر مردم اندیار گردید چون حضرت آثار رشد و کاردانی و ضبط
و ربط از ناصیه احوال او مشاهده کرده در اول حال ضبط دروب
دولتخانه همایون بدو رجوع شد در ادای خدمات شایسته داروغگی دار السلطنه
قزوین بلم[?] و شفقت شده و در آن مهم از قساوت قلبی که داشت دکان سیاست گشوده
بازار خون ریزی را رواج داده دویست سیصد نفر از مردم خون ریز
جمع او تردد[?] در حکومت قزوین بوفور رشد باطراف و جوانب عراق حاکم
شده حکمرانی مینمود ملازمان جو ذراد[?] دستار سرخ بر سر بسته تا اطلاق

در میانه

در میانه قزلباش اشتهار داشت هر یک از ایشان از جانب او بمنزلتی مأمور گشته از هم غفلت[?] هیچ یک از
امرا عظام را قدرت آن نبود که خلاف اراده آن ملازم بظهور آورده چون طاعت چاره ندیدند سیاست او
بمرتبه رسیده بود که چند کس را در زمان که گرفته بودند در میدان سعادت آباد قزوین بر سیخهای آهنین از دو
آتش افروخته کباب کرده بجلا بیاری[?] سبحانه و تعالی که حاکم عادلست بجهت بدکاران در کار زیر[?] ایشان
کماشته اگر اعمال او بر وفق قانون عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلایق گشته جابره و اوباش پای از
دامن سلامت کشیده و از ارتکاب امور ناپسندیده باز آمدند حضرت اعلیشاهی ظل اللهی در مدتی که بضبط
سیاست تمشیت می‌دادند[?] رجوع بشغل بودند القصه چند گاه بخدمت کشیک آقاسی حرم قیام داشت آخر بمرتبه
امارت رسید چون با اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود و از آن گونه اعمال ممنوع گشته و در این عهد
درگاه اشرف با قورچیان ارادت[?] آراسته بود یکی از قورچیان ذو القدر اقوام ایرج بیک الیوررا که از اوباش
آن طایفه بود با ملازم او در سر چاهی نزاع واقع شد و شیخ احمد آقا رسید از غرور نفس و عادت طبیعی بظهور
تعدی و بیادبی مبادرت نمود و قورچی را برادر بمرتبه اشرف آمد و تظلم نمودند حضرت اعلی فرمودند که در آن ایام که اورا
حاکم چاروس[?] حکمی فرموده بودیم تمهید سیاست کلیه ران و ضبط مملکت اعمالها که از و بظهور رسید نیز هم
حاوی[?] گذشته است که از آن اعمال ممنوعست چگونه بچنین سخنی و بر تعب شخصی که در سلک قورچیان
انتظام داشته باشد جرأت نموده هر چند دیوانیان قاتل او را تفحص می‌نمودند که کدام یک بوده اقدام نموده
منسوب باشد او از جمیع صریح میکرد که من کشته‌ام حیف بعرض اشرف رسید که بی عدالت اشتها[?] و احتمال
فرمود که او را ادب نمایند و لیکن بقتل بسیار رضا ندادند اللّه او را ادب خون طلبان داده
اما چون در خاطر یا خطور میکرد که آن جماعت جرأت تعدی او را دیدند چون بیچاره خانش[?] نموده بود
ظهور او بقتل تقرب او را و چشم بر جای عبرت و اجتناب کرده و شخصی تک و له او را
حکم شد که قورچیان و لشکر او را ضبط نموده بخدمت مرجوعه قیام نماید دیگر از سوانح آن ایام حرکت

باقی خان والی ماوراء النهر که در یورت سلمان آباد غوری رسید که باب عالی در کذشته بعالم آخرت
شتافت و امرای اوزبکیه سلطنت ولی محمد خان برادر کوچک او اتفاق نموده او را در بخارا بر مسند
سلطنت ماوراء النهر نشاندند ذکر نهضت رایات نصرت آیات خسرو ایران بصوب قلعه باکو و تسخیر آن
اکراد محمودی و قضایایی که در آن حین روی داد چون رایات جهان کشا چند گاه در ییلاق خوی عشرت
پیرا بودند گرمای هوا روی باعتدال آورده و همواره تنبیه ستمگران اکراد پیشنهاد همت والا بود بعضی از امرا اکراد
محمودی که در قلعه لیک و قلعه باکو و آن حدود توقف داشتند درین ایام که اردوی گردون شکوه در آن
حوالی بود از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده نیامدند فرقه از آن طایفه را که با اولاد خضر بیک
تعلق داشتند اظهار دولتخواهی این دودمان مینمودند کوچانیده بولایت عراق فرستادند و مجموعه
تنبیه ستمگران آن قوم گشته بعضی از امرا و عساکر منصوره در ایلغار والوس حاکم لیک فرستاده دور از
جبال بجانب کوه حرکت آمده مصطفی سلطان حاکم آنجا از بخت برگشته با عوانان براه ان و جمعی از ملازمان
فتنه انگیز که همیشه آثار خلاف از ناصیه احوال ایشان مشاهده افتاد با اقربا و اتباع بقلعه باکو که در کوه
درمیان دره واقع شده و از متانت [illegible] و صعوبت مسالک صاحب کوکب و بر سپهر رسیده و بتسخیر سلاطین عالی
باش آفتاب مثال تسخیر آن نیندیشیده قلعه متحصن گشته و قلعه دیگر که در دامن کوه و مسکن اصل او بود
استحکام داده اموال و اثقال خود را در آنجا گذاشته جمعی را بمحافظت تعیین نموده بود چون ساحت آن ولایت
مضرب خیام گردید از ظهور مخالفت آن طایفه آتش غضب قهرمان زمان شعله افروز گشته طایفه را از غلو و تعدی
به تسخیر قلعه دامن کوه مامور فرمودند و آن جماعت در همان شب در اطراف و جوانب قلعه محیط گشته در
صدمه اول استخلاص آن میسور کردانیده خود را پای قلعه رسانیده [illegible] آمده اسیر [illegible] کردانیده قلعه را کشیدند و
سعد و دی که بمحافظت قیام داشتند دست از محافظت باز داشته عرضه تیغ فنا گشتند و بسیاری از سکان قلعه
به پامال حوادث و نوائب شدند آنچه از صامت و ناطق در آنجا یافتند بباد تاراج و یغما دادند بعد از وقوع

این حال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طایفه محمودی مامور گشته چون تسخیر قلعه میان کوه بهوت
تیسیر پذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر در بند توقف متوجه تسخیر آن قلعه نشده اگر مخالفان محمودی قدم
جرات پیش نهاده بمقاتله و مقابله اقدام نمایند جزای ایشان در کنارشان نهند والا در مساکن ایشان
آنچه یابند تاراج نمایند و چون امیر و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه مذکور بواسطه ضیق مکان
و قلت آب بجز معدودی مسکن نکرده بودند و اکثر آن طایفه با عیال و اتباع مستور عساکر گردون مآثر [illegible] دواب
و اغنام ما لا یعرف القوم خواه در لیک و خواه در ماکو [illegible] تحت عصیان مصطفی بیک و برادران
و چند نفر از مفسدان عشیرت او که در مخالفت اقدام می نمودند بتاراج حادثات رفت چنانچه گوسفندی
خوب در اردوی معلی به نیم درهم که پنجاه دینار عراقی باشد و بهای اسبی کاو بده درهم خرید و فروخت شده
و بسیاری از نساء و صبیان آن طایفه اسیر و گرفتار آمدند القصه تا ده یوم که اردوی گردون شکوه در آن
یورت نزول داشت آن طایفه عرضه نهب و غارت بودند چنانچه جمع کثیر از جماعت مذکور که از خوف نهب و غارت
لشکر ظفر اثر خود را در انقلاب جبال کشیده بودند مدتی در نیاید که از نهیب حوادث امان یافته بعد از [illegible]
آن قوم رای عالم آرا بدان قرار گرفت که بجانب نخجوان که میانه راه وان و ارزن الروم است محل عبور
لشکر روم از آنجا بود رفته چندروزی در کنار آب ارس محل اقامت انداخته که اگر درین سال سردار روم
[illegible] و به عزیمت آذربایجان نماید و باپیچ و راه متعدد آمده باشد ~~و اگر درین سال سردار روم~~
و به عزیمت ~~او در بایکان~~ نماید و اگر درین سال آمدن او صورت نبندد قشلاق ایام [illegible] در قراباغ واقع شده و بتوفیق
الله تعالی تسخیر قلعه گنجه و ممالک شروان که [illegible] همت والانهمت [illegible] رند بدین رای صواب نمای عمل فرموده عنان
عزیمت بدان طرف معطوف گردانیده از معبر یزید آباد عبور کرده در نخجوان خیام نصب کرده سراپرده و بارگاه
بقبه مهر و ماه افراشتند و امیر گونه خان را بتعیین قلعه ایروان مامور ساخته جمعی را در آنجا در رفاقت او گذاشته و چند روزی
که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس بود سرعان خبر آمدن سردار از راه [illegible] بسامع رسانیده

بتواتر انجامید و کار قلعه اریوان از آن وقت دیگر موقوف داشته رایات فیروزی آیات بدار النصر در حرکت آمد
شرح آن احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و مآل حال کستندیل خان مرقوم میگردد ذکر عصیان ورزیدن کرجستان با
کستندیل خان و بجان پدر آمدن او و آثار آن بر واقفان مواقف سخندانی و نکته‌سنجان اسرار نهانی بسمت ظهور و
وضوح دارد که زمام ملک داری در قبضه قدرت و اختیار قادر مختار است و مشیت امور شهریاری و اسباب مشیت پروردگار
شرکت درین نیست که در پای کو لمن الملک زند جز خدا هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را
در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اقبال اثر و ملحوظ خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی بر دوش مراد
در عرصه جهان افراشته و هر خود رای عاقبت کوتاه اندیش که بوسواس شیطانی و حوادث نفسانی مغرور گشته
عزیمت افعال ذمیمه کرده بهوای نفس خویش در پی خیالات فاسده و اطوار ناهنجارش گرفته در لوازم ایزد
پرستی و رضای ولی‌نعمت که رضای منعم حقیقی است غافل افتد بزمانی نه بس دولتش انهزام پذیرفته و نهال
اقبال از صرصر حوادث و تند باد ادبار از پای در آید منظم امور مرضیه که رضای خالق جلالی السپیده است
مخالف اولین است که بمحبت جاه و هوا پرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب آن کرده از شامت آن دیده
بصیرت پوشیده دارند مدلول آیه و لا تعثوا فی الارض مفسدین بر متمنیی دلیلی روشن و برهانی مبرهن است
و از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن الی هذه الاوان هر کس از ابنای سلاطین زمان و خواص دوران بجهت
ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده بر حسب مقصد و مرام کام روا گردد و بنابر تقلب ایام
به امید نیکو سرانجامی قتل پدر را روا داشته زیاده از شش ماه قدم در مسند کامرانی ننهاده و در موقف عتاب
سپهر بصفحات اعمال جسر مرقوم کلک مشکین رقم گشته که در ظهور اسلام شیرویه پسر خسرو پرویز بر ابطال
شنیع اقدام نموده زیاده از شش ماه طریق جهانبانی نپیموده و از سلاطین جغتای سلسله تیموری میرزا
عبد اللطیف ولد میرزا الغ بیگ بدین امر مذموم جسارت نموده بقتل خیابان پدری که بادشاه عادل
فاضل و دانش منش نیکو روش بود اقدام نموده زیاده از شش ماه طریق جهانبانی نپیمود مصرع من

بیت اگر شاید بجز شش مه نپاید * پدرکش پادشاهی را نشاید * مصداق افتاده چنانچه در کتب سیر مسطور است
که در کمال عظمت و اجلال بر سند کامرانی سوار شده بسیرقه ناگاه تیری جانفرسا از شصت قضا گشاد یافته
در مقتل او رسید بصد حسرت دل از ملک و مال بر داشته از مرکب عزت بخاک مذلت افتاد و راقم
حروف در ایام حیات خود که سنین عمر را مدار در حال تحریر در مرحله پنجاه و چهار نزول نموده چند
کس را بدیده عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشته از عمر و جوانی متمتع نشده در جهان جایگاه از ایشان ثبت
چشیده و موید این حال و مصداق این مقال قضیه عبرت انگیز کستندیل خان ولد الکسندر خان است که
پدرش او را در ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت مآب سلطان حمزه چنانچه در صحیفه اول سمت نگارش یافته
بجهت استحکام قواعد مبایعت و اخلاص بپایه سریر گردون نظیر فرستاده بود از عهد صبی الی یومنا هذا در سلک دولت
سعادت پیوند نشو و نما یافته بمرتبه رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همایون حضرت اعلی ظل
اللهی مشیر اثر منظور نظر تربیت گشته در محافل خاص هم صحبت بزم اختصاص بود روز بروز عزت و اعتبارش در نظر
همگنان افزوده تا آنکه در یورش آذربایجان ایالت و دارائی شیروان نامزد او گشته در قشلاق قراباغ باتفاق
مهر روانه گردیده و نوعی که در قضایای اول سال مرقوم کلک شرح مقال گردید در گرجستان
بقتل پدر و برادر اقدام نموده دم از استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا با گروه امرا
متوجه شیروان گردیده و محاصره قلعه شماخی نمود اگرچه او شجاع و مردانه و دلیر بود اما از اندک اعتباری
که بهمین شعشعه شاهانه یافت بغایت متکبر و مغرور گردید از نخوت و غروری که داشت امرای قزلباش خود را از پایه
اعتبار وقعی نمی نهاد و بخار کبر و نخوت در دماغش متصاعد گشته بود و امرای قزلباش که بر حسب فرمان تابع امر و نهی او بودند
از خوف غضب پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده مجال دم زدن نداشتند اما طایفه گرجی از آنجهت با او
نمی آمیختند و زود از سلطنت او مستنفر گشته در مقام غدر در آمدند اول آنکه مغایرت کیش او که مسلمان بوده
و ایشان عالم نصاری مسیحی اندیشه بودند دوم آنکه الکسندر خان را از زنان گرجی محض نصرانیه [illegible] میکرد در قانون

عجب پندار

ایشان بواب و حجاب بوده و مخالف دورباش یساولان و ایشیک آقاسیان هرگز ندیده بودند
و جمعی که همه جا بحجاب خلوت سرای الکسندر خان بی رقت حالا هر ده روز یکبار بدیدن او بخانه یا رئیس میرفتند از اطوار
ملوکانه او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شرط کردند که در هنگام فرصت با شغام خون الکسندر خان او را
از میان بردارند و نبیره الکسندر خان را که همراه داشت برداشته روی بگرجستان آورند تا آنکه یکی
از دولتخواهان او را از موضعه گرجیان آگاه کرد و او از غایت غفلت و نخوت غرور در دفع آن واقعه
نپرداخت اراده نموده بود که چند نفر از معتبران گرجی را که محرک این فساد بودند از میان بردارد و با
خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندر خان که حال وزیر او بود مشورت نموده وزیر مشارالیه موضعه گرجیان را
حمل بر کذب نموده خان نادان را از آن اراده متصرف ساخته خاطرنشان کرد که اگر دست بقتل احدی
از ایشان آلایی موجب خوف و هراس کل طایفه میشود و خود با عظمای آن طایفه در این باب گفتگو نموده بموعظه
و نصایح پرداخت الحاصل جماعه اظهار نمودند که خان ولی نعمت زاده‌ها است از هیچ کار و کنش خبر نداریم اما اراده
سفر مبارک آمده ایم استطاعت توقف شیروان نداریم جناب وزارت مآب قصد اراده کمیاه که با کاخ
ایشان را از سرکار خان سرانجام داده بعد از کمیاه رخصت گرجستان دهند و تعهدات مذکور را معروض
داشته خاطر خان ساده دل را از فتنه ایشان فارغ و مطمئن ساخت امیر موعظه و پند دانا قوم سودمند نیامده این
گفتگو رسوخ ایشان در اراده خود بیشتر گردیده نصف شبی که در کشیک بودند با وزرا و امرای گرجی تا بیه‌های
کشیده بر خرگاه جناب خان محیط گشته آغاز شورش و غوغا کردند قرا پیری ملازم خاص که از رکاب
حضرت اعلی نزد او رفته بود و قدرشناس بنظر خود در آنجا خرگاه رسانیده او را از خواب غفلت بیدار ساخت و او
سراسیمه از خرگاه از آنکه خود را بیرون انداخته بمنزل علیخان محمد آقا رسانیده گرجیان عاصی بدرون
خرگاه رفته دو جوان ماه سیما از اهل حدت که در خواب بودند بتصور آنکه ایشان الکسندر خانند بتیغ ادا
پاره پاره کردند و جمعی که بطرف خیمه که خیمه‌های الکسندر خان را نگاه میداشتند داری آورده ایشان را و میرزا

زاده‌ها را

زاده‌ها را پاره پاره کرده جمعی که بطرف خیمه بودند بر حجج خود و پوشیده و گشته شدن خان را چون شنوانه
حیات پرنشده بود و بمقدار الهی بود که چند روز دیگر بماند از آن مهلکه نجات یافته بخیمه علیخان بمواقف
رسید همگنان را تصور شد که گرجیان بار دیگر بیان موضعه نموده با استظهار ایشان بدین حرکت اقدام
نموده‌اند در خانه علیخان که مانوخته قزلباش که در دیهها و موردها بودند با آنجا جمع آمده در آن شب
هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان با او از گرهای و جمعیت لشکر دانستند که آنکه کشتی
کشته‌اند خان زنده شده و بسیاست مجموعی نزد ما برداشته راه گرجستان پیش گرفتند و خان مذکور
با امرای عظام لحظه سوار و پیاده تعاقب گرجیان در حرکت آمدند که شاید تعاقبی شده با میرزا
زاده‌های گرجستان را که دست آویز این جماعت اند از دست ایشان توانند گرفت و از سوی دیگر
اردوی خود را در پای قلعه که داشته و در وقت طلوع آفتاب کشته شدن خان با معتمدی میرزاده گرجی را
گرجستان بیساط طایفه گرجی عیان از رفتن جمیع در مقام مدافعه ایستاده‌اند پای و صدا یکجا با واز
بلند فریاد بر آوردند که تو مسلمانی را حاکم نصاری نمی‌باید در وقتیکه میان ما و تو هیچ گفتگویی نبود
اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این صحبت روی داده چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی آنست که از سر این
معامله گذشته باز گردی و الّا ما کمی از نادر حیات ایشان با تو جدال نمیاییم چون جمع کثیری کردند صرفه
در جنگ کردن نبود امرای عظام کشته شدن خان را از عناد ایشان گذرانیده ترک منازعه کردند
و جرات بازگشتن بپای قلعه نکرده از همان جا راه شیراز پیش گرفتند و دست از جان و مال و اهل شسته
تا کنار آب ارس هیچ مقام لحظه آرام نگرفتند نزد سلطان تقدم زخمی وحشت که سواری نموده آمده
نموده در اردو مانده بود و مردم اردو منتظر بازگشتن ایشان بودند در این اثنا چند نفر از ملازمان سلطان آمده
خبر هزیمت لشکر رسانیده در کمال خوف و اضطراب اوران بار بسته بر رفتند از وقوع آنحال مردم اردو
بهم بر آمده فروغ روز اکبر ظاهر گشت از خوف رو به یکی دست از مایعرف خود شسته راه

سلاح پیش کرفتند و اموال و اسباب بسیار از تجار روم و مردم اردو بازار بجا ماند طرفه‌تر آنکه رومیان که همه‌ی را
بر خدعه و فریب حمل نموده از ملاحظه و احتیاط سر از قلعه بر نیاوردند تا آنکه یکی از علما که از جا به جهت بیمار بوده از ضعف
بیماری و قرقی از اندیشه در اردو مانده بود از هم کشته شدن بر خواسته که افتان و خیزان خود را بدروازه
شهر رسانید رخصت آمدن طلب نموده دروازه بانان او را بشهر در آوردند و این واقعه عجیب و غریب را
که روی داده بود تقریر کرده فی الواقع که این قضیه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است رومیه بعد از
اطلاع بر حقایق حال ایشان شاد و بشاش و کامیاب ظهور آوردند و از مضیق محاصره و عسرت تنگی نجات یافته
روی باردوی کشته شده خان آوردند و اموال و اسباب بسیار و ذخایر بیشمار از اسباب و اوضاع عیش
و تجار بدست رومیه در آمده از فقدان باکولات بی بار کشته شدند و امرا که در موکب خان حاجی مبارک
آب کر رسیده بی توقف عبور کرده بودند بازماندگان اردو دفعه از عقب رسیدند و از اوضاع
رومیه و عدم اطلاع ایشان از این واقعه خبردار گشته دامن ... ندامت و پشیمانی سودی نداشت القصه ارباب
جهالت و غرور روسوی تدبیری خیلی بعد آل اکتسی فاحش ... حال کشته خان و امرا که ... الادیار
اردبیل آمده بفکر تدارک این قضیه افتادند قرار برین مذکور از کنار آب ... علم ... درگاه گردون اشتباه
رسیده بود که اردوی کیهان پوی در پای قلعه ناکور نزول اجلال داشت این خبر آورده بمسامع اقدس
اعلی گذرانیدند ذکر رفتن کشته خان نوبت دیگر بگرجستان و ذکر احوال آن جا ... تعیین قپودیه ...
چون خبر مخالفت اهالی گرجستان با کشته خان و بیرون آمدن او از شیروان بمسامع جاه و جلال رسید
او نیز حقیقت احوال عرض نموده از نواب اشرف استمداد نموده شرف خدمت طلب نموده چون بهمور خاطر
از آمدن سردار روم و عسکر آنجا جمع نشده بود او را استمال و عواطف شاهانه کرده امیدوار فرمودند که
بزودی موکب همایون بوده که انشاء الله تعالی بعد از فراغ از لشکر روم که موکب نصرت قرین
بجانب قراباغ نهضت نماید فوجی از جنود ظفر ورود را بامداد او مامور فرمائیم که ولایت شیروان را

که نامزد او شده

که نامزد او شده مسخر نمایند و در باب مهم گرجستان نیز آنچه لائق دولت قاهره باشد بصواب دید او
عمل خواهد شد مشار الیه از باده نخوت و غرور چند روزه حکومت و استقلال سرمست شده بنیان اخلاص او
خلل پذیرفته بود با خجالت و انفعالی که از واقعه مذکور باو روی آورده بود میخواست که نزد ملکان
خجلت زده و معاتب نباشد خلاف حکم همایون کرده خیال فاسد بکاخ دماغ او راه یافته بدرگاه معلی تا
بی آنکه برفتن گرجستان از جانب ولیعهد مرخص گردد از خودسری و خودرائی مبلغ خطیر از تجار و متمولین
اردبیل طوعا و کرها بر سبیل مساعده گرفته بر لشکر قسمت کرد و لشکر فراهم آورده باتفاق امرا که بر قفای او
مامور بودند روی توجه بجانب گرجستان آورده که انتقام از گرجیان کشیده بعد از آن متوجه تسخیر شیروان
گردد بندگان اشرف والا شروان را نامزد او فرموده گرجستان را باو نداده بودند او بتجویز
دخل در آنجا نمود چون منوط برضای ولیعهد بود بی تاب ... و بکاشته ... بر خلاف اندیشه تدبیر او بود در حال
این حال از جانب گرجستان عرایض اخلاص آمیز رسید از بدسلوکی کشته خان شکایت بسیار کرده استدعا
نموده بودند که طهمورث ابن داود خان را که در پایه سریر اعلی بود بحکومت گرجستان نصب نمایند و چون
این معنی بر ضمیر منیر انور حضرت اعلی ظاهر و باهر بود که الفت و التیام میانه کشته خان که شرف اسلام دریافته
و گرجیان که ملت نصاری دارند صورت پذیر نیست و اگر امر مذکور باو تفویض یابد جز عصیان و طغیان
فایده متصور نیست لاجرم درین وقت که کارهای بزرگ پیش نهاد همت والا نهمت صلاح دولت در آن بود که
ایشان را بمواعید خسروانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت بر لوح ضمیر نگارند بنابر آن منشور عاطفت و علم ...
بهمالت باسم اوزنا ... کرجی و محذرات ... سلسله که در معاملات مملکت دخیل اند عز اصدار یافته
مصحوب حسن بیک قورچی باشی ذو القدر فرستادند و این معنی را بکشته خان اعلام نمودند بعد از وصول
قورچی مذکور بظهور پیوست که کشته خان با این همه قرب و منزلت در رضاجوئی ولیعهد برای و اراده خود
بعزم انتقام بر سر گرجیان رفته و دور اندیشان بساط آگهی که بتجربه روزگار مهذب بوده‌اند بدیده بصیرت نظر را اطوار

ناهنجار او نموده اصلا تصدیق ننمودند که گسیدیل خان ازین تلاش و تردد کامروای مطلب گردد زیرا که قتل
پدر خود اگرچه بر باطل باشد بمحض هوا پرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خالق و خلایق نیست و معهذا ایالت مملکت
از جانب اشرف ما و نفوس نیافته بود و اهتمام او درین باب مقرون برضای ولینعمت نبود لهذا او را
در آن ولایت کاری از پیش نرفت و او در اول جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت برخورداری نیافته
والی قضا و قهرمان قدر دست او را از حکومت مملکت کوتاه کرده هنوز از قصه کشتن پدرش [illegible]
قضیه قتل او روی نمود مضمون این مقال شعر پدرکش پادشاهی را نشاید و گر شاید بجز شش ماه نپاید هر چند در آغاز
داستان این بحث اشتباه نموده اما درین مقام مناسب ننمود مفصل این مجمل آنکه چون گسیدیل خان از معبر
قبله از آب کر عبور نموده متوجه محال ملات شروان گشته بتسخیر الکای غلام گرجیان و استخلاص ولایت گرجستان
از اهل عصیان پیش نهاد همت ساخته و متوجه آن ولایت شد خلقی کثیر از تنجه و داغستان و جماعت لزگی و سرداران
وایل و توزابکی در سر او مجتمع گشته و شاهمیر خان نیز از جانب شکی آمده باو ملحق شد و اوراما وران گرجی از اراده
وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران ایشان که باعث و بانی خلاف گسیدیل خان بودند و نبیرهای الکسندر خان را
با مخدرات آن دودمان برداشته طوعا و کرها بجانب سیدلو از اعمال گرجستان که بحصانت
و ارتفاع جبال و ضیق طرق ثانی نداشت فرار نمودند گسیدیل خان در شهر زگم که مقر حکومت و مستقر دولت الکسندر خان است
نزول نموده و ابواب عاطفت و احسان بر روی کافه خلق آن دیار گشوده از مخالف و موافق و سپاهی
و رعیت شاکر و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت او مبادرت نموده آثار انقیاد بظهور آوردند و کس نزد
مخدرات استار دودمان جاکواده خصوصا دیدهال والده طهمورث که در امور مملکت دخیل بود ملکه [illegible]
فرستاده بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا سوای سه چهار نفر از نامور که در مقام قتل من درآمده
و باعث چندین فساد شده اند با دیگران کاری نیست بسبب بعضی از مواد که صله رحم این جانب از تلطف و عطوفت
و اشفاق پدرانه امری بظهور نرسید اگر آن سه چهار نفر نیز از [illegible] که ذکر شد و بم نموده در مقام خدمت

و فساد نموده باشند با ایشان نیز آسیبی از اینجانب نمی رسد و اگر درین امور دغدغه
داشته باشند معتمدی ارسال دارند که بیمین مغلظه مؤکد کرد و چون فرستاده
او بسیدلو رسیده ادای پیغام نمود از جانب دیدهال تواضعات و دوستانه
بظهور پیوست و ابواب ملایمت و مدارا مفتوح داشته چشم بران داشتند که
جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشاره همیون شد
بعمل آورند و چند روز بمراسله و پیغام گذرانیده با او مدارا میکردند تا اینکه
منشور اقبال باسم دیدهال و عظمای گرجستان عموما صادر شده بود بایشان
رسیده بوضوح پیوست که گسیدیل خان بخود سرانه تلاش او در
حکومت مملکت مقرون برضای خاطر مبارک اشرف نیست چون اراده ازلی تعلق او
تعلق گرفته بود باین معنی با استظهار آن نقوم گشته تفرقه و پریشانی خاطر ایشان
روی بجمعیت و اطمینان آورد و اعیان و انصار خود را جمع آورده باتفاق
دیدهال و مردمان گرجی که پسرهای الکسندر خان بودند با او در مقام محاربه
شدند گسیدیل خان نیز از اطاعت و انقیاد ایشان مایوس شده بدفعه
قیام نمود و در کنار آب باز و کیوان از اعمال سیدلو تلاقی فریقین روی داد
از جانبین ترتیب مقدمات جنگ پرداختند و در روز پنجشنبه نهم شهر جمادی الاول
گسیدیل خان چرچی جوانغار و برانغار آراسته و توپچیان و تفنگچیان
در محل مناسب تعیین نموده خود با شاهمیر خان حاکم شکی که مرد جنگ دیده
کار آزموده کهنه سپاهی بود با بعضی از امرا در قلب قرار گرفت و از جانب
گرجستان نیز صف قتال آراسته بنای جنگ در پیوست و دلیران

معرکه جهاد و حملات متواتر نموده بر کفره گرجی زور آوردند سلک جمعیت شان از هم گسیخته شد و از ال
تمام بحال کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی فرار آوردند و نزدیک بود که یکبارگی شکست با ایشان
افتد کستندیل خان را صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آمد شاه میر خان و علیخان و بعضی از امرا
در قلب گذاشته خود در شانی گیرودار و صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب دست راست
رفت جهانی نام غلام آقا که از درجه عزت و رفعت بمراتب اعلی رسیده بود و او را فرجهای سلطان ملقب شد
و در دست راست بجنگ مشغول بود گرجیان مقابل او زور آورده او را فی الحال مغلوب ساختند و مردم او از یکدیگر
پاشیده بطرف قلب می آمدند کستندیل خان این صورت را مشاهده نموده با بی معاونت او اسب را اند
نفس میان تبرهٔ حرکت شد و آنکه جمعی همراه او باشند بمعرکه در آمده از قضایای ربانی چند نفر از گرجیان و ترکمانان
معرکه باو رسیده یکمدو کس او را شناخته بزبان گرجی رفتار اخبر کردند که این خان است ... در کوچه معرکه
او را تنها یافته روی باو نهادند و او از جهات وغیره نفس سر کش که نیابی زیاده او را غیرت نام داده
نخواست که از فوج قلیل خصم روی بگرداند در میان شجاعان نامدار تهمت زده گریز باشند خان از قلت جنگ درد دمن
او بند کرده از مرکب دولت بر خاک هلاکش انداختند و بطریق لعینی زخمهای کاری بر او زده بتمام کار اش
پرداخته شد از امرا و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچ کدام بدین حال اطلاع نیافته بعضی از گرجیان
که با کستندیل خان همراه بود در صف لشکر او بودند از قضیه قتل او اطلاع یافته کس بخانه و دیده ها و امرای گرجی و
میرزایان و اتباع ایشان فرستاده که بیان بهانه بسیار وارد که چنین صورت روی نموده ایشان حمل زحمت
و استبعاد نمودند تا آنکه قتله او رسیده نزد قتیل را آورده بر حقیقت فرح و انبساط القوم کشته ... قزلباش
در جا و مقام خود ایستاده بفتح و ظفر متیقن گشتند وقوع این حادثه بر صفحه خیال اهل مجلس نقش پذیر گشت
تا آنکه چند نفر از ملازمان و مقربان که در معارک از وجدانی بود بدر پیش صف سپاه بجستجوی او مشغول بودند
که جسد او را در کوچه معرکه بخاک و خون آغشته دیده بر امرا که در قلب سپاه بودند خبر رسانیدند بعد از آن

خواهشند

خواهشند که این صورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید میرزایان
گرجی را که دست آویز گرجیان است بدست آورند که در خدمت شرف و دست اورنگ ایشان آ
صورت نبست فرین اتباع گرجیان کس نزد امرا فرستادند که چون کستندیل خان بخلاف حکم
همایون بگرجستان آمده با تمکین حکومت او نمی نمودیم اکنون که بمحاربه انجامید از تقدیرات
آسمانی او بقتل رسید دست از محاربه کوتاه کرده از طرفین معترض یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا
جریان شاهی تخلفی نیست و ما همگی از بندگان و غلامان آن درگاهیم امامهر کس از امرا که بدین حادثه
اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده و بصوب هزیمت نهادند ضبط لشکر از حیز قدرت امرا بیرون رفت
و نیکنام معید فارقت یکدیگر شده از بیم آسیب گرجیان سر ابیمه وراه هزیمت پیش گرفتند و از ان اتفاق فی
بعضی لشکریان در میان جنگلهای گرجیان ضایع و نابود و بعضی دیگر از اسب و یراق و لباس عریان
شده پیاده در کمال رنج و عنا خود را بجانب بجان رسیدند و اموال و اسباب بسیار از مال و رخت
و سوداگران که با کستندیل خان بسودا و معامله رفته بودند بتاراج حادثه سودائی که اندیشیده بودند
تبدیل یافت بعضی امرا که از آب کر گذشته بودند با نظرف آمدند و بعضی با شاه میر خان بطرف شکی و جهانی حاکم آنجا
بپایه سریر اعلی عرض کردند در وقتی که جغال اوغلی سردار با لشکر بیشمار روم متوجه آذربایجان گردید اهل لشکر
گذشته بطبوع آمده بودند و موکب نصرت شان از راه خوی و مرند بمقابله اعدا اشتافته در دره
که بکوه سهند و اعظم و صوفیان تبریز است نزول اجلال فرمود خبر رسید که گرجیان نیز واقعه را غرض
نموده بودند چون واقعه از ان عظیم تر در میان بود همگی همت والا نهمت بدفع لشکر قیصر روم مقصور بود
التفاتی بآن حکایت نشد **ذکر آمدن جغال اوغلی وزیر اعظم با سپاه روم بجانب تبریز و محاربه نمودن
و انهزام رومیه و سایر وقایع و قضایای آن ایام** قبل ازین در طی قضایای این سال که گذشته مرقوم کلک
شیرین مقال گردید که جغال اوغلی بدین گال در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهانیده ازره

در یکشنبه بیرون رقعه بصحرای کرمونش آمده از نزدیک رفته وجل اقامت انداخته جاوشان قمر سپهر باحضار
عساکر روم و عشایر آنمرزوبوم بنام حکام و باشیر موکده فرستاده بسرعت واستعجال طلب کرده
و بیگلربیگیان و میران سنجق رومی و اکراد بتخصیص میر شرف حاکم جزیره و میران محمودی و
پسر و برادر دو کرباخان و بسیار قبایل از اطراف و جوانب مدد و پیوسته بود و در اوایل فصل بهار گروه
انبوه روی توجه بجانب آغز نجان آورده از راه لیاقی و سلماس آمد خبر آمدن او متواتر باردوی
همایون رسیده رایات فیروزی آیات حاکمه شعاری جلوه گشته از یورت اقامت در حرکت آمده در [illegible]
از آب عبور کرده دفع شر اعدا را وجهه همت ساخته و از راه چرس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحت الویات
مضرب خیام سرادقات اقبال گشت و از آنجا پیر بوداق خان حاکم تبریز را بسمت شهر تبریز فرستادند که
مراصدی که بسمت راه روم کوچانیده بجبال حصین فرستند که از آسیب لشکر مخالف بر کنار باشند
وادوقه آنچه نتوانستند برد ضایع و نابود ساخته شهر را خالی کردند با استحکام قلعه و سرانجام اسباب
قلعه‌داری پرداخته شد و پیر بوداق خان رجب فرمان شهر تبریز [illegible] قیام نموده در شهر اجاره و
اوباش اندک بی اعتدالی کرده حرکات ناهموار از ایشان بظهور رسید اما پیر بوداق خان چند نفر
از اوباش را که دست دراز بمال تجار و رعایا کرده بودند بقتل آورده سرهای ایشان را
ریزریزه کرده در محلات گردانیدند و آن شورش و بیم زده که بتسکین یافت [illegible]
توشمال باشی و قشیچیان قلعه درآمده بسرانجام امور توپخانه و امور استحکام برج و باره سعی موفور
بظهور آورده واردوی کیهان پوی دو روز در خوی توقف نموده جوانان دلیر و سپاهیان
کارآزموده بقراولی تعیین شدند و قراولان مذکور تا حوالی اردوی مخالف رفته در وقت
نزول و ارتحال بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس سپاهی که [illegible]
کثرت نظر درآورده بلکه دو کس را بر سبیل زبان گیری آورده مطابق آن تقریر کردند و سردار [illegible]

از غایت غرور

از غایت غرور و پندار از اردوی خود عزم دار الارشاد اردبیل و قشلاق مغان و قزل آغاج رو به نمود
و چون در آن ایام عبور لشکر روم از دو قلعه نایاب بود موکب همایون از راه خشکی بجانب مرند و [illegible]
آمد که در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت نشان سر راه بر مخالفان گرفته مقاومت نمایند رای جهان آرای
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که اهم قبال است مقتضای آن کرد که بعضی [illegible] تحقیق [illegible] لشکر اعدا
شوند بدین غرض [illegible] از قلعات جبال که مشاهده این حال [illegible] صعود فرموده اردوی ایشان را بنظر احتیاط
درآوردند بهمین [illegible] کیفیت و کمیت لشکر و احوال ایشان اطلاع حاصل گشت و فی الحقیقه صورت
ارتفاع مدارج فتح و فیروزی و صعود بر آن قلعات جبال علامات اعتلا روز افزون نصرت و بهروزی بود و چون
اردوی مخالف [illegible] واقع شد فوجی از امرای نامدار و غازیان شیر شکار طوایف قزلباش [illegible] سرداری
بیگلربیگی فارس که در اصابت رای و حسن تدبیر آراسته [illegible] و دلاوری مسلم اکفا و اقران بود
جدا کرده مقرر شد که خود با عموم سپاه در قلب بوده بعضی از امرا [illegible] سلطان
سر مقدم چرخچی اردو بوده باشند امیرگونه خان را با بعضی امرا در دست راست تعیین فرموده و دست
چپ را نیز بوجود متعهدان استحکام داده همراهی جنود [illegible] از موکب نصرت قرین جدا [illegible]
بلیغ فرمودند که فرصت جویی و لوازم حزم و احتیاط مرعی داشته بی صرفه پیش نروند که مبادا از جهالت
و غرور جوانان بر حسب [illegible] زخمی باولیای دولت قاهره رسد و اردوی همایون از آن منزل کوچ
کرده در حوالی قریه صوفیان نزول نمود چون بین الطرفین مسافت قریب شده بود روز دیگر که
[illegible] بیست و چهارم جمادی الثانی سنه مذکور بود هر چند حضرت اعلی شاهی [illegible] میان
مناسب نبود اما در عالم سپاهگری و آئین جهانداری [illegible] اقتضای آن کرد که [illegible]
لشکر منصوره بحمایت الله قوی بود بسایه اقبال [illegible] فال شاهی [illegible] گردانید که [illegible]
با افواج قاهره که از موکب جاه و جلال شده اند آنچه رسد بدین عزیمت [illegible]

و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک پناه که در موکب همایون بظفر بیرون آمده
بقاعده و توزوک تیار بسته بر محلی مرتفع که مشرف بر شهر راه تبریز بود توجه فرمود که از احوال
سپاه ظفر مآل خبردار باشند و قرچغای بیک را که جوهر عقل و کاردانی از سیمای او نمایان
بود و در فتح قلعه ایروان خدمات شایسته ازو بظهور رسیده با جمعی از غلامان خاصه و تفنگچیان
فرستادند که در سر جا فیما بین محاربه اقدام معاون جرچیان جنود اقبال بجهه از همه طرف خبردار
باشند و قنبر بیک کوزبی بیگلو که از شجاعان روزگار طایفه استاجلو است با جمعی از جوانان
کارآمدنی ملازم موکب اعلی تعیین نمودند که در حوالی قرچغای بیک و جنود تفنگچیان بوده اگر غلبه
مخالفان بظهور رسد لوازم کومک تقدیم رسانند و از آن طرف سرداران خود و رومیه از تبریز
کوچ کرده در حوالی قریه سیس که شش فرسخی تبریز است فرود آمدند و عرابه و زنجیر از یک طرف اردوی
خود که جانب لشکر قزلباش بود در هم کشیده سنگرها همچنانکه آداب و قاعده رومیان است
در میان عرابه جانب دلیه چون سرداران روم که امرا العظیم ششان کوریه صفر بیگلربیگی ارض روم که
بشجاعت و دلیری در میان شهرت کرده و عثمان بیگلربیگی شام و علی پاشا تخیر قران و سایر پاشایان
از قرب و صحبت لشکر قزلباش خبر یافته شوکت و اقتدار امروز از باده هوش ربای نخوت سرمست
کشته فوج فوج و سنجق سنجق از اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف قاهره صف آرای گشتند
و چون اسمعیل بیگ اشرف که بساید وصول ریاحین حال مذکره بود قد برتو ظهور انداخت کلام خطاب الهی
از کثرت و انبوهی لشکر غلبه بر عساکر منصوره و اقشود بتدبیر اشرف رسیده بظهور آورد جمعی از طایفه قاجار
و اتباع قورچی را فرستادند که در پایان اردوی رومیه و لشکری که بمحاربه پیش آمدند جدا گردد
مقابله ایشان تعیین نموده از دو حام ایشان فی الحال که بزرگترش قبل از این از جمعی که در خدمت
اشرف رتبه مکالمه و گنگاش داشتند مسموع میشد که قرار داد خاطر اشرف گشته که در این چند روز

فیما بین

فیما بین جنگ سلطانی روتی و مدبگند نه هم محاربه و فیصل نه پذیرد بلکه همه روزه دلاوران فرصت
جوی بوده در هنگام فرصت خود را بر ایشان زده دستبردهای نمایان زده باشند
تا واصل شدن مخالفان به تبریز بدین شیوه عمل نموده بعد از دخول شهر اگر بمحاصره مشغول
گردند راه تردد مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شده موسم برف شود
ذخیره در اردوی ایشان نایاب شود افواج قاهره از اندرون و بیرون بر
اراده بعقد بر خالق بیچون بقطع مهم ایشان پردازند و اگر معتقد به تسخیر نشده همچنانچه
شهرت داده اند بجانب اردبیل و قزل آغاج روند و در میانه سراب و اردبیل
هر جا اتفاق افتد از بواطن قدسی مواطن حضرات ائمه اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد
نموده جنگ سلطانی در آنوقت وقوع یابد و آنچه در مشیت ازلی قرار یافته باشد بظهور
آید طریق حزم و احتیاط سپاهیانه مقتضی آن بود که در ارزو زنگر را سر عان
الله وردی و دیگران فرستاد که فرصت جوی بوده در جنگ کردن تعجیل ننمایند لیکن
چون اراده ازلی بر خلاف این صورت تعلق پذیرفته بود زور آوران قضا و قدر
دستان قدرت عنان اختیار از قبضه اقتدار دلاوران معرکه کارزار ربوده قدم
جلادت پیش نهادند و قرچغای بیک و جماعت تفنگچی که مشرف بر صفوف رومیان
بوده چون از جانب حضرت اعلی خطاب و عتاب رسیده از پیش رفتن و جنگ
در پیوستن ممنوع شده از تخلف امر اشرف بخود ترسیده مباشر حرب عظیم شدند
نموده از آن تل بپایان آمدند و رومیه اسمعیل را حل رز بونی کرده دلیرانه پیش آمده
دست بآلت قتال برده حرکتی نمودند که کار بجائی رسید که اگر چرخچی زخمی شده
سلک جمعیت ایشان از هم پاشید قرچغای بیک و قنبر بیک چون حال

بدین منوال دیدند هر یک در مکانی که بودند پای ثبات استوار داشتند و در آن گیرودار لشکر آفات آمد جهشید
و از نهیب گلوله و تفنگ که مگر تگرگ آسا می‌بارید همگی پیاده شده سپاهیان را سینه چون دیوار شد تفنگچیان چپ و راست مسعود بردو
صدمات مخالفان را با آتش تکاور دفع کرده چون کوه وقار پای مردانگی قایم کردند از دود تفنگ
عالم روشن تیرگی یافت و تفنگ اندازان صحرای خونخوار از شرارافشان همه چون شعله نار زبانه تفنگ
بر آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نهان شد قورچیان یک نزد الله‌وردیخان فرستاده که از
غیرت به آهنگ محاربه بازداده‌اند و اگر تهاونی رود به هیئت مجموعی جلوریز بر سر قزلباش
تاخته یکتن را امید نجات نیست ملک علی بیک چارچی باشی از جانب اشرف اعلی رسیده
چون حقیقت حال و خیره‌گی و غلبه مخالفان را بضمیر الهام پذیر پرتو انداخت بمقتضای غیرت سلطانی
دفع شر اعدا را وجهه همت ساخته با صفوف قتال و اعلام ظفر در حرکت آمده و مسرعی نزد الله‌وردیخان
و امرا فرستادند که اینک آهسته آهسته پیشتر روند و جرچیان جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه کوده وقت
بدشمن نهند که اینک موکب همایون در حرکت آمده متعاقب رایات نصرت پیکر نهضت و وصول بر ساحت
معرکه نبرد می‌اندازند و ملک علی بیک چارچی باشی را دیگر باره نزد الله‌وردیخان و قورچیان
یکان یکان فرستادند که ایشان را از ورود موکب شاهنشاهی نزدیک رسیدن قول همایون مطلع
گردانند و سرگرم معاوده نبرد گردیده چون مشاهده میشد که فوج فوج و آلای آلای جنود رومیه از اردوی
سردار بیرون آمده متوجه معرکه قتال میشدند رای صواب نمای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از ابطال
رزم آزمای را از جانب دست چپ موکب همایون بدو روی رومیان فرستند که در پهلو
جنگ اندازند که از دو طرف معرکه رزم گرم گردیده و جمعی از جنود رومیه متوجه محاربه ایشان گردند
غلبه هجوم لشکر روم از یک طرف کمتر شده و بدین جهت علیقلی خان دیوان بیگی شاملو را که قشون آراسته
داشت با جمعی از قورچیان شاملو را که در دست راست مصاف علم داشتند روانه آن طرف فرموده که

بمقتضای

بمقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بعمل آورد و الله‌قلی بیک قورچی باشی قاجار نیز فرستادند
که با قشون همراه شده ملحق شود و باتفاق علیقلی خان مصلحت دولت عمل نماید چون نسیم اقبال از اطراف
رایحه ظفر مشام دولتخواهان میرسانید حضرت اعلی با الهام غیبی توجه تمام در آن باب فرموده طبقه
علیه شاملو و عمر با مقرب الحضرت ریاست بیک بیگدلی که از عظمای طایفه شاملو است با خیل گروهی
رعد آواز و فوجی از جنود دست راست کومک علیقلی خان به آن طرف ارسال نموده فوجی دیگر
از افواج قاهره بمدد قورچیان بیک و امرای جرچی مامور ساخته و دفعه دفعه لشکرهای دست راست
و دست چپ را با تبعیت شان باستخفاف یکدیگر فرستاده و بهمه طرف تازه بتازه بارسال کومک
و فرستادن مبارزان نصرت شعار که جلب لوای افلاک فرسای بودند استحکام داده راقم
حروف که ملازم رکاب اشرف بود از شیوه تکلف و سخن پردازی مورخان طالع شعار تا قلم
طبع آزمائی بر صحیفه مقصود می‌آزماید خالی از حقیقت نفس الامر است قطع نظر کرده میگوید که
در آن روز حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنمونی تائید و نیروی اقبال نوعی بلوازم سپهداری
و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه آرائی پرداختند که دقیقه از دقایق حزم و دور
اندیشی و دلیری فرو گذاشت نشد هر تدبیری که بر آن شد تائید الهی موافق تقدیر افتاد اعیان
مسود اوراق در زمان عهد امیر کبیر مغفور امیر تیمور گورکانی که در شجاعت و تدبیر سرداری به تدبیر
دانی خسرو آفاق بود و کارروائی‌اش سلاطین روزگار و دستور العمل خواقین نامدار در جهان
جهان دانش و فرهنگ پیرانه تخته تعلیم جهانداری و معرکه آرائی میگرفت و اگر
درین باب مبالغه رود سخن پردازی نباشد القصه حضرت اعلی بعد از فرستادن
لشکرها و ناتق الطاف الهی با تقیه جنود ظفر ورود که در قول همایون بودند رشته که
مشرف معرکه قتال بودند بر آمدند و تیر اقبال دم بدم بشارت ظفر میرسانید

٣٤٥

وچون قرجغای بیک وامرای چرخچیان بحکم مأمور گشته آثار و علامات مدد و کومک شاه ظاهر نمودند علیقلی خان
و قورچیان با صلابت جنود روم را از اردوی سردار آمده آتش محاربه برافروختند گرد معرکه بعنان افلاک بلند گردید
بتدبیر صایب حضرت اعلی موافق تقدیر افتاد پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده گرد و غبار و
غوغای گیرودار که در حوالی اردوی سردار توجه نمودند تزلزل اقتحام ماقبه اراده نمودند که از آن
بلندی بزیر آمده دست راست خود را در مقابل آن گروه فرستاده خود نیز آهسته آهسته خود را بطرف
اردو نزدیک ساختند که از هر دو طرف خبردار باشند بدین عزیمت از مقام خود حرکت کردند و سپاهیان را
سپاه منصوره در هنگام تحرک از اطراف و جوانب صدای غیرت افزای الله الله که شعار تهور قزلباش است
بلند ساخته از پیش و پس چو انهار بهجوم آورده از همه طرف جلو ریز بر سر دشمنان جهش نمودند از صدمات دلیرانه و
حملات مردانه جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال مدافعه و
مقاومت نماند بنای شوکت ایشان یکبارگی انهدام پذیرفت و دلاوران پرخاشجوی قزلباش غلغله فتح و نصرت در طاق
نیلگون حصار فلک انداخته خاک معرکه را چون اعدای نگون ساخته عموم سپاه روم مضمون الفرار مما لا یطاق
عمل نموده روی بوادی هزیمت نهادند و پاشایان و سرداران طبقه در آن بلندی ثبات قدم ورزیده
که شاید صورت دیگر روی نماید صورت شکست چون راه اردوی خود را مسدود یافته عنان بوادی فرار
نهادند و بطرف طوج و سلماس گریخته شتران قضا و قدر تیار فتح و ظفر داده سرخیل غنیمی
بهیئت فرا ای نصرک الله نصرا عزیزا در داده طنطنه انا فتحنا لک فتحا مبینا بلند آوازگی یافت افواج بهره در عقب ایشان
شتافتند در هر قدم فوجی از نیک سنان جان بسپاران خاک هلاک می انداختند و در آن صحرای بی حد
از کشته پشتها پدید آمد و اکثر سرداران بعضی گرفتار و بعضی مقتول گشتند کوسه صفر که بیگلربیگی ارض روم و
سردار معتبر بود و بشجاعت خود مغرور بود و همیشه لافهای گزاف میزد و مصطفی پاشا ولد جغاله اوغلی حاکم وان
مشهور که وزیر ثانی و قائم مقام وزیر اعظم بود و شیر احمد پاشا حاکم قارص و قورچی خان کرد برادر دیگر حاکم

که امرای

که روی از این دولت ناقه سپردار احمد پاشا بود از شاه پسر گرفتاران بودند و کوسه صفر مکافات شوم
ناپسند مقتول گردیدند از شاهپیر قبیلان علی پاشا تبائی بحکرقرن و عثمان پاشا بیگلربیگی شام بود و از امراء نامی پاشا
رومی و سنجقبیگان و میران معتبر قبایل و عشایر اکراد قریب بسی هفتاد نفر مقتول و گرفتار شدند و دیگر سپاهی
اسبان فایده بیحد و حصر روز غریب تعزیه و فنا بود که این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین نامدار
روی نمود تا آنکه قتال از پشتها چاشت حرب و خون ریزی سر در نقاب حجاب کشیده فضای دشت و صحرا
دل دشمنان این دولت تیره و تار شده و دلیران معرکه زور دست از تعاقب منهزمان باز نداشتند و هیچ یک
بی نیل مقصود باز گشتند مجملا اکثران سپاهیان در آن شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند و بعضی فرصت
لیل در مغولها خزیده در آن شب بیدرنگ بدر رفتند روز دیگر جاهای مواضع که او را فتح شنیده از
زوایای اختفا بیرون آمده با آن سرگشتگان وادی ادبار رسیدند روز جایشان شام محنت مبدل
ساختند و جمعی از ایشان پیشیهجا که از قول خاصه شاه تفنگچی رفته بودند فوج فوج آمده سرهای
قتیلان معرکه بزور و از رسم معهود صاپوندی اندازه جشنند و گرفتاران با حرمها بنظر فرخنده اثر در آورده
زبان بتهنیت فتح و فیروزی گشادند چون خورشید جهان آرا ماند محیط الفاظ و محبوب زوال
نزول نموده روز دیگر بر سر جای بود حضرت اعلی شاهی الهی فیروزی و اقبال همه دیدن
سرها و حرمها بنظر فرخنده اثر جیع کرد از جان بسپاری معرکه مردانگی در هم انجا فرود آمده مشغول
داران موکب جلال باشاعت افروخته دولتسرا حق شناس فروغ صبح سعادت
یافت امرا و نامداران و مقربان مخصوصان بارگاه سپهر مدار که بسعادت حضور رسیده بودند بساط سرور گسترده
جشن عشرت آراستند معرکه رزم بمجلس بزم منظام گردید و روز دیگر شاه صبح الوقت علما باعلی جلادت
قزلباش و رومی که غازیان با خزینه غنیمت آورده بودند بجهت تصرف آن بزم آراستند
رنگ الی گردش در آورده معنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش که در معرکه

رزم اتفاق افتاده بود عشاق وار برده مخالف نوای فتح و نصرت پیش ترانه میسرودند بیت

گر شاها فلک تابع رای تو است ٭ سر رهبان جهان جای تو است ٭ ملک سعادت لقای تو باد

سر دشمنان زیر پای تو باد ٭ جهان یکسر از عدل آباد باد ٭ دل خلق از دولتش شاد باد ٭ و چون

بساط سرگرم باده انبساط گشته صدای نوشانوش بگوش فلک اطلس تو پس رسانیدند و از جمله

گرفتاران هر کس اسم و رسمی داشت نگاهداشته دیگران را بقتل میکشتند از آنجمله آقا محمد بیک

نام پسر بزرگ خدایار افشار بقرواقاسی که پدرش با یک پسر کوچکتر در جنگ دالکی گرفتار آن

عساکر نصرت شعار گردیده بیکی که دران داستان اشاره شده بسعادت بخشش ملاقه بود درین

معرکه گرفتار شده از فوت طالع و بیروی بخت زندانی نظر اشرف رسید او نیز بدستور پدر و برادر

منظور نظر التفات گشته نوازش بسیار یافت القصه از جرعهای لبریز خون دلیران که ساقی اجل در

مذاق روزگار پیموده زمانه مستی آغاز نهاده دران محفل بساط آرایی در غایت غرایب الظهور زینت

و زندگانی یافته بود که از اصابت عین الکمال چشم زخمی روی نموده لعیاذ بالله بذات محجته

صفات همایون که سرمایه امن و امان و باعث رفاه حال عالمیان است از گزند اختری شئی رسید

چون عنایت الهی در جمیع احوال از مکاره و مضار نگهبان ذات عدیم المثال است آسیبی بر آن

مرتبه نرسید که او اندیشه بود درجمعیت لغوای لرمله در تحقیق الکبر الشی آن باید

با مبلغ وجوهی شرف صدور یافت شرح این گذشت عبرت انگیز آنکه شخصی قوچی بیکل عظیم الجثه را

در معرکه قتال نصرت نشان اغتنام مثال یکی از قوچهای استاجلو که لعابت جسیم الجثه و نحیف

البدن بود نخال گیره افکنده به بیروی دولت قاهره شاهی گرفتار او شده بود بحضور خجسته

همایون در آورده و غفلت ورزیده از خورد سالی و عدم تجربه روزگار دست او را از انچه کرده دل

بر بسته نسبت بحضرت اعلی از نام و نسب و عشیرتش پرسید گفت از قبیل کربی ام حقی جمی اطائفه

در ملازمت شرف

در ملازمت شرف بسعادت حضور اقدس مشرف بودند مگر تصور آن مینمود که شجاعت و دلاوری

انجماعت نجات خواهد یافت یکی از عظمای القوم رستم بیک نام از روی غفلت عرض کرد که میانه

ما و سلسله ایشان رابطه منیت و فیما بین عداوت قدیم در میان است حضرت اعلی القوری کشیده که

او را به رستم بیک بسپارد که هر چه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص بر زبان گذرانند آنحضرت نگذشت

و رستم بیک از گرفتن او امتناع نموده گفت نذر نموده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست را

نکشم از آن گفتگوی نفاق انگیز مزاج اقدس متغیر گشته با آنکه در آن حال تصریح قتل آن خون گرفته نکرده

بود بزعم آن نفاق سرشت او را قورچی در میان آورده که اندکی از حضور اقدس دور دور برد الغدار

نابکار که حرف قتل شنیده بی تابانه خنجری آبدار که با خود داشت کشیده بقصد ذات مبارک دویده

خود را بر بالای آنحضرت رسانیده خنجر حواله کرد و حضرت اعلی دست فرا کرده بسر پنجه بهور و مردانگی

که از اجداد بزرگوار میراث داشت دست او را که خنجر داشت گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک

بر بالای او نهاده حضار مجلس از موافق و مخالف که مشاهده آن صورت کردند بهم بر آمده از اطراف و جوانب

شمشیرها حواله آن مدبر کردند و از ازدحام خلایق و بهم بر آمدن کی روشنائی مشعلها کمتر شد از غایت

اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه دریغ و جهان آن مدبر در زیر

دریغ و جهان آنحضرت بود و از این جهت شمشیر زدن متعذر بود زمانی ممتد در هم آویخته با یکدیگر تلاش مینمودند

تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی اقبال خنجر از دست آن بدسگال بیرون آورده و بعضی از

غلامان او را دور تر بردند از اطراف و جوانب بضرب شمشیر تیز تنش را پاره پاره کردند

از این واقعه عظمی که بوقوع پیوست در آن معرکه علامت زوال استیلا ظاهر گشته خلایق از بیم آنکه مبادا

آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در قمه اضطرابات بودند راقم این حروف دران معرکه هولناک

حاضر بودم چندانکه از مشاهده آنحال زمانی ممتد حالت سرگردان داشتم تا آنکه آواز خجسته آنحضرت

بگوش رسیده خاطر جمع کردید حضار انجمن قیامت نما از سلامتی ذات اشرف که
در زمان امان نگاه دارنده زمین و آسمان است سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند
و ارباب اخلاص حیات تازه یافتند حضرت اعلی اصلا از آن حرکت موبا
اثری نشده و کم حوصلهای تنک ظرف بزم حضور را که آغاز بی تابی نهاده بودند
تسلی بخش گشته بهمان قاعده جرعه نشاط آشامیده بشغلی که داشتند مشغول شدند
و از این حرکت ناهنجار آن بدکردار آتش غیرت فدویان جان نثار شعله افروز
گشته خرمن عمر اکثر گرفتاران را محترق گردانیدند مجملا تا قریب نصف شب در هم
انجا بشغل مذکور پرداخته چون از حقیقت حال خبال اوغلی اطلاع یافتند بدانچه متضمن
صلاح دین و دولت بود بتوفیق الهی عمل آمده بفیروزی و اقبال سوار شده باردوی
همیون که بحکم یک فرسخ بود توجه فرمودند در دولتخانه مبارکه نزول اجلال
فرمودند و در آنجا یرلیغ حکم جهان مطاع باسم مهر بود آنخان حاکم تبریز بقلم آمده صورت
واقعه را که به نیروی اقبال بظهور آمده بود اعلام نمودند مقرر شد که با قشون
خود و جمعی که بمحارست قلعه مامور بودند خاطر از استحکام قلعه جمع کرده متوجه شهر شوند
که انشاء الله تعالی بعد از تحقیق ضعف و قدرت سردار بدانچه مقتضای وقت
و صلاح دولت باشد بظهور آید **ذکر فرار نمودن خبال اوغلی و بیان احوال بقیه ایشان
و ظفر یافتن عساکر ظفر آثار پادشاه حضرت آفریدگار جهان** کلک سخن پرداز شرح احوال بقیه احوال
خبال اوغلی و اتباع او را بدین منوال بر صحیفه حال میگارد که بعد از محاربه
مذکور صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی بود از
دولتخانه سوار شده تبوزک و آئین مقرر آراسته سایه وصول به نبردگاه

اعلیحضرت

انداختند و سردار از جا و مکانی که داشت حرکت نکرده بود و بمسامع جلال رسید که جان فولاد اوغلی
رومی که سردار عساکر حلب و آنحدود است با چهار نفر رومی متعاقب می آید که بسردار ملحق گردد و تفصیل وضوح
رسید چون بعضی از آن بدبختان که تا حال اندیش فواید سکندرشان رضوان آشیان گرفته شکر و
حشر سرداران روم و انبوهی مجهول که بعرف رومیان طلب کار کرده و کمک کنند مشاهده نموده بودند بیجان گویه
خوانه که از جانب و مددی خبر دور لباس خیراندیشی اظهار مینمودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و
احتیاط که خود اعظم جهانداری و سپهسالاریست در قلع بر سردار و جنگ عراده و توپ و تفنگ تامل
نموده تعجیل در آن از صواب نشمرده چه امرا در امور جزئیه تامل و تعمق نمایند و کارهای عظیم و مطالب کلیه تشخیص امر حرب
و قتال که مفاسد عظیمه بر آن مترتب و از طرفین خونها ریخته میگردد و حمل شتاب اگر خواهی کردد کار تعطیل ممکن
در کارها شتاب و تعجیل تامل در همه کاریست محمود زیانست در تامل مشو و سود کلام [illegible] موید
این معنی است که اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان فولاد اوغلی و سپاه
بعد از آنکه خاطر از مر او جمع کرده بقطع مهم سردار پردازند در خلال این حال یکی از اکراد مردم میر شرف
حاکم جزیره را که از اکثر عشایر از سایر اکراد بزرگتر و تابع پادشاه روم است و در این سفر با خود جزیره رفیق
خبال اوغلی بود و در حین محاربه بنزد او توقف نموده خود بجنگ نیامده بود گرفته بنظر اشرف در آوردند چون میر
شرف مزبور چند سال بود که با ملازمان آستان شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت
مینمود حضرت اعلی آن شخص را آزاد فرموده مصحوب او دو کلمه بمیر شرف نوشتند که تا غایت بجهة اتفاق میانه
جنود قزلباش و اکراد جزیره منازعه نبوده خونهائیکه بعد ازین واقع شده میانه شما بمیان نیامده چون پرتو اخلاص
او بر پیشگاه ضمیر اشرف تافته هر کس از مردم او در این جنگ بدست در آمده زنده نگاه داشته ایم و حکم قتل آن مردم
اگر تو امداد خود را مداد الامر موکب جلال رسانیده و الا از این معرکه برکنار بوده راه جزیره پیش گیر که از عساکر منصور
آسیبی بمردم او نرسد و آن شخص را بقراولان سپاه منصور سپردند که او را بروی سردار رسانیدند میر شرف بعد از مطالعه

آن مشوش سعادت مطابق بتحصیل ما گروه اکراد از آنجمله و از صف سپاه سردار جدا شده قطع نظر از احمال
و اثقال کرده جریده و سواره از کنار رودبار راه فرار پیش گرفت اما احوال سردار آنچه تقریر گرفتاران سرداران
سپاه بود تقریر تفصیل معرکه قتال را الصقه اند و ملال گذرانیده علی الصباح طائفه کهری و جمعی از طبقه لشکر را
که در اراده خود برسر او مانده بودند استمالت داده باستحکام عرابه جات توپخانه و ضبط میمنه و میسره مامور
گردانیده قلیچیان اردو را که در میان آب و غلات گویند بودند کوک آقایان داده با جمعی به تصرف بعون
و نیز تک سپاه پیاده و تیراندازان که با فریب او بسط انس شده پرداخته بعد از ظهر فرار شروع و تفرقه اکراد و مجرد از خطر از
او بر همه کس ظاهر گشته و از غارت اسکی میداند که چه کند حیران کار خود مانده هر ساعت فکری و هر لحظه
اندیشه میکرد در این اثنا خبر رسید که خان فولاد اوغلی با سپاه چلک در روز جنگ رسیده بودند آخر روز متعهد لشکر
سکشه باو رسیده چون از عقب لشکر طبل جنگ کوفته طرق امن و سلامت مسدود بطرف و از این
خبر قلق مردم زیاده شده و همه عظیم بر آقای و ادانی زیاده گشت و پرده از روی کار برداشته شده و راه فرار
گشاده یافته و هر کس بهانه از معسکر جدا شده جوق جوق و گروه گروه متفرق شده سردار بالضروره ترک توپ
و بر تک اسباب کرده با خواص و اعیان لشکر قاضی و مفتی مشوره نموده رای همگنان بر فرار قرار یافت که ظلمت
شب را پرده کار خود ساخته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانند تا آخر روز بعد از آنکه
و هنگام غروب راه فرار پیش گرفته علامت روز رستخیز در میانه معسکر پدید آمده فوج فوج خلق بتعجیل اثقال
خود کرده مقید فرار شده دار شده در طی وادی فرار بریکدیگر سبقت جسته در دو ساعت مهمای سپهر
والا شکوه سمت وضوح دارد که چون دشمن راه فرار جوید او را مسدود نگردانید آیین دولت شایان
منیت بلکه ممانعت نکردن بصلاح دولت اولیت **نظم** چو دشمن ره چاره جوید بحیله مشو مانع
جریان زکیش محملا آخر مهمان بود که تقسیم عرایض رومیان سمت ظهور یافت حضرت اعلی خاقان
به تحقیق این حال فرستادند که بر کماهی احوال اطلاع یافته عرض نمایند تا مشارالیه بر پذیرای فرمان شده

غروب وافروختن

غروب وافروختن مشاعل بحوالی اردوی رومیان رسیدند که در آن اردو بجز عرابه چند بار نمانده باقی از کرد شب بود
که متعهدی از جانب قلیچان سپاه رومیه فرار سردار خبردار گردیده چون ادوات و قانون سلاطین نبوده و کسب در
تعاقب دشمن نماید حضرت اعلی تعاقب در آن شب و بجهت تفحص نمودند اما جمعی مردم فروپایه و اوباش و الناس
بطمع اخذ مال غنیمت بسرعت در پی ایشان پیاده اوغلان و شتران باربردار که بعضی فرومایگان قطع تعلق نموده بزده
بودند بمعسکر رفته و هر کس میرسید نقبلش میبرد چنانچه دو از غلامات او بار که با ... داده بود
گروهی از ایشان که قریب بالصد نفر بودند شب راه گم کرده صبح بمیان باغات قصبه تسوج در آمدند و شخصی از روم
انجا را بدست آورده بزور قریه که همراهی نموده طریق سلامت راه بیرون شدن باشان نماید تا شخص با خلاص
آن گم گشتگان وادی سلامت را براه رهنماشده بمیان میدان قصبه تسوج آورده طوبچیان را خبردار ساخته
هجوم آورده دروازه بیرون شدن را گرفتند شروع در گرفت و گیر و قتل ایشان نمودند رومیان بر اوجی
دست از کار مانده بود که یکنفر رعیت بی راق بضرب چوب و چماق چهار نفر رومی را قید ادرا
ایشان گرفته قتلشان میرود اتفاقاً از گم گشتگان با دیده حیرت دست گردانی
نیم بشام طوبچیان شدند و بعضی ایشان بضرب تخماق شدند تا سلماس و الناق نیز بر رو می گریختند
سرحیانشان میکشیدند از خوف ایشان میکشیدند مجملا ضعف شب عموم سپاه قزلباش ظاهر شد که
سردار فرار نموده بجهت نهب و غارت اموال و اسباب روی بجانب اردوی اعلی رومیه آورده تا صبح کرد از آن
اردو بر آوردند جمعی که بیشتر از دیگران رفته بودند نقل مینمودند که خیام مفروش و صناد لیچه ... در برابر
خیمها خوابیده در اثر آنها طویله بقاعده متفرق کشیده بودند چنانچه معلوم میشد که جمعی که در جنگ مقتول گردید
گردیده اند یا از جنگ کامفرار نموده خیمه ایشان بی صاحب مانده و دیگری که بر دور سپاه خود بنده بود
بروای دست درازی بآنها نکرده جمعی که بجنگ نرفته در خیمهای خود مانده بوده چون دست درازی بآنها
کرده آنچه از نقود و نفایس و اموال توانستند که همراه برده سایر احمال و اثقال بر جا گذاشته رفته اند

پری سلطان قراما نمود و اول شام داخل اردوی سردار شده نقل نمود که بمیان خرگاه خاصه سردار در آمدم پاره
از سکوک سرخ و سفید ریخته بود انگشتر او در کنار سنه افتاده شمشیر مرصعی که برسم قاعده مقرر که بر پهلوی امرا میبندند از و
نهاده بود بخزانه او در آمدم خیمه بزرگ طولانی بود صنادیق دور او چیده و پوششهای زربفت و مخمل بر روی
صنادیق گسترده اکثر مقفل بود یکی دو صندوق را گشودم از اسباب و قماش مملو بود چون نگهبان زیاده همراه من نبود
یکقطار شتر از شترخان او آورده بی آنکه از اندرون صندوقها مطلع گردم بار کرده آوردم شمشیر مذکور را برگرفته
بعد از بیرون آمدن از اطراف و جوانب اوباش الناس داخل اردو شده نهب و غارت اموال و اسباب نمودند مجملاً
بر لنگ سرداری جغال اوغلی را که منشیان قیصر روم بدیعه مناسب از آیات و احادیث بطلا و لاجورد ترسیم داده بود بدست
آورده بنظر اشرف رسانیدند چون احکام گوشتهای بزرگان که مایه افتخار سلسله ایشان است در صندوقها محفوظ
میباشد از این جا قیاس متوان کرد که بچه مثابه و اضطرار و سراسیمه رفته اند که پروای برداشتن آن نکرده اند مجملاً
کلام آنکه اموال و اسباب لاتعد و لاتحصی که در آن اردو بود تمامی بتاراج رفته بدست مردم قزلباش افتاد
و اوساط الناس در آمد که کسی اطلاع از آن نیافت بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را بنظر اشرف در آورده
همت ... دیده بر آن نبوده بهمان کس عطا فرمودند پری سلطان قراما غنیمت خود را معروض عرض رسانیده ... یادم
شد بر خوردار بیک ... لوحکباشی بضبط توپخانه مامور گشت ... عدد توپ و ضربزن بزرگ و کوچک و قورخانه او
بضبط در آمده القصه بعد از وقوع این حال آغروق بجانب تبریز رفته موکب سعادت نشان از طرف سلماس متوجه گردید ... آمده
مصطفی بیگ محمودی که در قلعه ماکو متحصن بود و دم از عصیان میزد در موقف پیشکش گردن انقیاد نهاده بسرکار اعلی
در عفو پادشاهانه حال او شامل گشته شرف پابوس مشرف شد زینال بیگ حاکم جرشاب که با او متفق بود
التجا بپایه سریر شاهی آورده نوازش یافت و الکاء جرشاب بسم او رقم التفات یافت امیرخان حاکم لاوج
که در مرتبه نوازشات بسمع ... قلیچی بود از الکاء ... روی آمده بشرف بساطبوسی مشرف گشته مقصد ملازمان گردید
جانب موکب همایون رسیده بود معاودت بسیما یافته القاء مرتبت بالیف قلوب سایر رخصت حال اکراد دیار
قبول افتاده

قبول افتاده زکریا خان چپکنی رسولان و معتمدان بتهنیت فتح و تجدید قواعد اخلاص عتبه علیه گردون
مناص فرستاده حضرت اعلی او فرستادگان او خطاب فرمودند وقتی تعداد اوزاع اخلاص او
از بوته چلاویش تمام عیار بیرون آید که بملاحظه اندیشها باطل آمده بسعادت ملازمت در ایام سیالیه
از آن خطاب عتاب آمیز اندیشه نموده خبر آمدن چاره نیافت در کمال وحشت و بیم احرام ملازمت بسته زود
سلماس شد چون مدت اقامت سلماس مستوفی گشته و مهام ضروری انجام یافته بود و سپاه بر دور ما
هجوم آورده عزیمت دارالسلطنه تبریز فرمودند امرای عظام را حکم شد که استقبال زکریا خان کرده او را
باعزاز و احترام بتبریز آورند حسب الفرمان عمل نموده زکریا خان در دولتخانه مبارکه تبریز بسعادت استقبال
و رسمی دریافت و شرف مجالست مجلس بهشت آیین مشرف و معزز گردید و میکشهای نفیس گذرانیده
بتعطفات شاهانه سعادت افتخار یافت چند روز در حریم حرم اختصاص و مجلس و محفل خاص بود و بعطایای ارجمند
از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر مرصع و قماشها و اجناس و صراحی و پیاله طلا و امثال ذلک سرافراز
گشته رخصت انصراف یافت حسن بیک برادرزاده او نیز که حاکم البق بود بدستور بخلع گرانمایه
یافته معقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید احوال سردار بعد از فرار با پریشانی و اضطرار که بتحریر رسیده
با معدودی چند خود را بخطه وان رسانید در آنجا نیز که آوازه ورود موکب نصرت قرین شنیده
بجانب سلماس نهضت نموده بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت و در اثنای طی آن
پیرخان فولاد سردار لشکر حلب رسید روزی در منزل آمده گفتگو او را ... تقصیر ... مورد خطاب
و عتاب کرده جمعی باشاره سردار از کمین غدر بیرون جسته بقتلش مبادرت جستند و سر او را در میانه
سپاه حلب که اکثر لوندان بی نام و نسبت بودند انداختند تفرقه میان آن گروه افتاده بر اجلاب ... گشتند
و فوجی بر سر ایشان جمعیت نموده جنگ شدند شرح احوال او و ذکر طبقات جلالیان و قوم ...
بیان نکرده در سه دار بدیار بکر رسید حقیقت حال بدرگاه خواندگار عرض نموده در میان چند روز

سپاه غم و الم بر کشور حیات ایشان مستولی گشته راه سفر آخرت پیش گرفت ع رفت تا عالم دیگر گیرد

ذکر رفتن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان اوزبک باتفاق یار محمد میرزا ارغند و بحوالی نیشابور خراسان و اختتام شیلی از احوال ایشان

در وقایع لیالی پیش مرقوم کلک صواب اندیش گردید که جهانگیر ولد سلطان محمد سلطان و محمد سلیم
سلطان ولد پیر محمد خان اوزبک باتفاق یار محمد میرزا که دیوان بیگی عمدة الامرا بود صاحب حسین بیگ
بود و شاه خواجه شیرافکن میرزا و غیره محمد اتالیق و رفقا از ماوراءالنهر بملتجای آستانه التجا بسایه اقبال شاهی آورده
و در بهار سیچقان ئیل سنه الف و عشر از خیرات نیز بمعاونت و امداد ایشان اتفاق افتاد چون اراده ازلی متعلق
نشده بود در آن سفر بسببی که در محل خود به تحریر رسید مطلب سلاطین زادها بحصول نپیوست در سنه در رکاب
موکب اقبال بودند و در این وقت عزیمت صلاح دیدند که در ملازمت سلاطین زادها روانه خراسان گشته
بعضی قلاع و محال ارجستان که در تصرف منسوبان این درگاه است به جهانگیر خان شفقت شود و بامداد
امرای خراسان سایر ولایت ارجستان را که محل ضبط است بحصول قلاع و محال محکم و مطمئن از متصرفه
او را امن خود سازند و در آنجا شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود دعوت نمایند و اگر جمعیت
لشکر بر وفق دلخواه صورت بندد فرصت جویی بوده همت به تسخیر بلخ گمارند و چون حضرت اعلی را
در باب تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شیروان اشتغال کلیه روی داده مطالب مجلس پیش نهاد همت والا بود
منتهی بودند که در این هنگام که عساکر ظفر شعار مشغول مهام این دیار باشند در سرحد خراسان فتنه و آشوب به تحریک
معاندان [illegible] کردند و حواله بوقت دیگر میفرمودند که انشاء الله چون فیض تمامی و نیروی اقبال از انجام
مهام آذربایجان و شیروان فراغی حاصل آید بنفس همایون بخراسان اتفاق افتد این عزیمت مساعدت
یار محمد میرزا معروض داشت که ما را فرصتی از این بهتر بدست نمی آید که باقی خان از میان رفته و ولی محمد خان برادر
هنوز استقلالی نیافته و او را در ماوراءالنهر مشغلهٔ عظیم روی میدهد معلوم نیست که ضبط و ربط بلخ و محال آن طرف
تواند پرداخت و درین وقت اولکای [illegible] بدست می آید و در آن اراده تاخیری نمی پذیرد و چون

در عالم

در عالم حسابدانی و معامله فهمی یگانه و بجمله رای بجا داشت و در نظم می نمود و یار محمد میرزا که صاحب وقوف و مستوفی الممالک بود
این رای را صایب شمرده در رفتن مبالغه نمود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سلاطین زادها و اتباع ایشان را
بخلاع گرانمایه و انعامات و سایر ضروریات نواخته رخصت فرموده یرلیغ مطاع بنام حسین خان بیگلربیگی و سایر امرا
عز صدور یافت که اعزاز و احترام سلاطین زادها بجای آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانیده بعضی قلاع ارجستان
که در تصرف طایفه شیری و غیره منسوبان درگاه است بتصرف ایشان داده کومک دهند و بطوری که صلاح حکم داده
روانه آن دیار گردانند و سلاطین زادها در کنار ارس در حوالی نخجوان مشغول نوازش و احسان گشته از این
آستان جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند و از زمره رفقا شاه خواجه که [illegible] عظم العدد
معتمد علیه آن طبقه بود از رکاب همایون تخلف کرده توقف اختیار نمود یار محمد میرزا بر این جمله آنکه در درگاه معتمدی که باعث
انجام مهمات و محرک معاونت امداد ایشان باشد رضا به توقف او داده و مستورات ایشان در دار السلطنه قزوین
بودند که قضیه جنگ سردار و عسکر روم بوقوع پیوست که حضرت اعلی ظفر و نصرت یافته آوازه فتح و فیروزی به خراسان
رسید و یار محمد میرزا و رفقا مخدرات خود را در قزوین گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین خان
ایشان را در دار السلطنه هرات نگاه داشته باحتیاج بوجه لایق سرانجام نمود در اوایل این سال
اربع و عشر و الف که رایات فیروزی آیات عنان جلال متوجه تسخیر قراباغ گشته بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند
حسین خان قورچی از خبر فرار ایشان حضور ملازمت همراه سلاطین زادها روانه ولایت ارجستان کرده
ایشان بمعاونت و امداد منسوبان آنخاندان آن ولایت را بحیطه تصرف درآورده معظم قلاع ارجستان بدست
ایشان درآمد تمامی کلان و کلانتران آمده جهانگیر خان را دیدند و اکثر قلعه داران و سرداران ارجاب
و قبایل آنجاها در دایره ایشان [illegible] نهادند و روز بروز جمعیت لشکر ایشان زیاده میشد تا آنکه توجه بتسخیر مملکت بلخ
در ضمیر یار محمد میرزا راسخ یافته عزیمت آنصوب نمودند شرح آن سرگذشت در قضایای سال آینده از مساعدت
بخت مأمول است که بعون [illegible] نگاشته کلک وقایع نگار گردد **ذکر نهضت همایون بعزم تسخیر [illegible]**

ارزداد اردوی همایون و فتح قلعه گنجه و ایروان که چون خاطر خطیر اشرف اعلی از امور ضروریه سرحد تبریز فراغت یافت و عساکر گردون مآثر
و امراء اکراد طوعاً و کرهاً قدم در دایره متابعت آن خاندان ولایت نشان نهادند و حکام دشمن سوز دولت
نواز امرای اکراد را انعامات فاخره و توجهات ملکی از رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک بمحل حکومت خود
بازگشتند اگرچه سفر الساق بامتداد بازگشت و بعون عنایت الهی فتحی چنین روی داده بود خاطر بجهت اصلاح حال
سپاه متوجه جانب عراق میل و رغبت تمام داشت اما سپهسالار از امرای خاصان درگاه و اجرای … این عا
نمود رای عالم آرای اشرف بجانب قراباغ و فتح قلاع قراباغ گنجه و ایروان مصمم گشته نقوش این عزیمت
در صفحه ضمیر خورشید نظیر اقلیم نگارش یافته بود که تغیر در آن محال … و در اوایل تحویل جدی که عالم
سردی هوا و غایت برودت … بود و کوه و هامون از سردی … پوستین برف … کلاه سنجابی بر سر داشت
و از بیم … از … ستوران از رفتار عاجز آمده در خاطر … قرار نگرفت که در حاشیه
… بکار شعله آتش … قشلاق آید سفر و یساق اجمال وقوع داشته باشد حضرت اعلی از دار السلطنه تبریز عازم
بانتصوب در مرکب آورده نواب … مدار الدوله … در زمستان … تجهیز لشکر کرده در اول
بهار … آراسته متوجه یساق گردند و بعساکر ظفر قرین حکم بدند و لشکریان … که در رکاب اول
بودند مرخص شده روانه اوطان شدند بعضی از عساکر نصرت قرین که از امتداد سفر مبارک بی سامان
شده بود رخصت یافته منازل و اوطان رفتند که در زمستان بسر انجام لشکر و یساق پرداخته در اول بهار
… آثار موکب جهانگشا … حسن خان استاجلو حاکم همدان که جهت ضبط و ربط … تعیین …
رفته بود … نموده واجب الامر اعلی … آراسته … در کل منازل …
دست … ستوران … بیهمای … اتفاق … در آشیان اقبال
آشیان رسانیدند و موکب همایون … دار الارشاد اردبیل رسیده شرف طواف مرقد منور
حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا و مشایخ عظام صفویه … ارواح مقدس اجداد

کرام رضوان الله

کرام رضوان الله علیهم استمداد همت نمود از اوایل ماه مبارک رمضان مسوحه کل جوزان … سلطان جبرئیل قدس سره
شدند و چند روز در آن موضع مبارک بانجام مهام ضروری توقف واقع شده از سوانح آن ایام آنکه چون
بمسامع جلال رسیده بود که در بلاد خراسان از حکام و عمال خبر و بغجره و زیر دستان زیادتی واقع میشود
رای معدلت انتما اقتضای آن کرد که یکی از کارروانان بساط قرب و پیرایه صواب اندیش …
از نواب وزارت کل ممالک خراسان منسوب گردد که در کمال اقتدار بتنظیم امور آن ولایت قیام نماید
در رفع زیادتی رعایا مساعی جمیله بظهور آورده قرعه اختیار باسم خواجه محمد شفیع وزیر کل دار المرز که از زمره
وزراء بمزید قرب و منزلت ممتاز از خطاب میرزایی عالمیان و آستانه … بان منصب عالی معزز و سربلند گردید
و علاوه مناصب … کشیک و نیک و بد مهمات آن ولایت و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویت او
مفوض گردیده پایه منزلت او بین الاقران باوج اعلی رسید و چون در این سال در حدود آذربایجان ظلم
محصولی واقع بوده در قراباغ بجهت … احوال رعایا اختلاف … زراعتی شده بود غله
بسیار کم بود و ملاحظه … لشکر حکم قضا نفاذ یافت که دیوانیان … علیه … آن
آذربایجان رقم نمایند که رعایا بالاغ خود حمل نموده باردوی معلی آورند … مبلغ … شاهی
عباسی بعساکر منصور … و در ثانی الحال … رعایا منظور داشته …
عراقی قرار یافت و محصلان تعیین یافته متوجه انجام این خدمت شدند بعد از فراغ امور … کوچ
واقع شده و در کنار رود ارس نزول اجلال فرموده … ماه
صیام را به اتمام رسانیده در آن منزل منشور عاطفت بجهت رفع … السلطان
قلعه گنجه مشتمل بر نصایح … ارسال نموده … اعیان سپاه اعلام کردند که ممالک …
و شیروان ملک موروث نواب کامیاب … است که … بعد از ارتحال شاه جنت مکان …
نموده نقض عهد سابقه نموده … بودند اکنون … در استرداد آن …

داشته بهر چه توجه فرموده‌ایم بفتح و ظفر اختصاص گشته و جبال و قلعی که از جانب سلطان روم دا
شده با شکر موفور بدین دیار آمده چنانچه مسموع همگنان شده باشد بمدد اختر مسعود غنیمی نبرده‌ایم و درین سال از رسیح
طرف بدی متصور نیست که تشمار شده درین صورت ترک مخالفت و قلعه داری کردن بر عقلا
بر شما لازمست طریق آنکه عاقبت اندیشی و تامل عاقلانه در کار خود کرده خود را بمهلکه نیندازید و هرکس
اراده تعلقی درین دیار داشته باشد اراده توقف نموده از روی اطمینان قلب بدرگاه جهان پناه
شتابد که مراحم خسروانه بهمه احتیاج و مطالب او مبذول افتد و هر کدام که اراده رفتن داشته باشند با اموال
و اهل و عیال سالماً غانماً روانه دیار خود گردند که اعیان عساکر منصوره مطلقا متعرض و آسیب ایشان نمی‌شوند و اگر
پند سودمند ما را قبول ننموده قلعه بر روی ما بر بندند و توپ و تفنگ عساکر ظفر قرین چند اندازند
بعد از ارتکاب جنگ و جدال توقع و چشم داشت نمایند درین صورت بهر گونه ضرر و آسیبی که از جنود
ظفر قرین بمحصوران قلعه رسد وبال ایشان در گردن آنها خواهد بود بعد از ارسال این منشور سعادت آثار آب
ارس عبور نموده بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار گشته طریق امن و سلامت جسته
نمایند و به آهستگی کوچ فرموده بتکارکسان طی مسافت می‌فرمودند اما آن بیدولتان گمراه که از جنبش عساکر
کینه‌خواه را خار جهالت و غرور دامن گیر گشته بنصایح پادشاهانه و ارشاد مرشدانه که آویزه گوش دل
گردن کشان روزگار تواند بود نشنیده انگاشته درهای قلعه را بستند و ابواب محاربه بر روی
روزگار محصوران گشوده بسر انجام اسباب تحصین و قلعه داری پرداختند و اصلا موعظه و پند
در آن قوم سودمند نیفتاد تا آنکه بشامت لجاج و عناد گرفتار آمده رسیدند بانچه رسیدند از سیاق
کلام آینده بوضوح می‌پیوندد و از سوانح این سال که در اثنای طریق فرخ ظهور پیوست تفویض ایالت
گرجستان کاخت به طهمورث نبیره الکسندر خان فرمودند شرح واقعه آنکه چون گرگین جای
محل تردد موکب شاهی گردید از نادران علمای که با شیدیل خان خلاف ورزیده در رفع او سعی کرده

لهذا

بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار طاعت و انقیاد و اوامر پادشاهی و استدعای عفو تقصیرات
کرده التماس نمودند که طهمورث بن داود خان بن الکسندر خان که در خدمت اشرف بود بحکومت آن ولایت
نصب فرمایند که تدارک مافات و امن در میان نهد و بهر خدمتی که مامور گردد عن صمیم القلب
ملازمت طهمورث خان از تقدیم رساند عاطفت پادشاهانه شامل حال گرجیان گشته ملتمس ایشان درجه
قبول یافته متعهد شدند که دو نبیره الکسندر خان را که تا غایت در گرجستان و دست آویز ایشان بود
بدرگاه آورند که صدق اخلاص آن طایفه بر ضمیر انور ظاهر گشته یکبارگی رقم عفو بر زلات ایشان
کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور طهمورث خان در مرافقت ایشان روانه گرجستان گردد و حضرت
اعلی بجهة اطمینان قلب گرجیان ساعت سعد اختیار نموده امرا و نامداران و ارکان دولت قاهره را احضار فرمودند
در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراسته طهمورث را بپای بوس ایالت گرجستان فرموده
از جمله خانی سرافراز گشته قاعده و قانون گرجیان است که هرگاه که یکی از سلاطین زادهای دودمان بمسند
سلطنت ملک موروث جلوس نماید از ریش سفیدان که بعرف نصاری مرشد آن قوم باشند و معتبران و سفیدان
گرجی اتفاق نموده قالیچه زردوز گسترده او را بر بالای قالیچه می‌نشانند و هر کدام ملتقی از زر سرخ و سفید
گرفته در وقتیکه از سلاطین زادهای بر بالای قالیچه می‌نشیند ایشان طبقهای زر نثار می‌نمایند بجمله ارکان
قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله گسترده طهمورث خان را بر وی نشانده خسرو کامکار از آن قالیچه بر آمده
گرجیان طبقهای زر بدست گرفته اراده نثار داشتند حضرت اعلی بعد از اطلاع بقاعده مذکور از کمال لطف
امر فرمودند که اول از جانب اشرف ما نثار واقع شود و بعد از آنکه از حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده
نثار کردند امرا و خاصان مجلس ارم تزیین نیز موافقت نموده هر یک علی قدر مراتبهم بلوازم نثار اقدام نمودند امرا
گرجی نیز نقود احمر و ابیض نثار کرده و بهر وجه بسط خاطر و انبساط ضمیر اشرف گستردند لطایف که سرود گفتن و
ایشان خالی از غرابتی نبود غرض ... بوده و همگی آن قوم مقصد ایشان پادشاهانه خلع فاخره سرافراز گشته

با عرش

رخصت انصراف یافتند و بعد از رفتن ایشان کوچ واقع شد در اول تحویل حوت ظاهر بلده گنجه حوالی قدوة المحققین ٢٥٢

شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و برخوردار بیک توپچی باشی را فرمودند که قالب توپها که

برگشتن در ترتیب یافته بود آورده شروع در توپ ریختن نماید و قورچیان بیک و بعضی از امرا و عساکر را

حکم شد که اطراف و جوانب قلعه گردیده محل اقامت اردوی معلی جای بجای تعیین نمایند و بجهت آنکه

راه آمد و شد مخالفان از قلعه مسدود گردد و در برابر دروازه حصاری ترتیب داده علیجان میر اخور و مهر علی بیک

سلیمدار باشی با جمعی از غلامان و تفنگچیان بحراست مامور گشتند و چند روزی بجهت آوردن قالب توپها سایر کام

اسباب در همان مکان توقف واقع شد سال آخر رسیده دیگر باره کوکبه خسرو نوروز عالم افروز گشت

از سوانح این سال خبر فوت جلال الدین اکبر پادشاه شرح واقعه آنکه درین سال پادشاه عالیجاه جلال الدین اکبر

فرمان فرمای ملک هندوستان در بلده آگره که مرکز دولت آن دودمان است به بستر ناتوانی

نهاده مریض گشت بمقتضای کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون مهلت لمحه ساعت [illegible]

و عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت شاهزاده مدار سلیم فرزند اکبر که خضر [illegible] در زمان

ایام بعزم ملاقات از اله آباد باگره آمده هنوز در کنار [illegible] اقامت داشت که این واقعه جلیل روی داد

اکثر امرا و اعیان دولت سلطان خسرو ولد شاه سلیم را که در زمان جوانی در خدمت جد بزرگوار معزز

و گرامی بود اتفاق داشتند شیخ فرید بخشی که از امرای معتبر آن سلسله است و علیه و نقوی دیگر از اعاظم

ارکان دولت پادشاهی مخالفت جمهور امرا و اعیان اختیار نموده کمر بندگی شاهزاده سلیم در خدمت او کمر

بتقدیم رسانیده و سایر امرا و ارکان دولت پادشاهی اظهار شد که با وجود پسر ارشد اکبر شایسته

مهم پسرزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده دور و دراز کرده بسلطنت شاهزاده سلیم راضی شدند و

سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید از آگره فرار نموده بجانب لاهور شتافت و پ

شتافت شاه سلیم بسرعت برق و باد از عقب او ایلغار نموده سلطان خسرو تا حدود لاهور رفته جمعی از

ازجود

از جود حبابی و هزاره و فغان و غیرهم از هر طرف با او پیوسته قریب به دوازده هزار کس بر سر شاهزاده جمع شده

بودند که طلیعه سپاه شاه سلیم و شیخ فرید که منقلای آن سپاه بود نمایان شد شاه سلیم و اتباعان اعتنا نکرده اعلام عنان

کرده از طرفین صف قتال آراسته گشته معارضه در نهایت صعوبت روی داد پیوسته چون لشکر شاه سلیم فوج فوج

متعاقب یکدیگر میرسیدند اتباعان شاهزاده از ستیزه ایشان عاجز آمده اکثر راه فرار پیمودند طایفه جرات

نموده پای ثبات قدم ورزیده بسیاری از آن طبقه بدیار عدم شتافتند شاهزاده با یک کس جریده از معرکه

کرده راه فرار بر قرار اختیار نموده در کنار آب لاهور عبور کشتی نیافت و ملاحان او را شناختند و قلیچ خان حاکم

لاهور را خبر کردند و قلیچ خان مذکور او را از روی ملایمت و تعهدات و قول و اطمینان ساخته نزد خود آورد و بعد از چهل

همایون فال شاهی نظر رسانیده شاه سلیم مظفر و منصور باگره مراجعت نموده بر سریر سلطنت و فرمانروائی قرار گرفت سعید

تاریخ این واقعه را گفته‌اند ۞ شد بلده سلطان بجز جود اکبر شاه ۞ رفت و مانم تنها بدر ماندیم ۞ سؤال کردم از دل

که در صحیفه دهر ۞ روا بود که کنم سال فوت شه تعلیم ۞ جواب گفت که بسم الله بگوی دیشب ۞ که جای اکبر شه

بادشاهزاده سلیم تاریخ دیگر خواجه شعیب [illegible] یافته در ملک الطاف گشت ۞ شاه اکبر جلال دولت و دین

که زد از قدر بر فلک خرگاه ۞ ماهی عمرش از قضا بشکست ۞ نوبتش در گذشت از بارگاه ۞ شکل تاریخ چون

زپا افتاد ۞ گشت تاریخ فوت اکبر شاه ۞ و از ثقات مسموع شد که جمعی کثیر که از تبعه بودند سلطان خسرو

گرفتار بودند حکم سیاست شان صادر گشته همه را [illegible] آویختند شاه سلیم پسر را اعلام نمود که بیا

کاه رفقا از آستگی لشکر خود را تفرج نماید سلطان خسرو در جواب گفته بود که گنه کار زاید بودم در من مستوجب [illegible]

بسیار هستم مرا از دو عبرت نماید او گفت [illegible] را کنابی نبود التماس دارم که آنحضرت این بنده

که کار را نیز از خجلت و انفعال خلاصی بخشد شاه سلیم برادر رحم کرده از خونش در گذشت و بکحال میل کشیدند اما

بسیار از امرا و ارکان دولت که اراده سلطنت سلطان خسرو داشتند با ایشان سلوک پسندیده نمود

و جمله انعام کشیده و شاهزاده را المعتمدان حریم حرم سپرده در اینجا آنگاه [illegible] ظاهر [illegible]

میل کشیدن از ارقوی مینه شاهزاده رسید و از دیدن عاری و عاطل گشته بی خبر گر
این واقعه نیستی بر وقایع ایران و حالات ایرانیان ندارد اما چون واقعه عظیمی بود و آن سلسله را با این
دودمان و ولایت ایشان امد و شد و ارتباط قدیم بود همانا زیادتی بالنسبت نخواهد بود و قلم صحیفه مورد
اعتراض متعرضان نخواهد شد **ذکر ورود تاریخ سال خجسته فال یوشیئیل که مطابق است با سنه**
خمس عشر و الف هجری سال سیم جلوس مالک ملکیان پادشاه گیتی ستان در سال دوم تاریخ خانی

چون سال ایماقیل تحویل آغاز شد بهار دلگشای عالمیان را از مقدم خسرو نوروز مژده فیروزی و فرخندگی داد
و ساحت عرصه جهان از لطافت بهار رشک روضه جنان و طراوت تازه یافت و بحکم تحقیق
دلگشای قرار یافت که از رطوبت هوای بهار ریاض فرح و آرایش یافت بیتی پاک قرار یافت چنانچه
سخنور نامی شیخ نظامی در وصف ورود این موسم گفته بیت خوشا ملک بدیع که اقصای وی
ندارد شهی بی کمان نبود دی تموز و گل و سبزه از آن بود در زمستان نسیم بهاران بود همه ساله بر
او سبز شاخ همیشه در آن تازه و نعمت فراخ سلطان سرافراز از ظفر که چون حجاب مهر در مشیمه
حمل رفته و نوروز فیروز این روز در روز نهم شهر ذی قعده الحرام اتفاق افتاد و عالم جوانی از سر گرفت
شعر بار جهان را طرب آغاز کرد باد صبا لخلخه پرداز گشت شاهد گل جلوه گری ساز کرد نرگس و چون
جهان ناز کرد پیر مغان از می چون ارغوان چهره بر افروخت چو بخت جوان اردوی گیتی
ستانی بر نزول اجلال داشت در آن منزل بر آرام نوروز فیروز قیام نموده چند روز بساط عشرت گسترده اند

نوروز (marginal)

دادِ عیش و خرمی دادند و بعد از فراغ از جشن نوروزی متوجه قلعه گیر گشته از آن اوبه توجه
کرده در پای قلعه نزول نمودند و سپاه قسمت کردند طبقات لشکر هر کدام در محل خود فرود آمدند
و روز بروز عساکر فیروزی مآثر که بمنازل خود رفته بودند فوج فوج سپاه بسیار اعلی آمده محاصره
و تمامیت قیام نمودند و توپچیان در شروع در توپ ریختن کردند و اهل قلعه در لجاج و عناد تمام

نموده در مدافعه

نموده در مدافعه میکوشیدند و توپ و تفنگ و ادلیج باردوی همایون ریخته انچه کمال سعی بود
در امر قلعه داری از ایشان بظهور می پیوست بجهة آنکه فیمابین ایشان و لشکر قزلباش ابواب مصالح
بالکلیه مسدود گشته رومیه در جنگ و جدال مساعی جمیله بظهور می آوردند و سلطان کامل دو
القدر چنانچه سبق ذکر یافت دو سال بود که در جنگ گرفتار گشته در قلعه محبوس بود در حالتی که
او را القبل آوردند و یکی از سادات عالی نسب مازندران که از قرابت سلسله میرزا بزرگ جد
مادری اشرف اعلی است بر حسب تقدیرات ایزدی در بلده گنجه و آن گشته معزز و محترم بود او را نیز
او را مرده بود نمود و در این وقت از او بار بحث برشتگی آن سید عزیزی گناه را ابهام این بی معنی نسبت دادند
و چون حضرت مفتتح الابواب که بخشاینده نعمت و گشاینده درهای بخت و سعادت ابواب فتح و فیروزی
بر روی روزگار فرخنده آثار همایون گشاده ممالک سلطنت و جهانداری و مفاتیح عظمت و کامکاری
بکف کفایت و قبضه درایت اولیای دولت ابد پیوند و منسوبان سلسله ابد پیوند داده صلا اثری بر سعی
و اهتمام آن طایفه مترتب گشت و عاقبت الامر شومی لجاج مخذولان گرفتار آمده بجزای عملهای
ناصواب رسیدند و تفصیل این اجمال آنکه عساکر بهرام انتقام که بمحاصره قیام داشتند حسب الفرمان
قضا جریان با تمام توپ بسیار در جنب الی خندق پیش برده حوالها ترتیب دادند و قریب بآن
یمین الجانبین آتش رزم و پیکار اشتعال داشت گمرزنه و بیه جلادت و رزیده سلیمه از قطار جان
ریخته مردم او غافل بودند دستبردی نموده چند کس را ضایع کردند و یکدم مرتبه دیگر سلیمه حسن خان
استاجلو بیرون آمده جنگها کردند اما کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند و در باره
چهارم که توپهای بزرگ ترتیب یافته بود در محل نشستن شروع نموده سعی در توپ اندازی کرده
تزلزل در میان برج و باره انداخته و در خلال این حال اتفاق ردی خان با سر ماشکر باس رسید
در طرف شرقی قلعه نزول کردند از آنجا پیشتر برده از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شده

و مبارزان جنود اقبال از قورچیان و غلامان و غیره ذلک نقبها از خندق گذرانیده بر پاره
و بروج گذرانیدند و از یکطرف قریب بپانصد ذرع دیوار اصل قلعه را خالی کرده چوبها و ستونها
استوار کرده آتش در آنها زدند ستونها سوخته سراسر دیوار انهدام پذیرفت و رخنها بدید آمد
و رومیان هجوم کردند و هر چند سعی کردند که سد آن رخنها نمایند از آسیب گلوله تفنگ و توپ
آن میسر نشد و توپهای قلعه کوب تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته صفیر گلوله آتش فشان
دمبدم پیام اجل میگذارد و از دلیران قلعه گشا اول فوجی از قورچیان عظام برجی از بروج مشیده
قلعه مشهور ببرج چهار طاق که از سایر بروج محکمتر و استحکام محصوران در آنجا بیشتر بود هجوم
آورده یورش کردند و محافظان گلوله‌های تفنگ تگرگ وار بر ایشان ریختند و قورچیان
اصلا مقید نشده بسر مردانگی در گذشته بر بالای بروج دویدند و رومیان آتش بارها کرده قارورهای
نفت و باروت بر سر قورچیان ریختند و قریب پنجاه نفر را بعضی رویها و مویها سوخته بود
که ابرو و ریش از هم فرق نمیشد و چند نفر راه عدم سپردند مجملا هر چند دو سه مرتبه حمله آوردند در سرکشیدند تلاش و جهد
کوشیدند اثری بر آن مرتب نشده و از صباح تا عصر بدین منوال از جوانب جنگ و جدال در کار
بود هنگام عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر پای مردی بالا نهاده بر بروج عروج نموده آن مکان رفیع را
از دست رومیان گرفتند اگرچه این معنی موافق رای اشرف و رضای خاطر همایون نبود که بتعجیل نمودند جوانان
کارآمدنی که در معارک کارزار در کارند و آنحضرت از تحمل بنده نوازی و بنده پروری هر یک
از دلیران رزم آزما را بمده قلعه برابر میدانست و قورچی باشی را مورد اعتراض گردانیده خطابهای
عتاب آمیز فرمودند ما حصل بنابر جلادت و مردانگی فرا آورد از قورچیان عظام صدور یافت
با وجود آن به تحصین زد و آسیبی که از ضرب توپ و تفنگ و قاروره‌های آتش که بر ایشان رسید جرأت از دست نداده
نصرت نمیشده و روز بروز مردانگی بکار برده نشسته و روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده تقریر کردند که در

حکت

حکت توازی یکصد و پنجاه نفر از رومیان زخمدار گشته و بعضا هشتاد نفر بقتل آمده
بودند غلامان خاصه شریفه از سپه خود هجوم آورده برج حاجی را گرفته شروع در دیوار
اصل قلعه کردند رومیان قوت و قدرت سپاه منصوره و ضعف خود را
مشاهده نموده و در عرض چهار ماه محصور گشته قلعه داری کرده از هیچ طرف
مددی بایشان نرسیده و از اطراف بلا را محیط دیده چاره جوی شدند اما
حاکم قلعه که محمد پاشا نام داشت رومیان را بمقاومت قلعه ترغیب مینمودند تا
آنکه کار از دست رفته جنود اقبال از برجهای شیرحاجی گذشته قدم مردانگی
پیش نهادند و هر چند رومیان در مدافعه کوشیده مفید نیفتاد از افواج قاهره
مردانه بر بروج عروج نموده دو سه برج متین معتبر بدست غازیان و غلامان
درگاه درآمده و محصوران بیکبار بفریاد آمدند کس بخدمت اشرف فرستاده
و استدعای عفو تقصیرات و بی ادبیهای خود کردند چون در اول حجت بر
ایشان تمام شده بود عصیان و بی اعتدالی آن قوم از حد تجاوز نموده حضرت
زیاده التفاتی بسخن ایشان نفرمودند روز دیگر که دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر
بود محمد پاشا و عظمای رومیه بیرون آمده سجده خجلت بتقدیم رسانیدند
و در آن شب رخصت انصراف یافته بمنزل خود رفتند اما دست از حراست و
قلعه داری باز داشته مفاتیح دروب قلعه را بغلامان خاصه شریفه سپردند
حسب الامر اعلا قرچیهای سبک بار گروه غلامان در آن شب پاس قلعه داشتند
روز دیگر قلعه را تمام یورش کردند گروه گروه را بنظر اشرف در
می‌آوردند و پاشای مذکور چون تبریزی الاصل بود در اوان طفولیت

میان او و میان افتاده بود در خدمت احمد پاشای حاکم وان نشو و نما یافته و
بسعی و تربیت او برتبه ایالت و پاشائی رسیده بود از تبریز بوان از وفور
عقیدت استمداد نمودند که او را بخون رستم سلطان و پدر و غیره
قصاص نماید حضرت اعلی مراعات خاطر سید رجب سیادت پناه داشته
او را بجانب مازندران فرستادند که او را بوجه شرع شریف بخون
سید عزیز بیگناه قصاص کردند و چند نفر که قبل از تسخیر قلعه شاهی بسیوفی اظهار کرده بیرون آمده خویش
و لوازم [illegible] نامیده [illegible] گرفتار غازیان ظفر شده چون اراده ازلی بفنا و اعدام آن طایفه
تعلق گرفته بود و بعضی از مردم آنها در حرم [illegible] کرده بلا [illegible] استیلا نموده داخل آن گروه شده بودند
آتش غضب پادشاهی درباره آن گروه [illegible] مشتعل شده بود که جز بخون آن گروه کام انتقام بر نمی آمد
لهذا در منزل حوض حاجی نفربان قهرمان قضا و حکم قدر بقتل آن گروه پرداخته عموم آن طایفه عرضه تیغ فنا گشتند و
دو هزار و پانصد کس [illegible] بتیغ انتقام گذرانیدند در آن منزل [illegible] از کشته‌ها پشته‌ها پدید آمد قلیلی که بسمت لوری
و ایلام [illegible] مورد [illegible] گشته [illegible] و [illegible] آن اردو [illegible] جهت فتح قلعه [illegible]
رشته نظم [illegible] از آنجمله میرزا [illegible] الدین [illegible] میرزا احمد کفرانی اصفهانی [illegible]
شیرین سخن و خوش طبع بود این تاریخ یافته [illegible] ده [illegible] که در ضمیر [illegible] بر پرتو ظهور [illegible]
بود بحیز ظهور آمده فتح این قلعه بلند بهشت آسا [illegible] گردید [illegible] منت خدای را که باقبال بی‌زوال شه ملک

ز بس که نصرت [illegible]

زمین و زمان در فرحست تاریخ فتح گنجه بکلید شاهی است ذکر [illegible] قلعه

قلعه گوری و تفلیس و توابع [illegible] بالکه [illegible] بر دست بعد از فتح و تسخیر قلعه

گنجه چون از خان قاجار [illegible] بظهور آمده بود و مردم قراباغ از سلوک ناهموار او
میکردند و راى معدلت [illegible] او را از نظر اعتبار انداخته بود ایالت الکا [illegible] خان زیاد اوغلی

قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته مرقوم کلک بیان گردید مرحمت شد و بعد از انتظام
مهام فراغ همت والانهمت بتسخیر قلعه تفلیس و توابع مصروف گشته موکب اقبال متوجه آن حدود
شد چون اچاخانه محل نزول اردوی گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در دلهای
متحصنان قلاع مذکور استیلا یافته بود که خیال مخالفت و قلعه داری در مخیله [illegible]
نخست محمد پاشای [illegible] حاکم گوری که تا غایت در راه دولتخواهی [illegible] قدم [illegible] مطلقا
از جاده متابعت آن قوم [illegible] معمول [illegible] بی اختیار کسان اعتمادی [illegible] اعلی فرستاده
محمد بیگ [illegible] که از خاصان درگاه بود عرض استکانت و [illegible] نموده زبان اعتذار
بکلمه استغفار گشاده عرضه داشت نمود که اگر عفو شهریار کامکار شامل حال این جانسپار گردیده جرایم
سابق مورد عفو گردد سر قدم ساخته بخاکبوسی درگاه می‌آیم چون صدق قول [illegible] بر ضمیر [illegible]
خسرو جرم بخش [illegible] پرتو ظهور انداخته فرستاده‌های او را بمواعید شاهانه نوید داده
مژده بخشایش یافته با دلی پر از امید و بیم قاصد [illegible] گشته داخل اردوی معلی شده
بوساطت امرا و مقربان بمجالست مجلس بهشت آیین مستعد گردیده منظور نظر عنایات و عاطفت
و بخلاع فاخره شاهی از تاج و کمر مرصع و اسب و زین مرصع و بسایر تشریفات و تفقدات [illegible] گردید
و کلید قلعه گوری را بنگهبانان درگاه عالی سپرده از جانب اشرف کس بجهة محافظت قلعه
و ضبط توپخانه و یراق تعیین و چون خاطر انور از قلعه گوری جمع گردید نهضت همایون بجانب
تفلیس و توابع تصمیم یافت در خلال این احوال عرایض [illegible] از جانب قلعه تفلیس رسید
استدعا نموده که اگر از جانب [illegible] از قزلباش [illegible] رسد و [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] سپرده روی [illegible] افتخار [illegible] درگاه [illegible] می‌آورند
مراحم خسروانه منشور استمالت مبنی بر [illegible] شاهانه [illegible] ارسال نموده [illegible] فرمود

۲۵۷

که هرکس از ایشان اراده بودن این دیار داشته باشند علوفه و تیماری که در
زمان رومیه داشته باشند مضاعف آن عنایت میشود و هرکس اراده رفتن
دیار روم نماید با اهل و عیال و ارزاق و اموال روانه کردند که بهیچ وجه از
لشکریان حضرت و اتباع ایشان ضرر نرسد جماعت اروام مستحفظان
قلعه توماتوس اینمعنی را سرمایه نجات دانسته هریکی روی امید بدرگاه
جهان پناه آورده بخلاع فاخره و نوازشات شاهانه مخصوص گشته جمعی که اراده
رفتن داشتند کس همراه کرده سالماً غانماً روانه نمودند و بعضی که توقف
اختیار کردند بمتمنیات مطلب خود فایز گردیدند و چون رودخانه الکیت
حد و دگرجستان مضرب سرادقات عظمت و اجلال گردید عبد اللطیف
پاشای حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که در ان قلعه بودند نتایج
لطف و قهر پادشاهی را از حال مردم گنجه و کوری و توماتوس قیاس نمود
بدلالت بخت بیدار قاصد خود را با عریضه ضراعت نشان بخدمت اشرف
فرستادند و همین استدعا نمودند ملتمس ایشان بعز انجاح مقرون گشته
حکم همیون مبنی بر استمالت و استیمان باسم پاشای مزبور و عظمای قوم
عز صدور یافت مصحوب حسین بیک چاپارچی باشی ذو القدر فرستادند
پاشا و آن جماعت بمضمون آن منشور سعادت اطلاع یافته اگرچه بر ایشان
واضح بود که در مواعید شاهانه شائبه خلافی نیست و بهرکس امان داد
از آسیب مضرت گروه قزلباش ایمنند لیکن بمقتضای آیه کریمه
و لیطمئن قلبی بجهة اطمینان قلوب قوم و عزت و اعتبار خود و امتیاز

ان قلعه

ان قلعه که از حصین مشهور آفاق است التماس نمودند که یکی از امرای عالیقدر بپای
قلعه آید که قلعه را باو سپرده بوساطت او بخدمت اشرف رسند حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی علیقلیخان شاملو را بدین خدمت مامور فرمودند و بجانب تفلیس فرستادند
و چون خان مذکور بپای قلعه تفلیس نزدیک شد عبد اللطیف پاشا و آقایان بلوازم
استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه تفلیس را بعلیقلیخان
سپردند و دو سه روز با اهل اردو بسود او معامله پرداخته الاغان سواری بهم
نموده بتمامی با خانه کوچ از قلعه بیرون آمدند و علیقلیخان حسب الفرمان قضا جریان جمیع
از غازیان شاملو و تفنگچیان را در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران
آن قوم باردوی کیهان پوی آمده سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات
شاهانه سرافراز شدند و خلاع فاخره بهمگی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد و چند نفری
که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند فایز گردیدند پاشا و جمعی که رفتنی بودند
چند نفر از ملازمان درگاه بقلاوزی ایشان مامور گردانیده سالماً غانماً بسرحد
رسانیدند و حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شده یک دو بار از نظر در
آوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در دامنه کوه بلند واقع شده از یکطرف که بازین
قلعه در انجاست سر بثریا افراخته آب رودخانه اگرچه جانب غربی آمده بطرف
شرقی میرود و در جوار شیروان آب رودخانه ارس بدو پیوسته بدریای
خزر میریزد اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده گویا از شمال آمده بجنوب میرود
در همان حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب شرقی میرود و در حریم شهر
قلعه که آب میگذرد زمین سنگ بسیار مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی

پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در انجا ترتیب داده اند که از تفلیس بولایت
کرجستان از ان تخته پل تردد مینمایند و رودخانه بان عظمت که از انهار مشهوره
افاق است در زیر ان تخته پل میگذرد و شهر تفلیس در سمت غربی ان تخته پل افتاده و چشمهای
بسیار و عیون بیشمار از انکوه جریان می یابد که و تب بعضا از ان چشمها ان آب
گرم است و در زمان هر یک از سلاطین اسلامی و کفره کرجی بر بالای آبهای گرم
گنبدهای رفیع عمارت کرده اند و حمام مردم اند یا منحصر در انست چند حمام در
میان قلعه و بسیاری در بیرون است و الیوم قریب بسی چهل حمام بحال خود بود که
بعضی دایر و بعضی استعداد دایریت داشت و ارتفاع بروج قلعه مذکوره بمثابه
ایست که با فلک الافلاک دعوی محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین
افاق را تسلط بران قلعه متصور نیست زیرا که از سه طرف ان کوههای بلند سر بفلک
افراخته و یک طرف آب رودخانه کر میگذرد و بدین جهت مکانی که محل نزول
لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بدست در امدن چنین حصن
حصین که فی الحقیقه ستون ولایت کرجستان و شروان است باین
آسانی خبر باشد اتمام نه و توفیق سبحانی و نیروی اعلیحضرت خاقانی شده بود و بیشتر
انشهر اکثر نصاری و ارمنی و کرجی و قلیل مسلمان نیز هستند کلیسا و معابد نصاری که
اکثر قدیم است در انشهر و حوالی بسیار است از سوانح آن ایام که در اثنای
نهضت همایون بطرف کرجستان اتفاق افتاد قضیه فوت ترکین خان
ولد همایون خان والی کارتیل است که جمعی از معتمدان ان سلسله بدرگاه
جهان پناه امده از ان واقعه اخبار نمودند و حضرت اعلی امده بار ز انوار رات

دره

فرموده لوارصاب خان پسر اورا که در انوقت چهارده ساله بود و شش چارده
ساله مهی در لب بام چون مه چارده در حسن تمام بجای والد بحکومت ملک
موروث و ملقب ارجمند فرزندی سربلندی یافته احکام شفقت آمیز و خلاع
فاخره بجهت او و مخدرات استار ان سلسله ارسال داشته از زمره
مقربان بساط اقدس محمد بیک بیکدلی شاملو را بدالضوب فرستادند
که پرسش بازماندگان کرده بشفقت و عاطفت شاهانه مطمئن و امیدوار گردانند
و او حسب الامر نموده عمل نموده در همان چند روز از کرجستان عود نموده
اکثر میرزادها و ارناوران کرجی همراه او بپایه سریر اعلی امده بسعادت
آستان بوسی سرافراز و بروابط خاص ممتاز شدند مواد و اعتضاد و
استظهار کرجیان ان سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی نژاد بسیار
ازدیاد پذیرفت و حضرت اعلی از شمول عاطفت و بنده پروری میرزادهای
کرجی را علی قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته و مهمات
ایشان را از روجه دلخواه ساخته همگی را خوشدل و شادمان روانه اوطان
گردانیدند و بجهت لوارصاب خان دیگرباره خلاع فاخره و منشورات
و اوزه فرستادند و بمواعید دلپذیر شاهانه امیدوار گردانیدند و
حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه بمحمد سلطان شمس الدین لو مشهور بدلو محمد
تفویض یافته جمعی از تفنگچیان خاصه شریفه را تعیین فرمودند که همراه
محمد سلطان در ان قلعه بوده بمحارست قیام نمایند و اسباب و اسلحه
دیراق قلعه لوری و تومانوس مقرر شد که جهة قلعه ایروان نقل شود

و چون خاطر انور از مهام آن صوب فراغت یافت مظفر و منصور لوای سعادت
افراخته کوچ فرمودند و چون همیشه تسخیر ولایت شروان و تعمیر قلعه ایروان
در ضمیر الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان آرا اقتضای آن فرمود که
متوجه سرحد ایروان گشته بتعمیر قلعه اقدام نمایند و بعد از فراغ خاطر از آن
امر مهم گاه مشخص شود که درین مرز و بوم درین سال حرکت لشکر روم واقع نخواهد
شد و در میان شروان ارند و کومک ایلوس کردند بدین عزیمت
والاعنان فیروزی عنان بدان صوب انعطاف یافته در زمستان این سال
بتوفیق حضرت ذو الجلال بفتح و تسخیر قلاع شروان پرداختند از راه
جبال حسن آباد که راهی بود در نهایت صعوبت و از کثرت درخت و جنگل
و بیشه آفتاب را مجال تابیدن بآن سرزمین نبود و نشیب و فرازش با صدق
همعنی شعر کسی ندیده فرازش مگر بچشم خیال ‖ کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان
ضیق طریق بمثابه ایست که در اکثر جاها ناهموار بصد تشویش عبور میتوان نمود متوجه
شدند طبقات لشکر را چند قسم منقسم فرموده هر روز یک گروه کوچ میکردند
مجملا قریب بده روز تمامت سپاه منصور از آن راه عبور نموده در گوکچه
دنگیز مجتمع گشتند دیگر از سوانح که در هنگام فتح قلعه گنجه بظهور رسید آنکه
که میر ابوالولی انجوی شیرازی بجهت خوشنشین داری و مسامحات که از سلامت
نفس و کم آزاری در ربط و ضبط وجوه شرعیه مینمود و ملازمان بی اطلاع
او جسارت و دلیری کرده در وجوهات متعلقه بسرکار حضرت امام الجن
والانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشته
قاضی خان

قاضی خان ولد میرزا ابرهان که از جمله سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوینی و از اقوام
قاضی جهان وزیر حضرت شاه جنت مکان بود بدین مرتبه عالی سربلندی یافت
و بعضی محال عراق که اعظم آن دار السلطنه اصفهان و یزد و قم و کاشان بود افراز
نموده بمیر جلال الدین حسن صلائی تخلص اصفهانی که سید فاضل صاحب سخن
و از سادات شهرستان اصفهان بود و آبا و اجداد عظامش همیشه درین
دودمان قدسی نشان بمناصب عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت

گفتار در تعمیر قلعه ایروان و حالات که بعد از عزیمت یورش شروان سمت وقوع یافت

چون موکب ظفرنشان در گوکچه دنگیز نزول اجلال فرموده عساکر منصوره
فوج فوج بدرگاه خلایق پناه جمع آمدند اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام
سوی الله ویردیخان و بعضی از خاصان درگاه و مقربان بساط اقدس که
حسب الامر نموده در رکاب اشرف توقف نمودند مابقی بتعمیر قلعه ایروان مأمور
گشته بسرکاری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام آن خدمت شدند و حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بیاد و فور نشاط و شمول انبساط از ساحل دریای گوکچه دنگیز عبور
فرموده بسیرکنان و صید افکنان از طرف سیجان بنخچوان توجه فرمودند در
خلال این احوال عورتی گرجیه مهی گل چهره که در زمان شاه جنت مکان از قلعه
منوچهر این دودمان بوده از سنوح واقعه آنحضرت همراه همایون خان
بگرجستان رفته بود شرح حالات همایون خان چنانچه درین اوراق سبق ذکر
یافت گرفتار و بیان گشته او را باسلامبول بردند مخدرات آن
سلسله که بانوی مذکوره را باسلامبول فرستاده بودند که در خدمت بوده

بلوازم پرستاری قیام نماید و عورت مذکور بتقریبات چند بخدمت والده محترمه
سلطان محمد خان خواندکار روم مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت
آل عثمان صاحب اختیار بود رسیده بنابر طرز دانی و ادات خدمت
نزد او راه یافته چندگاه در اسلامبول میبود در اینوقت بتحریک امرا و وزرا
و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشای وزیر اعظم باتفاق یکی از
چاوشان رومی از جانب همایون خان بدرگاه سعادت نشان آمده و عرایض
آورده بمضمون آنکه همیشه سلاطین آئین امنیت عالم و ترفیه احوال امم را بر مطالب
عالیه دنیوی راجح و مقدم داشته اند خصومت و نزاع دو پادشاه والا
جاه موجب خرابی مملکت و تفرقه احوال عجزه و زیردستان و ریختن خونهای
خلایق است و التماس نموده بود که بجهة حصول نیکنامی دنیا و مثوبات
عقبی بساط کلفت را درنوردیده با پادشاه [illegible] روم بنا دی الفت و وفا
کنند که ازین طرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصا درویش
پاشای وزیر اعظم باعث صلح شده بهر طرف که رضای خاطر اشرف بوده
باشد این امر خیر انجام را فیصل بدهند از اینطرف جواب عرایض همایون
خان را براین نهج قلمی نمودند که بر او و درویش سعیدان خانواده آل عثمان
ظاهر است که میانه حضرت شاه جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان
و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان مؤکد بایمان استحکام یافته بود
که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده باشد بعد از واقعه
ناگزیر شاه جنت مکان بجهة اندک اختلال که بجهة سانحه اوجاقات

درمیانه

درمیانه قزلباش واقع بود رومیان فرصت یافته بهیچ نقض عهود و پیمان کرده ممالک موروثی ما را متصرف
شدند و اکنون ما طالب حق موروث خودیم اگر فرمان فرمای ممالک روم عهد و پیمان پدران خود را منظور داشته
در مقام الفت بوده باشند و سنور و سرحد قدیم عهده آن زمان مقرر گردد نظیر بجهة ترفیه حال خلایق و عباد الله از طرفین
خصومت و عناد عدول نموده بمسالک دوستی و اتحاد دیگر دیدیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت بوده
باشند توکل بالطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نداریم آنچه حضرت باری تعالی خواسته باشد [illegible]
خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور چاره نیست و امیدواریم که بر حسب الحق یعلو و لا یعلی مطلب حق وفا کرده
دیگری از سوانح این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر قراباغ بود [illegible]
روم تعلق آمده قریه چند از قرای کوکچه و نمکزار که با میر گونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال امیر
گونه خان با اتباع خود و جمعی دیگر [illegible] و غارت الکای روم رفته احوال خلوان و عمادیه را تاخت کرده سالما
غانما باز گردید و از امرای اکراد محمودی که در آن سرحد حکومت داشتند عبدال بیک حاکم خوشاب و سلیمان خان
حاکم قراحصار و مصطفی بیک حاکم بادکوبه و زینل بیک حاکم چرس و [illegible] میران شیخ الطرف شمل بیک حاکم
جزیره و ضیاءالدین خان ولد شرف خان [illegible] حاکم بتلیس و دیگر تاجیکان [illegible] بر اظهار دولتخواهی ایلچی و معاهده
مطالب خود نزد امیر گونه خان آمده باتفاق او بدرگاه جهان پناه آمدند و بوسیله خان مذکور در [illegible]
سعادت بساط بوسی رسیده امیر گونه خان بخطاب امیرالامرائی سرافرازی یافته و امرای مذکور نیز بشمول الطاف و احسان شاهی
حکومت چرس بزینل بیک و بادکوبه بمصطفی بیک شفقت شده مبلغ [illegible] تومان شاهی عراق [illegible] انعام فرموده
و عبدالله برادر سلیمان بیک برای [illegible] عرب و حاکم خوشاب شده بود زینل خان عم زاده او که با سلیمان بیک
معاند بود قراحصار را از او بغصب گرفته بود و چون از وقوع [illegible] زینل خان مذکور التجا
بظلال عاطفت شاهی آورده در سلک [illegible] پایه سریر اعلی آمده منشور امارت [illegible] و حکومت خوشاب که سنجقی [illegible] بود
آن [illegible] اشرف صدور یافته بود بدین جهة میان عم زاده ها مشاجره بود درین اوقات که هردو شعار [illegible]

بدرگاه گیتی پناه آمدند مقرر شد که میان عمزاده صلح و قضیه الکاء موروثی حسب الصلاح ریش سفیدان اکراد
میان ایشان منقسم گردد عظمای اکراد حسب الفرموده عمل نموده شیعه در آن باب برضای طرفین قلم آورده
بنظر اقدس رسانیدند و حکم جهانمطاع بر طبق آن باهم رسیده بشرف نفاذ پیوست امیر زینل خان و ... عبدالله بیک
گرگ آشتی کرده تا آخر قضایا پس فساد و مفسدان که هیچ طبقه خالی از آن نمیشد و در طبقه اکراد از همه بیشتر
مواد نزاع در میان آمده قلعه خرابه بتصرف زینل خان در آمده شرح آن عنقریب رقم زده کلک بیان خواهد گردید
بالجمله غایت خسروانه از امرای اکراد و ایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده بمنصب ... و زکریا خان
و ضیاء الدین خان خلاع لایقه و منشورات را بقید ارسال در آورده همگی الکا مسرور و خوشدل رخصت انصراف ارزانی و روانه
شدند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف به تسخیر ... متعلق به ... قزلباش ... و ...
آن بلده طیبه گسترده که با تعمیر قلعه ایروان و بارکش امرا و لشکریان چند روزی در آن مقام ... اعلیحضرت
برآوردند بعد از فراغ خاطر از مهمات قلعه نور عزان اعلیحضرت ... به تسخیر ولایات شیروان معطوف دارند
ان شاء الله وحده العزیز ذکر توجه موکب همایون بتختگاه دلگشای ... و خاطر از مهمات آذربایجان پرداختن
و رایات اقبال به تسخیر ... از ضمن ... اردو ... با قصبه ... دلگشا و دل نشین ... آب ارس ...
کوهسار واقع شده و نهر ... از خواجه حافظ در ... ساحل ... اثر فرموده شعر ای صبا گر بگذری
بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس و آن ... و لطف در کمال ...
و عذوبت ... چشمه‌های ... شهره آفاق ... سبیل ...
لطافت ... در آنجا نبوده باشد و مردم آنجا بخلوص عقیدت ... خاندان ولایت ...
... مشهور و معروفند ... در زمان ... عالم ... تمام آن بلده ...
و اختلال به احوال ... اهالی آنجا ... از ... استاد البشر ...
نصیر الملة و الدین خواجه نصیر طوسی روح الله روحه ... و در این مقام ... نمودند ...

سپهال

سمال روال امر برق و منظور انظار عنایت شاهانه گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایات
آذربایجان محسود امثال و اقران شد چون آصف ... از آن سلسله علیه ... خورد ... از طول
مدت معاشرت رسم صحبتی و طریقه اخلاص و نمک خوارگی ... ملک ... که در این مقام ...
از احوال سعادت ... آن سلسله علیه بقلم اخلاص در صحیفه بیان نگارد ... فضایل و کمالات
عقلیه و نقلیه جد بزرگوار بی بهره ... شیخ علی نقی کمره قصیده غرا در مدح آن صاحب اقبال در رشته نظم کشیده
ابیات بسیار دارد و از آنجمله این بیت مناسب مقام است بیت تا ابد بارور ... فضیلت ...
و خار که در ... اکثر ایشان بحلیه صلاح و زیور ... استعداد ...
نفس و اخلاق حمیده آراسته و پیراسته همواره مرجع عموم انام بوده اند ...
بود بمکارم اخلاق ستوده موصوف و صاحب جاه عالی ... مشهور
معروف دارد و فور قابلیت و کاردانی برتبه وزارت دیوان اعلی معزز و سربلند گشته ...
دیوان و حل و عقد امور جهانبانی بذات ملک صفاتش ... در ... عمل ...
و طلب ... راضی نبود ... در خاطر خطیر آن آصف سلیمان ...
بر خلف صدق ملک بهرام است و او کریمی بود ... صفات و بزرگی کریم الذات در زمان سلاطین
ماضیه بر نهج آبا و اجداد بر مسند عز و شرف متمکن و آثار نجابت و بزرگی ...
الطاف سلاطین ... احوال ... مهام ...
مفوض در زمان ... دولت و جهانگشائی خاقان سلیمان شان جنت مکان ابوالبقا شاه اسمعیل ...
انار الله تعالی فی فرادیس الجنان ...
از وطن ...
ایام مهاجرت را باتمام رسانیده مصالح ... آماده کردید حضرت خاقان سلیمان شان ...

خطه اردوباد را به قدوم همایونی زینت فرموده مشاهده منازل مرغوب الصفای بود و اکثر آثار رفعت و بزرگی
از آن بناها ظاهر و هویدا بود و چون از حوادث دوران و تصاریف زمان خالی بودن از وجود صاحب
مکان فی الجمله انهدام بدان راه یافته بود آنحضرت از سبب انهدام پرسیدند حسین بیک لله که
از خاصان درگاه و جان سپاران دولتخواه بود اوصاف حمیده آن ستوده صفات را معلوم [illegible]
حقیقت احوال او را بمسامع جلال رسانیده قرابت قریبه خواجه عتیق منشی را نیز که در آغاز جلوس و خروج حضرت
تخت طغرای غرای این دولت ابدی را بقلم زرنگار اخلاص بر منشور اقبال می نگاشت
علاوه توجه شاهانه گشته حکم اهتمامات باسم او عز صدور یافت که روی توجه بوطن
اصلی آورده ملک بهرام بعد از ورود آن منشور عاطفت باستظهار تمام
متوجه مسکن و مقام مألوف گشته بتدارک اختلال احوال و سرانجام پرداخت و
در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین آشیان مشار الیه منظور نظر
عاطفت گشته منصب کلانتری و تقدم بزرگی آن ملک بدستور سابق برای صواب
نمایش متعلق گردید و چون حضرت شاه جنت مکان را توجه تمام بان بلده جنت
مثال بود چنانچه طرح و تمثال آن بقعه شریفه را حسب الاشاره همایون نقاشان نادره
کار و مصوران معجز نگار چنانچه در ایوان چهل ستون دولتخانه قزوین نگاشته
کلک موی شکاف گردانیده اند مکرر آن نشاط سیر آن خطه طیبه و شکار ماهی بوده از سر
از خاطر انور سر زده انتقام فرح افزای یمن مقدم آن خسرو سپهر احتشام غیرت افزای
باغ ارم میگردید و در هر مرتبه کلبه انجاب را الفرقد و مهجت لزوم نورانی
ساخته در آن منازل دلگشا بلوازم جشن و سرور می پرداخت و از معنی موجب
ارتفاع عزت او گشت و میرزا کافی منشی که شایسته زینت بود و بنابر قرب

[illegible]

قرابت و خویشی که با آن حضرت داشت منصب ارجمند انشای ممالک سرافرازی یافت و چندین
از محرمان سریر معدلت سیر و مقربان بساط انس بود و بالجمله آن صاحب سعادت سنین عمرش از هفتاد و
هشتاد تجاوز نموده بسرمنزل نود رسیده بود و در اواخر ایام حیات اراده حج بیت الله الحرام
و ادراک زیارت و طواف مدینه حضرت خیر الانام و روضات مقدسه ائمه کرام علیهم السلام نموده
عزیمت آن سفر مبارک کرده در ما بین شام و شهر بیت المقدس رخت امید و لذا ارشد اولادش آدهم بیک که
توفیق مراجعت دریافته بود نعش مطهر او را در همان جا که تعلقه چید مشهور و معروف است مدفون ساخت و اولاد
گرامی انتساب که در حین حیات در قید حیات بودند ایشان پنج نفر بودند اول میرک بیک است در اوا[illegible]
حال از اردوباد بیرون آمده باردوی معلی آمده بنظارت رکن السلطنه معصوم بیک صفوی
اختیار نموده منصب شاه و لشکرنویسی اوقات و بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده چند سال در آن
خدمت منصوب بود و بعد از کشته شدن معصوم بیک در سبب روم آن و متعلقان شهید مغفور را
آورده نبار رجوع ملک خوارزی بجای او درد در مجلس بهشت آیین شاه جنت مکان پرداخته
مجلس نویسی میکرد و آنحضرت در مقام تربیتش بود و در این اثنا اجل موعود رقم حیاتش را از صحیفه هستی
محو کرد و دیگری آدهم بیک مذکور است بعد از سفر حج باردو آمده و از جانب نواب سپهر [illegible]
سرکار شاهزاده مغفور سلطان مصطفی میرزا مامور گشت در اوج منصب وزارت سرکار نواب
میرزا با انجاب تعلق گرفت بعد از جلوس شاه جمجاه و واقعه میرزا که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا
روی داد و شرح آن در طی وقایع زمان مذکور در مجلد اول مذکور گشته چند گاه
متوجه شغلی نبود تا آنکه در زمان جلوس نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دار
السلطنه تبریز به او مفوض شد لیکن از آن جهت که بنابر نخوت و غرور و خودسری امیر خان ترکمان و [illegible]
عمال و سرکار او دامن همت برچیده چند گاه در اردو بی مقیم بود تا آنکه در اواخر ایام حیات [illegible]

شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا که بساط دولت امیرخان در هم نوردیده منصوب گشته و علیقلی خان
فصیح او عمل استیفا جلو قرایه ایالت دار السلطنهٔ تبریز او را بالقاب منصب مرحوم حمزه میرزا نموده بالاخره از
سرکار خان مذکور بانجناب تعلق گرفت و در زمان جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که بساط دولت
علیقلی خان و رفقای او در نوردیده گشت خیابانشان را الیه چندروزی وزارت اسلمس خان تاتی اوغلی ذو القدر
مهردار اختیار نموده بالاخره از مشاغل دیوانی دلگیر گشته میل توطن مشاهد مقدسه و کسب مثوبات اخروی نموده
چندگاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت و برادر فرخنده سیرتش را آرزوی برادر غالب گشته بعراق آمد
بعد از آنکه برادر و اقوام ملاقات تازه کرده اراده توطن شیراز نموده منظور انظار شفقت شاهانه بسیار مبلغ
یکصد تومان شاهی از قصر الدشت شیراز برسم سیورغال باو عنایت فرموده مدتی در ایام توطن شیراز دیگر بیمن
حجاز اختیار نموده توفیق حج گزارده و بعد در نیت زیارت امام ثامن ضامن امام رضا مشرف گردیده و در سنه
سبع عشر الف در خطه شیراز آهنگ سفر عقبی ساز داده رخت هستی بدار الملک علیین کشید شعر او در جه
جملهٔ یک مردان گردید با آن جهان گذشته با تن دیگر از اولاد ملک بهرام میرزا مهرستهٔ وزارت
و اقبال اعتماد الدوله غفران مآل حاتم بیگ است که بعد از فوت والد والاثراد منصب ملا رجی
اردوباد منصوب گشته با وجود حداثت سن و عنفوان جوانی از روی کمال دانش و بینش بلوازم آن
مهم اشتغال مینمود تا آنکه بجهه رفع منافقه و گفتگو بعضی از ختاد آن ملک از آن مهم متنفر و ملول گشته
باراده خود ترک کرده به اردو آمد بعد از آن چندگاه وزارت دلو بوداق بیدملو حاکم خوی گیلار حساب
نموده چند سال آن امر مشغول بود چون دلو بوداق از حکومت خوی معزول گشت جناب آصفی یکچند سال
بی شغل و عمل در اردو بسر برد که قضیه رحلت شاه جمجاه جنت مکان روی نمود و در زمان اسمعیل میرزا
که نواب سکندرشان رضوان مقام بر مسند فرمان روائی جلوس نمود جناب آصفی بسمت وزارت
ولیخان افشار حاکم دار الامان کرمان نافذ قریب بسال بدان مهم مشغول بود و در زمان جلوس همایون

حضرت اعلی

حضرت اعلی که ولیخان باردو آمده ایالت کرمان بکتاش خان ولد او تفویض یافت جناب آصفی به تکفل
ولیخان طوعاً او کرهاً بدستور متکفل مهام وزارت او گردید و چون میان بکتاش خان که بسوء تدبیر مشهور
ماده خودسری و خودرائی بود و یعقوبخان ذو القدر حاکم شیراز که او نیز از نشاء بی بهره نبود مهمات مختلفه
اسباب وحشت آماده گشته یعقوبخان نوعی که خامه سخن پرداز در محل خود بتحریر آن پرداخته بر سر او لشکر
کشید و در خطه دار العباده یزد محاربه فیما بین واقع شده بکتاش خان از نیرنگ سازی چرخ شعبده باز در خطه
یزد بدست لشکریان شیراز بقتل رسید اموال و اسباب آصفی در آن قلعه بتاراج رفته ابایعقوب خان بعد
از ملاقات آنعالیجناب را در مقر عز خود ماوی داده همراه خود بشیراز برد و بعد از آنکه قضایای مذکور
بعرض عاکفان سده جلال رسید و رایات جهانگشای شاهی در دار السلطنهٔ اصفهان مرتفع گردید در
حضرت اعلی در ازاء خدمات موروثی و حقوق نیکوخدمتیهای او سابق و لاحق که از ایشان بظهور آمده بود در
مقام رعایت جناب آصف صفات درآمده قورچی بطلب او فرستادند یعقوبخان که از باده بیهوشی رعنائی
غفلت سرمست شده بود توهم آنکه مبادا طلب او بجهه تحقیق امر اسباب بکتاش خان بوده باشد
فکرهای ناحاصل و اندیشهای تباه بخود راه داده در فرستادن متفکر و متردد بود و چون کار فرمایان قضا و قدر
چندین امور خیر و کارهای شگرف در ذات کامله آصف نهاده بودند که در خدمت این خدیو زمان صحیفه
دوران رقم پذیر کلک ظهور گردانند اثری بر اندیشهای او مترتب نگشته جز فرستادن چاره ندیده وی را بصحابت
قورچی در حمای حمایت الهی روانه پایه سریر اعلی شد و در دار السلطنهٔ اصفهان بسعادت پای بوس
اشرف در غرفات مجلس خلد آئین استسعاد یافت و در وقتیکه فرهاد خان را از شیراز رخصت انتظام مهمات
دار الامان کرمان و دفع فتنه نوبتخان افشار نوعی که در محل خود گذارش یافته نامزد فرمودند جناب آصفی را
که صاحب وقوف جهات کرمان و سالها در میان طوایف افشار بوده و مؤتمن بود همراه فرهاد خان کرده مهم
و انتظام مهمات آن ولایت را برای صوابنمایش منوط گردانیدند و از دستور صاحب رای خدمت مرحوم

بروجه دولتخواه صورت انجام داده در شیراز السعادت بتیولیت سرافراز گردید و حضرت اعلی
آثار خرد و هوشمندی در ناصیه احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش درآمدند و بتخت منصب جلیل
القدر استیفای ممالک محروسه معزز و سربلند گشته مدتی بیش ماه در کمال استقلال بمهم
پرداخت اگر بسمت استیفا داشت اما بمهمات شاهانه اکثر امور وزارت دیوان اعلی
ازو بتمشیت میشد و بود ما فیها تا پایه قدر و منزلتش درجه اعتبار و ارتفاع می یافت تا اول لوی ئیل
مطابق الف منصب وزارت دیوان اعلی ارتفاع یافته تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه
برای عقده‌گشای آن دستور مفوض گردید چنانچه در محل خود بتسطیر در رفته تا آنکه وجود فایض الجود
باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه استقامت احوال ایرانیان گردید رسم مذموم حرم و حرام
که وزرای سابق در ضمن رشد و کفایت خود تشنیع ساخته موجب تفرقه خلق الله بود و در میان عدل
و دارائی و معاش لضعف و ملک آرائی همایون اعلی پس سنجیده و ناپسندیده منبود و بیامن الطاف ساحت
از میان خلایق برانداخت و خیرخواهی او نسبت بکافه انام متساوی و در آداب داد و دهش و دستور
در قاعده حساب دانی و انتظام امور دیوانی کرده او قدوه و قانون بود و چند قربه که از جانب
اشرف اعلی بخدمات مأمور گشته از موکب همایون دوری جست آن خدمت را بعبور اصلاح
و کمال دولتخواهی سزاوار غیرت و مردانگی بر وفق رضای اشرف و صلاح دین و دولت ماره
بتقدیم رسانید مرضی و مستحسن بود چنانچه هریک از آنها مفصلا در ضمن وقایع آنسال رقمزده کلک
بیان گردیده درین مقام چون شامه تکراری بود زبان قلم از طول کلام اندیشید
از آن کوتاهی گزید تا آنکه در سال اثنی و تسع عشر و الف که مسخر قلعه دمدم و دفع
عصیان امیرخان مأمور بود شبی در پای قلعه جانی برادر متغیر گشته بفجاءه درگذشت نوعی که
در قضایای سنه گورسمت تحریر یافته خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که در جمیع مراد

مصداق

مصداق الولد سرابیه و در فنون فضایل و کمالات علمیه و سخاوت فطریه مرتبه رجحان داشت و این خردمند
اقبال بعد از آنکه آیین مفاخر و مناقب ستوده بهره‌ور کامکار عالی نسب بیهمال نام نامی العالی قدر
مالک خصال فرین سطری از اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول دیباچه کتاب رقم
تسطیر رفته بمیامن شفقت و الطاف حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که طبع حقیقت سنجش قانون جهانداری
بجای والد غفران مآب رتبه والای وزارت دیوان اعلی ارتفاع یافت و الحال که وقایع احوال
مصون از اختلال این دولت عظمی رقم قلم و رسالت نگار است سنه هجری خمس و عشرین و الف سنه
سریر وزارت بوجود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت زینت و تحلی است امید که همه در ظلال
عاطفت این خدیو زمان کامیاب دولت و کامروای سعادت بوده باشد دیگری از اولاد والا نژاد
ملک بهرام برادران نکوسیرت آن وزیر آصف مرتبت ابوتراب بیگ و ابوطالب بیگ اند
که هردو به وفور فطرت و استعداد ذاتی موصوف و در قلم سیاق و فن نویسندگی مشهور و معروف
و در زمان شاه جنت مکان مدتی در اردوی معلی باهتمام برادران بکسب کمالات مشغول بودند
ابوتراب بیگ چندگاه بمنصب استیفای مشهد مقدس معزز و سربلند گشته بآن مهم قیام داشت
و در زمان فرمان روائی اسمعیل میرزا ابوتراب بیگ بوزارت مرتضی قلیخان پرناک حاکم
مشهد مقدس منصوب گشته بملازمت آنحضرت گردید و بکمال اختیار و اعتبار اوفقه در انجا دست قضا بساط
عمرش درنوردیده در آن روضه مقدسه مدفون گشت و ابوطالب بیگ بمنصب استیفای علیقلیخان
شاملو بیگلربیگی هرات که فی الجمله با او قرابتی داشت دریافته در ملازمت او روانه خراسان گردید
و چند سال در دارالسلطنه هرات بفراغ بال در سایه دولت آن صاحب اقبال بروزگار گذرانید
تا وقتیکه عبدالله خان اوزبک از ماوراءالنهر لشکر بخراسان کشیده بمحاصره هرات
انداخته و مدت محاصره امتداد یافته کار بر محصوران تنگ گردید علیقلیخان ابوطالب بیگ را

بابکی دو نفر از معتمدان شاملو ریسم رسالت بسیروان فرستاد که شاید بوساطت خبر ایشان حرف حیلی
بمیان آورده عبد الله بیگ بر خلاف تورة و آیین سلاطین حشمه مردمی که کاینجا بی مروتی اساس و آزرم عیب
از قرار شیخ ایلچی کشتن با که نداشته الخوان باکره بزور کار را بار تقاضا بجای گلوله در دهان توپ کلان نهاده
بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد آن بادشاه بمروت رحمتی او را سوخته شاه باز جانش در راه
دین و دولت رضا جوئی و بقیه فضای عالم قدس پرواز نموده و این جانب بی مثال میرود شرم پیداست که
ستم ربا کرده گردن او نماید و از ما نگذشت حقایق آن احوال در محل خود نکات کلک سرین
مقال گردیده چون خواد خوش خرام قلم در میدان بیان حالات این طبقه و الانتقام لقدر
الطاقه تکاپوی نمود الکنون وقت آنست که سررشته سخن مرتب آورده روی شارع مقصود نهم و بدیدستیاری
خامه بلاغت نشان بر سر سخن رسیم **ذکر نزول همایون نواب اشرف اعلی** مترجه قصبه اردوباد شدند و
معتمدان سرکار اصف صفات مرحوم حاجی چنانچه باید و شاید و در حوصله خیال گنجد لیابان وسر انجام اسباب
ضیافت نمودند خورد و بزرگ آن بلده باستقبال استعجال نموده از روی کمال فدویت و اخلاص
جبهه عبودیت بر خاک سوده رخسار بیم متمند جهان نمای شاهی روشنائی دیده امید حاصل نمودند و حضرت
بدیده تلطف و مرحمت در آن قوم نظر انداخته در کمال فرح و انبساط خاطر و شگفتگی فراغ منازل دلکشای
آن سلسله رفیعه را بفر نزول همایون زینت رفعت دادند و فرمان بر ان دستور اصفت نشان
جشن شاهانه و مجلس پادشاهانه که در خور مهمان چنین پاشد آراسته باده رخان گلعذار به آرایش حظ و کوه
رخسار مداح مجلس بهشت نشان لیلان حور وغلمان درآمده اقداح راح ریحانی بگردش درآوردند
و چند روز در کمال نشاط و خرمی بهجت فزای خاطر بودند و ملازمان اصف حشم اقتدار لطف
ارکشیدن اطعمه و اشربه لذیذ و میوه های گوناگون تهی آسوده و از هر گونه ما یحتاج آن قدر جمع آورده
بودند که زیاده از آن متصور نبود و آنجناب چند روز بمنوال خوان کرم گسترده و جمیع امرا و ارکان

دولت پادشاهی و مخصوصان و مقربان بساط اقدس و ملازمان درگاه هر که در رکاب نصرت انتساب
بودند و امرا و اعیان که از تعمیر قلعه ایروان فارغ گشته فوج فوج وارد میگردیدند
مقدم ایشان را گرامی داشته هر قدر بر ایشم رسم اقامت و ساوری
ایثار میکردند و اهل خدمت و ارباب طرب و ندمای مجلس بهشت آیین را بکلام
فاخره و انعامات و تلطفات وافره نوازش فرمودند و بعد از چند روز اراده خاطر اشرف بدان
متعلق گشت که مواضع قریه آن قصبه را سیر فرمایند و از آنجمله موضع و نسبتام از قرای معموره
لطیفه در دامن کوهی واقع شده دره میان دارد و در هر دو طرف باغات و بساتین میوه دار اشجار
خوشگوارش با صدق تجری من تحتها الانهار و حدایق میوه دارش طعنی مثال بر برگ و بار و حور
محل توطن و مسکن بعضی از طبقه علیه نصیریه است و فی الحقیقه آن موضع زرنخش بزبان ملیله مسوبست
و در آنجا ترا اسباب ضیافت و مایحتاج بدستور اردوباد از سرکار الغ الیجاب سرکشیده
اردو فاتح میزبانی قرو گذاشت نکردند و از آنجا بسر قریه اورکلیس که سکنه آنجا اکثر مسیحی اهل ذمه و برخی
مسلمان بر پسته تشریف برده منازل آن طایفه را بنور حضور منور گردانیده فرح افزای ضمایر بودند
و بعد از فراغ از تماشای سیر و تماشای انجدود بصوب اردوباد مراجعت نموده دیگر باره آن بلده
طیبه را از ورود مقدم همایون رشک گلستان ارم گردانیدند و چون عزیمت جانب قراباغ و ارس
شیروان مصمم خاطر انور بود راهی که از اردوباد بفضای قراباغ میرود و به دره علی بوسونی موسوم است که در
مضیق جبال بغایت تنگ و عبور دو سوار در پهلوی یکدیگر از مشکل بسیار دشوار قریب سی هزار
بغا و موسوست که امرا و اعیان لشکر فوج فوج و مرتبه مرتبه از آن راه عبور نموده در چولید روز بر
کمال صحاری و علف زارها مروج دارد جمع آیند و موکب اقبال تا ده روز بواسطه صعوبت راه
و عبور لشکر انجم حشر در خطه اردوباد توقف نموده کام بخش سکنه آن بلده بودند و چون ساحت بلده

علیه نصیریه و اقربا و اتباع اعتماد الدوله مغفور مرضی خاطر مبارک و مستحسن کافه خلایق گشته اتحق
دوست و حسّاد و اضداد زبان بتحسین گشودی و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مکرر اظهار خشنودی
فرموده همگی ایشان را بخلاع فاخره سرافراز گردانیدند و از آنجا موکب همایون فال فیروزی
و اقبال بجانب مقصد در حرکت آمدند و امرای عظام و عساکر ظفر فرجام که باین دو آن
رفته بودند اطراف و جوانب قلعه سابق را که بنا بر صلاح وقت کنده شده بود در طوایف و ایماقات
و طبقات لشکر قسمت فرموده هر کس در کار خود اهتمام نموده در اندک فرصتی عمارت قلعه را
باتمام رسانیده ذخیره و مایحتاج لشکریان عساکر منصوره نقل آنجا کرده حسب الامر قلعه را بامیر گونه
خان داده و کوچ چنانچه مذکور گشت بتدریج از دره علی عبور نموده در چلو دره برکنار جمع آمده
باردوی نصرت قرین شدند **ذکر نهضت موکب گیتی ستان [illegible] بجانب شیروان و مراجعت**
[illegible] عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال این نوبهار خجسته آثار بدین مقال مترنم است که چون
خاطر انور از تعمیر قلعه ایروان و انقضای وعده سفر رومیان اطمینان یافت موکب ظفر نشان از دره
علی عبور نموده در چلو دره برکنار نزول اجلال فرموده سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند
و چون مدت سفر و ایام یساق بچهار سال رسید از کمی محصولی قریب بدو سال بود که عسرت
و تنگی در کل محال آذربایجان شیوع داشت و غله بسعر اعلی داشت ضعفای لشکر از فقدان علیق
الدواب بی مراکب مانده پیاده راه خدمت می سپردند و معارف سپاه اکثر طویله‌ها از لغات
صحرا [illegible] قوت و توانائی در مراکب نمانده بود و بنا بر ایام امتداد یساق بی ما[illegible]
و بی سرانجامی لشکریان رسیده و بسرحدی انجامیده بود که در نظر اعلای قبله [illegible]
بودن بشیروان در آن وقت مناسب نمی‌نمود و هیچیک از اعیان دولت در این هنگام
رفتن شیروان را مصلحت نمیدانستند قرار داد خاطرها آن بود که چون در این سال از روم
حرکتی نشد

حرکتی نشد بلاشبهه تدارک عظیم نموده در بهار آینده بطریق شایسته خواهند آمد و یساق شیروان باعث زیادتی
بی سامانی و پریشانی لشکر گشته در هنگام ورود مخالفان مقابله و مقاتله با ایشان بیرون از حد قوت و قدرت
عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و آذربایجان و سرانجام اسباب یساق آینده
نمودن را اصوب تدابیر میشمردند اما از سروش غیب و الهام لاریبی نوید فتح شیروان مع فتح و ظفر
الهام پذیر حضرت اعلی شاهی جهانگیر گشته بود که در این سال فتح آن بی ترس اصلا احتمال است و تسخیر قلعه شماخی را
که وقت حرکت لشکر روم بود از هیچ طرف مددی بحکام و مستحفظان قلعه مقدور نبود از دست داده [illegible] در این
سپاهگری بعید مینمودند لیکن بعنایت الهی کرده بدان طرف در حرکت آمدند و محمد بیک ولد
[illegible] خلفای [illegible] که یکی از خاصان بساط عزت و مردی هوشمند قابل کاردان بود بشماخی فرستاده منشور عاطفت
بر استمالت بنوعی که بر رومیان قلعه گنجه نوشته حجت و الزام بر آن طایفه تمام نموده بودند باحمد پاشا بیگلربیگی
و سایر عظماء و اعیان رومیه در قلم آورده مصحوب او فرستاده نصایح دلپذیر در آن حکم مندرج فرمودند **مضمون آنکه**
اگر از روی کمال جهان پیمائی اندیشه را در میدان غیرت تسخیر مملکت آذربایجان و شیروان در حرکت آورده ایم
الی غایت ابواب فرج بمفتاح تیغ جهانگیر مفتح الابواب بر روی اولیای دولت ما گشاده و بنیان قلاع فلک ارتفاع
این ممالک در اندک فرصتی بدست درآمده و در این سال حرکت لشکر روم واقع نشده امسال و پیر مددی بمحصوران
بنا بر ملاحظه حال و وخامت آمال خود کرده از روی عقل و دانش فکری نمایند که از عناد و لجاج
[illegible] رسید و از ترک قلعه داری و عناد مردم قلعه تفلیس و توابع آن را که [illegible] حال گشته عرض اراده
این کلمات آنکه اگر در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه بضرب بازوی [illegible] قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد
توقع امان نداشته باشند و وبال خون همه محصوران در گردن ایشان خواهد بود تا آمدن محمد بیک و اطلاع
بر ضمایر آن طایفه چند روزی در ارس بار بنشاط شکار مشغول بودند چون محمد بیک بشماخی رسید احمد پاشا
و علمای رومیه مضمون فرمان قضا جریان اطلاع یافته بیکدیگر در مشورت در میان آمده شمس الدین پاشا

که ابا عن جد از شیخ زادهای شیروان بود و بخدمات پسندیده در میان رومیه به امارت ماشقه و دلخواه ایشان بود
و بحمایت از نصرا ابدیداو بتجاوز نمودند شیوه نجابتان شیما و زر آن عمل نموده الطاف البته اندید و افسون از غایت
امن و سلامت سخن ساخت و دکان حیله تزویر گشوده خواست که بلطایف الحیل لشکر قزلباش را از توقف ارادان
شیروان باز دارد سخنان چاپلوسانه که از صدق فروغی داشت بمیان آورده بمحمد بیک اظهار نموده بود که ولایت
شیروان علاوه ممالک شهریار ایران تعلق دارد اما رفتن ما و لشکر رومی که همه خانه کوچ دارند در این زمستان و شدت شتا
متعذر است و به حصار شماخی خزیده درین وقت بیرون نمی‌توانیم رفت التماس داریم که حضرت شاه در این چند ماه
مارا مهلت داده درین ماه در آن حدود بشکار مشغول فرمایند که در ایام بهار که هنگام تردد و آمد و شد است
اگر مراتق نمای اشرف عمل کنیم بدانکه رای جهان آرا اقتضا نماید بعمل آورد اما جمعی از شاهسیونان که اوتاق ایشان در اردوی
معلی بوده پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا والی و ایشان شمس الدین پاشا را باستنبول فرستاده بودند که کمک ایل
کومک آورده و اراده خاطر ایشان آن بود که در استخلاص قلعه و ممالک شیروان باز داشته بقلعه در بندند که بمحافظت
و تمامت شهر اتفاق است رومیه ایچ استمال داده درین زمستان بشکار آمد شد و در بهار آینده منتظر مدد و کومک
بوده بمقتضای وقت عمل نمایند و درین اثنا شمس الدین پاشا از راه کفه آمده و فرمان شیر استمالت از جانب خوندکار
و کتابات ارکان دولت عثمانی بحکام و اهالی شیروان آورده بشارت داد که چند هزار از لشکر رومیه بامداد
شما مامور گشته بکفه آمده اند و عنقریب میرسند و سرداری با لشکر عظیم تعیین شده در اول بهار متوجه اند و بابرای
خان والی قرم با جنود تاتار بمیوری شیروان مامور گشته عنقریب از دو طرف لشکر بیشمار در رسیده اثبات استحکام
بحکمت و قلعه‌داری ترغیب و تحریص نموده قوم را از آن اراده بمصرف رسانیده و اهالی کف و کراث گرده مسلک
و اطراف یقین خبر داده اند که لشکر قزلباش بهیچ وجه درین ملک تسلط نخواهند یافت شاه در بهار
خاطر جمعی بلوازم قلعه‌داری قیام و اقدام نمایند که اگر لشکر قزلباش زیاده از حد و چند باشند دیار و ولایت
آینده مشهور نگردد و اصلا از ایشان اثری بقلعه و مردم شماخی نرسیده لو حاتی تباه اندیشه بر زد و خیال

پیشتر از آن

پیشتر از سخنان واهی و اقاویل کاذبه آن شقیا ذهنی عمرو حاجی فریفته گشته دل بر مخالفت و قلعه‌داری بسته اما چون اهید که کمک
و تدبیر خود را در این زمستان از آتش خشم و قهر قزلباش صیانت جسته در بهار برسیدن کومک و لشکر امداد
مستظهر بود چون مکر و حیله اندوزی آن مکار بر ضمیر انور اشرف پرتو ظهور انداخته و التماس نموده بود در منزل
عمل سنجیده نمی‌نمود از در بر قبول در افتاده و از جانب اراضی ارسبار که محل نزول موکب ظفر شعار بود کوچ کرده
در بیستم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد چون بر دو میان جسر جواد را بریده بودند و در آن تحویلی
گذار و جسر نبود اکثر اوقات درین طرف آب کر نشسته کوچ کرده در قراسو نزول اجلال نموده از راه عقبه یا بال
متوجه بلده شماخی شدند و لشکریان و اردو بازاریان و سایر اردو تا ده روز مشغول تمام
عبور کرده فوج فوج موکب همایون پیش آمدند و در آن هنگام عبور از آب در نظر بالعید ممکن
نمی‌نمود زیرا که از شدت سرما و یخبندان پارچهای یخ و برف لخت لخت چون کوه پاره از روی آب
میگذشت چنانچه بلاها در بعد لشکر از میان برف و یخ که روی آب را فرو گرفته بود میگذشتند
و شتران و اسبان و الاغان لاغر که توشه و توانائی از برف و سرما نداشتند از میان آب از تنگی عاجز
عاجز آمده غرق بحر فنا میگشتند و آنچه قوت داری بود بخاطر پارچهای برف و یخ که پی در پی آمد
رم کرده باز میگردیدند و از ین طرف تقسیم میکردند که نمیدانند و لحظه در میان آب دست و پا زده
عاقبت غرقه می‌شدند و آنچه رم میکردند چون راه شناسان و دی ماقبه عنان یافته شده
تا قرب نیم فرسخ شناوری چابک و چالاک میشدند و دواب مشهد لصد بصعب بیرون می آمدند مجملا القصه نقصان
و خسران بسیار درین عبور بعساکر ظفر شعار رسید و چندان از دواب و شتران غرق شده بود
که از حساب و شمار بیرون بود القصه موکب همایون فال از عقبه یا بال گذشته صباح روز شنبه
دهم ماه مبارک رمضان با یساولی و لشکر پرداخته با شاه ... بسیجالی قلعه آمده از بالای کوه
احتیاط اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده در میان دو کرده طرف غربی قلعه منزل اقامت قلعه

زیاده از ربع فرسخی بوده اختیار نموده نزول اجلال فرمودند و رومیه که قریب پانزده هزار کس کما
بیش بودند در قلعه را بستند ابواب نجات و سعادت بر روی خود بسته بالت محاربه و جدال
گشادند

ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه در حین محاصره بتقدیر حضرت رب العباد دست داد

چون موکب سعادت قرین اقبال در پای قلعه نزول اجلال نموده هوا از غیوم سحاب ظلام تیره و در کشته
گردان بنزار خیم گریستن آغاز نموده کثرت بارندگی و بسیاری گل و لای بحالی رسید که اکثر خیام گردد
مردم در میان خیمه اردو بازار پیاده و سواره صعب و دشوار گشته و راه آمد و شد بر دنی مسدود شده و مردم
لشکر روی در کمی آورده و نرخ ماکولات ترقی کرده جو و کاه حکم عنقا گرفت بنا بر توجه خاطر تیره احوال سپاه
غمخواری لشکر حکم شد که عساکر نصرت شان طوایل الاغان باری و سواری که در پای قلعه ضرورت نداشته
باشند بصحرای کنار آب کر که گرمسیر است و همیشه علف خشک و تر میدارد فرستند لهذا اکثر اردو و
الاغان باری و سواری را بنابر فقدان علیق بصحرای مذکور فرستادند تا سه ماه آفتاب عالمتاب در نقاب
پرده احتجاب شده از زیر پرده این ظلمت افشان چهره ننمود و اکثر اوقات هوا مترشح و سحاب متقاطر بود
و شبانروز بارندگی انقطاع نمی یافت و دوران سه ماه عساکر ظفر پناه بصعوبت روزگار میگذرانیدند
با وجود این حال چون ماه صیام را باختتام رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجه امر محاصره
و امر قلعه گیری شدند بر ارباب هوش پوشیده نماند که بلده شماخی در میان دره واقع شده و بانیان
حکام و سلاطین ماضیه بکوه جانب شمال اتصال یافته و ارض آن نسبت باراضی شهر ارتفاع تمام دارد
و رومیان هر کدام را یک قلعه ترتیب داده هر دو را باهم اتصال داده اند و در قلعه جانب شمالی
که مکان مرتفع است برج عالی اساس سپهر مماس از سنگ و آهک ساخته و پرداخته اند که از غایت
ارتفاع کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری متین الماس [illegible]
مدرزیر دست سیه آورده از جانب شمالی که در مقابل این برج عالی افتاده بغایت دشوار است تا بجمله

اطراف

اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده مورچلها قسمت یافته جانب شمالی باهتمام جناب
اللهوردی خان قرار یافت و از جانب غربی که شهر و قلعه و طرف اردوی معلی آن
اول سپه قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر گشت و بعد از ایشان سپه ذوالفقار خان
و لشکر آذربایجان و بعد از آن سپه قرچغای بیک و تفنگچیان و بعد
از ایشان سپه گنجعلی خان حاکم کرمان و در انتهای جانب غربی سپه علی قلی خان
ایشیک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرا و عساکر ظفر فرجام بکومک
سپهای مذکور معین گشتند و در جانب شرقی کسی تعیین نیافت و چون مصالح
و اسباب ضروری سپه در پای قلعه حاضر نبود و از راه دور آوردن آن از
کثرت بارندگی و گل و لای که شتر و الاغ را مجال تردد متعذر بود لاعلاج مبارزان
جنود اقبال حسب الاشاره شهریار بیهمال که در جوانی دانش آموز پیران کار
دیده تجربه کار اند از راه دور شروع در حفر جر نموده هر چند قدم برج گونه
ترتیب داده بدور آن خندق بریده تفنگچی و نگاهدار و مردم جنگی دلیر بقدر
احتیاج در آنجا میگذاشتند که محافظت کارکنان جر می نمایند بدین طریق
مشغول میشدند و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها کار میکردند
و رومیان در اوایل حال در کمال نخوت و غرور اظهار تجلد نموده از دروازه
شرقی و جنوبی که کسی نبود بیرون آمده در دامنه کوه صف کشیده آماده رزم
و قتال میگشتند و بعضی اوقات شیر آمده آهنگ نبرد و ساز میداده و از
اینطرف چون اسبهای اکثر سپاهیان که در جنگ قلعه ضرور نبود
بصحرا فرستاده بودند میسر نشد که تصدی مات دلیرانه مخالفان از کوه شمالی

داده ازناده تفنگ و بی‌اعتدالی بزیر آورند روز بروز های بی‌اعتدالی بیشتر نهاده سر راه
ترددین اردوی معلی گرفته دست برد های تمام می‌نمودند تا آنکه بعضی از اعیان سپاه و ملازمان
درگاه که قدرت اسب نگاه داشتن نداشتند و بصحرا فرستاده بودند مورد عتاب و خطاب
شاهانه گشته اسبهای خود را قید عن از صحرا آوردند یکدو مرتبه دیگر که سواران بیرون
آمده اهنگ جنگ نمودند تنی از صد بان سپاه منصور مقهور گشته در کمال خذلان باز گردیدند
و جرها نیز بحوالی قلعه برده بنک بسته بهاهم استحکام یافته بزرگ آن جرات و دلیری کرده در چهار
دیوار قلعه خزیدند چند مرتبه در سیبهار بخته با اهل قلعه جنگ در پیوست اما کاری نساخته خایب و خاسر
باز مسکر دیدند و از ین طرف سپر آن شیر در پناه سپس بردن و جرو نقب کندن اهتمام تمام می‌نمودند
و توپهای بزرگ که در حین محاصره قلعه گنجه تربیت یافته بود در انجا مانده حکم شد که بپای قلعه
شماخی نقل نمایند و چون قبل از فتح گنجه صیانت احوال غزه زیر دستان حاکم ضابط
لازم بود که تعیین غیاب سپهسالاری ذوالفقار خان قرامانلو استیفای این منصب دالا
او را بدین پایه اعلا اعتلا بخشیده بایالت ولایت شماخی و امیر الامرائی کل ولایت شیروان
مباهات و تفویض یافت چون در حین محاصره بعضی فتوحات دست داد که ذکر آن لازم بود سیاق سخن
چنان شد که تحت وقایع ایام محاصره را در میان سلک کشیده روی بمقصد اوریم
انشاء الله تعالی وحده العزیز ذکر بدست آمدن قلعه باکوبه و دربند بنیروی دولت
ابد پیوند بر کارآگاهان دقایق امور دولت صوری و پرده گشایان سرایر جهانبانی
سلطنت معنوی پوشیده نیست که هرگاه دادار جهان آفرین ابواب نصفت
و فیروزمندی بر چهره آمال سعادتمندی گشوده لوای دولت او را از ارتفاع
اسمانی بخشید اسباب آن بدستیاری جنود اقبال فراهم آمده

عقدهای مشکل و کارهای شگرف که در دیده بالغ نظران فکرت اندیش صعب
و دشوار نماید بپای مردی پرده گشایان سرایر غیبی بآسان ترین وجهی جلوه ظهور
مینماید مصداق این مقال بدست درآمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه و دربند است
که اطراف آن یک بدریای خزر اتصال دارد و طرفی که در جانب خشکی است
بنوعی متانت و استحکام یافته که درعروج بر خاک ریز آن از اندیشه خیال برون
و آن یک که باب الابواب سد سکندر مشهور و معروفست از غایت ارتفاع
ما زین قلعه و دیوار بست شهر که تا میان دریا کشیده شده از توصیف و بیان
مستغنی است و در اوان توجه رایات جهان گشای بصوب شیروان
که قرار داد خاطر رو میان آن بود که قلاع ولایت را که داشته بقلعه دربند
روند در خاطر احدی از ارباب جلادت و اصحاب بصارت خطور نمی‌نمود
که تسخیر آن دو قلعه اتمام پوند درین اوان امکان وقوع داشته باشد تا آنکه
غبار ادبار دیده بصیرت ایشان را تیره و تار گردانیده زیاده اهتمامی در
ضبط این قلاع نکردند چنانچه کوتوالان و حارسان هر دو قلعه از یکصد و به
بدویست سعید کس بنیر سیدندان هم اکثر مردم بومی انجا بودند که در سلک
سپاهیان منتظم گشته صاحب علوفه و تیمار شده بودند بعد از چند روز
که موکب همایون شاهی ظل الهی بفال همایون نزول اجلال در شماخی فرموده
عساکر اقبال بمحاصره قیام نمودند بعضی از صواحب بادکوبه بدلالت بخت
بیدار سعادت و دولتخواهی این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را به
جانب خود آورده با یکدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن کوتوالان و حارسان

کردند و همه خاطرشان از موضعه شان آگاهی یافته پیش دستی کرده با اتباع و نوکران و مردم خود در زیر کوتول
رفته او را بدست آوردند و تبعه او را هر جا که گرفتند و در مقام ... بر آمده و نمانده و هر کس در کوتل بود
و حقیقت این فوز دولتخواهی بپایه سریر اعلی عرض کرده متعاقب گرفتاران را با سرهای مقتولان بدرگاه ملائک
آشیان آوردند و در ازای این نیکوخدمتی بنوازش شاهانه سربلند گشته اکثر القوم را بانخلاع فاخره
و سیورغالات ممتاز بخشیده اموال و اسباب و متملکات مخالفان که بحیطه ضبط مردم او درآمده بود
بانعام ایشان مشعوف شد و قلعه بدان ... و استواری متین بتصرف در آمده ... بعیش ... یافت
و چون دولتخواهی صاحب ... که در ولایت شیروان اشتهار یافته اهالی دربند را آمده اکثر ایشان
ملازم رومیه شده در سلک سپاهیان منتظم بودند این سرور دل ایشان و ضمیر ... جانب ... گشته در مقام
دولتخواهی درآمده ولد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان حضرت شاه جنت مکان در شیروان ... یافته
بجای می آورده و از جمله دولتخواهان منظور انظار عنایت شاه جنت بارگاه بود زیاده از دیگران
در این امر ساعی گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخته و چون مرا ... در الکای منصوره ... جاه و جلال
اوسمی خان قیتاق که همیشه نسبت اعلی راه اخلاص می سپرد در همه ... قاید ... ودود التعبیه ... رسیده
امیدوار دولتخواهی و اخلاص ... نظر ... آورده عنایت ... ایشان ... نموده بود ... دربند
داده بودند و اوز ... الکتب ... جای ... الطرف یافته و منشور ... دربند روانه
شده بود در این هنگام که صاحب در سر ... از اطاعت ... مجدد ... ان ... بدان ... گردد
گرفتند کس نزد اوسمی خان فرستاده او را طلب داشتند و او با دو ... از مردم ... بدربند رسید
اهالی شهر ... ظاهر ساخته دروازه را گشوده او را بشهر در آوردند حسین پاشای حاکم دربند
متقبل ... قلعه مذکور شده بود از وقوع این حال مضطرب گشته خود را با ... قلعه کشیده
با جمعیت ... که ... الاصل ... اعتماد بود ... خواجه محمد دربندی با جمعی از ... در ...

وچندی

وچندی از ملازمان اوسمی خان بپایه سریر سلطنت مصیر ... العباد ملازمین ... استعداد یافتند و حضرت اعلی
در ازای نیکوخدمتی ... را بخلاع فاخره و انعام مرصع آلات سربلند گردانیده و متوجهات املاک
ایشان از ... عنایت فرموده شهر را از تکالیف دیوانی مسلم و مرفوع القلم گردانیدند و منشور
عاطفت باسم اوسمی خان ... باقیه ... السلک ... رسیده ترغیب نموده در ...
عجز ... و ... مبالغه فرمودند و منوچهر بیک غلام خاصه شریفه که بوفور کاردانی معروف بود
با جمعی از تفنگچیان ... و خراسانی و عراقی و ... بتعیین ... که ... حصار و محافظت طرق قیام
نموده ... قلعه را بدست آورند و بعضی از امرا عساکر ... شاه نظر بیک ... که ...
رتبه ایالت و خانی مشهد ... صعود نموده ... سلطان ... و ... سلطان ...
و غیرهم ... بیک ... مامور گشتند ... زاده گان ... رسیده با اتفاق اوسمی خان در تسخیر آن قلعه سعی ...
جرها ... زیر برج و باره رسانیدند کار بر محصوران تنگ ساختند حسین پاشا ... قلعه ...
عاجز شده دست ... از ... زده کس نزد امرا فرستاده که اگر ... شاهانه ...
کس ... رفقا و مردم خود بجان و مال در امان ... قلعه را سپرده بدولتخواهی ...
ملازمت ... درگاه ... امرا ... قلعه ... گشت ... حکم ... باسم ...
صدور یافت ... مقرر شد که امرا خاطر ... او را ... داده روانه درگاه ...
پناه گردانند حسین پاشا ... قلعه را سپرده ... بدرگاه ... آورده ...
ملازمت دریافت و از ... شاهی ... جناب و احوالش ... در سلک ملازمان درگاه
انتظام یافت و آن سد ... که ... طرف او کوههای بلند است که با البرز کوه ... اشتهار
دارد و عبور ... از آنجا محال بود طرف دیگر ... دریای خزر ... عبور ...
دشت ... قبچاق و اوروس ... که بولایت شیروان آیند جز از یک دروازه که

که در میان سد بود و قصبه باب الابواب اشتهار دارد تمکن نصیب نیروی اقبال و امداد
جنود استمدادی این آستانی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده میر جلال الدین حسن صلابی
صدر در تاریخ دربند گفته تاریخ فتح دربند چو شد هاتف غیبی بگفت فتح دربند رکن شرع
مشحون آمد مصحف دل چو گشادیم بر آمد تاریخ فتح دربند نخالون نخالون آمد از فر دمال از کار
دیده آن ولایت استماع رفت که در ازمنهٔ ماضیه کاروانی از جانب دشت خزر بشروان می آمد
چون بدربند رسیدند شب هنگام بوده فرود آمدند که چون صبح دروازه گشوده شود
عبور نمایند علی الصباح که دروازه بانان دروازه گشودند از کاروان و کاروانی اثری
نبود چون راه دیگر نیست معلوم شد که از میان آب گذر دریا که بشهر اتصال دارد گذشته اند
چون زیاده عمیق نیست بجهت تموج آب و مد و جزر دریا آب تنک میگردد و زمین نمودی رود
و نزدیک میشود که امکان عبور نیز نداشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام باب
الابواب توجه فرموده قنبر بیک سلحدار باشی کوزی بیلکوپر السه کاری تعمیر و استحکام سد نموده
تعیین فرموده معماران و مهندسان صاحب فراست و مهارت همراه او فرستاده امر فرموده که در
از میان دریا که از تموج آب و جزر و مد دریا محتمل باشد که آب تنک شده زمین نزدیک گردد و
امکان عبور داشته باشد متشرفه در جایی که دیگر احتمال این دغدغه نباشد برج عالی اساس
نهاده از میان آن از سنگ و آهن برآورند و از آنجا دیوار عریض تا برجی که حالا است کشیده
بیکدیگر اتصال دهند و از آن برج تا دامن البرزکوه که انتهای آن سد است تجدید عمارت
بروج و باره نموده نوعی استحکام دهند که از قصور و فتور مبرا و معرا باشد و مستحفظان اردل
در آن برج عالی و سایر بروج سکنی نموده بحراست و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیک باستادان
معماران و بنایان کار آزموده بانجاز رقم مصالح عمارت سامان داده و در میان دریا محل بنای

اساس

اساس برج نهاده و بیوتاتی چند بکار کرده آن عالی اساس مصون از شائبه اندراس اتمام پذیرفته
دیوار آن بدیوار سابق اتصال یافت از نوادر اتفاقات حسنه مسموع شد که در محلی معماران
و مهندسان جای برج تعیین کرده استادان کاردان بفنون غریبه آب را از محل بنا خالی
کرده و اساس برج نهاده شد آثار علامات از سنگ و آجر و میلهای آهن ظاهر و نمایان شد
که در ازمنهٔ ماضیه پیش از ظهور اسلام در همان جا برجی عظیم ترتیب یافته بود و نموده اند بود که بامتداد زمان در
دوران از تلاطم آب و طوفان انهدام پذیرفته باشد و پادشاهان ذی شوکت و فرمانروایان ممالک ایران بحکم محافظت
عبرت سکنه خانه خراب کرده شدند پادشاهان که بعد از آن عرصه فرمانده بوده اند در مقام تعمیر آن نشده خالی نکرد
خان ها و پادشاه دشت قبچاق در زمان ملکت اشرف خاقانی از آن راه بدریا نگهبان آمد و صاحبقران مغفور امیر
تیمور گورکان که از ایران عزیمت دشت قبچاق نمود و محاربه با توقتمش خان کرد از آن راه آمده بود و الله اعلم بحقیقة
الحال این جمهور خبیس مشهور است که سد اسکندر ذو القرنین که در قرآن مجید ذکر آن شده باب الابواب است که جهة دفع
مضرت یاجوج و ماجوج صحاری دشت قبچاق از کنار دریا تا البرزکوه کشیده است اما صورت وقوع ارد درا
که آن سد در اقصای بلاد شرق و شمال است که ذو القرنین اکبر ما بین یاجوج و ماجوج از آهن و رصاص ترتیب داده
و این سد را مسموع گشته که شاه انوشیروان کسری جهة دفع ضرر و تعدی مردم دشت قبچاق که در صورت نوع انسانی
از آدمی زاد بودند ترتیب داده و چون مرشدی را در مقام تعریف تفحص کردن فرد کامل نسبت شده بند محکمت
که این سد را از غایت استحکام بطریق مجاز بآن سد نسبت کرده سد اسکندر می نامند العلم عند الله سبحان الله
کجا بودیم و نیکی بکجا رسید محمد جلال فتح این دو قلعه بلند اساس سپهر اساس که از لطایف این دولت سعادت پیوند ارد که بود
در رجب مرتبه خاطر دریافت محصوران قلعه تماشای گشته بخیر نشکی و ادبار خود و فرزندی سپاه فراش
متیقن شدند در خلال این احوال حاجی پرامی از جانب خان کرای خان با رسالت بتقاق طالب بیگ قوم از اعاظم
بیک لزاشی اغلی که از جانب حضرت اعلی بجهة اظهار محبت و دوستی بسم رسالت نزد او رفته بود آمده نامهٔ اخلاص

امن و تحف و هدایا اوزخان مشار الیه خود را از جمله محبان و معتقدان این دودمان ولایت آشیان شمرده اظهار اخلاص و بندگی کرده
حقوق سابقه و گرفتاری خود و نجات یافتن از قید و حبس قلعه الموت متوقف الحیات شاهزاده مغفرت پناه سلطان
حمزه میرزا نموده و شرح این واقعه در زمان سلطنت نواب سکندر شان در مجلد اول رقم زده کلک بیان گشته بود
این معنی موجب یاس و نومیدی محصوران قلعه شماخی که بنوید کاذبه شمس الدین پاشا انتظار کومک لشکر را داشتند
گردید و روز بروز دستشان از کار و کارزار باز مانده اسباب تحصن و ادوات ایشان آماده در مملکت
تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غرور و پندار بظهور آورده بودند باضعاف آن از صدمات قهر شاهی در آن مورد گرفتار گردیدند چنانکه
ان شاء الله بطور پیوست خامه اشتیاق آینده وضوح می پذیرد ان شاء الله و التوفیق ذکر توی سال چهارم از قران ثانی
قوی ئیل موافق سنه ست عشر بعد الف که سال بیست و یکم جلوس همایون است نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه دوم
شهر ذی قعده الحرام سنه ست عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعه شماخی نزول اجلال داشت و وقوع یافت
و جنود بارندگی و سردی دی از سرتیغ زرین فام آفتاب که قریب سه ماه در نقاب احتجاب بود انهزام یافته در ایوان
چهار پایه فلک چهارم سعادت مربع شرف و اقبال خسرو افلاک و انجم گردید مشاطه زرکار شاهدان چمن آرایی باغ
بصد زیب و بهار آراسته فروغ بخش انجمن بهار گشته اراضی و صحاری بلده شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نضارت
تازه یافت و کاروان ای از اطراف کم شده و اهل سودا و معامله تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی اهل اردو
مبدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد تا ماه اقبال شاهنشه کامران جهان گشت خسرو جم حشمت جوان بخت پیروز
خسرو دیهیم روز نوروز در نور و زد بر فیض سپهر روز و عسکر فیروزی آثار جشن الف ختم نموده با فضای پر بهار در مهمات قلعه گیری
دامن همت در میان بسته شب و روز قرار و آرام نداشتند حسین قلی بیگ قاجار برادر امیر گونه خان که آورده توپها را بود
توپهای بزرگ سنگ انداز را که در گنجه بود به نیروی اقبال شاهی از آب کر گذرانیده بعد از چندی به
اردوی معلی آورده یکی از آنها را در سیبه الله وردی خان و دیگری در سیبه قراچقای خان حاکم تبریز
که مشهور بطلب باشیم او غرضه اصابت قلعه را شکسته اردوی همایون رسید بعد از تعمیل و اهتمام سرطلیعه مصر
شد که در جانب

شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت کسی تعیین نیافته بود نزول اجلال نموده از آن طرف سیبه
پیش آورده مبارزان لشکر منصور از همه طرف سیبهاش برده حوالی اهتمام برتیب داده بعقب ملک
آهنین چنگ نقبهار زده بحوالی قلعه رسیدند و توپچیان تفنگ انداز بجنگ مشغول شدند چون در آن هنگام
حکومت گرجستان کاخت بظهورت خان نبیره الکسندر خان تفویض یافته و بدین مرتبه والا سربلند
گردید عظمای گرجستان و رهبانان آن قوم که بجهت حصول همین مطلب پایه سریر اعلی آمده بودند چنانکه در
محل خود گذارش یافته مجددا طوق انقیاد را بر گردن جان نهاده معتقد شده بودند که در ازای
کم خدمتیها و تقصیرات سابقه من بعد بسر خدمتی مامور گردند به تخصیص خدمات شروان بنده و ایلغار حدیکاری
بر میان بسته بتلافی مافات قیام و اقدام نمایند در بنوقف سلکم جهان مطاع نفاذ پیوست که طهمورث
خان با جنود از سیبه پایی قلعه شماخی آمده بخدمات مرجوعه قیام و اقدام نماید او بإغوای جمعی
از مفسدان که پیوسته آن جاهل نادان را از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن بدرگاه فلک اشتباه
متقاعد می ساختند معاذ در مموریه تشک تخته بسته تعلل نمود که اورا از ملازمت عتبه علیا در وقت
معاف دارند که لشکر آنچه معتقد و میسور او بوده با والده اش دیده یا آنکه رتق و فتق
مهام مملکت با او بست بفرستد حضرت اعلی فرمودند که مارا در کار امیری او مضایقه نیست
اما نیامدن او و مبادا در نظرگونه مثال مشتبه بعدم اخلاص و انقیاد گشته همگنان او را العصیان
متهم دارند و موجب رمیدگی دیگر حکام اطراف گشته بهانه پیش گیرند مناسب آنست که خود
سبای بطریق ایلغار آمده رخصت معاودت یافته بعد از رفتن خود لشکر آنچه توانم
با والده اش بفرستد درین مرتبه بتحریک مفسدان عذرهای ناموجه گفته توقف نمود جهت
نیافت بعد از چند روز والده اش با فوجی از جنود گرجی که تابک و بدلیمان از نخش نموده بود
باردوی معلی رسیده در محل مناسب نزول نمودند خاطر خطیر اشرف اگرچه از حرکت ناهنجار

طهمورث خان غباری داشت بنا بر مراعات خاطر آن عمدهٔ قبایل او را تعظیم شایان نموده معزز و سربلند
گردانیدند و او بملاقات پرده‌گیان سرادق سلطنت فایز گشته مشمول نوازش و الطاف گردید اما چند
گاه که جنبه و گرجی در اردوی معلی بودند بهیچ امر مأمور نشدند و همچنین حکام داغستان و میرزایان
چرکس بدرگاه جهان پناه آمد و شد آغاز نهادند و برادران رستم خان و اوسمی خان قیتاق و علی
بیک جوری و معصوم خان والی طبرستان و امثال ذلک بملازمت رسیده بسلطنت سر بر آستانه
جبین اطاعت بر زمین نیاز سودند و چون مردم داغستان که عموماً وحشی صفات مردم نمایند و در وحشت
آباد نام رمی نشو و نما یافته از شاهراه انس و الفت دور بودند معصوم خان والی طبرستان تهیه توهمی
بخود راه داده بی رخصت از اردوی همایون رفته راه طبرستان پیش گرفت حضرت اعلی خلعت
فاخره و منشور عنایت و عاطفت از عقب او فرستاده خاطر او را از رنج کلفت تا هنجاری که از دیر صدد او
اطمینان بخشیدند در خلال این احوال از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار امری
غریب در بارگاه معلی بوقوع پیوست تفصیل این مقال آنکه روزی در روز یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی در ایوانی که استادان نجار پچهای و ستونهای درخت دلوانخانه
همایون ترتیب داده از نی پوشیده بودند ترتیب مقدمات جشن اشاره فرموده فرشهای
گوناگون گسترده فرمان بران در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهی و از رنگ بارنامه
نصب نمودند و صدور عظام و علمای اعلام و امراء و وزرا و ارکان دولت بر در درگاه
گردون اساس جمع آمده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف گشته زبان تهنیت
عید مبارک بدین روز سعید گشایند قریب بظهر که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود
مقرر شد که حاضران بارگاه معلی از شاهی ملوک و سلاطین و میرزادهای داغستان و اهالی
شیروان و اعیان قزلباش بایوان رفته هر یک در مکان مناسب قرار گیرند که بعد از...

مجلس

مجلس و اجلاس مجلسیان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بایوان تشریف آورند و ایشک آقاسی هر یک را فراخور مرتبت
جای می‌نمود و سبزه رود و آنک مردم قرار گرفته بودند از تقدیرات فلکی زلزله در بنیان قرار و ثبات ایوان افتاده فرود آمد
میرزادها و مردم داغستان که در آن طرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون انداختند
و صدور و علما که دست و پای حرکت ایشان شده در زیر تخته و چوب ماندند از آن اتفاقات خسته جمعی از یساولان خاصه شریفه
در برابر ایوان مذکور طرح خیمه انداخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده چوب و گل را از اطراف ریخته زیر ماندها را
بیرون می‌آوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی و میر احمد پاشا رومی حاکم فارس که در جانب
فعال او عمل کرده گرفتار گشته بمعرض تنها رسیده بمور و بخشش گشت معزز و محترم در اردوی همایون بود در هنگام برآوردن عالم
شد و جمعی دیگر که حیات داشتند حضرت قاضی خان صدر و میر عبد الحسین گیلانی که از زمره علما بود و حاجی عباس بیک زیاد
بیرون آوردند اما اکثر مجروح و ناتوان و اعضای ایشان در هم کوفته شده و رنگ رخسار ایشان بمثابه تیره و تار شده بود که هیچکس ایشان را نمی
شناخت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از این حال خبردار گشته بیرون تشریف آوردند و امر فرمودند که تمام صاحب
آورده همگی را فصد کردند اما ایشان بکمال خود آمدند و دیگر میر صدر الدین محمد علوی که جلوس و قصر کرده بود و حرمت ایروانی
و دیگران صاحب فراش گشتند در تاریخ جمعه هشتم ربیع الثانی میر جلال الدین صدر نیز که از آن کوفت ناسپاه صاحب
فراش بود و درد معده و اسهال علاوه آن گشته بر فعلیت علت شده بود دار فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال
نمود و دیگران صحت یافتند از نوادر اتفاقات مسموع شد که منجمان خاصه شریفه از آنکه طالع اقدس دیده بودند
که نصف النهار آن روز از مقتضای احتمال ضرر داشت بهیچ باب تأثیر نظرات کواکب که در اوقات
ملوک عمر و دولت صاحب طالع ناظر امید است که برفع آن بگذرد المی از آنحضرت نرسد و در
خاص و عام حضرت را از آن طرف و حکایت مشغول گشته تا کنشته آن قضای معظم تأثیر و کمتر از آنحضرت واقع شود تا تنبیه
تأخیر در بیرون آمدن واقع شده بود که آن حالت روی داد راقم حروف این واسطه از وحید الزمانی مولانا علی
رضای خوشنویس که از خواص و مقربان مجلس اعلی بود استماع نمودم که از زبان الهام بیان آنحضرت مسموع کرد

که وقت بیرون آمدن جواب بی اختیار بود که بنیروی بخت بیدار بر آنحضرت غلبه کرد و حفظ الهی نگهبانی
کرده پیش از آنکه حضرت اعلی بایوان رسد که بر سر دولتخانه اگر درین صورت روی می‌نمود داری از آنکه حفظ الهی
شامل حال است از حوادث روزگار او را چه ضرر و آنجا که لطف ایزدی است ثوابت و سیاره را چه اثر القصه
این واقعه اخبار موحش بسپاه رسید سراسیمگی تمام بعساکر اقبال پادشاهی راه یافت و اضطراب عظیم آغاز نهاده امرا
و سرداران سپاه منصور مضطرب الاحوال بدولتخانه همایون شتافتند چون ذات ملکی صفات اشرف را که بحمد الله منال
خلایق برود کرابیس سعادت اساس توقف داشت صحیح و سالم دریافتند سجده شکر بتقدیم رسانیده سلامتی ذات اقدس
بجای آورده بر سر مهمات خود رفتند و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد و آرمیده گردید روی آورد الحمد لله رب العالمین
درین سال وقایع بعضی قضایا روی داده که تحریر آن در طی وقایع سال مذکور لازم بود لهذا خامه بدایع نگار قبل از ذکر
بقیه احوال شماخی به تحریر تسوید آن پرداخته روی مقصد در وادی [illegible] الطاف وحده العزیز ذکر احوال امیر گونه خان و ایروان و
بعضی وقایع و فتوحات که باقبال همایون شاهی در آن بهار که در ایروان روی داد بر صحیفه ضمیر خرد پروران
عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار پوشیده نماند که امیر گونه خان را با ایالت و دارائی ایروان
معزز و سربلند گردانیده میامن اقبال روزافزون سعادت نشان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی درین سال روی داده
مسوده اوراق بنابر ارتباط سخن قضایای سال نو و کهنه را بیکدیگر اتصال داده بیان می‌نماید که چون امرای عظام [illegible]
بتسخیر قلعه ایروان در خیره سرانجام [illegible] و امیر گونه خان و اتباع او را که درین جنگ [illegible] بعضی
در آنجا بودند و چند گاه در نخجوان بسر برده در آنجا [illegible] شجاعت و مردانگی و حسن خدمت [illegible]
دل اخلاص گزینش بهمین عطیه ایزدی است برکرم الهی و اقبال بی زوال شاهی بسته در آن خراب آباد که مطلقا
ساکن و از زرع و فلاحی نبود در آن وحشت سرای بی سرانجامی اثری از آبادانی یافت نمی‌شد ساکن گشته از امرای
تابین و اتباع و مردم خود هر کس را محلی اعتماد و انتشار جائی دادند و دیگران را در بیرون بمواضع قریبه
که خراب و ویران بود ساکن گردانید و از مردم و الوس قرا [illegible] آذربایجان جمعی استمالت نموده

بایروان آورد و ایماق آغچه قویونلو قاجار و موسی اوغلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمده بفرمان او مامور بودند هم در محل
مناسب ایروان و شیروان جای قشلاق و ییلاق نمودند اکثر اوقات بعضی لشکر رومی از طرف ایروان جسر [illegible] بوده که
تا استقرار مهمات [illegible] ولایت که آن محال نامزروع و ویران بوده باشد تا هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره [illegible] باشد
غازیان بجهت علوفه اسبان نقد زر و آهنی در حوالی و حواشی قلعه می‌نمایند که اگر قبل از رفع حاصل آوازه لشکر روم [illegible]
بوده باشد فی الفور زراعت را پامال و ضایع نتوان کرد اگر بحصاد رسد در درون قلعه آورده موجب تعیش [illegible]
گردد و بعد از استخاره بدین سر انجام کرده کاوهای [illegible] الکای مخالف و مردم ایل و ایماق و غازیان [illegible]
و مواضع قریبه کردند بعضی از رعایای قریه ایروان که در گوشها خزیده استطاعت [illegible]
شنیده یک یک و دو دو آمدند در هر موضع و خانه سر انجام بهم رسیدگی می‌کردند [illegible] اقبال ارجمند شاهی
مساعدت نموده در بهار آینده میان از قدرت آمدن [illegible] محصولات بحصاد رسیده و سعی در معاش غازیان
پدید آمد امیر گونه خان متعاقب دشمن از غازیان انتخاب و تاخت [illegible] الکای مخالف [illegible] آثار استیلای و اقتدار بظهور آورده
در آن سرحد طنطنه آوازه گردید و محال [illegible] بوده [illegible] لشکر او در جای مقام خود قرار و آرام می‌دهند تا اول
فتحی که او را بنیروی اقبال شاهی روی نمود مدت در آمد قلعه مغازبرد است که در میان ایروان و قارص واقع [illegible]
آن [illegible] قارص [illegible] قلعه [illegible] مردم الکا [illegible] مردم امیر گونه خان بود
و آمد شد [illegible] قلعه مغازبرد دشوار گشت و از هم قرب باش در چهار دیوار قلعه [illegible] چند گاه در [illegible]
اوقات گذرانیده از حکام قارص و ارزن روم که [illegible] در مانده بود [illegible] ایشان [illegible]
گونه خان فرستاده اظهار [illegible] نمودند و ایشان را استمالت داده مبالغ و انقیاد دلالت کرد تا آنکه در
در اوایل [illegible] سنه اربع عشر و الف عظمای آن ولایت که مقدم ایشان علی بیگ نامی بود و مشهور بعلی بیگ [illegible]
خود را از شکنجه تنگنای قلعه نجات داده [illegible] نزد امیر گونه خان آمدند و [illegible] را باستقلال از
یورش شیروان معاودت نموده در دار السلطنه تبریز رسید امیر گونه خان آنمرد را بپایه سریر اعلی فرستاده

و فراخور حال جبه بر یک مواجب و تیول تعیین شد که در تامین خان مذکور بتجدید بنای قلعه قیام نماید و بعد از آن قلعه
محکم کرد که انهم از توابع چخور سعد است به تصرف درآمد و مستحفظان آن قلعه نیز از [illegible] و بسبب در زمان
علوفه و ضیق معاش تنگ آمده استمداد قلعه ارزروم استشهاد نمودند و فوجی از لشکر قزلباش از عقب
خوف و هراس ترک سنگر کرده بیرون رفتند و قلعه به تصرف قزلباش درآمد و از وقوع این حالات
ثقات [illegible] که در قلعه قارص بودند اظهار تجلد نموده از حاکم ارزن الروم استمداد نموده با موازی سیصد تن بعزم
دستبرد بیرون آمده از راه مغازبرد بسمت ایروان روان شدند و در حوالی مغازبرد در میان دره
فرود آمده بودند که غازیان قزلباش مردم امیرگونه خانی بی آنکه اطلاعی از ایشان داشته باشند بسر وقت
ایشان رسیده از بلندی مشاهده نمودند که لشکر رومی در آن دره فرود آمده اند فی الفور آهنگ جنگ
کشیده جلوریز بر سر ایشان تاختند و رومیه از آمدن قزلباش خبردار گشته با اضطراب تمام اسب زین کرده
بود زین کرده تا موازی یکصد نفر کماکان بمحاربه پیش آمدند از صدمه دلیرانه غازیان ثبات
مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت
راه فرار پیموده خود را بقلعه قارص رسانیدند و غازیان مظفر و منصور عود نموده
سرها و خبرهای مخالفان را بپایه سریر اعلی در شاه قرآورده بجایزه و صله سرافراز شدند
القصه بعد از این فتح رومیان ارزن روم بملاحظه و احتیاط روزگار گذرانیده و همیشه
از جنود قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیرگونه خان طرح آشنائی انداخته
مدارا سلوک نمود و هم در این سال الوند سلطان روزی که وکیل ضیاء الدین
ولد شرف خان کرد حاکم بتلیس بود در سالی که [illegible] بسروان رفت
اظهار شاهی سوی کرده همراه او بپایه سریر اعلی آمده در تربیت و رعایت
یافته بود با مصطفی بیک محمودی حاکم باکوئه و قلعه بایزید که با ظهور عصیان

مورد

مورد الطاف بی پایان شده بود گرد ادبار بر فرق خود ریخته هر دو از سر فرار نموده بقلاع باکو و بایزید
رفته متحصن شدند و امیرگونه خان کسان خود را بسر مصطفی بیک و الوند بیک و جماعت محمودی
و تبعه ایشان فرستاده طاقت اقامت در قلاع مذکور نیاورده بجانب وان فرار نمودند و قلعه باکو و قلعه
بایزید بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده فوجی از غازیان بیات را بمحافظت قلاع مذکور تعیین نمود
و بعد از ین قضایا قلعه قارص بسعی و اهتمام آن خان انفصال ایشان بحیطه تصرف منسوبان این آستان
سدره نشان درآمده قارص ولایتیست از ارمنیه صغری ما بین ایروان و ارزن الروم که حالا بین الجمهور بارض روم
معروف و مشهور شده مولف نزهة القلوب نوشته که از ارمنیه صغری است تمام در اصل ولایت ایران در زمان
سلاطین ترکمان تابع چخور سعد است و بعد از آن ولایت قارص در میان حکام چخور سعد و ارزن روم
در کشمکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان رومیان اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف
در آن ولایت نمایند چون آن ولایت بولایت شوره گل و آنچه که از چخور سعد است پیوسته است مابین دولتین
اسمعیل حضرت شاه جنت مکان را ناپسند می آمد مانع می شدند و جدال که میان سلطان سلیمان و شاه
جنت مکان فتنه و نزاع در میان بود چنانچه در صحیفه اول رقم تسطیر یافته مکررا در قلعه قارص میان
سپاه قزلباش و جنود رومیه جنگ و جدال وقوع یافته قلعه خراب و ولایتش پامال عساکر
جانبین بود و بعد از آنکه میانه آن دو پادشاه دین پناه رفع غبار کلفت و غبار کشته [illegible]
نیک اندیشان مصالحه وقوع یافته یکی از شرایط صلح این بود که قلعه قارص در میان خراب و ولایت
ویران باشد و از هیچ طرف تصرفی در آن نشود تا صلح برقرار بود ولایتش آبادانی بدا [illegible]
در زمان سلطان مراد خان که مصالحه اختلال پذیرفته اول نقض عهدی که واقع شد آن بود
که رومیه لشکر فرستاده قلعه مزبور را آبادان کردند و رعیت از اطراف و جوانب ارمنیه
آورده مواضع و مزارع آنرا معمور ساخته و همیشه یکی از پاشایان با سیصد نفر در آن قلعه حاکم و مستحفظ

بودند و تا حال که سنه قوی ییل مطابق خمس عشر و الف است که سی سال تمام بوده باشد که آن معمور
و آباد ان گشته حاکم نشین است و در سنه لوی ییل اثنی عشر و الف که رایات جهانگشای شاهی
ظل اللهی بعد از فتح و تسخیر ایروان با تجدید در حرکت آمدند مکرر عساکر منصوره بجانب
آن ولایت مامور گشته تمامی مزروعات آتش تا بیابانی سوخته گردید و سکنه و رعایای
آن ولایت از مسلمان و ارمنی از اوطان دور افتاده بعضی را کوچانیده باین طرف آوردند و بعضی دیگر بقید
اسر گرفتار آمدند و آن ولایت را خراب و ویران کرده احوال مردم قلعه از فقدان ماکولات
اختلال پذیرفت عثمان پاشا نامی در بین استحکام حاکم شده بود چند گاه در کمال بینوایی اوقات
گذرانید از عسرت و تنگی قلعه را تاب ن... و مستحفظ گذاشته خود با ارزن الروم رفته در آنجا می بود
از ارزن الروم مددی با مردم نمیرسید اکثر آن ولایات زیر سم ستور سپاه قزلباش افسرده بود
بمرتبه که مردم قلعه اظهار تجلد و وجود نموده باحوالی مغاور بر آمده از لشکر منصور چنانچه گذشت شکست
فاحش خورده مفر از شتر و الاغ و بینوایی بحال تقیه و استیصاف راه یافت و روز بروز ضعف راه می یافت
می پذیرفت و مردم بموت و تفرقه می شدند تا پنجاه شصت نفری که مانده بودند با ملازم و قلیچی و اعیال
و عیال و اطفال دویست و سیصد نفر میشدند تا پنج شش ماه در کمال عسرت روزگار گذرانیدند در اوائل
سنه قوی ییل که امیر گونه خان بتاخت و غارت الکای مخالف و تسخیر قلعه مزبور آمده محاصره قلعه بر سال گذشته
بجهة صیانت نفوس و اهل و عیال چاره کار منحصر در تسلیم دانسته از امیر گونه خان امان التماس نمودند
شعار با هیوفی ظاهر ساخته سالما غانما بایروان آمدند و قلعه بتصرف ملازمان دولت ابد قرین درآمد
حسب الامر الاعلی بتسخیر آن ساخته مکان خراب و ویران شد و یراق قلعه از توپ و ضرب زن و تفنگ
و سرب و باروط و آنچه موجود بود نقل بقلعه ایروان شد و در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره خبر فتح
قلعه قارص بر درگاه معلی رسید و شاهی بریان آنجا چند نفر ملازم و نوکر دیوان اعلی شد موجب بهجت بیشتر شد
و جمعی دیگر

و جمعی دیگر که ملازمت اختیار نموده مرخص شده امیر گونه خان بمیر ارپشتر در آن سرحد استقلال یافت و صیت تسلط و اقتدار
فرمان دولت روز افزون شاهی منتشر گردید و رومیان قلعه ارزن الروم از بیم ضرب دست سپاه نصرت شعار دیوار
قلعه خزیدند در کمال وحشت و احتیاط زندگانی میکردند و در سال مهد لعل بیک ولد علیقلی سلطان سعدلو
که همیشه در سلک امرای چوخه سعد منسلک و حاکم نافذ فرمان بود و در زمان رومیه شعار دولتخواهی پادشاه ربع مسکون
باین طرف میل نمود و در میان رومیه تا غایت محل اعتماد و اعتبار بود پسرش مقتضای کل شیء یرجع الی اصله نیاز اراده
و اخلاص جبلی شاهسون شده بایروان آمد و منظور نظر مرحمت شاهانه گشته فراخور حال مورد و قبول و تربیت شد
که در این سلک تکلی چوخه سعد بجهة بار تقیم نمایند گفتار در رفتن جهانگیرخان و محمد سلیم سلطان از غرجستان
بجانب بلخ و بی نیل مقصود بازگشتن و کشته شدن یار محمد میرزا در سال که قوی ییل مطابق خمس عشر
و الف است چون جهانگیرخان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند خبر نقض حال زمین بلخ
و تسخیر آن ولایات بغیر خود میشنیدند و از طوایف اوزبکیه بخصوص مردم آن طرف آب آمو حیعتی بسیار بایشان آمده
بودند باغوای آن گروه اراده رفتن بلخ در دل ایشان رسوخ یافته با غلبه و ازدحام تمام که قریب سه هزار کس بودند
متوجه آن صوب شدند اتفاقا در آن ولا محمد سلطان پسر کوچک تیم خان که حاکم بلخ بود در درون قلعه آمده بود
ساخته در مقام قلعه داری شد و پیر و نیای بمجابره پرداختند و در این اثنا ولی محمد خان برادر باقی خان که بعد از
فوت برادر پادشاه ماوراء النهر و ترکستان شده بود تخت نشین مملکت توران بود بولایت قرشی آمده در آنجا خبر
لشکر کشی جهانگیرخان و محاصره بلخ مسموع او گشته قریب به سه هزار کس که با او بودند بالتمام بسرداری محمد
باقی خان و سعادت میرزا و نوری میرزا با بیست نفر از چهره گان بهادر نام دار پیش رانده بمعنی اینکه کمک خود
جهانگیرخان نزدیک شدند از این طرف بهادران جنگ آزمای عازم نبرد گشته بیک حمله کرد
معرکه هیجا نعلبک سپر رسانیده و مار از آن گروه انبوه بر آوردند اکثر چهره گان طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند
آوازه تسلط و اقتدار جهانگیرخان باطراف و جوانب رسید جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه در رکاب او آمده

جهانگیر خان را همچنین تمام فراهم آمده امرای ماوراءالنهر علیحده از حال خود جهانگیر خان را معلوم کرده خوف و هراس بر ایشان مستولی گردید
همه بعنایت حسن در محلی که فرود آمده بودند بحفر خندق پرداخته یک طرف آب جیحون را حصار خود کرده اینده شب و روز چند جا
استوار کردند و در جنگ کردن متامل گشته احتیاط تمام نمودند و این معنی موجب دلیری و غرور مردم جهانگیر خان گشته
در محل ماشین بغرور مغرور طرح جنگ انداختند و در میانه قوم ازبک سوای اشجع قوم دیگر را انتزاع می کردند
و زیرکی جوید بکمال مرتبه شجاعت مبادرت ازبکیه بازیتیکه در معرکه نبرد بیشتر صف سپاه مخالف را بر هم زده دست بکار رشادت نمایان کرد
بارکردند بهادرانیکه در صف جهانگیر خان جمع شده بودند کاهی از مقوله حکایت بمیان آورده وزیرک یار محمد میرزا را تحریک
و سردار الیه که فی الواقع جوانی دلیر و بهادری مردانه بود از جهالت و غرور نفس با طعن جانسپاران برجنگ قاعده یکه تازان او در بت
اراده یکه تازی کرده در محل ناشمشیر آخته بر صف سپاه مخالف تاخت و دلیرانه رجز خوانان در صف دلیران باشکوه حیثیت
در صف مراجعت ساخته نمود که شخصی از پیادگان سپاه مخالف اسبی در کمان بهادر قصد او دارد محمد میرزا اعنان بطرف
او گردانیده خواست که بعضی سر او را از پای در آورد چون بارکی عمرش از تنگ در مانده بود از طرف دیگر سیدی انداز
بقصد او تفنگ را آتش داد گلوله بر اسب یار محمد میرزا زده اسبش بسر در آمد و او از بارگی جدا شد بعضی تعدی نمودند
که زین اسبش در حین جهانیدن از خندق گذشته دیدو او بر زمین افتاد و علی ای تقدیر پیاده چند او را اسیر ساختند و او را دستگیر کردند
و چون صف سپاه جهانگیر خان دورتر بود او بی محابا پیش رانده بود درین حال رسید محمد باقی قلماق و امرا او دریکه حصول نمودند
که او را زنده نزد ولیمحمد خان برند جان در دم بقتلش برد اجتهاد و چون قصه گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بلشکریان جهانگیر خان
معلوم شد هیأت تقدیر ایشان سستی پذیرفته در ازدحام بهم برگشته تفرقه کلی در آن گروه کم ال راه یافت شیرافکن میرزا اوچی او مرد
بطرف بدخشان در رفت و جمعی دیگر محمد سلطان را راه برداشته بطرف دیگر رفتند و آن حال را معلوم نشد جهانگیر خان از شنیده بی
بی چی لعبت از شمشیر و سر اسیمه گشته با سه هزار کس که با او مانده بودند عنان بطرف حصار شادمان منعطف گردانید چون در کار نیکی از وی
انتظام مهام جهانگیر خان بنگارش کلک تقدیر نبشته بود و او در هیبت شکست عظیم روی داده بی جنگ و جدل از پیش
او از هم پاشیده فتح و ظفر قرین حال لشکر ماوراءالنهر گشت چون خبر این هزیمت از لو باعث محمد خان رسید خود با تمکین سپاه از آب

عبور کرده با لشکریان تا جانب خراسان ایلغار نمود ذکر ورود سپاه ماوراءالنهر بجانب خراسان و ظفر یافتن ایشان

و ظفر یافتن ایشان چون سپاه ازبک عازم خراسان شدند اکثر ایشان بطرف بادغیس و چاچکتو و با غیس در حرکت
با موازی سه هزار کس بطرف مرو فرستادند که اولاد را مخصه از راه چهارجوی که کنار آب رود آمده بودند
نمایند و ایشانه بطرف بادغیس چاچکتو و بادغیس رفته قلعه حوض خان رسیده سه روز در پای آن قلعه توقف نمودند حوض خان
آب انبار که حاکم عبدالله خان در سر راه بادغیس و هرات ترتیب داده چالاک حصاری بر دور آن ساخته اند که از ملازمان
بیگلربیگی هرات با چند نفر از سپاهیان و تفنگچیان در آنجا قیام داشتند و بهادران از ازبکیه مسخر نمودند جمعی را اسیر
زنده بر آمده جمعی را بر سر الوسات و احشامات بادغیس فرستادند و حسین خان امیرالامرا خراسان پیشتر از وصول ازبکیه خود را
کشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهیان حال خود را با جانب دو روز قبل شده و تفنگچی بسیار تعیین داد
بها و المدد باشند و خود نیز بمصاحبت لشکر چاپار و سر انجام مدافعه از بک بر داخته که به انگیزه صلاح دولت قاهره
باشد عمل نماید در آن اثنا ارقبال بر زوال شاهی ملکه محض لطف الهی شامل حال کشته برفت عظیم بارید چندان که سرما بجایی
رسیده برفی سرما آسیب شد باتفاق که سپاهیان را دست از کار و کار از دست رفته نمی توانستند و بسیاری
از چهار پا و لاه او ازبک در راه و بسیاری بادغیس در زیر برف ماند و از سرما هلاک شدند و از انکه بعد از وقوع این حال
مضطرب الاحوال از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی از اموال که از اطراف جمع کرده بودند چون
بردن آن متعذر بود تمامی را بر که زده ازشد ند و در وقت مراجعت فرهاد خان ولد حسین خان که در قلعه باروچاق
بود جمعی را استمداد ایشان فرستاده و در بالای مرغاب تعاقب جمعی از آن ازبکیه درگرفته جنگهای مردانه کرده هشتاد
نفر را بقتل آورده و لشکر پیکه در پی ایشان بودند اطراف و جوانب مرو را تاخته از اموال و اسباب و مواشی و مراعی غنایم
برداشته رو بطرف چهارجو نهادند و بکتاش خان استاجلو حاکم مرو پانصد نفر از مردم خود در قلعه مرو گذاشته
خود با یکهزار و دویست نفر از غازیان جلادت شعار بتعاقب ایشان در رکت آمده ششصد نفر از ازبکیه را اسیر کرده
و هشتصد کس دیگر با او بودند چون سپاهی سپاه ازبک دیدند که فوج فوج غنیم خود را از پیش او افشرده شکست نمایان

شدند آن سعید گیش مقدمه چپش بوده و دلیرانه خود را بر آن گروه انبوه زده اکثر القوم را متفرق
و پراکنده ساختند و فرصت جنگ و صف آرائی نداده اکثر منهزم گشته راه گریز پیش گرفته
و سروران باغی با چهارصد پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمدند در یک طرف صف کشیده
مستعد محاربه شدند در این اثنا ملکیش خان خود بمعرکه رسیده تمامی جنگ در پیوستند و آن
اوزبک بقدر طاقت و توان با غازیان حملهای مردانه کرده لعمه السیف طاقت محاربه در خود
ندیده عنان از قتال و جدال باز پیچیدند و قطع نظر از اموال و اسباب غارت کرده سعی نمودند
که بسلامت بیرون روند و ملکیش خان نیز مصلحت وقت و صرفه کار در دست از تعاقب باز داشته
بضبط اموال پرداخته در این اثنا در معرکه تا موازی چهارصد نفر از جنود اوزبک مقتول و گرفتار
شدند لعمه السیف خایب و خاسر باز گردیدند بتاریخ روز چهارشنبه غره شهر ذیقعده الحرام ملازم ملکیش
خان در پای قلعه شماخی باردوی کیهان پوی رسیده تکمنفر اوزبک که در آن معرکه گرفتار
او شده بود همراه آورده ملکیش خان در پای قلعه شماخی باردوی کیهان پوی رسیده تکمنفر اوزبک
که در آن معرکه گرفتار او شده بود همراه آورده و ملکیش خان بمیروی اقبال شاهی مظفر و منصور
بر آمده و اموال و اسباب و مواشی و اغنام غارتی را آورده بصاحبان رسانیده و از جمله گرفتاران
دوازده نفر مبارز ناجی را مصحوب چند نفر از غازیان که در آن جنگ مردانگیها از ایشان بظهور آمده
بود بدرگاه معلی فرستاده از غرایب حالات آنکه چون ملازم ملکیش خان با اوزبکان میان
سرای جلجال رسیدند بجهه ضبط طریق تغاریل سرقه اند تکمنفر اوزبک بحیله و نیرنگ دست
خود را گشوده سه نفر دیگر را که دوشاخه دار پیاده میرفت خلاص کرده باتفاق شمشیر از میان ملکیش
که با ایشان همراه بودند کشیده آن بیچاره را بقتل آورده دو سه نفر دیگر را زخمدار کرده سایر
اوزبکان را خلاص کرده بعزم فرار پیاده بکوه کشیدند ملازمان ملکیش خان که اندکی پیشتر رفته بودند

از اینحال

از اینحال آگاه گشته مردم مواضع و قریه جلجال را خبردار کردند در این حال جمعی در آمده شصت نفر را
بدست آوردند چند نفر دیگر که بشب هنگام در جنگلها خزیده بودند بدست در آمده چند نفر را
که باردوی معلی آوردند بسیاری از آنها می بودند قهرمان قهر پادشاه بخلاف عادت مرحمت
که گرفتاران بجزیه مورد عفو و بخشش شدند بنابر جرأت و دلیری که از آنان صدور
یافت بسیاست ایشان فرمان داد و همان ساعت بیاسا رسیدند یکی از آنان جوانی خوش منظر
نیکو قیافه بود که هنوز خط تیغ نشده بود و سیاست کنندگان نمیخواستند که او را بقتل آورند بعد
بسیار نموده بذات الله تعالی اقسم میداد که مرا با یاران ملحق سازید مبالغه بسیار نقل در آمد
و برفقا ملحق شد اکنون جواد تیکو خرام قلم عنان بصوب تحریر فتح قلعه شماخی و وقایعی که در آن حین
روی داده انعطاف میدهد

ذکر فتح و تسخیر قلعه شماخی و بیان قضایایی که در آن حین در ولایت شیروان روی داد / وقوع یافت

قبل از این سمت گذارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی موکب شاهنشاهی از اطراف و جوانب شهر قلعه
شماخی محیط گشته از همه طرف سیبها پیش بردند و حوالی آنها رقیب داده توپها نصب نموده از آسیب سنگهای
سیمی و توپ رخنها در بروج و باره پدید آمده و نقبها از خندق گذشته بزیر باره رسیده هر چند
سپر ممانعت بروی کشیده آثار جلادت بظهور آورده در لوازم قلعه داری اقصی الغایه کوشیدند
اثری بر آنها مترتب نگشته تسلط و اقتدار عساکر اقبال پادشاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت و تزلزل
در بنیان ثبات و قرار ارباب پدید آمده قوت مصادمه و مجادله ضعف و سستی پذیرفت اسباب ارجی دست
بهم داده چون بظهور رسید مظفر امر و فرمان پادشاه بودند حضرت علیشاهی علی اللهی با آنکه در دست خال
محبت بر القوم تمام نموده طریق استیمان ارضایش مسدود شده بود از وفور مراحم و الطاف جبلی عفو از
مسلک سفک دماء و هتک عرض الفاس خلایق نموده باللطف رضا میداد که قلعه بیرش و قهر و غلبه مفتوح
گردد چه در آن صورت بسیاری که در بازار گیر و دار سپاهی و رعیت گنه کار و بیگناه را بی تکلف جزا نموده

از قتل و غارت منع نمودن خلاف ملک‌گیری و آئین کشورگشائی بل متعذر و غیر مقدور است و هجوم عام جنگ و تفنگ و ریک شعله جنگ
قهر میسوزد و منتظر بودند که شاید بر نهج دیگر صورت بندد و امرا و سرداران سپاه بنا بر اشارهٔ اعلی امر کشور
اظهار جرأت و دلیری می‌نمودند در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر دربیکی قورچیان بیک چند نفر از ملازمان و تفنگ
با قسمی از برجی که بضرب توپ ویران شده رخنها پدید آمده بود بالا دویدند و جنود منصوره بتصور یورش کرده ازان
سمت هجوم آوردند و قورچیان بیک واقف شده از خوف عتاب و خطاب شاهانه مانع مردم گشته و کسی را بیش نتاده
جمعی را که از برج بالا رفته بودند و داخل خانها شده بودند باز گردانیدند و در این وقت و آمد شد چندکس از عساکر منصور
ضایع شدند چون اساس عمر دولت افاغنه بشرف انهدام گشته بحکمت بالغهٔ الهی اقتضای آن نموده بود که احوال آن
آن شهر و قلعه از سپاهی و رعیت اختلال عظیم در پذیرد و دقیقه از دقایق قتل و غارت فرو گذاشت نشود و اهمال و اهمه
و تامل که در این باب بظهور می‌آمد اصلا بی‌تدبیر مانع تقدیر ثمر نشد و آنچه مقدر الهی بود بی اختیار بظهور آمد
بیان این مقال آنکه در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور تخمینا چهار ساعت از روز گذشته یکی دو نفر از محصوران که از شقت
قلعه‌داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابلهٔ سیبه ذوالفقار خان بود پائین آمده اظهار نمودند که در این برج بغیر از یک
دو کس دیگر نبوده و اسحال برج از خارس و نگهبان خالیست اگر اراده صعود داشته باشند فی الفور از علامات ادبار
و نحوست شکستگی آن طایفه در آن چند روز در پهلوی همان برج چند ذرع از دیوار قلعه بی مدد توپ فرو ریخته رخنها
پدید آمده بود ملازمان ذوالفقار خان بی اطلاع و رخصت او فرصت از دست نداده بی جنگ کار فرما این عالم بعید
از آن رخنها بالا دویده فرصت یک صد و پنجاه نفر داخل شده بودند که ذوالفقار خان آگاه گردید و از آنکه اگر اندک
تعللی واقع شود آن جماعت در معرض تلف افتند و مردم شهر و قلعه بر دفع آنها گشته بر سر جماعت بر ریزند ایشان بوده
و آتش محاربه اشتعال پذیرفته با چار لشکریان خود را رخصت داده خود بر بالا دویده بالای برج برآمده
نقاره و نفیر یورش در آوردند و چون غلغله سپاه بگوش قورچیان بیک رسید متحیر شد که مردم ذوالفقار خان
بشهر در آمده اند و اگر تا مدتی توقف نماید در عهده ملازمان او از رخصت یورش داد و آن گروه نیز از برجی که بضرب توپ خراب گردیده بود

درآورده بودند هجوم نمودند آوازهٔ کرنای و صدای کورکه و کوس در گنبد آبنوس سپهر غلغله گیر و دلیران
قلعه‌گشا آشوب روز جزا در عرصه غبرا انداخت و از اطراف و جوانب خبر رسید هر کس از امرا و عساکر در اطراف
شهر سیبه داشت جنگ کنان یورش نموده شهر گرفتند و رو به باب صد افواج قزلباش هر جا وارد شدند از برج و بارو تا اسفل و از جهه
و در خانها متواری می‌شدند و همان ساعت بدست قهر گرفتار آمده بیکران ملی مشکیت شد محلات طرفین تخمینا
دو سه هزار نفر بقتل در آمده اموال و اسباب نهب و غارت و تاراج واقع و تمامی شهر شمالی بجا رفته جادو شد
رقه شده و تتمه از این یورش بعساکر نصرت ماثر رسید و زیاده از بیست و چهار نفر ضایع نشدند اما امیرالامرا و دیوان بیکی
و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی محاذی قلعه بالا سیبه داشتند چون حاکم شهر و تمامی قلعه و عظمای روسیه
مجاور است اگر اجتهاد و در میان بسته سعی موفور بظهور می‌آوردند جوانان کار آمدنی از این طرف که
در مدت محاصره بزخم تفنگ اطالبه زخمی شده بودند و در جهای رفیع عالی اساس که اطراف بود و هجیان
نشد که صعود در آنها ممکن باشد بفرمان عقل و دوراندیشی ساران بی امر و اشاره دسمیون که در یورش
نکرده و در آن روز از موقف خود حرکت نکردند و احمد پاشا و آقایان و عظمای روسیه که در قلعه بالا بودند
بعد از آنکه شهر و قلعه پائین از دست رفته بسر امرا در قلعه‌داری مجدد و ساعی گشته اما حرکت المذبوحی بود
کم پیچ روز کردند و هیچ اثری بر سعی و اهتمام ایشان مرتب نگشت زیرا که از خبر و نصرت شعار که شهر
در آمده بودند از خانهٔ نجار سوراخ کرده نقبها زیر برج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلاعین بود
رسانیده منهدم ساختند و قورچیان عظام بملاحظه تنگ و تمام شب و روز قرار و آرام نگرفته و صفت سیبه
خود در الخندق رسانیده منهدم و ارضان در تکیب راهی سرانجام داده زیر برج رفیعی که از غایت
ارتفاع و بلندی سر بقبه جوزا افراخته در آمدند زیر برج را داو رسید خالی کرده توپچیان معاف
و متواتر توپ می‌انداختند تا آنکه اندکی از یکطرف آن برج بضرب توپ فرو ریخت اما
اما چنان نشده بود که آسان بر آن صعود توان نمود روز پنجم قریب یکصد و پنجاه نفر از جوانان

٤٠١

۲۸۰

جان نثار و دلیران معرکه کارزار که ایثار نقد جان در شاهراه بندگی این دودمان ابد پیوند از مراتب خلاص نشمرده اند قدم در پای دلیری نهاده سپرها در دوش افکنده روی جلادت بسرج آوردند و مبارزان رومی که بقای آن برج را مستلزم بقای خود میدانستند بدافعه مشغول گشته تیر و تفنگ و قاروره های نفت و دیگر ادوات آتش بازی که بجهة روز چنین ساخته بودند بر پرده حیه و شال گرگ آتشی از کره اسیر بار د بر سر غوریان جان سر بکف نهاده دلاوران لشکر فارس بلا زمان الله وردیخان نیز از سینه خود حبک اخته بر دیو دلان تیمه وار در بحر آتش غوطه می خوردند تا آنکه به نیروی اقبال بیزوال شاهی که نمونه از الطاف الهی است ... خدیو قرار اور شمشیرها آخته و سپرها بر سر افراخته خود را ببرجی که بود بر بالای برج انداختند و رومیه جان رسان آن برج دستگیر گریبان شدند بالاخره از ستیز و آویز عاجز آمده برج را که از آتش افروخته بودند و از درون هم جا بنها غازیان را به تیر و تفنگ گرفته اند غازیان بر بالای برج در پیش روی خود جای ساختند و پیکره برج را داده دفع نکایت خصم از خود می کردند هر چند رومیان سعی نمودند که قزلباش را از برج دور کنند صورت نیافت و مرتبه دیگر از زمره قورچیان جوانان دلیر پیش رفته کامیاب شدند و ملاحظه کرده که مبادا اخراجین و اموال رومیه بغارت برود از برج قلعه درنمی شدند رومیه از مشاهده این حال کار از دست رفته دیدند و کار از دست رفته ماند اگر از محاربه و مصادمه بستوه آمده دانستند که قلعه از دست رفته و دیگر متعاقب قلعه داری مقدور ایشان نیست ترک محاربه و سعی و اهتمام نکرده رضا بقضای کردگار داده از برجها پائین آمدند احمد پاشا هر چند قول و بکلیری و بسیار مردم را بمحاربه ترغیب نمود آن طایفه بکلی بحرف او در نیامده مختلف الاراء شده مشغول نشدند و سراسیمه و مضطرب احوال کس نزد الله وردیخان فرستاده طلب عهد و امان کرد ایشان با چند نفر از ملازمان خاصه و سکبانان که همراه او شب از بام کوشکی که تعمیر کرده بودند بسلامت بدر رفته دست از تیر و تفنگ بر قورچیان و غلامان می انداختند و در لوازم کارزار سعی و اهتمام و کوشش بسیار ظهور می آوردند تا آنکه مردم او بستوه آمده ترک جنگ کردند چون در آن حال سر از مصالحه و مجادله پیچیده محاربه

اختیار کرده

اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشت زد و خورد کرد صحیح القولی از زبان احمد پاشا نقل کرد که میگفت غلامی داشتم زرخرید که از غایت حیا و ادب هرگز با من جرأت تکلم نداشت و در مدتی که با من بود انواع خدمتکاری و جان سپاری از وی مشاهده میشد و چون قزلباش بر برج مستولی گشته مردم از قلعه داری مأیوس شدند من و غلام دو قبضه تفنگ در دست داشتیم او پر میکرد و من می انداختم چون لحظه بر آمد روی بمن آورده گفت ای صاحب عجب از خرمندی تو است که خود را این همه بر تجربه مبتلا داری و در معرض زحمت می آری تو نیز رضا بقضا ده تو را با روزگار چه ستیزه است و از دو کس چه خیزد حیات امشب را غنیمت دان تا ببینیم فردا از روزگار چه میرسد این سخن گفت و روی از من بگردانید هر چند تفنگی را که داده بودم پر کند طلب داشتم نداد و چون دیدم که غلام جان سپار معتمد با من خیره شده فرمان نمیبرد حیران کارخانه تقدیر گشته دانستم که ادبار روی آورده و بخت باقضا بر نمیتوان آمد و تا قدر در نمیتوان آویخت بنا بر آن تفنگی که در دست داشتم انداختم رضا بقضای الهی داده و بخود قرار دادم و قزلباش که در زیر برج بر آمده بودند با و آواز بلند گفتیم که دست از حرب و قتال بازدارند که ما ترک قلعه داری کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد مجملا احمد پاشا تا یک تیر در ترکش قدرت خود داشت بجانب قزلباش انداخت و غازیان بخیزه اسیر کرده بجان می زدند و قتل میشد القصه پاشا از کس نزد الله وردیخان فرستاده التماس نمود که امشب دست از بعض غازیان لشکریان از قلعه کشیده دارند که فردا بدانچه رضای خاطر اشرف باشد تن بآن در دهید الله وردیخان قورچی باشی بعرض اشرف حقیقت را رسانید و حکم شد که در آن شب احدی قلعه نگردد اما از همه طرف پاس دارند که مختفی در ظلمت لیل از قلعه بیرون نتوانند رفت صبح روز دیگر که چهارشنبه دوم شهر ربیع الاول بود و مسال از طرف سمال ایام فتح و فیروزی

وزیدن گرفت جاجابان بارگاه معلی حسب الامر بالوین اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه آراسته
حضرت اعلی علیه الرحمه والغفران سپاسداری و شکرگذاری عطایای ایزدی بجای آورده با توجهات ظاهری و باطنی
که باعث فیاض وارد بر سریر دولت مسند فروزی و اقبال قرار گرفت نقاره های شادمانی نوازش در آوردند
قرچغای بیک با غلامان و تفنگچیان بضبط قلعه و محارست و محافظت دروازه ها مامور گشتند حسین بیک چارچی باشی
ذوالقدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادر و پسر کوچک او که محرک این فتنه
بودند و کچوک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمود احمد پاشا از آمدن تقاعد ورزیده بچارچی باشی گفته بود
که ما از نهایت بی ادبی و بی آدمی که نسبت بغلامان درگاه شاهی صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت شده ایم
و شایستگی دخول مجلس اعلی نداریم مامول آنکه یکی از ملازمان درگاه را امر شود که آمده در همین جا بجزای
خود رساند حضرت اعلی خاطر او را بمواعید طیبه مطمئن ساخته باز طلب فرمودند احمد پاشا پیش آمده
سجده خجالت بتقدیم رسانیده چون مرد عاقل سخندان بود سخنان حزن‌مندانه که مقتضی عقل و مناسب وقت و مقام بود
معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آن روز بر طبع همایونش مستولی بود با پاشای مذکور
بنظر ملایمت توجه فرموده سخنی عتاب آمیز القا نفرمودند اما با شمس الدین پاشا عتاب و خطاب آغاز نهاده اعمال
و افعال مفسدانه او را بشمردن گرفتند کچوک حسن مخلص خود را در جوش آمده گویان تصور نموده با شمس الدین
پاشا خطاب کرد که قوم را قدرت مقابله با حضرت شاه و الا جاه نبود ترک شروان گفته بدیار مخالف رفتند
تو کیستی که بدر و از شه تعزیل احزاب که دیو قوم را مجال [illegible] ساختی دعوی ولایت کشف و کرامات
میکنی که از اولیای اقطاب بمن خبر رسیده که جنود قزلباش بر این قلعه فیروز نخواهند شد ملک علی بیک
چارچی که مرد بذله گوی بود و همیشه در بارگاه معلی حضور داشت و مطایبه با شمس الدین پاشا که مرد طویل
اللحیه بود گفت که عجب شیخ تمام دراز ریش کردی چون ولایت و کرامات میکردی دروغ بود و وعده که بقوم میدادی
در مجلس نتیجه داد و بعد از این تحقیق در ریش شیخانه مطلوب است باشاره اعلی [illegible] ریش او دراز کرده

مشت

مشت مرتب کنند و بکسیر وقاحت و قباحت او سعی نکند آتش خشم نیست بادو مبدم زبانه کشید و بضرب سیاست
و عقوبات گوناگون انطفای پذیرفت مجملا شمس الدین پاشا با برادرش و پسر کوچک و دو سه نفر دیگر که خاطر
اشرف از حرکات ناهنجار و سخنان متحیرانه ایشان بغایت متنفر و خشم آلود بود مورد قهر و غضب شده
بانواع عقوبات معذب گردیدند و بعد از خرابی بصره با رد و بازار برده قطعه قطعه کردند و میرزا ابراهیم نام
شخصی شیروانی الاصل در میان رومیه نشو و نما یافته بود از جمله معتبران شده خود را از امتحان روزگار
و تیر اندازان نامدار میشمرد و بر هر تیری از سهام نام خود نوشته بملازمان موکب اقبال [illegible]
و برادر [illegible] از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود بقصاص
خون برادر استدعای قتل او کرده رخصت یافت و بهمان نعت سر آن سرمست باده غرور را زده
بنظر اشرف رسانید حسن و رومیه اگر چه عموما مستحق قتل و سیاست شده بودند اما [illegible] اشرف
رسید که التماس قطع تعلق از اموال ظاهری خود کرده [illegible] بعد از ایصال [illegible] بهر
طرف که خواهد رود همگی التماس بالطوع و الرغبت قبول نمودند از جمله یکی از محصوران برادر خواجه حسام
الدین گیلانی وزیر خان احمد والی گیلان بود که در گیلان منصب قورچی باشیگری داشت و با قبیله خان
احمد از گیلان گریخته بشروان آمده از آنجا بروم رفت و در شروان توقف نمود بهمان نام او را [illegible]
تمامی [illegible] در میان رومیان [illegible] کفایت و کاردانی ممتاز شده بود خاطر اقدس از او آزرده خواجه
حسام الدین را [illegible] فساد گیلان و عصیان خان احمد [illegible] برادر
او در دار السلطنه قزوین بعرض تیغ بیدریغ گردید و در ایام محاصره قلعه [illegible] در میان بود بعد از [illegible]
قلعه که بنظر شریف آمده [illegible]
ودران [illegible] منتشر شد که [illegible]
خود را از تخته [illegible]

٣٨٢

وارالضرب روزگار است ظاهر بود که سخنان او از حلیه صدق عاری است و اعتماد در امثال این مطالب نیست و ظهور عیار کار او
تلطف آن زمان و بخلع فاخره سرافراز و ممتاز در ارض گیلان ملک اصفهان و مازندران خرج برگردانیده و او در قشه
و قورداران و سپاه آمده با میر لشکر راه آن در حین محاصره محصور گشته از روی دفتر علوفه و شمار تعلیم گرفته هم هر کس
خواه در حیات بود و خواه مقتول یا متوفی بود مبلغی زیاده از وجه قیمت رسم کرد که از ایشان دوازده هزار تومان
و تمرها بدین رانیفت نشود مبلغی دیگر هم جمعی از کدخدایان و ریش سفیدان که با رو به مرابطه منصب در قلعه بالا محصور
گشته بودند بر هم زدگان نیل ایشان رقم در آورده و مع هذا المجموع زیاده از سی هزار تومان شده با جمله مبلغ در رسانه
و غلامان و ملازمان درگاه و قیچیان که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافت هر جماعه را الیکه نصفه
سپردند که اینکه رقم شد به وصول رسانند و هر کس را در ملازمت با سختی باشد قورچی باشی کیلک بر اتحاد خاطر ایشان بماند
القصه بتکلیه و در او باری با چند روزی در میان آنجا عشیره بشارت الله بود باز را اخذ و هر ازم در این انشا از هند
کرنی الحکمه نامی در اهشته وجه رسم آن صورت یافته از ما و مردم بعضی تعیف شد و در ایشان آمده دارالسلطنه اصفهان
و تربیت قلیچ بیگ حال رسید چنانچه از امرای قلیج بیش از [illegible] سپاهیان [illegible] کشت چون
گشت و دارا قورچی باشی کیلک از صدق هر دستی [illegible] و اتحاد در آن روز تنفی فوت تعلیم کسی
بظهور رسید بخراج اعمال سابق و لاحق باخود و گرفتار گشته بمحصلان سپردند بعد از سه دره و مرتبه [illegible]
که امرای متمارد و فتنه بسیار در گیلان با ارم محصلان ادرا اهلیان راه به ضبط و [illegible] را در پرده چشید از قرار نمک [illegible]
کاذب بود بهانهای لاتعنی می آورد و روزی بهانه حضور حاکم کنار را بغنید رود و رفت و ایوم فرار خود را
باب آمد اخت [illegible] رود و اعمال [illegible] بعد از [illegible] بسیار غرق [illegible] گردید سبحان الله
همای مرغ دولت نه کام قلم عنان از دستم ربوده بطی ما رفت چون در اثنای گزارش تسخیر قلعه تیول طاهر زیاده
ناخوانت نمی شود القصه احمد پاشا را با جمعی دیگر از بیگزادگان معصوم بیگ صفوی در [illegible] غرب
[illegible] شاهی مراد از است آقرت به قورچی باشی کیلک سپرده چند روزی مهمال داشته بعد از آن

باخدمتکاران بعضی از امرا و شماطی سروری بقلعه قرارداده مدتی در قلعه بود و دیگر چیزی از [illegible] بود و از جمله محصوران
چند نفر از اهالی شیروان بودند که در زمان [illegible] در [illegible] رعایا و ارباب [illegible] ممالک گشته بودند
مصالح ملکی اقتضای آن کرد که انجماعه را انبار احتیاط قلوب و ازمیدلکه خاطر ایشان کسانی [illegible]
اظهار رو و لشکرای کرده بودند و مستمال غایات الطاف بوده در [illegible] تعرض بایشان نرسید و چند نفر از ایشان
مورد شفقت گردانیده بهر یک و به موضع تیول و سیورغال مرحمت کرده مقرر فرمودند که پسران و برادران
ایشان در سلک ملازمان رکاب اقدس منسلک بعد بعراق آیند اما حکام کرام تدریج ولایت شروان را
از [illegible] از وجود ایشان خوش وجهد و [illegible] لشکر یار [illegible] شیروانیان [illegible] مقدمه هر یک با جمعی از قوم
آشنایان و [illegible] رفته است [illegible] قرار یافت که اهالی شیروان بسپارند که زاد و راحله [illegible]
قوم مدد [illegible] هرکس را به طرف خواهد کسیل گردانند اهالی شیروان که تهمت زده [illegible]
بودند در [illegible] سعی می نمودند که ساحت [illegible] گردانند
حال خود در آفاق و اعدام الله [illegible] مخالفت رومیه و شاه سیوخی علو کرد [illegible]
عدم کردند و [illegible] العالم [illegible] قلیچ [illegible]
و مردم [illegible] که [illegible] ملک [illegible] شیروانیان [illegible] ذوالفقار خان [illegible]
و اقعه [illegible] صدور یافت که عاقبت آن گرفتار آمد شرح واقعه آنکه در زمانی که رستم خان برادر
بزرگ او از [illegible] و از خدمت امرای [illegible] دشمنان [illegible] خود [illegible] برادران
و اتباع [illegible] شیروان رفت و در میان [illegible] خسته مدتی در [illegible]
روضه [illegible] رستم خان را با محمد برادر [illegible]
فرهاد خان که برادر کوچک تر رستم خان بود و ذوالفقار خان و الوند سلطان برادران کوچک از او
فرار نموده با فرهاد کان آمدند چون [illegible] ایران از جلوس همایون شاهی [illegible] زینت [illegible] یافت

سرکشان و قزلباش شیراز و خزار رسیده آشوب مملکت روی بازدیده کی آورده بودند و ایشان فی الجمله از خصما
اطمینان یافته پیاده سیر را علی آمدند و در ملازمت اشرف نواب اعلی بیاسارتی کردند برخی از احوال برادران در
سمت گذارش یافته بالجمله یکی همشیره ایشان با دو صبیه رستم خان و دیگر خدمه و اتباع در شیروان در دست
روسیه اسیر و گرفتار ماندند و بعضی از اعیان روسیه ایشان را آدمی زاده کی و حفظ سیرت سلسله آن مخدره را
بحباله نکاح آورده بودند و در این چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث هم رسیده بود در حین فتح قلعه
که حکومت شیروان هم به ذوالفقار خان تعلق گرفته بود شوهران و اولاد مخدرات مذکوره باستحضار قرابت نسبی
و نسبی ذوالفقار خان با تو ساخته استدعای حفظ حال و صیانت نفس و عیال که بر او لازم بود نمودند حضرت
اعلی بمقتضای الهی که از این مقدمات آگاه بودند بنابر رعایت جانب ذوالفقار خان و حفظ ناموس سلسله مرحومه
که ضعایف مذکوره با شوهران و اولاد و تبعه ایشان در کنف رعایت و حمایت ایشان آسوده خاطر از جدی
آن طبقه نکردند چنانچه تعلقی که قورچی باشی کیلک با اسم الجماعت قسمت کرده داخل جیره ادراره یعنی مردو ذوالفقار خان
نگذاشتند که تحصیل وارکان به درخانه ایشان بروند و مستدرالیه را از غیرت ملوم نهاده از عاقبت تغافل شنیع لشیده
و آن مخدره عفیفه را با شوهران و فرزندان ذکور و اناث و داماد و اتباع خدمه ملازمان که قریب به هشتصد نفر بودند
یاسی و هفت نفر علی اختلاف قولین همه را در یک شب هلاک ساخت و حضرت اعلی بدین عمل مذموم انکار بلیغ نموده
همگنان اورا ملامت کردند چون قطع ذوی الارحام را روا داشته ارتکاب قبیح عدوان مذموم و اطفال
بیگناه نموده شنیع و حقیقی درمیان ذوی قطع ریشه حیات گردیده از عمر و دولت برخورداری ندید شرح احوالش عنقریب به سمت
تحریر میاید بالجمله بعد از قضایا ممالک شیروان به امرا عظام تقسیم یافته و ایالت دربند به باران و الکه ذو تخراع
سلطان کرامی استاجلو بر خروج گشت و شاه ظهر بیگ توکلی را حکم شد که بمعاونت او در آن سرحد بسر برد
که در آن دربند رفته بودند عود نمودند و ذوالفقار خان در باغ محمود غیر مسعود بشهر شماخی رفته تعمیر ملک بنهاد قلعه و تعمیر
برج و باره پرداخته فقیها و هر بار امسد دو بخت دو کک همایون فال از آن نوبت کوچ کرده به کرکی

کتاب سیاقت

بجانب بلادات شماخی در حرکت آمدند و چند گاه در قلعات جبال منازل گرفتند و علف زارهای مرغوب و چشمه‌سارها
اختیار نموده بخرمی و فرخنده کامی گذرانیدند و امرا و حکام داغستان و چرکس که در درگاه معلی بودند بعضی که در این و
اخلاص معروف گشته پیش خود ایلچیان به سر اعلی فرستاده بنوعی که اطلاع خطیره و التماسات نواخته همه شمخال داغستانی کات
لایقه ارسال داشتند و چون خاطر معصوم خان والی طبرستان از آن حرکت ناهنجار که بی رخصت از اردوی همایون
فرار نموده بود و دغدغه آگین بود و هنوز اطمینان تمام نیافته بود و توقف موکب جهانگشا در آن حدود در
تزلزل احوال مردم طبرستان بود حضرت اعلی جهت تسلیه خاطر او محمد صالح بیک را با خلاع
و هدایا نزد او فرستاده او را بشفقتهای خاص اختصاص داده و این مرتبه الانسلی بخش خاطر والی طبرستان
گشته بین عطایا رحمت بین الاقران سربلند گردید و در همان چند روز بعضی از مخصوصان حریم حرم که
سرادق اقبال فرستاده مجدداً در ملک دولتخواهان بارگاه عظمت منتظم چون خاطر حضرت از مهمات
مرکب نصرت نشان از شیروان به دارالسلطنه تبریز و از آنجا بممالک عراق بر داد و بعد در اکثر قاعات

زیارت سلطان حیدر علیه الرحمه و التسلیم

چون خاطر خطیر از انتظام مهام شیروان و داغستان فی الجمله فراغت یافت عزم انصراف تصمیم کرده بدین خان حضرت آلکای
حکم شد که بکوه راه ترتیب جسر بر روی ارس داده مترصد که گشته در اندک روزی جسری در کمال استحکام اتمام
و سرانجام داده بعد از ترتیب جسر کوس مراجعت بلند آوازه گشته از آب عبور فرموده و از الکای
دره ورود عزیمت دارالسلطنه تبریز گشته امرا و ارکان دولت و اعزه اردوی همایون از راه اهر روانه
فرموده خود بنفس شریف با چند نفر از مقربان و مخصوصان بقصد زیارت حضرت اعلی سلطان الاولیاء و مشایخ کرام
صفویه به دارالارشاد اردبیل تشریف برده در آن مکان ملایک مطاف حسب المعهود بتکالیف زیارت
نموده بعد از مراسم شکرگذاری عواطف یزدانی چند روزی با طواف و زیارت قیام و اقدام نموده از آنجا
بفیروزی و اقبال به دارالسلطنه تبریز رسیده بورود ظفر قرین مشرف گردانید و چند روز اوقات گرامی صرف
انجاح مطالب و اسعاف مآرب امرا و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان سلطان

که از جانب میر شرف حاکم جزیره و زکریا خان و سایر امراء اکراد که بهینه قسیم سرداران سعادت
آشیان فرستاده بودند بخلاع فاخره و نوازشات گوناگون مفتخر و سرافراز گردانیده بمقتضی المرام رخصت معاودت
دادند چون سلطان شاه غازی گرای خان تاتار والی قرم از حضرت اشرف التماس نموده بود که خندان
آقای متفرقه قاسی درگاه عالی را که در جنگ شروان گرفتار عساکر قزلباش شده بود با و طرلیه سپاهی
تمام داشته مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان تاتار او را با دو پسر که یکی همراه او و یکی در جنگ جغال اوغلی
گرفتار شده بودند از قلعه قهقهه بیرون آورده و او مرد قابل سخندان روزگار دیده گرم و سرد چشیده بود
بمقدمات مرغوبه خاطر اشرف را بمصالحه راغب ساخته التماس نمود که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند
و خود بروم رفته باتفاق غازی گرای خان تمهید مقدمات صلح بروفق رضای اشرف نماید که بمسیر ان حضرت
شاه جنت مکان فیما بین وقوع یابد حضرت اعلی بنابر رقت خاطر حال خلایق و عباد الله رضا بان داده امیر الله
باو فرستاده غازی گرای خان و ابو القاسم بیک یوزباشی آدو غلی که برسالت خان تاتار تعیین یافته بود از
فرموده و لغازی گرای الخان نامه محبت آمیز در قلم آمد اما چون عبور ایشان از سیاه الکا چرکس واقع شد در آن اثنا
خبر فوت غازی گرای خان بایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافت و آدینه نامی
از حکام چرکس جاها از خندان آقا کینه دیرینه در سینه داشت در وقتیکه ابو القاسم بیک جدا افتاده بود بجمعی
فرصت یافته بر سر او ریخته او را بقتل آورد و ابو القاسم بیک در آن واقعه با چراکسه جنگهای مردانه کرده
زخمدار گردیده با بیعرف او در آن جنگ تاراج چراکسه شد بالاخره آدینه مذکور از مهابت حضرت اعلی اندیشیده
از بیم انتقام او را بسلامت باز گردانید بعد از کشته شدن خندان آقا پسران او چندگاه در خدمت اشرف
معزز و محترم بسر میبردند عاقبت در عالم نفس سالک طریق فرار گشته و شرح آن عنقریب در ذیل این دفتر
رقمزده کلک بیان خواهد شد چون ولایت مرز شابی آذربایجان و شیروان و اران و گرجستان که قریب
بچهل سال بود که رومیه از تصرف اسلاف مکان ... بیرون برده بودند و در حیطه تسلط و قبضه اقتدار

الطایفه

آن طایفه بود بقوت قاهره یزدانی و تایید آسمانی بتصرف در آمده تمامی قلاع متین و حصون حصین آن الکا که مملو از دخل و ... وان
کاری و ادوات و اسباب قلعه داری بوده بنوعی که در طی وقایع هر سال در رشته تحریر درآمده مسخر و مفتوح گردید
و ساحت فسیح الساحت آن مرز و بوم از خار تعرض معاندان مصفی گشت و سعیر نیاق ... کشیده
قریب بسی و چهار سال بود که لشکر فیروزی اثر قزلباش در رکاب اشرف اقدس همایون مسخر قلاع و حرب
و قتال اشتغال نموده متحمل انواع شدائد و محن و مشاق کشیده بودند و از زمان سلطنت و کشورگشائی حضرت صاحبقران
مغفور امیر تیمور گورکان الی الان که دویست و پنجاه سال است هیچ پادشاه ذیشوکت از ملوک عظام سابق
چنانکه مذکور گردید چنین فتوحات پی در پی که هر یک از آنها کارنامه سلاطین جهانگیر و دست برد شهریاران
ممالک ستان تواند بود از ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته میسر گشت لهذا عنان عزیمت بصوب ... انعطاف
داده امراء و ارکان دولت را امر فرمودند که چند روزی در دار السلطنه تبریز توقف نموده تا
عساکر ظفر نشان بر دخته بعد از عرض سپاه هر یک با الکاء و اقطاع خود روند چون حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی این فتوحات را از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان عرش نشان حضرت شاه
ولایت پناه مصدوقه آیه کریمه انما ولیکم الله و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خصوصا
مجاورت روضه مقدسه امام ثامن ضامن ملائک مکان بمصدوقه حدیث صحیح بیت امامی که رو...
خاک درش را خلایق بمژگان ملایک بشهپر میدانسته و از آن روضه منوره و روح مطهر آن حضرت استمداد
همت فرموده بودند شکرانه این مواهب سبحانی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدسه فرمودند
که در ختام سفر میمنت سعادت انجامی فرموده رنج راه و محنت و مشقت کاه و بیگاه را که لازمه سفر یساق است
از خاکبوسی آن کعبه آمال براحت و آسودگی مبدل سازند و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی
بمقر سلطنت توجه نمایند لهذا با جمعی از خاصان درگاه روی توجه بان صوب صواب انجام آوردند
و در دار السلطنه قزوین صواحب و اعیان سعادت ملازمت در یافته اسواق و میدان سعادت را چراغان

کرده آیین بندگی نموده چند روز در آنجا بنشاط و جشن میگذرانید و از آنجا با قوافل جنود دولت
اخلاص روی بمطلب و مقصد اصلی آورده در اندک روزی بدان سعادت عظمی مستسعد گردید حسن خان
شاملو حاکم هرات و اکثر امرای خراسان در مشهد مقدس معلی بشرف ملازمت دریافته بنوازشات شاهانه
سرافراز شدند بعد از سپاس مراتب روانی و فراغ آداب زیارت و خدمات روضه مقدسه عنان
عزیمت بصوب دولت معطوف گردانیده بتاریخ بیست و سیم شهر رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنه اصفهان
انداخته خطه فردوس مانند از طلعت همایون آرایش جنان یافت و شهر و بازار و قیصریه آیین بستند و چند روز
مراسم عیش و خرمی پرداخته شرف رای جلایی کشیدند امرای عظام و ارکان دولت که حسب الامر اعلی در انتقه
تبریز بمعاسکر ظفر شان مأمور گشته بودند بنوعی که اشاره شده بود بدان امر قیام نموده بملتزمات
لشکر ظفر قرین را بهم نظم در آورده جمعی که بخیال اصلا از موکب همایون تخلف ورزیده بحلقه ملازمت رکاب
سعادت انتساب بودند و مردم نگهبان و حسن خدمات که در بیع از هر کس بظهور آمده بود در تحت نظر
ثبت نمودند که فراخور آن بعطایای ارجمند سرافراز گشته بحسن اخلاص و خدمتکاری از اماثل و اقران
امتیاز داشته باشند و بحسب اغراض تحریرات مبتدیان عظام سرورند و لشکریان احکام بالغه رخصت
بمساکن و اوطان آوردند و امرای عظام هر یک بمحال تیول و اقطاع خود رخصت شدند جناب فضیلت
صفات اعتماد الدوله میرزا حاتم بیک چون از خدمت شرف رخصت رقیمه خاص مخصوص بود که صدور
بمین عواطف و الطاف خسروانه در وطن بعشرت و کامرانی گذرانیده بعضی عمارات که منظور خاطر بعض
بود در خطه دلکشا طرح فرمایند مسوده اوراق چون اکثر اوقات بشرف ملازمت حصه صحبت
مشرف بوده و در مدت معاشرت محبت عطوفت و اشفاق بیش از پیش مشاهده می افتاد انجمن صحبت
فیض بخش آن فضیلت صفات و انس و الفت تمام داشت با وجود سعادت تحصیل ادب میل خاطر عظام
اجداد و فرزندان مفارقت صحبت آن صاحب دولت بر طبیعت دشوار بود معهذا الفقیر مرافقت عظام

مینمودند

مینمودند و رضاجوئی خاطر اشرف کشته فیض صحبت کثیر البرکت را از جمله مطالب عظمی ارجح داشته
رفاقت و همراهی آن والاجناب اختیار نمودند بدین جهت لازم دانست که خصوصیات آن سفر
فیض اثر را هر چند مناسب سیاق تاریخ نیست در طی وقایع و تسویدات این سال در رشته
تحریر کشید جا و انسب است که از طول کلام مورد اعراض اوکیا نبوده باشد شرح رفتن حالات
صحف مرتب جسته نهاد و نجابت ایاب و ذهاب و خصوصیات سفر در گشتن از اصفهان و شرح حالات
همایون اعلی در یافتن خامه مشکین طراز شرح خصوصیات سفر خجسته اثر آن دو بادر اهیج
می نماید که چون والاجناب دستور مکرم عالیشان از دار السلطنه تبریز عزیمت النصرت فرموده
روانه شدند مخادیم و اعزه که در آن سفر رفیق و همصحبت بودند اول خلف الولاة العظام سید ناصر
ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه که از عهد صبا الی یومنا هذا حسب الامر اعلی
در سایه تربیت و اشفاق مدرانه انحضرت نشو و نما یافته کسب فضایل نموده بود دیگر حضرت صاحب
سعادت مصطفی پاشا که از امرای معتبر روم در سلک وزرا بوده در جنگ جغال اوغلی
دستگیر شده بود بسیار مرد عاقل قابل خوش صحبت نیکو اخلاق نیک طبیعت بود حضرت
اعلیحضرت ظل اللهی او را بانجناب اعتماد الدوله سپرده بودند نواب میرزائی با او کمال
محبت و مصاحبت و اختلاط مینمودند و دائم همصحبت و جلیس مجلس آنجناب بود دیگر میر محمد
حسین رحمه الله الشریف که از سادات عالیجناب نفیس است و بفضایل و کمالات علمی و عملی آراسته
در فن انشا و تفنن عبارات و استعارات بانمک و سلیقه درست و رتبه عالی دارد و چند سال بود که معلم
و تعلیم خلف صدق النجاه صاحب اقبال بود دیگر مخدوم و مخدوم زاده جهانیان میرزا طالب خان
اطال الله عمره قیام داشت و میر عبد الغنی تفرشی که از اقربای شاه رالیه و بسیار نیکو اخلاق و حسن
صحبت بود و تنها با یکدیگر در مدرسه علامه العلمائی میرزا ابراهیم همدانی تلمذ نموده بودند در

در شعر پایه بلند داشت و مولانا مطربی قزوینی که خلاصه اهل ادوار و در حسن صورت و گویندگی سرآمد
روزگار و تصانیف قول و عملش دستور العمل نغمه‌سنجان و در مجلس [illegible] کار است و اسباب صحبت [illegible] و ندیم گوی
و ندیم و خوش‌صحبت افتاده و استاد وحید علی عودی که سازنده بی‌نظیر خسروی و ملازم سرکار عالی بود مدام
به زانوی پیوسته در مجلس خاص اعزه که صحبت داشته شیرین‌سخنی و تاریخ نقل حکایات و روایات اساطیر دارای جهان
همگنان بودند بخت [illegible] و [illegible] که دو موضع است از قری و مواضع الکا در با دو کنار رود ارس
در جانب جنوبی واقع گشته وارد شده سه روز در آنجا توقف نمودند و این دو موضع دو قطعه است از قطعات باغ جنان
که باغات بهم پیوسته و اقسام میوه‌ها بخصوص انار شیرین که ارباب ذائقه و تمیز را انار یزد و ارقوه و ساوه و اصفهان
ترجیح می‌دهند و الحق جای آن دارد و اقسام انگورهای نازک لطیف الوان در آنجا خوب می‌باشد و در آن موسم میوه‌ها
در بار بسیار بود خصوصاً انار که از مقدار [illegible] حاصل می‌آید که تمامی قصبات آذربایجان و شیروان و اران که از آنجا
نقل می‌نمایند و اولاد عظام موسی بیگ دماغی که با سلسله علیه صفویه قرب و قرابت دارند و لباس خلیفه‌گری از
رئیس خلفای قراجه داغ بعد هم دودمان و افراد بی‌منزلت و مکان اعتبار تمام دارد و در آن اوقات همین الطاف
و شفقت شاهی در ترتیب و اشفاق [illegible] حکومت و دارائی آن مملکت سرافراز گشته با اولاد موسی بیگ در سلک سلسله
در قرب خدمت مثال و در آن منازل مرغوب و ایوانهای شاهی بلند اساس در غایت دلنشینی و دلگشائی زینت داده از دو
گوشه [illegible] خوان کرم گسترده حضرت اعلی المقتدر در توقف آن احوال آینده درود نموده شیوه مهمان‌نوازی مرعی داشتند
و خلیفه مذکور و اولاد موسی بیگ [illegible] بیگ که جوان قابل و خوش‌نویس [illegible] کار است و الیوم در خدمت
منصب وزارت قورچیان عظام سرافراز دارد و حیدر بیگ برادر او که در سلک [illegible] معتبر ملک است
با همگی اقوام [illegible] که در خور مهمانی چنین پادشاه جمجاهی قیام نمودند و همگی اعزه که [illegible] بیرون
مشرف بودند و ملازمان و منسوبان و اهل خدمت حضرت اعلی المقتدر دعوات نموده تصنعات و تکلفات آن [illegible]
همت عالی صاحب [illegible] شاهی و اولاد گرامی سرفراز و اصناف لایق داده به همگی اقوام آن سلسله خلعتهای فاخره

عطا فرموده

عطا فرمودند و از آنجا به نشاط و خرمی متوجه خطه اردوباد شده در ساعت سعد داخل آن بلده طیبه که منشأ و منزل
خلد آشیان آبا و اجداد و نزول فرمودند و صدور عظام آن بلده از بزرگ و کوچک و وضیع و شریف تا دو منزل
استقبال استعجال نموده [illegible] جشن شاهانه و کامی الظهور آوردند و خدام [illegible] مقتضای عطوفت و اشفاق جبلی
با کافه مردم آن بلده یارانه و برادرانه سلوک می‌فرمودند انواع مردمی که به شهر اردوباد از بزرگی و بزرگ‌منشی
بود ظهور آورده مشمول سلسله علیه صفویه را به خلاع گرانمایه و انعامات لایقه نوازش جمع صدور و اعیان و ریش‌سفیدان
هر طبقه را حتی اهل حرفه و صناعت را خلعتهای لایق داده با اهل صلاح و فقرا و درویشان و عورات مستحقه عطایای
ارجمند فرمودند تا مدت [illegible] روز در آن خطه طیبه اقامت فرموده همه روزه جشنهای ملوکانه و صحبتهای رنگارنگ
طرح می‌فرمودند و لوازم آن برونق دلخواه و مجلسیان بیش از حد قیاس مرتب و مهیا می‌گشت و در روزی در [illegible]
و [illegible] تشریف برده اکثر اوقات گرامی در کمال مسرت و شکفتگی می‌گذشت و در میان باغات آن قصبه کوه
بلندی واقع شده که از نظاره می‌نماید سرکار مردم آنجا است و با عمارات و بساتین فرح‌بخش که در دامنه
آن افتاده و آب ارس که از جانب غربی آمده می‌گذرد دلبعات مطبوع منظر در می‌آید و عالی‌خیابان [illegible]
آب از کوشهای بلند با آنجا آورده و فواره‌ها بالای کوه نظاره برده و در سطح آن کوه عمارتی [illegible]
مثمن که هر طرف ایوانی دارد طرح کرده و در بالای آن تالاری ساخته اند که رود و عمارت گرد و در آن
هر ایوانی حوضی قرار داده اند و در جانب جنوبی نظاره ده زرع [illegible] و اقع که [illegible] چهار حوض
بود [illegible] معمور فرمودند که از انهار کرده حوضی بزرگ در میان [illegible] که چهار طرف آن [illegible]
و از بالای نظاره آب فواره بخصوص [illegible] که [illegible] صنوبرات که از [illegible] مشهور [illegible]
آب فواره در میان حوض ده زرع بالا جسته اما [illegible] خاطر [illegible] بود [illegible]
بود که از گردش چرخ دوار و حادثات [illegible] روزگار آن رفیع بنا [illegible]
که خلف صدق [illegible] الیوم [illegible] شاهی صافی طویت [illegible] که [illegible] زنگ [illegible]

با تمام آن شوق کرده انجمن بنای امکان بخشش عمر روزگار کاساند دل نظاره آن روشنی فزای و نظام کیهان فلک
الافلاک بوده و این رباعی در آن هنگام از مطلع خاطر سر زده بود چون مناسب مقام بود در وقت تحریر این اوراق
این بقعه که آفتاب سیاره اوست اوصاف بهشت جمله درباره اوست هر چه جمیع بهار ... نظاره
اوست روشن کن چشم حور نظاره اوست بالجمله در اول ماه رجب المرجب از امعان فرح انجام مرا
واضح الکاه در بار خان آصف صفاتی راحات جلالت پناه و اوام مبالغت نموده بحمد الله قادر
و از انجا به بلده اهر آمده بسعادت زیارت تربت شریف شیخ شهاب الدین اهری قدس سره فائز گردیدم و از انجا
بدار الارشاد اردبیل آمده مبارز الخان جناب وزارت مآب خواجه محمد رضای وزیر اکاکه در کنار رود جای مکان
رعوت واقعه محل نزول عالی گردید در حالت تحریر بخاطر رسید که شمه از احوال انجناب در طی این مقال
نگاشته کلک بدایع نگار گرداند ملخصه خواجه مذکور مرد مستعد شاعر مطایبه دوست فکر اندیش است
و مولد انجناب نامی حد موضع جوین من اعمال قزوین است پدرش خواجه ملک از اهل سیاق و ارباب قلم
در خراسان بامر نویسندگی امرای عظام قیام داشت از حوادث روزگار و فور خراسان غارت زده
در قشلاق عراق آمده در موطن اصلی رحل اقامت افکند و خواجه زاده از علومات و علوم مرتبه
و کمال حاصل شد بعد از سعی و تکاپوی بسیار که دولت جلیلان زور کار را از ان جاره بلا مرتبت
و ذوالفقار خان قرامانلو اختیار کرده روز بروز در تحصیل سعی و جدیت نزد او اعتبار می یافت
مرتبه بمرتبه بدرجه وزارت ترقی کرده چند سال من حیث الانفراد و الاستقلال بدان مهم پرداخت
و چون امارت رشد و کاردانی از ناصیه احوالش ظاهر و لایح بود بالاخره در سلک وزرای
ارباب قلم دیوان اعلی اعظام اف و بخدمت وزرای اذربایجان مامور گردیده و در شهر خرادر جان
بحسن خدمات لایقه و جلال بسیاری و خدمت ها که در طی وقایع این سال مرقوم کلک بیان
مشکور و ملقب به احمد بیگی ... از زمره مقربان مجلس بهشت آیین گشته و در این ایام در دار الارشاد

اردوبادی تخلص

اردوبادی تخلص به نجیب مرجوعه دیوانی مشغول است و صحبت سعادت او ارباب نظم استعداد انس و الفت
تمام گرفت بعد از معقد و مهر ... احوال این طبقه میکاشت و الحق مرد آدمی بزرگ روش
و درویش بوده که گوی خوش صحبت و از سعادتمندان ... روزگار است نکات شیرین
و لطایف ... رنگین و لطایف و ظرایف از طبع موزونش سر میزند و شعر را خوب میگوید در
غزل و ابیات عاشقانه و معانی دلپذیر رنگین بسیار دارد اما از منظومات او بدین
رباعی اختصاص یافت
انم که غبار خسته ام جان بسته بر پیش می آیم
مانند غباری که بهر باد ... پیچیده به خویشتن می آیم
القصه عالیجناب صاحبی سه روز در انجا
اقامت نموده بسعادت زیارت حظیره مقدسه سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه که فی
الواقع انوار تجرد و خداجویی از مراقد منوره این محرمان خلوت سرای احدیت ساطع
و لامع است مستعد بودند و جناب عبدی القاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری در آمده
و بعضی احوال همگنان خود را معاف ... و از جمله نواحی ... بوقوع موت وزیر راه
خلخال روانه عراق گشته جناب وزارت مآب جمعی متابعت نموده لوازم خدمت
بجای می آورد و از انجا طی مراحل نموده بدار السلطنه قزوین رسید در شاهد دلکشی که در باب
باغ سعادت وارد نزول نمودند و بعد از سه روز عنان بصوب مقصد انعطاف داده بگرد
در بلده مبارکه میهمان خلف الولایی سید ناصر ولد سید مبارک بوده چون حکومت آن بلده
با و تعلق است ... آمده در آستانه مطهره معصومه فرود آمده شرف
زیارت آن حضرت دریافتند سادات و موالی و خدمه آن روضه مقدسه العطایای ارجمند نوازش
فرمودند و حضور زیارت آن حضرت را در یافتند اهالی قم آثار های لطف ابراز که افزوده بود
اثار و زیارت را حاضر ساخته ارباب فایقه و مرتبه تمیز کرده اثار و زیارت شاداب تر و تازه تر

شود اگرچه ایالی قم همه بتوجه قبول این معنی میکردند اما بانصاف میمودند که وزیر در کاشان اقامت فرموده
تاریخ هاشم شهر سال المعظم بدار السلطنه اصفهان رسیده متوجه منزل العبد ار اسم آنحضرت واسوده گی از
کوفت راه همگی رها بمجلس عالی حاضر گشته بصحبت مشغول می شدند و اهل نغمه و سازنده در مجلس فیض بخش صاحبی
عشرت پرداخته بعمارت دلاور و تزئینات سکر ریز رنگ رزای خاطر بودند مضمون این مقال
به وقت جمیع را دست داده معلم بسیار کس را وقوف است که انجام کار چیست تمامی سعادت ابدیت تا نهایت بمیرت
و شادمانی و بلکه کی برآمده همگنان از سعادت همه صحبتی و مجالست مجلس عالی صاحبی فیض یاب گشته شرف تروده
ان حصار و رلسرف جان نشیمن و بلطافت ساقی منزل شرف و سرافراز گشته از کاینات شرف ملتفت
شاهانه و نوازشات خسروانه نمودار بیت هرچند در صدد داستان تحریر این احوال عذر خواستیم اما چون
مسوده اوراق ورقی الیفر بود لازم نمود که در ازاء انواع اتفاق و تلطف و ملاحظات که از آن یاد نموده نکند
حقایق حالات این سفر را مفصلا در رشته تحریر کشیده که سهم این حقوق ملکی از کی داشته باشد و هم تسیره نموده
مردم نوازی و سلوک العمر بزرگان و رکاره و کار آگاهان دقایق مردمی کرده الکوکه از جمله معرضه ساز
ایدیم و بر سر حرف تحسین که مقصد و مطلب اصلی است میرود القصه حضرت اعلیحضرت ظل اللهی چند گاه
در دولتخانه مبارکه نقش جهان اصفهان بسر برده و ما نیکو گذرانیده بعد از فراغ از سیر و صحبت شکار دو
ود هم حلالی و اطعام مهمات عراق اراده سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر سر زد
عالیجاه اعتماد الدوله و صدر عظام و امرا و ارکان دولت را به جهت فیصل مهام دیوانی در صفاهان گذاشته
با معدودی از مقربان و خاصان درگاه بجانب مازندران بهشت نشان بسر وقت تردد در زمستان و بهار
در شهرهای آن دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهند در فصل چهره و بهار از گلزار ریاحین و بهار و بهار
و لاله و نرگس زار بهشت بهار عالم و مردم او لایق است به جهت از گلهای بهاره و تر دماغ جان مطهر است
هوا مشکو خوش نسیم بهار نه گرم و نه سرد و همه ساله بهار بنفشه گروه سراسر زمین چو خط از رخ

خوبرویان چین بنجرمی و اقبال گذرانیده داد خوشدلی دادند | این سال آنکه در مشهد مقدس معلی میرزای عالمیان
و محراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس معلی میرزای عالمیان و محراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس نافذ
مقتدان و بی حوصله گی ضعف سلطان نشان که طرف طبعش لبریز باده نخوت و غرور شده بود و اسباب
وحشت آماده گشته متنفر شد که از لجاجت و عناد میرزای عالمیان و محراب خان از طریق حد دانی
و ادب با عالمیان سلوک میداشت و عدول نموده با و خیره سر شد و چون صاحب حشیش و لشکر بود
میرزای عالمیان بسیج طبها را و معموم شده با بستان امیر که مقدسه بخش جوب است از اطراف
و جوانب و رسد و تفنگچی بسیار جمع کرده از آنجا پس حقیقت حال معروض بارگاه جلال کرده
حضرت اعلی از افعال و اعمال میرزایی و خبط دماغ و لیا خیولی فهمیده او را طلب فرموده و در
در مازندران بکلار رسید اشرف مشرف گشته مقصای حکمت الهی علی ریاده الیهالی بیاقت
چو بحقیقی در بحوب و غرورش که ماده جنون و خبط دماغ حران بود مطلوب بود و دیگر آنکه چون
محمد رضا که همه از حال او در وقوق تحریر و پست و داروف نور رسیده وزارت آذربایجان سابقه بود
در مازندران بشرف بساط بوسی در مائده لو فور اخلاص و حسن خدمات لایقه و کفایت تامل
و دیوان مسطور الطرالطار سعت و در پیشگاه رسیده پر تو انوار عاطفت شاهی بر جنات احوالش تافته
رتبه منصب جلیل المراتب وزارت و ممیزی کل ممالک آذربایجان ترقی کرده و پیش الاول
مدرس پایه الاسر عندی ما قدمت ها سهم در بن سال منصب منیع القدر صدارت معظم عرق
و مازندران که مسر جلال الدین حسن صلاملی التعلق و بسیار او درسیده بود و میرزا رضی
برادرزاده او که زیور فضل و کمال آراسته بیاسکی المنصب عالی و شب تفویض

در بن سال برای صو بها بی اشرف اعلی که مشعله اذرخطا غیبی بود و وردی شخص دیده

باریک بینان دقایق لاریبی است مسموع بتوفیقات یزدانی و تائید سبحانی که شمه‌ای در این حال خیر مآل
آنحضرت جمیع املاک و رقبات ملکی خاصه خود را که در زمان روز افزون در حیطه تملک و تصرف
شرعی آنحضرت قرار گرفته بود و قیمت عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراقی و
حاصل آنها بعد از وضع مؤنات زراعت مبلغ وسط قریب هفت هزار تومان تبریزی مع حمامات
عالیه و قیصریه و چهار بازار دور میدان نقش جهان صفاهان و حمامات که در آن بلده جنت نشان
رقبات مذکوره وقف حضرات عالیات مقدسات چهارده معصوم علیهم السلام فرمودند و اهل حاصل
مسطور را بچهارده حصه کردند بدین طریق که اول از ثانی و ثانی از ثالث و ثالث از رابع زیاده
بوده باشد بهمین نهج تا چهاردهم رقبات مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه شده و آنکه بیک
از حضرات اختصاص داشت چه محل را که حاصل آن بعد از وضع مؤنات زراعت متوازی این مبلغ تومان
بود مخصوص آنحضرت ساختند و تولیت وقف مذکور را مادام الحیات که بزمان حضرت صاحب
متصل باد بذات اشرف خود بعد از آن بپادشاهان و شاهان گرامی نژاد که در ممالک ایران مسند
نشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی بوده باشند تفویض فرمودند شروطی که در وقفنامه معتبر
مرقوم قلم افادت رقم علامة العلمایی مجتهد الزمانی شیخ بهاء الدین اعلی مسطور است عمل
نمایند و مصارف مصرفی اوقاف مذکور را برای متولی منوط گردانیدند که بعد از وضع حق التولیه
مصلحت وقف و اقتضای روزگار در مصارف هر سرکار و وجه معاش خدمه و مجاورین را [illegible]
فضل و کمال و صلحا و اتقیا و طلبه علوم صرف محل و آنکه رای متولی قرار دهد و اقتضا نماید صرف کند تا ثواب
آن با ارواح مقدسه حضرات چهارده معصوم علیهم السلام هدیه فرمودند و چهارده مهر بنام حضرات عالیات
در دار السلطنه اصفهان بسرکاری اعتماد الدوله حاتم بیگ و میرزا رضی صدر رتق یافته و آنکه
در زمان هر یک از حضرات مقدسات نقش مبارک بوده و علمای اسلام در کتب مناقب و مغازی

اهلبیت

اهلبیت ضبط نموده اند در همان روز در ساعت مسعود نقش نموده اند توقیعات مبارکه با بندهای مرصع مرقت
ولایت شمس نجابت صدارت اساسی میرزا رضی سپردند که داد و ستد هر سرکار بآن مهر مبارک
مهیده باشد و بابت نقش نفیس اسم را در روی وقفنامه و وقوعات مذکوره رجوع کردند و تفویض
این مرتبه عالی علاوه منصب صدارت او گشته باعث زیادتی عزت و اعتبار و افزونی افتخار او بدو
گردید و همچنین جمیع مملکات سرکار خاصه شریفه مهم و همت شده نوعی در این باب مبالغه فرمودند
که مکرر از زبان الهام بیان آنحضرت مسموع شد که مقرر نمودند که جمیع اسباب سرکار من آنچه لایق است
بر آن توان کرد حتی این دو انگشتری که در دست دارم وقف لیکن مشروط که بمصرفی که رای
صوابنمای اشرف که متولی آنها است اقتضا نماید در راه دین و دولت صرف نمایند و از آن جمله
شریفه آنچه مصاحف و کتب علمی و عربی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال آن وقف سرکار
حضرت امام ضامن ابو الحسن علی بن موسی الرضا فرموده بآستانه مقدسه فرستادند و آنچه
کتب فارسی بود از دواوین و تواریخ و مصنفات اهل عجم با ماجینی آلات از لنگرهای بزرگ فغفوری
و قدحهای دیگر و ظروف نفیسه غوری و [illegible] که در چینی خانه موجود بود وقف آستانه مبارکه صفیه صفویه
جنت بالانوار القدسیه فرموده نقل بآن آستانه سدره بنیان نمودند و همچنین جواهر نفیسه و مرصع
آلات و ظروف طلا و نقره و اقمشه و اسبان تازی عربی نژاد و قطار استران رومی و
و کرجی و [illegible] و مادیانهای حصاری و [illegible] و اشتری که در سرکار [illegible] بی جا چنین قرار نمودند
و گلهای شتر و مواشی اغنام که از احصا و شماره افزون از دایره تفکر او بام بر وقف و
چون قیمت کل اسباب و مملکات همایون اعلی که رقم وقف بر آن کشیده زیاده از آن بود
که معاملان صاحب بصارت در تشخیص توانند داد با اندیشه فکرت هیچ محاسب احاطه آن نموده توانند
بنابراین زبان قلم از اظهار آن خاموشی گزیده و چون عقلای دانشور و دانشوران خرده‌ور دقیقه

ستان مدارج افلاک و مسند کان حساب ساخ عناصر و افلاک کند بدیده تامل و انصاف نظر مدبر امور انجم انداخته اند
ان در حور است و این معنی مبرهن و که در عالم اسباب و مقتضای طبع بشریت و مواریثی که خسروان عظیم الشان سلطنت و فرمان
روائی است وقوع این حال از حوصله خیال ارباب عقل بیرون است اگر در ازمنه ماضیه بعضی از سلاطین
نامی مبانی انواع خرابی و ابواب الم بوده اند اما معلوم نیست که بهیچ حکمت از ابادسازیان عالی همم و شهریاران
ما تقدم طبقات سلاطین و صاحبان تخت و نگین توفیق این سعادت عظمی یافته باشند بلی این تجرد
که شیوه جلوه گر زبان عالم معنی است صورت وقوع می پذیرد و هرچند بعضی از ظاهر بینان عالم اسباب
وهمی و گمان تجرد و ترک مالکان اسباب اینان را از ناتوانی نظر در امور معارفه زمان و طور از بینان
اندیشه و معنی را مستبعد می شمارند اما خردمندان فکرت اندیش واقف اند که ذات اقدس همایون که نهال طوبی
مثال اقبالش از جویبار خلق الانسان فی احسن التقویم نشو و نما یافته از انوار عالم افروزی که از بدایت
ازل ورق عنایت لم یزلی بر باطن فیض مواطن سرّ اراسی یار کاه ترک و تجرید دلیل کلام صدق التیام
اعنی سر حد ساده لات صیقلی سر که حق و جلی یافته و ملهم ایشان از ضمیر صفا شعار حضرت سلطان الاولیاء
والمخصوص شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین طاب الله ثراه که جد اعظم آن حضرت و اولاد کرام عالی مقام او که
منظمان سلسله ارشاد و هدایت اند کمال قدرت سرای قدس و مرحله پیمایان ادیه نفرید و تجرید بوده اند چه
بهره ور است امثال این امور دور نیست بحمد الله و المنه که ذات اقدس عالی فطرت آنحضرت همچون گوهر
شاهوار در دری صدف تجرد و عمیق بورکار که بعواری دانش و بینش بسا جل ظهور امده ظاهر بین فروغ
بخش عالم صورت و بهمراز نورس خمیت آباد جهان معنی است بدیده بصیرت نظر بر آن اولو الحکم
تجرد و مسالک اسرار غیبی اند چه لطریق آبا و اجداد سلوک می نماید در عالم العلق مظاهر بحشش کار خانی
تعلقی گشته از حرعهای لبریز بهوشی که در دوساسان مخابل سلطنت را از ان چاره نیست و نو اوستان
تعلیم فرمان روائی را از ان گریز نباشد و خوش گوار هوشیاری می نوشید و در خراب آباد صورت

بمجموری عالم معنی مسکوت شده جا و اثقی است که از میمنت در یا و بمنتهی معاعد علیه و افار کشته زبان دولت
سعادت قرین تیطور حضرت صاحب العصر و الزمان علیه الصلوة الملک المنان اقبال یافتم
و عاملان از منطوق جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده کار از تشویه بسیار آسودگی از شحاب آیت
در رشتار معدلتش تازه و بر دو رعیتی از ساعت روز محشر و دستگیر ساقی کوثر بهره ور باشند
الهی بوای ساه و الاسیار که هست از کمال و جهان یاد گار باو زمانه ستیشن یابنده دار
و لشکر امور یعنی زینه دار مدارش باوز تنک فتنه ماندی که می رسیدش تحت شاهنشهی
خدا حی زمین و زمان که از زمین سایش انس و جان بعمر طبیعی رسان او و جهان از احوال و دار
از اقبال او
نور و ز فیروز این سال خجسته اغاز سعادت انجام در پنجشنبه ششم شهر ذی حجه الحرام نفر حی و فرخنده گی
اتفاق افتاد و طراوت ایام بهار زینت بخش گلشن روزگار کرد و دیده عالم پر از زو مسری و فی
فسردگی یافته بود و بساط جوانی از سر گرفت حضرت علیا نجل اللهی در ولادت مازندران
عشرت سال مسرت مهیا بوده بسر شکار مشغول و شهید و بعد از آنکه هوای مازندران از در حد
اعتدال تجاوز نموده روی بگرمی آورده بساط سیر و شکار حد و دصفاهان و در خاطر
اقدس بدید امده سایه عاطفت بر مفارق مواطنان اندیار گسترده ند و از انجا با نیابت امام
و اعیال به یلاقات لنیزالنک فرموده تشریف بردند چند روزی در آن حدود عشرت را
بودند و در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید که موجب
بهجت و شادمانی گشت یعنی خبر فتح بغداد و بدست در آمدن آن خطه ارم بنیاد مسموع دار
شدند اما چون رحب کلام الامور مرهونه باوقاتها هر امری را زمانی مقدور است و کشیرا زمانه
ادراک او مکره بود قصه فتح بغداد در عهده تعویق افتاده بمنصه ظهور رسید و شرح آن بر کلک

اگر قبل ازین سمت گذارش یافت که بغداد از وقت اوزن احمد پاشای پسر سنان [illegible] و اشکری
مدرز [illegible] نموده جلالیان را از عمال سیاسی [illegible] جمیعیان بخشید و منشور حکومت بغداد باسم محمد پاشا
و حقیقی حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده ایشان را باطاعت و انقیاد آل عثمان ترغیب
و محمد پاشا طریق اطاعت و انقیاد مسلوک داشته میان عراق عرب را ضبط نموده جلالی
استقلال یافت اما محمد آنکه بر لشکر بغداد مسلط شد ملازم خاصه شریفه نسبت بآنکه در میان رومیه
سکبان مشهور است بهم رسانیده اکثر منافع و مداخل بغداد را بعلوفه و مرسوم ایشان سکبانان مصروف
میکشت و بر همه علوفه و مدار رعایا و لشکریان بغداد نقصان پذیرفت و عظمای لشکر با او در
دگرگون کردند و با او در مقام عذر در آمده و از کثرت سکبانان و اقتدار ایشان نیافته بود
صریحا قدرت بر دفع و رفع او نیافته با یکدو نفر از چرکان مواضعه نموده بقتل او
اغوا نمودند و چرکان در هنگام فرصت او را در کوشک [illegible] این قلعه که خلوت
خاص او بود مقتول گردانیدند و سکبانان بر سر مصطفی پاشای برادرش جمعیت نموده
بحکومت بغداد رقم اختصاص کشیدند و او دست بخونریزی بر آورده جمعی را
که مظنه فساد و خلاف ایشان در اسر از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را بر سکبانان قسمت
نموده قوت و قدرت زیاده از زیاده [illegible] و لشکریان بغداد از جانب [illegible]
میان ایشان و سلطنت مصلحان [illegible] نموده طوعا و کرها قدم در دایره متابعت او نهادند
در خلال این سلطان احمد خان پادشاه روم مراد پاشا را که در زمان فرمان روائی جدش
سلطان مراد و امیر الامرای قرامان بود و همراه عثمان پاشا سردار بدار السلطنه تبریز آمده در جنگ
کارزار که شاهزاده سعید سلطان حمزه میرزا با ان گروه قتال نموده گرفتار لشکر قزلباش
گشته سی سال در قلعه قهقهه محبوس بود در اوان جلوس همایون شاهی که مایه [illegible] حضرت سلطان

مراد صرت

مراد را صورت تسلی روی نموده از خاصان اطلاق اسیران کردند و او را در روم باز فرستادند در خدمت
بیگلربیگی ولایتی بود مدار و فور عقل و کاردانی و تجربه کار او را وزیر اعظم و سردار گردانیده نظام
ممالک عثمانی را که از استیلای فرنگیه و طغیان طبقه جلالی در ایام زندگی سر حد قزلباش اختلال
یافته بود بر رای صواب منوط و مضبوط گردانید و فرستاده بود و او در این هنگام نوعی که در طی احوال
جلالیان رقم زده کلک بیان میگردد در دفع جلالیان [illegible] اقامت نصب نموده بتدارک امور ملک داری مشغول
بود و چون اخبار بغداد و استیلای مصطفی پاشای مذکور را استماع نموده اولا به محمود پاشای ولد جغال اوغلی
تفویض نموده استمالت نامها بسپاه بغداد و سرداران و قبائل عرب که در سواد عراق و جزیره می باشند
نوشته میعاد همراهی در عسکر نموده بود و محمود پاشا بسواد عراق عرب در آمده در بغداد [illegible]
نموده اقامت و لشکریان بغداد چون از آمدن او خبر یافت سر از اطاعت مصطفی پاشا پیچیده جنگ
آغاز نهادند و ابواب موهبت بالکلیه مسدود ساخته توسل بدرگاه جهان پناه جسته عرایض و کتابات بخدمت
اشرف و امرای عظام سرحد توسط پیر امرخان ولد چولاق حسین لک را که در ایام فطرت بغداد در قلعه
در امکانی بود سامی بسر راه علی فرستاده عرضه داشت نمودند که هرگاه رایات جهانگشای جلال شاهی بدین
صوب در حرکت آید یکی از امرای عظام را با فوجی از عسکر ظفر ورود بدین صوب فرستند با شهر و قلعه
بغداد را بعمال درگاه سپرده خود به بندگی آنحضرت میایم حسن خان بیگلربیگی [illegible] قائم سلطان
[illegible] افشار با فوجی از جنود ظفر شعار تا کنارهای دشت رفته منتظر امر و اشارت همایون بودند که مدار کار
جهان مطاع عرضه ورود یابد بعمل آورند پیرامرخان و فرستادگان مصطفی پاشا در سلامت [illegible]
سریر اعلی رسیده بسعادت بساط بوسی در یافته بدین سعادت بایه سر افراز شدند و چون مصطفی پاشا [illegible]
با فخرانه ارسال داشته احکام عنایت [illegible] صادر یافت که [illegible] خود مردانه [illegible] قلعه مشغول
باشد که انشاء الله موکب همایون اقبال [illegible] میرسد و امرای عظام السرحد حکم شد که مستعد یورش

بغداد بوده آماده باشند که چون اتمام جلالیان حدود رسید ایشان منتشر روانه شوند و مبادا که جنود بغداد
و سگبانان باره حرب و قتال اشتغال داشته همه روزه مهم آنجا پیش کشش و کوشش بطول می انجامید و محمود پاشا
عصیان و طغیان ولد اوزن احمد و تعدی اهالی سگبانان و التجای ایشان را بدرگاه سعادت نشان فرستاده
حرکت لشکر روانه بس شده با وجود مبالغه و تحریک لشکر بغداد جرأت آمدن نمیکردند و در این اثنا
روزی سگبانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات ریخته شروع در قتل و غارت نمودند و جنود بغداد که
در شهر بودند آوازه آمدن محمود پاشا و سپاه عرب را استماع نموده سر راه بر سگبانان گرفته فیمابین حربی در غایت
صعوبت اتفاق افتاده و جنود بغداد که در شهر بودند اولاً غالب آمده و جمعی کشته در کوچها و محلات عرضه
تیغ فنا گشته و بقیة السیف روی بقلعه آورده محمود پاشا از حسن فتح و ظفر امیدوار گشته بمعاونت و استظهار
میر ناصر ولد مهنا عرب که با فوجی کثیر بمعاونت او آمده بودند از دجله گذشته ببغداد آمده و لشکریان
بغداد قوت گرفته در محاصره آن قلعه و حصن محصوران ساعی گشته و مصطفی پاشا از آمدن محمود پاشا بشهر و از
استیلای جنود بغداد هراسان شده چون بسیاری از مردم او کشته شده بودند از بیم جان امان طلبیده پناه آورده و درم
حدود نه ماه و کسری و از جانب خوف هم چند روز دیگر که در ساده‌گان او از درگاه معلی عفو نامه و لشکریان رسید
کس از محمود پاشا فرستاده بمهد معدرت زواج و سخن صلح میان آورده قرار داد که چون جلالیان الا براویشان
سخن او مسترد از جانب لشکریان متعرض نگردند و بگذارند که او از بغداد بیرون رفته با اسباب و اموال و متعلقان
خاصه خود بگذرند و محمود پاشا این مقدمه را غنیمت دانسته صلح و مصالحه داد و از جانبین عهد و پیمان میان آمد مصطفی پاشا با خدم و حشم خود
از قلعه بیرون رفته روی بحله آورد و عاقبت روی امید بدرگاه عالم پناه آورده شرح آن وقایع در سال آینده بر لوح ظهور رقم خواهد یافت
مسکرود تا محمود پاشا در بغداد رو در حال قلعه و شهر بتنظیم مشغول گردید معارف و وصول مراحل و رعایا روی
و از این خبر ایشان رسید و در امان ظهر امانت در اقالیم ایلک همان بود که عرایض امرا رسید حقایق حالات
بغداد چون بسمع کرامی بغداد و سوری [illegible] اقسام روی در ولایت و داد اوقاف العرب صورت

وقوع سا

وقوع نایب چند روزی در حدود همدان و در جرس انتظام مهمات مملکت و دادخواهی و سیاست دزدان و قطاع الطریق
و الوار و اکراد و بر وجه در باب تسخیر بغداد که سالها در تصرف انور رسوخ داشته مراتب می اندیشید
که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیده بالکلیه العزم لاتی را عاقل کشت

بر خردمندان تیزهوش

و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نماند که مکرر در این نسخه عالم آرا بتخصیص در دیباچه کتاب اشعار رفته که هر چند مراد
از تسوید این اوراق شرح احوال ایران و ایرانیان است اما از ارتباط سخن اطلاع بر احوال دیگران نیز
ناگزیر است که اندکی از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلی است بر سبیل اجمال در طی
تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان گردد که بر خاطر مطالعه کنندگان رنگارنگ ایوان
بلند ارکان سخن تا قیمه اموری که ضروری دریافت مطلب است مبهم نماند لهذا شمه‌ای از احوال جلالیان
بدستیاری کلک نکته پرداز رقم زده صحیفه بیان میگرداند مجملاً در زمان رومیه جماعتی را که بر پادشاه زمان
عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایات مشغول میگردند جلالی نامند و تسمیه جلالی آنچه
بخاطر ناقص میرسد آنست که همانا این طایفه مظاهر جلال اند که رحم و عفو و صفح در نهاد ایشان
نیست مجملاً اول کسیکه درین عهد در ولایت روم شورانگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود از
دون نشیدگان فرومایه روم مشهور بقرایازیجی که در اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان
مراد در حدود اماسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده گروهی را جامه و باشش را ابتدا از اموال
و انبار درم و دینار که از قطع طریق و غارت متوطنین و تجار بدست می آورد فریب داده آوازه
شجاعت و سخاوت در اطراف و جوانب انداخت جمعی شستر از این هرزه کاران و رندان اشقیا روزگار
بطمع درم و دینار فراهم آورده هر چند روز ولایتی را می تاخت و هر چند در مقامی رحل اقامت می انداخت
عدد لشکر باغیش بچهل و پنج هزار رسید در اثنا قرایازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شد و حسن نام برادرش

قایم‌مقام او گردید چون نام یازیچی در ولایت روم مشهور گشت و بلند آوازگی یافت او را برادر
یازیچی ملقب گردیده زیاده از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخته کارها بظهور آورد
و ارکان دولت پادشاه و بیگلربیگیان ممالک روم در اول حال زیاده جوابی از یازیچی گرفته در
دفع او مساهله و اهمال نمودند و چون رایات طبقه جلالی بر برادر او قرار گرفت آوازه صلابت
و مهابت و صیت شجاعت و سخاوت او زیاده شیوع یافت اشقیا و اوباش هر طبقه و بیکاران اهل بغیه
که علاقه‌ای نمی‌داشتند بر سر او جمع شدند بقتل سپاهیان روم و باخذ اموال ایشان زمان جمع گرد او
بر خلاف برادر متعرض تجار و رعایا کمتر می‌شد اما در قتل و غارت رومیه چنان مبالغه میکرد که هر کس بچنگ او
و مردم او می‌آمد امکان خلاصی نداشت و از قوافل و تجار و مترددین باج و باز گرفته آشنائی میکردند و اردو قول
کرده متوجه مقصد می‌شدند و باندک پیشکشی از ایشان قناعت نموده متعرض مال ایشان نمیگشت و همیشه اهالی ولایات
که باو تحفه و پیشکش می‌فرستادند از آسیب لشکر در امان بودند و مردم هر جا که در مقام تمرد بودند و سرکشی می‌کردند
الغرض بکار و نهب و غارت و تاراج امر می‌شد حکام و پاشایان اطراف راه تردد نیافته در قلعه‌ها متحصن بودند
و قوت مدافعه او نداشتند و مردمان شهر و ولایت تخمین ... جز اطاعت و فرمان او چاره نمی‌دیدند عدد لشکریان
او به ده هزار و یازده هزار رسید و حکم حکمش در اکثر ولایات اناطولی روم جاری گشت و هر زمانی که عمال و
دفترداران بدیار مورث تحصیل مال و محصول میکردند و هر جا که میرفت مال امانی میگرفت الغرض
پاشایان در مقام دفع فساد او در آمده بقدر جمعیتی کردند یازیچی خبر یافته بکیفیت سلک جمعیت ایشان را
متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورده ارکان دولت پادشاهی بسبب این حادثه
کشته یکی از سرداری از پاشایان معتبر موسوم بخسرو پاشا تعیین نموده با گروهی از لشکریان و قاپوقلی که عباب
از ملازمان پای تخت بسر او فرستادند و بلشکر ملحقه کاری نتوانستند و ملاطفه کرده که یازیچی بعد از
انهزام خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته در میان مردم خود امرا و ملوک و پاشایان تعیین کرد مرتبه دیگر

حسن پاشا

حسن پاشا پسر محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان مرحوم وزیر اعظم بوده و جود از کثرت مال و منال و وفور
تجملات احمال و اثقال اعتبار تمام و منظاهر بود در میان آل عثمان اختصاص داشت که در آن حین در تجمل
حشمت و علو شان بیگلربیگی دار السلام بود و باصابت رای و حسن تدبیر و شجاعت و مردانگی متن
الجمهور مشهور سرکرده حکام و پاشایان ارزن الروم و ارزنکان و اکثر ولایات را با سر پاشایان و بیگلربیگی ایران
که از عقلا و مدبران کاردیده بود در رکاب و همراهی او بدفع یازیچی مامور گردانیدند و حسن پاشا در
شوکت و اقتدار از دار السلام بیرون آمده بجانب توقات رفت و لشکریان اطراف با او ملحق گشته
و او اردوی اعظم و جمیع احمال و اثقال را گذاشته که باهستگی می‌آوردند و با لشکری بسیار بی‌پروا روانه
شد و امرا و ملوک یازیچی ... خود را آماده قرار مقابله او فرستاده در حوالی توقات تلاقی فریقین
روی داده محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته شکست بر جلالی افتاده در معرکه بسیاری
از اوباش جلالی را معدوم نمودند و بقیة السیف پراکنده شدند یازیچی خبر انهزام مردم خود را شنیده
با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب روم ایلی گشت چون معامله دیگر مشاهده نمی‌شنید
... با سپاه در حوالی ... زد و خوردی با ایشان ... طرفی قرار شده و ماننده ... هزار
کس که با او بود خود را بکوهستانهای دور دست کشیده و حسن پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نمود
و بسبب ارتفاع جلالیان مردم ... وجود و عدم العوام علی السویه انگاشته دیگر یاره حرکت
ایشان را احتمال نگذاشته اما یازیچی مذکور چند روز در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکنده
گان جلالیها در پیوستند جان خود را ... گردانیده که اصلا از او و مردم او در آن حدود
اثری ظاهر نشد اما در حقیقت ... جان خود را ... شکایت از احوال او و حسن پاشا معدودی از خواص
ملازمان در قلعه اقامت داشت و سایر لشکر در جاها ... در آمده ... بعضی از ... معمول
و اکثر مردم ... باحتیاج خود و علف اسبان باطراف و جوانب متفرق بودند و چون یازیچی

از احوال حسن پاشا و علت بردم او که منفی خبر بایف عزمت ان نموده که ایلغار نموده علی الغفله شهر قارص
درامده و جمعی را بمحافظت برج و قلعه گماشته که لشکریان را که در شهر بودند تمام بگذرانند و شهر را
نمایند موازی هشت هزار کس که بر دو او فراهم امده بودند در این حال در حرکت امده بجهت اقبالی که او را
استقبال کرده بود که کوچ حسن پاشا و مردم او با تمامی اعرق و خزاین و اسباب و جهات که از عقب او
می امدند و قریب کمتر از شش هزار و با کمتر از سپاهی و چند مسکان همراه بود و دو چار او شد و تاریخی دایره
گردا گرد و بر ایشان محیط گشته بسیار را بتیغ انتقام گذرانیده تمامی زن و صبیان و پسران صاحب حال
و خزاین و اموال و مرصع الات که سالها اندوخته کرده کان بود مدت تاریخی درامده و خاطر از ضبط
انها فارغ ساخته از برق و باد سرعت استعاره کرده بر سر توپخانه بسر امدند تاریخی و واقعه مذکور
بحسن پاشا رسید از غایت حیرت که از ان بی نام و نشان بر او غلبه کرده بود با همه دانش و بینش گم داشت
راه صواب گم کرده دید که بصر لشکر از پیران حادثه پوشیده گشت سراسیمگی تمام بحال او و مردم او
راه یافت و فرصت جمعیت و مقابله نیافته و هر کدام جانب را غنیمت شمرده بطرفی در رفتند و حسن پاشا
خود بحصن قلعه داری چاره نیافته بالکمال بی سامانی در مابین قلعه اوقات محصن گردید و تاریخی
بشهر درامده هر کس را در انجا یافت راه عدم فرستاده غنیمت فراوان و اسباب بسیار بدست درامد و از روی
قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمودند و چون همه جهات حسن پاشا از باده محنت و غصه در لبریز بود از انقضای
الهی مهره نعلی که از جا بیرون گشته دمی نیافته در برجی از بروج قلعه رو خورده قالب تهی کرده و بسیار از مردم صاحب
ثروت و مکنت از شدت و سختی رهائی یافتند تاریخی حسن پاشا را از در دروازه قلعه از خلق اتحجت نیاورد که
صیت قدرت و اداره جلادت او در ممالک روم اشتهار یافته چند او را در عبرت تا مدتها طریق بود و رعیه
در مات محمد او مدت تاریخی در این امر او همین خود تحت جماعتی تقریر کردند که حسن پاشا مرد بزرگ منش
غیور بود از واقعه مذکور بی ارام گشته از کمال غیرت و غلوی غصه و الم قطع از حیات مستعار کرده خود را

معمور ساخت

مسموم ساخت و بعد از ان تاریخی الصلح کال لنه او حکم کرده رقم حروف این قول را ضعیف میشمارد علی ای
التقدیر بس تاریخی را حسین همین روی نمود و دیگر بار رونق و رونقی در کار او پدید امد مدتی کار فرمائی روم
بود اما بعد از وقوع این حال تغیر بسیار باطوار او راه یافته و خیال و همیه خود را با علل جسمانی بدل ساخت
و لطف خاطر این کار و سامان خیال امده و او را از امعان و مالوف امراء حلاق ملک
تمام دست داد و بیاط سلطنت گسترده بود و در هم نورد دیده ان همه چون رنگ و حیله الکحل که حصول امور از ایشان
از سماط بطور نامده بود و سماں کردند چاره تدارک اعمال قبیحه خود در ان وقت دانست که از عهده ناموس و ساده
روم اسند جای عفو تقصیر و مالی دهای خود کرده بجا خطبه نوی از ظهور اسلام ماموری کرده که بعد از عمر در اعراض
کفار اسعال نمایند کس بار سر سلطنت مصر عمانی فرستاد و اظهار نمودند امرا و اسندای که تا حال منتسب خود کرده
و ارکان دولت اسلامیه که در دفع فتنه او شامل بودند ابا نمودند و از عظم اشمرده او را با لیت و دانی
و لایات روم ابلی سرحد فرنگی منصور کرد و اینچ جمعیت و حضور و سامان خاطر او را فراهم دادند
معلق و امیدوار کردانیده تاریخی الفساد امر نموده برک اطوار ناهنجار کرده و اباعر ضرب کردند و از اطراف
رندان بعضی بخلاف همراهی و اسباب نموده جمعی دیگر از و تخلف نمودند و او معتقد گشته و بسیار
با کفره فرنگ غزا نکرد و بعضی روایت کرد که وقتی از راه دریا بر سر جمعی از کفره بسرعت در سال قسطنطنیه و ان
نواحی ارحاک شخصی تاریخی جان و ناهی مکمل ترتیب جماعه جلالیان در حدود حلب سوریه و لوای
کرد و همان سوره بس گرفت بسیاری از او باش قلاش بر او فراهم امده و فراقی نامی از مردم حدود ارض
روم این هوس در دل پدید امده بهمین اراده تسلیم گرفت و خبر روی در عرصه خلاف ملک و دو نموده در زمان
شاه سلطان محمد خان ابن سلطان مراد بن سلطان سلیم خان ثانی بن سلطان سلیم ماضی بن سلطان بایزید بن سلطان
محمد فاتح ابن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان ابن سلطان
عثمان تخت سلطنت را وداع نموده سلطان احمد خان پسرش قایم مقام سریر عثمانی گردید و او بسیار

مسهور بجغال اوغلی را چنانچه پیش ذکر یافت وزیر اعظم وسردار کرده بسرحد قزلباش فرستاد و او قزلباش را
بموعظه ونصایح ازان اسره باز آورده باطاعت وانقیاد پادشاهی ترغیب ساخت و او درارض روم سردار
اطلاعات نموده برک ... کرده وران سفر نامسعودی همراه جغال اوغلی بود اما خان فولاد اوغلی ... و
رقی عظیم روی داد ازعیان اولوات ... سرودین مسلمان ... بسیار کرده ... درسال دیگر
که جغال اوغلی ... قرار داده بصحرای ... بموعظه ونصایح اورا باطاعت وانقیاد
دراورده ... ولایت حلب ... فولاد مذکور ... نموده ... ازاو
دروغ ... سپهداد کرد و او ... بسردار ... مخالفت کرد و وعده داد که ... استه
لسردار ... جغال اوغلی ... درحوالی ... ارسوار ... حالی
فولاد بعد از انهزام ... بحکام لشکر ... خان فولاد ... با
طریق فرار ... سردار ... جغال اوغلی ... در امور ... خطاب
کرده ... فولاد که کان فولاد مشهور ... کرده
... ولایت حلب ... داد
... محمد پاشا مشهور ... اوغلی
... سردار ...
شده ... سردار ... روی
کشته جلالی شد چون جغال اوغلی ... محمد پاشا ...
رقی عظیم ... سلاطین سابق
عثمانی بوده ... سلاطین عثمانی ... جلال ...
عثمانی را تصرف ... بسیار ... شد

مرتبه

کمر بلشکری ازاستنبول ... کاری ... طوپ نامی ... ارتولمرات ... در حلب
ودیار بکر لوای عظمت ... جعفر ... دست ... امی را ... محمد پاشا
تا ارض روم ... ولایت اناطولی ... جلالی ... سلطان احمد خان ... کار
وارکان دولت خاندان عثمانی ... جلالی ... مراد پاشا
که مرد ... سردار ... اوکه
بودند ... جغال ... محمد ... تجمعی دیگر
خراج ... اعظم ... داده ... عظیم ارزروم
... اوغلی ... اناطولی ... عثمانی ... جلالی ... تحت
حلب ... فولاد اوغلی ... خان فولاد ... امداد پاشا
که مرد ... جنگ ... از جرم
... لشکر روم ... احتیاط ... افتاد
مراد پاشا ... جنگ ... در میدان ... نهاد
وخان فولاد اوغلی ... رو ... داد
... خان فولاد اوغلی
روی ازمعرکه ... حلب ... بشکل معرکه
... مراد پاشا ...
... خان فولاد اوغلی ...
... کرده ... شده بود وقت
... محمد بیگ نام ...

اورا که منسوب تلخی شده بود دست او در خود ساخته بمحمد پاشا قلندر اوغلی پیوسته قراسعید که از اعراب بادیه جلالی شده

و ادوار شجاعت و جلادتش در روم مشتهر شده بود ملحق گردید و طایفه جلالی تمکین اردوی او مجتمع گشته علم دولت

قلندر اوغلی بالائی کرده بسرحد ولایت روم رسیدند بجهه خواست گرفت و جای برقلعه که وارد گشت اگر کسبانی در علت

طلب نمود چون ادن چاره نیافتند مراد پاشا در ان سال با ان طبقه مدارائی کرده در میان حدود قشلاق نموده موجب

دفع ایشان شد و در سالی که سنه موافق عشر والف سنه عساکر روم را فراهم آورده بجانب جلالیان در کوچ

قلندر اوغلی با امرا و سرداران و ملوک ایشان که مقدم ایشان قراسعید عرب برادر طویل و گرد حیدر

اقا رضا و هر دو کلوج محمد و حسن بیک اردها و قاسم حسین و توپال علی و غیر ذالک بودند بمحاربه او توجه نموده کوچ

بر کوچ بجانب سردار روانه شدند چون بر بالا رسیدند جنگها کرده با اندک مردم لشکر ایشان لشکر بوده

در میان سردار ما ده جانی از روی میان کرده در حال بحرب و محنت درجه مصاف نمودند ما بین الفریقین بعد از ترتیب کاسید

مراد پاشا از جلالت و جلادت دولت جلالی اندیشه فرار کوه جمه اقامت حد دارد و اختیار نموده وجود را

پلیدی گشته دعوا ده و زنجیر در دامنه کوه پس روی هر دو لشکر بود گشته قرار داده بودند که بتدریج باالکه

جنگ کند و طوایف الحال ترقه در میان ایشان اندازد اما قلندر اوغلی و اتباع او از اطوار سردار ضعف

و رلو بی التفرس نموده در جنگ تعجیل کردند ما مرازی هر چند از کس از اردوی خود بجنگ نه فرستاده

بعد از موفور رسم مراد پاشا راندند و او بر فراز تمام کوه صعوبت از دسته تعادل گشته امام مردم خود را از جهت

ما بین امین مید او و جلالیان در دامنه امکان مرتفع تنگ دو ود رامده دلیر بها کرده و در حول العفو و هیت سپاه

روم نزدیک رسیدند و بنیانیان در فرار و بلند الکوه از تنگ و دهستان پدید بود و بکمان جنگ دیگر پا تو ب

و لشکر ایشان زخمی شد و ملک جمعیت شان از هم گسیخته در شمار مراد پاشا عسکر روم از جهت جمیع داد و ازدام

ما بین ایشان بوده بوی معرکه آورده جلالیان بسرداد و مردانگی داد و در میان ایشان دو گروه قبائلی خاص حشم و عرب صعب

اتفاق افتاد و علمه از جانبین ایشان بر روی موسیقی تلی کثیر از طبقه جلالی در معرکه بقتل آمدند اخر از سرداران

جلالی ضعف لشکر خود را مشاهده نمود دست از محاربه کشیده بجانب دیار بکر و خود حرکت آمدند

در دنبال ایشان از تعاقب ایشان کشیده با دیار بکر رفتند قلندر اوغلی سرداران جلالی از جمله ایشان

پیشرو دستی که لطف بخت ایشان گشته چاره بجز ... نشده و دو لشکر شده هر کدام بتقاعد در کار ایشان از جهت

قدرت ایشان پراکنده و رزق مرتبه ایشان زحمت زخم خورد و بجهت و اعادت

و از ... غلبه و قتل و تفرقه کار ایشان پرداخت و در اطراف دیار بکر هر جا که ایشان بودند اکثر

و اموال و اثقال ... بتحت جرمه و ... ساختند در ... گاه ... رو ... آورده ایشان آ ... دو ...

رانده مراد پاشا از ... و ... ایشان اطاعت ... نموده کردو ... ملکان ... خار

حضرت ... نصب کرد و در ... جلالیان ... از ... روبیانی کرده در ... مشاهده

با ینگچی ... تعاقب جلالیان ... کرد و ... ینگچی از ... تعاقب ایشان در ...

تا ارض روم ... ایشان رسیده و ... محاربه ... توقع ... در کثرت اول ... ارحات

جلالی واقع شده و در میان کار ... شد و چون حاجت جلالی را ... ایشان ...

شده ... از ... ینگچی ... تعاقب ایشان ... نه ... روم

در ... ایشان طایفه رسیده ... محاربه ... طاقت مقاومت ... دولت

محاربه در ... جلالی ... و ... اول ... طایفه ... افتاد ... ایشان ...

جنگ کنان ... رسیده ... با ... رسیده

بیشتر ... جلالیان ... از ... استیلا ... بسته ... امر ... حال ... فرستاده ...

... قلندر اوغلی ... بر ساقه لشکر ... روانه ... گشتند و ...

تعاقب ... گشته ... شد ... و امیر گونه ... جلالی ... بر گشت

... حسن بیک ... که ... محمد پاشا قلندر اوغلی ... جلالی ... پناه آورده

عرضه داشتی ... عقیدت ... شده ... محاربه ... ایشان

... بخدمت ... آورد و حضرت اعلیحضرت شاهی ظل اللهی ... آن طایفه رعایت ... آورد

عالم ... انعامات و ... ایشان ... ملاقات ... ایشان ...

خصوصا ... قرار ... ایشان تعاقب ... جلالی ... استقبال

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نمره ۱۳۲

۲۹۷

ایشان در تابستان ییلاق مشهد روند آنجا توقف هشت شهر و بعد از فصل در باتفاق روانه پایه سریر اعلی کردند